

محققان بدانند که چون مجتهد الزمانی بعد از وفات شیخ المصطفی کملین انوار الدین برمانه الی یوم الدین بکمال آرد
که میدان سباحت کلامیه از متکلمین المصطفی کملین است که فی الزمان جاری است و کسی نماند که در
مصارف عیشت و نهادهای من مبارز بر زبان آورد از راه خدایت که طریقه دیرینه ایشان است
استدلالی و نبوت استقامت نمودند که بر اصول المصطفی کملین شهادت ریحان سید الخافقی
علیه السلام و آله اتم اتفاق نمایی باید و درین استدلال بابر حق پوشی و رنگ فروشی
یکد و لفظ در تعریضات استعمال فرمودند که اشاره به معنی نماید که اصول المصطفی
مجموعه است غافل از آنکه نهیب صدر اول از حضرت المصطفی و مقبولین سانی آیه
رضی الله عنهم اجمعین همین است و در عیال کبار کسی را کلامی نیست و احدی نتواند
لغت که ایشان مخالف المصطفی بودند بفهمان بطلان ظاهر من الشمس و این من الاس
و اجابت الابی فقیه در کتاب نهج الحیدر علی الموحس القدریه که کتابی کبیر در قطع
اساس کتاب بنام است که والد ماجد مجتهد الزمانی اولاً نوشته بودند تا لایف کرده ام
و بعد از عطف ایشان به نبوت رسانیده ام و مانند پیرایه اولی گردانیده ام که
مزارت انده مضمون قطعه در بعضی ارشاد ساخته اند که قول بابا است انده چنانچه شیعه
به ان قایل اند بطاریف سخند است و از هر کتاب امامیه عیاست که نهیب
المصطفی عظام و اصحاب مقبولین شیعه که اشاره به ان رفت نهیب المصطفی بود
پس بلا حظه تعریض مذکور دل را تم بر نون شد تا اگر بر دست لایف بصارته لعین
فی شاداه الحسین که جواب استقامت بطور است با استقام متوجه شتم و از تعریض
برای حد مکه شتم و لیکن در خانه رساله موصوف معذرت نهادم و داد تنبیه
برای معنی دادم که اگر طریقی تعجیل مسدود سازند و طریق مناظره بعنوان تسلیم
نمیبارند و زینها را از دست میبرند و باریک آن مقام خواهی دید انشاء الله
در این کتاب که بعد از این و در جلد تعجیل بر پایه اختتام در زمان سابق پوشیده
و در باب آنکه رساله ششم شتم بر جنون

تجسس الموت تصحیح است عبارت آغاز رسال که حرفی از آن باشد بنویسد که این در رساله تسمیه
بشمرة اختلاف مضامین تلخیص و تفسیر آن در مذمت حق و تهنیت شقاق و نفاق کیفیت غیب غشیده و
گودیده و سالامه صوفیه اشتباه تمام بین الحواصص العوام یافته بنظر فضلاء این طایفه سید سواد
عجزش مشکای فتنهای کینه برشان گردیده و مفاد عبارات غلیظش شست و شوی بر او سوار
باشیده یکی از برزخها چنان و کره گویا این فریغ غار که قائم الزاد و غلیظه کم نام برید و دعا
است هر توحید که داشته بهم یافته رساله در جواب افتاده که ساخته ثبات شهادت ببار تواند
اهل شصت برداخت خود چون ثقل در سوراخ کمان خوریده سیر معرکه انداخته تا آنکه گفتند
طن بعضی اهل فراست و گمان است که رساله مذکور که نوریز قائم غیب الرقم مولوی سلامت آید
است و ایشان بابر سلوک طریقه بلا شبهه توریته و تقیه اثر ابر رساله دلیلی بر تیرت ادا نیست
بشخص مجهول نسبت داده اند بهر کیفیت بمحققان الکفر و اهل بدعتیه بهات او تمام
و بیانی به فوایش علی طرف الثمام بود لکن فوق علی العوام (الذین هم بالانعام اندواض از جواب
جواب نمود لکن اندی از اوقات خود را ضلوع کرده خارجش باقیش اگر ادا شدت تیر
و او را بقل صحیح و مقالات صریح است و جد این گروه بی انصاف فتنه ساخته اتی مختصر او این آغاز
رساله بعد از آنست که در خطبه او تبرائت و طعن بپیش او داده اند این سبب بودی که در خطبه
او شده است و این تمام غنچه بر جوده ظهور کرده که خطبه کتاب تیری از تیر زبانی ایشان هم
ام اما آنچه در آخر رساله تشبیه نوشته اند که برزگان سنیان گفت حمدی نمودند توقع و دانایان که ایشان
راه تجسس ترک نمایند چون بشر در خانه کتاب خفا می آید لیکن از بهر بحث این نمیکه گویا مثل بی بی اولی
هوای است که برزگان شیعه بر اصول خودشان خا دل اند و ناکش عجب بود که خفا بر وضه طینی و شروح
آن نیز بران ارا دلیل است اما آنچه اشاره نمودند که شیعه را مستکملین نکش خود درین جهت
نمودند پس اقرا می محض است چه در آغاز مشاهده با حقلی کشوری جواب ترکی ترکی بلکه معنی
می نوشتند و بعد از عهد در جواب رساله ضمیمه چنانچه باید و فایده مدد نمودند و این بحث را در
صاعقه حاسیه علی عدو ائمه الاسلام که در ضربت حیدریه است مفصل گردانیده در
آخر جمله ثانی ازین کتاب هم شرح و بسط بقل کرده ام فلا تغفل

والآل فوسلحان مؤسس الاسلام والايمان قاطع شبهات الشك
شارب الرحيق المحتق خازن السر المكتوم القايم بين يدي المحي القوي
الشفاعة المذنبين من يمسك المخلوقات باذياله خوفا من عذاب
الله وكناله مصلين عليه وآله يوم يقوم الناس لرب العالمين
بدر لاهي شمس الفتح صدار العلي سيد الاولين والاخرين
وسيلة الورع صاحب قاب قوسين او ادنى على الله مراتب اسما
في عليين من صلى عليه ونفسه انما الله تعالى ليلة رمسة صفوة
الانبياء والرسول المعظمين صلى الله عليه وآله الطاهرين واصحاب
الانصار والمهاجرين سيما افضل الصديقين الذي اسلم
ديان الميعث وسعى في تبليغ الدعوة ووضع منبرا وخطب خطبة
يشمل بحجاء المشركين ودعا صناديد القرش فامنوا بدعوته و
اسلموا بارشاده فصاروا مخلصين بل ائمة الموقنين فجعله الله سبحانه
واسطة فيض هذه النسي الامى الى خير الامم المكرمين وكثر ثواب
عبادته واولى الى اقصى القايات درجاته يدلالة آيات
التكريم المستبين ثم لما رحل النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى الفردوس
الجنة فخرجهم من الارض نظراب والمظنة وسلمهم تسليمة الناصحين
ورق اختلاف الامة وكشف حجاب الغمة وهداهم الى الصراط المستقيم
وتبراهم على الدين المتين فاقام السنة وازال البدعة وقوم الاود
وتجوزى العبد ومجاهد المذنبين والفاروق الاعظم قاطع بناء الكفار
قانع اصول المتأففين مؤسس دولة الاسلام والايمان مشبه
اركان الاذعان شامخ عالم اليقين الكاس شوكه الكاسرة و
المهادم قصور الكافرين كما يشر به يوم الخندق رئيس المخبرين
النضاديين وودي اسودين الذي يذل امواله في بضرة الملة وجهن

والمختصين في هذه الآفة بغير دبر ورة العرفاء عروة الوثقى خاتم خلفاء
الراشدين هـ رابع الأربعة المنتهية المتقدمة ماين هـ كمال حلية سلام
من علمه من لدنه علماً وهو المير في أصول المخالفين هـ قانع باب
التحذير من جهة أهل البيت الأطهر كركوب يوم الاحمر دافع خلاف
الباغين هـ كاشف غمة دافع غمة وهو ابن عمه مظهر العجايب معدن
الغرائب يحسب المتقين هـ والسيوط الأكبر المجتبي الذي ظهر على يديه
معجزة وجهه المصطفى يعني اصفح الله تعالى به بين الفئتين العظيمتين
من المسلمين هـ والسيوط الاصغر المظلوم كاشف بين النجوم الذي
ارسل اليه الشيعة كثيراً عن احصائها وصف المبالغين هـ كما
روى صاحب البحار وهو غيب المحدثين المحدثين هـ فارسلوا رسلاً
وبذلوا جهداً يدعون ولاء أهل البيت المطهرين هـ فلما رأى الخاسرهم
واستيقن الخافهم ارسل اليهم اخاه للبيعة وترويج الشريعة جاً وألهم
يهرعون كذاب الخائضين هـ ثم لما اتهم عبده الله رئيس الممانين تزكوا
في عهدهم ونبلها ورأى ظهريهم كما هو شأن الرقصة المتعادين هـ
فجاء اظهر بعضهم ما باطنوا من انفاق بعد ادعاء الوفاق فلما اتهم
الهم اتبعوا امير المؤمنين هـ حيث لم يحرك سيفه ولا نسا به
ضربت سيدة النساء واسقط المجنين هـ بل جحدوا كتبهم وانكروا
رسلم وزينو اسفوفهم وسلوا سيوفهم على امام الشهادة انشروا
السعداء كما بين صدوق المتشيعين هـ فاراد ما بهم وسبوا نساء
حتى لم يبق من الذرية الطاهرة الاسيداء هـ اجدين هـ فستسمع ما
اقول وسترى ديباجة تشييد المحمدين هـ ثم كادوا كيداً وصادوا
صبيد الماخرج اهل السعادة من الشيع الاولين هـ مبارزين للانباء

طالبین للتأدین لاهل البیت المطهرین ه فحملوا بطلون الحدود
 لیشقون الحبوب یلیسون السواد یظفرون الوداد لایمة الهاء سین ه
 یشقون مزید البقاء علی حق لاء الشهادة والقادة المنجباء والسادة لایمة
 المقادیر سین ه فتمن لا متوقفت فی شأنهم والمضارهم واعوانهم بکل رئیسهم
 وایشهم ابن سیاء اللیم ویزید اللعین ه وتبرأ من ذرارهم وهوشم زوالهم
 والمضاری والهشامین من المبذورین ه والمذی ذین دکانه فی انطاف
 من بادس لسانه علی الإفاق حتی شغل الکلب فی وجهه فانهم كانوا من الشیاطین
 اما بعد برد انشوران عالم خصوصاً فی پرستان از بنی آدم ظاهر میکنند
 کمترین بندگان خالق ذوالملکین حیدر علی بن شیخ محمد حسن بن شیخ محمد ذاکر بن
 شیخ عبدالقادر دهلوی قدس سره تعالی اسرارهم واتم لهم یوم القيمة انوارهم
 که در عهد نصیرالدین حیدر بادشاه این شهر که محدثات امور باقصی الغایات
 رسیده و مزید سقاہت غشاوه شقاوت را بر بصر بریکے از تشیعین تمیذ
 بود بحدیکه امام غایب عن الابصار را حاضر فی الامصار که کتاب الکمال الدین
 و اتمام النعمة از مبدعات صدوق الکواذب بران کواه است بر بسیاری از
 محذرات تنق عفت و طهارت سبیل در بجان جمہستان عصمت و نقارت
 مہ جبینان لطافت اساس نازنیان زکین لباس گلرویان نازک اندام من
 بویان خوش خرام که چشم احدی نظیر ایشان در حسن و جمال ندیده و کوشش کسی
 در خوی و اعتدال مانند ایشان نشینده حتی که اگر اخیاناً بر بعضی از قادات این
 قادات حضرت امام کائنات بر اصول اہل خرابات نظری از رکعتی
 این بیت او با یاد او بیت آفاق را گردیده ام ہرستان و وزیدہ ام
 سیاه بان دیدہ ام لیکن بوی دیگری * دلقداد و احادین قالی فی اشلان
 نظم مذبالاسن سینہ و سیم ساق * بہر کار باوی کنند اتفاق *
 ہمدار باین و بالاجوتیر * زہبہان ہر یک شکر خورده شیر * کجی قافی یا حریر

باز در اندام ایشان ششم * فرشته در میان نبیند و لیر * و گر نبیند از بالا بریز
در ششده هریک در ایوان بیا * چو در روز غور شد در ششباغ * نظر طاقت آن ندارد تو
که نبیند در ایشان نزدیک و دور * بگوشت کسی که یاد آورشان * سر خود کند در سترشان
ز لعل نذر گردن و گوش بر * لایزال کانی و دندان زرد * بچهره چو آتش بعارض
فروزان تراز ماه و آفتاب * همه تنگ چنان مردم و رب * فرشته ز دیدارشان بکین
نزول اهلال میفرمود و تسبیح و ثنات آن رفته رفته بترقی محکوس در هر موسم
بهار از بطن این بادشاه جم جابه روی نمود یعنی حضرت صاحب الامر را ساوین
حضرت الخضر و ساکنین دیار جالقا و جالباب بعد از آنکه خاک بیابان در طلب امام
مفقود و پسر ریخته و گرد محنت حوان از هر گوشه می انگیزند شیتان ظل الهی
بلکه انوشیروانشاهی می یافتند لیکن گاهی صدق من گمان فی المجد و شیتان
وزمانی قتل لها بشرا سو یا مثل مجلسی و دیگر محنتین بنی الحیان از شخ
ران مولود می پنداشتند و این بدان ماند که بر وایات بکار و حق الیقین غم غم
امام قبل از نظام در حیات حضرت حسن عسکری علیه السلام بصورت مرد تمام
دیدند و نشناختند و شبیه خرقا بعد از وفاتش به بیکر اطفال ملاحظه کردند
و بعد از علامات بر داخته پس درین زمان که انواع اتهامات و زواریت
آن بدعات بر صفحه گشتی نمایان میشد و الوت تا ویلات ماولین و صنوف
اجتهادات مجتهدین کما اشترنا تعظیم این روز و روز عید یا با شجاع الدین قوم
مستند معتقد زرقشت و زند مرتب میگردد و روزی برادر ^{علی}م حاجی سید میر
او صله الله تعالی الی ایتناه و وفقه لما یحب و برضاه که هم تعلق ظاهر و ابراهیم
قرابت یعنی نسبت برادر زنی باشد دارند و تحقیق کتب کلامیه است میگمان
و قریب تضمن اثبات امامت بدترین کائنات چون بزیب شقی و ابطال شهادت
بهترین ذرات طاهرات اعنی زیجان حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم
بمن دادند چون بانحضرمون بگفته برادر معلوم و ارسیدم قبل از آنکه مطالب آن

شروع کنم پرسیدم که این مفومات و بذایات از کیست و باعث این نصیحت
و عداوت اهل بیت چیست جواب دادند که از خشک سریهای مجتهد الزمانی
است و از طریقهای متبعین خطوات شیطانی و اصل این قصه آنکه مجتهد
الزمانی شیعی بر طبق معمول بدو آنجا حکیم آئی بخش آمدند و از هر دری سخن
را انداختند و پرسیدند که مدتی است که شاه سلامت اند را ندیده ام مگر اکنون
نزد شما نمی آیند حکیم صاحب گفتند که اختلاف اوقات باعث عدم ملاقات
است مثلاً ایشان قبل از جناب آمدند و چون فرستند جناب شریعت از زمانه
داشتند و منعکس بالعکس و یکی از حضار که از جمله اهل سنت بود گفت که
مولو یصاحب قرین صحت و اعتدال و مشغول بمواعظ و اشغال اند در ماه
گذشته که عاشورا روز جمعه اتفاق افتاد مولو یصاحب نه گور بعد از غوطه
قرآن مجید و واقعه کربلا علیه بیان کردند و بسیار از اهل مجلس آنقدر زار زار
گریستند که گریه در گلو گره شد مجتهد الزمانی گفتند که مرا از گریه عوام و بیقراری
انام بشیندن مصایب اهل بیت عظام عجب نمی آید عجب اینست که شاه صاحب
واقعه کربلا را بیان میکنند و این فرع شهادت امام حسین است و هرگاه
شهادت انتخاب برکت سنیان منطبق نیست و علمای ایشان از ذکر این
واقعه منع بهم کرده اند شاه صاحب اجماعاً فرمود که یا وصف و دانش از
اصول خود غفلت ورزیده اند آن سنی گفت که از شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه کسی انکار نتواند کرد و معاذ الله که علمای سنیان از ذکر واقعه کربلا
نهی کرده باشند علما که آیات و احادیث را بیان میکنند معمولشان از قدیم
امام حسین است که درین روز از ذکر اهل بیت می نمایند و واقعه کربلا مطابق
آنست که محمد بن بابویه عریضی بنویسند و هزاران کس در وعظ جمع میشوند و میگفتند
ای حکیم صاحب فرمود تا این قول نمودند و گفتند که غرادران اهل بیت
از دو طرف هستند و محاسن یکجا هر دو فرقه می آید و صدقات و صلوات

و کلمات فاشحه و درود نیز هر دو فوق لعل می آرند و علمای هر دو قوم پیام
باین امور دارند تا که عبارات کتب معتده اهل سنت بنظر نرسد بر آنچه کتاب
بازشاد کردند اعتقاد ننوا کرد که ع تا بر من می آید با در من نمی آید مجتهد الزمانی گفتند
کلام در خبریت که از کتب سنیان ثابت شود و من عقیران است تعالی
مد عای خود را از کتب معتبران نشان مدلل کرده نزد تمامی آدم بعد چندی مجتهد
شیعه این دفتر نزد حکیم صاحب آوردند و برسانید نش نزد و لوی صاحب
تا که به طبع کردند و در باره تحصیل جواب حکیم صاحب را بر داشتند این همه
تقریر برادر مطور بود که از متواترات است و هزاران کس از اهل شهر میدانند و شیعه
را با مخصوص تصدیق این مقدمات از آغاز مخرجه اخلاق هم خوانده شد و نه عبارتها
اما بعد درین جزو زمان که اسلام غواست مرفوع و اعلام هدایت مرفوع است
بعضی از اجله اصحاب سنت و جماعت و اعزّه ارباب خلعت و براعت که بجهت
ذهن و سلامت طبع معروف و بوضوح جمیل عرفان و حسن اخلاق موصوف
اند بسبب الف و استیناس بحضرات رفعت این دیار اخلاص را بدین تعلی با قد
سلف در و لای عمرت اظهار بهر رسانیده در عشره محرم الحرام بروایت مقفل
سبط حضرت سید الانام در مجالس و غلط قیام و اقدام میفرمودند هرگاه این
حدیث غریب قارع صماخ اهل خرین کتب گردید نظر بفرید خیر اندیشی و فوط
محبت کیشی ملتزم شد که چون بنابر قواعد سنیه و اصول سنیه شهادت سبط
حضرت خیر البریه ثابت و تحقق نمیشود لهذا جسارت برد که چنین روایات فرمود
مخالفت با ضوابط اسلاف و شادات انصاف خود نمودند و بسا که چنین
روایات بسبب انصال سلسله علل معتده متبع بعضی خلفای راشدین و مصدق
فرعومات حضرات متبعین میگردد و درین هنگام بعضی از اصحاب مجلس ازین کلام
و ضعف الانام استیجاب فرموده و اصرار بر مدیون جلیل بر ارباب استیجاب
آن غیر سبیل من سلاله ابراهیم الخلیل بیان نمودند و اعلام و افعال و آثار

استعجاب شاه به این مقال را بلیاس استغفار کرده و بخدمت باطنت
مافرنشاده تحریر نموی بران خواسته انتهت بعینها باز بابرادر بطور کفتم
بن دفتر شما که داده گفتند مولوی سلامت است گفتیم مقصودشان از داده این دفتر
چیز است گفتند استعجاب جواب با صواب که شغل کتب در پی شغلی دیگر است و شغل
کتب کلامیه و دینی امری آخر و کتب مخالفین کجاست و در استعاره و جمع آن
اندیشه صد گونه ضرر گفتم بغایت الهی جوابش نزد من بغایت سهل است و
آزاد دل دوستان چهل و لیکن بعد الاظهار اقامت درین بلده که کتب همیش
خصوصا همی رفته و آماجی اسباب تالیف بغایت اسعی و حضرت مبلغ کثیر از
در اہم و دنا نیز ہم میرسد و بابتها از فرصت بگوشه تنهای خبری در رد ابا طیل و
خرافات بجهت زمانی و فانی و دیگران از متبعین غرازیل نویسم سخت مشکل خواهد
شد **القصہ** ہم نظری بدقت مزبوری انداختم و ہم بابرادر موصوفه فیصل
و قال میکردم چون مطالعه باین نوع تمام شد بابرادر مدح و تحسین آغاز اصرار کردند و
گفتند که بالضرورت متوجه جواب باید شد که حضرت مولوی صاحب درین
امریج عذر نخواهند شنید و برگردان سامی از دست نخواهند گذاشت که
بجهت برایشان در باره جواب سخت تقاضا میکنم و مہلت روانی دارد و بد
الغرض این صحبت یک دو ساعت منتقضی شد و بعد چند روز ملاقات دست
دادیم بیکه مراد بدین سلسله سخن را بلا واسطه بکرت آوردند و گفتند که سید امیر علی
هر چند عذر شما نزد من تقریر کردند لیکن زینهار این اعذار را بکوشش اصفا نخواہم
آورد و بمراد الی جواب این دفتر که دیدنش مراد است و تاب آورده بلکه بی خور
که داده و تحریرش در تعلیقات و تالیفات زبانی احیای دقیقہ نام است
و این را از اہم خواہد بود زیرا که شما را از دست شغل مطالبہ کتب دینی و
الغرض از صریح او شد و در مقام است صریح چیدریہ
تس است و ناگہی انحرافی و این ہر دو کتاب نزد من مانده

و خاطر مطالعه آن خود رسیده است و این امر را هنوز بطور راز سر بسته در خاطر نگاه
میدارم و گاهی نزد کسی بقیه عبارت نمی آرم و در کتب درسیه دستور قدیم
منهک ام میاد اچیزی نویسم و موجب رشخه شود پس مقتضای مصلحت
نشانین همین است که الهامس قبول کنند این راز و نیاز با من گفتند و دو
دست بتضرع تمام بستند و مرتبه الحاج را دو یا لا ساختند و آنقدر تکرار و اصرار
نیکردند که بیا نشکنا منبغی صورت نمی بندد گفتیم مگر شما ندیده و نشنیده اید
که مجتهد الزبانی و قاضی در پله آن علمای شدند که از کربلا معلى و دیگر شایه ائمه
هدی درین بلاد رسیدند و از وودمان اساتذ ایشان بودند پس مجتهد ایتقی
که عمای این شهر تعظیم و توقیر آنها را از اید الوصف بجا آوردند و راه حسن خجیت
نسبت با ایشان سپردند و یک حسد در جوشش آید تا بالاخر جبه از کماله سانی
و تشریفات زبانی آبر و ریزی را قصد کردند بلکه در هلاک آنها افتادند و در انجام
آن بزرگان بابای دگ و عرصهات تنگ بجان قبض آباد فین بنیاد میگرفتند
و در نهایت دارا به خواجه سراکار برداشت سرکار خیاب عالی به امده الزبیر از آن
سیر یا کثیر سپرد کرده و با کالته میگرفتند و امروز اگر کسی از اصولیه استعدای
بیدا میکند و در تکمیل خود بیکو میوشد عرق حقد ایشان سخت میجو شد جملا
صفوفی صافی این همه را شنیدند و لیکن هرگز بسمع قبول چانه اند و به زبان
این ابیات مترنم شد در تعظیم بود بکار خود ای و اعطاء این به فریاد است
مراقاد دل از کف تراچه افتاد است * بکام من رساند مرالبش چون سنی
نصیحت همه عالم باو کش من یاد است * لا جرم نظر بر از محقق و امر سر بر بند نمودی
مضطر گردیدیم و گفته که طوعا و کرها برگزیدیم اگر چه مصلحت بندیدیم و لیکن شر
اسمع اصفا یا باید داد گفتند آن چیست گفتیم نقل دقت کور بر میدارم
بستر خیاچه باید آید و دیگر دانم باید اصل دقت را پیش نمیزارمانه
فرستادن و اینمضمون در رقعہ نوشتن یازبانی پیام دادن را استنفا

بار پس میرسد شرح من ز خواندن عاجزیم پس در تفهیم چه بین بد گفتند
بسیار تفهیم گفتیم منتظر است بر مصلحتها یکی آنکه نفس او قریب خواهد شد
خوبش تن بینی او از یک پنهان خواهد رسید و خواهد فهمید که کسبیا در جواب
عاجز آمدند و حسن بدان گرفتند و من در آن روز او را پیش بذر کر نام سر انجام
میدهم و بخت بعد از رعایت مصالح ظاهر میکنم پس حیرت و ذلت او زیاده
تر و لاف زنی و بالا خوانی او که روی مقلدین خواهد کرد و اظهر خواهد بود
دوم آنکه برین تقدیر مجتهد در بطن ما و شما نتواند شد سوم آنکه عاجز با عرض و نظر
و سرور و موجب علیه است بر حریف مغرور چهارم آنکه بسیار باشد که آدمی قصد
انتظام امری می نماید و با وصف آسان بودنش از مکن قوت بفعل در نمی آید
و اینجای گفته اند **ع ای بسیار از که خاک شده القصه** باین قسم مصلحتها تصریح
کردم و گفتیم که سر و طی دیگر بعد از این اندک اندک خواهیم گفت باید بر همه کاشتن
که از همین قسم مصلحت خواهد بود این گفتیم و به بنده خانه آدم و برودی نقل دقت
مستور برداشته و تصحیح و مقایله آن برداشته مطابق و عده خود نزد صوفی تصاب
فرستادم و ایشان این شرط را چنانکه گفته بودم بجا آوردند مجتهد از غایت شادی
یا وصف مشکک غر و عیار در پیرهن نمیکشید و غرضه وسیع عالم را از مزید
و ابتهاج بر خود تنگ می یافت و بقیه می دانست که درین باب بر کسبیا
چیره دست شده و مانند شیر غریب بر گور و گوزن غالب گشت چون مجتهد ازین
طرف نا امید بود و دید و خواست که تحریر او مخفی نماید و بر هر خاص و عام باین
بطور انبیا و لاجرم این استقنار بجای دیگر فرستاد چنانچه این معانی هم از
جمله ثمره الخلاف مصدق میگردد و عبارتش با بقا الی لفظ آخر از کلمات
عول سابقه اینست **نکن صدیق موصوف ذی بینه نقیصات انصاف و**
اندیشه انچه لفظ ال با معنا نیست و بپاس حفظ و کمال عیار و حکایت
ای سلاطین از گوارش راسطوی و عنان را ازین و ادوی نوی داشتند

چون از آن عارف و اصل از تحریر جواب یاس کلی حاصل شد استفتاء می کرد
بر اینجهت دیگر حضرات مرسل داشته خواهان جواب باصواب گردیدم آخر
بلاخره نوبت آن استفتاء بملاحظه بر کرداره عدالت و جور کرده بابت طلب
بر حاکم فضا جوزه هر سهای افتا مفتی اعظم و مدرکس انجم رسید و از قلم وقت رقم
ایشان سطری چند در مقام جواب تراوید چون آن جواب مخالف اصول مسلم
و مناقض قواعد مقررده بود بنابر آن تنبیها للناظرین و تشیخه لادان المناظرین
بجواب جواب الجواب او تمیز اللفظ عن الصواب پرداختم و امید بحق و موهب
السبیل انتر کلام العلیل الجمله هرگاه جواب استقرا را قریب خاتمه رسانیدم
روزی بحضرت صوفی گفتیم که اکنون مصلحتی دیگر مدعی شود و شرط دیگر وفا کرد آید
تفصیلش آنکه روزی روی روی سید بنده علی و محمد حسین و غیره که برای
تحصیل کتب در سینه نزد شما می آید و ذمه بکسین دارند و پیش بجهت الزامی و
برادرانش میروند باید گفت که ما برای غریب کوشش رسس کردیده که آن استفتا
رفته رفته تا بدایر مغرب رسیده و کسی از قضیه یا مسأله عن قلم بجوابش برآید
امید ازین گفتیم که قوای بسیار باین صورت منطوقی است یکی از آن است که
بعد از رسیدن جواب نزد مجتهد الزمانی یقیناً ذهن اولسوی مانع از نخواهد شد حالیا
شرط دیگر نیگویم که هرگاه عنقریب از تحریر خاتمه فارغ شوم و آن سال را بشما
سپاردیم غلبت نماید کرد و از دست خود بجهت یا بواسطه وصول استفتای بعضی
بکیم که بخش و فقه استعاضا نماید و ادبکله ملوک نزد من آنست که بواسطت
یکدیگر متعلقان هرگاه اگر کسی که متقی و سستی باشد باید سپرد تا او بنام حاکم
شهرت داده و در محتمل بفرستد باری درین باب بهم و نه موثق نمودند گفت
علی الرکس العلی بن ابی طالب است جایه از اهلان خود را معذور توان
و نه دیگر که شاخصان در روزی طلبه تبریز گویند گفت ایشان از آن روز پیش
مجتهد الزمانی و برادرانش نقل کردند بنسب قاضی شان شیخ سبایط و هم

کاتب و امین خان و اهل خانه الملقبات از حد در گذشت المحضر هر روز بقائه
صاحب پیام میرفتند که آن را و در میان طلبیه و بران ثقات که این خبر نوشته
اند تا یکشنبه در راه بود فرستادندش باید که پس صوفی صافی هر روز تا یکشنبه
و احوال نزد برادرند کوری نموده و ایشان را و بر روی من نقل میکردند تا آنکه
بزدی با وصف و وقوع رزایای کبری و دواهی عظمی یعنی وفات بعضی
از احباب و قید و بند بعضی از ساکنین فیض آباد که با من اخلاص و شایسته
و نسبت نیک داشتند و در تخلص او پس آسمه سر بودم فارغ الذمه ششم
و روزی از آنکه رساله نزدشان بر دم چون دیدند که ختم شده و بر یکد و
ورق نظر انداختند از غایت فرحت و ایتهای پابر زمین نمی گشتند و
حالی بود که بدین تعلق دارند بگفتن و شنیدن و بسبب زبونی اعدا
دین یعنی اتباع این سبایلین اینهمه خوشوقت شدند که بگفتن و شنیدن رساله را
هر چند در عین مصائب و مکر و نجات چنانکه میدانید نوشته ام و لیکن در ضمن
قید و شکارهای عجیب مختفی است که در هر قید غایت السعی علمای اما
را بیاد قیاداده ام و یک یک حرکت بسیار از او راق کتبشان را
زیر و زیر کرده ام ممکن نیست که جواب این دو سه جور را در یکد و ماه مرتبه
سازند و مقدرتی ندارند که تمام آنرا در تمام عمر رد نمایند لیکن جسته جسته
و خود را بواجب تقاضای و تجاویز سپرده و ظهور اینهم با وصف تعاون
و تشارک رخصه و اجتماع هر گونه سامان بدون یکد و سال متعذر است
و چون بطا هر ابدا ای مناظره ازین رساله است برای قید و بند جهت الزام
و اولیای او را می گسترده و دانه انداخته ام و پشت تر کتب عبارت
بعضی است در کتاب تحریر کشیده ام که در یادای المواجه غلط نماید اگر نیست
لی غور به شد و بعد از آنکه غلط بود که عذر صلی بر نظام عرب و باطن
بلکه آن سبب است که چون جناب صوفی این امور را شنیدند به شکر شدند

پس شروع نمودند در خواندن و در آغاز عبارتش لفظ قصد و را لام
 بقول الامام و اما شیخ قرین حیرت گشتند باری به بیان شافی مطمئن گردانیم
 آنجا حیرت که در لفظ امثال بود زوال پذیرفت و بهم عبارت مع ان الایات
 الخ که حالتش عنقریب آید دعوی خود را که بر تقدیر تعلیط آن اعتراف
 بر قرآن مجید متوجه خواهد شد مانند اجلاس پیهیات روشن ساختن و در آن
 روز مطالب چندی از او راقی رساله بقلبشان رسانج کردم روز دیگر
 نیز خلوتی بهم رسید پس مشکلات آنرا بنده بنشان قرار دادم از غایت
 وقت و له شکل بار بار تقریرات سابق را اعاده می خواستند آخر چند
 روز این مراحل نوردیدم و طراز مطالب و معانی رساله را بملوح ذمین
 شان پرستم آنوقت جاگزین مدد که جنابشان شد که اگر اولین آفرین
 شیخ بود که مظاہرت نمایند و یکی مردی گری را دستگیر و ابوالجار و د
 قائد ابو البصیر کرد و غیبت بر حجت مبدل شود نتوانند که حرفی را از رساله
 را کنند و بهر طرف که در عرصات تا ویلات خواهند شتافت جز
 خست و حیران چیزی نخواهند یافت و بر اصول موضوعه شان زیاده
 شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه ثابت تواند شد و اگر بعد
 از علاج قوی ناسور کے القیام گیرد یا سور کے بہر سہ کہ ہرگز زوال نہ پذیرد
 کما طاق قابلم عیت یک دل و خیل آرزو دل بچہ مدعا و ہم بہ تن ہم
 و لا تدارشد جنبہ کجا کجا ہم بہ از اتفاقات قضا و قدر دران زمان کراہ
 امور منفذہ ظهور رسید و مصائب واقع شد و بای میفہ در کمال شداد
 و ہر کس بحال خود گرفتار بود و قیمت نہ من قبر کجائی رسید کہ حضرت سید
 الاولین و الاخرین فیہ ایمانہ و آلہ و سلم بخطاب ابو در غفاری رضی اللہ
 عنہ مصائب خویش باین کرد کہ کیف یک یا یا اذرا کا کتا بالمیدینہ
 موسیٰ یبلغ ابیت المعبد حتی ینال القبر بالمعبد محمد با و صفت شہیدن

استیغنی که رساله از دیار مغرب فرارسیده دست از تقاضا کشیده بسبب
 آنکه بعضی از فرزندان اش سقرا خربت گزیده و شاه صاحب بجای خود
 آوریده بودند همیشه تا سره این بلا فرو نشست باز تقاضا شروع شد و صوفی
 صفائی قصد کردند که نزد حکیم آلبنی بخشش که واسطه وصول استقفا هستند
 چنانکه استیغنی بعلیت تمام رودند و از دست خود رساله را حواله کنند
 بشنیدن این خبر سر اسیمه شتم و تحذیر به پیش از پیش هم بواسطه برادر
 صوفی و هم بلا واسطه بعل آوردن و سخن بران قرار گرفت که یکی از علما
 است که با سرکار انگریز متعلق و در وثاقت و ممانعت ضرب المثل شده
 این رساله را باید سپرد تا او تدبیر فرستادنش علی رؤس الاشیاء نزد
 مجتهد کند هر صغیر و کبیر از خواص شیعه و سنی بداند که نزد مجتهد رسیده
الحاصل در همین اثنای روزی برادر محمد وح آمدند و سر خود تکیه کردند
 گفتیم که از آنچه من تخمه بر میگرددم واقع شده گفتند بی دی روز وقت شام
 حضرت صوفی نماز مغرب گذارده نزد حکیم صاحب تشریف بردند ایشان
 پرسیدند که این اوراق چیست گفتند رساله مغرب است پس شیخ را نزد یکدیگر
 کردند و کسانی را که گرد و پیش حاضر بودند و لیاقت فهم و ادراک داشتند
 دادند که بیایند و رساله مغربیه بشنوند پس مولوی صاحب رساله را آغاز نمودند
 جناب حکیم صاحب و دیگر مردم چون شرح مجتهد الزمانی در ابتدای رساله این
 الفاظ شنیدند که جناب اجتهاد تائب عالی قیاب نبیل او حمد و ثناء رسیده
 محمد ادام الله فیضه و اتصال و جعل الی الخیر بال منبسط شدند و گفتند که
 اینست که مقرر این رساله فاضل ادیب می نماید و غالب کتب خوب نوشته
 باشد بالجله مولوی صاحب رساله را میخواندند تا رسیده به جایگاه
 مجتهد الزمانی از ثنایت و قناعت و نادانی خلافت یزید پلید را بر خلافت
 خلفای رسول ربانی ترجیح داده و بنده مناسب مقام این شعر نوشته

بودم طبعیت از کرامات مجتهد چه عجب بد گریه تراشید گفت باز آن
 حکیم صاحب باوصف مزید علم و وقار بهم برآمد و بیک ناگاه مقلوب
 غیظ و غضب گردیدند و دیگر حکما و اطباء عهد محبت بکشتند و دست برین
 قانون نهاده بطرف داری مجتهد تکرر بستند و طریق عتقاد و کتابه پیش گرفته
 چنانکه شیخ در بوستان تفریاد ابیات فقیهان طریق جدل ساختند
 ام دلائل علم در انداختند بد کشادند یا هم در قفسه بازند بلا و نعم کرده کردن فراز
 تو کفایتی خودشان طریقی بیک مقلدند در هم منقار و جنگ بد یکی خود از عثمانی کی بود
 یکی بر زمین میزنند بر دست بد و عوام کالا تمام کر این شور و غوغا بر بام شینند
 و آواز غیظ و غضب جناب حکیم صاحب و متنبین شان کوشش کردند از هر
 طرف گرد آمدند و حقیقت حال را نمی دانستند مگر آنها نیز آوازهای تنه را از
 زمین بفرش برین می رسیدند که کیست که حکیم صاحب را بختم آورده
 و پیشین حکیم و کریم را رنجانیده بزنند و برانید چون بلوی بر بام رود داد و دران
 وقت کسی کسی را نمی شناسند مگر لوی صاحب دست از تقریر برداشته اجازت
 رساله که پیشته بیاوری عصای خود کلام زدند و ناگام سرخوشی گرفتند
 و بصیحت و سلامت تا بخانه رسیدند حال آنکه امید سلامت جز بام نداشتند
 گفتند افسوس که حضرت صوفی عهد موثق را شکستند و براندر زمین کارس
 نه بستند و در سوار بشوم و نزدشان میروم تا در امور دیگر عهد شکنی و خود
 فروشی و خود ستایی نفرمایند و راز سر بسته را فاش نکنند باری بزودی
 رسیدم و حال رسیدم مطابق اظهار برادر در قوم الصدربیان کردند و از
 غیظ و غضب حکیم صاحب که شنیدند شعریه کور از جارقند و مقصد کوتاه را
 در از موافقت میفرمودند گفتیم هیچ عجب نیست که اعوذ یا الله من غضب
 الحکیم در روایات آمده و در فتن بر میان حکیم صاحب و بخله وقت عهد موثق
 رساله اعلام از دست خود دادن خلافت مصلحت واقع شده من بعد

در سبب نداشتن کتاب بر ریش درویش پشیمان و دل سگین را بکر لک
باشیدن باز گفتم که حالیا شروط دیگر را از دست نباید داد و وفای آن بقیه
العین باید نهاد و الا کار از دست و دست از کار می رود و سعی من در قید و بند گرگ
کهن را یکان میشود پس باید دانست که متن این رساله هنوز کسی را نیاورده و منم و مطلب
آنرا که ای پیش کس نگفتم الا نزد شما که در چند صحبت از اول تا با آخر قلب شما را رخ
نمودم گفتند امر واقعی است گفتم اکنون که رساله از دست شما برفتند من و دیگران
بمجهت رسیدن به لامحاله شمارا باین معانی آن عبارتیکه اشاره به آن کردم و در حقیقت
یکمین نشسته ام و مرغ دانا را بدام و دانه گرفته ام تکلیف خواهند داد هرگز باین
وادی قدم نهانید و همین قدر بتاکیه بگوئید که من محراب این رساله نیستم اگر شمارا دور
مطلب این رساله ضرورت است و بدون آن در جواب جبرانی باری خطوط بشهر و دیار
مثل دلی و اکبر آباد بفرستید شاید نشانی از محراب پیدا شود و مدعای شما بر آید که حقیقت
زمین بر سر زمین الغرض مقید مانده نمجهت در آن عبارت بهتر از آنست که
نجات یابد و بر نهائی از آن خلاصه با بر آید و در عناد یکشاید تا اهل علم و فضل
گویند که مجتهد بدون فهم فلان رساله را رد کرده و معنی سخن از آسمان و جواب
از زمینان متحقق گشته بالجمله صوفی صاحب را بار بار می فغانندم و میگفتم که خدا
را خلاف عهد میکند و رموز را بر ملا مگوئید و بوعا خاطر نگاه دارید قسماهای شرعی
میخورند که اکنون هرگز خلاف گفت شما نخواهم نمود و امر یک پیش آمد بشاست
اعمال رفت طیت گناه که چه نبود اختیار را حفظ بود و در طریق ادب با شما
و گناه من است پس از انجا برگردیده بخانه خود آمدم همینکه دوسه روز
گذشت رفته مجتهد اسمی صوفی صاحب رسید سوا از مولوی صاحب
جم المناقب مولوی سلامت الله صاحب سلمه الله در شمس که بر تعم بعض اصحاب
از مشایخ جهان آباد آمده چنین مرقوم است مع ان الامامة بیعة الواحد الاثنین
موقوف حقیقت کیفیت لا ولیس عندها غیر النبی صلی الله علیه وسلم معصوما الخ

ترجمه این عبارتست موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق قواعد نحویه نوشته
 به عنایت فرماید فقط آنست بعینها و آنچه ایشان در جواب نوشته همان مضمون
 بود که تحریر تقریرش عهده موثق از ایشان گرفته بودم لیکن زیادت چیزی
 مفادش اینست بجناب افادت مآب خدام ذوالاحترام مه لولیک
 عالی مناقب و الامناصب دایم مجدهم بعد عرض نیاز گذارش است که در خصوص
 تحریر ترجمه عبارت مع ان الامانه الخ موافق لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق
 قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مبایاتم فرمود و جوابش اینست که برین قدر
 به خوف است فقیر در اکثری از مقامات رسال معلومه متوقف و متردد هستم
 از حقیقت حال محرر رساله آگاه باشد یا جناب والا بنده بلد این کوچه بیستم سلام
 خیر ختام بعد از این بجهت عذر ایشان قبول نموده رقعہ دوم نوشت که لولیک
 جم المناقب رفیع المناصب زاد مجده رفیعہ کریم و رود فرمودم قوم حامیه بخت
 شمار گشته بود که در خصوص تحریر ترجمه عبارت مع ان الامانه الخ موافق
 لغت عربیه و حل ترکیب آن برطبق قواعد نحویه سوال فیض اشتمال مورد مبایاتم
 فرمود و حضرت سلامت محرر جواب رساله معلومه از خدمت سامی سوال ترجمه و
 حل ترکیب عبارت مذکوره نموده بود فقیر محض واسطه ارسال آن بخدمت
 بودم مگر خود هم مشتاق ترجمه و حل ترکیب آن هستم آنچه بخمال شریعت در ترجمه
 و حل ترکیب آن بگذرد بے تکلف و بلا تقیه رستم فرماید که مقام تکلف و توقفت
 نیست و آنچه قلمی شده که برین قدر عبارتست چه موقوفست فقیر در اکثری
 از مقامات رساله معلومه متوقف و متردد هستم حضرت سلامت اگر مقام آنکه
 حضرت سامی را در آن توقفت و تردد پیش آمد رستم فرماید که بقول بنی شیبہ
 هستم و خالی از غافله و استغاده نیست و عبارت سابقه که استفسار از
 ترکیب و ترجمه آن شده مقام توقفت و تردد نیست اگر زود سانی من غایت از
 معجم باشد حکم صحبت آن فرماید والا حکم بیستم آن فرماید که استغاده

جبرایق فرمایند و اینکه رسم شده که بنده باین کوجه سیستم مشارالیه این کوجه
 چیست کوجه تعلم لغت یا نحو یا کلام و برزعم من آنست فقی از سلاک و شواغ
 این فنون بلدیتی حاصل است پس محلی برای این کلام غیر از مضمون لغت
 یا محلی که محرر رساله برای منع خلع قرار داده بخاطر منیر به مفصله علمی قرآن
 و السلام به باز شاه صاحب بهمان سوال فرستاده الا شده و ذرا و ندره
 که قدوه ارباب تحقیق زیده اصحاب تدقیق جناب اجتهاد قاضی مولوی
 صاحب مکرم دایم مجد هم نام نامی متانت انما متضمن طراوت کوه
 کریبان درود گردیده به سجح بخاطر منیر به که باعث برینقدر مجت و نقیض
 چیست اگر عبارت معلومه در نظر محرر جواب رساله معهوده از روی قوانین
 عربیت و تراکیب نحویه غلطی و سقمی داشته باشد زبان تعرض باعتبارش
 در تحریر جواب بکشد برای صحت و سقمش استشهاد از فقیر ضروری باین
 طریق حل معنی عبارت منظور است پس بموجب مثل مشهور معهود و علی دو
 عجب آنکه محرر مسطور با وجود سامی جناب که بجهت زبان و ستند دوران
 اند حل عبارت از من بی بصاحت میطلبد و استشهاد از من باب از لوازم
 جناب میکند از تکرار امتیاز نسیم عنایت چنان کل میکند که رفته رفته شاید
 این مدعا همچو سابق لبس استغناء پوشیده متداول و متداول خواهد
 گردید شهر بر از علما و فضلاست فقیر را از امثال اینچنین تکالیف محاف
 دارند من قبل پای زرد و آهستم دم و دود گفتگو با حدی میندارم و ازین واد
 عدم حله راه دور میروم و این ضراحت ابشاره سابق است بعلیت
 آنست که اهل بشارت که اشارت میداند به نکتهایست و بی محرم اسرار
 کجاست و اینچنین استیاق ذات محبت صفات برای دریافت
 دیگر مقامات و بودن خود بدولت واسطه ارسال از ملک طرافت
 سلاک چکیده گرم تر از سوال سایل است اگر از سقم عبارت

معلومه نشان یایم دیگر را بحالی خدمت عرضه دهم ترصدانم که هر چه درین باب
 پیش تلازمه جناب صورت گرفته باشد حواله بقلم وقت زقم گردد تا را قلم
 آثم از آن مستفید شوم و حرف افاده و استفاده که بزبان خامه بلاغت شما
 استفاده افاده میکند که جناب را افاده انتم مقام منظور است والا خود کسینکه
 مفید عالمی بوده باشند محتاج استفاده از دیگران نمیشوند و معلوم نیست که در
 از واسطه واسطه فی العروض است یا فی الثبوت یا فی الاثبات اینهم افاده
 فرمایند و السلام باز مجتهد باین عبارت عبارت لغوی
 صاحب هم المناقب خیم المناصب سلمه الله رقیه تودد ضمیمه بود و مسود تعجب
 بر تعجب افزود و آنچه محرج جواب رساله معلومه از ایرادات و نقوض خواهد نوشت
 اول بخیر است گرامی خواهد فرستاد اعتبار و اضرار و حیل و حواله ندارد و عرض
 از استفسار معنی عبارت سابق و حل ترکیب آن استکشاف مبلغ انصاف
 سامی و اخلاق گرامی که زبان زد خلق است بوده و تردید یک در ماده سبب
 استفسارش ذکر فرموده اند حاضر نیست لعدم کونه دایره این انقی و الاثبات
 و افاده تازه که در باره عدم استشهاد محرج جواب از فقر قلمی شده افاده
 تعجیها فرموده آن شفیق را چگونه معلوم گشته که محرج جواب از من استفسار
 و استشهاد نموده و من بجوابش هیچ نگفته ام غالباً که طور این افاده و در آن
 طور عقل دستند بکشف و شهود بوده باشد و آنچه نوکر نیز خامه گردیده که اگر
 از صحت و سقم عبارت معلومه نشان یایم دیگر را بحالی خدمت عرض دهم
 فقط این قضیه اتفاق است بالزومیه و علی الثانی وجه ملازمت و علاقه
 لزوم چیست مفصلاً بیان فرمایند عجیب که خود بدون استفسار احدی تو
 و تردد خود را در آثار و تفکرات آن رساله بیان ساختند و اکنون نشان
 از آن مقامات نمیدهند و استفسار یک از تعیین واسطه فی العروض یا فی
 الثبوت یا فی الاثبات فرموده اند غریب است خود پہلو تپی کردن و از دیگران

استفسار و در امری نگرفت است و گویا کان اول معنی و سایر طبعه
 فرامیته تا احتمالی که خود نوشته اند معنی قولکم یا باین طریق حل معنی عبارت
 مستطوره است پس بدین مثل شهور هنوز دلی دور در ماده استفسار ستاهی
 مستطوره نشود اطلاعا نوشته شد و اسلام یا از موعی صاحب حب الیه
 باین عنوان نوشته شد که لوح مثل تحقیق جوهر سبک فنی جناب
 اجتهاد آب دام لطیفه منیقه عنایت وثیقه بوصول خود شش موجب میرزا
 گردید و اشتیاقم را که برای ملاحظه جواب رساله معلومه مکتوبان حاضر بود
 مبدل با فسر دیگها گردانید تحویل جواب را بجز جواب که حال استفسار دشر
 بشوژ ظاهر نیست و مبلغ معلومانش تا حال یا برنی اگر اعتیاد و یقین و حیل و
 حواله قرار دهم با پس ادب حضرت نمیدید و عرض استفسار معنی عبارت
 سابقه را اگر بعد از انقضا دایم حفظ مراست دایم نمیکند ارد و منع حضور یک
 تریه که بزبان قلم وقت رتم گذشته این نابلدی از مجاوره قری که در تریه
 استفسار می بکار رفته بجز قلم ناخ پد بگری نیست کردن نمیتوانم بلکه این
 را هم قالی از سوراخ ب میند انم از اینجا متفرج میشود که در جواب رساله
 که خالی از وقتانیت البته ایرادات و نقوض زیب صفحہ قرطاس
 گردد و مانند این عنایت نامحایت سرمایه میبایست من به چکاره شود
 و خود همچنین کمر بر انصاف بستن و از دیگری استکشاف مبلغ انصاف
 نمودن و درین باب دم بتو مانند نم نراست و لب بچواب نگشادن زیبا
 و آنچه در جواب عدم استنها در محرر جواب از سامی حیات افاده شد
 از انهم بد است که محرر جواب استنها در جناب کائنات انداخته و
 شهادت ملازمان درین باب دایمی نشمرده و از استناد و الارا طور
 در این طور نقل و مستند یا به کشف و بهبود و ما ثورا از امثال مجالس
 المؤمنین و دیگر است معتبرین انگاشته در مقام عقول متوسطه قابل اعتماد

نماز و الا طلب تهادت از فقیر به بصاعت نمیکرد و این قدر باز
 بنحو است از ذات معدن حسنات بطور معنی آمد و استفسار بکه از
 بودن قصه معلومه اتفاقیه یا لزومیه بر روی کار آمده اختیار احدی
 بدو بر فوت و ترا که جناب و اکذا کشتم زیرا که شوق اول مفید به عا
 من است و شوق ثانی بهم هنر رسیده میسرساند و اظهار نزد و توقف خودم
 در اکثر مقامات رساله در جوابی که سؤالش بواسطه ملازمان رسیده
 و فسر تخصیص السبب و ایضا للسائل المحیب کرده ام و علاوه بر آن
 در نظر اعراف من ازین کلمه کل داشتم معلوم شد که سبب کثرت مشاغل بنگام
 تحریر جواب توجیه کامل بطرف مورد غرض فقیر میفرمایند و بی تکلف مقتضای
 رعایت قلبی هر چه بخاطر شرفیت خطور میکند حواله بقلم می نمایند و عجب
 از عجب است چه فقیر سابق عرض داده ام که اگر از صحت و سقم عبارت
 معلومه ارشاد فرمایند دیگر بپراکند ارشاد کنم از حکم بصحت و سقم امر مطلوب
 اعتماد فرمودن و طلب دیگر مقروءه نموده نمودن بصیدای آنگاه خارج درین
 مقام لب کشیدن و بنوعی قانون مخالفت چنگ در زدنت و از راه
 راست دور افتادن و از حجاز بهناوند رفتن است و هر چه در جواب طلب
 تعیین بکنی از وسایط نموده حواله خامه غرایب شمامه شد امر است پس غریب
 و خبر است نهایت عجب مستفید را از مفید استفسار رسیده یا بالعکس
 بنوعی توجیه و عجب ترا که افاده شد که معنی وسایط ثلثه بجز تحریر در آید
 ازین افاده صاف تراوشن میکند که کار از مناظره بجا دار و مکاره
 کشیده و الا احتمال مفهوم مخالفت منافی شان اجتهاد است و الله اعلم
 الی سبیل السداد و ازینجا حال آواب دانی بوجه حسن بودید است
 چنانچه بطریقی از تعیین مطلوب کیفیت معرفت حدیثات میرانی است
 و انقلاب مثل مشهور که خاطر اندکس را خورسند فرموده و مستفید را مستفید

نمودند بر سر سخن وقتی و هر گاه معافی دارد بد فیر طلب تعیین میکند از
و سابطان گفته کرده ایم نه طلب معنی آنها و میانه بون لایحقی و ملازمان باز طلب
معنی لب و امیفر مایند و فحوائی مثل مشور را خود برای خود اختیار می نمایند
و السلام در جواب این مکتوب آنچه محبته الزمانی بد فیری طول
نوشته مطاعن خلفای رسول الثقلین است که تعلق دایره بواقع احد و
خبر و چنین پس محبته بزرگم خود از کتب است درین مطاعن کوی سستی
ر بوده و گمان برده که میدان بدست او بوده حضرت صوفی و آتش
مصلحت آن دیدند که شروع با شعار عشقه فرمایند و محبته الزمانی را
معشوق پیوفا و خود را عاشق شیدا قرار دهند و با کمال خرد در خانه آن
تأبیت کریمه و لطف عفا الله عنهم که در تحفه بجواب طعن اول مذکور است اشعار
نمایند چنانچه آغاز آن مکتوب است مکتوب عزراست اسلوب
ورود غایت فرموده ابواب سرشت و احتیاج بر روی دل و دیده
مشتاق کشود ع ای وقت تو خوش که و قدیم با خوش کردی بد طرف
تماشای عجیب بجای است که طبع جالاک ملازمان گنجه کجای رسیده
و هیچیک مقامی و گوشه نگذاشته که آنجا خمریده بیت یار ما هر ساعتی
آید بیازارد گر بد کسوت و بگو پوشیده براه پاره دگر بد فقیر هم سرکن و کن
پیر جا که رسیدند و دیدم و هر جا که خریدند رسیدم بیت چه قدر بدشت
و حشت بدیت دیده ام من بد چه قدر رسیده تو چه قدر رسیده ام من
الی قوله بیت کل شدی بیلم و سرو شدی فاختم ام بد من پیر زکی و
اندا از بتو ساخته ام بد باز محبت راه تطویل سپرد و در تقریر آیت
نه کور گفتگو کرد و این عبارت نوشت که چون تو از عفو مشایخ بکار
اصرار بر قرار روز خیر و دادی الرمل کردند پس وجود عفو و عدم آن
یکسان باشد چه این غر و است از احد تا آخر بوده متقدم بران پس

عذر به ترازگناه است یک خطا و خطا آخر تا کجا خطا و در آخر مکتوب این عبارت
ملحق شد که تو به شایخ کبار در محل منع خصوصاً نظر با صد ارشاد قایلیم
فرو آفره غیب فرة و مرة بعد مرة پستتر معلوم شد که حضرت صوفی
الکون زیاده ترازا اجازت بمن قدم می نهند و در محارقه بالمشمل نظر عباد
که در بصارت العین از حجاب عرش قباب سیده النساء بظایر نفی
از کتب رفته نوشته بودم که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل
حائسان رخا نه گریخته این عبارت رقم کرده اند فانه فرة غیب فرة و
بعد مرة فی عهود مثلاً پس برافتول موضوع حضرات لازم آمد یک خطا و
خطا بلکه خطا آخر خطا تا کجا لا جرم برادر معلوم را فرستادم و بزود
پیام دادم که زینهار این عبارت نباید نوشت و مضمونش بیارست دیگر
ادایه کرد که یقین مفید و عظیم است و بعد اشتغال نوا سرفتن فرو تانید
باب تدبیر ممکن نیست **العصر** برین قدر قناعت نگرده بود رقم و رو
بر روی طلبه که سید بن علی مذکور از انجیل بودند فایده از دست شان بودم
و الحاج و زار حق بنیکردم و در خلوت بهم گفتم که چون الزام مد نظر است
در تحریرش نزد عقلا اندیش نیست لیکن از اینجا که مرزبان هیچ حاکم سر
در دولت اسلام و در شیخ از موجد اولش در گذشته و در ترقی و تعلیمش
از سبع ملاهی و ملائک سبقت گرفته اگر اهل حسد که تمامی ریاست به دست
شان و اولادشان است و مجتهدین بدون شورت شان هیچ نه نوشته
اند پیش از استغاثه برند و تظلم کنند و این الفاظ بر زبان آرند که
آنوقت دستگیر نتوان شده و سینه را سپر شود ساخت و سپاه بقای
حکام نتواند از اسطوت **العصر** حق این همه که گفتم حرف از ان هوا عقلا
بود لیکن بجمع قبول بر رسید که گفتی که یادی تند و زید و بکوشه داخل شده
بهذا گوشتش و یک خاویج گریه می کند این مکتوب از طرف صوفی ساخته

روان شده و مجتهد بر مضمونش از مبتدیان انتهی اطلاع یافتند یا برادران
و فرزندان پیشش سکه‌اریکه اقبال یعنی سبحان علیخان و فرزندانش زبار
نایبها بعل و در گذشته توافق بران کردند که تعزیری و تشهیری نسبت به بعضی
صاحب اینوانه کرده آید که باعث عبرت خلایق گردد و لیکن درین باب
مشهوره خان مغری الیه استغفار در باره تعزیر و تشهیر نوشته‌اند بلکه بادل
آزاده لک نموده عبارتش اینست چه میفرمایند علمای دین و مفتیان
حضرات ائمت و جماعت در بنصورت که مثلاً زید مذمب آئینه اش
عشره وارد و موافق مسلک خود زبان تعریفی عدم عدالت و عدم طیب
ولادت جمعی از صحابه کبار که بنابر مرسوم امامیه اعدای طایفه اهل بیت بوده
اند میکشاید چنانچه در مقامی بعد ذکر فرار شیخ کبار در جنگ احد و خیر و
حنین میگوید فانیهم فدا فرقه غلبه فرقه و مره بعد مره و هم بنابر تعریفی مثل
مشهور است یعنی نویسد که یک خطا و خطا آخر کجا خطا و عمر که بظاہر خطا
شنن میکند در جواب نسبت بجناب ولایتیاب نظر کناره کشی انحضرت
از نسبت خلفا در عهد دلتش آنرا فرار قرار داده میگوید نه فرقه غلبه
فره و مره بعد مره فی عهد دلتش پس بر اصول موضوعه حضرات لازم آمد
یک خطا و خطا بلکه سه خطا آخر کجا خطا انتهی موضوع الحاجه من کلامه
عمره که بسبب تعریف و تشنیع مزبور که در پرده الزام مالا یلزم نموده
و نسبت بزید باریاد و از دیاد لفظ سه خطا تصریح کنایه مثل مزبور خسته
از دایره تشنن خارج میشود یا اینکه با وصف چنین تشنیع و سوادب
بحق خلیفه چارمین محاط بخیط دایره تشنن می باشد و بر تقدیر اول چنین
معرض معترض قابل کدام حد و تعزیر است آنچه موافق مذمب فرقه
سینه بخیه بوده یا شد بلا عصمت مذمب مرقوم قلم افادت رقم
شود بنوا تو جروا و ایتمه بهرین یعنی محررین استغفار

چند کس را نزد فقیده الفهم مفتی اعظم یعنی جناب مولوی ظهور اسد صاحب سلمیٰ اسد
 تھے کہ جواب استفتای اول مجتہد را بعبادت مختصر ادا یا حدیث چنانچه در کلام
 مجتہد استی گد اشتند تا ہر وقت ہو کہ باشند کہ بروی جوابش باید نوشت
 و بزحد و تعزیر یکہ برابرے بحر الفاظ مذکور از کتب فقہیہ شایست باشد تصریح
 یہ ان باید ہونہ لاجرم افاقان و خیزان نمودنشان رقیم و کفتم کہ در جواب این
 استفتا چندے تعلیل یا تہمود تا من آن بزرگ را بجانہ خود پہنان کنم و قابو
 یافتہ بیوی کا پور روانہ سازم قصہ بس طویل است مختصر میکنم کہ بمحمد رسیدن
 بجانہ رقدہ در غایت انجام نوشتم کہ ان الملائکۃ یأمرون بک لیکفونک
 فأتخرج الی ملک من الملائکۃ لاجرم صوفی صاحب بی محنت انتظار
 نندیندہ آمدند و بیلے مضطر گشتند و سخن بعد از مقالات بران قرار گرفت
 کہ سمت کا پور باید رفت تمام روز و اکثر شب اشیا را تہ و خود نکاہہ اشتم
 و از چشم اغیار پوشانیدم و چون شب آخر شد بعد بیا کردن حواج خرویدی
 کہ در آنسای راہ بکار یکہ جنابش را روانہ نمودم و دعای تودیع خواندم
 تا بروی بے رنج و مشقت بکا پور رسیدند و ازین تہلکہ نجات یافتہ
 باستراحت تمام آرمیدند و فی الغین را معلوم شد کہ صوفی از شہر تحریر
 کردند و جناب مولوی صاحب یعنی مفتی اعظم کہ بہزار تعلیل حبسہ روز
 سبکہ کردہ بودند در فتویٰ مشورہ فقیر قیدی افزودند و اینہنمون رستم
 فرمودند کہ اگر کسی از طرف خود در بارہ جناب مرصنوی کرم اسد و جہین
 کلمات یا ذہن لوبہ البتہ قابل تعزیر خواهد بود فی الغین چون قدرت بر مدعا
 خود نیافتند ہر یکہ کتبہای دست را بہم سپارند و بقصدنای بوم بعض
 الظالم علی مدیر بخشش خویش را بدندان تاسفت میکنید چون آتش فتنہ
 یعنی ذکر حضرت صوفی اندک فرو شد بتقریر سال دیگر یعنی کاشف الظالم
 جمع الجہتہ المقام قلم برداشتم یعنی این استفتا را کہ در بارہ حد و

تقریر نوشته در کوه و بازار شهر گردانیده بودند نیز رد نمودم و با دلالت
و تحقیقی با ثبات رسیده اند که صوفی بر اصول فریقین از حد و تقریر صاحب
و پاک بوده اند و بمقتضای کتب دینیه فریقین حد و تقریر مجتهد میرسد
و تبر از اصحاب کیا رسیده ابرار که رفته دریده دهن رواج داده اند
و بنیاد مذہب محدث خود را بران نهاده اند خلافت قرآن مجید و احادیث
شریف و تصریحات محدثین و مجتہدین شیعه است عرض کرد که در تحریر
این رساله ہم خیلے جانبازی و جان نثاری بعمل آمد و در آغاز و انجام
آن چنان تقریرات بر صفحہ کاغذ ریختم و شکایات را بتقریضات امتختم
تا مجتہد و اولیائے اورا که بعد از سفر صوفی موصوف ذہولی و فتوری مد
بحواب رساله قدیمہ در گرفته بود و من باتش شوق میسوختم که چگونه مجتہد شیعه
از گیر و دار اباحت آن رساله نجات یابد غیرت و حمیت مذہب در گیر
از جلد آن شکایات یکی است که تا این زمان که هفت ماه کامل گذشته
در انتظار وصول جواب الجواب انواع آلام و آتک کشیدم طبیعت
تیغ ہندی و خنجر رومی بد کتخدا پنجه انتظار کند بد پیام صفت مہیا شدن
سواد تالیف و تصنیف بحسن مساعی سلف شان کہ انجمن آہنہا علی ابراہیم
خان باشد و اجتماع علمای دار السلطنت مذکور و صرف ہمت ایشان
در تالیف جواب رساله مسطور جوابے بر نمیکرد لا ہرم اینمقی مورت صد گونه
استعجاب و استغراب میشود کہ ہر گاہ نوبت ہفتستان دہ جلدات ضخیمہ
از جانب احقر الیکس خواہد رسید بالیقین سواد لکھنویا کمال وسعت و
فہمت کہ نمونہ عرصات کوفہ توان گفت مصداق صداقت علیکم السلام
الارض بما رحبت و سکنہ عمارات مرتفعہ و بقاع حصینہ آنجا مورد
اینما بگویند ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیئة
خواہند شد و روز تغابن یا آن طول و عرض کما اخبر عنہ اللہ تعالی

کتاب مقداره آلف سَنَه ط کفایت نخواهد کرد القصد این مضامین
 بحد شهرت رساله مذکور بعد از طبع آن درین شهر عماید ریاست دارالکمان
 دولبت را بران آورد که بهر حال دفع عار و ننگ از خود باید کردن و اوراق
 سابقه را که بجهت قدری بجواب نوشته بودند باید دیدن و احسن شقوق معهود
 مستقیم و مرسوم قدیم انکه علما و طلبه را باید گرد آوردن و اجزاء رساله را
 برایشان تقسیم باید نمودن تا هر چه بدین بر کسی جوابی منظور کند آنرا قلم بند
 نماید و این همه نزد مجتهد رسیده باشد آنچه را بپسندد باقی دارد و ما سواي
 آن مخیر نمیداریم و گرد آوردن تقریرات و رسانیدنش عندالمجتهد نزد بعضی روای
 بدست مولوی محمد باقر بود که علی المشهور ولد اکبر مجتهد الزمانی است و حال آنکه
 او کمتر از اینست که بعضی از مطالب بهله آنرا تواند فهمید چنانچه شاه صاحب
 در آغاز جواب رقعہ سوم بقلم آوردند تا بخوابش چه رسد و بعضی گویند
 که نوبت التجارب ان مقام کشیده بود که منشی الملوک بینی کنورتن سنگه را هم
 بمقتضای وحدت ملت شریک ساخته بالحد غایب السی مجتهد متواتر می باشد
 و هیچ و تا بپسندیدم و متخیر بودم که چگونه آنچه خطاب مجتهد بعد الظار متوالیه باقی
 میگذاردند و زریب گریب میدهند بدست من افتد و درین امر از نزدیک
 و دور میکوشیدم که ناگاه بهخوای بیست چه خوشن دمنش شاه گویند گان
 که باید فائده جویند گان یکی از اسباب نزد من آمد و گفتم که مجتهدین جواب
 رساله می نویسند و اولین و آخرین قوم درین مشوره شریک میشوند و اجزای
 جواب بعد اصباح مجتهد که بقلم حلی می آید در بعضی میرو و گفتم خدا را فکر می
 باید اندیشید گفت حاجت الحاج نیست و استجاب و کلفتی ندارد زیرا که
 کاتب را این مجتهد است اصل را که فرین بخط مجتهد است از و میتوان گرفت
 بشه طیکه در نقل برداشتن عجلت نمائی گفتم آنقدر بزرودی خواهی نوشت
 در شهر پیرسون خیال کاتب نخواهد کردید که نقلش نوشتی بلکه بعد ساین

امانت یعنی هر جزو اسلحه خیر خواهد شد که چگونه از مطالعه سرسری فارغ گشتی
باری در دست جزو از آغازش که مجبورا صلاح مجتهد همقرین بود دیدم و چون
خط مجتهد را نیک میشناختم بر خود بالیدم و شکر نعمت غیر مترقب بقدر طاعت
بشدهی بجا آوردم و آنقدر من در نقل و مقابلت محلیت کردم که این دوست
که واسطه وصول بود بهم تحیر شد محملا بعد ازین بخیال آمد که مبادا نحو و ایستادگی
و دیگر تعلیم آمده باشد پس بجز طاعت کمالات خفی و حلی جناب مولوی مرزا
فتح علی صاحب که از روس فیض آباد آید در جندی از مختصات کتب
در سبب نسبت تکذیب ایشان دارم و در بانی ایشان را کلیه تحلیله کوشش
خود از عنایت ایزدی امید دارم عرض نمودم که اینچنین کتابی تصنیف شده
اگر ممکن باشد اصل یا نقلش گرفته شود از حسن سعی ایشان بواسطه بعضی
از امیران هم اصل یا دیگر بهر سید و هم نقلی بدست آید که بزرگ از فضلاء
فیض آباد بکمال احتیاط نوشته بودند تا در تصحیح و مقابلت جمعیت خاطر افتادم
و این هر دو را باز فارغ کردم و مطمئن گشتم بعد ازین نقول دیگر بدست افتاد
چون در صحت یقین تام و اطمینان مالا کلام حاصل شد دانستم که اب محو و
اثبات مسدود و طور اصلاح نیسب تکمیل موقوف شد این وقت نظر بهر از
بعضی از دوستان که از استبداد یازتمی آیند و اعذار مقبوله یقین را نیز
اشتیاق و حرارت ایمانی مسموع اصفا می شنوند و در حفظ اسرار میگویند
و بلا حظه حال کثیرا اختلال و بی سامانی فقیر در قلوب دارند و نمی خورند
در تحریر جواب شروع کردم و آنقدر بعجلت تمام مباحث جدیدیه کلام
یا وصف انزه و در کلیه اخزان و تربیت طفلان می نوشتم که اگر نقض
آنرا ذکر بکنم برتر میگویند محمول شود و ذهن هر کس این روش را موافقت
کتاب خایه خرسائی در باب خود کستائی می کند یاری با وصف
کثرت مکرویات و انواع امراض مردم خانه که از ساکنان با متد انجمن است

و چون دو سال مسوده تمام شد و در پنج صحنی که شتمیل بر یکصد پنجاه جزو است
 فراهم آمد درین وقت برادر معلوم گفتم که نقل آن شده و باید کرد میا
 بکاتبی دهم و در از هفتش گردد و نوا رفتن بجهت شود پس هر دو کس موافق
 غرضت در خانه می نشستیم و در بروی مردم می بستیم و هر روز قدری می نوشتیم
 تا آنکه برادر مظهر بعد مردن نصیرالدین حیدر و قرار گرفتن سلطنت بر نصیرالدین
 محمد علی پادشاه تعلق طاهر یکدیگر می داشتند گماشتت الیه الاشاره کبر
 بکنه اشند و بحکم ضرورت بعبارت سکاتات پر و اقله و پیرینه فمایشها
 کردم و رسم قدیم را افزودم لیکن بجهت آنکه ناظم خانه بزرایشان کسی نیست
 ولی بران نمی نهند الحالی قطع نظر از کثرت مصائب و کمرویات کسی نماند
 که او را نود خود برای تصحیح و مقابله حرفی بگرفته و بگزارد بهم و باید بستان
 و علیه التکلان و اینست آنچه باعث تخریر رساله قدیمه و این کتاب
 عیبه که تماش از آله العین عن بصارت العین نهادم و وجه تشبیه بعد از
 او را که معنی لفظ عین که بابر و غبار تبیر توان کرد و شنیدن قصه رد و
 قبح رساله بصارت العین که مجتهد الزمانی نموده و آفتاب را بگل
 اندودند و در ادب است و در نظر طاهر است و هر چند مجتهد مذکور کتاب
 خود را تا می نکه اشت که زمانه بعضی از اهل ندیمان و مقلد آتش لفظ
 تشبیه البانی شنیده ام اکنون وقت آن رسید که بعضی از مقدمات
 گفته شود که موجب تشبیه از زبان و مزید اطمینان و غرض مولف نزد معان
 و ناظران باشد و سبب آن گردد که بیدار دلان دقیقه رکن و نظار گیان
 روشن نفس محنت و شفقت کمترین را در تالیف این کتاب نصرت العین
 دارند و بر جان خودم رحم آرند یعنی از دعای حسن خاتمه و ترقیات نشاتین
 محروم نگذارند یکی آنکه من در هیچ وقتی حتی وقت تحصیل علوم رسمیه که
 آغاز از فضلالی امامیه بود چنانچه اشاره کردم خوشامد و جایبوسی آید

ندام لاجرم هزارن کس در فیض آید و این شهرتیک میدانند که چون سخن
 شیعه در مطاعن ائمه عظام و اصحاب کرام و عقاید اصولیه از آیهات
 و نبوات و معارف دیگر آن مخالف اعتقادات سلف صالحین رفته بالضرورت
 با بطلان باطل و احقاق حق و توضیح ادله و تبیین و تنقیح آن پرداخته ام و گاهی
 مصداق انکم اذا مثلتم نکتته ام بلکه اگر کسی از اهل ایران و غیر هم درین شهر
 از اهل فضل و کمال آمده یا از سابق مقیم بوده مثل ملا هندی و آقا محمد علی و
 غیره بدینش رفته ام و در مباحث مذہب معرکه با آر استه ام پس از مشاهده
 نسائی باقی نمانده است مگر مجتهد عدیم المثال و مسکنی ابریکه اقبال و سبیش است
 که مجتهد الزمانی بحیال این معنی که مناد کسی از اهل سنت بر سر محفل درین امور از
 هر طرف تبارزه و روز باز آرا جهاد را شب تا شب بدل سازد از گفتگو و احترام
 شایسته دارند و من حجتی بآنها ندارم و برادرانش رفته ام و روزی برادران اعلام
 علی بیک فیض آبادی از حلال من عتد الحیا است خبر دادند و لیکن مجتهد من قدر
 بر سخن نیافته اند بلکه مجتهد الزمانی مولوی محمد باقر فرزند خود را که او شوکت فایز
 و درست داشت و از سابق در همین شغل بود بعد از اخبار مرزای تذکره از ذکر
 و بحث باز داشته چنانچه این حکایت بمقامی مناسب خواهی شنید نشأ
 الله تعالی اما مسکنی پس هر چند او شغفی بر تقریر برهم دارد لیکن روزیکه من بموسط
 معلم فرزندانش با او ملاقات کردم تا حال بعضی از اقارب خود را که کینه
 بیگناهی بحکم منتظم الدوله بر ندان رفته بودند از زبانانش بشنوم و صورت
 رباعی بدست آورم نتوانست شغفی در مذہب گفتن بسبب آنکه واسطه ملاقات
 بکوشش مسکنی میدید که فیلانی تادمی در شاهجهان آباد مقیم بوده و من هر چند
 خواستم که او را بوادعی مناظره کنم چنانچه سبب نصیحت فضل البصاح رسیدم
 لیکن نتواندم بوالیه بوادعی صحبت مذہب قدمی نه نهاده و پرتاپار است که چون
 شخصی کلام نکند مشکلم با وی چگونه بفریبانی توانم نمود و بر اهل دانش و شایسته

تحقیق نیست که چون همه مجتهدین با وجود شرکت مسکنی بلکه جمیع شرکائی اهل نخلت خود
 مثل کنور رتن از عایدین رام و یچمین در جواب بصارت العین با عجز و زبونی
 هم آغوش و با کمال حیرانی بهدوش اند چنانچه مفصله درین کتاب بغایت
 خواهی داشت پس حال مشاهده سانی ایشان از نیجائی ظاهریست و هر که
 در موافقات فقیرانک خور فرمایند تواند دانست که در پیرسایند کتب رفقه که
 بلاتناهی اعداد رسیده اند کوشش بلیغ بعمل آمده که مجتهدین و متکلمین ایشان
 در چار وجه حیرت افتاده اند و یعنی اینست از دی مطالعه اینهمه کتابها بمرامات
 خوشایند و تقیه دیدن توسط احد است از اهل سنت و امامیه چنانچه دانستی بوده
 و و هم آنکه هر چند جناب مجتهد الزمانی در سلطنت فقیر الدین حیدر و وزارت
 منتظم الدوله گاه گاه مشتاق لغار بودند و سبب آنکه زبانی مرزا منظر علی
 بنجوشن بقسم تصدقات سلطانی در زافونج شاعر بین قصه های حلاطین
 کیانی چیزی از تقریرات فقیری شنیده و لیکن اکنون در قلم ایشان از تفسیری
 هم اختلافی احیاناً بهم میرسد که شاید محرر بصارت العین و کاشف اللثام او
 باشد تا در کمین من چنانچه بار قصه کردند و در التباس افتادند از آنجمله آنکه
 در قریب این زمان چه کس از اهل استقامت ادب را نگفتند که در فلان مسجد
 باید رفت و باید دریافت که آنجا نشسته است یا بیکاه علوم چون پادشاه
 پرسیدند حاضرین گفتند که او غفیر است آید و امامت میکند و وعظ بقدیم میراث
 پس کمین که نشستند قصار است از روز در مسجد دیگر نماز جمعه که آمد چون
 جاسوسان بر دم خویش نماز داشت کردند و هم موافق را شنیدند خبر مجتهد برده
 که قلا فی حقیقه بر ترجمه بندای هم قدرت ندارد تا اینم تفسیر و حدیث و احادیث
 و اصول و فروع و غیره و اینست که درین مسجد و مسناعات
 آن مادکس بایست نام بنویسیم و معنی این مسجد بلکه فرستادگان مجتهد هم
 در دوزخ گفتند و منشی است که و لکن شکی نیست که هم تحقیق پذیرفت یعنی

رسیده بود بلای دلی که گشت بد یا پیش از روز طبع کاشف اللثام مجتهدین
آنقدر سچ و تاب داشت که اگر برایشان غیاب شود که این تالیفات از کسی است
که اهتمام طبع و نشر دارد این رسایل از وی باشد امروز نوافرقتن و شغلهای
حوادث و محن مجیز طبیعی سرگشته بلکه اگر احدی را بصحبت فقیر بیند انواع حقوق
برای او برگزیند لاجرم داد انصاف از تو میطلبم که درین تنهای و یکی تصنیف
این کتب ستر بار که تتبع نوازان کتابدار است و هر کسی از فریقین بدینش
حیرت است و اولین و آخرین رفعت بلاخط مباحث آن بیاد افرازه میرسانند
و بصلاکات شایسته خاص و عام بی می برند چه مختلادیده ام وجه مشقتها
ام و با این همه همین میگویم که بمقابل نامم المر فضا و عقل کل شیعه فقط بموسس
ام و ارج مقدسه حضرت سید انبیا و ائمه رشد و هدای صلوات الله تعالی
که نمایند الکی عبارت از آن است غالب گردیده ام و آنچه لطافی علیه الرحمه
بسبب نظم کشیده همانا بمن و قصه شوایان و واقعه پرکردن است بد
فصل چو نروزیستی بقدر پاک بد زموری باری براری بپاک
چو برداری از ریزد رود را بد و دلبسته مغرور و در بد چو در شکرت من
آری حسیل بد بمرغان کشتی خیل و اصحاب خیل سنوم آنکه بعضی از کتابها
که مجتهدان کتب اهل حق نموده و در کشیده وقت احتجاج نام آن برده
سبب عجیبی که در بعضی این کتاب قرار سیده و بعضی از امور که سنگ
راه گردیده نتوانستم که به تنوع آن رسم پس ناظرین و سامعین غره نشوند
که چون فلانی درین عبارت یا عبارات بطریق نقل با اصل حرفه نمیکوید لاجرم
ضرور است که بطایقی نفس الامر باشد یا بحله اکنون قریب یقین است که
روزی فاش میشود و پرتمای شهر که چنانچه فلانی در مناظره کسان و شهرت
داوود رسایل مذکوره میگویند در اتصال حدیث شیعه کتابهای نسخیه
بقالب تصنیف ریخته و گرد مصیبت و بلا و بظرف برهین اما سید

در
این
کتاب

از نجات در تبیین این کتاب سیر تعجیل میکنم و هر چند نظر نماید الجس طاهر
قوی دل با ششم و هفتمهای دیگر بطریق کتب نهان در کتب و در سر و دم و کردنی
از قتل و آسیرین نموند لیکن بحکم شریعت هر روز و شب بکشد و دارم و هر
صبحی که درین شغل شام میدل میگردد و هر شام که با خرمیرسد شغلیست
می شمارم و نظر بآب باب ظاهر چنان میدانم که دوزی کربت غربت
رو میدیدند ان جمیع واقفای قدیم از کلام حق خاموشی نمانند و آیت
بل خیر الاحسان الا الاحسان هم از قرآن مجید نخوانند و نگاه داشتن من در
خانه خود هم بگردد و در صلوات نمانند و نوبت ورود مصایب بدان گشت
که علامه تقی زانی در شرح تفسیر و قدوة المحدثین عقلائی درسان المیزان
از ابو الطیب نقل مفراید نعم رمانی الدار بالاراضی قوله فی غنا
بن بال فقرت اذا اصابتی بهام کسرت الضال علی الضال چهارم
آنکه بسیار از اهل فضل و نیلیم که گشت شیعه مخصوص آنچه مجتهد الزمانی
نوشته و تنگی سیر اقبال کار بر اعانت بر نعم خود بسته باراده جواب در دست
دارند و می خوانند که خود را بچولان در آورند یکی از ایشان روزی از من پرسید
که آنچه در صحاح آمده که لما خلع اهل المدينة جمع ابن عمر دله و حشمه این جمله
که غلام او بود و نیز نماضی دیگر ازین جماعت برای ملاقات یکی از سافرن
که نزد من آمده است معتم بود قدم رنج نمود و سختم درین حدیث میرفت که حلا
را شده و تاسی سال باشد بجز ملک کرده بدیدم ای بوال فضل گفت القاط
حدیث یاد دارم که اختلافی بودی میتوان سنه ثمانیون ماکا عبود که گفتم غرض
شامی با بیس قاه قاه می خندید یعنی خلاف است تاسی سال جوانیت
تتمن و بعد از صحت و زبونی چون بزرگ و هرگاه و لفظند بقت موش
است رعایت تائیت در لفظ عبود هم ملحوظ است بآنکه هر یک
همچنان فرو شمیم از کثرت خنده بر فرشت می غلطیده و او برامی خندید و از خنده او

۳۵
قریب بود که از باب الهی بام بزرگواریتیم مخصوص و ازین حیث است تقدیر
نشدند که آنچه از کلمات و کلمات بود الهوسان چشم دیدیم و بگوشت خود
مثل مخالفان و مخالفانی که امام اعظم شیعه است و متغیر میان آن می باشد
نهایتی ندارد بلکه در تذکیر این امور و ادقیقت بید هم که تا در مذہب مخالف
اصول و فروع استعداد تمام بدست یاری در تیدان مایلقت قدم تقصیر
ورنه حال تو مثل صاحب تشکیک خواهد بود که هر جا که تقصیر و بیگانه کردیده
بای تفرکش کشیده درین نزدیکی روزی یکی از احباب عبارت قاضی
شوشتری جا بکه حدیث کنی را در باره روستا اصحاب عیاذ الله سر حال
تخصیصات فرود آورده ملاحظه جمعی از علمای ذوقین که را نید چه گویند که
چند نفقات صد و ریاضت یا بکمال آنکه مجرد دیدن تالیفات فقیر دست بدین
تالیفات آوزند و جمع و تلیق مطالب کلامیه شروع نمایند و مایه فهم و ادراک
اصول و فروع مخالفین بدست ندارند جز پشیمانی نتیجه فی آرزو فکرت که بعضی
خیال بستند که این مطالب نالیه بنام شان آمل شود و گنج ثایگان به
کلفت حاصل گردد چنانچه در یک کتاب مختصین می بینم و زبانی منطقی برهم
می شنوم که ایشان این چیز بقدر دعوی نتایج افکار و خود ستایا ببار
چنان دماغ پیوده می برند که جای نام مکررین برند و مقاصد عمده بی تذکیر
نام بر آیند و ملاحظه نفرمایند که خواجه نظامی چه خوشش گفته و در زبانش اوار
اند و سفته عبت که بسیار نماید به اندکی همین بر صد آید نه صد بر یک
بسیار که عنوان بود چنانچه مزبور در بواله بود و چنانچه هم آمده
که زبانه باشی که مردم کتابی از برورد و قیاس گرفته باشند حتی کلام کشش
حجة الاسلام خراسانی و امام احمد حنبلین نیز الدین را از می رسد و در تعلیمها
و از کتب نابین شده و یا شری از تلمانی شریز بر بعضی از تصانیف
شیخ ربیع حسین بن علی بن سید شهاب الدین را از غر افادات نوشته اند

۳۴
در بیان این که در این کتاب
در بیان این که در این کتاب

چون در این کتاب آورده اند و رسولان که پیشه تجارت داشته اند اوراق را
زیرا بنابر اینست که پس عجلت کنان از پیشه خود در طلب جواب بعد از
فراموشی تعجیل کردند فرمود سحرگاه بایده ایشان چون پیشه خود را بر سر
یافتند متحیر گردیدند و از ملازمین پرسیدند که کمرش را در بقیه روز و تمام
شب بختبر مصروف بود گفتند عادت او تا دو پاس است شاید ساعتی
افزوده باشد پس پرسیدیم که کلام مرا باقی گذارند و هر چند در مطاوی ابحاث
دینی بجهت الزام و تحقیق یقین سخن را بدان درج رسام که رع فلک گفت
حسن ملک گفت نه به و لیکن جمعی بجهت مزید جهل و حسد و برخی بسب
غیظ و غضب ضرور است که مثل بار سیاه بر خود بینند و مانند باجوج و باجوج
مفسدین فی الارض از هر طرف ریزند اما بمقتضای ذراته المومنین فی
بی عبارات تو میگویم که از هر جانب مشکوب و مخدول خواهند گردید و گاهی مظهر
منصور نخواهند شد یعنی در مناظره مخالفین طوری اختیار کرده ام که رخنه
از هر طرف چنان مسدود شده که اگر اولین و آخرین ایشان جمع شوند قدر
نیابند که چند جزو را از کتابی بالا بقصا بعد ذکر کلام فقیر در کنند و باین
همه تقریرات لا ظلم لک و تحریرات بی فایده ایشان پیش از تو و خوشگامان
و بنیق خزان و بنیق غراب و طین ذباب نخواهد بود که صاحب علم و نظر
با دنی توجیه بدون جمع کتب کثیره و انعامت یاران هم و تیر و ذب این کتاب
مطوره و طرد این خناز بر همه دوره تواند نمود بچول الله و قوته سبحانه و اعظم
شاید ششم آنکه چون شیعه مناظره اهل حق بدلائل الزامیه می شود
و فخری نمی یابند میگویند که نام فداان کتاب و نسخ کردند چنانچه دلدار بی مروت
در صوادم و غیر آن خیال دارد و در کتاب مطبوع و نام مطبوع کشته غمز می آید
و حال آنکه بعضی ازین قسم کتبه بدولت برای حکیم الملوک ادا می آید تعالی
تعالیه هم موجود است چنانچه بعضی از فرزندان اشرار قرار کردند و میان این را در دست

و قس علی را در باره بعضی از شریعت کافی انکار نمایند و راه غلطی یابند
 هرگاه در کلام فقیر اسناد لایعبار استثنای می بینند حال آنکه بنده این کتاب را تا
 مدتی در بیستم و بیست و یکم از مطالب آن برای الزام رفعت بریدم اکنون جمعی از محققان
 گویند که سلسله و بر داخته فلانست و برخیزد بعضی از رسائل سابق دیگر بزرگواران
 مشتمل بر نام این کتاب یا بنده در راه این همت را بطرف فقیر مسدود دانسته
 میفرمایند که مولف کتاب یعنی محمد صادق شیبی نبوه حاکم التفصیل این کتاب
 که نام شافعی شهرت یافته خواجه از تصنیفات بعضی از اکابر هم سمت ظهور
 دارد شیعه که نام این کتاب البیان الشافعی فی حل احادیث کتاب الکافی
 است و شیعه مولف مذکور خود از دیباچه کتاب واضح است قطع نظر از
 حضرات دیگر یعنی کمال توحید شیخ علی اکبر که باوصف تبحر علوم و شایسته خود
 و نماز بود شمس در آنکس تبریز پایه وزارت داشت و بخدمت کافی کلینی و ابراهیم
 شرح آن همت می گذاشت و بودن این کتاب در حقیقت از عظایات یکی اند
 ملائکه مقربین و مطابق گردیدش بذاق متقدمین از حکما و علما و را حنین و بنده
 العبارة المودة المحمدية الذی جعل الیه البیت و النبوة مصباح الهدی و سراج الازدهار
 من اقدی بهم اهدی و من اعرض عنهم واقفی فقد ضل و عوی فبجان من
 خضعتهم بحضائض لائقه و لا تحصى و اعلم عباده بهم باعلام الرضی و الرحی فیقال
 قل لا اسئلكم علیہ اجر الا المودة فی القربی و بعد از ثقت شریف و چند
 سطر میگوید فیقول العبد اللیل الراجی الی برحمته رب الوافق محمد الصادق
 ان کتاب الکافی لما کان کافیا فی اصول الدین باز او صافت جلیل این
 کتاب باطناب و اسباب ذکر کرده و نامهای مستبرکه اندهدی از آغاز تا انجام
 برده و فرزند حضرت امام عسکری را امام مهدی شریعه از آنجا که نسخه
 مسطور بسیار کهنه و در یکستارست موصول و محذوشت درین مقام
 برین مقدار التقاط که در امتیاز کتاب کافی است و به ثبوت تشیع متفق معلوم

را فی الکفالموده شده یا بچشم تقیه و تحریب هر سوم رفته است نه عادت
 اهل سنت پس هر گشت شیعہ بفرموده کسینایان و برای هر کس بمیان بخارنگ
 در آمدند و مانند این طاووس در طلب کسینا دست جلوه نمودند و بکار آمدند
 علیه الکتاب المسمی بالطرایف و مثل دیگران در روم و ششام و جایت
 پیدا کردن و گاهی متن کتابی نوشته متن و زمانه شرح متن دیگری
 یا موردی در پیوستن و بقیصان و زیادت کتب مذہب برداشتن کار
 را نصیحت و لهذا در احقاق و مجالس المؤمنین آنچه جناب قاضی رطل
 بوق تقریر کرده اند بر همه کس آشکار است و اینک شنیدی
 تعلق داشت یکد کتاب از کتب رفقه اما آنچه تعلق است بکتب اهل
 حق پس حرفی از ان امینت کلمی از متبعین ملایمانند برائی چون در عبارت
 فقیر نام جواب احقاق الحق دیده بود نزد من آمد و گفت تو میگوئی که نیست
 جواب احقاق الحق نوشته اند گفتیم بل گفت ایان چه مجال دارند گفتیم مگر
 مدعای تو اینست که بر رد اسبج امری از ان قادیانیتند گفت آری لا حرم
 جزوی ازین کتاب متعلق بقوله شیخ جلی و قاضی که بزرگ در زمان معید حضرت
 نبوی ص موجود و مقود معویه و از اقرا ان جناب امام حسین بود الی غیر ذلک
 من الامور بر کشادم و از رد و قبح کلامش نشان دادم تا مبهوت شد
 بعد از ان گفتیم اکنون چرانی گوئی که مدعی من امینت که کسی از اهل سنت
 بر رد کتابش قدرتی ندارد باز میپوشش آمد و گفت باری که استغنی منقح
 فرمودی درین وقت کتابی از ان قادیانیت رفقه و ترجمه فضیلت الروافض از
 کتب اهل سنت و رد کلامش کشادم و گفتیم بین خود علمای من تو میگوئی
 که فضیلتی نیست جواب احقاق مکرر نوشته اند فی فضیلتی بین الحق تا شش
 نگذاشته و دیگری بجز در بعضی ساخته و پرداخته و ازین هر دو کتاب
 نیست بی از جواب ثالثی بجهت جز و نزد من بود از سادی کلامیه مثل میباش

علم و ادراک لیکن بجهت بعضی از سوانح که وقت اقامت من بر تخته شاهی
 فصیح مرحوم که شش بجز از چند جزو و بابی نمانده و حاشا که آنچه من در
 مائیفات خود می نویسم چیزی از احادیث این دآن باشد کما قال الشيخ
 بلیت آنکه آن از عمل خویش جود است حاتم طای نبرد القرص
 درین کتاب هم خواهی یافت که ادله شرعیة خصوصاً کلام قرآن مجید و حدیث
 شریف را نصیب العین دارم و تمامی سخن مخالف را به نظر میگردارم و وقت
 فکر خود را از تن خالی میسازم و بتوجهات ادبی بپردازم و احتمالات
 کلامی را استیجاب می نمایم چون بر هیچ بهلور است نمی نشیند و هیچ
 توجیهی نمی گزیند آنوقت تحقیقاً و الاً الامر و دیگر دارم و چنانکه سخن او دروغ
 است بعد از تتبع بابی که میگوید او الاذرة کما اعتدلت مشغول می شوم
 و از مخالفین این توقع کجا دارم چه اگر ایشان قرآن مجید را که محکم و معیار است
 بصدق اعتقاد برکشایند خواهند یافت باره را از ان در توحید و یگانگی و
 باره در معاد و باره در نبوت حضرات انبیاء و قصایل ایشان و باره در
 ذمایم کافرین و مرجح مؤمنین خصوصاً مهاجرین و انصار بدفعنی که شامل است
 بابل بیت اظهار و درین است مرحوم جرنام حضرت زید نام کسی را نخواهند
 دید و مثل خصوصیت افضل الصدیقین برای احدی از قرآن مجید نخواهند
 شنید که خود بالا جماع از نص قرآنی با اعتراض طبری و کاشانی و غیر ما پیدا
 که نبود کسی نمکسار با سید ابرار که ابو بکر ثانی اثین اذ همانه العنار
 باز باید اطول احادیث کلینی را که کسب می نمایی المجلد الثانی مجسم عبرت
 دیدن و اکثر آیهات مدح را بحکم آن در مدح خلفای و کشیدن فیهن پس
 برین تقدیر از مذہب علم فضل نشانی نماند و باین همه اگر خرافات زار و
 و شیطان بر و بجز و متبعین این مردم را که بگمان بدین شان نشاسیدند
 که استغفر فی المجلد المذکور نمی گذاری باید استیجاب کلمات من نمود

و هر احتمالات قطع کردن و در گنجینه بجهت

فرد مایکان قلیل البصاحت و هر زه و یا بکان کثیر البصاحت یک کوشتن که قری
 بتر اعتراضات با بام و استفسار به زبان آورند و بر کشته لال طاقی ندارند
 چنانچه مجتهد بادی این وادی شده باز و بگریاسایل و خود را واسطه قرار داد
 و قصد این تسویل گردید که مقصود از پرسیدن عبارت و حل ترکیب آن بود
 که مبلغ انصاف و استحقاق معلوم شود که ما عرفت باز مجتهد وقت تصنیف
 شنیدیم و میلی تا پیش که بر تعلیقه عبارت رساله قائم کند حال آنکه مدعی
 فن انشائیستیم از جهت اتفاق فقه محقق فضل ابنه است آیا عرب و علم
 کجای طاقیت بر آن دارند که در محاورات هندی مثل ما تقریر میکنند مع هذا اگر
 صدور غلط در عبارت متیقن باشد و پیش کند آنوقت به بیان شود که چه
 آفت بر سر ایشان می آید و چه ناموسهای علم و اجتهاد زمانی و فانی بر یاد
 میرود زیرا که بسیاری از اغلاط در تحریر مجتهدین استعمال یافته چنانچه بر
 ناظرین صواری و و و الفقار و طعن الریح و غیره مخفی نیست بمقتضی آنکه
 رفعت در دادن کتب مجتهدی تنگدانی میکنند و بخی می نمایند که درین روز بعضی
 از کتب طلوع بود یا بر آن بر سیک از اجاب فرمایش نمودم پس حکایتی
 بیان کرد که فلانی بامن اخلاص شدید دارد روزی نزد او رفتم و رساله
 چند ورق که قبلاًش بر منی خواستم آن بزرگ اندرون خانه رفت و
 نسخه صحیح بخاری بیرون آورد که در حسن خط و خوشی نظیری نداشت و قبل
 قیمتش دو هند روپیه بود گفت ای پادشاه این کتاب در بیعت ندارم اگر خواهی
 برو لیکن کتاب نه میب خور هرگز نخواهم داد زیرا که مجتهد فانی صاحب
 صاحب الزمانی بخبر این وصیت فرموده که اگر مخالفت کتاب نه میب
 خود طلبد در بیعت نباید کرد لیکن کتاب نه میب بخور بسیار نباید داد که شاید
 در کمین باشد و قصد الزام نماید چون کتاب با ستاره به هم میرسد لاجرم

هزار جستجو و شقت و تپش و مضطربیت به دست می آرم و هر چند مال در پی نباشد
 بمن غمائی خزیده میکنم تا آنکه سرمای توکل از دست رقت و حال مجتهد امنیت کند
 چون فرمایش کتاب است که ای سکنه احباب فقیر باش را به این حقیر چند کتاب دیگر ضمیمه
 میکردانند ولیکن چون کتابی از برای سخن میطلبند و مجتهد را راهی بطاعت
 الحیل نمی ماند شخه از آن بد رنگ می فرستد و تقاضای بزدی می فرماید یا بخله
 از روز شهرت کتاب سبب استحقاق ثنا عشریه در دادن کتابی بخل می ورزد
 و از وقت ظهور تحریر است فقیر بعد از آنکه دانستی بخاک و خون می رسد و خود مانند
 سیدی لرزد هشتم آنکه در خانه رساله تصانیف العین که رساله قدیمه
 عبارت از است گفتا بودم که کلام مستفتی با وجود بیکه علمای پیش
 بگویم ادنی ضرر شیوه تقیه را نخواستارید اندک شتمل بر تعریضات و ابهامات
 بود درین اوراق و در وقت بیان واقع بشد و اگر در جواب این محاله کلمات
 ملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول
 انجامید یا بخش بهمان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد رسید طبعیت
 کین سخن را خود تو سید ابودد به گزاف و بزدی خود تو پیش افروخته به و اگر
 بتوفیق الهی از تعریف و کنایه هم دست کشند از منظر هم مراعات
 آداب و القاب باقصی غایات بطور خواهد پیوست که گفتا اند
 از آن که تو ترسد نیز س اسی حکیم به و اگر با چو او صد بر آئی بجناب به انتقام
 و مجتهد الزمانی و تشبیه از کلمات مستهجن دست برنداشت بلکه از تعریضات
 تجاوز کرده قدم بتعریضات که داشت چنانچه مفصل خواجی است معذرا
 در خطبه کتاب بر اصطلاح ~~مستفی~~ ~~الاستغناء~~ ~~ب~~ ~~داد~~ ~~ب~~ و تبراداد کما
 ستعرفها ایضا ان شاء الله تعالی و شاید که لایق شیطان بود و بکوش
 او جان دید و در قلب ملو و جان ~~و~~ ~~س~~ کرد که هیچکسی از این است این
 اصطلاح را نخواهد فهمید بنا بر این امور فقیر درین کتاب از تیز زبانی

در باره مجتهد و بنده کان اولین و کائنات بشر یا مردم لب
بناید سر که بر روی مالیدن و نزد مردم مالیدن اکنون عبارت خطبه نشسته
از آغاز تا انجام بشود که هر یک از فضیله بعد از دیدن و شنیدنش بر بابت
مجتهد دریده دهن و هم بر بابت برادرش سوخت بدین می نازند و دل و
جان خود را بر آن فدا می سازند و جوایش در خطبه این کتاب بحشم دیدیم
و بگوشت بوشش شنیدی نویده عبارتت سبحانه با اجل شان و اجل برانه
او صبح الحق و آفتاب سبحانه و اعراض اعانه جنانه در روی الباطل و
اندر نیرانه و مباحث کجاست و عجب و قندانه و بحث من الایمن رسولایلوایهم
آیات و نیز کتب و اعلام قرانه فانار به الشرع القوم و رص بنیانه و رفع ذکره
و اعلی امره و عظم سلطانه و اتعنه من ذنیه و محنته اولیانه و خلان و جعلهم
خزائن العلم و سدان و اعلام الحق و اعیان منهم من صلی الی الذی اکمل
دین و اتم نعمت و احسانه و هو الذی یقل منادید الکفر و جدل شجانه و کسر
اوثان و لم یزل یقاسی شداید الزمان و یکایه اخوانه و اشجان و منهم السعید
الشهید الذی جاهد فی هذا السبیل حتی قتلوا الضار و اعوانه و صرعوا
قسانه و شبانه و ذبحوا اخوانه و صیان و اراقوا در و احرقوا خیمه و شکوا
خمر و کسبوا ثلوز فخذ الی الله من نفس الایمان و ضیع ایمان و لعن فرعون
بذال الدین و بان الذی اشیع بواءه و شملان فی شمع الحق و امان و سن
خذلان و امر علی الدین الذین کان ثمره خلافتهم ان یمنوا و استجاره و کسروا
اغصانه و اخطوا ثمره فواد الی رسول و رجانه الذی کان ابنی علی الله
علیه و سلم یرثت شفیه و سلطه و صلا الله علی امتانه مولای الصابین
فی بلا و انزل علیهم رضوانه و ارفعتم القلوب السجاع الغدیب و
الجان و حرکت آثار شراست و صبان یان و ارفعتم القلوب السجاع الغدیب و کتاب
اجلاله و تفصیله و ایجاب و تشنه بیا بر اهل کرم و بالاسر بطور اخیر منهم

شدم چه آنکه دست بردارم
 بنده این همه تفصیل را می بیند و بخور
 ز غایت شوق لفظ بل من مزید بر زبان دارند و هرگاه عجز کنی طالبین ای
 هم ازین کتاب بهره ورتوانند زیرا که اختیار دارند که آنچه متعلق
 بالمرام و متصل بر و مفوات مجتهد مقام است ملاحظ نمایند و تصانیف
 کلام را بکند از جهت یاد و خود سلاست عبارات و شرح و بسط بهات بسیار
 را از اهل استدلال می بینم که در فهم مقاصد قاصدان قلیف کرده اند و در
 تفصیل و استنباط احتمالات و جمیع اجاث و اختیارات سرفروشی دارند و
 و اگر با این همه رهنمونها کسی ملال گیرد گویا لول بهیچ و مطلوب اهل تفتش
 و اصحاب اشتیاق مجراش این بچاره زینهار نشیب و فراز مبین میدان
 نه نوز دیده و کون و نادر و زکار ندیده علاوه تینه اسفیه بقدر سی جزو
 است و در دست خود از صوارم و قس علی بن ارجوم الشیاطین رد
 نه به کشیری بی دین حالانکه محرز تینه محذرت نهاده که بی مراجعت بکتب
 کثیره و استغاثت از یاران هم و تیره عکشیه نوشته یعنی اگر محبت
 کثیره و سامان تصنیف زیاده می بود بادت مکشید و بتضعیف نوبت
 میرسد اگر این حساب را ملحوظ داری در تحریر این صد و پنجاه جزو بر کتاب
 تشبیه که بآن ده جزو تواند بود با وصف رد و قدح بر او لین و آخرین
 رفقه و استیجاب اجاث و تنوع هزاران کتب و روایات مرعوض
 می شمارای و دلدار سی مروت که جز خود کشید و دل ربائی بسته شد
 و در فقه و اصول زیر مشق مغول بود به چندی اینها را در دست خود می نویسد
 و صد را کشیری از آن شرح بهای ایدری جمله را از متن در یک جزو
 شرح کرده و بعضی از محشیان ج اطباء بکار برده اند و کاسه
 لبان فلاسف استنباطی به هم غیر ساند لبین طالبین علوم حضرات
 انبیا و اولیاء را یاد که بر بدست می جاست دینی ملول نشوند که درین طور عجایب

تفصیل از این کتاب

صلیح بکار می بریم و بصیحت می گوییم که زینهار قصه
 و کلام کتیرین نام را بجا کش یکد از تدبلی اصلاح اخلاط معنوی از ما بر
 مامول است و نه از کس سنان مرجه و سوسنول یا لجلد اگر طور ند کور نمی گزیدیم
 رفقه چنین رو در تسبیح بچشم رو کشن نمیدیدند که بجز ملاحظه چندی از
 اجزای این کتاب و رساله قدیه و جدیدیه و بعضی دیگر از رسایل نویشتان
 رسیده که هرگاه نام حافظ ابوالحمیل بکوش ایشان میرسد کانیم محر
 مستفزه فرستادن نظیره و بهم آنکه مستصیین رفقه که تقریر فقیر را
 بایکس و کشتیاه کثرت و جود در کاشف اللثام و دیگر مباحث کلام
 می بیند متبادرند که محرر این رسایل و اجزا هر چند خبر و جامعیت تمام دارد
 لیکن شس ادب و انبث محضرات ائمه بدی بجای می آرد و باینکه مطاعن
 ایشان مرتب نمیکند و بیان دلای ایشان نمیکند و جمیع کتب آنکه مکر رفقه
 خالصین صواعق مولانا سید نصیر المله و الدین و نوافقن سید مخدوم
 و کتب دیگر از متقدمین و متاخرین را اقلیه الکلینی بقصود نظردیده اند مانند
 بیژو ایان خود که از تمامی دنیا ایشان را برگزیده مثل ابوالصیر مرادی و احمد
 که گمان بدیهنای ایشان شایسته کما سنجی انشا الله تعالی آنکه گردیده
 ای عزیز دفاتر این مطالب از کتب سابقین و لاحقین بگراست خضر
 الله درین کتاب خواهی دید و لکن من استطیع تذکیر المناضضین و لا شمع
 الصم العار اذا اولوا به برین العشر من اگر مراد مستصیین است
 که چون متخاصمین ~~مطلب~~ بزمی بختند زینهار کسی را درست نیست ذمایم او
 ذکر کردن پس قطع نظر از آنست ~~چنانچه~~ که محققین در آن گفته اند
 و الا اعتبارات بطلان الحاکم لازم آید که این مستصیین بلا دست کش
 و مستغنیین اتفاق اندیش گوش و بینی متجددین کلامه شش شیخ علی امام اعظم
 امام اعظم خویش بریده باشند و برده محله دانش نه سب خود دریده و بهم

ریش این اشک و در آن کشیده و زیر آنکه اثری برید محسوسان بی دین فضل و غوار منجاری
 رنج الحق و مانند آن مطاعن حضرت خواجہ کونین سید النقیضین صلی الله علیه و سلم
 ذکر میکند پس جای مکتوبه که عاقله را علی الله عنها تا شای شبیه نودند و در مطاعن
 می نویسند که لعب نبات برای او تجویز فرمودند و در باب این باوگی میکند که انتخاب با
 وصف نبات قصد امامت کرده بودند و در فصلی فیه سوال ذوالعین می آرد که حضرت
 الصلوٰۃ ام نسبت یا رسول الله و در همه این ابواب و فضول و ادبیز زبانی و فضول
 مبدی و نیز لازم آمد که شیعه را در نهیم مهدی غاری شکایتی باشد زیرا که اهل سنت انکار
 از وجود دشمی نمایند پس کجا حضرت امام مهدی فرزند سید عبد الله و حضرت سید
 و کجا پسر بی بی نرگس نصرانی که هنوز چشمش نگشاید که دلالتش با دگرگون است اگر
 گویند که عاقله که مراد علمای شیعه مطاعن حضرت پیغمبر باشد بلکه مقصود شیخ حلی
 و مانند او طعن بر روایات است و بابت گمراهان گویند نفس علی بن ابی طالب
 نیست مگر تشیع بر گمراهان بی تم و خیران بی دم تایدانی که بشوایان رفته است اتصال دین
 و ایمان خویش بر می سازند مثلاً در اعظم مطاعن خلفای راشدین یعنی قصد فک و غیره که بر
 می نازند بر اساسی منکر امامت طاهرین بستاند که شاه او بیا بصدقه مظهره
 حضرت خاتم النبیا را بمقابل مرتدین فرستادند و خود مثل جنین در پرده ظلماتی
 نشستند و انداختن بر تاجه نورانی گزشتند و چون حضرت فاطمه را جواب
 میسر شد دو آیت قرآنی آموخته باز برای مجاول روانه کردند باز اجازت
 دادند تا همراه ساربنی اشتم در جمیع اصحاب شریفیت بردند و سیف زبان
 برکشادند و معرکه عظیم آراستند یعنی خطه طویل الذیل را بر سر کشیدند که اگر کسی
 بتواند آن قرأت جناب سیده پروا بیست مجلسی در بخار و حق البقیع می خواند بدو
 یکد و روز ختم آن ممکن نبود از بخور بر نمودند تا جناب زهرا را با رسیل مرتدین
 معاذ الله بشاکشی کرده که بر بالشتش گرفته بیوی خود کشیده لغت علی انصیرین
 که اینهمه بعد از آن بود که ابیسیه طاهرین بر کتاب الوصیت که وقت وقت است

سید المرسلین از حضرت رب العالمین ^{صلی الله علیه و آله} سید مرسلین در ^{باب} ^{اول}
 که هر چه در وقت خلفا رود در دم نباید زخمی گردند و احکم الحاکمین را ایام
 مقربین گواه گرفته که هر چه بادا باد پسر و سکوت گیریم چون هیچ آئینم فاعبروا
 یا اولی الامر بک که هرگاه این بزرگان را هیچ دعوی فک درست نباشد البته
 اینها کشتی و سحر که آراستن و تیار در بارداختن اعظم باورد و وحی
 الهی خواهد بود و اگر گویند که حاشا بنیاب امیر حضرت فاطمی را اجازت
 داده باشند باید گفت که اکنون اشکال بر رفته دو جنبه است یعنی هم تکذیب
 امام صادق علیه السلام و نفی توثیق کالشی نقضت غزلها من بعد
 قوه انکشاف و هم خصمان زوج مقدس فرد کامل امامت بلا فصل لازم آمد
 چه بگویم امام صادق به نبوت میرسد که بنیاب بر نفی حضرت زهرا را بار بار
 و نتانند و اگر با اینها اجازت نماند و خصمانه خواهد بود اینها مطاعین
 پس حقیقه بنیاب سیده میرسد فکیف که غم وفات شریف فرائدش ساخته
 بطلب و به معاشش افتادند و دست بر نامرئی زن گاه ترسین مرتدین به آن
 نفوذ با انداختند و اگر نزد دشمنان دین اینها محرکات طبعی و ارادی یک
 عین و سوزی و غمخواری طاعت اسلام بود و باسی رفع اختلاف از است و
 انتظام همات و قتال مرتدین و نادید خرفین و فقط طاعت اسلام از استبدادی کفار
 لایم که صدیق بعمل آورد چگونه خبر خواهی دینی و دنیوی باشد فایضتو کوا قلیلا و اینک
 بکثیر اجزاء بما کانا و اینکین اما احتفای مذابیه تقوی مانت بهین و گردان
 سار بنیاب است صفه این اسما و هم جمیع فموشها و سیده نسای العالمین و
 ثابت بعین الیقین مانتو حق الیقین اما الزام و تعلیم و بار دیگر حضرت زهرا
 بر منظره بر این حق و شکست لال رختن پس مبارک است بقصد اصل و رخصت
 سینه و کافی است که مجلسی مبارک و فتنه تبار هم آورده من عبد الله بن سنان عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال لما قبضت روحی بود و مجلس ابو بکر محمد بن عبد الله بن

کل فاء فاخرجه من فاء فاطمه فقالت یا ابا بکر ادعیت الیک خلیفه
 بیا جلیست مجلس و انت بعثت الی وکیل فای فخرجه من فذک و قد تعلم ان سیدی
 اسد صدق بها و ان لی بذلک شهود ا فقال ان البنی لا یورث ف رجعت الی علی ف اخر
 فقال ارجع الیه ف ولی لم یسمع ان البنی لا یورث و رث سلیمان داود و ورث یحیی
 بن زکریا و کیف لا ارث انا ابی فقال عمر انت معلّمه فاما علمتی ان علی و
 بعثی الی آخره یعنی ابن کسان میگوید که حضرت صادق فرمود که چون حضرت صلی
 علیه آله و سلم از جهان تشریف برد و ابو بکر بجای تشریف نشست فرمود که انا بیرون
 کرد ایند از فذک وکیل حضرت فاطمه را پس آمد حضرت فاطمه نزد ابو بکر و فرمود که دعوی
 خلافت پدرم کردی و بجای او نشستی و بیرون نمودی وکیل مرا از فذک و میدانم که این
 است و گویا من همراه دارم ابو بکر گفت پیغمبر میراث نمی گزارد و در سترو که آنجانب
 این امور راه نمی یابد حضرت فاطمه بشیدن این جواب چندی نیارست فرمودن پس
 ناگزیر باز گردید و خبر داد از آنچه واقع شد حضرت علی فرمود همین وقت باز گرد
 و بگو که تو کمان داری بعدم میراث حالانکه دارش شد سلیمان از داود و یحیی از زکریا
 پس من چگونه دارش نشوم از پدر خود عمر گفت اول سکوت کردی اکنون بگذر
 تعلیم آمده و این تقریر میکنی حضرت فاطمه فرمود بیا مرا تعلیم کرد فرزند عم
 شوهر من اما کشتی یعنی فاروق را بسوی خود کشیدن پس کافی کلینی
 بخبر کان من الکافین در شان اوست بشهادت علمای رفته دریده دهن و
 بنهم المجلس فی مجلد الفتن شهادت بران میدهد و بنده عبارت کاه محمد بن یحیی عن
 محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صباح بن عقیقه عن محمد بن محمد بن جعفر
 عن ابی جعفر و ابی عبد الله قالان فاطمه لما کان من امرهم ما کان احدث
 بتلابیب عمر فجدت الیهما الی آخر الحدیث یعنی امام باقر و هم امام صادق رضی
 الله عنهما بر روایت مقررین فرمودند که چون خلافت از دست رفت و فذک خصب
 شد حضرت فاطمه گریان فاروقی گرفت و او را بسوی خود کشید انا که این همه

[illegible]

یک ماه مانده یک سال دیگر این نسبت در شکم مادر سخن میگویند و فرمود
 خوانند تا آنکه خاتون حکیمه و ... چند روز قبل از وفات امام او را به
 مرد کامل یافته گفتیم این مرد گیت که مرا میفرماید که نزد او بشینم
 استی مختصرا با یک جمله هرگاه بگریز کس این علوم و سنات حاصل
 باشد برای حضرت امام حسین ریحان رسول الثقلین بطریق آرد
 خواهد بود پس صفوت را در دین و در عین سجده که افضل از تکان
 نماز است بر دو شش مبارک سوار شدن و ازین جماعت تخلف
 در زدن و محال را کب با مرکوب بعجل آوردن در چه مرتبه خواهد بود
 فکیف که در روایات مخصوص باشد که خود حضرت پیغمبر علیه
 الصلوٰه و السلام تماشای اسب و شتر بخشین رضی الله عنهما
 نمودند و خود را مرکب ایشان قرار دادند معلوم نیست که شیخ چلی
 رفقه جز بخرافات خود چگونه از عهده جواب بآید و چه سان
 اسب معذرت کشاید بخود باشد من ذلک و اگر گویند
 که در آن اوقات اما این بچلی روز رسیده بودند چنانچه بضیمه حدیث
 خاتون حکیمه معلوم تواند شد پس ای عزیز درین وقت دهنهای
 کلاب مملو به یعنی تقلیدین ابن مظهر را بلفظه فضل بخش العین باید دو
 و کتب دینیه ایشانرا همه باید سوخت زیرا که مثل بحار و تراجم آن هم
 دلالت بر آن دارد که در قریب وفات شریعت هم از حسن معنی و
 هم از تهید که بیا این امور بوقوع آمد اکنون چه بگریز
 که از تقریر جناب مرثیوی در باره معذرت رو بروی شیخین -
 وقتی که امام حسن فرمود انزل عن منبر الی کما سجدت فی المجلد الاول
 من هذا الکتاب بر و اسب صدوق در عجل صاف عیانست همین
 که گفتیم و ز شیخین این عذر را قبول نمی کردند و می گفتند یا ابان

تعجب است که حرکات ایشان سر بر طفل حمل میفرماید این -
 حرکات تا وقت عقیقه یا آربعین بگذرد و کتون که ایشان
 از مردان کامل در گذشتند این عذر چه معنی داشته باشد و مخفی نماند
 که عمر فرزند زکریا وقتی که خواهر معطره امام بصورت مرد کامل دیدند
 آنقدر شوکه شدند یعنی آنکه غمها را حاصل بود در آن جزئیات سرور
 کائنات مخصوصا وقت معذرت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه
 و شش شش عمری چند که تعلق دارد و بطاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که اهل ستان تیشه بر پای خود زدند خدا را حریفی چند دیگر در
 باریه انبیای متقدمین از زبان علای ذوی الاذنان کوشش کن
 کرد که در این مدت شوق چشم گریز یا منافع بی حیا لواط و زنا
 و آهیم با همات و آبا عیاذ اباه بحضرات مقدسه پنج کبریا یعنی
 زمره مطهره انبیاء علیهم السلام نسبت میکند چنانچه عبارتش درین
 کتاب خوابی دیدانت الله تعالی و فرزندان و مقلدانش غیر ازین
 چیزی نتوانند گفت که این همه برای الزام مخالفین است گوئیم
 قطع نظر از آنکه بر اثبات این جزئیات قدرت ندارند آری این
 کتاب زیاده را از آنست که جهل و افاض از اصول معتبره عدم
 ایمان انبیاء است بلکه هر چه مخصوصا حضرت شیر خدا ثواب
 کرده از و این شهر آشوب مانند دانی نیم سبز واری و مجلسی کاشانی
 مناقب شیر زردانی تصریح نموده اند که انبیاء عموما مخصوصا حضرت
 یونس و احوال مصایب و نجات آن شکم مایه بسبب عدم ایمان بگویند
 که قیامت بعد از این احوال و حدیث کلینی اعور که علی مرتضی
 نفس قطعی حضرت زکیا العالمین رسید المرسلین بود لما استوفت ایتنا الله تعالی
 و کما بر علای و محمد بنیاد افضلیت الله از انبیاء که بر اصول و فقهان مسلوب

۵۱
 الایمان بودند آراشته خویش تن را
 تهنیت بملکوت ساخته اند خصو صابر طور علی که
 بندید حیات بر تقوی را به شرف و رفعت از زمین باب بنداشته و محبت
 که دلدار بی مروت را به نام که بسیار از این جمیعت و مکافیت دیگر لوازم تهنیت
 از یاری عقل بر روایات کثی و غیره بسبب طلب ویت خواسته اند و حیدر از حضرت
 آدم و حوا در باره آنکه و حضرت فاطمه زهرا صد ریافته یا وصفت آنکه حق تعالی ایشانرا عقیقت
 نما صین و ظالمین یکسان نیکان نموده چنانچه امثال این میباشند بجای تهنیت و زدی درین کتاب
 بیاید هرگاه اصول و فواید اینها موجود و ایان و ادعای از میان شماست باشد و نا
 و لواط در چه حساب است که دلدار بی مروت زیر شش مغول محمد دوم الفتح نوشته اکنون چنان
 حیثیت افرازم در ایراد مطاعن اینها علیهم السلام حالیا حدیث کلینی مطابق معیاد پیشینند
 که اکابر این طایفه شیعه در اثبات افضلیت ائمه آورده اند از علی بن حمزه قال سال ابو بصیر
 اباعبدالله وانا حاضر فقال حیدرت فداک کم عرج رسول الله فقال مرین فواقه جبریل موقفا
 فقال له مکانک یا محمد فلقه وقت موقفا موقفا موقفا و لانی ان ربک یصلی فقال یا جبریل
 یصلی قال یقول سبح قدوس یا ملائکه و الروح سبقت رعتی غنصتی فقال اللهم عفوک
 عفوک فقال تبارک و تعالی یا محمد قال لیک بی قال من لاسک من بعدک قال الله اعلم قال
 علی بن ابیطالب امیر المومنین و سید المرسلین و قائد الفریقین قال ثم قال ابو عبدالله لابی
 بصیر یا محمد و الله ما جارت ولا یت علی من الارض و لکن بارت من السماء فنه یعنی ابو بصیر
 که بنفایق اشارتی کردم و خود سیمای حدیث بران دلیل است پس سید از امام صادق علیه السلام که چند بار پیغمبر
 عروج فرمود گفت دوبار پیغمبر عجل فرمود بر مکان خود باش این مقامی است که هیچ ملکی بدان نرسیده
 و نه هیچ پیغمبری فایز گردیده البته برود کار تو معلومه میکنم و حضرت فرمود چگونه خبر سل جواب داد که من
 کلام میفرمایم سبح قدوس یا ملائکه و الروح سبقت رعتی غنصتی حضرت عفو کردم خواست و حق
 تعالی فرمود ای محمد کبریت امام امت تو بعد از تو حضرت لیک گویان عرض کرد که خدا خوب میداند فرمود که
 علی بن ابیطالب حاکم جمیع مومنین است و سرور جمیع مسلمین و دستگیر جمیع اعدای که هر یک از ایشان
 می درخشند ای ابو بصیر نباید امامت علی علیه السلام از زمین لیکن فرارسید از آسمان انبیتی بمحصله

قَالَ الْفَضْلُ الْمُجْتَهِدُ هَذِهِ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سَبِيلِ الرِّشَادِ بَعْدَ
التَّسْمِيَةِ وَالتَّحْمِيدِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْآئِمَّةِ
الْأَفْجَادِ وَصَلِّ عَلَى الْقَتَائِمِ الذَّامِمَةِ مِنَ الصَّغَائِرِ وَالْأَخْفَادِ
أما بعد چون درین ایام مبارک آغاز خجسته انجام بندگان خباب تقدس تاب
مجتهد العصر و الزمان ادا امر الرحمن استفتای در حضور ایشانکه شهادت حضرت
سید الشهدا خامس آل عبا و کلمه کون قیامی لاله زار کربلا علیه التحية و الزليخة من
اصول اهل کستان و در کان مذہب ایشان ثابت نمیشود از انظار وقت شمار
علماء مولی المناخه این جماعت در آورده بودند و آن استفتا با اقادات فتوای
زیب در ابی عدالت و زینت عمارق قضا و اقادات شیخ اعظم و مفتی افخم و جواب آن
در رساله مترجمه ثمره الخلافات که ضامین تلخ و شیرین آن در مذاق اهل شفاع و
نفاق کیفیت عجیب بخشیده مندرج گردید ۲۵ رساله موصوفه اشتہار تمام بین احوال
و العوام یافته و بنظر فضلاء این طایفه رسیده سواد سطور غیر پیش مشک سائی
زخمهای کهنه شان گردیده و مفاد عبارات تکلیف شریعت نمکی بر ناسور هر یکی پاشیده
یکی از هرزده چاشکان و کمره کوبان این فرقه غاویہ کو قایم الاویہ و خلیفه کثام نرید و
سواد و ادخلنا الله فی الہدایہ است ہر بوجہ کہ کشتہ پنجم یافته رساله در جواب
استفتای مذکور کشتہ با شایسته شہادت بنا بر قواعد اهل شفاعت پرداخته
خود چون ثعلب در سوراخ کتمان خزینہ سپرد در موکہ انداختہ رساله را بوساطت
کرہ سیرتہ السیر لا بہوت و فلک کثیرۃ الدور ملکوت جلالہ و کواکب کاسما
اعظم اسولہی سلامتہ اللہ شاہ سلمہ اللہ پیش حقیر فرستاده و جناب ایشانرا کہ در
بنی این بمبئی اروہم در شکبہ آن استفتا و استفسار گرفتار بوده اند از گیر و دار
رہائی داده در پرده ایشان را منتهی بر سر و چشم نباده خانه اش آبادان رخ
دوست آن باشد کہ گیرد و دست باما طعن بعضی از اهل فراست و کیا ست است
کہ رساله مذکورہ نوک ریز قلم عجیب الرقم شاہ صاحب مصدر الاسم و العلم است

و ایشان بیا بر سلوک طریق سلامتی توری و تفتیش را بر سال و دهویه شهرت داده
 نسبت آنرا بشخص مجهول النسب انب دیده اند و الله اعلم بحقیقه الحال بهر کیف
 بمضمون الکفر مله واحده هر چند شبهات او تا تمام و بنای بقواتش علی طرف انعام
 بود لکن خوف علی العوام الذین هم کالانعام اعراض از جواب با صواب ناصواب
 نمود لکن ایندی از اوقات خود را ضایع کرده خار و خش ترانش اگر ماد است
 تر الی غیره **اصحیح** و مقالات صریح اسلاف اخلاف این گروه بی انصاف
 قضیه ساخته لیکن **مَنْ هَآلَاکَ عَنْ بَيْتِهِ وَنَجَّى مَنْ نَجَّى عَنْ بَيْتِهِ**
 بی طیت صوفی نشود صفائی نادر نکند جامی بیار سر فرماید تا بچته شود خامی
 سبحان الله ازین پشمینه پوشان گوشه نشین و از جایان عزت گزین که از فقر و کاست
 هم میزند و طریقت کلاه را می شکنند و در پرده عیب پوش صوفیت اباس تقوی را از پرده
 میکنند و هر چه میخواهند می کنند خرابه دل شان معموره خدام معلّم الملکوت است و
 بنابر عقاید پر سکایه شان او بن من میت العنکبوت با آنکه اسپ چو پنی پیش نه دارند
 خود را در عرصه بیک تار از آن بکوه می آید طای جامی باد صفت آنکه در خامی و نکوسیده
 فرجامی نامی و خامی این گروه عامی است بد کفنه و حق بر زبانش رفته **مستثنوی**
 میزند شیخ ماز شور و غیب : حاجی صبحگاه و بی ای شام : سر بر او کبر و دل بر آزار عجب
 روی در خلق و پشت بر محراب : صف زده گردش از خزان کای : در خلعت بهر و لوله
 خشکی چند کرده خود را گرم : نه ز خالق نه از خلائق شرم : هیچ یک با بهل قبول نه
 بای کوبان ولی اصولی نه : نه از انوار ذکر شان شرم : نه ز حال سماع شان خبری
 حاصل ذکر در گردن و سر : اثر نفس ضعیف پشت و کمر : هر چه دادی بهست شان خور
 بر چو آید ز دست شان کور : کار شان غیر خواب کردن نه : هیچ شان فکر روز مردن نه
 ذکر شان صرف بهر سفره و شام : فکر شان صرف در وجوه و مقام : بهر آتش است کشتن شان
 ز آتش دیگر و شنائی شان : داد ازین کمشان ایله داد : مغرور از طریق عقل و استد
 هر چند خشک کیمت قام دین میدان جولان داشته اما عنان گیری خوف و طلاق و ابرام

[illegible]

بد است که برگاه جواب رساله قدیمه مذکوره که اوسه خبر و پیش نیست بعد از صحت بعید بامان
 رسیده باشد جواب نقض رساله و حواشیان کسبی با اثبات الخرافه لصاحب
 ثمره الخلافه که زیاد بر اصناف مضاعف آن خواهد بود چگونه جناب مجتهد را بودی
 رنجت که قیامت صفوی عبارت از استخوانها کشید پس بقصد قنای وقت همین
 است که بجا آکن اجزای آن کتاب را در صنادیق نقیه تقلید قدیمی خویش نگا دارند
 بلکه مانند بحال جدیده که دو بار بخدمت مجتهد الشیعه لغت نموده یک و دو یعنی اکبر آباد
 و لکهنو فرستادم کان لم یکن شمارند **طرقه** آنکه جناب مجتهد و اولاد ایشان
 را در مقدمه وصول رساله مزبور بر وفق اظهار بعضی از مستندین و بروی و یقین الخ
 شده بوده لیکن برگاه بعضی از اصحابش که تعلق بانستظام عدالت دارند مستدعی
 حصول جواب از ان مخدوم الفحول گردیدند بقصد قنای مثل مشهور ارشاد فرمود که در این
 ششبعیان در کمال حیرانی افکنده اند هر چند این رساله جدید از دتهای بعید پیش
 من رسیده مگر من مصلحتی در تحریر جوابش نمی بینم معذرتا که نقض اعتراضات سنین
 کم با یکدیگر اسید از نا عاقبت اندیشی ایشان آنست که در بعضی از اوقات بدین یا
 رسیدن نقض ثمره الخلافه نزد خودشان بر طبق مضمون صدق مشحون حدیث غلوی
 رضی الله عنه ما اضم احد شیئا الا وقد ظهر فی قلما لسانه اقرار کند و بر تقدیر صدق
 کلام شان و عدم ملاحظه کتاب مسطور هنوز هیچ وز دست نرفته نقل کتاب مذکور را
 بهم رسانند و ببینند که در استیصال ثمره الخلافه بزیاده و مردان که نشو و نما می بخور
 آن از کوشش مجتهد شیعیانست آیا دقیقه از دقائق و حقیقی از حقایق باقی مانده
 کاشش بخاند رساله جدیده که اکنون در وصول آن مره بعد از خری کلامی نیست التفاتی
 نموده در خصوص جواب آن اوامر که بکمال عجلت ازین بزرگ طلبه بشته بودم خبری
 می نوشته من بعد بر خودی بالیده که اینهم صورتی میباشد با یکدیگر مریدان و
 سر آه مبارزان آنست که در جواب رساله جدیده و رساله اثبات الخرافه و
 این کتاب شیمه انصاف را از دست نداده در مکرر مناظره قدم فشار د و بگران کالی

و نبات حواس در نیمه آن دست و پای زنده و تحریر کشیق و تقریر انبیا بحواب هر سه کتاب
بجمل آورد باقی ماند نسبت خلافت نیز به محیب و جو البشر آنکه خلیفه نیز کسی خواهد بود که حقیقت
خلافت او را ثابت کند و آنرا نیز خلافت داشته بدین ترجیح و بد فان ثبوت شیئی لشی فرع
المثبت له و کسیکه انکار از آن نماید و اول قاطعه بر آن اقامت کند او را خلیفه نیز بد است
و او اعتساف و او نیست سوم آنکه اگر از تشبیه قلع و دعوی سپرد محرکه
انداختن و در سوراخ کتمان خریدن و شتافتن مقصود است که محیب مصیب در
جواب استقفا عاجز آمده پس در بطلانش نزد علمای اهل حق بلکه پیش اهل تشیع نیز
که بهره از فهم و دکان دارند و در تسمیه شان مصلحتی نمی بینم حرفی نیست و مطالعه بایست
این پنج میرز خصوصاً این کتاب در ابطال ادش کافی و و افیت به کس اتفاق
دارند که مجتهد الزمان و او یانی ایشان در نقض رساله بصارت العین در کمال عجز و زبونی گرفتار
شده و با حلال حواس و چار و از بیجا است که نادانی در شکسته آن رساله که دوسه خبر نیست
سور آیت کریمه لا یؤتی فیها و لا یحیی بودند و آنچه بعد از خرابها نوشته اند بنیاد اکثر
مقاماتش بر جهل یا تجاہل افتاده و با این همه هرگاه آن که باره حالش دانستی نزد
عوام فارغ شده چه مبارک باد با که بر السنه ایشان نگذشته حتی که عهد بابا شیخای ایشان
هم از یاد مردم رفته و اگر مقصود از این زبان داری است که نام خود را در خصوص
این رساله از عوام مخفی داشته و این افتاد است و دلالت بر عجز و زبونی او میکند
پس اول این اعتراض بر حضرت مجتهد زنده و زنده بود که در جواب بابا خیر محمد است
عشریه ذوالفقار شیر خدارا بسبب حاجت مسنوی به نام ساخته سپرد و میگوید که انداخته خود
چون رویاه در سوراخ کتمان خرید و فروش علی بن ابی طالب و عار در بسیاری از اکابر
این مجتهد شیعه سرایت خواهد کرد که گاهی جامه زمان در بر کرده و زمانی طلیسان
یهود و مجوس بر سر و کشیده جلوه افروزان بخش مباحثه و مناظره و تصنیف کتب
کلامیه گردید و اندواین مطلب بر ناظران جواب ذوالفقار مصنوع و ضربت حیدریه نا
سطیع یعنی مولود حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسامیه علی عده و الملة الاسلامیه

محتاج بشرح و بیان نیست هیچ دو کتاب چون مجیب نصیب را فصل احباب اکمل از شرح
 خبر رسانیدند که مجتهد متشیعین بجهت اختلاف حواس در تعیین و تفقیص نام تعطشی زاید الوصف
 دارند و با طراف عالم و ساکن بنی آدم در ارسال قاصدان نهایت میگردانند بابران در خانه و بیرون
 هر یک که بزدی تا لایف کرد و از نام خود و اسامی متبرکه بعضی از بزرگان خود بمقتضای صحبت
 اطلاع بخشیده تا سببه اتصاف مجتهد فانی بمجهول الحاسم بودن را سبب عدم جواب گردانند
 اکنون تمامی ناظرین رساله از نزد یک و دور و خویش و بیگانه میدانند که محرر رساله قدیم
 که جدید فلان شخص است هنوز نام و نشانش غفلت و زردی مستلزم کمال ذکاوت
 و قوت قدسیه مجتهد امید است با کمال بعد از او را که حال طعن و تشنیع کران از عجب
 افادات خواهد بود و اگر دیباچه قبل از شروع در مطالب است باری محو و اثبات چرا بجهل نماید
 شاید از نسبت بدتر سیدند و از انتساب عاقبت اندیشی بیایست خود دل دزدیدند که
 از انتساب آن بجناب اقدس الهی برخودند لرزیدند و ای بر حال اکابر علمای ایشان که
 داولی اندامی و بی ادبها سبب هتد و در کتب دین دایمان خود بکمال افساد و طیب خاطر
 بجناب ائمه معصومین میرسانند و روایت مینمایند که بداند فی الی محمد بعد از جعفر عالم
 یکن یعرف لکما بدانی موسی بعد منی اسماعیل بکذا نقل عن الکلبینی و هو امام ائمه و
 سلطان المتکلمین ویراثان المحققین شیعیه در نقد المحصل صاف تر ازین گفته و از پیشوایان
 خود نقل کرده که حضرت امام صادق اسماعیل پسر خود را قائم مقام خویش فرموده بر آستان
 نص نمودند چون امور ناشایسته از و صدور یافت امامت را بنام موسی کانم قرار دادند
 و بحجاب اصحاب خود عذر بردا آغاز نهادند الی غیر ذلک من الاصول التي تظهر من شروح
 الکلبینی و غیره من الکتاب المعبره عندهم و بجهت تصحیح بصیریه است که اگر طایفه هر چند
 رقص الجبابه در امثال این مقامات کنند ولیکن خلاف اصول و ترائه های ایشان برعکس
 آفتاب تناویری باشد اگر اسحاق در کتب دین و ایمان شان کتی خوانده ای یافت که هنوز
 تطبیق احادیث و روایه اسماعیل مذکور که موضوع فصل بد است از کتب غوث لفظت
 نماید و مصنفات صدوق که اذنب معلم این معلم که او را معلم ملکوت توان گفت تم

دلالت برین دعای گندهما بجهت یا طنی قوم را در اولاد و احسان و دمنادی میگرداند چه
اسمعیل با وجود یک بزرگ و محبوب ترین فرزندان صادق است و بجهت در جنت و احوال
جمع شده گردند و در تفسیرش ایتام تمام بکار بریند بزبان اکابر نشان صادق بود بعضی
از این روایات که بکار این نوا صیب آید و اهل اسلام را حیرت افزاید از کتاب الکمال
الدین صدوق می نگارم از آنجمله حدیثی است از حسین بن راشد که سوال کردم از حال اسمعیل
صادق علیه السلام فرمود عاصی عاصی لایسته بی و لایسته احدان آبائی یعنی عاصی
و نافرمان است و هرگز با من و بزرگان من شریک نباشد و معاذ الله من ذلک روایت
و از آنجمله زاده است که دلالت کتاب کثی و طیفه امام صادق لعن او بود و حقیقه غیر
این نزد عین مزید و لا از شیطان الطاق هم در گذشته چنانچه از کتاب نجاشی و مانند او
لقب مذکور هم عیانست مضمون روایت زاده بعینه مضمون حدیث اول است و از آنجمله
حدیثی که است که پدرش صبیح نام داشت و بر صبیاحت و دانش علما می قوم نقد جانرا
قدامی سازد زیرا که او همراه کسانی بود که از طوطی مامون امام المکملین شیعه که شیخ صدوق
بر تکرارش در عیون اخبار می نازید و ما در تفسیرش بر حضرت امام رضا بودند چنانچه در بعضی
از مباحث منج اول خواهی انست انشا الله و خلاصه معنی روایت ولید آنست که فری
آمد و گفت که حال اسمعیل باید دید رفتم و دیدم که در محبت سیه کاران نشسته و میخورد
مضمون بسوی حجر آدم می بینم که اسمعیل دست بسته اگر گویا از سینه زار از اسیر بدو است
و از اشک او تر میشد باز آمد و صحبت شراب مثل اول معاینه کردم باز او را متعلق با تمام
با رفتم و این قصه نزد امام صادق عرض نمودم فرمود که شیطان تو را کمال او متمثل میشود بجهت
رقه زوره از یزدیث اثبات میکند که اولایق امامت نبود زیرا که شیطان بصورت
بنی و امام درنی آید و درین مقام شیخ المشیخ طائفه احسانی بحق ابلت کردند و الا
مناسب آن بود که نظر با حادثه در یک چهاردهم از بجا رست میفرمودند که اسمعیل از آن
تشیخ هم خارج بود زیرا که آن روایات حاکم است که چنانچه قتل شیطان بصورت
بنی و امام متمنع است بصورت احدی از شیعیان اندکیم ممکن نیست که لا یخفی سوا از

جمله روایاتیکه دلالت بر عظمت و جلالت اسمعیل دارد در کتاب مذکور امنیت که سید
 بن عبد الله اخرج از جناب امام صادق آورد که بعد از تولدش ذقن و پیشانی نورانی آورد
 بوسیده اند و از روایت محمد بن عبد الله کوفی بظهور می آید که حضرت صادق جری شیده
 کردند و صحابه ای یقین آفرینی بود که از آن باب ارتفاع مسدود خواهد شد چنان حال
 آمد نه بعد استفسار فرمودند که معمول اهل بیت نیست که تا وقتی که مصیبت واقع نشود
 جری و فزع میکنند و برگاه مصیبت نروند آمد صبر فرمایند و الفاظ آنست حدیث محمد بن الحسن
 قال حدیثا الحسن بن قبله الدقاق قال حدیثا یعقوب بن یزید عن الحسن بن علی بن فضال
 عن محمد بن مبادی الکوفی قال اما حضرت اسمعیل بن ابی عبد الله الوفاة جری ابو عبیده
 باز عا شدید اما قال فلما ان غمضه دعا بقیة من نسل او جدید لم یلب ثم تسبح و خرج با مروی
 قال فقال له بعض الصحابة جلت قد اک الله طننا انما لا نستفیع بک زمانا لما را با ناس
 جز نمک فقال فلما اطمیت من جری ما لم تنزل المصیبة فاذا انزلت بعدت و انما یخبر حدیث
 ظاهر شد که جناب امیر مؤمنین بعد از وفات رسول الثقلین علیه السلام و علیهم جری فرموده
 اند پس روایاتیکه دلالت بر جری دارد و پیش از پیش در کتاب مذکور است و در حدود
 اصلی بر غم شان طعن بر شیخین است و مستحق خواهد بود و آنکه که حدیثی در حدیث را آنهم
 یاه تاذ که اگر از شیخین جری منقول نیست عین اتباع اهل بیت بلکه حضرت سید الانبیاء است
 که لا یخفی و در باره جناب سید الساد و جواب بر اصول مدعی مزید و لا مرتب مدعی اول
 کرد تخت بین اکر معاذ الله آنجناب حقیقه در اهل بیت بحکم احادیث معتبره ایشان بپای
 از اصح الکتاب ایشان یعنی کلینی خوانی دانست ایشان را داخل نبوده اند پس
 جز عی که تادم باز بین از جناب ایشان منقول است منافق حدیث جعفری نیست دوم آن
 جری و فزع بنا بر نصب قدک بود که در بهر حال از جناب و دیگران بود چنانچه از جوابها
 در تفسیر بنی ماطه فاطمی که در فتن عمار و حق یقین است معلوم شود که اگر الغرض من ماطه
 امام صادق هم در بیات و هم بعد از ماطه دلالت بر مزیت محبت با اسمعیل دارد در حدیث
 او را بخوبی تصدیق و ذم و طعن ثنا و دل میکنند و بر تقدیر حق و توفیق رسول امام و ادلی محبت

ممکن نبود چه جای آنکه او را از تمامی اولاد گرامی دار نمود و مرد الفست با د نمایند و برین قدر
 چه موقوف که خود امام الائمه این فرقه یعنی باقر مجلسی در تذکرة الائمة اقرار بدان دارد
 که قدر و منزلت اسمعیل پیش از پیشین بود و در فرزند ان هم بزرگتر و محبوبتر بود و کسی را
 آن قدر دوست نمیداشتند که اسمعیل را تا آنکه گروهی از شیعه از همین جهت او را امام
 میدانند اکنون حاجتی نیست که روایات دیگر را در مدح او بر شمارم که لمعان امامت
 از حسین مبارکش میدرخشید و مره بعد از خلی نص بر نامش واقع شد که مذنب و مستحق
 اسماعیلیه است بالجمله بر و تیره یه گویان ائمه و اولاد ایشان قصه حضرت امام صادق و
 اسمعیل از قصه آن بزرگ در گذشت که سه تا پس داشت یکی صاحب نقوی و در است گودوم
 کذاب و عریه جو سوم راست را یا دروغ می آموذ و ظاہر او با باطن موافق نبود
 پرسیدند که ازین جمله کرا دوست تر میداری گفت اول را و لیکن دومین نزد من آنقدر
 نیست که سومین زیرا که او مرا فریب میداد و دومین که عادت او مقصود بر کذب
 و نفاق پیشه نیست و رگول او گرفتار نمی شوم قول و فعل این بزرگ مطابق آیات قرآنی است
 که مذمت منافقین در آن نسبت بکفار زیاد تر دارد است بخلافت امام صادق که اسمعیل را که
 پاره حاشی است و نفاقش در کتب ر فضه پیش از پیش است از تمامی اولاد گرامی تر میداشتند
 لغوه باشد من ذلک تناقضات این مذنب سبب افترا و احداث بیوفای و در ترقی است و نظام
 تطفلی است پس ناگزیر عیان شبید بزنم که در اثنای تحریر تو کسی کرد کشان کشان حاصل
 مدعی این فصل منقطع میگردد ام و میگویم که معلوم نیست که مخاطب چرا نام خود را آشکارا
 نموده و در سواد کتمان خزیه نسبت آنرا بشخص مجهول النسب چنانکه از فحوائی مکتوبات او
 معلوم خواهد شد در همین مجلد انشا الله تعالی انسب دیده سپردم که انداخته خود را با جمیع کحقه
 و تبعه و متقلدین و تشیعین نزد جهان بجهانیان ذلیل ساخته یا رخصه یا یا مکر حقوق این تنگ
 و عار بر تقدیری می بود که علمای شیعه از سابقین و لاحقین مثل حیوانات در سوراخهای خزیه
 و ازینجاست که بزرگان و رهرا جشن گفته اند چهارم آنکه مصداق لفظ حقیر و بمقدار
 بمقتد الزمان البته بزرگ شیعه نمی تواند شد زیرا که قبل ازین بقاصله سیر او را بکمال تعظیم و توقیر

یا کرد و میث قال بندگان جناب الله من بجهت العصر والزمان ادا امر الرحمن اده
و بعد ازین در خاتمه این کتاب نیز مانند این الفاظ خواهد گفت که بحمد الله عالی جناب
الله و معالی القاب علایمی فهایم بجهت العصر والزمان الخ و غیر بجهت از فرزندان
و بنید الشریع فی تو اندر زیر اگر منظور این می باشد و مقصود جناب مولوی سلامه
صاحب کشف و عرفان شاطب و تحویل رساله بصارت العین بجهت الزمان محرر استقامت
ذکور بوده یا دیگری از فرزندان و تلامذه و گرفتاری این صوفی صافی اگر بود بقایوی
بجهت بوده یا بقایوی دیگری چنانچه این همه امور بر سکن جلدی لکھنؤ و صفا و علوم مانده
سپیده علی و تصدیق حسین و غیره از ائمه اناریه که بدست شان تمجید و تکریم
راشته خال داشته و مخفی نیست پس اطلاق این الفاظ یعنی احقر و بی قدر و بی تعلیم و تو غیر
الزمان که تقدیمی غارت است با برای تمجید و تکریم است فایده و ایام و الالکریا
بخش آنکه نسبت است بقایوی که بجهت مر بود اگر ادنی ملاست باشد می تواند شد
و الا درین کتاب که کاشف لمیحات اولین و آخرین ایشان است جای خوبی است
که اصل این تقریر که بجهت الزمان است تقاضای ایشان است حاجت ایشان است و محقق نهاده که
اهل حق را اهل باطل گشتن گشتان جبر او قضا را این تقریر است که رده اند و الا ایشان
با مثال این امور توجیهی بود و از اینجا گفته اند الکلام بخیر الی الکلام و از این جهت
لکن نسبت این رساله به او بصاحب موصوف مخالف نفس نام است و نه نام این عالم
عقل و بنیر زیرا که اگر تفسیر و تفسیر را شیخ نظریه اشتباه است که در کتاب ایشان
و این آنک که کما سی نقل بعد از ما بلکه اگر اندک غور و احسان بجای آوریم خواهیم دید که شای
صاحب در مکاتیب خود اشیق و تمجید فی خط خویش بدرجه علایا رسانیده اند پس این نقل بسیار
منظوره خویش دیگر نبود و در میان بنود و اهل بصیرت و استقامت دنیا که سرانجام که نصیحت
از ساله اثر نه است ایشان را تمام می یافت و صاحب اشیق را ایشان بود و با است گشتان
با القاب گشتان که به بنود شرعی حاجتی بود و بجهت آنکه اگر کسی به حاجت
سب است که صاحب ام و غیر او از صفای سوره و تحقیق جمیع اراده بکنند فلا صیرور

و اگر کنایه از معنی دیگر است پس نسبت چهار حالت نسبت بموافقت رساله با وجود علم یا عدم او
 و اسامی آیاتی او جز از چهار حالت نسبت مشکلم این کلام میدهد و بقول مجتهد اصفهانی در مقام
 خبر بیدر آیه حق نمائی فاضل جالبی صد و امانت این امور معادله تاثیرات و اثرات حضرت
 که اوست و ازینجا در حق تو بر مومن جالبی تو آنکست بلیت زاده ظالم است مگر می شود
 تیغ چون شکست بخور می شود ششم آنکه در حق را که در تبت صوفیه مورد ظلمات بعضیها
 فوق بعضی کرده اند اگر در تشیع و تشیع جمیع قایلین بوحثت وجود و اباب کشف و ظهور است
 پس نسبت با عترت و اظهار این خاتون عالمی فیض طوبی که خواجہ خواجہ کمان تشیعین بلکه استاد
 علم امام عظم امامین است بطریق اولی شامل خواهد بود زیرا که او در شرح اربعین برای تأیید
 بعضی از افادات خود در سبب از آیه از خواجہ نقل میکند و میگوید که سلطان المحققین
 از او بنظر آید این فتوی در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مرتب
 مرتب است و آنرا باید کرد چه ادنی مراتب آن است که کشیده شود که موجود است که هر چه باو
 در مرتبه و آنچه مجازات آن در می آید در کشتی میکند و هر چند از آن بر می آید کم نمیشود
 و هر چه از آن باشد میکند بی آنکه آتش دیده باشند و احساس آن کرده و نظیر این مرتبه در شناختن
 شناسایی جمعی است که در حدیث نقل کرده اند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه
 دلیل بر آن در آن دارند و همین اعتماد کرده اند که از پدران او ستادان خود این چنین شنیده اند
 و این نشان از حق نمیکند و ازین مرتبه بالاتر معرفت آن مرتبه جمعی است که از دوردی
 مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی است که این اثر است و از آن بر خاسته و نظیر این مرتبه
 در معرفت واجب تعالی معرفت جمعی است که بدلیلی و بر بانی اثبات واجب کرده باشند
 و از مشاهده نکات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود و اینهم رسانند و ازین بهتر در شناسایی
 آن مرتبه جمعی است که احساس گرمی آن کرده باشند و بر شناسایی آن غیاظت را از
 بیش نظیر گذشته مشاهده بعضی از محسوسات که تراکم ظلمات از آن مانع بود نموده باشند
 و نظیر این مرتبه از حد شناسایی مرتبه بر نیست از همین خالص اطمینان خاطر در شناختن حق است
 پیور سیده باشد و علم الیقین دانند که او است خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سموات چنانچه

خود در توصیف خود میفرماید که **اللَّهُ تَعَالَى** و **الْكَوْنُ** و **الْأَرْضُ** و ازین بلندتر مرتبه کیست که بگوید
 وجود خود را با تشبیه آده تبار سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر انجمنیه در معرفت واجب نیست
 ارباب شهود و قسار به کربین الیقین - شاید معشوق حقیقی کرده اند و از غایت الهی آواز آن
 وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چه می نگرند عین او می بیند و نعم با جری علی السان
 احوال **ه** آنکه بزجام معرفت سرشارند و در خلوت دیده غیر را نکند و چون نظر بر
 شان نمی نیست در هر چه نظر کند حق بدارند و ازین تیره مرتبه بلندتر نیست و ازین پایه پایه رفیع تر
 نه آنچه بلفظ **باقی** مانده دعوی آن یعنی که اکابر شیعه کاتبین معجم بدین را که فضا خوار ملاحه
 چنگیز بود امام اعظم لقب داده بر خود می یالند و از لقب ابو حنیفه می نالند اثبات آن از کتب کثیر
 می توانم کرد اینک عبارت ارشاد القلوب و علی را نظر کن که بر نقش در صدر فضایل جناب امیر
 المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدين میگوید ان علماء الشيعة قد اتفوا في فضائله و الاولی علی امامته کتب
 کثیره لا تحصى من جمله کتاب واحد من جمله نقدانیت الشیخ الامام الاعظم تعالی الاسلام و این
 الحسن بن المطهر ساه کتاب الالفین انتمی مختصراً و آنچه مزاج خواجگان امامیه در رب الوصف
 الاشراف در باره صوفیه کلام خود را بر معارج تحقیق رسانیده دردت العمیده یکشیده بیش
 خلاصه آن در اینجا ثبت میشود که قاطلان سبحانی با عظم شانی و لغزه زمان و صحت مطلق مثل انا
 المعبود و الحق دعوی خدا می نموده اند بلکه نفی هستی و استیلاک وجود ایشان باعث برهنگشام
 چون در مشاهد جمال جهان آرائی محبوب حقیقی بیانی فنا را بپای خلوص نور دیده و در بقای مطلق
 فانی گردیده اند زبان بل زبانی انما در طلاق اسانی افتاده و از صحت و خاموشی رو با فشار از
 معرفت نباده اند طاعتین و لائین این گروه حق پر و شصت بقصود نظر و ملامت و لوم آنها
 خلاص ابل بصر و تنها سلطان المحققین رخصه از کاسه لیسان صوفیه صافیه نیست که
 جمعی کثیر بیکای جم غفیر از اکابر و اعلام طایفه اثنا عشریه مانند بنده کان سادات کثیر و غلامان
 اخلاص اندیش حلقه عبودیت در گوش انداخته و غماش اطاعت بردوش کشیده اند
 بنا بر تفاسیل اسامی آنها در بعضی از رسائل که برای تائید اهل تصوف از کتب شیعه است کتاب
 نموده ام قلمی شده و تائید این زمره غلبه کمال الزام و شرح و بسط در رد مطاعن محمد متوفی

بجواب ذوالفقار زینب برقیتم بفرقه من شار فطیر جمع الیها یا کجسته له اگر طعن بر جمیع اهل الصفا
 من حیث المعرفة است پس جواب از آن مذکور شد و اگر نه هست و مقصود از راه شیخت و شوق
 و عاشقی و پیروی و رفیق و جد است پس اهل انصاف را افادات ملا محمد تقی مجلسی در رساله
 فارسیه و تقریرهای بهار الدین عاملی که در آن مندرج است و در رساله نامه تصوف و در
 کرده ام مقبول و مستوع است و نظم و نثر دیگر بزرگان شیعه با تحفه ص اشعار نان و حلوانی
 شیخ مذکور هم من و هم معنی از جمیع عبارات رساله ملا تقی مذکور که تعلق بی و مریدی که چنان
 مجتهد زیاده از آن توحش و اجتناب دارند درین مقام ثبت میشود ملا طاهر قی مکر صوفیه
 جای نوشته که مادر ارباب زینبیم و چیزی مفتوح نشد ملا تقی مجلسی میگوید که ظاهر او اسطر عدم پیرو
 است و در موضع دیگر مجلسی مذکور از شیخ بهار الدین عاملی میگوید که روزی یکی از فضلای
 این شهر که سواد اخوان نام او بود نزد من آمد که من دی شب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت
 وجود را یافتن من در جواب گفتم که اخوند پیر شما گیت گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال است که
 ریاضت کشیده اید گفت پنج گفتم پس این معنی که شما یافته اید غیر این معنی است که حد فیه میگویند
 زیرا که متفق آنکه اگر کسی پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت کند ممکن
 است که بروی کشف شده باشد شما که پیرند اریه در ریاضت کشیده اید البته آنچه یافته اید
 غیر آن چیزی است که صوفیان میگویند البته بلفظه صحیح است که بعضی از متعصبین حفا
 کار و متعصبین روزگار نظم اشعار نان و حلوانی که تفصیلش مختصر است آرد از قبیل چو آس
 نطفانی و غوارین عفتوان جوانی میدانند و ادلی غور و تامل بکار نمی برند که شیخ مذکور رضایت
 و اسرار طریقت و حقیقت را در کدام وقت و کدام مقام در سلک نظم کشیده و دانش
 چه گداشته یا ظاهر شیخ بهائی در کشکول که جمع و تلفیق آن در آخر عمرش اتفاق افتاد
 که ابیوح من عبارت و باعتراف این خاتون عاملی در شرح اربعین رساله مسطور سوسی سواج
 سفر حجاز است حیرانم که درین سفر تبرک که شیخ امامیه بعد از آنکه فقر و عیش و تدربس
 نور دیده عازم زیارت بیت الحرام و تفصیل متابعت عبادت الله علیه السلام گردیده بود
 تنای نوش می جویش چنانی و ولولت بطنانی و زلزله جانی و طبیعت آزمای عیاراه داشته

باشد میخوانم که بعضی از دانشمندی که در آخر عمر از فضل ما بگشته در سلاک بیان نهم و این
اوراق خزان مانده اوراق بهار از کلام او که نزد اهل فقر و فاقا آب بقا تواند بود نصیحت

دوم و الا شعار پنده علم رهی سر بسر قیل است و قال

طبع را غنودگی بخشیدم	مولوی برونه ارد این کلام	نه از ان کیفیت حاصل نه حال
باقی تمییز طبع شغفی	کردت خالی بود از عشق یار	علم نه و غیر علم عاشقی
این علوم و این خیالات و تصور	فصل شیطان بود بر آن حجر	سنگ استنجای شیطان
سنگ استنجای شیطان میباید	لوح دل از فضل شیطان	تو بقدر علم عشق ازل نبی
چند و چند از نکت یونانیان	نکت یونانیان را هم بیان	ای در سر هر چه در عشق تو
چند بستی که پس بوی علی	گر ترا گویند که عزت همین	دل نوران با تو آسبلی
تو درین بگفته شوق اولدم	علم خواهی بود ای مرد تمام	بهفت و زیاده و این زداد
هند سیار مل یا اعدا دشوم	بافت ولی دوش آمد و غروب	فلسفه با نحو با طیب یا نجوم
ایها القوم الذی فی المدرسه	کلام صفت و سوس	وه چه خوش میگفت از دگر
ما کم فی النشأه الاخری	ساقی یک جبه از روی کرم	و اگر کم امکان فی غیر الحیب

ناتکه شوق پرده بذار را
هم چشم یار بسینه یار را انگشون عالمین انصاف
و تا یکین اعتساف را لازم است که ادنی غور و تامل درین اشعار خصوصاً بیت افوا این
مستثنوی که پرده را از روی کار بر انداخته کار بر نه غلط گفتیم اصلاً حاجت تامل و غور
نیست که شیخ عالمی مرتبه چهارم را از مرتبه چهار کانه معارف الهی که سلطان المحققین
امامیه تقریر آن کرده بود از بارگاه عنایت الهی استعدا میکند پس او را در بند و ساس
شیطانی و غلبه نفس و ریجان جوانی مبتلا گفتن با عقل دور بین می سازد اعادنا الله
عن الوسوسه الخیالات و نجائنا من ظلمات البهوسه و کدوره الخرافات و دلیل
عقلی هم نماید آید که این مواظبت بعد از پیری و انابت بطور انجامیده و الا لازم آید که
شیخ عالمی مصداق آیت کریمه **اَنَّا مُرَوِّنُ النَّاسِ بِالْبُرْهَانِ** **وَنُفَصِّلُ الْكَلِمَ**
وَاَنَّا نَمْلُؤُنَ الْکُتُبَ اَفْلا تَعْقِلُونَ باشد و اگر نشنید و تفصیح بعضی از نکات

ندارد و غما باز آن اشعار مطمح نظر داشته چنانکه ملا نای جانی و تفسیر السامی درین
 نظم دلکش از حال بد کمال آنها اطلاع بخشیده پس بقول عارف شیراز مطابق واقع
 است که هر جا که گل است خار است و با خر خار و آنجا که در شاهاوار است نهنگ مردم
 خواریست کسی را از عقلا در معنی کلامی نسبت که جمعی از عیان در لیکس اهل تصوف
 و توکل معلم العیس و مطلق دجال می باشند و خود را دوزی مردمان نزد ایل دل میرسانند
 بسبب خبیث یا طنی مورد غضب اطمینان میشوند و دین را بدینا می فروخته و در تحصیل
 زخاوت ناپاکی میکوشند و خلافت را با تزار از ضلالت کمال خواری میکشند و بعد
 از گرم بازاری ذائقه حلاوتها می چشند لیکن انصاف اینست که هرگاه حال مجتهدین
 امامیه قدیم و حدیثا عموما و خصوصا با وجود تحصیل علوم در تحریک دین چنان باشد
 که خاتم المحدثین و المستکملین شیعه یعنی باقر مجلسی در مجله اول و چهاردهم از بحار
 مجمل و مقصود فرماید و از آن معلوم شود که مجتهدین امامیه تحریک شریعت منظور دارند
 و هر چند نظر بدعا و خویش از قیاسات شیطان دور دور میروند و لیکن حقیقه رفاق
 امثال اهل قیاس بر میان جان بسته اند شریعت صوفیه مذکور را که پاینده خور و خواب
 و نوازنده طنبور و رباب اند کمی پرسد و ملاحید علی از فرزندان ملای مجلسی صفتها
 با وصف اصولی بودنش چنانچه از کتاب اجازه او ظاهر است بر نفس قطعی در
 درباره علمای خویش مثل صاحب مدارک شرح شرایع میفرماید که رد احادیث ائمه معصومین
 اکثر میکرد کمایدل علیه الکتاب المذکور و مولوی حسین علیخان مدوح مخاطب در ضربت
 حیدریه بدیاجه ذمت الاجتهاد منع جز از کس جاعه اهل العاد این قسم مطالب را
 بتفصیل هر چه تا متر بر کسی می نشاند و اگر راست پرسی و ازین امور پافرازی و
 وقت نظر را کار فرمائی مجتهدان امامیه با وصف این همه مخالفتها می آید می هم معذور بلکه
 در تحصیل دنیا و ترک مشایب عقوبت بر اصول خویش با جور اند زیرا که حال ابرکان صدر اول
 یعنی حضرت سلمان ابو ذر و غیره با در باره کاسه لبی خلفا و سرپرستی ایشان برای اخذ
 از بلاد و سیمه زیاده ازینها بود چنانچه برناظرین این کتاب عیان خواهد شد انشاء

تعالی بعد از ثبوت ربانیت و سمع و قبولین سنانی امامیه که مستحب و برگزیده چهار صد نفر
 از اصحاب حضرت خیرالابرار علیه السلام بودند کما فی تذکرة الامم و غیره
 مجتهدین امامیه که راه عوام زدند و انواع ضلالت بر روی کار آوردند و سرزنش
 نخواهند بود و از اینجا اینهمه بر یافت رسید که عیب جوئی مجتهدین اهل سنت که از اصحاب
 صد و رمی یا به مثل حکایتی است که شیخ شیراز نظم نموده نظم یکی بر سر شاخ بنی برید
 خداوند بمقام آنکه کرد و بدید بگفتا که این مردید میکند که بامر که انفس خود میکند
 القصد بحث تصوف را یا بجا زواجمال اداسانت بقصص و بقوات مجتهد که متعلق بامام
 متوجهی شوم منہج اول در جواب از طرف کثرین نیزید پیید و هم از
 متوفیقین در حق آن شفی غنید شتمل بر سی و دو بحث و بیانش
 بدین عنوانست قال الفاضل المجتهد مداه الله تعالی الی السبیل
 المرشاد قال السید العلان المومنین قدما السند والنجاة در یک شهادت امام
 حسین علیه السلام بنا بر اصول مذکور ایشان ثابت است باین در صورت اولی وجه ثبوت
 آن باین شد چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خلافت بر بن معاویه و ائمه است انکار ندارد
 زیرا که طریق ثبوت خلافت بنا بر تصریح علمای ایشان با پیست اهل حل و عقد است
 و لو کان احد ایا استخلاف خلیفه سابق است لاق حق را دیا قهر و استیلاست قال ثابت
 المقاصد و تنقید الامامیه بطرق اعدای بیعة اهل الحل و العقد من العلماء و الراساء و وجود
 الراساء الذین یشیرونهم من غیر اشتراط عدو و لا اتفاق من فی سائر البلاد اهل حل
 و عقد اهل و العقد بواحد مطاع گفت بیعت و اثبات استخلاف الامام و عمده و جعل الامر
 شورى بمنزلة الاستیلاست الی ان قال و الثانی القهر و الاستیلاست و اذ مات الامام
 و قصدی الامامة من یسجد شرکاءها من غیر بیعت و استخلاف و قهر اناس لشوکر القهر
 انما قهر و لکن فانما او جابلا علی الانهر و صاحب مواقت و شایع آن در
 تفصیل و جداول از وجود ثلثه چنین آورده را از ثبت حصول الامامة بالاقتدار و
 فاعلم ان ذلك حصول لا یقتضی الی الا جمیع من بیعت اهل الحل و العقد اذ لم یقم علیه

علی هذا الافتقار لدلیل من العقل والسمع بل الواحد والثلاثون من اهل الحل والعقد كانت
فی ثبوت الامة ووجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام وذلك لعلنا ان الصحابة مع
صلاتهم فی الدین وشدة محافطتهم علی امور الشرع كما هو حقها اكتفوا فی عقد الامة بذلك
المذكور من الواحد والثلاثون كعقد عمر لابن بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم يشترطوا
فی عقد اجتماع من فی المدينة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجتماع الامة من علماء اصغار
الاسلام ومجتهدی جمیع افقار یا بذل كما مضى ولم ينكر علیهم احد وعلیه ای علی الاكفار بالواحد
او الاثنين فی عقد الامة انطوت الاعصار بعد هم الی وقتنا هذا قال المجیب الغنیما
المصیبة خلافت یزید علیہ المستقره نزد اهل حق بر حال معدوم ومنتفی وشهادت جناب امام
حسین رضی الله عنه بر صورت ثبوت و متحقق است اما حقیقت خلافتش عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام وامتداد و هم الاكثر ون كما اعترف به المخالفون و هم بغير كمال
در کفر و لعن یزید بنابر احتیاط متوقف اند و دلیل بر اسلام او بلا معارض بنظر ایشان موجود
نشده پس بدیهی البطال است وشهادت آنجناب برین هر دو مسلک محتاج به تمییز نیست
وفضلا عن اقامة البرهان جاهی از کفار و کسیکه در اسلام او تردد باشد لایق ریاست
اهل اسلام نیست وَمَا جَعَلَ اللَّهُ الْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَافِلِينَ و جناب سید الشهداء
وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله بود و نزد آن کافر فاجر تسلطی بر اهل اسلام
حاصل نشود که در تسلط او فساد عظیم منطوی بود فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ وَمَا يُنْفَعُوا وَمَا أَسْتَكْبَرُوا وَاللَّهُ يُخَيِّبُ الضَّالِّينَ نیز قول این جراح
بعید از صواب است اما از اجمال و انظار ایست نیست زیرا که قول مجیب عند القائلین بالکفر
لصدور الامر بقتل الامام و اشارت دلت دارد بر کفر یزید از وقت امر بقتل و قول او
جناب سید الشهداء وقت محاربه او مجاهد فی سبیل الله اندوخته بودند که آن کافر فاجر
در تسلطی بر اهل اسلام حاصل نشود که در تسلط او فساد عظیم منطوی بود الی آخره و لکن
بر سبب کفر در دل پس از چنین مقال اجمالی حل اعضال و دفع اشکال نمی تواند شد مفصلا
تحریر نمایند که کفر یزید بن معاویه او خلع الله فی البها و یعنه القائلین به از کدام وقت مراد است

از وقت استخلاف معاویه یا از بدو سخن او بر سر حکومت بعد فوت پدرش با از وقت
 حکم او بقتل امام و ما بعد من السواخ بر تقدیر اول قول بکفر او مستلزم فسق یا کفر
 معاویه است و بطلان علی تذبیههم اظهر من الشمس و این من الاسر یا وجه طاعت پس
 که معاویه در حیات خود یزید را ولیعهد و قائم مقام خود نموده بود چنانچه ابن عبد البر در
 استیجاب میفرماید قالوا انه اول من جعل ابنة ولي العهد خليفة بعده في صحته و جلال الدين
 سيوطي در تاريخ الخلفاء گفته و في سنة خمسين فتحت قستان عنوة و فيها معاوية
 اهل الشام الى البيعة بولاية العهد من بعده لانه نزيه فيايعوه و هو اول من عهد بالخلافة لابنه
 و اول من عهد بها في صحته ثم انه كتب الى مروان بالمدينة ان ياخذ البيعة له فخطب و انما
 فقال ان امير المؤمنين راى ان يستخلف عليكم الي ان قال ثم حج معاوية سنة احدى و
 خمسين و اخذ البيعة لابنه و مثل ابن در دیگر کتب سنیان مذکور است پس اگر یزید در آن
 زمان کافر می بود و معاویه با وجود علم بکفر او را خلیفه و جانشین خود می ساخت فسق معاویه
 بلکه کفر او ثابت خواهد شد و چگونه کفر یزید ثابت می تواند شد حال آنکه جلال الدین سیوطی در
 تاریخ الخلفاء نوشته و قال عطية بن قيس خطب معاوية فقال اللهم ان كنت انما عهدت ليزيد
 لما رايت من فضله فبلغنا الملت و اعذوان كنت انما خطي حب الوالد بولده و ان لميس
 لا صنعت به ابلا فاقبضه قبل ان يبلغ ذلك انتهى و ازین عبارت صراحت مستفاد میشود
 که معاویه یزید را قابل امامت و ریاست میدانست چنانچه مفاد قول او لما رايت من فضله
 است و چگونه می تواند شد که کفر یزید بر پدرش مخفیانه و بر دیگر حضرات که بطاهر علامه ابو
 ونبوت با وندارند معلوم و ثابت باشد اما بطلان لازم اعنی بطلان کفر یا فسق معاویه
 عند النخلفین پس زیرا که عطای اهل سنت قابل بعدالت و امامت معاویه شده اند اما
 انما انما فلكونه من اجابة الصحابة و الصحابة عليهم السلام قال ابن تيمية انما علق العلم ان الذي
 اتبع ما به اهل السنة و الجماعة انه يجب على كل واحد منكم ان يثبت ان العبد لا يملك ان
 عن الطعن فيهم و انما عليهم فقد اثنى الله سبحانه عليهم في آياته من كتابه بها قوله تعالى
 كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ فَاثْبِتْ كُفْرَ بَعْضِهِمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

والامت اؤپس از اکثر عبارات علمای سنت ثابت است چنانچه این عبد البر در استیجاب میفرماید
و بویع لایاشم فاصته بالخلافة سنة ثمان او تسع وثلاثين واجتمع علیه الناس حتى بايع له
الحسن بن علي رضي الله عنهما وجماعة ممن معه وذلك في ربيع او جمادى سنة احدى العین
والاول اصح قال ابن عباس كان امير اعشرين سنة وخليفة عشرين سنة وقال غيره كانت
خلافة تسع عشر سنة وتسع اشهر وثمانية وعشرين يوما بل كان كلام نافع مستفاد میشود که تمام
اهل حل و عقد بر خلافت معاویة تراوید از اجتماع آنها بر خلافت جناب امیر المومنین بود و
از نجاست که عبد الله بن عمر خليفة زاده سنیان بسبب کمال و برع و احتیاط بیعت جناب
ولایت یافت نموده و بیعت معاویة بجا آورده فی الاستیجاب و قیل نافع ما بال
ابن عمر بايع معاوية ولم يبايع عليا كرم الله وجهه فقال كان ابن عمر لا يعطى يد ابي فرقة
ولا يمنعهما من جماعة ولم يبايع معاوية حتى اُتيته عليه الى آخره و جلال الدین سیوطی در تاریخ
الخلافة میفرماید ثم خرج علي الحسن قبل له الحسن عن الخلافة فاستقر فيها سنة ربيع الاخر
او جمادى الاولى سنة احدى واربعين فسمي بذلك العام عام الجماعة لا اجتماع الامم فيه
على خليفة واحد انتهى كلامه و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقة میفرماید فيه دلالة على صحة
ما فصله الحسن و علي انه تشارفيا و علي ان تلك القواعد الشرعية و هي صحة خلافة معاوية و
قيامه بامور المسلمين و تصرفه فيها لا ينافي مقتضى الخلافة مترتبة على ذلك الصلح فانما حق
ثبوت الخلافة لمعاوية من يومئذ و انه بعد ذلك خليفة حق و امام صدق كيف و قد اخرج
الترمذي و حسن عن عبد الرحمن بن ابي عمرة الصحابي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
لمعاوية اللهم اجعله دايما و مهديا الى ان قال قال معاوية ما زلت اطمح في الخلافة منذ
قال لي زول الله صلى الله عليه وسلم يا معاوية اذا ملكت فاحسن الى آخر ما قال ثم قال
بعد كلام طويل انه صلى الله عليه وسلم ابخر معاوية بانه ملك امره بالاحسان تجدني احدث
اشارة الى صحة خلافته و انها حق بعد تمامها له بنزول الحسن له عنها فان امره بالاحسان
المرتبة على الملكة ان على حقيقة ملكه و خلافته و صحة تصرفه و نفوذ افعاله من حيث صحة
من حيث الشك الى آخر ما قال باز میفرماید فمرنا اطلق على ولايته انها ملك

از ابد من حیث ما وقع فی خلاصه من تلك الاجتهادات التي ذكرناها ومن اطلق انهما عليها
خلافة ارادانه بعد نزول الحسن واجتماع اهل اهل العقد عليه صا حليفة حق مطاعا
يجب له من الطواعية والالتقاء ما يجب للمخلف الراشدين بميل ولا ينزله لك فيمن
بعده لان اولئك ليسوا من اهل الاجتهاد فهم فسقة انتهى موضع الحاجة من كلامه و
ازين عبارت چنانچه می بینی ظاهر روشن و ثابت و میزین میشود که معنوی خلیفه و امام
بحق بوده و اطاعت او مثل اطاعت خلفای راشدین واجب و لازم بود بلکه از کلام من
بترتبه نفاذ میشود که امامت و خلافت معاویه در کتب مساویة مخصوص بوده و این ترتبه
است که برای خلفای ثلث هم حاصل نبوده چنانچه فاضل ذکر کرده و معاویة نیز قریبی فرمایند
قال کتب الاخبار لمن یکاد حده الامه بالملک معاویه قال ان منی توفی کتب الاحبار
قبل ان یتخلف معاویه و صدق کتب فیما نقله ثان معاویه بقی خائفة عشرین سنة
لا یأتی من الامه من فی الارض بخلاف خیره من بعده فانه کان لهم مخالفت و خرج من
اسرهم بعض المملک انتهى و فی اخبار کتب الک قبل اختلاف معاویه و دلیل ان ملائمة
معاویه علیها فی بعض کتب اسد المنزل فان کعبا کان یسیر باخه من الاطلاع علیها فی ان
با حکامها اتفاق سارا اخبار اهل الکتاب و فی هذا من التقویة شریک معاویه و قد یستدل
بعد نزول الحسن بالانقیاد لبس هرگاه علوشان و سموکان معاویه بن ابی سفیان باین ترتبه
باشد که معاویه کبار با و معیت نموده باشند و معای اهل سنت او را مثل اطاعت و نفاذ
راشدین واجب اند و خلافت او در کتب مساویة مخصوص باشد چگونه کفر بیزیر معاویه
که قائم مقام او بود ثابت خوب شد و بر تقدیر ثانی لازم می آید تنسیق باین
که تفسیر اهل شام و اهل مدینه من الصحابة و التابعین اهل و التالی باطل فالتقدم
مشاء باطلان تالی پس حاجت بیان ندارد زیرا که هیچ کسی از علمای شان تنسیق
و تائید جمیع اهل شام و مدینه یا بعض آنها در عصر نریدند نموده و اما بیان طاعت
پس از ابد را بجهت خلافت نرید اهل شام و اهل مدینه یا و معیت نموده بودند چنانچه
جلال الدین سیوطی در تائید خلافت یفترمایند فلما مات معاویه با بعد اهل الشام ثم نفث

الى اهل المدينة من اخذ له البيعة فالى الحسين وابن الزبير ان بابا وخرجا من بيتهما الى
 مكة فاما ابن الزبير فلم يبايع ولا دعا الى نفسه واما الحسين رضي الله عنه فكان اهل الكوفة يكتبون
 اليه يدعون الى الخروج اليهم من معاوية وهو ياتي فلما بويع يزيد اقام على ما هو به وما اخرج
 بل كان كلام سيوطي اجماع مسلمين برعيت يزيد مثل اجماع آنها برعيت معاوية ظاهر شيو حيث
 قال ثم اجتمع الناس على معاوية عند صلح الحسن رضي الله عنه ثم اجتمعوا على ولده يزيد ولم
 ينظم للحسين رضي الله عنه بل قتل قبل ذلك واین عبارت صریح است در خلافت يزيد وعدم ثبوت
 خلافت امام حسين وبعیت نمودن عبد الله ابن عمر از يزيد بنابر تصریح قول نافع دلیل بر اجماع
 مسلمین است بر خلافت يزيد و نیز دلالت دارد بر صحت اسلام يزيد بر عت ابن عمر و علی
 بن عبد الله و رسول که فای جامع الاصول زیر که بعیت کافر علی بن عبد الله و رسول له معنی ندارد بلکه
 منع اهل مدینه هم دلیل صحت بعیت سابقه است فان التخلع فرع عقد البیعة و البیعة فرع الاسلام
 ویر تقدیر ثالث قول کفر يزيد سفید برای محیب و مضر برای مستفی نیست زیرا که خروج
 جناب سید الشهدا و خامس اهل کسا علیه افضل التحية و الشا قبل صدور حکم يزيد بقتل آنحضرت
 و قبل قتال اهل مدینه و در ایام انعقاد اجماع اهل حل و عقد و صحابه و تابعین بر بعیت
 يزيد بود و ظاهر است که بنابر مذاق اهل سنت خروج در الوقت مخالف شرع و مصداق
 خروج علی الامام خواهد بود و شهادت آنجناب ثابت نخواهد شد محمد بن عبد الله که هم در آن
 در طل و دخل سیف مایه کل من خرج علی الامام الحق الذی التفقت الجماعة علیه سیمی خارجیا
 سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدين او کان بعدهم علی التابعین لهم
 باحسان و علی الائمة فی کل زمان و اذا حدیث معتبره کسنان نیز همین امر مستفاد
 میشود و چنانچه ابن اثیر در جامع الاصول از عرقه روایت کرده قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یقول سیکون بنات فمن اراد ان یفرق امر هذه الائمة و هی جمع فاضل
 کاینما من کان و فی روایت فاقوله اخرجه سلم و فی روایت ابی داود و بنات مره اخرجه
 و اخرجه النبی و فی اخری قال رايت النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر یخطب الناس
 فقال انہا سیکون بعدی بنات و بنات فمن رايتہ فارق الجماعة و امران یفرق

انه محمد كان من كان فاقكوه فان يداه على الجماعة ان الشيطان مع من فارق الجماعة
 بركض وعن اسامة بن شريك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايا رجل يخرج يفرق بين
 امي فاضربوا عنقه اخرجه النسي واین روایت صحاح بنی بلیه حکم تجوز قتل حضرت
 امام حسین بنی بر نه ایشان میکند بلکه گویا لفظ کاینان کان را واضح برای همین عرض
 موضوع است و فی جامع الاصول عن ابی سعید قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بویع
 النجاشتان فاقتلوا الا غرمهما این روایت را بنظر انصاف ملاحظه باید فرمود که صراحت
 دلالت بر حقیقت یزید و جواز قتل آخر خلیفتین دارد و چنانچه است که جمیع اهل کوفه با حضرت
 امام حسین علیه السلام تا خبر بود از بیعت اهل شام و حرین با یزید پس قتل آن حضرت العیاذ
 بالله ما مورب بوده باشد عن عرقه بن شریح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 من آتاكم و امرکم جمیع علی رجل واحد بر بدان شیخ مصاکم او یفرق با اهل کوفه فاقتلوه اخرجه
 مسلم و عن ابن عمر بن العاص ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من ابی اماما فاقتلوه
 صفقه یده و ثرة قلبه فایطع ما استطاع فان جاء اخر یارعه فاضربوا رقبة اخرجه
 سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعته اذ نای و دعا قلبی احدیث و دلالت
 این روایت هم بر اینست که حاجت بیان ندارد و روایات دیگر هم مثل اینها بسیار است
 بخوف الله یل از ذکر آنها طلی کش نموده شد و جمیع این احادیث چنانچه می بینی دلالت بر
 عدم جواز خروج بر خلیفه و جواز قتل من خرج علی الامیر دارد و ادعاءست مذاق الان شریح
 فی فقیر فیه فواته فی نفس کل من فصراته قوله بعد و الا بر قتل الامام الی آخره اولاد
 از امام بیان فرمود که جمیعیت دنیا را رسول گسنان حضرت امام حسین علیه السلام بکدام معنی
 امام بودند تا معلوم شود که قتل امام که ائی کمتر است یا فسق و ثناء امریز با قتل حضرت
 اثبات نماید و در نه شرط قتال قال ابن حجر فی السواعق ثم است این سلاح من کار
 انما الفقهاء و المحدثین قال فی مساواة کما سل عن المغیرة کون امر قتل حسین ام یست
 عندنا ان امر قتلک رضی الله عنه المجدوظ ان الامر بقتل المفضل الی قتله امر الله انما هو
 جمیع است بین زیاد و الی العراق و انما سبب یزید و علت قتلش از آنست که

وان صح انه قتله او امر بقتله وقد ورد في الحديث المحفوظ ان لعن المسلم كقتله وقاتل
الحسين رضي الله عنه لا يكفر بذلك وانما ارتكب عظيمها وانما يكفر بالقتل قاتل بني من الانبياء
وغيره الى دراجيار العلوم ميفر ما يذ فان قاتل بل يجوز لعنه يزيه لكونه قاتل الحسين رضي الله
عنه او امر به قلته تبه الم يثبت فلا يجوز ان يقول انه قتله او امر بقتله الم يثبت فضلا
عن اللغه فانه لا يجوز نسبة مسلم الى كبره عن غير تحقيق نعم يجوز ان يقال قاتل ابن مكرم عليا
رضي الله عنه وقاتل ابو لولة عمر رضي الله عنه فان ذلك ثبت متواترا فلا يجوز ان يرمي
مسلم بكفر او فسق من غير تحقيق الى آخره وهرگاه اين امر ثابت نشود پس بمقتضای
استصحاب اصل اسلام يزيد که از عهد پدرش ثابت بوده باقی بوده باشد این حجر
در صواعق آورده و انت خبر بانه لم يثبت موجب واحدة من المقاتلين والاصل
انه مسلم فخاصه بذلك الاصل متى ثبت عندنا ما يوجب الاخراج عنه ومن ثم قال
جماعه من المحققين ان الطريقة الثانية القوية في ثبوت التوقف فيه وهو تفويض امره
الى الله سبحانه لانه العالم بالتحفيات وهو المطلع على مكنونات السرائر وهو احسن
الضامير فلا تقرر من التكفيره اصلا لان هذا هو الاخرى واسلم وثالثا بيان فرمايند که
اکثر اهل سنت را که قاتل باين قول قرار داده اند کيستند و در کدام کتاب از کتب
کلاميه يا فقهيه نوشته اند که اگر احدي سید را از اولاد رسول صلي الله عليه وآله قتل کند
کافر ميشود و حکم کفر بر و جاری ميشود بلکه از عبارات سابقه و آية صراحة مستفاد ميشود
که قتل امام حسين عليه السلام موجب کفر قاتل نيست چنانچه اين حجر در صواعق محرقه نوشته و افزا
علمت انهم صرحوا بذلك علمت انهم مصرحون بانه لا يجوز لعن يزيد و النکان فاستفاد خبثا
ولو سلمنا انه امر بقتل الحسين وسر به لان ذلك حيث لم يكن عن استحلال او كان عنه لكن
بتاويل و لو باطلا فسق لا کفر الى آخره و غير الى دراجيار العلوم نوشته فان قيل قبل يجوز
ان يقال قاتل الحسين لعنه الله و الامر بقتله لعنه الله قلنا الصواب قاتل الحسين ان يات
قبلا التوبة لعنه الله لانه يحتمل ان يموت بعد التوبة فان حث يا قاتل حمزة عم النبي صلي الله عليه
تسلمه و هو کافر ثم تاب عن الکفر و القتل جميعا فلا يجوز ان يلعن و القتل کفر و لا ينفق

بعضی از ضرورات بوده که صریح به القطعی و غیره من المورخین المعبرین انتهی کلامه قوله
 و بیعت عبد الله بن عمر الی آخره **اقول** دست و بازو اهل سنت را درین امر که مرد از ما
 بحکم انصاف تماشا باید فرمود چه هرگاه احدی از شیعیان نظر بحدیث بخاری و کرمی
 و کتب معتده سنن او معایقه جناب لایتناب باب صنفه اول مقصودین بخلاف می نماید
 و استدلال بر آن به تقاعد انجناب تا عرصه شش ماه و روایت کان لعلی وجه حیوة فاطمه
 فلما توفیت استخر علی و جوه الناس فالتمس مصالحة الی بکر و مبايعته که دلالت صریح بر عدم صفای
 و بیعت نمودن آنحضرت بعد از استنکار و جوه ناس دارد میکند در روایت بارک الله فیها ساری
 و سر کم کافی شرح المقاصد و حدیث را تمیها که با عا در اخایا کافی صحیح مسلم در نماید
 خود که کور می سازد در ماده جواز تقیه بجاشا و کلا صد البته میکند و هرگاه مجال تاویل در ماده
 اکابر خود از نیرید و امثال او که در نظر خواص و عوام دال بر حرارت دینی و قوت اسلام اکابر
 شان است نمی یابند دست بدین تقیه میزنند و میگویند که باین وسیله خود را از دار و گیر ایستاد
 فرقه حق بر نمانند و کلات حین متناهی و نمی فهمند که هرگاه اعراف تقیه نمودن اکابر خود
 خواهند نمود کار بر حضرات اهل سنت تنگ برای اخلاف و اسلافشان بهر شکار و تنگ
 خواهد شد و از همین بابست بیعت عبد الله بن عمر از نیرید بلید که فاضل مجیب علیه فاضل رشید
 بنقیه ابن عمر معروف گردیده و چون فاضل جلیل و عالم نبیل مریع نشین جابر باشد چاه دلال
 مسکی از یک فضل و کمال مرکز دانه مجید و افضل محور اگر جا و بهم با حسن الجبال لازال به قیام
 علی معایج الاقبال طی مرحله جواب کلام رشاد کتاب علی نهج الصواب فرموده و کلام وافی
 و شافی که برای منصفه قیاس کافی و از شواهد اعتساف صافی است تحریر نموده اند
 بر نقل آن اقصای نموده میشود قال و لنعم ما قال انجبه فاضل مزبور فرموده اند که انوایا
 که خلیع بیعت مستلزم سفک است الی آخره محو حیرتم ساخته چه این تاویل غیر سدیدانه
 سنائی آن بود که زبان خامه را آن توان آلود و اگر چنین تاویلات که از مفاد عبارت
 بعد مابین التمار و الارض دارد صحیح باشد محال کلام کرامت بلکه اصحاب مذاهب
 اهل باطنیه و غیره فروده فتح و طفی دادند روایت و چه قدر مناسب بحال

این تاویل فاضل جلیل دارد و کلام شیخ رئیس در تفسیر طبعیات شفا بیان مذاهب
 مستقیده براینست و ما لیسوس در مبادی طبعیات بحث قال بعد توجیه کلامها الکذا
 یعنی عن وحدة المبدأ فان لم يذهب الى هذا وكبارا فليس يمكن ان انما قضيه و ذلك لان
 القياس الذي ياقض به ذهابها يكون لا محالة مولفه من مقدمات وبحسبان تكون تلك
 المقدمات اما في نفسها اظهر من النتيجة لا اجد شيئا يكون اظهر من هذه النتيجة او يكون مسلمة
 عنه الحفصم وليس يمكن ان اعرف ان تلك المقدمات يسلمها هذا ان فانها ان جزا ارتكابه
 هذا المحال فمن يؤمنى اقدما على الخارجا كل مقدمة من المقدمات انتهى جملته حديث كما في جامع
 الاصول وغيره اين است غننا في لا تلغوزيد و اجتمعوا على ان مطيع اناه ابن عمر قال عبيد بن
 مطيع الطر حوالا بي عبد الرحمن ومادة فقال له عبيد بن عمر لم اكن لا اجلس انما كنت قد
 حديثا سمعته من زول اسد صلي الله عليه وسلم يقول من خلع يد من طاعته لقي الله يوم القيمة
 ولا تحمله من مات لم يمس غنقه بيعة مات ميتة جاهلية ليس بخرايكة سر الربك بايد
 وسينه را بدشته يا يسير و داد اين بي الضايفها از كه توان خواست اما آنچه فاضل
 مدعى انصاف تاويل کرده كه خلع بيعت موجب شك و نامى باشد باين مصلحت اين عمر
 منع اين مطيع کرده بهيچ نتيج مطابقة و التزاما از عبارات حديث مستفاد ميكرد يا صراحتا
 امام مقرر من الطاعة بودن يزيد و خلع بيعتش موجب سور خاتمه بلکه سبب موت بر كفر
 مستند بحديث الرسول الهاشمي صله الله عليه وآله وسلم بر مى آيد و آنچه فاضل مزبور
 بهر صلاح حال ابن عمر تاويل ميفرمايد اگر منظور خباثت ان مى بود چرا باين مطيع نمى فرمودند
 كه آن تغلب قوت و شوكت و كثرت عساكر بسيار دارد دشمنان از عهده مقابله اش
 بر نمى آيد در طاهر خلع بيعت کرده خود را بگشتن نه بدينه ايكه از غايت خير خواهى نيز
 آن قدرنا آشنيم از طبع بهر س كه چاهم كرم نذر مايند و پند و وعظ اتباع يزيد باين
 دل كرمها فرمايند و اين شخت و دل اين عمر بيعت مخايه خصوصيت به يزيد و پدرش
 داشت يا چاهم ان شجره موصوفه في القرآن همين حال بود چنانچه با عياد ملك بر
 مروان كه تامل يزيدش توان كهشت و بر خي از كمال لالتش در ذكر حديث خلفاى آن

نه که در خواب بشد بهین طوع و رغبت بیعت کردند فی الموطا مالک عن عبد الله بن دينار عن
عبد الله بن عمر قال کنا اذا بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة يقول لنا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما استطعتم مالک عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر كتب
الى عبد الملك بن مروان بياضه فكتب بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد لعبد الله عبد الملك بن مروان
سلام عليكم فاني احمد اليك الذي لا اله الا هو واقر لك في السمع والطاعة على سنة الله
وسنة رسوله فيما استطعت وافضل المحدثين حضرت شاه ولی الله دزوی شرح این
مقام میفرماید التقوی السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فيما استطاعوا ما لم يرد
بالله صيته ولا يجوز عندهم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم واین حدیث چنانچه
می بینی دال است بر طوع و رغبت و عدم اجبار و اگر چه در بیعت حتی که از فحوائی حدیث
پیاست که تقدیم در بیعت بر خواست شرط ثانی واقع شده و هرگاه اینها باقی دلیلی
برای احتیاط و تدبیر جناب عبد الله بن عمر زیاده ازین که به بیعت مثل علی بن ابیطالب
عبد السلام بجهت شبهه تن در ندادند و باین چهاره باین رضا و رغبت دست به بیعت دادند
نمی باشد و کاش حضرات تصریح فرمایند که آن شبهه چه بود آیا اتهام قتل حضرت عثمان و یا
تقا علیه بیخ شش کس مثل خودشان از بیعت امیر مومنان کوتاها عد مثل بنی هاشم و ابوذر
و سلمان و غیرهم من اجله الاصحاب مبطل اجماع حقیقه نباشد و بیعت واحد من اهل اهل
و العقد که کسی کافی در صحت خلافت باشد **قول** سبب این دواهی عظمی و رزایای
کبری که بر اهل مدینه واقع شد چند امر بود یکی ارتکاب خلع که خلیفه زاده سنیان ادرع
صحابه از ان نمی یلغ فرموده بود و مواعظ و نصایح را درین ماده از حد گذرانیده و بحدیث
بنوی که در باب عدم جواز خلع از امام بحق وارد شده تمسک کرده کما وانا الیه راجعون
و نیز بیان ما رواه البخاری فی صحیح فی کتاب الفتن حدیثنا سلیمان بن حرب قال حدیثنا
حامد بن زید بن یونس عن ابوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینه زید بن معاویه جمع این عمر ششم
و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول نصب کل غاویر لوار یوم القیة
یساخر الرجل علی بقیة الله ورسوله انی لا اعلم غیره الا عظم من ان ینایع رجل

و بخار و دواهی آخره اقول

علی سید الله و رسول الله ثم ینسب له النسل وانی لا اعلم احدا منکم خلعه و لا ین فی هذا الامر
 الا کانت التفصیل منی و منید انشی عبارت اینجودست را چشم انصاف باید دید که بشواید
 صریح و قرائن صحیح دلائل بر عدم جواز خلع دارد اول آنکه ازین روایت چنانچه می بینی
 ظاهراً میشود که این عمر از خدمت و چشم او را خود این کلام ملود و ظاهر است که از اولاد
 و خدمت که تابعین او بودند داخل تفسیر است و اگر منع از خلع بخوف فتنه و فساد منظور می بود
 تعلیل آن باظهار شوکت و غلبه یزید و وجوب تفسیر بسبب عدم امکان تعالیه و مقتداست
 او و مانند آن لازم بود دوم آنکه بحکم یزید نبوی که در ماده خلیفه و امام یقی واقع شده
 قسم خلع بیعت یزید را از اعظم عذرنا نمردن که دلائل صریح بر صحت بیعت سابقین و
 برست خلع دارد و چهارم قول او انا قد باینا بنی الریح علی سید الله و رسول الله و منید انشی
 و الرسول تصور نیست الا از کسی که خلیفه و امام یقی باشد فیلون الخلع ثم االبه تبسم
 و عده بر قطعیت و تفصیل کردن از کسی که خلع بیعت یزید نماید الی غیر ذلک من الشواهد
 و الامارات باجماع اینجودست دلیل ساطع و برهان قاطع است بر اینکه این فرمایش خود و خدا
 خلع بیعت یزید را از جمله کما یرسل انت و حل آن بر تفسیر درین مقام بعد از ذوقی لا حلال است
 و علی النزل حاشا با محجب میگویم که بنا بر نحو شش این واهی عظمی و حوادث کبری سبب ترک
 تفسیر بنا بر قول خلیفه زاده حرام بود و واقع شده و علی کمال التقدر برین قصور اهل مدینه و ازینجا
 ترک او واجب ظاهر و بابر است پس این ای خود رسیدند گناه شان بر گردن یزید بیست و معنی
 دوم آنکه این فعل نیز که از یزید میزده بر طبق وصیت خلیفه بنیم نمایه بن الی سفیان
 و از باب نفاد وصیت او بود شیخ عبد الحق دهلوی در جذبات القلوب آورده و این نیز
 بسند صحیح رسانیده میگوید که اشباح مدینه حدیث میکردند که معاویه در حالت ارتقا
 است یزید را پادشاه طایفه و گفت چنین دامن که ترا از اهل مدینه روزی پیشتر خواهم
 بیاورد فلان آن واقعه مسلم بن عقیق است و چنانچه انما صح تر از وی درین واقعه می بینی
 بعد از خود بر سر امارت نشست بعد از وقوع واقعه بر تفسیر مذکور شد بعد بر وصیت پدر
 عمر آورده هم اهل مدینه را با تمام رسانید و پسران یزید را جمع شد و اوراق و منش

خواهد بود قانع عدالت معاویه نیز خواهد بود شوم آنکه اهل مدینه شریک خون با حق
 ریخته چنانچه قرآن بودند ولو بالمدانته و الاعراض عن القاذه و حراسته پس انتقام آن گرفتار
 نیز از آنها واجب لازم بود پس نیز بر اجدین موجه موجه و اسباب مقبوله داعی بر این اخیر
 شده بود و در جنب القلوب از واقعی آورده که نیز بر سرقت آمد و دید که او بعلت فالج کتفا
 است و بر بستر بلاکت افتاده گفت اگر این صفت و مرض بتوانی بود حاکم و والی این امر
 ترا می ساختم که مخلص و ناصح ترا از تو کسی دیگر درین امر نمی بینم امیر المؤمنین یعنی والد بزرگوار
 معاویه ابی سفیان مراد مرض موت خود وصیت نموده است که اگر ترا از جهت اهل حجاز
 واقعه پیش آید علاج آن از پیش مسلم بن عقیقه جوئی مسرف بر خاست و گفت سوگند خدا
 بر تو باد یا امیر المؤمنین اگر دیگر را غیر از من متولی این امر سازی حریف اهل مدینه درین کار
 بی نیای من نخواهد بود من درین باب خوابی دیده ام که درختی را از دختان غرقه می بینم
 که با شاخه ای خود در انتقام عثمان بن عفان بفریاد است بیشتر رفتم می شنوم که آن درخت
 میگوید که برآمد این کار بر دست مسلم بن عقیقه باشد از آن روز باز فال قاتل اهل مدینه زده
 ام و دل خود را بر آوردن الم انتقام از قاتلان عثمان نسلی داده نیز چون غریت او را
 در راه صفای این مهم مصمم با حق گفت پس نزد یکش و علی بر که اسب بجانب اهل مدینه متوجه شو که
 تو حریف ایشان را اگر ایشان از در آمد مدینه و قبول بیعت و اطاعت من بدر راه تو شوند تیغ
 بید تیغ قبر و سیاه بر گیر و از صفار و کبار ایشان اثری باقی ندارد و آه روز داد نهیب غارت
 دیده و اگر راه خلافت و حیل تو نروند تو نیز معتز من بحال ایشان نشود یا صفای مهم باشد
 بن زیر متوجه شو آواره اند که چون این مسرت تا عاقبت اندیشی بر سر تختان عوم نظری آید
 می گفت که اگر با وجود کشتن ایشان به و زنج روم دیگر از من بد بخت تر در عالم کسی نخواهد بود
 از آن گوان که از موالی مروان بود روایت است که گفت که مسلم بن عقیقه بعلت مرضی که داشت
 و دوائی بکار برده بود متصل آن طعامی طلبید تا بخورد طلبید گفت اگر در خوردن طعام بعد از
 استئذان و غذا می کنی بهتر باشد تا دواییکه خورده کا گرفته گفت اکنون مرا تمنای حیات
 برای چیست حیات را برای آن دوست میداشتم که تا نورش سینه را از قاتلان عثمان بن عفان

باب تشریفشانم اکنون که این مراد حاصل وقت من شد هیچ خبر محبوب تر از موت نزد
من نیست بیقین دانم که حق سبحانه و تعالی مرا بسبب قتل این ناپاکان از جمیع ذنوب
و معاصی مظهر ساخت و بهم از قوتی آورده که مسلم بن عقبه در وقت مردن میگفت
خداوند از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملی که محبوبترین اعمال پیش من باشد و
شایان قبول درگاه تو بود بوجد نیامده الا قتال اهل مرتبه اگر مرا با وجود این عمل
در آتش انداختی دیگر بدیگری بد بخت تر از من کسی نخواهد بود انتهی و شکی نیست در سیکه اگر
اجتهاد یزید و مسلم بن عقبه مقرون بصواب و مستلزم حصول دو اجر و ثواب باشد
ما اقل که نظایر اجتهادی باعث بر حصول یک اجر و ثواب خواهد بود انتهی کلام
العیبیه اقول و اقوض آخری الى الله ان الله بصیر بالعباد
و لیس که برای اثبات ایصال و انطباق را نیاید و مفاد مشایخ چه دلائل اولی
مستقیم و دلائل ثانیه ممنوع است همانا نشانم فاسد و و هم کاره محال
از روایات سوره حنین اهل حق و یقین است که شتمل باشد بر سده و حکم یزید عسید
در باره قتل جناب سید الشهدا قبل از خروج آن مقتدای آفاق بسوی شیبیان عراق
و عقرب بکول و قوت الهی برای تائید سبب کفرین یزید پلید از گت فریقین
با ثبات میرسانم که آن شفیق دهرین قبل از خروج امام حسین حکم بقتل آنجناب کرد
پس از چنین قتال اجمالی حل اخصال و دفع اشکال نمی تواند شد مضافاً بر آنکه
تأیید کفرین یزیدین معاویه ادخله الله فی الباویه و اذا قد غلب انوار الحاکمیه ان حکم
نکوه بکونه ثابت می تواند کرد و از کدام لفظ مجیب میتوان بر آورد قول مضافاً بر آنکه
نماید الی آخره اقول چون مخاطب مخدوم الفحول دهرین نزدیک آن حضرت کرده
که قول مجیب عند القاطنین یا کفر یا کفر دلائل بر کفر یزید از وقت امر با حق دارد
است قریب از شوق اول و تطویل کلام در رد آن بودن را بجا نیست و بیکبار است و
بمعین در از شوقی در استفسار و ابطال شوق ثانی زیرا که انقضای البریه و تطبیق انفس
الامر به در تقریر مذموب کفرین یزید صد و شصت و شصت قرار داده و معلوم

یزید را بر سر سلطنت و بر طاعت است که اگر یزید بر بندگان خدای ذوالجلال سبها
الطیبت ذوالصحاب رسول متعال صلی الله علیه و آله و سلم عدل و داد میکرد و ظلم و ستم
نمی نمود مکن او بر سر حکومت مانند عمر بن عبد العزیز رحمه الله موجب صلاح و فلاح او میشد
نه باعث کفر و فجور او و مویده اسمعنی احادیث بسیار است که در کتب معتبره جابین از
جناب سید الابرار بطرق متنوعه مرویست از آنجمله حدیث آنحضرت است صلی الله
علیه و سلم که طارفع و اعط با قدامی محدثین خود در ابواب الجنان نقل فرموده که عدل
ساعتی خیر من عبادۃ سبعین سنه انتهى الحدیث الشریف بلفظه پس باقی نماند که امر
ثالث بی انضمام سوانح دیگر مانند واقعه حیره و بی ادبها در باره مسجد الحرام چنانچه علامه
ثانی سعد الملتی والدین التفکار الخ تعدد الله بغفرانه در شرح عقابیه نسفی میفرماید و از
کتب اهل حق نقل می نماید فانه کفر حسین امر بقتل الحسین رضی الله عنه الی قوله فحقن لا
توقفت فی شأنه لفته الله علیه و علی انصاره و اعوانه و آتیه در شرح مقاصد و در
باب آن قسی الفکر یا بنجه تحقیق منباید بعد ازین غفریه آیه ان الله تعالی و ازینجا
بر هر صغیر و کبیر بودی است که علت صدور و ظهور کفر از یزید بپدید حکم بقتل رجایان مقتدر
السر و جات و نزد کنیزین بعد صدور حکم بقتل آنجناب در کفر یزید حالت منتظره باقی نماند
پس وقت کفر یزید بی اجمال و اضطراب در کلام احقر الانام متعین است و هرگاه
در کلام مجیب مصیب شق ثالث بالمعنی انهم کور مانند آفتاب رابطه النهار روشن
و آشکار است معلوم شد که بعد ازین آنچه در چند ورق برای ابطال شق اول و ثانی
حضرت مجتهد الزمانی تطویل و تسویل بکار برده و کاغذ بگناه را در ظلمت گرفته همه اش
مضحک اولوالالباب است و طبع اطفال و ارقبیل خطاب بشخص مفروض لیکن بنابر
مزید توضیح و افاده عوام جایجا بر بعضی از خطایا اعلام خواهم نمود ان شاء الله تعالی
قول و چگونه کفر آه اقول ازین دلیل و مانند آن اسلام یزید وقت اختلاف
سعادیه ثابت میشود و از آن لازم نمی آید که در وقت امر بقتل امام حسین رضی الله عنه
و تدریل و انانت الطیبت سید الثقلین بر حالت سابقه بوده باشد فان العبد یصح

مومنان و عیسی کاذا و ایضاً کافران و انیس مومنان که متحدین فریقین باشند و این
 انداخته بایر سابع این مدعی اجتهاد و محکم عبور نکرده باشد که از امام صادق رضی الله
 در باب صد و هشتاد و دوم یعنی باب المعارین از کافی کلین روایت و در صحیح بخاری هم
 موجود است **قوله** اما اطلاق لازم آید **اقول** بر طریق این صاحب اگر میتوان گفت
 که این کلام هنوز محکمست و از اجمال و ابهام دفع اشکال نمیتواند شد و فصل آخر نمائند
 که نسبت خلافت معاویه بن ابی سفیان نزد یک مفسرین بزرگ قاطبیه هم اثبات رسیده
 و هوئی نیز المنع چه از کتب اهل سنت و یا منت میخواند که در باب حقیقت خلافت او در میان
 اهل حق اختلاف است از کجاء است که مفسرین بزرگ حقیقت خلافت معاویه را اثبات میکنند
 اندوید باقی و خواهی دید که جمعی از عسقلین آن یحیی بن زبیر را عینی خلافت معاویه میدانند
 چه جای مفسرین اکنون ثابت کند که مفسرین بزرگ از مفسرین حقیقت خلافت معاویه را اثبات میکنند
 و از خود را اقتداء و چون در حقیقت استخوان بزرگ روایت شد که در اینجا از کتب
 معتبره تواریخ و معتبر است رجال بویا میشود و صاحب حیات الیوان و یرد در بیان خلافت
 بزرگ آنچ گفت از آن معلوم میگردد که او وقت وفات معاویه در مصر بود چون روایت کرد از
 برقرشتن وقت بهتر در دمشق که از سلطنت بود داخل شد انتی لب سبب از وقت حقیقت ثابت
 نیز است اثباتش نزد مفسرین هم هنوز بر ذرا این مدعی است و اگر کسی در روایت اهل
 خلافت امر بنام از کتب اهل حق منقول باشد و عبارت رساله عزه الزات بنی الامم است که
 از رابطن و انفسه ما انشیا السکالین مرثه المسلمین رفع الله وجهه فی السعیدین و انما خلافت
 و بایه و آن نیست که صاحب بدایه فرموده ثم تجوز التقلید من السلطان جائز ما جاز من السلطان
 ان الامم به نفس الله ثم تقلدوا من معاویه و اقرت کات بید علی رضوان الله فی نهج و
 علامه حاکم الدین قلنا کما کتب تقایه فرموده معاویه و نه و من بعده و الا یكون خلافت
 مؤکدا و امر و در تفسیر حکام فرموده ثم آل الامر الی الحسن رضی الله عنه و بعد از آن
 من بعثت سلم الامر لمعویة بن سفيان لا نقضت ما نقضت الامام بعد ثلثین لیا امانه و اسلطان
 و فضل و در بیان ابطال ابطال فرموده و لا فائدة فی ذلک من مطاعن عویة فقامت

لنا اصلا بلذب عنه فانه لم يكن من الخلفاء الراشدين حتى يكون الذب عنه موجبا لاقامة
 الخلفاء وذب الطعن عنهم حرهم له يقتضيه بهم الناس ولا يشكوا في كونهم الائمة لان معظم الاسلام
 منوط برائهم فانهم كانوا خلفاء النبوة ودار في العالم والولاية واما معوية فانه كان من ملوك
 الاسلام وملك الاسلام في اعمالهم لا يخلون عن انخاف عن ابي ابراهيم قال ونيزي فرمايد انزل
 من يرضى بمتابعة معاوية ويحمله اماما حتى يشتم عليه ابن المطهر وقد ذكرنا ان من الملوك
 وليس علينا ان نذب عنه انتهى من ابي رقيص القديس شرح جامع صغير سيفرنا بد الخا فتمت
 قال الحافظ في الفتح خلافة النبوة واما معوية ومن بعده على طريقة الملوك ولو سوا خلفاء
 الى آخره ومولانا على قاري قد شرح فقد اكبر سيفرنايد اول الملوك معوية ونيزي سيفرنايد
 فتمت ان معوية ومن بعده لا يكونون خلفاء بل ملوكا وامرارا انتهى بلكه عدمي ما از معوية
 روايت کرده اند که او خود در اول ملوک ميگفت روي ابن عبد البر في الاستيعاب
 في احواله انه كان يقول انا اول الملوك وحياب والد ماجد صنف در كتاب حجة الله البالغة
 سيفرنايد الى ان استقرت خلافة وحي ابادة على اقدار وهدنة على دخن وهو الذي عرف
 امره ونيان كان على سيرة امالك لا على سيرة الخلفاء قبله وداراز ان الخلفاء عن
 خلافة الخلفا سيفرنايد انخرج البخاري عن الحسن البصري قال لقد سمعت ابا بكره عليه السلام
 عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخيط جوارح الحسن فقال اي بني هذا اسيد وبعني اياك
 يصلح بين فتمت عظيمتين من المسلمين بعد از ان حقيقت اين هدنة كه ابادة على اقدار
 وهدنة على دخن است باز استقلال بني امية ويا و شاهی بیان فرمودند انتهی و ابو عمرو
 استيعاب اخراج کرده که چون ابو هريرة و ابو درد الزنزدیک امير المؤمنين علیه السلام
 برگشته و ایشان پياجي بودند در میان معاوية و علي مرتضى و معاوية طلب میکرد که
 خلافت بگذارد و شوری کرد اند در میان مسلمین و کان مما قالها عبد الرحمن بن غنم
 الا شری فقیه الشام عییا مسکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیا کریم الله وجهه
 از عیالها شورنی و قد علمتما انه قد باهیه المهاجرون و الا انصار و اهل الحجاز و العراق و
 ان من رخصه خیر من کرهه و من باهیه خیر ممن لم یبایعه و ای من نزل المعوية فی الشوری و هو

آیت می شود و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب مجید خود از آن خبر داده و حضرات ائمه
 هدی و اجداد بعد و اجداد عارفان نقه المحدثین و صدوق امامیه القدر در مدح و تثبیت
 ایشان کوشیده اند که مزیدی بر آن مقصور نباشد این مطالب در مجلد ثانی چنانچه باید
 پیرایه تالیف در پیشگاه انشاء الله تعالی پس قول مخاطب که ائمه نبی است که برای خلفا
 شمس حاصل نموده جسارت و خرافاتی پیش نخواهد بود و عجیب نیست که دعوی مزیت نیز به
 بکیش نظر بر اصول موضوعه خویش یا شد که قرآن مجید را در تحریف و تبدیل زیاده تر
 از قورنه و انجیل قرار دهند بلکه تغییر از آن بمقتضای آن اصول به بیاض عثمانی میکنند
 پس نظر بر اصول و اعتقاد خود شش خصوصاً آنکه با کجای زیادات هم در قرآن مجید
 کوشش تبلیغ نموده اند که استعرفه انشاء الله سبحانه می توان گفت که در آیت و عده
 الله الذین آمنوا وامنوا ان بعضه از الفاظ که برای معتقدین خلفای راشدین
 بکار آید اعمیاتی است بخلاف اخبار خلافت معویه در بعضی از کتب قدیمه اسمانی که تحریف
 آن بقدر تحریف قرآن مجید به ثبوت نه پیوسته زیرا که بروایت کلینی و غیره از معتقدین
 طائفه آیات قرآنی تقریباً بقدر یک ثلث باقی است و ائمه بحجت تبدیل کلمات بعضها
 ببعض در حقیقت قابل اعتبار نمانده و انتساب این احتمال بکاتب اهل این اعتقاد یعنی
 همین تنقیص و تبدیل آیات قرآنی به بداهت عقلی تواند بود تکلیف که در کلام سیرت
 ثمانینی و باقر و امام شیعیه و ملا حسن صاحب دانی بدلائل مطابقتی موجود بود چه
 جای آنکه روایات احقاق جل هم در کتب معتبره اینها پیرایه ورود در بر کرده باشد
 و این دعوی که در کلام احق الا نام بهم رسیده بحول الله و قوته دلائل و شواهد
 آن مع زیاده تحقیقات در مقامیکه مجتهد شیعیه در باره تحریف قرآن مجید قبیل
 و قال نموده سمع که از خواهد یافت و اگر در اد مخاطب اینست که مزیت مزبوره نیز از
 عبارت صواعق مستفاد میگردد و چنانچه مخصوص بودن خلافت معاویه در کتب
 سماعیه پس بیان آن بر ذمه اوست معلوم نیست که کدام لفظ از عبارت منقول
 از امامان سنی باشد بلکه از لفظ من تبعه که در عبارت صواعق از کلام ذمیه آمده

علیه منقولست خلاف آن در یافت بشود یعنی خلفای بنی امیه که بعد از معاویه بر سر
سلطنت قرار گرفتند خلافت احدى از ایشان مانند خلافت ابن ابی سفيان است
مکرر دیده پس میتوان گفت که این اندوه فریبی است که برای خلفای دیگر از بنی امیه
نبوده تا آنکه این فریبی است که خلفای ثلث را حاصل نبوده و از اینجا گفته اند مصرع
برترن وقتی و هر گشته مقامی داده به چون چیده طائفه تحریر استغناء مثال این
تقریبات را از اتباع این سبک کسب کرده و بقول این عبارت نقلیه یعنی از اینجا
عادت گرفته و اینجا هم عادت قدیش باین ادبی شده مصرع از بنی امیه نقلی
در قفاست قوله پس برگاه علوشان الخ اقول اگر برادش را بدست که در دست
است خلافت معاویه کفر زیر امکانی ندارد زیرا که چنین نوعی باینکه از این
خود نمی تواند ارد پس جوابش سابق ازین اندیش است که این مظهری است که در این
شده و اگر مقصودش نقلی امکان کفر زیر بعد حلت معاویه و صدور علم قبل از سب
سید الشهدا است پس این بر این ترتیب است که فرموده شد و کلمات تا پیش از
از همه هم ندیده است بلیت پس نوعی در بیان شد است و از این نوشتار شد
برگاه حال اول و انبیای اول و اعظم و بیان ایشان چنین باشد که در قافیه
دهند تا به برید لیم بعد فاخت معاویه پس قوله و بر تقدیر ثانی الخ اقول بنهم
ما سبق بوجود مدیده و نقوش سدیدیه بوج و تبعی است اما اولا پس بر
ابطالی تالی بر این دلیل دست زدن نزد بنی عباس و افسوس ساختن و مدیده
انصاف و عداد بر یافتن است تبیین این مرام و تشریح این ابهام آنکه تقریر
آخر سال قدیمه جای که بواجبه کرد بلا بر حقیقت خلافت خلفا و دفع قیمت شکم و
ابیت طاهرین بجا پس سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است که این را در ام
تالی از روان نویسه نو این دلیل تقدیر و در ضمن این است اول آنکه قیمت خیار
از راه اگر مدیده است فضل باطل است زیرا که در این بجا به نظر جان جان می آید
نشد دوم آنکه ابیت خیار به یک گواهی بواجب شد زیرا که در این بجا به نظر سید

افشانه را در باب انکار از بیعت نیز یاد افحام می نمودند و الزام میدادند پس میگویم که
 هر دو امر مقدوح است اما اول فکده او که اما امر ثانی پس مطلقا نشی بر ظاهر است
 زیرا که اولاد دعوی مذکور حکم بحکم است و شهادت علی النقی غیر مقبول است و نیز در
 کتاب قریب حدیثیه افاده کرده حیث قال اول انکه مقدار این افاده سلب کلیت
 و آن موقوف برین است که حضرت مولوی را اطلاع بر جمیع فتاوی و کتب مالک و مالکیه
 حاصل شده باشد و من اولها الی آخره از نظرشان گذشته باشد و بهو تحصیل عاده
 پس این کلام از درجه قبول ساقط باشد خصوصاً نظر باینکه شهادت علی النقی غیر مقبول
 است الخ حالیه فقیر برای الزام مجتهد بحریرین طریق را مسلوک مینمایم و او را
 تا بخانه اش میرسانم و میگویم که دعوی مذکور با وجودیکه عبارتش بسبب تفسیر طریقت
 یعنی لفظ در عصر نیز احتمالی دیگر پیدا کرده بر حال حکم بحکم است و این شهادت که بهما
 علی النقی است قطعاً غیر مقبول چه برقرار داد او چنانچه دانستی و هم تصریح بعضی از محدثین
 او در ایراد سمیت نامری از سطور مستلزم این معنی است که مخاطب تمامی تصانیف
 علمای اهل سنت قدمیما و حدیثاً حراً و فاضلاً خود کش در آورده یا بر اقوال جمیع
 علمای ایشان که وقت سلطنت یزید و دیگران در مشارق و مغارب منتشر بودند اطلاعی
 بهم رسانیده و کل سبها محال عاده بل مستعین بنذا المجتهد عقلاً و نقلاً و ان شئت ازید علی
 ذلک فسیایب ما ذکرته فی احکام قلب الاستقار بها لک اما ثانیاً پس این
 در بیان ملازمست مقدم و ثانی ذکرده ناتمام است چه از تقریرش بین قدر با ثبات
 میرسد که مردم شام بر حکومت یزید گرد آمده بودند و بیعت وی نموده و این مقدمه
 هنوز بسلی و برائی ثابت نشده که بیعت کافر بر چه چنانکه باشد موجب کفر مباح است
 فالقصد غیر ثابت و الثابت غیر مقصود و اما ثالثاً پس اگر صحت خلافت یزید
 محال است از بیعت که نه و خلافت در ذات او یقیناً همیشه و بجهت اجتماع مردم
 با نشی بفعلیت رسید فهو ممنوع و من ادعی فمجدد عواه غیر ممنوع و سند منع
 عبارتست که مخاطب جمیع العقل بعد من کتاب از صلوات نقل کرده و آن امنیت

[illegible]

این فصل به حاجت مشاطه نیست روی الامام را به و اگر هر ادنی صلوح
 خلافت و عدم اجتماع شروط امامت در ذات مقدس امام حسین است رضی الله عنه
 فحاشا و کلا که احدی از محبان و فدائیان واقعی اراده نگرفته باشد و اگر کسی را
 تفصیل سلب آیات امامت از ائمه اهل بیت نبوی بر اصول محبان تعلیمی منظور افتد
 باید که کتاب اثبات الخرافه لصاحب فئمه الخلافه که در دیباچه این کتاب چالش
 بر زبان قلم گرفته و بنسایت لم یزلی و تائید علوی اسمش بر سهی منطبق گشته و رجوع
 نماید و سیجی مجمل انشاء الله تعالی فی المبحث التاسع اما را بعد از این با عقاید واقع
 حال عبدالله بن عمر این بود که در فرقت و انتشار جماعت بیعت نکردی و در وقت
 اجتماع مردم خود را از بیعت معذورند اشتی میهند مگر بفاقد النظر از بنی تبقلیه اول
 من قاصر قیاس نمود که اگر اجماع بر خلافت یزید صورت نمیکرفت عبدالله بن عمر بر
 عادت مذهب خود بیعت نمیکرد چون او بیعت نموده است معلوم شد که اجماع بر خلافت
 یزید واقع شده و این قیاس غیر صحیح است زیرا که کلام در بیعت کسیت که وقت اجتماع
 مردم و خلع امام حسن رضی الله عنه نزد مفقودین صلاحیت خلافت داشته و بواسطه
 اجتماع اقصاف یافته و نزد غیر آنها از بغی و مخالفت قویه و رزیده و مفسد را مریکه
 موجب تکفیر او باشد نگذیده پس بعد از خلع امام حسن و بیعت مردم مستحسن شد که بیعت
 معاویه اقدام فرماید و مخالفت حضرت حسن مجتبی که به تقویض خلافت بنا بر ملاحظه
 حدیث نبوی ثمر در داده نه نماید و مانند امام حسین بر اصول مدعین فرماید لا کلمه
 بآلک لو جز الفی لکان حسن مافعله اخی الحسن علی ما آورده صاحب کف الغم و غیره
 فی غیره در بار صلح معاویه بر زبان خود نیارد بلکه این صلح را نظری نیست شریف که
 در کتب فریقین مثل صحاح ما و کتب امامیه مرویست در مناقب حسن مجتبی شمارد
 و اعتقاد باطلان معاویه دارد فی الفضل السادس من الامام و روی ابو بکره
 قال ینار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخطب اذ جاء الحسن بن علی حتی یقعده
 علی المنبر قال ابی الحسن صلی الله علیه و آله وسلم ان ابی بنی بنی سید و ان ابی سید سید

بین ائمه عظیمین من المسلمین آنچه بلفظ و در متصل دیگر که عنوانش نیست
الفصل الثانی فی ذکر احوال و بیست تقنین شیخا من ابواب الفقه اگر بعضی از اصحاب
فی بعضی کتب مرویه بطریق الیه تصنیف کتاب مذکور یعنی ابن ابی عمیر است قال
علیه السلام همین حدیث نیست باب اگر نقل کرده و معنی کرده بیست از مقامات بیست
تقدیمت بعضی از روایات یکسان بجز بجز و بر این حدیث نزدیک است
او صاف مذکور به بار مذهب فریقین گمانه اندازد و تقاضا در هر دو حاصل می باشد
و در اینجا است که عبد الله بن عمر با وجود استیفاء و احادیثی که در بیست نزدیک
کرده و بر کفر راضی بدان شده و بلکه از عاوییه نوبت تعلیق باب رسانیده و اتحاد
بجانب مکه مصلحه زاد با ائمه شرفا و مکرر فرامیده هرگاه در خلاصه و سیاهی او در میان و کفر
در حال جناب سید الشهداء الطلاع یافته بر تقدیر تسلیم و فرض حال تقدیر تقنین
آورده و بروفق روایت بعضی از اهل حق و باقر مجلسی در محله ما شب بخار و دست
در کتاب الامت و غیر نشان در غیران بعد از واقعه کربا که جهت بیست مقام و درون
بریزیه محکم بسته و از مدینه تا شام برای لعن و طعن آن پادشاه رفته و در بیست نفر مردم بجا و وقت
را که خوف و طمع در اطاعت او داخل شده بودند شورا ید و در آنجا از امام این بزرگوار
شطری از اوقات عمر عزیز خود را حسب سعه و محبت لایل بیست روز را بگذراند
علیه و علیه السلام صرف گردانیده تنهایی با او و از انشال و اقران خود نزد آن تنه خود و در
چون غلو ب العنقب قسری غلب برای غایت خاندان نبوت رفته و در آنجا بیست و شش
روز و روزی اساطین سلطنت و اراکین خلافت انشقی را عفو کرده و بیست و شش نفر
تقدیرین مذکور بقتضای بیست نفر و بیست نفر بفرستادن آن بیست نفر
هیچگاه از بیست بیست و بیست نفر بعضی از امامان و ائمه و روایات تقدیرین و
نقل کرده است عبد الله بن عمر که وقت و بگذشت و در توقیعات به شیخ ابی اباسه
بعضی از آنرا گفته بودند که ای معاویه بن ابی سفیان چنین میاوست که است و در
روح تمام و درم و اجد و شعبه باز آن فغان یعنی نمی در زمان خود و به من می رسد

و البته آن فریفته نشدم هر چه ترا ممکن باشد در استیصال خاندانش بکوشش و سخن کسی در
 باب ایشان بنویش عبدالله بلاحظه توقیعات پدر خود سرا سیمه شد و دست از این دان
 برداشت انبئی و صد همد این همه نصرت و جان فشاینها در باره الهیت و تشیع و بدلیل
 بنزد از عبدالله بن عمر زینهار مقام استبعاد و استغراب نیست که حال جلالت و صد است
 او با الهیت مصطفوی صلی الله علیه و آله و است مناقب ایشان از کتب اهل حق مستفیض
 و مشهور است در تحفه اثنا عشریه نیز اشعاری باین امر رفته بلکه اگر اندک استعاره‌های
 بر روایات اهل خلافت هم بعید نمی نماید زیرا که او بدلالات اسفار معتمده ایشان علی اعراض
 به صاحب اثبات الحق و قتی که معاویه بن ابی سفیان از جناب مرتضوی باغی شد و بجنگ
 و قتال پیش آمد برای منع و سزایش او رفت و ادعای امامت و فضایل آنجناب احسن
 و جوه تقریر کرد و لیکن و اصنعین و جاعلین در اینجا هم بضمم محشحات پرداخته اند و بتقلید
 صاحب رقعات مزوره و توقیعات موضوعه که از سر وایه بیرون می آورد افترا و بهتان را
 بهم باخته اند و بر طاهر است که اگر عبدالله بن عمر آن بهطالت را که مانا بهطالت سابق بود اعتقاد
 میکرد بریزد شقی چرا خروج می نمود و تنهایی اعوان و انصار برای لعن و طعن آن سید کار
 تا بشام چرا میرفت فثبت اقرار المقرین و ظهیر کذب المخلتین و الحمد لله رب العالمین مع
 و لک عبدالله بن عمر با طهار مجلسی در خانه مجلد قتن و اقرار بعضی از متقرین بر سب و لعن
 بن قیس در ایقان و اعطاف مضایح بحضور والد ماجد خود یعنی خلیفه ثانی هم خود را میخواند
 نه گشته و کمال جد و جهد خواسته که حق بحقدار یعنی حضرت علی مرتضی رضی الله عنهم اجمعین
 لیکن بذروه اجابت نرسید پس خروج چنین مجسم الهیت بریزد شقی بر جای خویش است
 اگر استبعادی هست در نیست که برای تفهیم پدر بزرگوار خود از اظهار حق مرتضوی باز
 نماند بلکه لظاق بهت و سعی بر میان جان بند و بعد از واقعه کربلا که مع سائمه و داسه
 بشتر عثمان نمیدرسد خاموش نشینند و مشویم میباید که بر اکثری از این حرف و کلمات
 که از کتب امامیه ایراد افتاد دست زدن اثبات آخرت نماز را بجلد لا تقربوا الصلوة
 قصه کردند زبرا که اکنون بعد از تشدید ارکان و دنیع بهطالت اهل بدروندان

اعتقاد و شایع الهیست و نبوات امامت شیعه و تقدیم ایشان بر عجمی شیعه چه معنی داشته
 باشد هرگاه این همه بر سر نهاده اکابر قوم جابرست دیگر خبر از اشیان که ظاهرا بپشت در
 اصول عقاید باطلان ایشان مخالفت بود گوش ظاهر هم نمیشود نهاد تا بگوشت دل چه رسد
 انکار لا یخفی با یکجمله حال بیعت عید اسد بن عمر بن معاویه در وقت خلع امام همام سرچنانکه دلتی
 امیری دیگر است و حال بیعت او به یزید پلید که شداید ظلمش انگشت نمائی جهان و بهائیان
 است بر فطانت نفوس و صیانت ناموس بر تقدیر تسلیم و فرض محال امیری دیگر است
 بپشت ترا بیکدیگر بیاب عید اسد بن عمر بن معاویه و تعریضات بر زبان می آرند و آنچه
 از خلفه و پیرو قای و خلاف قرابت و دشمنائی از حضرت عید اسد بن عباس بلکه از
 محمد بن سفیه برادر امام حسین خلع خلیفه اول امامیه صدور یافته و در رساله قدیمه
 اشارتی بدان نموده ام لمحوظ و منظورند دارند و سبب نفی انشاء الله تعالی ایست
 شنیدنی در صورتیست که دلالت جواب نافع را از سوال مذکور بر عدم بیعت
 عید اسد بن عمر از جابر امیر آذربایجان خلافتش مسلم داریم و کلمه لم و لا تسلیم بر زبان
 نیاوریم و لا بحول و قوت الهی ما را میرسد که بگوئیم که ادا از عدم بیعت ایشان نه نیست
 که عید اسد با عدم بیعت خلافت نموده قاطع امامت مرتضوی بوده اند بخلاف معاویه
 که او را امام دانسته در انقیاد و امتثال او حقوق جان شاری بجا آورده اند بلکه
 برادر ایشانست که بیعت امیر المؤمنین و رفاقت یعوب المتقین در حروب فاضل و فاضله
 کردند و بیعت بجمال نمودند و با معاویه وقت خلع امام حسن بعد از اتفاق مردم دست
 بیعت دراز کردند دلیل بر این مطالبه کتب اخبار و کلام اهل سنت است که صریح
 از آن بیعت عید اسد بن عمر و اطاعت انقیاد و محبت و و داد ایشان بجناب امیر
 معلوم میشود و بیش مناقب فضایل و تقوی و حسن تقیاد از تبلیح و ثمرات آن بود که شایسته
 که عید اسد بن عمر در محبت خلافت باشد و آنجناب ترمزدی داشته و دست بیعت بر
 دست حق پرست امیر المؤمنین گذاشته باشد چنانچه حسین بن اسمعیل در رساله
 نمودن سیرا به القصد بعد از اعلیٰ المله بر اعلیٰ انشای الله تعالی بیعت کرد بعده سعد و حید

[illegible]

و کلام فاضل مشیر امامیه یعنی کمال الدین ابن شمیم بحر انوار شریعته بهم لالت
 بران دار که عبد الله بن عمر در این مباحثین داخل بود کما لا یخفی علی من تصفی بلکه خود جناب
 فاضل علی که ما جد ایشان حقیقه در طعن الریح انچه میفرمایند مؤید همین است که عبد الله
 بن عمر در مباحثین داخل بود حیث قال جناب امیر بعد قتل قبل الدار خواشانش خلافت
 نفروده بل ترکها و اعتشفت فی بینه فجاء الناس یرعون الیه و چون اصرار تمامی
 مهاجرین و انصار بر بیعت از آنحضرت از حد گذشت و بمکی التمس که دند که مکی اخی
 و الیوی برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مدیدک تیا لیک در آنوقت حضرت ناچار قبول
 خلافت گردانیده چه بر ظاهر است که عبد الله بن عمر در تمامی مهاجرین و انصار و بمکی
 اصحاب رسول فخرار صلی الله علیه و آله و سلم محبوب و معدود است قطعا و یقینا و کلام
 کثوری در ابرام میگوید که تعلیل امکان پذیر گشته و داد اگر بزرگی نیز دلالت بر آن
 میکند که عبد الله عمر بن سعادت مشرف گشته و تمامی اصحاب غیر از ابوهریره بیعت
 کردند و هرگاه توقف بر بیعت خلیفه و امیر با اعتقاد صحت خلافت نزد اهل
 سنت جمیع نمیتواند شد چنانچه علمای امامیه در باب خلافت افضل الصدیقین تقریر
 آورده اند کما سجدی ان الله تعالی عدم بیعت عبد الله بن عمر تا آخر خلافت حضرت
 امیر با اعتقاد صحت خلافت آنجناب که علمای اعلام با میفرمایند و از قطعیات
 و یقینیات است و هزاران دلائل و براین بران موجود و کتب معتده شیعه مثل
 اثبات الحق بهم آن ناطق است کما عرفت چگونه جمع تواند شد و قرینه هم درین
 روایت که از نافع منقول است بر صحت مقوله ما موجود است زیرا که اول گفته که
 معمول عبد الله بن عمر آن بود که وقت فرقت مردم بیعت نمیکرد و این وقت اشاره
 به فرقت بعضی از اجله اصحاب پیغمبر از حضرت امیر است مانند اسامه بن زید و
 سعد ابی وقاص و محمد بن مسلم که در باب امامت و خلافت بیعت با امیر المومنین
 کردند کما در هرگاه آنجناب بحروب بغات متوجه شد نظریه بعضی از احادیث
 و تفسیران قسم شریفی رو بروی پیغمبر صلی الله علیه و آله که اکنون با جمیع مسلمانان قتال

نحوایم کرد در فاقست نکردند و جناب امیر هم در این ارام نشینان غریبه و بیگانه و بیگانه
ابتداء از زمان خلافت آنجناب باشد و حال آنکه نامی صحن با از بهای جریز و انصاف و نه چو
و جوهه دالستی بر حجت امیر اتفاق کرده بودند پس از آنوقت نیت غرقت نمود
بقال نبوات که بعضی رفیق شده و بعضی نظیر بعضی از اولیای ائمه و انوار
انتها کرده اند و گفتند که و بعد از آنکه ازین تقریر بطریق روایات مختلفه بعنوان شایسته
بشود و انجاسید و آنچه بر عهد امیر بن عمر کتب ظاهر و در آنوقت در آنوقت
امیر بن زید در نفس علی بن ابراهیم شیخ کلینی هم نیت در این وقت از آن وقت نمود
که وقت امام از حضرت امیر بن عداوت و خصومت بود که او را در آن وقت قصد شده
اثبات امر او را صاحب ثمره اخلافه نم آنکه مد که خود بنایب انصافی از آن وقت
بن عمر و انشا الله زبان معذرت کشوده و اینها را در خط و درین شهر و در آن وقت
خود صریح آن بوده اند و میاد می آید که این ششم بحران هم از آن وقت از آن وقت
مراتعوی آورده اند دلالت بر آن دارد که نزد جناب امیر در شایان موجب گشت و قیام
مقام نه از این دم شده است که بعضی از روایات بر تصحیح او است دلالت بر عدم حجت
عبد بن عمر دارد مطابقا و لیکن چون مراجع و صاحب انصافی و صاحب در فاقست
از عبد بن عمر با حادوث و یقین شایسته است و بعضی نمودارانی است که بعضی شایسته است
بیا بعین اندیزد که مقصود اصلی از حجت اهل بیت استیفاء است و بعضی اما از آن
پس اتفاق افتاد علی بن احمد و او را شایسته است و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن
بنا بر حکم بقول امام حسین و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن شایسته است
افتاد علی بن احمد و او را شایسته است و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن
آن شایسته است و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن
خلافت آن بنی نه چنانچه است اما می آید که این ششم بحران هم از آن وقت از آن وقت
نموده بود و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن
درین مورد است و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن شایسته است و بعضی از آن

هم متصور است بخلاف بیعت بنحو تردید بید حکم ضرورت که مجرد بنحو بیعت شرعیست و در گریز از
بیعت بیعت است و در سوره گفته اند و تَحْمِلُ اسْتَکْرَامَ الْمَوْتِ کَمَا تَحْمِلُ اسْتَکْرَامَ الْمَوْتِ
مواظقت تو خواهم کردند اموریکه مخالفت شرع باشد پس تاکید و تصریح این الفاظ را بر
زبان آورده اند و عبدالله بن مطیع و مانند او از اهل مدینه این را هم گوارا نگردانیدند از بیعت
بنحو تردید طلع نمودند الی غیر ذلک من المتخللات القریبه او البعیده و بر تبصره خبر مخفی نیست
که انتساب بیعت بعبد بن عمر نظر بر ثلث و تسلیم و در حق حال است زیرا که بعد از این
میگوید امینود که دلیل مجتهد و محکی اینست که اقبال بر بیعت عبدالله بن عمر قابل قبول نیست از شما
است که قول و بر تقدیر ثالث قول کفر او اقول چه خوش گفته است و الله اعلم
که یکی از ادب و زوایا بکان قلیل البضاعت آنست که کلام را بکمال اجمال اد می کنند
تا در وقت دارو گیراجات محققین جای فراواند لیکن هر قدر که خواهند اجمال و اجمال
بکار برند و از میدان مناظره راه فرار جویند آخر بموجب قول او تعالی فَإِنَّهُ مُلَاقٍ لَّكُمْ
در شکوه اجاث فقیر و سیر بنظر انظار این حقیر لغو آنی گرفتار خواهند شد و از هر طرف
باینی فاط خواهند گشت که زمین از آسمان و غصیل از عفران نخواهند شناخت
بالحکم اگر مراد از خروج امام حسین رضی الله عنه خروج از مدینه طیبه است پس این خروج
هم نظر اکثر روایات فریقین بعد صد و اربعه و اربعه بوده چنانچه از عبارت تاریخ خبیری
در بعضی از کتب امامیه این کتاب از کتب معتبره اهل سنت شمرده راه اظهار مدح آن
سپرده اند و واضح میشود عبارتش اینست لما استخلف معاویه و ولد یزید و ذاک
ان سجدت و حسین ثم مات معاویه فی سنة ستین لم یکن لیزید منه الا ان کتب
للولی بن عقبه بن ابی سفیان عالمهم علی اسمیه یخبر بموت معاویه و یأمره بان یخذله
علی بن الحسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر اخذ الیس فی رخصه اقل الناس
قبل ظهور الامام و یفانه و یشد و حلیم فی ذلک فلما قرأ الولید الکتاب فاسترجع
مرعان و ستر علیه موت معاویه فقال له الولید ما لک کیف نصنع فی هؤلاء الشک
فانفذ الذین امر فی اخذ البیعة قال فان فعلوا قبلت منهم و کففت عنهم و ان ابوا ضربت

صدر این اصفهانی هم آنرا ندیده چنانچه قاضی نورالله در احقاق الحق تصریح بجمع این امور
 کرده و بر همه کس عیانست که چون ترجمه مذکور در یکد و جلد محصور است پس احتمال این معنی که
 ترجمه اصل طبرست کجایا راه داشته باشد پس ثابت شد که این ترجمه ترجمه تاریخیست که حرف
 مصطلحی را فاضلی است چنانچه چنانشی هم از علمای راقضه تصریح به آن کرده که مصطلحی که از اکابر
 شیعه است تاریخ گیرستند از ابرو حالش باقی نگذاشته اند اهوالتحقق عند المحققین
 کما لا یخفی علی المتبحرین و عبارت تاریخ حبیب السیر که باظهار مخاطب نخر بر در رد
 مکتوب اخیر شاه صاحب مرقوم الصدر در کتب مسموعه و است و هم عبارات روضه الصفا
 که باعتراف مخاطب اسوة الاذکار از زمره اهل صدق و صفات بهین عنوان و
 این مقامین بیاد می آید کما لا یخفی و در تاریخ روضه الاحیاء که مجتهد الزمانی دعوی مرجع
 این کتاب از بانی علامه دهلوی قدوه علمای اعلام قدس سره العزیز بهرین رساله جایجا
 خواهد کرد باین الفاظ و عبارات سرود و مذکور است نقل است که چون نیز بر سر حکومت
 نشست فرمان داد تا ابواب خزاین بگشایند و اموال اعیان و طبقات حشم را علی اختلاف
 مراتبهم مالهای افزوده و چون بهت او مقصور بر آن بود که آن چهار بزرگوار که اسامی شان
 مراد از مسطور گشت بیعت کنند بولید بن عتب بن الی سفیان که در آن آوان والی مدینه بود تا
 نوشتند مضمون آنکه معاویه که خلیفه روی زمین بود عالم فانی را وداع کرد و بسری باقی خوار
 و مراد حال حیات خود خلیفه گردانیده و وصیت فرموده که از اولاد ابوتراب و جرات
 ایشان بر سفاکت یا بر بزرگوار باش و تو داشته که جبار منتقم کینه آن شهید مظلوم اعنی
 عثمان بن عفان را از آل امیر طالع طلب خواهد داشت و در آن باب واسطه اولاد
 الی سفیان خواهند بود که الضار حق و طالبان عدل اند و باید که چون بر فحوائی این
 مکتوب واقف بشوی از اهل مدینه بیعت بستانی و السلام علیک و رحمة الله و برقه
 دیگر در نهایت بیان نوشت مشغولانیکه از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبد الرحمن
 بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعت را بستان و درین باب بهمال شما و اگر بیعت
 بپارشان از آنکه من نکرست و ملای نامی مولانا عبد الرحمن جامی در بعض سایل

خود این حکایت و گلداز سوان روح را بهین نوع بیان میفرماید که دلائل و اسباب
 امر نیز بدقت نقل جناب امام حسین دارد و صاحب منهاج الدین و معراج المسلمین بعد از آنکه
 در سبب خروج آن امام مجتهدی نویسد که یزید بعامل مدینه منوره نوشت که جمعیت آنست
 بن علی رضی الله عنهما طوعا یا کرها بکیر و از کتب مورخین تفصیل آن بدینسان میکند که
 ولید بن عتبیه بن ابی سفیان و ابی علی المدینه فکبت الیه یزید یا یزید ان یخولک و یخولک
 کتابه نه اما بعد از آنکه کتابی به افتخار ابی البقیه علی بن اقبال که من انما
 الاربعه حاجه و هم عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن ابی
 و الحسین بن علی رضی الله عنهم اجمعین فان امتنع احد منهم فلا یكون جوازا و انما
 فلما قصدوا الحسین بعد ما کلفوه بالبقیه و یزید ما ابی الحسین بن علی فکبت الیه
 الکعبه انتی ملقبه چون ذکر عبارات کتب دیگر تطویل کلام را مقتضی است لهذا
 برین چند کلمه اختصار کرده و آیات معتبره شیعیان مجملات آن بدینم که مطالب و عبارات
 مجلسی و علماء العیون و مانند آن شاید عدل برای دعوی فقیر است و در کتب کامل بسیار موجود
 است که چون معاویه و قاتل یاف یزید هجرت روز تفریت داشت روز هفتم خطبه
 و خلق را بتجدید دعوت کرد و بیعت و از منبر یزید آمد و امر را تشریف داد و در باب
 امام حسین علیه السلام زبیر و عبد الله بن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر با و زراعت و ثروت را
 که نامه بجا کم مدینه باید فرستاد تا برای تو از ایشان بیعت ستانند و اگر بیعت نکردند
 ایشان بتو فرستند یزید نامه نوشت بولید بن عتبیه که و ابی مدینه بود و هم بران
 آخر القصة بطولها و از اینجا وجه تعجیل مردان در قتل این نفوس رسیدار به متناسبه
 خصوصا حضرت امام حسین روز یکشنبه نزد حکم مدینه طبعه تشریف برد معلوم تو کرد که
 اطاعت و انقیاد یزید شقی بود و اگر مقصود از خروج سفر امام حسین از مدینه
 بنوی عراق است پس بعد از این خروج از حکم یزید قتل آن جناب بطریق اولی واجب
 بود زیرا که با اتفاق این سفر بعد از سفر مدینه است بیانی که بعد از اقامت
 چند ماه است در که معذور و کلام فقیر در سال قدیمه متعلق بخروج اخیر است که لامحاله

صدر نیز است و از اینجا است که در عبارتش چنانکه استی لفظ جهاد و حرب افزوده
 ام چنانکه گفته ام و جاب سید الشهدا وقت محاربه او مجاهدی سیل اسداند الی آخر
 هرگاه بر او بخوبی حاصل شده و التباسی و ابهامی باقی نمانده باز مطلب عبارت سلسله
 فقهه مدین یا تجلیل و تفاضل از آن ورزیدن غیر از فقدان بصارت و حرمان از بصیرت
 بر چه چرخ توان کرد و هرگاه ثابت شد که خروج ثانی بار داده جهاد بعد کفر نیز بود پس
 مقتضای آن کفر نیز برای مصیب که بر مذنب کفرین در پی ابطال مظافرت نیز است
 ما برای عجیب و غریب است و واقعه حمزه و امثال آنرا که بسیار ساخته و بلاد قورخ
 یافته در مروجی است که نیز بدین دلالتی بر آن ندارد که او بعد از حکم بقتل امام حسین
 رضی الله عنه مصفت با ایمان و اسلام بود و بسبب سواخ ما بعد کافر شده و نیز باطن
 جدا گما او مانا الیه سابقا مثلاً شخصی انکار توحید نموده و از اعتقاد نبوت و معاد جدا
 ام اباده استکبار و زریده و کسی در مروجیات کفر او گوید فلان منکر توحید و رسالت و جهاد
 است لازم نمی آید که یکی ازین هر سه بانضمام دیگر من حیث المجموع علیه کفر باشد
 لاس من حیث الوحدة پس نمودن امور دیگر در اسباب کفر آن نسیم منکر علیه است
 مجموع نیست و اگر برین قدر اکتفا کنی و تصریح این امر را بخلاف مودای انظر
 الی ما قال و لا تنظر الی من قال از کلام علمای اعلام میخواهی اینک بر سوره سجاده
 الکونین فی بیان فضایل الحنین رجوع کن تا دریغی که مولوی محمد اکرام الدین بن محمد نظام
 الدین تصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبایح نیز بدین است که
 نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن امام باقر کافر شده
 قطع نظر از تمعاضی با کج روی میخوش ترین مردم و تقویج ترین خلایق نزد علماء
 سنت و جماعت است و این کار ناشایسته کوی ملعون کرده هیچکس درین است
 نموده لعنت خلیل اکبر و بر پیروان وی و یارانش و مده کاران وی و لشکر او
 از خدا فرستاده و سائر مردمان هر زمان و هر لحظه و آنجا که از علمای ماذکر لعن طعن
 بران ملعون در کتب خود کرده اند اگر در اینجا ذکر نماید این مختصر بطول

انجام عطا و ه این ائمه بر شیعیان که در وجه کفر او صد و ار با نقل تالیفات است
 و بس و مذا ایشان مثلا ذکر کرده اند هم وارد است زیرا که بر تقدیر علی مجتوب امور مکتوب
 نیز پس سزا لازم می آید که حکم گشتن امام حسین نزد شیعیان باعث کفر نباشد و با وجود آنکه علم
 المتشیعین فیه و با عن الکفرین و آنچه مخاطب از محمد بن عبد الکرم شارح کتاب نقل کرده
 محض عاده است نه افاده جوایش در رساله قدیم موجود است و آنچه در جوایش ترتیب داده
 بخودش و مردود است که استغفر الله تعالی قوله و از حدیث سیان الی اخره
اقول این احادیث که مجتهد الزمانی از کتاب فاضل اخباری یعنی مقدمه شیعیه نقل کرده
 و گویا گوئی مذکر آن از میدان مناظره برده مانند عبارت مل و نخل در محل تراخ و آه و غوغا
 در رساله ثمره الخلفه چنانکه این اخبار را آورده فرموده جوایش در اثبات انحراف تفصیل تمام
 سمت ذکر یافته در اینجا بعنوانی که فی الجمله تجدیدی و مرتبته دارد ادا میشود که مجتهد است و
 فاضل مذکور نیز چهار کتب اهل حق را ندیده و معانی احادیث مذکور را نیز آن عقل شنیده
 تفصیل مقام آنکه خود فاضل اخباری در کتاب بطور دهم برادر خورشید که در امارت و حکومت
 کوفه بزرگی تمام دارند و هم این مجتهد در تالیفات خود جایجاد را حادیثیکه جدا جدا در کتابها
 مرویت این مقدمه را داخل میدهند که الحدیث یفسر بعضه بعضا فکیف که روایات در کتاب
 کتاب یک باب وارد باشد که بطریق او مقدمه مذکور در آن جاری خواهد شد الغرض محدثین
 چنانچه این احادیث را در باب نقل میکنند احادیث دیگر را که برای تفسیر این احادیث
 بکار آید نیز قریب آن وارد میفرمایند یعنی که قوه المحدثین یعنی مسلم را در حدیث
 که از ماخذ جامع الاصول است احادیثیکه در اولش حکم گیر خلفا و امر است روایت بنام
 وزیر همین احادیث که مخاطب از غایت فقه از استنزام حرمت از وی امام حسین علیه السلام
 می بندد و تفصیل این قسم احادیث آنکه کتب دیگر که جامع احادیث هستند این احادیث
 تواند شد صاحب کفر و الحال بعد ذکر احادیث مذکور در این تفصیل و بعد از آن
 و میگوید الفرع الثالث فی جواز مخالفة الامیه و عدم اطلاقه و بعد از این احادیث جامع کرده
 کتب محدثین آورده یعنی از آن احادیث لاطاعه لامعانی معیبه و اما لاطاعه لایمان و استقامت

اطاعة المخلوق في معصية الخالق حم ك عن عمران والحكم بن عمرو انصار سكون
 عليه انا اذا حكمتم بحكمكم فليكن بكم فليكن فيكم فليكن فيكم فليكن فيكم فليكن فيكم
 فيهم و تصدقوا انهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا من قبل علي ذلك فهو شهيد
 طب عن ابي سلاز السمع والطاعة حق على المرء المسلم فيما احب او كره ما لم يومر بمعصية فلا سمح
 عليه ولا طاعة ثم ق ٤ عن ثوبان من ارضى سلطانا بما يسخط به خرج من دين الله ك عن
 جابر اسمعوا اهل سمعتم انه سيكون بعدى امر ارفق دخل عليهم فصد قهم بكتهم واعانهم على طلبهم
 فليس منى و من لم يدخل عليهم ولم يعنهم على طلبهم ولم يصيبهم
 بكتهم فهو منى و انما منه وهو وارد على الخوض ت صحيح غرض بن حب عن كعب بن عجرة
 ان الله لم يبعث نبيا الا وله حار يون فيكم ث بين اظهرهم ما شاء الله ليعمل فيهم كتاب الله و
 شته نسه فاذا انقرضوا كان من بعدهم امر ايركيون روكس المنابر يقولون ما ترون ويعلمون
 ما تكفرون فاذا رايتهم ابك فحق على كل مؤمن بجاههم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع
 فبلسانه فبقوله ليس و ان ذلك اسلام عن علي رضي قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 سرية واستعمل عليهم رجلا من الانصار فامرهم ان يسلموا له ويطيعوا فلما خرجوا وجده عليهم
 شي فقال ليس قد امركم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تطيعوني قالوا بلى قال اجتمعوا حطبا
 ثم دعابا فاضربوا فيه ثم قال غرمت عليكم لئلا تظنوا فيهم القوم ان يدخلوا فقال لهم شاب منهم انما
 فرقتهم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من النار فلا تعجلوا حتى نلقى النبي صلى الله عليه وسلم فان امركم
 ان تدخلوا فادخلوا فخرجوا الى النبي صلى الله عليه وسلم فاجروه فقال لودخلتمونا ما خرجتم منها
 ابراء و في ليل لودخلتمونا لم يزلوا فيها الى يوم القيمة لا طاعة في معصية الله انما الطاعة في
 المعروف ط حم مشر خم دن ع محصل معاني اين روايات آنت ك سمع و طاعت
 تا و قتي است ك حكام و امر الامر معروف نماند و هرگاه فسق و فجور و زندقه و خلاف شريعت
 بعمل آرند انقياد و امتثال شريعت و قريبات است ك حكام جور فراهم آيند و طالب خوشامد
 باشند و در باره شل قبيح و در دفع خود طمع تصديق و تحسين دارند كمر حق و رويشان
 بگشاید تا كه راضی باشند و هرگاه تجاوز نمایند و نوبت بقتل و قتال انجامد هر كس كه بر

حق گشته شود او شهید خواهد شد و برضوان و بها یکی حق خواهد پیوست و کسیکه
 کند حاکم را بخیری که خدا بران چشم فرماید از دین خارج شد و کسیکه داخل شود بر حکام
 جور و دروغ آنها را تصدیق کند و بر ظلم شان امانت نماید مرا با وی کاری نیست و او را
 با من و هرگز وارد نشود بر حوض کوثر و هر که برخلاف مذکور عمل نماید من از ویم و او از من
 و بر حوض کوثر وارد نخواهد شد و بدستیکه خدای عز و جل میحوت نماید پس منی را اگر
 بودند خواص اصحاب او که شریعت را بر پا دارند هرگاه ملازمین منی متفرقین شوند ما را
 بهم رسند و مسکرات بعل آردند درینوقت بر هر مومن حسب طاقت جهاد می باید بدست
 خود و اگر نتواند جهاد سانی کند و اگر برین هم قدرت نیاید اعمال آنها را بداند و این
 کمترین مرتبه اسلام است و در صحیح بخاری هم مرویست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 لشکری فرستاد و مردی را از جمله انصار رئیس گردانید و امر فرمود که اطاعت او کن
 چون روانه شد ندقهقنار آن رئیس در امری متغیر شد و گفت که آیا حضرت نفرموده بود که
 اطاعت بکنید گفتند چنین است که تو سگویی فرمود ما نیزم جمع کردند و آتش فروختند
 باز امتحانایا بوجه دیگر گفت که داخل شویدا اهل لشکر قصد کردند که آتش در آیند و
 خاکه شوند جوانی از اعیان گفت که پناه بگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودیم که
 از آتش نجات یابیم بعد از اسلام دخول در آتش چه معنی داشته باشد بعین بکنید
 و نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروید اگر حکم فرماید بطیب خاطر در آتش در آید گفت
 فرمود اگر داخل میشد باز هرگز از آتش بیرون نایست منی آمدند طاعت حکام آنها
 وقت است که مبروف حکم کنند بمعصیت الی غیر ذلک من الاحادیث و درینجا
 نکته ای دقیق است که باندک امجان در معانی این احادیث منی توان برداشت
 بعد از این روایات علی الاطلاق ثابت شد که بر حکام انکار کردن و نه و نه
 نمودن رواست بلکه مایه است اگر چه بعد از بیعت و عهد و پیمان باشد و این
 که از ابتدا بیعت نرید را بخوبی گرفته اند و دست بر معصیت نمی بایست گذاشت
 نباشد که مخالف عهد و مناقع بیعت هم نباشد و نماینده اخر انصاری است

اول با ثبات امامت یزید و ابطال شهادت امام حسین کمر بسته اینست که برین
 عبد الله بن مطیع که عبد الله بن عمر لعل آورد و خواست که او را از خلع بیعت
 بحکم حدیث نبوی باز دارد و او را می شود و جوایشش بر ظاهر است که فهم این عمر
 رضی الله عنهما بر حضرت امام حسین که مرتبه اجتهاد دون مرتبه اوست حجت نیست بلکه
 بر دیگران هم و ازینجاست که عبد الله بن مطیع که کاتبی بمنزلت امام حسین نمیداشت از منع
 این عمر منتهی شد و خلع بیعت نمود و برگشتن خاطرشان دل نهاد و بمقاومت لشکریه
 بجنب برخاست فکیف که حدیث عبد الله بن عمر در باره خلع کردن و غدر نمودن باشد
 که دامن حضرت امام حسین از آن پاک و پاکیزه است که هرگز بیعت آنستقی نه نمودند و
 علامه ای که عبد الله بن مطیع حدیث مذکور را که در کتب بیعت است نظریه بعضی از قراین و الفاظ
 چنانکه در شرح احادیث مبسوط در باره استیصال التبه باشند که ما بوند بعضی
 اجله من العلماء الغرض ضرورتیست که مجتهد مجتهد دیگر را تقلید کند پس بر کسی ازین بزرگان
 بر طبق فهم خود که تعلق بکتاب و سنت داشت عمل کرده مع ذلک عبد الله بن عمر نظر
 بسفاهت و مانع فرموده و حدیث نبوی باید آورده تا شاید که او هم با اتباع و اشیاع خود
 از جور ظالمان و سید کاران محفوظ ماند و الا نفوس ناموس اهل مدینه از دست ایشان
 مصون باشد و درین وقت که اصلاح ذات البین است ارتکاب کذب درست نشود
 چنانچه محدثین ابواب و فصول درین امر خاص منع کرده اند که لا تخفی فکلف و قتی که
 یزید بلید لشکری بس عظیم خو غوار برای استیصال سکنه مدینه فرستاده باشد و همچو
 سرف بدکیش که حالش غریب آید رئیس آن باشد منع کردن نظر یا مثال این حادث
 که آنستی که برای محقق و ما مسلمین بود چنانچه خلافت آن بوقوع آمد که صفیات تواریخ
 از آن معلوم و شیون و قلوب اهل اسلام از دیدنش بر خون و از آنجمله آنکه از ستم
 احادیث که مردم نظر باطلاق و عموم اینهم بجای خود ثابت میشود که بیعت اهل حل
 و عقد و اتفاق مردم هم قتل و قتال با حکام و امرا و انکار بر سیر آنها که در پی جور و ظلم
 شوند در شریعت دارد است پس خروج و نیکو حضرت شهید کربلا که قبل از بیعت اهل مدینه است

و هنوز مردم دیگر هم دست پیوستن نداده بودند که کسی بجای ایشان نشاند بطریق
 مطابق احادیث نبویه خواهد بود سکنه که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بعد از یزید
 است مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستکف بودند و جلوس و راجوز
 میکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع علیه بود حقیقه بیعت یزید کان لم یکن شد
 و آنچه که در این سخن هم از زبان فقیر بی سنده و دلیل بر نیامده زیرا که اگر بحدیثین مثل
 ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ از تاریخ ابو عبید الله بخاری و حاکم نقل میکنند و آن
 بزرگان تا بصحاب میرسانند که خلافت حقیقه در شهر پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم
 و اهل حل و عقد همین بلاد در کار اند و ملک و سلطنت در شام است و انعقاد ان بطور
 تسلط و علی است که برای نظام عامه قرار دادند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتبار
 نیست انبیه و از اینجا که درین مقام قبل و قال امامت اختیار نیست که غلبت آن بیعت
 اهل حل و عقد حاصل میشود و اضطرابی پس بیعت اهل شام فی حدوثها بکار قرار
 تکلیف که این بیعت برخلاف اهل حل و عقد یعنی اربعه متناسبه و مانده است او را نشاند
 عرف مرار و این احادیث که برای اقصیه و تعصب بر ایداد مردم حدیثی اناسیه
 مثل آنرا در بخاری و شریح کلینی وارد میکنند فرق اینست که این احادیث بر اصولی است
 طبایق و وفاق است بلا تکلف می نشیند و اصول امامیه که همین تفسیر و تفسیر است این
 احادیث را نمی گزیند یا بجهل زیادت رواته همان وقت مجموع قوی است که در جمیع
 وثوق رسد یا اصول و قواعد و درایت عقلی آنرا تجویز کند نه آنکه خلاف کتاب و سنت
 و بداهت اولی از پیش خود تراشند پس روایات ما که حاشیایان شد بر روایات
 که اشتباهی و آنچه رفقه در باره این عمر وضع کردند که امر بر دیوارند و نیست القصد در
 شهادت امام حسین بی شک و دومی پیرایون خواطر اهل اخلاص نیست و ولیکن این
 که هست اینست که شاید در بعضی اینواصب که تشدید قبل برای امامست یزید کرده اند بگویند
 که سعت یزید و ارتکاب او خلاف شریعت را با ثبات باید رسانند تا بعد از امام حسین
 و خروج آنجناب صحیح گردد جوایش قطع نمند از آنکه علم ابدی علی یقین این حدیث

نور دیده . انی اینچنین یا ذرا می نتوانسته کرد و سبب می داشت را سده تقی میگویم که بنقد
 بجای خود از شیعه و سنی ثابت شده و پروایات مقبوله طرقتین بطهور پیوسته چنانچه
 در رساله قدیمه هم اندراج یافته که معاویه حضرت امام حضرت امام حسین را مختار کرده و
 وقت رحلت وصیت نموده که یزید تعرضی بآنجناب نرساند و او خلافت این وصیت
 بجا آورد و بجزو جلوس بر سر حکومت سر مبارکش را طلبیده و اتهام زاید الوصف
 بجا آورده و ولایت و مروان را هم مامور کرده و حال این حکم بر همه عیانست که نزد جمعی
 موجب کفر است و نزد قومی باعث فسق شدید و هرگاه یزید شقی از یزیدم از کتاب کفر و فسق
 و قتل این نفوس قدسیه درخواست باشد حالت مشطوره درجوا از خروج بلکه مانع بودنش
 باقی نخواهد ماند حکایت که در احادیث نبویه اینهم ورود یابد که یزید است سینه را تبدیل
 خواهد کرد و بندگان خدا را ذلیل خواهد گردانید الغرض استفاده منع خروج بر یزید
 از آن احادیث که مجتهد الزمانی تقلید ذکر نمودند مسلم نیست زیرا که در بیوقت او کافرا یا
 فاسق شده بود و در وقت کفر بواج که نزد محدثین نظر بشواید و دلایل صد و سیاضی از آن
 مراد است که لایق علی بن طالب شرح مسلم للامام النووی بحکم احادیث منازعت خروج
 بالاتفاق درست است حیث قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاذا را اینهم ذلک فاکتروه
 علیهم و قولوا با الحق حیث ما کنتم و لا تشارعوا و لا اله الا مورفی و لا تبهم و لا تعصوا علیهم
 الا ان تروا منهم سکران محققا الخ مع ذلک در وثیقه امام حسن و بروی صغیر و کبیر
 چنانچه در منبع ثانی بر مقام خویش معلوم خواهد شد نوشته بودند که خلافت بعد از معاویه
 سنی در مسلمانان باشد و در روایات دیگر آمده که بعد از معاویه خلافت بخاندان اهل بیت
 باز گردد پس چون امام حسین را قبل از کفر یزید خروج مباح باشد بعد از کفر حرام
 خواهد بود آری در وقتی که امام حسین خروج فرمودند خروج بر کسی ممنوع بود که مشرک
 شرابخوار و اهل بدعت بود خلافت او نه خلاف موافق و عهود و اهل حل و عقد مستلزم
 آمدند و با ماتش قائل شدند و چون اثبات این امور در باره یزید مبایست شد
 پس بکر آن احادیث افرشتن و خروج امام حسین را یزید حرام بنده شستن نزد محبان

الجبلیت نبوی و خدا بیان نفس الامری محقق یافته است و این بیان در حدیث آمده است
که از اولیای بزرگ سرسبزند و از شریعت معائنات و احکامات است و این بیان در حدیث آمده است
مستفاد گذشته بود که بر جابرین و طالمین نظر بفرستد اما در حدیث آمده است که این بیان
یکسبیکه مدعی اجماع باشد و در خروج امام حسین چون و چرا این بیان را در حدیث آورده است
کما لا یخفی اینها که گفته شد بطور تحقیق بود آدم بر الزام پس بداند چه خواهد کرد
که سر در گریبان تفکر افکند و نقد جان در گفت تسلیم بند زیرا که در کتب معتبره اوامرات
کافی کلینی و دیگر اصول مؤنود و این معنویان در روایات ائمه بار بار و در روایات
که حضرت خاتما بر او تعالی بواسطه هزاران ملائکه حضرت روح القدس را بر او نازل
بفرموده است علیه السلام و علم با تمام تمام عباد و خلق از امیر المؤمنین و حسنین و جنات
سیده فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین گرفته بود که با وجود و قیوم و قیوم و قیوم و قیوم
حقوق البیت بلکه غضب ام کلثوم و شک حرمت و تحریف آیات قرآنی الی غیره
و هم زنند و حضرت امیر با وصف ملاحظه این همه امور تنبلیت در دهنه سکوت و
خاموشی اختیار نمایند و طریق رفیق را در پیش گیرند و در این همه امور ملاحظه روایات
قدماهی امام جعفر علی بن ابی طالب و شیخ المشایخ صدوق و طالع چنان معلوم شود که اگر حضرت امیر
و سکوت نمیکرد و بیت خلفانی کرد همانا اعتقاد این مردم بود و بعد از آن غرض از این
نهی پناه یعنی ظلمت و نماز و روزه هم از دست می افتد و بدین آیه ای و سومین آیه
و سبک دیدند چنانچه روزی حضرت خاتون بنت در باره خلفا و اعموان و انصار ایشان
بجانب امیر لشکریفرود که نگاه آید و از آن آیه نبوی است ای ایها الناس اعبدوا الله
و انشأتموه که ای فاطمه سینه ای که و از آن آیه و فرموده و رسالت هم بر طرف کرد
و بعضی از الفاظ روایات شیخ صدوق در کتاب ذکوة البیت عن ابی جعفر علیه السلام
آن علیا لم یفهم ان یتیم الناس الی نفسه و انهم ان یكونوا یعقوب الی یعقوب علی السلام
احب الیه من ان یعلمهم فیا بوا علی فیمیزان کفار کلهم و از افادات امام صادق
در کتاب سطور بواسطه اینست بعضی از اینها قال قلت لابی عبد الله کف علی

عن القوم من مخافة ان يرجعوا كفارا اليه لفظه و محصل این احادیث نیز همین است که
 اگر جناب امیر مردم را بسوی امامت خود دعوت میکرد و حجت و دلیل برایشان تمام میکردند
 و آنها راه انکار پیش میگرفتند همه با کافر میشدند پس اصلح در حق آنها رعایت نمود تا بر
 اسلام باقی مانند با کجمله نزد کاسه لیسان عبدالله بن سبأ رئیس اهل نفاق و مقلدان
 بهنوائش شیطان الطاق ترددی در معنی نیست که جناب سید الانبیا از خلافت خلفای
 ثلثه بار با خبر داده و مهر صبر و سکوت بر لب مر قنوی نهاده بودند و ظاهر ابرار کمال
 بالا خوانی و سرایه هوا حبس نفسانی بر غم طائفه محصور بهمین است که حضرت مر قنوی
 بروصیت مصطوی عمل فرمود و در رساله حدیث اثره و بهم رسایل و دیگر که موضوع
 آن غصب خلافت و مطاعن اصحاب کرام است و مشکلی از یک جمع و تلفیق آن برداشته
 و مجتهد و برادرانش در اصل احش نظر مثبت برگذاشته نابرشته که سین در بعدیت
 متصله استعمال می یابند در بعدیت منفصله که سوف برای آن قرار یافته و اینهم درین
 رسایل بطریق تمام گشته که لفظ بعد در اتصال حقیقت است و در انفصال مجاز
 است اکنون بر اصول شیعیه و بعدیت متصله میگویم که از وقت این اخبار که مجتهد
 در حرمت خروج امام حسین اخراج کرده و لا محاله در حیات خواجه کائنات صلوات
 علیه آله و سلم صدور یافته تا سفر امام حسین بجانب عراق زیاده از پنجاه سال گذشته
 باشد استعمال سین و ایراد لفظ بعد مخالفت این استلال است پس لابد که مراد
 و توفیه خلافت ابو بکر صدیق باشد که بر طبق بشارت جناب خاتم النبیین کمافی الکائنات
 و الواقی و یحارر المجلسی وقوع یافت حالیا بیان کنند که جناب امیر باوصفت مامور بودند
 بصبر و شکیبائی و عدم تفریق جماعت چرا برای شوق عصای سلیمین در ابتدا
 خلافت افضل الصدیقین بر اصول امامیه میگو شیدند و سعی بالغ در آن می نمودند
 حتی که بمقتضای روایت سلیم بن قیس طالی و انشال شری جناب فاطمه را چند بار
 بر دراز کوشی سوار کرده و دست حسنین را بدست گرفته بدین هیات مجموعی معاداً
 در بر میگرددند و مساعی خیریت نیز رسید و آبی بر روی کار نمی آورد و در بعضی از

از اوقات خلافت صدیق موقت بقتل مقاتل هم انجام میدادند
را که از طرف خلیفه اول منصوب گشته بود از دوشش برداشتن
او یا لحاج و زاری پیش نمی آمدند و روزگار خلفا برمی آوردند پس
از مباحث و تحقیقات از منبع ثانی خواهی دانست انشاء الله تعالی و حالا که باور محلی
در حله اول از بحار الانوار هم از انتخاب این حدیث طولانی روایت می نماید که بعضی
از فقرا تشایست قال امیر المؤمنین علیه السلام کانت الحکما فیما مضی من الدهر
تقول یعنی مان بکون الاختلاف الی ابواب بعشرة اوجه اولها بیت الله عز وجل
لنقصانک والقیام بحقه واداره فوضه واثانی ابواب الملوک الذین طاعتهم قصه
بطاعه الله عز وجل وحقهم واجب وحقهم عظیم وضررهم شدید واثالث ابواب الخیار
الذین یستفاد منهم علم الدین والدنیا والرابع اهل الجود والبذل الذین ینفقون الیهم
السکس احد ورجاء الآخرة واثامس ابواب السلفاء الذین یمتثلون الیهم فی الخواص
وینفع الیهم فی الخواص الی آخر الحدیث بطوله یعنی مرتب می آید اول بیت است
که بانی دنیای مناسک گردان میگردد دوم شان دروان بادشاهان که طاعت ایشان
متصل بطاعت ایزدی و نفع ایشان عظیم و ضرر ایشان شدید است سوم دروازه
پسندیده از تحصیل علم دین و دنیا بایشان تعلق دارد چهارم اهل سخاوت که مردم را از
شان میرسانند برای ثواب و نیکامی دنیا و آخرت پنجم ابواب حقا و سلفا و کرامت
که در حوادث دنیا امتیاز بایشان می افتد و در حق ایشان آمده لولا الحکم الخیر
الدنیا انتبه محصول القدر الضروری و بعد از سرد این حدیث مجلسی جامع الاخبار چون
دید که این فقرات و اوصاف بر طبق دیگر روایات جملات است که بادشاهان
دین اند خوب نمی چسبید گفت است که امراد عام از بادشاهان دین و دجاست که گفت
انها بابر تقیه واجب و لازم می آید و عین الامتنان است که در حدیث مذکور
عاقل باور تواند کرد که این همه نوشته شده و بر هر فردی خلافت فقیه اول برای اقامه
جست بود دعوت بیوی امامت خود و امتحان مجامع اولین و انصار سابقین بود

زیرا که
 منصفان
 و آئینان
 ت خود بنصوص امام باقر و صادق در همین ورق غیان گشت که خلافت
 مکرّم مفاسد و مناقض بقای دین و اسلام بود و هرگاه حال خلفا
 اعشان بر شیعیان فرغ می هم عیان بود فحاشا لک یا بل الهیت الطاهر
 سیاه از آنکه پشت از امام افتاد و بر زعم رقصه با جرای صقیفه رود ادرجسته که
 بخانه مبارک ابل کفن و دفن که استند خواجه علمای شیعه بسیار از طوا میرا در
 با سیاه کردند مثلا و اگر فقط اتمام حجت ملحوظ بود باری بعنوان شایسته
 این مضمون را بر خلفا حالی میکردند تا از جور و جفا که با ظهار محلی در مجله فتن و هم طبق
 روایات امامیه بعد ازین امور یعنی سواری در از گوش و غیره اتفاق افتاد بخاتی
 بهم میرسد و معنی التقیه حجت المومن واضح میشد که رستم که این همه حو کاست
 اتمام حجت بود باری برای جناب سیده بعد از ان عهد و موافق که بگوشت خورد و از
 کافی و غیره معلوم شده در ملامت مرتضوی سبب ترک هجرت و اعانت ابلیت
 یعنی مانند جنین رحم پرده نشین شده و در خانه مثل خائنان که نخته و از جای خود حرکت
 نمیکنی معلوم نیست که اهل مکیدرت چه تقریر خواهند کرد و عجب نیست که چون علما
 امامیه از هر شش جهت راه عذر را مسدود یا بند بصریح تمام افاده نمایند و از کمن
 قلوب برالسنه جاری فرمایند که آنچه بر جناب عصمت آسب مصایب عظمی از سقوط
 محسوب ضرب اسواط الی غیر ذلک از دست صحابه معاذ الله بوقوع آمده بجهت
 و اظهار و ترک تقیه و استتار و نقض عهد و بعد توکید با خصوص صنعت مصانعت
 یا همچو فاروق سمت ظهور یافته که خود امام المحدثین شیعه یعنی ابو جعفر کلینی روایت
 نمایند لغو باند از ندیکه کشتن باین رسوائی گشت و حال جناب سیده سلامه عترت
 حاضر بر اصول این مذہب محدث چنین باشد و قس علی هذا سلسله کلام در باب
 مقبولین است ایشان مثل ارکان اربعه یا ثلثه متحرک خواهد شد که بر ملا بعضی از
 خلفا از عموم شیعه بگفتند و سر بخلص اصحاب ایشان نکند و احادیث و
 کلامی جناب خاتم المرسلین را که در اطاعت شلفا مشهور و متواتر است بپوش

انداختند و بران هم ترقی کردند که در تفسیح خلفا و اعوان و انصارشان بر خلاف او امر
 کوشیدند و بسبب اذاعت و انظار تعصب الهی گرفتار شدند چنانچه در شهرت کلام از
 کتب معتدله امامیه گذار شدند و قد قال الله تعالى وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 فَأَتِهِ نَجَاتٌ لَّهُ نَارِجَهَ تَمَّ خَلْدٌ فِيهَا أَبَدًا الْقَصَصُ در احادیث ائمه است که
 مجتهد تقلید یا خیار یا نقل کرد و بنا بر خویش نهی حکم بخت خروج امام حسین نمود تا بید
 قرآن و نشواید مقبول امامیه بر نقل و قتال کسی است که در سبب خروج بر خلیفه اول و
 بر هم کردن امامتش که مورد فیوض الهی و نعم غیر متناهی است و باعث بقای آبرو
 اسلام و مسلمین و بموجب فای کفر و کافری است پس آن در جمیع نه نماید و در اتصال
 آن بکوشد بخلاف روایات و احادیث ائمه که بگوید از او شهادت دارد است که
 بیعت خلیفه را خواه از اسم هدی و خواه از اسم شلال نکند از با انوار حق نماید و از نصیب
 دست بردارد و نشان پنهان باقی ماند لفظ نبات و ابو البشیر از این اندک
 بر آنچه در کتب فریقین از انصار مرویست تطبیق است که در حقیقت بنی سببه اول
 وارد شدند و فضایل خود پرش کردند و خواستند که سعد بن عباد را رئیس گردانند
 کما لا یخفی علی من طالع روایات المجلد ثامن من البهار و کثرون الصغیر البخاری
 و مخفی نماند که لفظ نبات جمع نبات است و نبات یعنی حادثه و انصار بعد از بیعت
 خلیفه اول مخالفتی نکرده اند و شوق عصای سلیمین قصد نموده حقیقت دانستن آنها
 ازین امور پاکست و غیر از مغلطه نیست از ایشان چیزی صدور نیافته و اینهم آلی
 پیش نبوده کما اکثرنا الحمد لله که ازین احادیث که ناصب مدوات است
 عظام و اصحاب کرام در کتاب خود آورده بود بمقدمات الزامیه امامت صدیق
 نبوت رسید و خلافت فاروق و ذی النورین بران مترتب گردید و کیفیت که در
 کتبی طینی و رافعی فاضل کاشی که در بارگاه مجلده با تمام نام آنرا جمع کرده و در بخاری مجلسی
 احادیثی متعلق بفرز است و شایسته شرف دارد و مشید و محسوس اینها عا باشد و تا ویلات
 قوم را از ایند اما آنها بر هم زدند و از احادیث سابقه که قبل و قال جناب طاهر

نهرا با امیرالمومنین در آن مرویست و هم از حدیث امام باقر و صادق که از علل شیخ
 نجفی عیاناً بدیهه ثابت میشود که زینهار نفس بر امامست مرتضوی واقع نشده و اگر
 شیعی می نه در وضع اختلاف اتهام تمام بجای آورده اند بیانش بر پنج اجمال آنکه رسول خدا
 علیه السلام و آل او سلم میل قلبی اصحاب بسوی صدیق میدانست یا نه بر تقدیر ثانی که هم محض
 روایت کلینی در کافی و دیلمی در ارشاد و مجلسی در بحار و هم حق البیقین و جلال العیون
 و حیات القلوب است لازم نمی آید که علم مجتهدین امامیه زیاده بر علم سرور انبیاء باشد که شب
 روز حال اصحاب خود را میدیدند فقیهین الاولی اکون اندک بیدار بایستد و تقاب عفت
 را از بصیرت باید کشید که چون جناب امیر با وصف تحریر فاطمی بلکه تشیخاً انتخاب
 دانی رعایت بقای اسلام فرماید و دعوت بسوی امامست خود لعجل نیاید رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که بر امت خود شفقت و عطوفت زاید الوصف داشت چگونه ایشان را
 در خرابی بگذارد و تحریب اسلام و تفضیح مسلمین از دست اهل ردت تجاوز نماید که یکی از آنها
 مسیله که است باشد که لشکر عظیم همراه داشت و در معارضه قرآن مجید نزول کتابی را
 بود و قصد او با دیگر عیان ثبوت مقصور بر آن بود که بمجرد وفات سرور کائنات استخوانها
 اولین و آخرین اهل اسلام از قبور برگردند و بیوزند و با جنازه شریف حضرت بشیر و
 نذیران کنند که کسی از کفار بخیاں نیاورده باشد و لزوم این امر اظهر من الشمس است
 زیرا که از ذاتیات امامست بلکه عمده آن حمایت اهل اسلام و جهاد با کفار و تنظیم
 سیاست است و آنست چنانچه عنقریب تفصیلات تعیینش بخوبترین وجه بعد ازین می آید
 ان شاء الله تعالی و سرانجام این امور بدون آن معنی که اهل اسلام بجان و دل مطیع و منقاد
 خلیفه باشند و میل قلبی با و دارند از محالات است پس معلوم شد که نفس بر خلافت
 مرتضوی نفوذ ندهد و بر اصول امامیه هم انتخاب را خلیفه نر نموده و الا تحریب دین
 و اسلام لازم آید و از اینجا مثل بدیهی اولی هویدا شد که کار و بار خلافت و تنظیم آن
 را بر عهده کسی گذاشته اند که مهاجرین اولین و انصار سابقین و دیگر طغفای
 اصحاب اطاعت و انقیاد او را سرمایه بهمت خود میدهند و بجان و دل در آن میگویند

فتعین الخلافة للصدیق و هو بها حقیق و الحمد لله که ذاتیات امامت چنانچه
 یافت و تمامی کفر و مرتدین بیاد افرازه گرفتار آید و یوزبان پیوده سر
 قول اولامراد از امام بیان فرماید اسله آخره **ما قول باید داد** **اطلاق**
 لفظ امام درین مقام بر چند کس میشود از آنجمله شخصی است که اجتهاد و عدالت
 و باقی شروط که در رساله قدیمه توضیح بر آن واقع است در ذاتش فراهم آیند و علما
 و رؤسا یعنی اهل حل و عقد بشرف بیعتش مشرف شوند و او را از میان مردم اختیار
 نمایند و از آنجمله یکد امام سابق او را بر جای خود نشاند و با وجود شریک و ایل و کوره
 او را خلیفه گرداند و از آنجمله بزرگ که پیشوای دین باشد و مردم در علوم و فقه و باطن
 نمایند و افعال و اقوال او را لایق تقلید و استناد دانند چنانچه فقهای اربعه و نافع و
 عاصم و در قراست و جنید و شبلی در تصفیه باطن و سلوک طریقت و هرگاه اند
 اظهار درین امور پیشوایانند و مساعی ایشان همه شکور و حقوق تعلیم و ارشاد
 ایشان بر هر کسی غیر مستور اهل سنت ایشان را امام بگویند بلکه امام الامه العقدا
 می نمایند چه اکابر فقهار اہم رجوع یابین حضرات بوده چنانچه در جواب ثمره اختلاف
 از کتب فریقین تفصیل این امر نموده ام چه جای امام حسین ع که با وصفت پیشوا
 دین و اجتهاد و تقوی و استحقاق خلافت که علما مان آنجا را با حاصل بود کوشش
 عرض عظیم و جگر تیر رسول کریم اند علی علیه وآل و سلم که شهادت آنجا
 کو با شهادت آنحضرت است در امامت ایشان کمیت که حرمت تواند زد و غیر
 از کسی که لاف محبت و دلائل ایشان زند و در باطن تار و پودنا صیبت بر خویش
 نند آنچه ورنجیاید کردم اکابر تحقیقین از متکلمین و محدثین مثل شارحین ضحان
 و جامعین قواعد کلام تصریح بدان کرده اند از جمله ایشان صاحب مقامات
 رفیعہ استاد البریه علامہ دہلوی قدس سرہ الغریرہ و علامہ فاضل و بلاغت کوش
 فاضلین از هندوستان تا بایران گرامت در سید بنام کتاب تصدق شاعر
 که در امامت نوشته تصدیق بدان فرموده که اینست نزد اهل سنت و اهل حق و اهل دین

نیز اطلاق کند و همین معنی امام اعظم و امام شافعی را که در فقه پیشوا بودند و امام غزالی
و امام رازی را که در عقاید و کلام و فقه و عاصم را که در قرأت امام بودند امام میگویند
پس از آنکه اظهار در جمیع این فنون پیشوا بوده اند خصوصاً در هدایت باطن و ارشاد و نظر
که مخصوص ایشان بود باین جهت ایشان را اهل سنت علی الاطلاق امام دانند نه آن است
که مراد از خلافت است و در خلافت نزد ایشان تصرف در زمین یا وصفت استحقاق
و غلبه شوکت و نفوذ حکم ضرور است و لهذا خلافت را منحصر در پنج شخص مذکور داشته
اند الی این قال و این اطلاق ایشان ماخوذ از استعمال قرآن مجید است که پیشوایان
دین را که بطاعت تصرف نه اشتند ائمه فرموده اند **وَاجْعَلْنَا هُمْ اَئِمَّةً يَفْهَمُونَ**
بِأَمْرِنَا و هر کس را متفقین ایند عاقل فرموده **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَامًا** و در خلافت
بر جافیه فی الارض ذکر نموده **لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ يَجْعَلَكُمْ خُلَفَاءَ**
الْاَرْضِ وَ هُوَ الَّذِي يَجْعَلُكُمْ خُلَافَتَكُمْ **الْاَرْضِ الی غیر ذلک من الآیات**
انتهی کلامه اعلی الله مقامه اکمل فی فقره فاقد الادراک بر اصول موضوعه متشیعین
بیبایک کلام اجمالی را ذکر میکنیم و میگوییم که صاحب تفسیر منہج السداد از علمای شیعه
تباسی اکابر علمای خود در تفریق امام ارشاد میفرماید که امام بمعنی شخصی است که در امور
در احوال و احوال با و اقتدا و پیروی نمایند و درین صورت امام از منہجیم بنجام
خواهد بود و هم بمعنی کسی است که تدبیر است و سیاست آنها قیام نماید و با امور آنها
و بتدابیر باب جنایات قیام کند و ولایه و حکام بر آنها قرار دهد و حدود و ا
برار باب استحقاق آنها جاری سازد و با کسی که یا اهل ملت کید و فریب نماید و راه
خسومت و عداوت و عداوت و لدا و پیاید جنگ کند و هر مسئله مشکلی که از او پرسند
مطابق واقع و نفس الامر حل آن فرماید و اطاعت او در برابر واجب باشد
و در نیجالی نظر باینکه ثبوت تبت منوط باین معنی نیست که می باید هر نبی بتادیب
در باب جنایت و محاربه اصحاب عداوت و دفع از حوزه دین و مجاهده کافران
بامور باشد در میان نبی و امام نسبت عام و خاص من وجه خواهد بود و هرگاه احد

بعد تو از درجه نبوت بمرتبه امامست فایز شود اولو الامرش خوانند این
 جائسی والد مجتهد الحی این مدعا را در حسام الاسلام خود باین عبارت فرموده است
 لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتضای کس باشد در باب افعال و اشیاء باید قائل
 با سواست باشد و سیاست و تادمیب آنها نماید و جمیع وجود واجب الاطاعت آنها
 باشد و اقامت حدود و فرامید و دفع اعدای از آنها کند و با کفار بجای است کفر و حدیث
 و حفاظت دین فرماید و هر بنی را ضرر و نیست که تبیع این مناصب و موصوفت باشد
 بالاتفاق الی آخره بلفظه و ازین عبارت معلوم شد که فعلیت این امور و هر بنی ضرور
 نیست و در هر امام ضرور و تطبیق این اوصاف بر ائمه اثنا عشر تبیین نماید و از این
 زمان بلکه تا خروج امام مهدی نزد در باب بصیرت و دفع فتیحه صورت نموده است
 پس احدی ازین بزرگان بر اصول مدعیین و ادعی ائمه است ظاهرین امام اثنی عشر
 شد پس اطلاق لفظ امامست بر ایشان مجاز یعنی مایکول مانند دارد و دعوی خود را بر او
 و از ایشان است که بر مسمت ائمه واحد بعد واحد قائل شده اند تا بآنکه از خرابی اسم و
 کوه معنی امامت را چنانکه از تفسیر مذکور و مانند آن که شد برای حضرات ائمه است
 کنند و ازینجا خوبی ذهیب امامیه زیاده تر دریافت میرسد که با وصف این دلالت
 زنی و لحن ترائی در باب امامت حضرات ائمه بدی در انصاف و بذایات است
 هنوز حالت منظره دهشته باشند خوشایند کسب ابو جعفر عیسی و شین حلی که در آن
 آنها جمیع انتظار بر ذهیب شیعیان روزگار باقی نباشد و ازینجاست که این بدو امامان
 اعظم تغییر مینمایند چنانچه بر ناظرین آثار منتهی المطلب و انجم الفیض از القاب
 دینی پوشیده نیست و قد عرفت عبارتة بذاللتاب فی الیهاب و من یما یوما
 لا عادة و اگر گویند که ائمه بدی را باعتبار معنی اول که عام از منتهی ثانی است
 انتظاری نیست و همین معنی بر یکی از ایشان امام مبدعیم تقبول لفظ بعد از
 تاسیث قال یقولون یا فواهلهم ما لیس فی المثلهم لیس کتفون
 من الناس ولا یستحقون من الله و کذا معنی غیر از این است

در فصل سابق اثبات آن از کتب اهل سنت گذشته و اگر فرقی بر
لباسیت مابری قریب الحصول است قوله قال ابن حجر فی الصواعق
از لفظ عندنا فسیده اند که جمیع اهل حق مراد اند و این در حقیقت
است ازین عبارت همین قدر ثابت میشود که نزد متفقین امریزیه ببلد نقیض الحکمین
صحیح نشده و از آن لازم نمی آید که نزد یک مقررین هم بدرجه صحت نرسیده باشد
و این عدم لزوم بر متبعین کلام علمای تفریقین حاجت بشواید و قراین هم ندارد
که برای اطمینان خاطر عوام گفته میشود اما کلام علمای مالک پس از این
شیخ ابن بهام است و نحوایش آنکه ضرورتیست که هر روایت از روایات معتبرین
صحت واجب القبول باشد زیرا که در جمیع و تعدیل بعضی از روایات اختلاف واقع
شده احتمال دارد که نزد امام ابو حنیفه مجروح باشد و نزد مخزن ذکور موثق و معتدل
و همچنین خبر یک آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ضعیف و موضوع نیست
اما افادات شیعیان پس بدانکه در کتب ایشان حدیثی نزد جمعی بدرجه صحت
رسیده و همان حدیث یعنی نزد گروهی ازین وصفت معرا بوده آیا بکبریکه نشیب
فراز این صحیح اندر دیده مستر تواند بود که روایت عبید بن عباس زانشانی را
نزد ابو حمزه رشتی صحیح نیست بخلاف شیخ طحطاوی که در خلاصه حکم بصحت آن میکند
کاشانی و بحرانی هم درین باب داد انصاف داده زبان مفسر لا مکرر داده اند که اکثر
اتفاق افتاده که دو کس از علما که در تنقید رجال بصیرتی داشته باشند بر توثیق یک
راوی متشدد اتفاق نموده باشند و حقا که کلام این بزرگان متصفت است بکمال درستی
و سادگی نمی علی من تشیع کتب رجالهم و نزد شیخ الطائفة متشکک اختلاف
قدما و احکام همینست که در تصحیح و تضعیف اخبار بعضیها مختلف بودند الی غیر ذلک
من التخصیص و التبریح با کماله از لفظ عندنا من جمیع جماع بر آوردن خلافت رای زین است
و این اشکال جدلی و الزامی روشن میکنیم که شیخ ابن بابویه صدوق امام عظیم شیعه بلکه فرد کامل
امامیه علی الاطلاق در کتب معتقادات سیکوید اعتقادنا فی القرآن انه کلام الله تعالی و وحیه

و تنزیله و قوله و کتابه و انه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و ان قد صدق الحق و ان الله
لَقَوْلُ فَضْلٍ وَمَا هُوَ بِالْمُزِيلِ ط و ان الله تبارک و تعالی محمد شریف و منزه بریه و حافظه
و اعتقادنا فی القرآن الذی انزل الله تبارک و تعالی علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم یو ما بین این
و هکذا فی ایدی الناس لیس باکثر من ذلك و مبلغ سوره عند الناس بایه و اربعه عشر سوره و
ان الضحی و الم نشرح سوره واحده و لایلاف و الم ترکیف سوره و اوده و من نسب الینا
انما نقول اکثر من ذلك فهو کاذب انتهى بل حفظه یعنی کلام الله نزد ما زیاده ازین قرآن نیست
که در دست مردم موجود است و هر که تحریف را بمانیت میدید افترا میکند و درین کتاب مجید
بسیار باطل را راهی نیست و خدا تبارک حافظ و نگهبان اوست آری فرق بین این است که عند سوره
مجید بر حسب مردم یک صد و چهارده است و نزد ما یکصد و دوازده زیرا که الم تشریح و لایلاف
سوره جدا گانه نیست بلکه در الضحی و الم ترکیف داخل است انتهى بمحمد و تسبیح باید که اجماع
امامیه بر عدم تحریف و زیاده و نقصان قرآن مجید اتفاق یافته باشد و حسب هر یک از قدما این
بود که ما بین المذنبین کلام الله است فقط و حالا که منصف کتب ما به یک میانه اند که علی بن ابراهیم
استاد کلینی روایات متواتر المعنی در تفسیر خویش بر این موی نقصان و تبدیل و تدریج آن
مجید می آورد و درین باب یا عترت اکابر امامیه سخت غلو دارد و تمسک با امامان الهی و تشیعین
اغنی محمد بن یعقوب کلینی نیز با عترت علمای امامیه و منهم الفاضل المعاصر سید ابی نصر شیخ السید
لطاب الرشاد و اعتقاد تحریف دارد بلکه بعد ازین بجای خویش نشان الله تبارک با شرات منافی
رسانید که استادش روایات الحاق و زیاده و جعل را نیز در تفسیر خویش گفته و این را از اشیاء
بمعصومین میرساند و دیگر قدمای امامیه نیز درین باب عرق قشاینها بکار برده اند که در کتب
در دست این معدوم الاستعداد موجود دلالت بر آن میکند که بزرگواران امامیه بر عدم تحریف
قرآن مجید بمقتضای فرمودینهم اتفاق کرده اند و از عبارات اعتبار مردم میسر است
که نقصان کتاب مجید بلامرئیه اختلافی است با این هر که دستش صدوق مذکور
لفظ مزبور اطلاق کرده حال لفظ عندنا در عبارت شیخ ابی اسحاق و غیره است
محرره نقل آن برداشته است همچنین قیاس باید کرد که دلیل بر ایمان نیست یا بحاجه الیها

این قدر هم نرید استند که عبارت صواعق از افادات مفسقین نرید است و گفتگو بنده کفرین
 نرید علامه سیدالدین نقی ازانی در شرح عقاید نقی از خلاصه برای تأیید کفرین لاعتین نرید مخصوص
 نرید نقل سطره و بعضی اطلاق اللعن علیه لما انه کفر معین امر قتل الحسین رضی الله عنه و اتفقوا علی
 جواز اللعن علی من قتل او امر به او اجازه او رضی به و الحقی ان رضا نرید یقتل الحسین رضی الله عنه
 و استبصاره بدک و امانته اهل بیت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم حاکم و ترسانه و انکار
 تفصیل احادیث و در کتاب شرح مقاصد افاده میناید و اما ما جری بعد از آنکه علی بن العظم علی
 اهل بیت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاختفاء و من الشنا بحیث
 لا اشتباه علی الارار اذ یکاد یشهد به الجهاد و العجم و یکی الارض و السماء و بهتر است
 الجبال و تشق الصخور و یقی سور علیه علی کر الشهور و مرالدیه و رفاعه الله علی من یشر او رضی
 او سعی و الخراب الاخره اشد و البقی قال قیل من علماء المذهب من لم یحجج اللعن
 علی نرید مع علمهم بان یسحق یاربو علی ذلک و نرید قلنا تخامیا عن ان یرقی الی الاعلی کما
 شعاره و افضل علی یابروی فی ادعیتهم و یجری فی اندیتهم قرای المعنون بامر الدین احاطم
 بالکلیه طریقاً الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا یرل الاقدام عن السوار و لا یفضل الاقدام
 بالاهوار و الا من یخفی علیه الجواز و الاستحقاق فکیف لا یقع علیها الاتفاق و به ان
 السرفه نقل عن السلف من المبالغه فی مجانبه اهل الضلال و سده طریق لایوسن ان یخبر
 الی التوائه فی المال مع علمهم بحقیقه الحال و جلوه المقال و قد کشف لنا ذلک صلی الله علیه
 الاحوال و اسربت الاقوال و حیث لا منع و لا محال و الشکی الی عالم الغیب و الشهاده
 اکبر المتوال انتبه کلامه بلطفه قوله و غزالی الی آخره اقول در اینجا نیز همان
 جواب است که عدم ثبوت امری نزد امام غزالی مستلزم عدم ثبوتش نزد مکفرین نیست
 و این را نیز بمشالی واضح میگردانم که از مجموعه مسایل فقهیه که از به امامیه اعنی در
 کاظم علی که دست از اندازد دنیوی گشته اند و بتدکاره شاعر مشهور مولوی مخدوم
 و ذکر خیر علامه و بلوی نور الله مضجعهها غالب اوقات مشغول گشته اند و درینو لاشک
 بیماری مبتلا گردیده بحدیکه هر کس را یاس از چاهشان بهر سیه بعد از تنقیح فروع نماید

نموده اند چنان بودا میشود که تدائی التماس و خیرت النعم که عیاذ ایا
 مختار است فاروقی است کما لفظ استهم و الکلب الکلاینه التي
 محققین امامیه در استیاضه اصل است و بعضی جمیع قایل اند بهیچیکو
 را نیز بدان قسم کند و برنی بدم الضمام رفته اند و انشا الله تعالی او را بعضی ازین اقوال از
 کتب معتبره امامیه ازین مفضل خواهد آمد و حال لاف زنی بجهت بدین دریاقت خواهد شد
 هرگاه مطارعه این مسایل در میان آید غایه السعی فقهائی است که آن بود که گفتار از ثبوت
 بدعت برای مذکور نزد ما تعیین لازم نمی آید که نزد آمرین به احداث آن ثابت شده باشد
 و حاشا که بجهت بدین مایع از علم با احداث فتوی بران داده باشند فیشریم در بیان این
 قسم قولات را اعاده میکند و میگوید که اگر نزد بعضی از اهل قرامه و سبکیم نمیدانند
 امام حسین رضی الله عنه ثابت شده و موجب مکنار نیز میگردید و نزد حاکم ثابت نشده
 و نیز بر مرتبه کفر نسبی چه بد حادث شده است گفتیم بعد از تنزل و تسلیم است و الا
 سندش عقرب کدشت و به ازین یا غرافت اکابر امامیه در عهد داسا و کالفرن
 زید مخصوص اسم در جزو متاخری آید از انشا الله تعالی اما اگر از امام علی و امام جعفر
 شیعہ نشود و رغبت با یمثال که تعلق بمسایل تازه و از ان داده می آید و تمانی
 شیعین مثالی در بنواد خاص که متعلق بکفر و غیره است و سخن و عدم لغو است مبرور
 مثالی و یک تفصیل هر چه تا مشرور حسین امر خاص میگویم و در تطویل نمی اندیشم یا بعد
 و اعانت که با وجود کثرت روایات و آله برانمندی که شهادت امام رضا علیه السلام
 بحدوث او و زبرد ادنش اتفاق افتاد و آن شور و بحث درباره قتل آ
 تا ابر که نموده و چه احد آنها که بقتل نیست نیورده باز هم سید و
 چنان بکوه جولش مفروکتی که بمعانی زشت بای خودش هر فرد نمی ارد و در غایت
 بای کوبی با بر زمین میسر سازد و با عراف صاحب گفتار غم و غیر او درین امر استعداد
 میکند و میگوید که بدغم و می آید که ال ما من با وصف کمال تعظیم و توقیر از اید الوصف
 و ولایت شهادت بر مردان امام رضا رضی الله عنه باشد و این محدث نیز غیر از اینست

بهرگز با اصول موضوعه و روایات مجعوله مذموب خودش رجوعی نکند
 و اگر او را یاد نمازد که خود این استبعاد نظر بر روایات امامیه پس
 بیاورد تواند کرد که اصحاب و رفقا را یک سید البشیرین صلی الله علیه
 و آله و سلم سیما خواص و حواریین خصوصاً ابو بکر صدیق که بمقتضی قرآنی یار غار است
 و در راه خدا جان و مال خود را فدا کرده و دختر نیک اخترش که بمقتضی کتاب مجید
 یار دنیا و مافیها زده و خدا و رددل و دار آخرت را با عترت عظیمین شفیعه و شفیع
 صاحب مجمع البیان و غیره من القدام برگزیده زهر لاهل در طعام سیه امام بکار برده
 و بی سیر طریق ارتداد و کفر شوند چنانکه مسجد عباسی با طهارت محلی در بخارا از ائمه اطهار
 روایت میکند پس استبعاد در باره مامون که قرآن مجید بر شکر او دانسته دارند معذرتی
 از احادیث درین باب وارد شده بلکه از کتب تواریخ و حکایات چنان بوضوح میسر آید که
 او در ضمن علما و عماد و زهاد افتاده چه مصربی دارد بستر خود علمای امامیه را از تشنگی
 تحریب و طرد و کس چندان فریفته که خبر تحسین او هرگز امری دیگر بخمال نیاورده و کشتی بای
 تقریر او را هرگز ندیده و ترجمه او انواع مناقب و حمایه را داخل دادند و این نوشته بیکجا
 آورده است و با کمال اگر حجت الاسلام غزالی چنان میگفت که امام امیر بن حبیل و ابن خوری
 و من یقوم مقامهم که از ائمه فقه و حدیث اند صریح کفر نمیدیکند و هر کس ازین بزرگان
 بردعوی تمنا خویش اوله شرعیه تحایم کرده گفته اند که چون امام حسین از گوشت و
 و پوست آنحضرت پیورده شده و ریحان آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوده قتل او
 صلی الله علیه و آله و سلم حال قاتلش با قاتل احاد است برابر نیست پس
 ان و انصارش که در قتل جناب سید الشهدا شریک گردیدند
 و در تذلیل اهل بیت العیاذ بالله کوشیدند در لعن و طعن حکم کفار دارند و انشا الله
 تعالی جواب امام غزالی و غیر او بعد ازین شرح و مبسط زبانی مکفرین خواهد آمد و معلوم
 خواهد شد که مکفرین انشقی هم بردعوی خود بر این نقلیه قایم کرده اند و هرگز بلا دلیل
 نگفته چون آنقدر دستنی اکنون بران چند روایت که دلالت بر تفاوت مامون دارد

۱۰
 و از اجل بکه امام الائمه طائفه مستقیض است و این طائوس یا بر مصلحتی که سبب است
 تعالی دل از آن زدیده و چشم پوشی اغراض از آن نموده اعلام مینمایم باید دانست
 که این روایات در کتب شیعه پایانی ندارد و اگر دعوی تواتر لفظی بهم بر زبان رود و غایب
 خلاف نقل الامر نباشد در تصانیف ابن بابویه و شیخ الطائفه و شیخ وسید او اعتنی این
 معلوم و مرتضی و مانند ایشان لا تعد و لا تخفی مرویست و بمقام بعضی از این احادیث
 که در جلال العیون عبارت فارسی منقول است بکمال اختصار زرد بسکنم تا حاجت ترجمه
 بهم باقی نماند و هر کس از عوام هم بهره از آن بردارد و آن چند روایت این است که بسند
 معتبر از امام رضا منقول است که فرمود بخدا سوگند که نیست هیچک از ما ابیت گرانگه
 گشته بشود و شهید میگردد گفتند این رسول الله که ترا شهید خواهد کرد فرمود که باین
 نقل یقین بخدا در زمان من مرا نیز شهید خواهد کرد و در دیار دور و زمین غریب مدفون
 خواهد ساخت پس هر که مراد در آن غربت زیارت کند حق تعالی صد هزار
 صدیق و صد هزار حج کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره مأخوذ شود و در
 درجات عالی بهشت رفیق باشد و **الایضا** بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است
 که چون مامون لعین علمای امصار و فقهائى اقطار را جمع کرد که با آن امام اخبار رسیده
 کنند و آنحضرت بر همه غالب آمد و همه اقرار بر فضیلت آنحضرت کردند و از مجلس مامون برخاست
 و بنام خدا و هدایت خود من در خدمت آنحضرت رفتم و گفتم حمد میکنم خدا را که ما را
 بطریق شما گردانید و مرا کرامت بالغة بنماید و غایت سعی میزد و میگردیدم تا من را از این
 جهم ترافیش بداند و من می بینی که مرا اکرام مینماید و سخن مرا بجمع قبول و تمام نماید زیرا که
 درین زودی مرا نیز شهید خواهد کرد از روی ظلم و ستم و این خبریست که از پدران بزرگوار
 من رسیده است و تا من زنده ام این سخن را ذکر نکن و **الایضا** بسند معتبر از
 کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از سیرین موی سبزی بهم خواهد رسید
 که نامش موافق نام امیر المومنین علیه السلام باشد و او را از این خبر اسان بود و نیز شهید شد
 و در غربت او را مدفون مدفون سازند **الایضا** باقر بن عثمان نقل امثال این روایات

از شیخ جددق میگوید که از راویان چنان معلوم میشود که مامون ملعون از خلفای شقاوت
 اساس بود و فرمایش در اطراف عالم نافذ گردید ایالت عراق را بحسن بن سهل نقیون
 بخود و خود در بصره و اقامت نمود و در اطراف ممالک حجاز و یمن مجافسته و آشوب
 ارتقاع یافت که بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشته اند چون این
 خبر در مرو و بصره مامون رسید بافضل بن سهل که وزیر و شیر او بود مشورت نمود و بعد
 از تدبیر و اندیش بسیار بر آن دو ملعون بران قرار گرفت که حضرت امام رضا علیه السلام
 را از مدینه طلب نمایند و او را دلی عهد خود نمایند تا آنکه سار سادات بطمع خلافت پندارند
 پس رحاب این ضحاک و بعضی از مخصوصان دیگر را بخدمت آنحضرت فرستادند در
 اول حال امتناع بسیار نمود و چون مبالغه ایشان از حد اعتدال متجاوز گردید آنحضرت
 محنت اثر بجزا اختیار نمود و پسندید که یکم از معتبرین مرویست که چون آن امام عظیم
 خواست که از مدینه بیرون رود داخل مسجد شد و نیز در ضریح مقدس سید امام علیه السلام
 آمد و چند بزرگوار خود را وداع نمود و قطرات اشک خونین از منافق آن روضه مقدس
 بیاید و باز معاودت فرمود و رسم وداع بیکدیگر باز چند قدم رفت و باز گردید و هر
 مرتبه ناله و فریاد می نمود و آوای بعد ازین تهنیت گفت فرمود مقام تعزیت است که
 ازین مقبره شریف جدا میشوم و در غربت بنهادم خواهم رسید و در پهلوی پسرین
 خلافت یعنی یاران الرشید موفون خواهم شد انتهی مختصرا و از روایت
 صاحب کشف الغم و مانند او بوضوح می انجامد که حضرت اول در طوس داخل شد باز
 بر مدینه توفیق یافت و مامون بطرد و تعظیم و تکریم زیاده از حد بجا آورد و گفت ای فرزند
 پیغمبر علم و فضل عبادت در بد تو اینک میدانم و اراده آن دارم که خود را از خلافت
 معزول کنم و با تو امانت بگویم که اگر من در بیعت تو مشرف شوم حضرت فرمود که اگر خلافت را
 بخواهی بجز تو قرار داده است جایز نیست که بدیگری حواله کنی و اگر از آن توفیق بدیگری
 نماند یعنی چه مامون گفت یا بن رسول الله بالضرورة خلافت را قبول کن و فرمود
 بر رضای خود هرگز قبول نمی توانی کرد یا بجملة تا دو ماه این طایفه در میان بود و حضرت جوان

غرض او را سیدانست قبول نمی فرمود چون مایوس شد گفت که اولاً بسیار
 که خلافت بعد از من بتو رسد حضرت فرمود که پدران بزرگوار را خبر داده اند از رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم که من پیش از تو از دنیا بیرون خواهم رفت و
 و برین ملائکه آسمان و ملائکه زمین خواهم گرسیت و در زمین غریب و بی ملایم می ماند و اگر کسی
 مدفون خواهم شد مامون از اجتماع این سخن گریان شد و گشت یابن سواد که میفرمود
 ترا بقتل رسانیدن تا من زنده ام حضرت فرمود اگر خواهم میمیرم گفت که در این دنیا
 سر دماغون گفت غرض تو ازین سخنان آنست که ولایت عهد را بهم قبول کنی تا مردم گویند که او
 ترک نیا کرده فرمود از روزیکه خدا مرا خلق کرده است تا حال در دنیا بگذرانم و اگر در دنیا
 بگذرانم در عرض ترا میمانم گفت غرض من چیست حضرت فرمود که غرض تو آنست که مردم بگویند
 علی بن موسی ترک دنیا نکرده بود بلکه دنیا ترک او کرده بود آنرا که دنیا را بر او میسر شد برای
 اشیع خلافت ولایت عهد را قبول کرد مامون در غضب شد و گفت پیوسته سخنان ناگوار
 و برابری میگوید و از سطوت من امین شده بخدا سوگند که اگر ولایت عهد را قبول کنی
 سروریت را از منم الی آخر الروایه ملخصه و این بابویه را احمد بن علی بن سواد
 که گفت از ابوالصلح می پرسیدم که چگونه مامون راضی شد بقبول حضرت امام رضا علیه السلام
 آنحضرت را مامون را اگر می میداشت که فضیلت و بزرگواری او را میدانست در ولایت عهد
 را با و تعویض نموده برای آنکه مردم از حضرت را چنان شناسند که را غیب جوی و با است
 او از دهکده مردم کم شود چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد
 مسلمانان را جمع کرد که با حضرت بیایند و منظره آکنده نماید بر و نماز
 نسبت حضرت فوری بفرمود این تبریز خلافت قصود او نتیجه داد و علی بن سواد
 بقبولش نمودند و حضرت بار بار ملامت فرمود که امامت را اجرائیل است کسی لایق نیست
 به گویان این کلمات را با بوشش میرسانید و عقوق می کشد و روز بروز بوشش میزد و
 حضرت با و کلمات و نسبت میفرمود و لیست را اختیار نمیکرد بدین جهت بقتل او راضی شد

این مجلس با پیوسته بستم معتبر از هر شمه بن اعیان رویت کرده است که روزی
 ملازمت حضرت امام رضا علیه السلام بدو خانه مامون فتم چون بدر سر او رسیدیم صبح
 یلمی را که قمران و موالیان آنحضرت بود و دیدم چون نظرش بر من افتاد گفت
 ای هر شمه تو میدانی که من این مامونم و محل اعتماد آن ملعون کفتم می گفت دی شب آن ملعون را
 باسی نظر از غلامان خاص خود که محرم اسرار او بودند بعد از آنکه ثانی از شب گذشته بود طلسم خود
 چون بروی اخل شدیم دیدیم که آن سیاه دل از کثرت شموع و مشاعل مجلس خود را بنشاند
 روز روزش سیاه شده و تیغهای برهنه زهر آلود در پیش خود گذاشته پس بر یکی از ما را بنزد
 طلسمید و عهد و پیمان گرفت که با بچه فرمایند عمل کنیم و راز او را پنهان داریم هر یک از تیغ زهر آلود
 را داد و گفت بروید بوی حجه امام رضا در حالتی که او را بایید و سخن گوید خواه نشسته خواه
 ایستاده و خواه در خواب این شمشیر را بر بدن او فرو دارید و گوشت و استخوان او را زیر
 ریزه کنید و انجرائ او بیکدیگر پیامیزید و این شمشیر را بر براط او مالید و از آلائش خون پاک
 کنید و بنزد من آید و اگر با بچه کفتم عمل نماید و این راز را افشا نکند هر یک از ما را دزدیده بدرد
 بدیم یا ضیاع و عقار نکند و نازده باشد از قمران من باشد صبح گفت شمشیر را از این
 ملعون گرفته بجزه در آیدیم و دیدیم که آنجناب بر پهلوی مبارک خود خوابیده و دستهای خود را
 حرکت میداد و سخنی تکلم میکرد که فهمیدیم من بیک طرف حجه ایستادم و سر شمشیر خود را بر زمین
 نهادم و سران بر اسان نظر میکردم آن غلامان بجایا بجانب امام مظلوم شتافتند و شمشیر
 خود را که نوبت بر حسب مظهر آن سرور فرو داد و زدند آنحضرت زهری جامه پوشیده بود که مانع
 لس آن امام مظلوم را بر لب خود عجیده نبوی مامون گشتند پرسید چه کرد
 بعل آوردیم چون صبح طالع شد مامون سر خود را برهنه کرد و بندهای حایه
 را کشود و بیات ارباب مصیبت گریان و نالان از خانه بیرون آمد و در مجلس شوم خود نشست
 تا اینکه طعنیت آنحضرت اشتغال نماید صبح گفت چون غزد یک حجه رسید آواز
 سمجحه استماع نمود و پرسید و گفت ای صبح بجزه داخل شو و مرا از حقیقت این صدا خبر ده
 صبح گفت چون بجزه رفتم آنحضرت را دیدم در محراب نشسته و بعبادت زبیا لاریات مشغول

است چون مامون ملعون را از اینجا خبر دادم مضطرب گردید و اعضاى شومش بزرگداشت
لعنت خدا بر شما که مرا فریب دادید پس گفت ای صبیح چون آن سرور را می شناسی بنزد یک
محباب رو و حقیقت حال نیکو معلوم کن و مرا اعلام نما چون بنزد یک عتبه رسیدم آن امام
مطلوم آواز داد که ای صبیح گفتم لبیک یا مولای من و بر زمین افتادم و رو بر خاک نهادم
و گریتم فرمود که برخیز خدا رحمت کند و این آیت را تلاوت نمود **يُزِيلُ دُونَكَ الْبُظُرَ** و
نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ صَبَّتْ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ صبیح گفت چنان بنزد یک
مامون آمدم از بسیاری غضب صورتش مانند شب تاریک گردیده بود گفتم که وای که حیرت
خویش نشسته مشغول عبادت است و اثر زخمی بر بدن مبارکش ظاهر نیست فرمود که امروز در خانه
را که بجهت تعزیت حضرت آمده بودند بگویند که آنحضرت را غشی عارض شده بود امروز که
زایل گشت و بصحت مبدل گردید را **قُمِ الْحُرُوفُ** بگو یا که صبیح این همه بجا هست
که او را نزد امامیه حاصل است شریک علماى مامون بود که بر قتل آنجناب یکار بستند و بداند
پیوستند که صبیح با طهارت خودش شمشیر بر جسمش نقش زده باشد و لیکن واقع را چشم دید
و کما یبغی تماشا کرد و این بر فرض محال است و الا کسی باور تواند کرد که صبیح قبضه شمشیر را در
رضا همراه علماى بیت کبر و تقیه نماید و از زدن تیغ خود را منذور دارد و دیگران را
همین ببل است که او میدانست که لباس صنوی مانع اثر شمشیر است اگر صد بار شمشیر نزد آنجا فرود
رسید فوالله علی نعیمهم ورفضهم مع او عا فرید الله لا اله الا انت سبحانک انی کنت من العباد
تقیه را که بر امامیه اهل آردند و در خصوص هم مخالفت امام را با غرض آنها بر تشدید نکات
درشت بمامون میگفت و زینهار زنی اختیار نموده و بر تمام امور علم او خطایه نمود
و مولف کتاب مذکور کیفیت شهادت را بر روایت ابوالصالح خان ذی القربین
گفت روزی در خدمت امام رضا ایستاده بودم فرمود که در اصل قیامت روزی که
هر جبار بجانب قریش یکت خاک بیاورد آن خاک اگر از پشت تو باشد بودم یا نه
از آنست و فرمود که مامون خوابیده است که قبر خود را قبله قبر من کند سنگی پیدا شود که
اگر جمیع کلک در آن خراشان جمع شوند خوابند که آنرا حرکت دهند یا نه از آنجا

کند تا آنکه خاک بالای قبر و پائین پارا است تمام نمود و چنین فرمود چون خاک
طرحه قبور را بوسید فرمود که زود باشد که قبر مظهر را درین موضع خفیه نماید پس امر کن
که هفت درجه زیر زمین فرو برند ولی از او کز شبری گردانند که حق تکلیف چند اندک خواهد بود
کشاد سازد و یاغی از باغهای بهشت سازد آنگاه از جانب قبر طوطی ظاهر شود پس آن
دعا میگردد تا اقامم می نمایم تکلم کن تا بقدرت خدا آن آب جاری گردد و قبر از آن آب بر
شود و ماهی پند ریزه در آن آید هر شونده چون آن ماهیان پدید آیند این نان را که بتو می دهم
در آن ریزه کن که آن ماهیان بخورند آنگاه ماهی بزرگ ظاهر شود و آن ماهیان را بر چسبند
در آن حال دست بزرگ گذارد تا آنکه ترا تعلیم نمایم بخوان تا آن آب بریز زمین فرو رود
و قبر خشک شود و این اعمال را انگنی مگر در حضور ماهی و فرمود که فردا بجلوس این کافران
داخل خواهم شد اگر از خانه آنشقی سر برهنه بیرون آید یا این تکلم نماید و اگر چیزی بر سر پوشیده
باشد یا این سخن گوید یا بوالصلوات گفت که چون بود در آن حضرت امام رضا علیه السلام نماز یاد داد
و او نمود و جامه های خویش را پوشید و در محراب نشست و نظر بود تا غلامان با موی لیلی
آمدند کفش پوشیده ردای مبارک خود را برداشتند و بکفشهای آن ملعون در آمد و من
در خدمت آنحضرت بودم و در آنوقت چند رنگ یو با خودی همراه بود و آن ماهیان خوشه
انگونی که در آنجا برشته در بعضی از دانه های آن دو آمیخته بودند در دست داشتند
و بعضی از آنجا که بر سر آنها لوده بودند از برای رفع قحطیت زهر را میگریز چون نظر کنش
بر آنحضرت افتاد شتافته از جای خود بر جست و دست در گردن مبارکش کرد و میان
دو دیده آن قره العین صلی الله علیه و آله بوسید و آنچه از لوازم اگر آنها حضرت را
طاهری بود دقیقه فرو نگذاشت و آنحضرت را بر سینه خود نشاند و آن خوشه انگور را
بوی داد و گفت یا بن رسول الله ازین نیکوتر انگوری ندیدم حضرت فرمود شاید انگور
بهشت ازین نیکوتر باشد ما مومن گفت ازین انگور تناول نما حضرت فرمود مرا از
خوردن انگور خاف دار آن ملعون مبالغه بسیار کرد و گفت البته میباید تناول نمود مگر
ما اینهم سیداری و با این همه خلاص که از منج شده و اینهاست که من

میری و آن خوشه انگور را گرفته دانه چند از آن خورد و باز دست حضرت داد و تکلیف
 حوزن نمود آن امام مظلوم چون سه دانه انگور زهر آلود تناول نمود حالش دگرگون
 گردید و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از آن مجلس برخاست تا مومن
 گفت یابن هم کجا میروی فرمود با بنی که مرا فرستادی و آن حضرت خزین و عکین و
 نالان و مبارک پوشیده از خازن مومن بیرون آمد ابو الصا گفت که مقتضای فرموده
 آنحضرت با وی سخن نگفتم تا بر ای خود داخل گردید و فرمود که در سرار ابد و رنجور و
 نالان بر فراش خود گنجد فرمود چون امام معصوم بر بستر قرار گرفت در سرار بسته
 در میان خاک خزین و عکین استاده بودم ناگاه جوان خوشبو مسکین را در میان
 سرای او دیدم که سیاه و لایت از جبین فاضل الانوار شر ظاهری بود سوال کردم از کدام
 در داخل شدی که در باران محکم بسته بودم فرمود آن قادری که از زمین یک لحظه او را
 مراد اهل گردانید من محمد بن علی ام آمده ام تا پدر معصوم مسموم را و داغ انتم پس
 در حجره رفت امام رضا از جابر حبت و یعقوب و از یوسف گم گشته خود را در انوش
 کشید و بپوشید و بر روی وی سید او و اسرار ملک و ملکوت و خزان علم لایوت را
 بعنوانی گفت که من نفهمیدم و ابواب علوم اولین و دومین حضرت سید المرسلین
 علیه السلام علیه و آله و سلم آتونی تسلیم کرد آنگاه بر لبهای مبارک گفت دیدم از بر سفید
 شر حضرت امام فقی علیه السلام آنرا پسید دست در میان سینه پدر بزرگوار کرد
 و خبری مانند اسفند بیرون آورد و آن طایر قدسی برای شهادت ارتحال نمود و حضرت
 امام فاضل را عجز از خواب تاباید که مقربین از غسل و کفن و حنوط بطرفه قارع
 شدند و نماز گزارد و پسر مومن آمد و بپستور اهل دیار گریه و زاری رسان
 نمود و بجا گزید و آن عجبایی که امام رضا وقت گذشت قبر مبارک را بپای خود فرمود و بپوشید
 تا نشین بپوشد و یکی از وزرای نیک حضرت گفت که مقصود حضرت امام بنودن از این
 عوایب است که بالای که ملک بنی عباس مثل این با سیاست که عنقریب منقرض شود
 و دولت و شمت سیر آید و حق تعالی شخصی را بر شانه سلطنت که مثل قاضی بزرگ که

ما بیانی خورد ابرجد شمار از روی زمین براند از دانهی مختصرا من بعد باقر مجلسی
 و او ایستاد دیگر از شیخ مفید و مانند او ذکر کرده محصل یکی آنکه چون امام رضا علیه السلام
 بجانب عراق آمد و با مامون در خورده آنجا پیاپی عارض شد اراده قصد نمود مامون عطا
 را امر کرد تا ناخنهای انگشت را بر هر قاتل آلوده کند القصه چون از قصد فارغ شد غلام
 بر طبق اشاره او چند انار از باغ چید و دانههای آنرا بیرون آورد آنشقی تکلیف بخوردش
 داد حضرت در همان ساعت بعد از خوردنش بقضای حاجت بیرون رفت آخر تا نماز عصر
 احشا و امعای مبارک از هم ریخت چون خبر آن بد بخت رسید پیام فرستاد که دفع این
 سوءادافع است زینهار از ریشه را بیرون خاطر راه ندهند وقت صبح امام مظلوم بر میان
 رنشان انتقال نمود و حاصل روایت معبره این بابویه آنست که چون آنجناب مدحش
 گردید و همه آنکه مردم از طوکس بعلک آبنوس رسید مامون نالان و گریان بیرون آمد
 دست بر سر میزد و موی ریش خویش میکند و آب حسرت می بارید چون امام دیده مبارک
 بر کشید مامون گفت ندانم که کدام مصیبت بر من عظیم تر است جدائی از چو تنور بهائی و
 مشارقت از یونو پیشوائی بد آنکه مردم گمان میبردند که من ترا بقتل آوردم حضرت بسخنان
 بی غش و لغو تشبیه نکردید ای ان قال باسی از شب گذشته بود که آنجناب بعالم قدس
 از قاتل فرستادیم مردم شورش بر آوردند که این ملعون فرزند رسول خدا علیه السلام
 و مسلم را با حق تشبیه کرده و شوری عظیم بدیده آمد رسید که اگر جنازه را در آن روز بیرون
 آید قتل جانی و پس محمد بن جعفر عم آنجناب اطلبید و گفت بیرون رو و قتل را فرو نشان
 مردم را متصرف گردان و بگو که امروز آنجناب مایرون نمی آیم پس پراکنده شدند و در
 ن کردند و محصول روایت دیگر از ابن بابویه لکته حضرت پیر شده
 خبر داد و فرمود عزم تمام شد و مامون غم کرده که مرا زهر خوراند و مرا نکور و انار باقر
 مجلسی بعد از آنکه چند ورق دیگر همد و امات مختلفه نوشته میگود که این روایات همه اگر
 صحیح حتی تواند شد باینکه آنجناب را در انگور و انار مکرر زهر خورانیده باشند و نهی مختصرا
 لایست شمه از اخباریک در جلال العیون بتقریب ذکر شهادت امام رضا و مکیه قدسه

علما و متکلمین امامیه یعنی مأمون کما سجدی ان شاء الله تعالی فی آخر الکتاب در باره قتل
 آنجناب هر دو بیت از اینجا قیاس باید کرد که در باب تکلیف یا اید آخر نسبت یا اید حق و سکت
 دادن در ایشان چه کوشش نموده باشند یا بحدود رجوع برین قسم اخبار حقیقه
 چه که از درختان مودره اندر یک بیابان است و با خضار تمام وارد کردم احدی را بگویم
 تواند گرفت که حقیقه قاتل امام رضا خرمایون کسی دیگر بوده است یا نه این طایفه
 و انما الفس قرنا صیبت بر چه چیز محمول تواند شد و اگر تصدیقت دیگران غیر از
 و محاش و مازندران و رسائل مرقومه بعضی دیگر درین باب که تعانی بر او کرده اند
 دارد و مشتمل بر تصریح نام آن شخصی است استقر او نماید کنایه برین جمله
 و عرض میتوان نوشت اعطط از جمله امری نو یک است که این معلوم نیست
 سعید را که مکیه تشر از معلم الکات هم در که شده این همه احادیث از خود بیرون است
 شریکات نموند در اصل نهاده امام رضا تردد یا سحر است از راه دیگر سال استقامت
 خویش میگوید که درباره روح خدا صلوات الله علیه از که بر هر شریعت نهاده نوشته شده و از
 حکم تو انکه در بختی در باره انکه دیگر از افایر المومنین و مسیحین که در این باب
 و بالیقین می توانست گفت که بوقت نودمده اندالی آخر و در این مقام است
 دقیق و آن ای که میانه ابن طاووس و امام عزالی و دیگران نوشته است که در این باب
 اکثر اخبار از مصوفین که سلسله اسناد آن حضرت را بیان می کنند و در تفاسیر
 و تو اثر نزد امامیه است و کما عرفت سطره تضمن بنام امامت و آنکه او یا نواح
 کایه حیل امام رضا را از هر قاتل مفلک شمشیر گرد خدایه روایت می کنند و باره
 که در وقت او سلم است چنانچه طریقی و این معانی را این الی شیشه ابو یوسف
 محمد بن احمق و یوسفی در وقت از حضرت زین العابدین و او را در این باب
 حدیثی نیست نهاده که آمدن تر امام حسین و شهادت بر حضرت زین العابدین
 پسین حدیث جلیل القدر و معلم رفیع اند که نقش کار را بقتل و قتل و خود را
 ذمی قرار داده اند و انیس آخر بر خود است کرده و قلب عالمی برود و آواز و

آفرین در کام جهان و جهانیان انداخته چنانچه بر ذمیت او کتاب بظرافت مصلحت است
 روشن و تصریح علما در ترجمه او به ترجمه و غزار طغیان می است میرین انکار از امری بعد از
 اجماعی بدیهیات است و صد حدیث بران دلالت میکند و بحدیثی که فیض میرین بعد ازین
 خبر تا بهی و حیه ملهم شد و آن اینک این ملا و کس که در فن یکدت یکانه روزگار است چون
 دیده که بنیاد اکثر عقاید امامیه بر تحقیق و تفتیش مأمون واقع است و او در تکلمین این طایفه
 معدوم انظار است کما سنجی اگر او را بعین و طعن تناول کنند معطلات امور مذموب برهم
 میگرد و در ابتدا اعدای این سبب تشیع را بنیاد نهاد و قدام امامیه تقلید و بجهان دل اختیار
 کردند و در آخر بجهت شهرت قول او با الوهیت جناب رضوی علمای متاخرین مصلحت
 دران دیدند که او را به تکلف از زمره خویش اخراج نمایند و کفران بختش در نزد اگر مأمون
 امام العلماء نظام الحکما را نیز ازین دایره بیرون کنند دیگر مثل او کمیت که گاه و راز و تخم
 افشانند فله دره مادیق نظره یا قیما ندعوی امامت او در تکلمین امامیه و آنکه او نه
 مذموبان ماخذ از تحقیقات اوست و جهاد به محدثین و تکلمین این مذموب فن مذکور را
 از تقریرات او آفریند در کتب دین و ایمان خویش انقدر امانند علوق بفساد و خست
 و این مدعا که طول و عرض بخواند در خانه این رساله بعنوان شایسته پیرایه تالیف می خواهد
 کشید ان شاء الله تعالی قوله و ما شایان فرماید الی آخره اقول این دعوی را تا به
 علوی توفیق نماوی از کتب و یقین با ثبات میرسانم اما امر اول پس بدانکه از جمله
 لا عنین و مکفرین یزید است بقیة المجتهدین طاهرین احمد بن عبدالرشید بخاری چنانچه
 کتاب خلاصة الفقه از افادات و تصانیف او برین دعوی دلیل است و از آن جمله
 امام نوای قوام الدین صفاریست که در لعن یزید با که میگوید و از آن جمله افاضت
 متاخرین حافظ الدین محمد کردی است که در کتاب و جیر لعن یزید را بتوزیر کرده و
 از آن جمله جزو حجت که در جواب استنفا میر خود از حال یزید بکوار فغش رفته و از آن جمله
 محمد بن سیدان کفوی که در کتاب خود اعنی کتاب اعلام للاخبارین فقهار مذموب
 الشمان المنی رعبه تذکار این ابرار میفرماید و الحق ان لعن یزید تبار علی اشتها

۱. المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالكین شاه ولی اسد دہلوی و از انجمله است
 ۲. یاسد علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعہ و سنی بعنوانیکه
 قلوب مخالفین بکینش میرسد نهاده است و از انجمله است ارشد تلامذہ او رشید الدین
 مولانا محمد رشید الدین قدس اسد ابرار ہم و زاد اسد انوار ہم و از انجمله مولانا بحر العلوم
 العقلیہ و الاصولیہ مولوی عبدالعلی ادا م اسد فیض تصنیفاتہ و احسان تعلیم و ابارک الصالحین
 علی روس الطالین چنانچہ کتاب صواعق بحرقہ و شرح قصیدہ ہمنیہ و مفتاح النجا و کتاب
 مناقب السادات و شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان
 و جذبہ القلوب الی دیار المحبوب و کتاب سعادت الکونین و فضایل الحسنین و کتاب
 حجة اسد الباقیہ و کتاب ازالہ الخفا عن خلافتہ الخلفاء حیث قال فیہ مصنفہ کما نقل عنہ ایضا
 و لہ دودہ فرقہ ثالثہ خوارج ہزدان و نو اصیب بنی امیہ مثل یزید و مروان و اتباع ایشان کہ از
 و نسبت باطنی آنها انظر من الشمس و امین من الالسن است و نصوص صحیحہ در بارہ سوء حال و فحوی
 و نکال آنها بہ ثبوت پیوستہ آنها بلا شکیہ مجروح و مطعون اند بلکہ از دایرہ ایمان بیرون و با شکیہ
 محذور و مقرون و تالیفات و رسائل علامہ دہلوی قدس سرہ الغریر و کتاب غرۃ الراشدین
 و ذلک ایضا لہ و دیگر کتابت معتبرہ در دعوی فقیر از شواہد ترکی توانی شمرد و در خصوص این نسبت
 بمولانا عبد العلی رحمۃ اللہ علیہ بطالعہ حسام مومن یا السی لے توان بر حدیث قال فی مطاعن
 صاحب الفتوحات و مولانا المذکور محلی از اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید بد کوہر
 اکتفا می نماید پس از حیلہ الہامات شیطانیہ او کہ با وجود ادعا آنکہ از حق تعالی بدون توسل طلب
 علوم حق فرایکند و اینست کہ در باب ثالث و بیستم از کتاب فتوحات بیگوید کہ از حدیث اکبر
 ہم قطب بودہ اند و ہم غوث و قربان در گاہ صمدیت و سید ابجاعت ابو بکر است و شہر
 عثمان و علی و حسنین و مساویہ و یزید و عمر بن عبد الغریر و متوکل اجمالی این رسیدہ شیخ اکبر
 کجاست کہ با وجود اینکہ خود بخش در شرح مسلم حکم نموده باینکہ یزید از اسلام ہرہ نہ است
 و حسن و زل پر خورایہ بید سبجان اسد کیکہ احسان تدوین و تعلیم او و یزید کان او بر
 ذمہ ہمہ کس از کتبہ این دیار ثابت باشد او را بید گوہری و دیگر دشنامہای غلط باید کرد

کما یبغی عمل بر آیت کریمه هَلْ جَاءَ إِلَّا الْإِحْسَانُ چون
این همه در بر دهنی و زنج زنی از عادات مومن جالسی است علمای این دیار بکمال آذنه
او نیز کتر او را به نیکی یاد میکنند بلکه تصانیف او را که در مقام حضرت علامه دهلوی تالیف
کرده و از دست نامها برنوده بطیب خاطر نمی بینند شیخ شیراز علیه الرحمه چه نیکو شمرده
هیئت نام نیکو رفکان ضایع کن ~~نامها~~ نام نیکت باید از ~~آتش~~ آتش غلبه غلب
جاییکه مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را در منبع ثانی نقل خواهد کرد بکتاب مومن جالسی
می پردازم و بهام اثبات کذب و افترا بر نقل اولاد او بلکه نقل خودش در دیگر تصنیفاتش
سیرین اورا بمرحوم می اندازم این است شطری از انسانی متقدین و متاخرین است از مرده
مخوژین لعن بر این مخصوص است و اگر متبایع آن تعلق گیرد در خصوص این مقصد که سال
صحیح بعد از کاتب تالیف تو آمد اما امر ثانی پس بد آنکه با پدر عید التعلیل برتری که امام
الامام مشعشع است از لا عنین برید است ابو منصور که رئیس مقصد ای است بود و همچنین شرف
الامام صدر الدین خجندی برادرش جمال الدین خجندی و قس علی بن اعلی غزنوی محمد الدین
ابوالمحکم بن ابی القاسم نیشابوری محمد الدین بدائی و شیخ ابوالفتح نقیر آبادی و خواجه
محمود خفای حدادی و خواجه امام شرف الامام کشمیری و امام منصور جوینی که در این کتاب تالیف
مقدم و معتبر اند و قاضی سادی خفای و خواجه تاج الدین خفای نیشابوری و اسامی دیگر بزرگان
و ارباب و اشباح شان بر تصریح مستحکم مذکور در کتاب نقض الفتنای در تحریر و تفسیر
است از شما که لا یخفی علی من طالع کتبه و ملا محمد میرزا که تفسیر و تفسیر را تالیف کرده است و
شرح و تفسیر مذکور را بکمال سید و تفضل خود نوشته و در دقت و تفسیر زعمای امامیه
در گذشته جایگاه مطاعن امام ابو حامد قرطبی را برادر ابقا تالیف در آورده و اکثر
با این معنی مینویسد که اکثری از علمای کسینان لعن برید را تجویز میکنند بکتابت و تالیف او
و مانده او خاشی دارد و صاحب اثبات الحق که از غایت بصیرت و شرافت عارفانک و متوجه
در سلسله حکما برین است مملویده و تقابله زمان نشین و ملامت را در اختلافات علمانی است
در آن کرده و از ملامت اخباریه اصولیه و اختلافات مجتهدین شیخیه و معتزلی قول دهلوی معنی

به الله علیه وعلیه چشم بکشی بغیب دیگران به چون رسی در عیب خود کوری دران به مطلقاً
 تعاقب و تعامی اختیار نموده عبارتش آنکه بلکه اکثری از علمای ایشان طعن و لعن بر بنی بر علیهم
 السلام به جهنت کرده اند و میکنند که هرگاه همه فرزندان رسول خدا را کشته بود حضرت امام زین
 العابدین را چرا زنده گذاشت که خلل اندزد درین چهار یار شد و نامی و تشانی از بنی فاطمه
 در عالم نمی ماند الی آخر باینکه این عبارت چنانکه می بینی نص است در ثبوت دعوی بنده
 عنین برید از جای اهل حق با عراف علمای شیعیه چیست قلت فی الرسالة القدیمه
 اما صحت خلافتش عند القائلین با کفر بعد و الامم بقول الامام و امثاله و هم الاکثرون
 كما اعترف به الجاهلون الخ یا قی ما ندانینکه اکثر علمای اهل سنت که تکفیر و لعن بنی میکنند
 از اینجاست که او امام زین العابدین را چرا قتل کرده و سایر بنی را شتم را چرا زنده گذاشته
 پس با وجودیکه ادعای بلا و دلیل بلکه مخالف و مناقض او که قطعه است و عین افترا و بهتان
 بلکه مصداق سُبْحَانَكَ هَذَا بَهْتَانٌ عَظِيمٌ دعوی علم غیوب و ادراک باقی اشیاء
 و القلوب است و بنده در نسبت امثال این از تشیعین و عین ولای ائمت طاهرین شواهد
 قاطعه عرفیه بلکه دلائل ساطعه الزامیه بدست دارم چنانچه در رساله قدیمه مجلادیده باشی و در
 آخر این کتاب مفصلاً خواهی دید الاشاره تک و جناب مرزا کاظم علی سرآمد فقها
 و متکلمین امامیه در حاشیه دیباچه رساله خود که در دو جزو متوسط تصنیف فرموده اند برو
 استدلال صاحب نسخه اثنا عشره از آیت کریمه وَ عَلَّمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا آلاَهُمْ بَرَکَاتٍ
 ظاهری را تبیین ارشاد میکند قوله بالنسرة بالجح اشاره است بدفع شبهه که بعضی از
 مساندین نموده اند باینست که قتال کردن جناب سید الشهدا با قاتلان خود بر حق
 نبود زیرا که حق تنها وعده نصرت رسول و مؤمنین کرده پس اگر قتال آنحضرت بر حق بود
 حق تعالی نصرت آنحضرت کردی و آنحضرت شهید نشدی جواب اینست که مراد باینحضرت
 نصرت بالجح البیات است و آن حج و قوع معجزات است که بعد شهادت آنحضرت بوقوع
 آمد و بسبب آن حقیقت آنحضرت بر همه کس ظاهر و هوید باشد تا بحدیکه اکثر اهل سنت
 بر قاتلان آنحضرت لعن کردند و لعن کردن را جایز میدانند مثل نصرت آنحضرت بلکه گفته اند که

لعن کردن بر آنها جائز میدانند لیکن بنا بر مصلحت منع میکنند الی ان نشد هذا البینه
بیت قیامت هوتی ہی قائم تیری شهادت پر قدم فی حضرت زین العلیا کی تہام
انہی بلفظ مختصر استتایش و تصدیق این رسالہ حواشی مہنہ ان کہ قریب یکہ جو
خواہد بود از امامیہ پیر رسید کہ اعتقاد بدان دارند کہ ہمیشہ ہی بخاطر متدلسس مبالغش عبارت
و مدانی را رنجتہ و ترتیب و ہندیش بخوارق و کرامات از قریب کشتہ ہوز این برسالہ
دو جز را بنہن غالی میفرودشتہ و میخواند و حق اینست کہ انانکہ یوسف را فروشتند
تاجہ خرد و یکی از علمای طائفہ کہ در اہنلال و تلبیس بعضی از ملوک کرامت برسان چنان
یستہ بود و نگاہد اورا رواہ قوم در رسالہ کرد آورده اند و متاخرہ شیخ حلی با علمای
اہل سنت حکایت عجیب در وایتی غریب کہ اسب حلی غریب در آخراں نوشتہ لکرتا
تشیع نقل میکند کہ بعضی از علمای بخارا لعن نیزہ فتوی دادند و برتی از لعن منع کردہ
لکن از یہنت کہ او نزد ایشان مستحق لعن نیست بکد سببش اینست کہ این لعن فی
کند و مولف رسالہ مذکور مطابق دایمہ مکر خود در آخراں فی فصل بعد ذکر امثال این امور
گفتہ والامامیہ العینہ اعلی ذلک یعنی اعتقاد و نہ سبب امامیہ نیز چنین است و ازین عبارت
معلوم شدہ کہ مذہب معظم علمای اہل سنت لعن و گفتیر نیزہ است بلکہ ازین انانہ چنان
در عایت کرد کہ در استحقاق نیزہ ملعن تا آن زمان کسی را اخطامی نبود اگر انو ابان بعضی اشکات
کہ موجدین فروغ مگاہید عملی و باعث رواج متاع کا سد او نزد بادشت شدہ بیشتر کہ خالی
از غارت و طر فکی نیست کہ سلطان چون از تاثیر نصبت شاگردش در مذہب خود متذکر
نشد فرمود تا مای ہر ہار مذہب فراہم آیند و در بحث و تحقیق مذہب حق پرورند
بعد از مطارحات و میاشات ایشان کہ نصبت اہل ربی ازین بجای خویش میکنند
سلطان متفرزند دیونیر خویش نصبت کہ از قبیل و قائل این علماء در ثبوت و بیع و اسلام
تردد ہی نہایت زیاد یافتہ اکنون جبہ باید کرد و زیر پایہ عرض رسالہ کہ یکی را از انما
اسی طلبیم القدرہ ان یفین علی قریب مجلس رسید و دید کہ مجلس را از علماست و
شکالی خالی از سبب نشدہ خود را نیزہ خل از نصبت و در مجلس داخل شدہ گفتیر از برکت انانہ

نهاد و خود بر سرند متصل باد شاه نشست اراکین سلطنت و اساطین امارت بخمدند
 و اهل مجلس ازین حرکت بغایت خندیدند و گفتند که این شیخ حلی مگر منصفه وقت خود
 است چون هنوز دایه مجلس ننشاند مناظره چه تواند باد شاه اینست این حرکت سوال کرد
 شیخ حلی جواب داد که روزی امام ابوحنیفه از خدمت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
 برخاست و گفتش گم کرد فرمودند که ای ابوحنیفه هرگاه داخل مسجد شوی حفاظت بخلین
 مکن تمامی مضار از مضار و کبار باستماع این سخن محو قهقهه شدند و حلی را گفتند که ایها
 الشیخ ابوحنیفه شاگرد امام صادق است در وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود گفت
 ایها الکفار لسیان بر من غلبه کرد و بجای امام شافعی نام ابوحنیفه بر زبانم رفت باز
 همه کس اعناده در گرفت شیخ حلی گفت این حکایت احمد بن حنبل است که بی خبر
 بر زبان آمد الکاه اواز قاه قاه زیاد تر بلند شد پیتر گفت خلط کرده حکایت
 مالک بن انس را حاضرین گفتند که چنین محض در جهان موجود نباشد باز شیخ حلی
 بسوی بادشاه توبه کرد و گفت ای ملک انصاف مکن که هرگاه این مرد اندک سخنان
 در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله شرف حضورند اشتند پس احتجاج و استدلال
 با قوال آنها چه معنی دارد آنوقت سلطان باستماع تقریر شیخ حلی همه تن کوشش گردید
 و پرسید که احتجاج تو با قوال کیست گفت با حدیث در وایات جناب امیر المؤمنین
 بعد ایشان بخارج حسن مجتبی باز بشهید که یلایم چنین تا امام آخر زمان پس بادشاه از
 مذہب سنیان توبه فرمود و مذہب شیعه را اختیار نمود اتقی محض و خضر مایه
 در رد اعتراضات یوسفی این قصه را باجمال نقل کرده آن بعض اساطین لما اراد
 اختیار مذہب من مذہب السالمین و اظهار حقیقت بقوا طع البراهین جمع بین سنیته
 و بین علمائش شیعه الامامیه فلما ختمه فلما حضر العالم الشیعی مجلس السلطان لغت
 بر اسبه فی مندیله و حمله تحت ابطه و مجلس فاعترضه اسنی فی ذلک فقال روی انه
 کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم مذہب یقال له مذہب ابی حنیفه و کان
 ابله یسرقون المداس فمختان یکون منهم احد حاضر و یسرق مداسی فقالوا ابو حنیفه

فرگیرد و آسپای تشیع را برین ارکان و اوتاد کسر که حال شان بعد استقرار کتب شیعه از
 اجلای بدیهیات است که او مانا الیه کسر دهند و دعوی علم بخطر است صدور و مضمرات
 قلوب نمایند و سخن سازی گویند که بعضی از کلمات این بزرگان دال بر تشیع است فنقول
 حبه الاتفاق و نعم الوفاق بهتر است که برای اثبات قدم تشیع به اصحاب امثل خلفای
 عباسیه که حال بعضی از آنها مذکور شد بطرف خویش کشند که حسب سببه این قسم کلماتی که
 دلالت بر تشیع در روز آنها هم علمای امامیه نقل میکنند حتی که فاروق اعظم را
 تا بن تخیل مرقنوی قرار میدهند چنانچه نزد ایشان عسریه بران گوشت و متوهم
 نشود که از آنکه اهل بیت جز تشیع و عداوت و دشمنی اصحاب رسالت آب چیری منقول
 نیست حاشا که کلام از آن حدیث از ذریه طاهره مرتضوی در مناقب خلفای راشدین
 و اعوان شان در کتب الطحطاوی امامیه مرویست چنانچه نمونه آن در کتاب فتی ایبراد کرده ام
 که علمای طائفه از جهت انصاف دشمنی آنرا نیز بر کذب و دروغ آن طایفین و طاهرین
 حمل کرده اند و محققان ندانند که میان اصحاب قبیل و قحالیکه وقوع یافت مبنی بر امور خلافت
 و ریاست بود و بسبب آن اختلاف اصول عقاید نیست چنانچه اکابر شیعه اعتراف بدان
 کرده اند و سببی عبارت از آنست که فتنه بر قوله و در کدام کتاب اه اقول در
 مسجون چنانکه داستی اشارتی رفته که نزد مکفرین یزید قتل امام حسین در حکم قتل جناب
 سید الکونین است اهل خیرت را باید که اندک انصاف نمایند که بجهت زمانی از قتل
 جناب سید الشهدا بلفظ سید یکدشمنه تنگ و تحقیر است تعبیر میکنند و ندانند که نزد
 مکفرین یزید که سخن بر تبه ایشان میرود در قتل سید از سادات و جناب امام حسین یحیی
 سید کائنات فرق ارض و سماء است و اگر مخاطب از طول کلام ملول نشود اینک رساله
 مذکور که قصه شیخ علی بخصوص نام در آن زبور است موجود بغیر و امعان ببینند که نقش
 از کتاب تبخیر نقل مینماید که من قال یزید بن السید و قال سید که اب یکفر و ملک العلماء
 شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر کسی علوی را بجهت علو کتب
 گوید که فرزند چنانچه مصنف رساله غره الراشدین هم نقل نموده و اینهم ارشاد ساخته

که دیگر فقها در دیگر کتب فقهیه متعارفه مثل بدایه و شرح وقایع و غیره این قسم کلام
موجب تغییر میدهند این است حکم علمای اهل حق در اطلاق القاطبیک بر ائمت است این
خاندان عالیشان دلالت دارند تا بقبل جناب سید الشهدا علیه السلام که شرف الانبیاء رسد و خود
علمای آنجه معترض در بمقام ذکر کرده در قصایف خویش تعرض بدان مینمایند و برهان
می پردازند صاحب رسال منافع السادات می نویسد سوال چون قتل مومن نزدیک
است و جماعت فسق است قتل حسین رضی الله عنه چون کفر خواهد بود چه اگر
از آنکه اید او ائمت حسین بمصطفی صلی الله علیه و آله سرایت میکند کما بیناه من قبل و بر سر
و ائمت مصطفی علیه السلام بالاتفاق کفر است و این را چنانچه فناء دنیا و حسا و عقلا
نابت کردیم انتهی کلامه حسن بعد خدام مخاطب اجتهاد مآب بار بار با عاده عبارت
صواعق و امام غزالی متوجه میشوند و نمیدانند که کفرین نیز بدین امور جوابهای شافی داده اند
چنانچه از آنکه بر مقام مناسب ذکر کرده خواهد شد صاحب صواعق متوجه و مانند او سید
از مصنفین نیز اجماع اهل حق بر کفر آمد و رضی بقبل امام نقل کرده اند کما عرفتم و دستغفره انشا
الله تعالی قوله سبحان الله اقول و اوایل و اسفا این حجت الاسلام غزالی که از ملطفا
انسان عسری بود قتل ریحان رسول الله را که جگر بنده حضرت خیر البشر و سلامه اولاد اعیان
او باشد از سوجاست کفری شمارد و در اظهار انوار الله اظهار خصوصاً ریحان سید بار بار زاده
بر علمای دیگر نفس می خورد و از اینجا حال مزید و لا یعیت علیهم السلام که تشیعین دعوی آن
میکند هویدا میکرد که بعضی اسانیت و حاشا که از محبت واقعی یکفته بدست خود داشته
باشند و کم در نظر سرفی کتب اعلام بحیث لا یتاب فی غافل و اگر خدائی غرور جل خواسته
تشیع حجت الاسلام غزالی برای الزام از کتب معتبرین شیعه در مقام لایق با ثبات غم
رسانید فانتظروا الی معکم من المنتظرین و تحقیق حق نزد فقیر که خود را
بعوی نمی سخچد اینست که انحراف امام غزالی از جناب ائمت بحیث کلمات مذکور لازم نمی آید
زیرا که او چنانچه قاتل امام حسین را فاسق میدانیم چنین قاتل ذی النورین را پس اگر عدالت
او و جناب امام حسین ثابت شود لازم آید که او از دشمنان ذی النورین هم باشد و این را

ناقلی از شیعه و سنی با ورتوانه کرد پس و بهم عدم تدبیر و انحراف در باره متفقین
 از همه پاشیده چه جای اگر متقبل متقدمین از اکابر شیعه و سنی چنانچه اشارتی در اوراق
 سابق نمود مشهور و معروف است که متفقین از لعنت یزید از اجنت احترام و منع
 کرده اند که امر او در قتل امام حسین به ثبوت نبوده و اگر ثبوت میرسد از تنبلی
 و منع میگردند و این بزرگان بر کفر قاتل امام حسین اتفاق دارند بلکه در سختی بودن
 یزید ملحق نزد ایشان تردیدی نیست و مقصود از منع اینست که عوام در باب لعن ترقی نکنند
 ... ثبوت فلیتدبر قوله ظاهر این کلام اینجاقول باید داشت که دنیا بر چند
 قسم است چنانچه اهل تحقیق بدان رفته اند و فاضل علی متقی در رساله خویش تصریحات
 بآن نموده چون کشت این تلیحات کمی نیستی برابر او آن اقسام موقوفست از تطویل بشود
 بذكر حصول آن می پردازم یکی از اقسام محمود است و دوم مذموم و سوم محمود باعتباری
 و مذموم باعتبار دیگر حال آنکه آن را قبل از موت عرض می باید و در آخر میشتش بر آن
 قرار یافته از اکل و شرب و نوم و قیظ و آنچه بدان محتاج است از قسم اول باید شمرد زیرا که
 سایر عبادات و التماسات منوط باین امور است اما قسم دوم پس مصداق آن
 مورد آیت کریمه خواهد بود **لَهُوَ لَعِبٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُورٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي**
الْأَمْوَالِ و الا و لا پس اگر فرض کنی فقری را که طعام روزی ندارد و بر لباس
 هم قادر نیست لیکن چون او را دوستی اهل و لعیب در خاطر جا گرفته چنانکه در این مقامات
 می است و باین امور التماسد بر میدارد او را از اهل دنیا شمار باید کرد و صاحب اموال و
 دولت اگر برخلاف شخص مذکور باشد زینهار جایز نیست که او را طالب دنیا نام نهاد
 شود همچنین اگر آن محتاج با وصف فقر و قوت خویش زینت را دوست میدارد
 و در رفقه باد و خشن بهم اینچنین را پیش نهاد میزند لایق آنست که درین قسم شمارند
 و صاحب دولت و جاه که زینت دوست نیاشد از اهل دنیا نخواهد بود و پس علی
 اگر آن محتاج تفاخر را می خواهد و لصب العین او نیست که فقر اگر او نشیند و او را
 مشارایسند مذاب زینت بآن وارد که مالی کثیر یابد و اولاد بسیار بهرساند چون مطاط

بهمن رحمت دنیا است از طایفین نمرود خواهد شد و غنی صاحب اموال که او را در
 بسیار دارد و غلامان بسیار بخدمت مشرق قیام دارند لیکن چون او را این امور تفاوی
 نیست نزد حق جل مجده ازین زمره خارج است و اما ثمر ثبات پس سالش درین است
 که ذین للآمین حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النَّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
 الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَمَرِ
 پس اگر فرض کنی که شخصی ازنی بهر سبب که عیال بیت را مهیا میدارد و او بفراغ
 خاطر بعبادت مشغول میشود پس او را سعی از استعدایائی محمود و مستحب است و اگر
 آن شخص بایست نهایت حقوق او در کتاب حرام متوجه میشود مثلاً و وجه مباشرت را بقره
 و کذب و غیره و عصبه یا از جنگ می آید پس این زن نسبت باو مذموم و واقع شده
 باین نیست و اعتبار و حال او را در این بر زمین قیاس باید کرد که اگر محارمت و الذخیر
 میکنند در این فتنه فتنای الی اوست مد می نمایند و بعد از مرگش بقصد ثبات و ایصال ثوابت
 معروفه از اهل بیت این زن او را در حق او محمود و اگر آن او را در بعثتی است
 که این شخص بایست که در امور غیر مشروعی افتد و در اوقات امراض و فقر و فاقه شدن
 مثلاً در بدعات میگرد پس بلا ریب در مذمت آنها حرفی نیست و همچنین احوال و انعام
 و زراعات و باقی که اگر این مرد را بوجه نیک مهرت میکند و طالب رضیات الهی
 است پس بالیقین محمود است و الا در مذموم بودش حرفی نه چون استبارات و حشاش
 این باب را با ما از علی علیه الهیستی حالیا در احادیث مذمت و فحمت دنیا اشکالی
 باقی نماند بر چندی ازین احادیث اشارتی میکنم در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَا فِيهَا أَكْهَلُكَانِ مِنْهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ كَانَتْ
 لِيْنَا نَقَارُ عَمَلِ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوفَةٍ مَا مَسَقُ كَا فَرَامَهَا شَرٌّ مَا حَبَّ الدُّنْيَا
 رَأْسُ كُلِّ خُصْفَةٍ وَذَنْبُ عَظِيمٍ وَالدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَطَلَابُهَا كِلَابٌ
 این حدیث با اعتبار مذموم رایج است و حدیث نعمت الدنیا الدنیا
 لمن تزود منها للآخرة حتی یرضی ربه لا تسبوا الدنیا ففهم المطهر للثمن

علیها یبلغ الحدیث یا یخفی من الشر فی غیر ذلك بر حقیقت محمود واقع است هرگاه
 معنی دنیا را افسوس و تطبیق احادیث بوجه ستونی در مدح و اهل فطانت و ذکا باشد
 اکنون بر اصل مدعا میروم و نمیتوانم جناب مخاطب را بکمال قناعت و توفیق میزدایم و میگویم که
 السلام که ضمیر مؤثر است کلاما بنا بر بیان من حیث امر راجع باشد تا آنکه جناب بر سر
 البتدین را گمان بدست بعد از بن عمر رضی الله عنهما هم رسد بلکه تا سنی نورانی شهید
 ثالث الامه را تا صفات خود بعد نقل این حدیث تواند بود که ضمیر مذکور بخلاف حق و
 کلام ابن عمر بر تصریح شهید مذکور آن باشد که خلافت حق که از جمله آیات آن
 جهاد و باز نشنان خدا و اعلای شریعت غرض حفظ خلافت از شر اعدا و سرزنش مفسدان
 در حیات و تسلط و حکمرانی بر پیش آیات ترکانی و احادیث رسول ربانی باشد یا خاموشی
 نخواهد رسید و اینست موجب آن نیست که امام حسین معاذ الله طالب دنیا باشند بلکه
 این حدیث ثابت میشود که آنجناب طالب خلافت حق که حقیقتش دانستی بوده اند و ادا
 این طلب بمقتضای صفای نیت و خلوص طوالت بهم یافته اند گویند بقیه البقیه
 آنچه خوانیده باشد من بعد مخفی نماید که جناب مجتهد صاحب البصیرة البصیرت
 خوش سیرت نیک سریت فسیده اند که جهاد در راه خدا با خروج امام حسین نزد عتبه
 بن عمر مسموم الاجتماع است و هو ممنوع چه دانستی که دنیا را اعتبار است بعضی مذموم
 و بعضی محمود و طلب دنیا با جمیع منافع با جهاد فی سبیل الله ندارد و حرام است که از
 کجاست آنکه بعد از بن عمر آن جناب طالب دنیای مذموم که دایم آن در کتاب و
 القلوب دلیلی هم مفصل است قرار داده بلکه اگر اونی امحانی در کلام عبید الله عمر میگرد
 و بصیرت قلبی نگاه می نمود معلوم است که در کلماتش اشعار بی نقص مدعی خدام
 مجتهد موجود زیرا که دنیا را که حق تعالی بر اختیار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حواله
 فرموده بود و بعضی از ذرات آن دانستی لا محاله محمود خواهد بود نه مذموم و ملعون
 چنانچه لفظ اختیار را آخره مشعر بهین است که آن دنیا مذموم نبود چه معنی اختیار بر جیم
 دادن و سرگزین است کافی قوله تعالى و اخذنا موسى قومنا سبعین رجلا

لم یبقا... در کافیه شیخ ابن حباب رحمه الله علیه در باب تنازع فعلین خوانده و با شی
 اختار الکو فیون الاول پس امام حسین طلب کرده اند که بنمودن او لا تناقض بین این دو ایجاب
 سبیل اند پس مکتوبین بریدر بقول عید الله بن عمر خویش و ترهیب نمودن از کمال ذکا و فطانت
 من باب اجتهاد و است و از اینجا معلوم شد که تصدیق هر دو کلام می باید کرد یعنی هم عید الله بن
 عمر سخنی مطابق نقش الامر فرموده و هم کلام کمترین امام مورد تحسین گشته که خروج و مجاریه
 حباب امام حسین جهاد فی سبیل الله بود و بنابر اعلا رکله الله و تخلص مظلومین طلب خلافت
 کرده اند و نقد جان عزیز از راه خدا حقیر دانسته آمدیم بر اینکه چون طلب امر نمودن
 پس منع از خروج چه معنی دارد گوئیم نزد عقلا مرسوم است که چون بزرگ قصد امری
 فرماید و جد و جهد بکار برد و احتمال وصول کرده دنیوی ثبات و الاصفافش بخاطر
 شان مطلق باید دانست که می کشند و تا مقدور او را از آن اراده باز میدارند مقصود عید
 بن عمر اینست که خلافت و حکومت که مقتضای احادیث نبوی فقط برای خاتم الاولیا
 و ائمه است یعنی امام مهدی تا فرزانه است بشما که بضعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم هستند و این
 خیریت خاص دارید نخواهد رسید و آنجا آخرت را برگزیده اند و مرتبه قصوی را اختیار
 نموده یعنی دنیا را با وجود محمود بودنش محبوب خاتم ترک فرموده پس خروج انقواء و بر حوت
 و حکامایت اهل کوفه مغرور نشوید و خود را در معرض طاعت نه اندازید چنانچه بعد از جمع
 روایات این باب آشکار میشود بلکه اسناد دینی محمود با امام حسین بر تسلم است و رند
 مقصود این عمر آنکه تو طالب آخرت هستی و ثواب یافتنی پس بگوئید مرو که اید اهل علی لفظ
 بضمه و این همه بنا بر محبت و صداقت و حفظ جان و ناموس است رسالت اتفاق
 افتاد چنانچه معمول و مرسوم است و اجماع است و نزد امام حسین نیز و افتاد که بجا
 عراق غریب شطفت سازند که اتفاق بیاعت کثیر را بران شد که بگوئید تشریف آرند و
 داد مظلوم را از ظلم بگیرند آن مرد و دشمنی سازند بر او اند که بر حق است بی اجازت
 ایشان تجاوز گشته بود و در بی قتل ایشان گردیده و بر کینه است از ایشان طلب
 ساخته و چه می تواند گفت معنی تشیع در منبع محمد بن حنفیه و این عباس و مانند

ایشان که البته اگر توبه است مطلق نظر داریم این منع التماس از عفو است شرعی بلکه از
خاصی کیره بوده باشد بر طبق روایات ایشان که مایل علیه المجمل العاشر من
الحجرات یا امام حسین در آیات قرآنی جهاد نیز مامور و آنهمه بزرگان محکوم باتباع و
جان فانی بر آنحضرت بوده اند قیامت است که قطع نظر از تحلف بام و السلام و چون
برایشان اند و هر چند آنجا را بشناسند از انعماء و خصوصاً دعوت فرموده سر از متابعت او
بجیدند بلکه بر آنهم ترقی کردند چنانچه تفصیل این همه امور بعد از این پشیان تمام و بسط
مللا کلام خواهد بود ان شاء الله تعالی باجماع اگر از طلب دنیا منع کرده اند پس همان
در کاسه یعنی اکنون حضرت مجتهد و مقلدین او را می باید که لفظ شهادت و جهاد دریا
امام حسین استعمال کنند که اگر بر فرعون ایشان امام حسین رضی الله عنه را طالب دنیا
قرار داده بودند اکنون اهل سنت تصدیق شیعہ کنند یا تصدیق مقتدا این فرعون شیعہ
و اگر منع از امر واجب دینی میکردند پس برین امر عجیب و غریب قلب کسی قرار نمیکرد خصوصاً
و فیکه بحقیقت وصیت در باب تحم این خروج از ملک علام در رسد و کلینی امام عیون قوم را
بعد چند صد سال علم آن باشد و برده از روی کار برافتد یا بر خدا یا با مکر محمد بن حنفیه
ابن عباس رضی الله عنهم شاید تعلیم و تلقین دیگران درین لباس منظور باشد چنانچه
جای سعیده از کلمات طبیات اعنی مانند جنین رحم برده نشین شده الح در مخاطبه
جای شیر خدا بر رخم مجلسی و غیر او کما سچی ان شاء الله تعالی مقصود داشتند لیکن
تاویل در باب عبد الله بن عمر که رفتن ایشان تا سه منزل برای تقای ثواب انهای امام
حسین و بکاو زاری ایشان وقت تودیع و کتب و یقین ثابت است و البته خلوص
مودت و صداقت را می خواهد جاری خواهد شد کوشیده را بنا بر عداوت اهل حق از استعاض
آن دل در خروش آید و خون در جوشش باشد بلکه اگر دست از شیمه الصفت برندارند
با و لویت این تاویل در باره عبد الله بن عمر قایل خواهند شد زیرا که او بعد از وضع
نر بلا بر نیز تپه سر آمد اشقیای بکمال غیظ و غضب خروج کرده و تنهایی یار و یاور برآ
سرزنش آن بکمال کینت تا دشمن رفته چنانچه در مکتب از کتب حقه علمای شیعہ

مذکور شد بخلاف محمد بن نغیه و مانند او که آنچه از ایشان بعد از واقعه طفت سرزده
 عین طرذاری و خوشامیذ است که استغفر و انشاء الله تعالی فارقا و ایضا
 میگویم که عمده مستکلمات امامیه یعنی حلیمه را بجهت ورود روایات معتبره در اصول
 امامیه از جناب امیرالمومنین کمالا یحیی علی المرتضی اعظم اعتقاد میبخشید بود که جناب سلیمان
 علی بنینا و علیه السلوٰة و السلام طالب دنیا بودند چنانچه از کتاب مناقب مرتضویه
 علمای روضه و مانند آن عیان میشود و آنچه در باره طالب دنیا در کتب فریقین مروی و
 ماثور است حتی از ان ائمه گذشته و عنقریب از اصول معتبره موضوعه در رد مقاله خاصه
 از منبع ثانی خواهمی است بروایت صاحب قبه مزوره یعنی حدود قرایامیه پیشوای امام اعظم
 اول و دوم ایشان که چون حضرت امیرمیرزا محمد باقر در ده و بر سواری امیر شیر عالم لاهوت و
 ملکوت ماسور شدند و یاران صحبت خود را مثل محمد بن ابوبکر و محمد بن زینب که معصومان و کسان
 فی المهد صبیبا بودند و مقاداد و ابودر و سلمان و دیگر بزرگان بهم درین صحبت شریک بودند
 چنانچه حضرت سلیمان را همقرین مار و کژدم ملکه از دایمی خود خواندند و از آن و طلب دنیا
 دلی آخر باعث این کابشر روحانی گشته این طلب استدعای یا که از حضرت سلیمان
 بعد دریافت و آثار دنیوی و اخروی بران تترتب شد با کمال ایمان و عدالت
 نتواند پس بانبوت چگونه جمع شود اکنون تصدیق حلیمه و تصدیق بنابر تصدیق کنیم
 یا تصدیق قول سید مرتضی نمایم که حضرت سلیمان مجاهد فی سبیل الله بودند و طلب دنیا
 محمودی نمودند مگر آنکه در حقیقت جناب تصدی حضرت سلیمان را طالب دنیا و تارک عصبی
 قرار داده باشند دیگر محمد بن روافض و اگر عقل داشته باشند طعن بعد از این عمر
 نمی زید فکیف که لوازم و عوارض طلب دنیا که در برش مثل اقی زیم زازک و باطنش
 سراسر زهر بلا بل است نیز بخاره شریعت حضرت سلیمان تترتب باید و ایضا در
 تفسیر شیخ المشایخ از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق و تصدیق الله تعالی
 علیه السلام مرویست که خدا از حق کند سلیمان را در راه پستی بود و قطران بر سرش ریخت
 بر بنطین قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر عیها السلام و یحوزان یکون فی الله

بجمله فقال لا فقلت له فقول سليمان عليه السلام رَبِّ اعْفُرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا
لَا يَبْغِي ^{لَا يَتَّبِعُنِي} أَحَدٌ مِنِّي بَعْدِي مَا وَهَبَهُ فَقَالَ الْمَلِكُ إِنَّكَ تَمْلِكُ مَا تَشَاءُ
بِالْعِلْمَةِ وَالْجُورِ وَلَكِنْ خُذْ مِنْ قَبْلِ اسْمِ الْمَلِكِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ فقلت له فقول رسول الله
رحم الله نبي سليمان ما كان يخجله فقال لقوله عليه السلام وجهان احدهما ما كان يخجله
لوعنه وسير الهول فيه والوجه الآخر يقول ما كان يخجله النكان اراد ما يذهب اليه
الجهال ثم قال عليه السلام والله قد اوتينا ما اوتي سليمان وما لم يوت سليمان وما لم
يوت احد من الانبياء انتهى مختصر المعنى على بن يقطين از كاظم پرسيد كه نبوت با خجل
جمع تواند شد فرمود نه عرض كرد پس قول سليمان كه در قرآن مجيد است كه پروردگار را
بيازما و او به كس را ايا دشتا سي كه نشود كسي را پس از من چه معني دارد فرمود سلطنت
و كونه و باشد سلطنتي بحج و عليه و سلطنتي از جانب خدا مانند ملك حضرت ابراهيم
سلطنتي برادر خود استند را دي عرض كرد اكنون معني حديث نبوي كه خدا را هم كند
سليمان برادر را چه بخيل بود و نه جلست فرمود و معني دارد يك آنكه اسير عرض كرد
و سوء قول خيل بود دوم آنكه خيلي خيل بود اگر اراده كرده باشد از دعائي خود آنچه
بجهال اراده كند باز فرمود حق تعالي آنچه بخواست فرموده سليمان بلكه احدي از
انبياء داده و در احاديث آمده چنانچه از بخار هم بدريافت ميرسد هم موجود كه بخيل و
حضرت حق تبارك و تعالي در آيت كريمه الَّذِينَ يَخْلَوْنَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْخَيْرِ وَيَكْتُمُونَ مَا أَنْتَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا أَلِيمًا بلفظ كافر تفسير فرموده حلياء ارشاد شود كه آنچه شريف
مرتضى در تميز الانبياء و الائمة براي حضرت سليمان تا و لها بكار برده و خلاصه آن جمع
كردن مرتبه نبوت و ديگر فضائل انجذاب بدعائي مذكور يعني و هبت لي ملكا
لا يتبعني لاحد من بعدي است كما اشرت اليها اي المتبعين را از حضرات معيان
ما بتهاد تصديق كنيم يا آنچه از جناب سرور كائنات در اصول شيعه بواسطت آمده
بروگشته كه ما فرموده آنها نصب العين داريم و اگر اين قسم تا ويلات مد نظر بود و درين

مقامات پیش رود بزرگ شیخ حلی آنامیه را چنانچه افتاد که بر بعضی از احادیث اهل حق لب اعتراض
 کشود و یا قرائن بمعنی بکار ایشان بحضرات انبیا و رسل اعتقاد نیک ندارند راه الحاد و زندقه
 بپمود و از عاقبت اندیشی دست برداشت و بتوجیهات اهل سنت که موبد به لایل و بزنا
 عقلی و نقلی بود گوش نهاده با کجمله چون آن کجروی و عناد را اولادیده بهمت خود
 میبازد یاوه گویند نصیب او نکرده و از سعادت اخروی محروم می ماند سخن همان است
 که در السنه عربی با دار و سائر ملکه در احادیث سید الانبیاء علیه السلام و آثار
 است که اذا القیت جلاب یحیار ذاصح شئت قوله دست و پا زدن اهل سنت است
 درین سو که مرد از با چشم انصاف تماشا باید کرد الی آخره **اقول** این مقولات و
 مقولات هم مخدوش و مردود است اما اولاً پس دست و پا زدن و در مناظره اهل
 حق مشوش و مختل الحواس گردیده بهین دندان چسیدن از خصایص طائفه اهل حق است
 این را بعلماهی نسبت دادن کمال وقاحت و عین اقر است چه بکار که کسی از این
 ولای ابلهت ظاهری برای اثبات تقیه فرغی نامیده با من تقاعد نکند دست نخواهد زد
 علمای اعلام از ان الذ الحضام استغفار خواهند کرد که ای انصاف شن بکمال و کبر باری
 ایکی ترا سوگند میدهم که آیا جیاب حدیث جل انامه و حضرت خاتم نبوت صلوات الله
 علیه و سلامه تقیه را برای حفظ ناموس و حیانت نفوس مقرر فرموده اند و الله می دان
 بزعم تو بآن اصایا نموده یا بجهت بلاکت و تلف آن لایحاله در بنیقام شود او را
 اختیار نخواهد نمود زیرا که شق ثانی مخالف بداهت عقل و نقل و مناقض حدیث
 التقیه ختم المؤمن و مفاد احادیث دیگر در کتب معتده اهل تشیع مثل عوائف و کما فی
 مشهور و متواتر است که در باب شروط و لغات و اقامت و انجاش باید و معن و آثار
 ملاحم و فتن ^{مطالع} ابلهت دارد شده و در کتب فقهیه که نزد طائفه اشاعریه اعتبار و اعتبار
 عام دارد مثل قواعد و غیره نابرسشته که در صورت نفع ضرر واجب میشود که آنچه فی الضمن
 مستند می شوند آن کند و در سب انهم علیه السلام هم درین نمایند و الا سورد و عید لا و بن
 لمن لا تقیه له غلام بزرگ دید که سب می بخشد فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی فاطمک بعد حصول

البقین پس التبت که جناب میر که بعد از تحلف فرمودی رفقه خلیفه ثانی را بدشنام غلط
 دلیل کرده و سر قفله از بر زمین زده و مثل خاله و لید را بر آفرای اهل خلافت میانه دو
 چندان فشرده که جامه اش خیس گردیده کما فی البیار و حق البقین حق تلفی دو معصوم شهید
 یعنی جناب سیده النساء حضرت محسن و نقصن موافق بعد توکید و مخالفت حدیث
 النقیه ختم المؤمن و غیره من الاحادیث التي لا تنافی واقع شده پس اگر کسی از متشیعین
 برای تقییر عومی خود یا این تعاهد استدلال کند و راه خلاص نجات از مشکلات و غیره
 جوید اول باید که دست از امامت بلکه از عدالت حضرت امیر نبرد چون مدعای عین
 مرید و لاجر تقییر و نقصان الهیت سید انبیا مواد اندخیزی دیگر نیست عجب نیست که
 از استدلال خویش باز نیاید و آنهمه قصاص و قیاح لا التزام نمایند بر طاعت
 که اگر آنجناب بدون این ذلت و رسوائی و غرور و فای محیان ربانی بیعت مخالفین
 خود بر مردم شیعه اختیار می نمود شاید شداید ظلم و قتل دو معصوم و مانند آن نمی
 فرمود چنانچه از مجلد متن بخار موج میزند بر اصول مختصره امامیه معلوم نیست که با اهل بیت خود
 جناب امیر چه عداوتها داشتند که بعد از تلف جان و ناموس متشیعین سیما جناب سیده
 و محسن بیعت و تقییر را برای حفظ جان خویش خیال آلود و دود برای سرپرستی و زخامه
 خود که بروقت اراده جهاد شرف حضور نیافتند چنانچه در منبع المقال است ابواب
 معجزات و خوارق عادات برای نشان کشاند اینک ابن شهر آشوب ما زذرائع شهر
 صاحب حیات القلوب از جایزین عبدالله انصاری روایت کرده که روزی حضرت
 امیر المؤمنین صمدینه نماز صبح را با ما ادا نمود پس وی مبارک بجایب گردانید و گفت ای
 گروه مردمان خدا اجر شمار اعظیم گردانید در مصیبت برادر شما سلمان و مردم درین باب
 سخن بسیار گفتند پس حضرت عماره رضی الله عنه و آله و سلم بر بست و پیران
 حضرت را پوشیده عصای آنحضرت را در دست گرفت و شمشیر آنحضرت را تا جمل نمود
 و بر شتر غنچه آنحضرت سوار شد و قبر را گفت که ده گام را بشمار یا آنکه از یکتاده
 بشمار قبر گفت که چون از شتر درن فارغ شدم بدر خانه سلمان رسیدم بودیم پس او آن

روایت کرده است که چون وقت وفات سلمان شد از پسر سیدم که ترا غسل بده گفت
 آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد من گفتم که تو در دایمی و او در مدینه است سلمان
 گفت ای زادن چون من میرم و لیکن مرا به بندی صدای خواهی شنید پس چون دیوان
 اورا استم صدای شنیدم و از بی صدا بدخانه آمدم حضرت امیرالمومنین را مشاهده نمودم
 پس گفت ای زادن بر حمت حق و اصل شد ایو عبد الله سلمان گفتم ای ای سید من
 پس داخل شد و در از روی سلمان برداشت و سلمان تبسم نمود و روی آنحضرت
 پس حضرت باو گفت مرحبا ای اباعبد الله هرگاه دریابی رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس
 خبر ده اورا آنچه که نشنیده برادر از قوم او پس حضرت شروع کرد در تمجید او چون نماز بر
 سلمان کرد از حضرت بگزینی بلند می شنیدم و دو کس را آبا غنیمت میدیدم که همراه بودند
 چون پرسیدم که اینها کیستند فرمود که یکی برادر من جعفر است و دیگری حضرت علی
 و با هر یکی از ایشان بقصد صفت از ملائکه آمده بودند که در هر صفت هزار بار تک بودم
و از کتاب مشارق الانوار و نایب الزمان قطب راوندی نیز این قصه آمده است
 کرده اند و در آنجا یک سلمان در سفر بود و در آشنای راه شیشه بزرگ حمود کرد و یک ششم زن
 اورا از پنجه شیر نجاست دادند ازین حمود را بای سلمان کرد و ابتدا با احترام و بعد از آن
 مستطعمین و مشتمین اما سیه کمانی البهار و حیات القلوب از زمره مجوس بود و بعد از آن طعام
 و وفات شریف سید انام بر وقت معهود نزد حضرت امیر علیه السلام حاضر
 اتفاق افتاد و در آنوقت همی الکلام مفضل لیکن در لباس اهل ایمان بود و ظاهر با عیش و
 عیونست قیامت آنکه در باره آنجا این که بظاهر هم لباس نجسیت را از بر تنیده بودند
 این نوع سر پرستی با عمل آمده که لا یخفی علی من تتبع کتب القوم مثل رسائل افضل و غیره
 در این جناب خاتون قیامت با و صفت بر پا شد و گمانها هیچ امری ازین امور بهر صورت
 و الا سرگرائی و تشنگی جناب فاطمه برادر فاطمه حضرت امیر معنی داشت و خدا را یا
 مگر گویند که آنکه ابا فعال الهی یعنی تربیت اعداء و تربیت اجاب الله و علم بقدر و قضا
 مانع شد جناب از کتب نوم و استیلاط و تیرا خورد و این قسم عاقلان و دانشمندان را که

تمامی اصول و فروع شریعت را با اعتراض مخالفین برای خلفای راشدین هم مقصور است پس
 تمامی مطاعن بدوحت متلاشی میشود فلیتدبر حالا جز آنکه چاک گریبان تا دامن رسد و شیشه
 صبر و شکنجای بر تنگ افتد و این جور و جفا از که توان خواست بالجلد واجب بین بود که نام
 این قسم تکلف و تقاعد بر زبان جناب امیر نمی آید تا بر وصیت و کتاب مخوم عمل واقع میشد
 و هم سعی در حفظ جان و ناموس آن معصوم محبت ظهور می یافت بستر اگر مخالفین و معاندین
 در پی عداوت و تدهیل میشدند تمام حجت بر ایشان و ظلم و جور بداندیشان در دنیا زاده تر
 به ثبوت میرسید و قد قال استماع و سَتَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنِّي مُنْقَلَبٌ مُتْقَلِّبٌ
 بِمَا أَنَا أَيْدِكَ اللَّهُ تَعَالَى كَبُرَ خِيَارُ أَكْبَارِ مَا صِرْتُ بِنَاسِي بَعْضِي أَرْتَقِدِينَ خود افاده
 نمود که اگر در وید اول بیت خلفا میگردند و نوبت باین امور میرسید مردم را در حقیقت
 جناب امیر تردد راهی یافت و این از طرایف ایفا و ادب و عجاایب خرافات است
 ندانی که اگر ادم مقبولین سانی باشند مانند سلمان و ابوذر و عمار پس اصرار بر تردد از دنیا
 بر طبق طرافت زبانی مستند بکمال است اذ لا یصور الضلال بعد الهدی و اکمال از نیکی
 که جناب رسول متعال خبر از تعداد عامه این چنین دلیل بکتب فرمود که فی تفسیر الفریقین
 و بر طبق حدیث جعفری که فی آن کسی و مجالس شستری در وقوع تردد فی الجوار و تردد
 آن جمله اهل الصاف را ترددی نیست و اگر مرد اعوان و انصار خلفا باشند گشت
 و که درت و دغا و دخل و تفاق و کفر آنها بر نعم رفقه مظنون یا متیقن است پس تردد
 نشن آنها چه معنی دارد و چنانچه از تفسیر کلمات ابو جعفر بن قبه که در عداد الاسلام فاضل است
 اشارت بدان کرده خود میخاست بلکه از افادات شریف نمایشی که مجلسی در فتن بجا آورده
 و بکبران و بزرگان واضح میگوید که این مردم یقین حقیقت خلفا داشته اند و امامت و خلافت
 را در این مرتبه ابو بکر صدیق پیدا میکنند با فضیلت او معقد گشته و روی آنها حضرت
 امیر المومنین را واقعی نماند و ایضا اگر معنی کلام امینت که کسی از حصار و غائلین
 از تردد حقیقت امیر المومنین نجات نمی یافت فهو بهی البطلان زیرا که آخر چندی از
 اهل بیت و مرشدان که بر وفق فحوا ای احادیث امامیه که فی البیار و غیره من المعبرات دل و

به هم نزدیک بود که کسی او را عالم انانیت
 باقی نماند و کما یستحق

مانند ریزه آهن بود از خاکش که تردد و در بصر صاف و پاک بود و بر زبان امامیه هم صریح
 است بودن گروهی ملازم حق تا قیامت که کافی الاحقاق و غیره که در باره اصحاب
 مقبولین امامیه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را یقین ایمان بحصول نبوت و احتمال
 ارتداد باقی باشد غیر از جناب امیر خواجه از رساله استیجابات که متعلق بمناقب جناب
 مرتضوی است و ضمیمه تمام دارد از جمله آن یکی اینست قال النبی صلی الله علیه و آله
 اعطیت یا علی تسع خصال ثلاث فی الدنیا و ثلاث فی الآخرة و ثمان لک و واحدة
 اخاف علیک فاما الثلاث الی فی الدنیا فانک وصی و خلیفتی فی الی و قاضی و منی
 و اما الثلاث الی فی الآخرة فانی اعطی لوارثی لوارثی فاجعله فی یدک و ادم و ذریته
 یستون تحت لوائی و یفتی علی مذابح البت و اهلک فی شفاعتی لم یاجبت و اما
 الاثنتان فانک ابن تبرج من بعدی و کذا و کذا و هذا الا و اما الی اخاف منک منها تحدید
 قریش بک من بعدی یا علی اینچه بلطفه و بر تقدیر اشیرین یعنی اکثری از حضار و
 متاخرین را استحقاق خلفای ثلاث ثابت میداد و امامت بلا فصل امیر را در انکار و
 مفتوح میبشت قرار بر چیزی است که قرار از او نموده اند و لا یشعرون زیرا که
 حال سواد اعظم امت محمدی صلی الله علیه و سلم این است که از امامت بر روی امامیه
 در حق جناب امیر انکار میدارند و خلفای شیه را از امامت را شدیدا انکار میکنند
 بار خدایا مقصود منی طلب اذکر تقام امیر المؤمنین و نسبت دست و بازو
 بعلمای اهل سنت است که چون بر اصول ایشان نظر بفرمایند که کوفه
 شد و با اینهمه علمای ایشان فاشی از ان میگویند و اینها سبیل و کمالات و صا
 فیله اول امامت بلا فصل قایل اند در باب عید الله بن عمر چرا اساتید را بریده
 که چشمتش از زید نظر با استحقاق خلافتش بود پس قطع نظر از مذاج و مناقب جناب
 افضل الصدیقین که سببش نمود بهما من کتب الامامیه از شانه الله فی المنهج الثانی بالکاف
 و غرض بصیرت امام و مناسبت بی دین میگویم که درین هر دو صورت ترقی آسمان
 و زمین است که عید حضرت صدیق که در حق خلافت اعلی احدین عباده را اسامین

زید را نقل الکنتوری فی جواب رد المطاعن تعرضی بالاتفاق نرسانیده و کجا
 عهده زید بشیم که بجزو جلوس بر سر بر سلطنت حکم بقتل عهده بن عمر که ملازم مسجد و
 محراب بود و برگز آرد وی خلافت نموده بر تقدیر انکار از بیعت خود شش رقم کرد
 و به نابیان تقید بشمار نمود چنانچه قبل ازین تفصیلش گذشت و بر سلاکه اهل بیت
 طسین چندان جور و جفا بکار برد که در هیچ وقتی بر هیچ کسی بعمل نیامده باشد چنانکه
 فاضل اخباری در جواب ایضاح بدان اعتراف دارد مع ذلک بعد ازین آیه
 نقلی بر جای خویش خواهد آمد که امیر المؤمنین کرم الله وجهه بر اصول و روایات
 اهل سنت و مقتضای قواعد امامیه بیعت خلافت افضل مهاجرین و انصار بی
 اکراه و اجبار نموده اند و تحلف و تقاعد برهم بسبب عدم لیاقت آنجناب که کلام
 در انت گذرده تا شش ماه چه رسد اما تا ثانی پس تحقیق روایت کاین فعلی وجه
 فی حیوة فاطمه عاقله عاقله این حدیث را در آخر این کتاب اندک تفصیل داده و هم تحقیق و
 الزام الفاظ کاذا بانقاد را که مخاطب مایه بعد از خری این اخبار و آثار را پیش میبرد
 و مانند مکمل کلام جاوید بجز بالش جاری میشود و نیز جواب کلام باریک است فیما ساری
 و سر کم در مواضع متناسبه تفصیل تمام است که ازین خواهد یافت ان شاء الله تعالی
 اما ثالثا پس اگر انصاف را مد نظر دارند و اعتنا بر الزام و هر دو مانع گردند
 خواهند دانست که بیعت عهده بن عمر بعد از تسلیم ملاحظه حفظ جان چنانکه بعد از سکه
 قویق بایست برگز هیچ هیچ موردت عار و تنگ اسلاف و اخلاف از حق
 نمیدانند بیعت خلیفه اول امامیه بعد از بر باد ی خان و ان بلکه ملاک بیعت سید
 است و بان بر اصول مختصر امامیه لا محاله باعث ندامت و انفعال خواهد بود و لو کاف
 یقولون شینا و یهندون و در مقام بیعت مشهور بر روایات کاسده و خرافات کاسده
 امامیه با جناب چه قدر با سناست پیدا کرد نفوذ یا الله من مذکره و عروض مذکرات
 در بسیار فی انرا اصول موضوعه امامیه و اعتراف مقبولین ایشان برای حضرت
 مرتضوی بری آیه امری جدید است چنانچه بر جای خویش در مبادی اجاث منج

تانی سرود خواهد شد ان شاء الله تعالی اینمه خاشاک و خاک با فواه مفریان فقا و یک
 سرید و اذیال آن نقوش قدسیه ازین آلودگیها صفت و پاک است اما را ای
 پس گاه انکار عبد الله بن عمر از معیت بزرید پید بعد هجرت امام حسین هم با اتفاق روایت
 فریقین ثابت باشد پس مقتضای استصحاب که حجیت آن نزد مخاطب عموماً تأیید میگشته
 می باید که آن انکار بربر حال خود مانده ادامیکه رافع یقینی آن بردارایات جانبین بموجب حق
 نیاید اکنون بزرید جهت الزامی واجب و لازم که بدیل مقبول الطریقین معیت عبد الله بن
 عمر بطوع و رغبت ثابت نماید و الی لذلک و این تقریر ماخوذ از فائده اولی از فائده
 رساله ضمیمه مخاطب است که با عانت و الدخود در تحلیل متون است و این احتجاج برای اثبات
 و خود کرده را در مانی نیست و درین رساله هم با همان بزرید همین دلیل است که باید کرد
 چه جای آنکه عبد الله بن عمر بعد از ساقی که بلا خروج برای لعنت و لعن است و این دلیل که
 باشد و علماء در ابواب و فصول کتب خویش انکار نیست نموده باشند باقیمانده
 شان که اساس آن بر لفظ یا بعد از کلام عبد الله بن عمر است چنانچه در صحیح بخاری و این
 نقل خواهد کرد و هو علی صلیهم المقرر الموضوع لایسئلم و لایغنی من جوع کما سئف
 اتفاقاً ان شاء الله تعالی قوله و چون فاضل جلیل الخ قول بکالت و بکالت این بزرید
 بعنوانیکه اقتضای بران نمایند و مفاخر ابایی که امش را باید فرمایند و قصص پستانی
 را بنظر آورده چنان نیست که احدی را از اهل خلاف و وفاق در ثبوت آن چون و چرا
 باشد زیرا که بالفعل رجحیت خلافت و کارپردازی بهماست علایق و ششده افترا یا بولت
 بناده اند هر چند این اوصاف را برای این بزرگوار در تصانیف خود درج فرمایند و فضایل
 ذاتی و اضافی را در توصیف او از حد افزایند محل انکار و مقام خود را نخواهد بود و بهین
 خودش در بعضی از رسائل مقتضای قول ظریفی نیست در سخن چون بکالت است
 از زبانش که بزرید بکالت چه نیکو گفت بلکه در شاهوار طرافت گفته در سخن خلافی
 را شنید که شرافت نسب و خدشان یقینی است و ثبوت و جاست را اعتبار و
 وصلت آنها با جناب پیغمبر سید برابر و بالعکس بر این دینی است و بدین است که کتب این

وفاق و هم اقرار اهل شقاق چنانچه از روایات ارشاد القلوب حسن بن ابی الحسن
بن محمد دینی هم به ثبوت میرسد این بزرگان در مقامات اسود دینی همیشه در جناب
سید کائنات شریک و ذیل بلکه مشهورترین خواص و حواریین آنجناب بودند عبارت
مشار الیه که کبری و تقلید منجم طوسی فضل خوار سلاطین چنگیزی از دانش برآمد است
که هرگاه شخصی از خضیض کس مبرسی و یقدهری یا وچ ریاست و رعایت میرسد و از خور
رتبه حکومت و بیط مملکت او فضلالی دوران و هنرمندان زمان بمقتضای جب
جابه و تمنای تقریب یا بدراج نسبی و مناقب حسی بر آنگس بر داند و لای
صدای دلکش آنکم لمن المقربین هزین اذن غیر و اعیه خود میسازد و منوهم نشود
که اینها نشانه بیداری شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب و ادای آنکس
و اسلافش را نقل و روایت میکند و هر چند در اوایل حال بر ناکه ان سخن حال آنکس
و حال کذب اخلاق و مستور میماند که عوام از ابتدا پیشتر خود میباشند و بطول
مدت سلطنت و حکومت در اعقاب چنین شخص بدین خواص و عوام کیسان صحت ان
روایات رسوخ میکرد و مقدم سلاطین و امکا کینولی هند و کسان حسن بنی ملازم
بجهت می نمود بلکه بود بموجب و عده با افای خود حسب حکایت مشهوره وقت بافتن
سلطنت اش ادا اهل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کاکلی
بابنی اقبش قرار داد و بعد بر تبه من الزمان مستعدان عصر لفظا کاکلی و اموری
بسیار تحقیق بهمنی ساخته نسبتش را به من اسفند یار القبال آئینه
این از ادای شعرا که در باره این سکی از یک نیات قصاید پرداخته اند
ملاحظه فرمائید که بتوقع جابه و ثروت و امید شنیدن صدای دلکش
اعنی آنکم لمن المقربین مشایان بلاغت نشان خلط کفتم قهقاری امامیه و محمدان
ایشان چه تصرفها که بر روی کار نیاوردند و چه تصحیها که نه پرداخته از کجا کجا اصلا
نخستین در روایات و اخبار که واقع نیک و عار است بر اساسی ثقات معضن
تراشیدند یا بلکه بهجت کار پرداز می همت مالی و ملکی بر قدر که برای او و قبی نهند

کمر است لیکن در محل وصف اغوا این متوجه غریب یعنی محو اگر جاداهم با حسن ابدال
 بطلان کتاب بکار الانوار و دیگر کتب معتبره اما میهنه نوعی اشکال و اعضال است زیرا که
 از اخبار حضرات ائمه اطهار چنان هویدا میشود که جدال وقتی مستی جواز و اولی مجاول را
 در حق و باطل منظور افتد و قطع اغدار باطله جنام و از آن شبهات ملحوظ گردد و مقدمات
 و مبانی نزد اهل خلافت مسلم باشد که سرانجامی از آن نتواند و هرگاه او بر تمیز بین الحق
 و الباطل مقدرات ندارد و نتواند که طرق نقص و معارضه و منع را برانجام دهد و بکند
 و تا ویلات و تسویات ایشان را ازینج و بنیاد بر کند پس او را جدال بحکم سایر احادیث
 منقول این باب از حضرات ائمه کرام منتهی عتد و حرام است و حال بر اختلاف
 کلام این متکی بر یکدیگر نیست بر همه عیانت که بمعارضت و ملا هرست باید و بهرین و
 همان قصد جدل و جدال یا عنای اعلام مثل ریشه المتخلفین است که استیفاء فی اهل
 علین در سرش افتاده بود و تنگ طرفی و کم خوشگلی او را باین وادی کشیده بلکه
 انتظام او معاش و امثال امر ولی نعمتش یعنی معتد الاول او را از اهل باین خرافات
 متوجه کرده چنانچه تفصیلش در فائده این کتاب زبانی او خواهی است از الله تعالی
 و بعد از وفات یاران همین و همان خواسته که نا آید است و مانده و حق آنها کسی
 در الحاد و زند قه نامشکوره اند و بر ناظرین و مسامحین کتاب حق کلام طبعی شبهات
 اهل الخوض لا اعتراضهم علی حدیث الخوض مانند صیغ صادق و واضح و آشکار و مثل
 آفتاب و البته انوار است که منوی الیه کاری ندارد غیر از جهل و بی ادبی و نادانی
 فرسائی و افترا و بهتان بر علمای زمان کردن و طعن و تشنیع بر کار ایشان و بدان
 بعین اینکه خصم او بعد از ادنی التفات با خشن و جود نیست اجتماع از ابرکالین طایفه
 او منقلب تواند کرد از حضرت باری بعد تضرع و زاری طبع این کتاب فائده معلول و
 تداول و شهرتش بعینیت آردی تاوست تا هر کسی بطلان خرافات و غرایب عقوات
 این رئیس اهل احداث و هم یاران سوری و عنوی او و هم مجتهدین که در اصلاح
 ان رسائل شریکه بوده اند خصوصاً رساله حدیث الخوض که در کتب آن زیادتر

می کردند و غایت کوشش بجای آوردند مشاهده نماید و بداند که جز ترویج الکاذب
 و اباطیل و اتباع صور خیالی و تماشیل سخنة غزایل امری دیگر در ایان اوست و
 ان شاء الله تعالی در ضمن بعضی از امثله و در تقریرش که جناب مجتهد تحریر نقل آن جبار
 کرده محنت انتظار را رفع میکنم و در همین مقام ثابت میکردم که وصف مذکور یعنی
 حسن جدال بلا ارتباب از مشق و مسلوب است چنانچه مجلس طایفه در مجلد اول از بحار
 الانوار بعد نقل احادیثی که مخصوص آن ایراد افتاد میگوید بطریق الاخبار ان المؤمن
 منه هو ما كان الغرض فيه الغلبة و اظهار الكمال و الفخر و العصبية و ترویج الباطل و اما
 ما كان لاظهار الحق و رفع الباطل و دفع الشبهة عن الدين و ارشاد المصلين فهو من عظم
 ارکان الدين لکن التميز بينهما في غاية الصعوبة و الاشکال و کثیرا کثیرا شبهه با لآخر فی
 بادی النظر و لنفس فيه تساویات خفية لا يمكن التخلص منها الا بفضل تعالی و ازین جهت
 که حضرات ائمه اطهار از بسیار از احادیث صحیحیه بهر حال از جدال تمیی شده بد فرموده
 اصحاب فخر خود را مثل شیطان الطاق که راوی ندانند لقب الشریف فی روضة المتقین
 که خطاب نزد امامیه با این همه القاب مقدسه از تساویات نفس شیطان منزه و برادر
 بودند زجر و توبیخ نموده اند که کسی ان شاء الله تعالی تا باین مسکنی که یک کوه چک اید ال حکام
 کوفه که باره و صفش بقلم آمد و سرش بستان آنها نمیرسد و بیش لعنه بوسی شان بداند
 و هرگاه مجتهد اصفهانی در مقام حیدریه و ذرا محمد اخباری در مساوی
 و بعضی در بیابان احوال و برادر همین این محقق محمد بهان در مذمت آلاء
 مع ان اس جماعه اهل الفناء و الذل بزرگ مخاطب را کنده تا برش و سفلت ناخشنود
 مخرب دین و محرف مذہب ائمه طاهرين گفته باشند تا بفرزند بلندش که انکشت نوا و حار
 طشت از بام است چه رسد من بعد جمعی از محققین امامیه که بزعم امامیه خود چنان
 تطبیق روایات مذکوره بر لغز و خسته اند اگر بخور و امان نظر کنی باد مذمت هموده این
 سردرگوته اند زیرا که انتهای تاویلات شان نیست که نبود توبیخ ائمه هدی علیهم السلام
 بر کسانی صد و یافته که در قرن جدالی بد طولی مرتبه علیا نهشته اند و با حیران و کالین

فن را که باید و هست این میدان نور دیده بودند از خجالت بوی صندل علیه
 و آن ترغیب و تحریض میدم میرسد و قیل و قال و جدل و جدال آنها مورد تحسین و تفرین
 میگردد و چنانچه طبرسی در دیباجه کتاب احتجاج مدعی آن شده لیکن برناطین تصفیه این
 بایوبی قلمی و من میقوم مقامه مانند کتاب توحید و غیر آن مستتر نخواهد بود که آنکه معصومین خود
 از استماع این خرافات یعنی تطبیق مذکور بر آشفته گفته اند که هر دو فرقه اعنی کاملین
 و ناقصین و سبب وی اند و احدی را پیر و انکی نداده ایم و ایمه سابقین هم اجازه
 نداده بودند چه حال جدال مانند شراب است که گناه از منافع آن بیشتر و زیاده تر است
 و حال بسیار از پایان مباحثی این تهمید است که امامیه آنها را اندکسکالین
 خویش میدانند و صدور اجازت برای آنها گمان می برند از کتاب سیدین طاووس
 کشف المجتبه باید شنید و کلان ترین آنها را که مؤمن الطاق است و چو انباشید که
 بنهادت کتب قدما و متاخرین که اکثر آنها سابقا لقب مظهر و مقدس و شیطان الطاق
 نظر بجلوه طاووسی بفرمان عقل باید بخیجید و ریت من کتاب ابی محمد و امامیه و حماد و انصار
 و نقلت من اصل قری شلی اشجی برون من شیخ العسکری و او از من عید است و کتاب
 قال اردت الدخول علی ابی عبد الله علیه السلام فقال لی مؤمن الطاق استاذک
 علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له نعم قد خلعت علیه فاعلمک کانه فقال لا تأذن و لا
 علی فقلت حیات فداک القطانة الیکم و ولانکم و جدا الیکم و لا یقدر احد من خلق
 الله ان یختمه صبی من صبیان المکتب فقلت فداک هو اجدت و قد انکسر قد جاز
 جمیع اهل الادیان فخصمهم فکیف یخصم غلام من العلمان و صبی من الصبیان قال یقول
 السبی اجترئی عن امامک امرک ان یخصم الناس فلا یقدر ان یکذب علی فیسوال فانیقول فکانت
 تخصم الناس من غیران یامرک امامک فانت عاص له فخصمنا من سنان الاذن
 لعلی فان الکلام و الحفوضات بعد الیه و الحق الدین اثبتی لبقضه مستعملان
 آنکه ابن سنان میگوید که ذاک استم که نزد امام صادق حاضر شوم و من الطاق من
 گفت که برای من اجازتی حاصل کن گفتم بلی پس بعد از حضور از مرتبه او اعلام نمودم

تعالی باریک
 ۳

که چنین و چنانست فرمود هرگز برای او اذن ملاقات در خواست مکن گفتیم قرین
 شوم او بمبوسی شما انقطاع کلی دارد و خود را از موالیان اهل بیت می شمارد و در سر
 پرستی شما با اهل خلاف جدال میکند و کسی از خلق خدا بر و غالب نمیتواند شد فرمود ^{غلط}
 است بلکه طفلی هم او را میفهم تواند ساخت این سنان گوید که باز بستایش او بر ختم
 و گفتیم که با جمیع اهل ادیان فحیصت کرده و مجادله نموده و غالب آمده پس چگونه طفلی او را
 ملزم تواند ساخت فرمود آن طفل خواهد پرسید که اول مرا خیره که آیا امام زمان ترا بیان
 فحیصت امر نموده پس خواهد گفت که نه و طفل خواهد گفت که چون ترا امام زمان اجازتی
 نداده پس چرا فحیصت میکنی و بعضیان امام مبتلا میشوند درین وقت او ساکت
 خواهد شد و جوابی نتواند داد ای این سنان برای مؤمن الطاق پروا کنی طلب مکن
 که کلام و جدل نیست انفاذ میکند و دین را محومی نماید ازین روایت چند قافله حاصل
 شد که استیصال مذنب و بنج کفی تطبیق ایشان درین باب میکند میکی آنکه
 در مستکملین اصحاب ائمه که حکومتی نداشته اند و فرمان روائی نمیکردند شیطان الطاف
 معذور و المنظر و یکانه آفاق بود چنانکه از کتب رجال و حقیقین و مجالس المؤمنین
 پیدا و هویدا است و حاجتی بذكر آن در مقام اهم نیست زیرا که خود این سنان این
 مرحله را در تقریر سفارش او طی نموده چنانکه دانستی و در تدین و امتیاز کردن او
 میان حق و باطل بعد ازین مناظرات و مجادلات که با هر فرقه او را دست داد و محو
 غلبه و برایشان گردیده نظر بقدر دانی امامیه هم غلبانی نیست پس هرگاه این امام ^{مستکملین}
 شمع را اجازتی در باره جدل و جدال نداده باشند برای بی بی حسنی صاحب
 جمال و رشاق و اعتدال نیست ازین سه پاره عابد فریبی ملایک صورتی طاووس
 که بعد از دیدنش صورت نمیداد و وجود پارسایان را شکنجی به کی اجازت اینعتی بوده
 که بمباحثه علمای فحول در مجلس بعضی از خلفای عباسیه بلا ضرورت ملجیه چنانچه روایت
 شیخ ابوالفتح نیز هویدا است رونق افراید و آن نازنین جان بخش روح پرور
 چون آجیبات از ظلمات بدر آید پس معلوم شد که آنچه سید مرتضی و اخوانش نمک

فروشی و فامه فرساینها کرده اند سخت بوج و مهمل است ای کاش در هر زمان مجتهدین
 و متکلمین شیعه کثیران خویش را و یا سخن بوی را بر از بسد بستم غرض غلظت می گویند و بگویند
 الجیش خویش می نمودند که در مصورت مثل ابراهیم و غیره از کبر حسن الملت و تفرقه
 فریب خورده باشند چنانچه اهل طرافت گفته اند سایر علمای ما از تسنن فارغ خطی میدهند
 و لغم باجی صلی لسان قلم الراقم فی غزیه نه نظم در بحر دل مالکیت یز چمنها
 زکهای کل دلاله جوسنها x تاروی تو دیدم بدیر باغ زرقم x هر چند که بکشت عتبه آنها
 یاربیبی ساز که آویخته اند x آید سوی مشتاق و لیکن تن تنها x شاید خونین جگر آتش گذشت
 از شوق بخت و در آغوش گفتا x در عشق تیان نام رستی نتوان بود x از نام برسی چه بری نام و نهها
 و هم آنکه چون حضرت امام صادق علیه السلام که مامور به نشر تلبیوم و اظهار حق بودند
 نمایند علیه الکتاب الممخوم و رواه ابو جعفر الکلینی فی الکافی و سیورده فی الفایده
 بعض عباراته برای ابلیس الشیاطین برداشته باشد بلکه او را و پیروی اجله اصحاب خود
 ذیل فرماید و یفادینش تصریح کنند این جدل و جدال در عیب امامیه که مبتنی بر افاق
 و نقیه است چگونه از اعظم ارکان ملت و دین خواهد بود چنانچه باقر عیسی در بحار لغت
 و قد عرفت سابقا کلیف که در خانه روایت این طاووس از جناب امام محمد مامروی شایسته
 که کلام نیت را فاسد سازد و دین را بر هم میکند این زبرد و توبخ گذشته ای از حضرت
 امام صادق است و خلفای عباسیه که با اظهار قاضی در بحار لغت و تفسیر در تکرار الامه
 نهیب تشیع داشتند در آن وقت حکمرانی میکردند و این متکلمین را تکمال انهد
 می نواختند و بعد از بودن کوی سبقت از میدان مسافره جواهر و ادب اینهارا
 من بعد ائمه دیگر که بجهت و در صفت آسمانی در باره اقیهات الفکرستور و در
 تحول از تمامی آیات امامت بهجور مایند چگونه اصحاب تشیع اجازه فرمایند چه جایگاه
 همی را برای خصوصت و جدال که کاش افتاد اشی مقرون نمایند پس اهل تطبیق یعنی صاحب
 احتجاج و اشمالش را از خلاف درایت نقلی هم فریب عوام مالا نام مشهور افتاد تا بداند
 که البته بدی در نهیب تشیع چنان روشن داشتند که اصحاب خود را بر این الزام سنیان

برگذاشته حاشا تم حاشا و زینهار کما به خبر که من از راه تعصب امام الاکبر قوم را بلفظ
ابلیس الشیطانین تعبیر کردم بپایه فاشی رطل بوق و مجلسی بوالفضل در مجلس المومنین
و حق الیقین با وصف دعوی بتبراهن تقادیه ان در تذکره سنایان از راه دشمنی لقب
شیطان باو بخشیده اند زیرا که نجاشی امام المتقین شیعه هم بدین لقب تنصیف کرده
چونکه تالیفات هشام را بر نموده و بنده عبارت کتاب حکمین کتاب الرد علی المعتزله و
طلح و الزبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعت کتاب الموعظ کتاب النهایه
ابواب کتاب علی شیطان الطاق انهی بلفظه سوم آنکه حال جناب الله نسبت
بکمالین و بانیان مذکور بفض با وصف آنها اخلاق غمیم که از جدا بجه خویش مورد و
انک لعلی خلق عظیمه بوراشت یافته این بود که از مجلس خود آنها را میرانند
باز سفارشهای اجدا اصحاب را در باره آنها بدزوه قبول نمیرسانند و لیکن این جمله
و زمانه برای تبیین فریب دادن عوام این قول را از دست نمیدادند زیرا که امام هم حکام
دینی و هم دنیوی بودند و آنچه حضرت سلیمان در داریا افتد داشتند الله را حاصل بود
و آنچه الله را از یاده بران دست قدرت بود هیچکسی از انبیا و رسل قدرت بران ندا
که معرفت من حدیث علی اشرا یح و زینهار این قه ما وروا فی از مراد است در را
معدور نمی ساختند تا عوام آنها را از اصحاب کبار الله اظهار که حال شان دشمنی
که بر نزد ویدیم و دیار باین صرافان باز از یکدست رجوع نمایند و نعم ماقال شیخ
و انبیت که بر اندر و در بر و باز آید ناگزیر است مگس و رگه جلوائی را
بمقتضای استطاعت الله با عتراف اکابر رفته در مقاله را بجه معلوم خواهد کرد
که در وقتی بعضی از الله که در خانه منزوی بودند و تعلق نداشتند صد صد هزار دنیا
خرج کردند و ازین مقامات اینهم بد ریافت میرسد که لقب شیطان الطاق
و مانند آن برای امام الاکبر رفته از احوال و اعمی نهاده حضرت امامه دین است که
و تفضیح آنها با وصف مزید امتنان در باره غلایق دقیقه تاریخی نگذاشته اند فالحمد لله
علی ذلک چو این بر چینه حرف و قوت تمام یافتی اکنون بذر مثالی از کلام این مشکلی

کتاب المومنین
در بیان فضیلت
و کمال ایشان
و مع و بیک شان
و کمال و در

اریکه اقبال می برد از مباحین الیقین متیقن شود که این بزرگوار مانند جناب مخاطب از وصف
 حسن جمال معرا و عاطل است و اگر تقریراتش که گمان زینت و زیبایه امیفرماید و دم
 افتخار و استقلال بران میزند و در مناظره اکابر علمای ابرارستم طریق می کند بوج و لا طایل تو
 گویانند و خواهی یافت شمس الدین شیرازی علیه الرحمه بکوش او رنیده بیت تکیه بر جای
 بزرگان نتوان زد بکبر و کبر است مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی و ازیندی رسالاین تشکی
 پیش نظر کمترین خلایق است که زد کنجش جو صفاکان بود و عرش اعلی و خطیب امام المحدثین
 محمد بن اسمعیل بخاری است رحمه الله علیه که سنگیری بزرگان و اسد وای ایمانی خویش کما افشا
 ترتیب داده بایه الاقحار ساخته و پیش طیفه قطان ذی بصیرت عوارض ذاتی آن دانست و
 رسوائی ذات مقدس است با دیگر اکابر محدثین و تکلیف طایفه امامیه و کمترین و کمترین از آن
 انوار باشد که این بزرگ بر عادت محمود در هر کام پیش پا نهد و بسیار در قیام که تعالی دارد
 با بطل مناقب خلفا و بیان انفسش ای بخاری رحمه الله علیه امین علی انی زنده این
 چون جمعی از احباب این بلاد در رد و خطبه صاحب نفقه قدس سره العزیز در ابره این حق
 اشتیاق زاید الوصف دارند لهذا حرفی چند در خصوص بزرگان قلم بیدم و به تشریح
 اجمالی مرهم نسکین بر خاطر ایشان تعظیم می کنم بگوشت و خونی ایشان باید شنید میفرماید که
 از آنچه مرقوم شد قسم داده می نمود تا اولیات این طایفه میشود چه این حیل درین فرقه
 تا الیوم باقی است که در نسبت رفص با کابر علمای و رواة خود تجدید میخانه نمی کنند
 و اصلا از مصادره بالمطلوب حدزنا کرده به شیخ راوی جهان روایتش که اینها را از آن
 داده آید متمم میشود چنانچه شاه عبدالعزیز صاحب تحفه و رشید القلم بنده اینان را
 کتاب ایضاح لطائف المقال مثل این قتی را که علمای رجال توفیق او کرده اند کمافی تاریخ
 این خلکان و زینهار کسی نسبت تشیع با او کرده بل الامم بالعکس جواب اعتراضات بر او
 معارضه نیست رسول الفضلین با شیخین ابی سبالات را قضی نوشته و همین روایت را
 دلیل آورده و حال آنکه ذیسی از در علمای رجال به فقید او عند اهل السنه و کبری نیز رسد و
 میزان الاختلاف است احوال الرجال منسوب عبدالعزیز بن مسلم بن قتی بن محمد صاحب التلخیص

صدوق قلیل الروایه روى عن اسحق بن راہویه و جماعه قال الخطيب كان ثقة و دينا فاضلا
 و قال الحاكم اجمعت الامة ان القسطنطينى كذاب قلت هذه مجازفة فيجوز كلام من لم يخيفه
 و رسوله و رايت في مرآة الزمان ان الدارقطني قال كان ابن قتيبة يميل الى التثنية منصرف
 عن القرة و كلامه يدل عليه و قال البيهقي كان يرى راي انكراسيه قال ابن النادى مات سنة
 رجب ست و سبعين و ما بين من برئته بغيرها و استحبه فابطلت ثم كلامه اقول قطع نظر
 اني منكم قول حاكم راو تركت قتيبة ذمى اين شدت و غلطت رد کرده حتى که او را در زمره
 غير خالفين من حکم احوال کين بجهت ثقه اين قول داخل کرده و حاکم خود ششم و ششم است
 که سبب پس از جهت انحرافش از عزت طاهره کذاب گفته باشد لا باعکس کلام حاکم
 خود في حد ذاته محکومست بصرحت بطلان چه اجماع است يا چه با برخلاف حضرت ابی
 بکر کی اتفاق افتاده که برکت نبی بر قتيبة اجماع است معتقد خواهد شد و اگر از دست
 مثل اهل حل و عقد علمای است مراد کینه تا هم اجماع است من جميع العلماء منتشر
 في اقطار الارضين على تكذيب رجل من المحالات العاديه فكيف که حسن ظن علماء
 بمصرى اليه از عبارت مزبوره ظاهر است و اتهام شما صاحب و تلمیذ شما این را بر این
 بر فرض از قول حاکم در غایت و طر فکلی کم نیست مثل دارقطنی او را از عزت منصرف
 و بیعتی مایل بکراسیه می نویسد و ایشان برخلاف نفس الامر من تلقا نفس را افروخته
 میفرمایند و رد می کنند که بمصادره بالمطلوب کی ثقت رسندی از دست او می آید
 سبب اللعن من ایکنون سبب اللعن چه او نفس کرده که درین مشاجره کدام کس
 بر خطا بوده و کدام بر صواب بلکه فقط روایت نایجاد کرده پس اگر معتقد شوی مثل بحر
 العلوم مکن البحر المالح مولانا عبد العلی درین مخاطبت ذنب و خطیت حضرت معصومه باشد
 همین روایت دلیل نصب خواهد بود که نفس علیه الدارقطني الحاکم حکم شما صاحب نفس
 ابن قتيبة از دشمنی خالی نیست یا این همه که در و طر ارق بجز در نفس نیست و درین
 شهره بی اصلی بیش نیست که از حال رجال اطلاعی ندارند و تأمیران الاعدال هم بتطر
 نکشته و یا با این مرتبه بیداری است که یا عمدا اینکه معتقدان ما که غرض از تالیف تحفه

رسوخ آنها بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد قول ما را بمجرد اصحاب و میکنند
 و از مخالفین که ام کس تصدیق کتب رجال میکنند و از غیر آن و غیره صدق و کذب ما را
 میسجید پس تلبیس و تدلیس با پیش رفتنی است بلا مضائقه بکذب و بهتان مبادرت
 نمودند و اثباتی بود الا قوی اقول و بالله التوفیق و او یلا و افضیحتا که کس را
 از اینها روزگار لایق این کار نمی بینم که از جناب این پیغمبران شکسته یال بدیده
 این مستکی را یکد اقبال یابینی که احدى را بان اطلاع نباشد بقول حافظ شیراز
 یکن چنان مگو که صبارا خیر شود و عرضه بد که حضرت در تحفه اثنا عشریه بیان کرده اند که
 عبدالله بن مسلم بن قیسه را که دهمی صاحب میزان اعتدال حالش بیان کرده اند
 علامه دهلوی قدس سره العزیز از روافضی شمرده تا فیض بر این تقدیر طوقی است فاده
 و تذکر آن مخدوم الامام در کردن اندام و خاپای آن عالی مقام را نوایم چشم تمام
 ای جناب این به غایب استمداد سخنواره طاق و غنیت شاید فرموده اند که در مدینه
 حضرت اسمعیل بر وایت زراره و شیطان الطاق برای شیعیه نمودن مثل و حی منزل السعاده
 قرار داده اند چنانچه از راه ایل استخاره معلوم میشود یا مدعیان نور از راه کشف
 و شهود و اشراق باطن که بر طبق تصریح فاضل انبیا ری بادر مبین جناب و برادر
 همان آنالی قباب در جواب ایضاح لطافه المقال و مانند آن باعث ترقی اهل حق
 گردیده و بروفق افتاده صاحب جامع الاسرار و دیوان از احباب امامیه شایسته و
 انرا ما از خواص امامیه است بحث لا یوجد فی غیرهم و علی ای تقدیر آنچه در کتاب مستطاب
 تحفه اثنا عشریه از نظر احقر البریه گذشته است مخالف نقل حضرت است یعنی
 علامه دهلوی قدس سره العزیز هرگز نام رافضی عبدالله بن مسلم بر زبان نرود و ده
 بلکه او را از جمله معبودین زمره اهل سنت شمرده آری ابراهیم بن قیس را رافضی
 نوشته و اینهم من تلقاء نفس گفته که لا ینفی علی بن طالب احوال و او را الطریقین و
 رابع الی کتب رجال الفرقین کما ان المیزان لا ینافی عن اهل بیت علیهم السلام و غیره
 الطوسی و منج المقال و تحقیق الرجال للابن خلدون و انما اهل بیت علیهم السلام

عبارات این کتب در جواب ذوالفقار در مقامیکه مجتهد جالسی مطاعن جناب ام المومنین
 عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهما بر وایت ابن قتیبه بیان کرده واقع شده من راجع الی الام
 علیه فیکبر جمع الیه برای تصدیق این کترین ادنی محتوی بر نفس اماره خود کوار افزایند و تحفه
 و تحفه اثنا عشریه رجوع نمایند تا خواهند دانست که تعرض بر فرض ابراهیم بن قتیبه و معدود
 بودن عبدالله بن مسلم بن قتیبه در زمره اهل سنت در کید نوزدهم وقوع یافته و عبارتیه که ادر
 اسما و القاب رجال معتبرین است نظر کنستند و هر که از رجال شریک نام و لقب او
 یابند حدیث او را در وایت او را با این سنی نسبت دهند و بجهت اتحاد نام و لقب امتیاز
 در میان هر دو حاصل نشود پس سنیان ناواقف او را امامی از امام خود اعتقاد کنند
 و روایت او را محل اعتبار شمارند مثل سدی که در کس اند سدی کبیر و سیکه صغیر کبیر
 از معتبرین و ثقات اهل سنت است و صغیر از وضاعین و کذا این است و رافضی غالی
 و مثل ابن قتیبه که نیز در کس اند ابراهیم بن قتیبه رافضی است غالی و عبدالله بن مسلم بن قتیبه
 که در اهل سنت معدود میشود و کتاب المعارف در اصل از تصانیف همین اخیر است
 اما این رافضی نیز کتاب خود را ساروف نام گفته تا اشتباه نام حاصل نشود انتهی کلام
 اعلی الله مقامه دالات این عبارت بر طلب فقیرانه آنجا است که محتاج بیان باشد بعد
 اینهمه بشنو که دلیلیکه بر فرض این قتیبه جناب رئیس المیزان از جانب استاد ابریه قتیبه
 تحفه اثنا عشریه قرار میدهند و در پایه اظهار می دهند یعنی روایت معارضه جناب سیده
 فاطمه زهرا با حضرت افضل الصلواتین رضی الله عنهما حاشا که در تحفه اثنا عشریه عینی و اثر
 ازین استلال پیدا باشد تطبیق این نقل با اصل نیز بر ذمه خدام حضور بر ضرورت است
 فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا أَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَآبَعَادُهُمْ
 أَعْدَتْ لِلْكَافِرِينَ اصل حکم این رئیس المستکین با بمعنی که علامه
 دلموی در شرح بره الغرر در تحفه اثنا عشریه بر فرض عبدالله بن قتیبه که بعضی از علما
 توثیق او نموده اند تصریح فرموده و دلیلیکه برین مذکور است که مستازم مصداق
 باطلوبیت از دوشوق غالی نیست یا بقول نبی خداوند عز و جل و تطهر اوق و تبرع و علم کلام

مخصوصا دعوی الزام علمای شهره بی اصلی مشرعت که بر تحریر و تقریر صاحب
 تحفه هنوز اطلاعی ندارند و تا تحفه اثنا عشریه که در مشارق و منارب شهرت تمام
 یافته و در زمره خاص و عام متداول است بنظر مقدس نگذاشته و زینفوات کتوری
 در ابرام مطاعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین ملاحظه او در آمده که تکیه
 کرده صاحب تحفه اثنا عشریه عبد الله بن مسلم بن عقیل از معتبرین است و یا باین
 بی و یانی است که با اعتماد اینکه معتقدان و مدافعان اغرض از تسوید سال مذکوره
 بر سوخ آهنا بر معتقدات باطله است بجهت حسن اعتقاد و توقع حصول خدات از
 سر کار سلطانی قول بار ابجد اصفا باور میکنند و از مخالفین نیست که تصحیح از کتاب
 تحفه میکنند و بطریق تحقیقات بانی می برد پس تعلیس و تبسیر پیش رفتنی است بلا
 مسائله بکتاب و بهتان ببادرت فرمودند و اثباتی فی الواقع و انکار کالور علی
 قلل الطور و قد قال الله و من یکذب خلیفه آو ائمه ائمه و من ینسأ
 فقد احتمل بهننا انا و ائمه ائمه و من ینسأ فقد احتمل بهننا انا و ائمه ائمه
 زبانی این سرآمد اولی الا لایاب و من ینسأ فقد احتمل بهننا انا و ائمه ائمه
 دنیوی بر سبیل منع خلوه بین و با بعت بقوات خود ننشاند انخیر و اگر
 خدام و الامتتام استراحت مذکور بنات واجب تحفه اثنا عشریه از آن
 کرده اند و باین کتاب امانت و کتب یاد در مطامع بعضی از ادیان مطهره
 بنا بر سبب انکونین و حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنهما فرموده اند از زمره عین
 شهر پس این کتاب هر چند اگر تاختی در دفع کلام سالیب مقام اشخاص و سکن طلب
 اینست تواند گفت که لا تسلم از این امر تشیع عبد الله بن مسلم بن عقیل که مخفی در آن
 میراند لازم آید من ادعی فلیا بیان معلوم نیست که از این بابیات رسانیده اند که کتاب
 کتاب امانت و سبب عبد الله بن مسلم است و در تشیع عبارت قاضی ابن خاکن نموده
 انهم فایده جال او یای دوشش نمیرساند زیرا که تا مشر در ترمیم عبد الله بن مسلم بن عقیل
 است از موانع کتاب امانت و سبب بلکه از غور و امان بیار و در عبارت مذکور سر

بجناب بصیرت دارد و نیز که قاضی ابن خلکان توفیق گشتی بود که صاحب تحفه المومنین
 در اهل سنت حکایت فرموده و بکارهای قضائیه می رسانیم برده لیکن کتاب است
 و سبب که زعم امامیه از مصنفات اوست هرگز بر زبان نیامده و ملاحظه فرمایند که کلام فقیر
 مطابق نقل الامرست یا نه و عبارت القاضی زده عبد الله بن مسلم بن قسبه الدینوری و قبل
 المروزی النحوی اللغوی صاحب کتاب المعارف و ادب الکاتب کان فاضلاً ثقة سکن بغداد
 و حدث بهما عن النحوی بن راهویه و ابی حاتم السجستانی و ملک المطائفة و روی عنه ابنه احمد ابن
 درستیة الفارسی و تصانیف کلهما مفیده منها ما تقدم ذکره و منها غریب القرآن و غریب الحدیث
 و عیون الاخبار و مشکل القرآن و طبقات الشعراء و المناشریه و اصلاح الخط و کتاب النقص و
 کتاب الجمل و کتاب اعراب القرارات و کتاب الانوار و کتاب السبیل و ابواب و کتاب المصنف
 و القداح و غیر ذلک انتهی من بعض بدیدان شوران عالم بلکه تمامی بنی آدم روشن است
 که از کلام شمس الدین ذہبی در کتاب میزان الاعتدال بعد از تسلیم همین قدر ثابت شده که
 عبد الله مذکور با وجود فضیلت و دینیاری صاحب تصانیف بود و دعای ابن عمر بن الوحدیه ^{تقدیر}
 مسطور است که کتاب امامت و سبب از تصانیف عبد الله بن مسلم است فاین دلیل بر امامت
 و ابن الارعن من السماء مکر مختصر است کتب تحصیلیه نیز خدمت استاد نبوده و بسبب او
 اینهم نخورده که العام لا دلالة له علی الخاص باحدى الدلالات اثلت الکتون
 مشتملای جدل و جدال و غایت قیل و قال از طرف این متکی از یک فضل و افضل
 آنست که دعوی امامیه بپشتن او در مقام مناظره از قدیم بالا یاقم و انکار حسب تحفه
 از بنیعتی بلکه او را در زمره شیعیان معدود نمودن بنور مباحثه فیه است و ترجیح احدی از این
 علی الآخر بوضوح نه انجای می پس بعد از غرض بصراحت زنی ایشان در باب شیعه جناب
 علامه دهلوی با وجودیکه بنور در آن مقدمه بر بصیرت و تحقیق روشنی ندارند و شقص
 و کسرشان انجناب بمجرد توهم امر مسطور و اهورامی نمایند بگویم که در حضورت ناگزیر
 بحکم جناب امیر کما ادعی بعض علمائهم النخیر اعنی النظر الی ما قال و النظر الی من قال رجوع
 بمطالب کتاب امامت و سبب باید کرد و با قوال موافقت نظر نماید نمود تا معلوم شود که

به اوست آن سنی با کینه عقیده است بمانند بسیاری از عربیان خودش درین دریده و
 در لباس طبعین العیس روح عبد الله بن سبا و اولاد متعوی از ایشان میکنند و در پرده
 مذکور اساس اسلام را می کشد بحمد الله که بسیار از قرآن رخص او در کتاب کور که بعد از
 تمیید بیاجه اش بدین الفاظ واقع است قال ابن قتیبه نفتح کلامنا بحمد الله الی آخره
 یافته میشود از آنچنانکه در ایای جناب امیر از بیت ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 قرار داده است و درین فصل و مانند آن مقصود بالذات و علات بغائی او اینها را خواند
 نصیر خود است یعنی بر مردم اشکار شود که خلفای راشدین از نسل نبی و پیغمبر بودند
 و خلاصه آن روایت بی سرو پا نیست که چون حضرت امیر را خبر رسید که صحابه
 برخاسته ابو بکر گرد آمده اند و او را ریشتی نموده در میان مع و مقابل ایشان بکمال در
 درآمده و در حق امامت خود گفت و بتکذیب ایشان پرداخت چون عتاب امامت او را
 در آن روز قبول نکردند و گفتند که اگر قبل ازین دعوی امامت برای در میان
 ابو بکر و ائمه نیکو دیم بخانه خود را حمله کردیم و بکشتن و قتل و غارت و غلبه
 بر در آن گویا سوار کرده در مجالس انصاف گردانید و بر تالیس سال آن خنده رفتی
 عفت و طهارت همین بود که علی را نصرت نمائید تا حق از انصاف صبرین باز نماند
 و جمیع شانرا بر ایشان گرداند انصاف گفتند که نایب ما را از قبا بود و نگذاشته اگر از
 سابق بر این با جبر اختلاف میکردی نصرت علی بکرم الله وجهه می نمودیم بکسر با جواب
 سداد که علی مثل شما بنانه میفرخند اصلا الله علیه السلام را جایزه بی دفتر و گفت
 میگذاشت و تخصیص فصل ثانی او اینست که هرگاه خلفا و اعیان انصار
 دریافتند که علی مرتضی با جمعی از اصحاب از بیت ابو بکر خلافت ورزیده است
 بعیض و غضب تمام بر در خانه امیر علیه السلام هجوم کردند و همه برای یوختن خانه
 آتش طلبیدند و آواز باز شد و مو که بار و داد بان هم بیت نکرد و جار به
 نزل مقصود رجوع کردند ابو بکر صدیق گفتند را بر هم رسالت فرستاد و بنجام
 خود داد حضرت امیر علیه السلام او را رسالت و تفهم کرد و همه کس اشغال قرار داد

و چند بار قضا آمد و رفت مگر از روی حلیفه اول صورت تعلیم اتباع و استیلاء باز در گرفت
 دولت ریخته پس گوش طار اعلی و حلقه اتم الملیت خاتم الانبیاء یک شمس جانی سیده
 که فریاد و زاری و شور و هیاهوی او بجایت قصوی رسید و بدان مرتبه انجامید که مردم
 تاب نداشتنیاورده مدارا خلافت مراجعت نمودند و قریب بود که زهر آب و خانه های
 هستی آنها خراب گردد مگر عین الخطاب جمعی از احباب او که بجهت قنوت قلوب تاثیر
 نکردند بلکه بزور و قندی بنانه باریت کاشانه رسیدند و حضرت امیر ابیرون کشیدند
 و نشان و نشان بردند و گفتند که قسم بحلال و کبرای الهی اگر بیت نکستی گردنت برینم
 و سرت را از دست جدا کنیم در آشی راه بقبر مبارک بغیر هدی الله علیه و اهل و علم سپرد
 در نهایت کرم و زاری سزاوار بلند این است را تلاوت کرد یا بن اُمِّ رَاتِ الصَّوَامِ
 اسْتَضْعَفُونِي وَ كَاذُ وَا يَقْنُلُونَنِي و امثال این اقراآت و زیارات در
 مقام مذکور بسیار است آنچه یاد کردم شش نمونه از خود را است **سوم** آنکه
 در حاتم کتاب مذکور با این به تفصیل خرافات کبری سنده که میکنند و نه سب اهل حق
 را به بیان آن شکست میدهد دعوی صحت باقر الکتاب و نقل روایات علی الاطلاق
 از معتدین و موقوفین فی ذکر اسمی شان می نماید پس شخص مذکور با این همه که شندی
 اگر از احاطه علمای الهست باشد چنانچه مجلسی در بحار دعوی آن نموده و دیگر آن
 در غیر آن بحالات اولی کتوده اند و ای بر حال این شیخی که کوی سبقت از اساتذ و رؤسای
 میریاید و روح ابن سباده و بحال بحار الزین مکایدش آدمی نماید بقول مولوی
معنوی بیت کار شیطان میکند ناشی ولی و گرولی است لعنت بر ولی
 آندهم برینکه نقد و معارف در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیزند کور است
 از کجایان ثابت میرسد بعنوانیکه اگر امامیه شیهه انصاف انصاف العین فرمایند سر برین
 خجالت فرو برند و دیدار از پشت پائی است برین دارند تصورش کند محمد قدیم و صوارم
 چون بن ذیالم و نشست ابوهریره رضی الله عنه بواسطه بعضی از محمد و حسن خویش اعلی
 ابن ابی الحدید نقل من معارف ابن قتیبه پیش از پیش نقل کرده اند و حال آنکه قال

استر ابادی در افادات خود پیشع او اشاره نموده و از اشارات ملایقه مجلسی
 بخار هم پی پیشع او توان برد و بنده فاقد الادراک بعد از صرف همت بالغ و جهد
 بلیغ و وینجه محارفت این قبتہ مکرر پیم رسانیده و تماشای حرف بحرف دیده هرگز آن
 مشاب و ذمایم درین نسخ بر نیاید پس معلوم شد که آن مهارت کتاب دیگر بود که
 اهل مکیدت تالیف نموده اند و بنده بواسطه اصل فی الباب اکنون تمام عبارت مذکور
 که ترجمه قول این ابی الحدید است و فقیر در وسط شرح او که بر پنج ابیلاخت رضی
 نوشته دیده است قلمی میشود که از جمله شیوخ نجاریست ابوهریره دمیثیره بن شعبه بن
 ابی الحدید از شیخ خود روایت نموده که هرگاه ابوهریره همراه معاویه و رسال حاجت
 بکوفه آمد داخل مسجد گردید پس هرگاه دید که مردمان بتقریب استقبال آمدند و بسیار
 مجتمع گردیدند بر پیر و زانوهای خود نشست و بر سر خود چند بار طباخچه زد و گفت ای
 اهل عراق شمار از غوثم آنست که بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را مستوجب آتش
 جهنم میکنم و الله که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود که برای هر پیغمبر
 حرمی بوده و بدرستی که حرم من مدینه است این عمر ثور پس هر که در آن امر و احداث
 کند فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و من کواهی سید هم که علی ابن ابیطالب
 کم الله و جهد در آن احداثها نموده پس هرگاه این خبر بمعاویه رسید او را جانزه
 داد و کرامی داشت و دالی مدینه گردانید این ابی الحدید گفته که ظاهر را وی غلط کرده
 که گفت ما بن عمر ثور بلکه بجای ثور احدی باید باشد چه جانی در سواد مدینه مهی شود
 نیست این ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر نقل میکند که او گفت ابوهریره نزد شیخ ما
 بنخل و غیر مرضی است در باب روایت و عمر او را پیره زده و خرم کند و نموده
 فرمود و قد اکثرت الروایة و اخبرناک ان کنون کاذا یا علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و از سفیان ثوری مرویست که او از منصور بن ابراهیم التمیمی روایت نموده
 که گفت ما کاتوا یا خذون عن ابی هریره الا ما کان من ذکر قبته او ناره او اسامه از
 اعش روایت نموده که گفت که بود ابراهیم صحیح حدیث و هرگاه من از کسی حدیثی

می رسیدم را و عرض میکردم پس بگردد و آوردم سپس او احادیث را که از ابی
 هریره روایت نموده ابراهیم گفت احادیث ابی هریره را بگذار اینهم کانوا یترکون کثیرا
 من احادیثه و مرویت که جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود الا ان الکذب الناس او
 قال الکذب الاحیاء علی رسول الله صلی الله علیه و آله ابو هریره الدوسی و ابو یوسف روایت
 نموده که عرض نمودم بخدایت ابی حنیفه که چه میفرمائی هرگاه حدیثی باید که مخالفت قیاس باشد
 ابو حنیفه گفت که هرگاه روایت بواسطه ثقات مخالفت قیاس بسیاری ندارد و وقت
 قیاس ترک نموده عمل بر روایت میکنم ابو یوسف گفت که چه میفرمائی در روایت ابی بکر
 و عمر گفت کافیت این روایت را را پس گفتم که روایت علی و عثمان گفت یحیی بن
 یسیر هرگاه دید که من میخواهم که هر یک صحابی را جدا جدا بر شمارم گفت صحابه کلهم
 اند سوای چند کس از انجمله ابو هریره و انس بن مالک اشمار نمود و سفیان ثوری از عبد
 الرحمن بن القاسم از عمر بن عبد الوفا روایت نموده که ابو هریره بگوید آمد در وقت
 شام می نشست پدر دانه کنده که در مسجد است و مردمان می آمدند و نزد او می نشستند
 پس بگردد و جوانی آمد و نزد او نشست و گفت یا ابا هریره ترا قسم سیدم بخدا
 که تو شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق علی بن ابیطالب فرمود
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه گفت اللهم نعم آن جوان گفت که پس
 گواهی میدهم بخدا که تو موالات و دوستی نمودی با دشمن علی بن ابیطالب و عداوت
 و زبیدی یاد بوستان حضرت و روایت کنندگان روایت کرده اند که ابو هریره در
 کوه چایا اطفال اهل طعام می نمود و با اطفال بازی میکرد و در حالتی که او امیر مدینه بود
 خطب... گفت الحمد لله الذی جعل الدین قیاما و ابا هریره اما و مردمان را این
 کلمه بخنده می آورد و در حالیکه او امیر مدینه بود و در بازار را پیاده میرفت پس وقتی که
 کسی پیش او میرفت مرد و پادشاهی خود را بر زمین میزد و میگفت الطریق الطریق ابر
 شما آمدن این ابی احمد بعد نقل این روایات گفته که این قبیله تمام آنچه من ذکر کردم در
 کتاب معارف در ترجمه ابی هریره مذکور ساخته و قول این قبیله در باب ابو هریره

تحت است لازم غیر متهم علیه اثبتی بر کسیکه میگوید که معارف از تصانیف کتاب
 دینوری یعنی عبدالله بن مسلم است فقط ضروری است که این امور از ان کتاب بر آید
 و هو متمنع و محال که معرفت قبل از آنکه و مخفی باشد که مقصود اصلی این کس
 پیش همین قدر است که این مسکرات که بنات و اعتلا از وصف حسن جد ال با اتفاق
 معاست و با این همه دنبال قیل و قال نمیکند و ان بنیاری الی بخوبی سمعته و کثرت
 چه بر همه کس واضح شد که او عیوب فانی طایفه خود را بدیگران می بندد و قصد افترا و بهتان
 بر علامه و بلوی می نماید که هرگز در این تحقیقش عیاری نه نشسته لاجرم حاجت آن باقی
 نمانده که بجواب تفصیلی کلامش مشغول شوم و بهر حرف او تقریر سامان یا بستم نظیرش مضحک
 عقلا گردانم چه این امور را با نهایت فرصت موقوف داشته ام اگر زانوه موافقت ممکنه
 و اجل موعود و قضای موعود و غرضت میاید به جمع مقدمات و اعتراضات رساله اش
 ازینج و بنیاد در کتابی ضخیم بزبیکم خواجه در کتاب منتهی الکلام و افادات او در
 اولی بکمال بسط و تفصیل در هشتاد و پنج و بعضی آوردم **حالت** مناسب بنماید
 که در تقریر منقول این متوقد خیر نظر نایم و بر دو قبح مقدمش که برای پیش نیست
 اگر ایم و پرده از روی مقصود بردارم و در نقص کلامش تحریف و تزیین او که از
 نقل عبارت شفای یوعلی حسین بن عبدالله بن سینا منظور داشته بخاطر نمایم +
 بالجمله اول پیمائش شان گامی چند میروم و میگویم که آنچه فرموده اند لکچریم ساخته
 و دماغ را از حواس پر داشته چه این تقریر نه برای آن بود که زبان خاصه را آسان توان
 آورد و نه یاقوت آن داشت که بگذریش اهل فهم و فراست را از امانی و لو فرضنا
 انسانی تواند افزود و اگر چنین مفرخات پیوده قابلیت ذکر داشته باشد
 مجال کلام که است بلکه انتخاب مذایب باطله را از باطن و خیرم بوجه تعدیه
 و نقوض سدیده نژده فتح و طفره و است اما **اولا** پس باید که در نقل عبارت
 شفا غیر از آنکه اظهار تعلل و تخریج در علوم قله و تحقیقات فلسفه فرماید
 حاصلی ندارد و آن اگر واقعی و نفس الامری هم باشد باعث افتخار و اظهار غنا

وجه بعد از بیعت الحرام که مروج خلافت و اباحتی مردم است ایوب ملوک را وارد کرد
 اند و طاعت ایشان را بطاعت خدای عزوجل متصل ساخته و باقر مجلسی در مجلد اول از
 بهار بعد نقل این حدیث ملوک را از ملوک دنیا و دین عالم دانسته چنانچه قبل ازین گذشت
 و حدیثی دیگر باین الفاظ مخبر کرده من گشت بیعتی مقتدری من الاسلام یعنی هر که بیعت
 کس را شکست از اسلام بزار شد خواه آنکس از غاصبین و مشعلین باشد خواه از اهل
 استخوانی امامت و شرافت و از نجابت که امامی بکشد که حضرت امام باقر علیه السلام
 حدیث یاک است العمر در زمان خلافت خلفای ثلاثه با و است و بعد از بیعت
 و بیعت ناموس بیعت را شکست از این حدیث و بیان امامت است خلفای را از این
 بر اصول شیعه ثابت میشود زیرا که هرگاه بیعت ایشان بوقت نبوت یا بعد از آن
 جایز نباشد بلکه ناکشیده است ایشان از رقیبه اسلام بیرون میرود پس بطریق دیگر این را
 از یکدیگر بدارند و ببالند حقیقت اینها بر کلام لا اله الا الله و محمد بن عبد الله
 یکران و لا یستغنون و ایضا میخسند کور برین دو حدیث و گفتا کرده حدیثی
 دیگر بر آورده و آن اینست و آنکه انما رعد منته یقال لها الحصیة اغلات لایا فها
 فصل و یا فها با ویر المؤمنین فقال ایدی التا کثیرین یعنی بنای امیر یا صحاب خود فرمود
 در روز خ شریعت بنام حصیة موسوم میکنند آیا سوال نمی نمایند ازین که اندر آن شهر
 چیزی مذهب میشود پس صحاب یا شایق تمام از بنای پرسید جواب داد که در آن
 شهر درستیهای کسانی میوزند که بیعت خلیفه را شکست و از عهد خود برگشته اند و این
 حدیث را نیز محمد بن مذکور از حضرات ائمه آورده است که من گشت حدیثه الامام
 جابر الی الله اخرم یعنی کسیکه بیعت امام را شکست و از بیعت دست بردارد
 قاضی روزبه را حاضر خواهد شد و امام معاویه علیه السلام بعد از امام برادر مقتدا
 اهل اسلام و پیشوای کفار و کثرت انعام عالم دانسته چنانچه در احقاق الحق و غیر آن
 تصریح بر آن واقع است و ازین قسم احادیث صحیح معتدله امامیه بسیار است که
 استیغاب آن بر دشوار و بر اهل خراسان است چنانچه بیعت کرد در حدیثی علیه السلام

بن عمر موت ناکت را ایک نوع موت یا هلیت تشبیه داده اند و بر جای خود مقرر است
 که مساوات تشبیه یا تشبیه به ضرورت کما قال الله تعالی احسن کما احسن الله
 الیک پس شتای فحوی حدیث عبدالله بن عمر بر قیام آن قدوه اهل بنر ثبوت کتاه
 برای ناکت خواند بود بخلاف احادیث امامیه که در کفر ناکت نص صریح واقع شده زیرا که
 ائمه فرموده اند و قدر انفا که هر که بیعت را بکنند یا در سبیکه بزار شد از دین اسلام و
 بر طاعت که بیزاری از اسلام بر هیچ مسلمانی صادق نتواند آمد هرگاه اسلام از دست
 رفت پس در ثبوت کفر حالت منتظره باقی نماند زیرا که بر تقدیر نفی ایمان بعضی اند
 امامیه میگویند گفت و بر عم خویش تقریر میگویند که کفر بزرگ لازم نمی آید مختل است
 اگر آن شخص مومن باشد نه کافر بلکه مسلم باشد و بدین اطنای هر علی را ائمه با جمیع اگر مقرر من
 اطاعت بودند نیز و استحقاق امامت از حدیث عبدالله بن عمر لازم آید اصول
 موضوعه منکلی از یک نیا که استدلالت باین حدیث بر کفر ناکشین بیعت او و استحقاق
 امامت میکنند بطریق اولی بر هم میگردد و در بیان حیرت میفرموده اند و در حدیث
 آنکه اکابر بزرگ این صدر نشین محفل جاه و جلال مثل فاضل کاشانی در ابرام مطاعن
 مجادل کشوری در احکام مکایه خویش مدعی این معنی شده اند که عبدالله بن عمر بنار ثبوت
 و خشیت و حفظ جان و ناموس بیعت نرید در ساخته بود اکنون تصدیق این تنگی
 در کجای مجد و ثروت نمانیم و عبدالله بن عمر را معتقد حقیقت خلافت نرید بلبید نمانیم
 یا تصدیق عماد خویش که عبدالله بن عمر بکس سیرت و استحقاق او اعتقادی نداشت
 و بیعت او فقط برای حفظ و صیانت خویش نمود اما ثالثا پس در کتب شیعه مانند
 معقل ابو مخنف و غیر آن ثابت است و سبخی فی کلام المقرض که هرگاه جناب امام حسن
 بحد برین تشریف بردند شیعیان عراق اتفاق کردند که جناب امام حسین اخلاص نامه
 نوشتند که اکنون بر معادیه خروج فرمائیم کما ب سادات انتساب تو شویم و دمار از
 بنی امیه بر آریم امام حسین در جواب نوشت که میان من و او عهدی نیست ان عهد انما انتم
 شکست و ازین جواب نمره اولی الالباب است میباشند که حضرت امام حسن رضی الله

تحت نظر همان امارت که در نقض عهد و کثرت بیعت و موافقت واقع شده اند الهام
 شیعیان را قرین اجابت نکرد اندیند لا غیر زیرا که اگر در شرط جهاد نقصانی
 متطرق می بود این نمی فرمودند که فیما بین من و او عهدی قرار یافته است و عقل سلیم
 و ذهن سقیم مکی چگونه خلاف روایات و احادیث مذہب خود اجازت تقریر داده
 باشد که معاویه با بنین رضی الله عنهما گاهی بنقض عهد پیش نموده و بروثقه امام حسن
 ثابت قدم و راسخ دم مانده و آخر آیت قرآنی مد نظر حضرت امام حسین باشد که
 فَأَعْتَدُوا عَلَیْهِ مِثْلَ مَا أُعْتُدَ عَلَیْكُمْ چنانچه بنهاد دست قاضی و محاسن
 المؤمنین خباب امیر و زجل یا صفین این آیت یاد از بلند بخواند پس اگر مصلحت شد که
 اینست که معاویه سلطان منقرض الطاعة و امام برحق است خروج بروی نخواهم کرد
 زیرا که نقض عهد و کثرت بیعت چنین و چنانست پس طعن مشترک الحور و استحضرات
 متشیعین ایامی که اول فکر جواسیه فرمایند من دیدم بر عهد الله بن طعن گشتند که بموجب
 فاکمی خدمت نظر داشتند از مطاعن این بزرگان دست بردارند و اگر مراد از اینست
 که این وقت و وقت تقیه است بنابران اطاعت معاویه فرجست و کثرت نقض عهد
 حرام بلکه موجب کفر است و علتش حقن دماء مسلمین و حفظ بیان دماء مسلمین است پس
 در حدیث عهد الله بن عمر کدام مانع است که حضرت ابن امیر المومنین در زمان حال اگر
 پیش بین قدر است که این کثرت بیعت مذہب گناه است مگر بحث جواز تقیه در وقت
 شدت ضرورت و یقین قتل و کتب اهل سنت ندیده اند که این به استبعاد است
 موهوم به بخاطر مقدس راه حق یا بد کاشش بخاتم تقوه اول از فضل سوم از تابش نور
 از توفیق اثنا عشریه ربوع میفرمودند و میدادند که علامه دلموی چنین فرموده که قایده
 عظیمه باید است که چون کلام اینجا میجرم بکس تقیه شد و در میان مسلمانی اند و تقیظ
 اعظم فرق اهل اسلام را در پیش آمده افراط ایشان در کثرت کتب و باید دید که بادی
 خوفی و نفسی اظهار کفر را جایز نمی شمارند بلکه واجب است که در تقیظ و تراج و زیاده
 که اصلا در مقابل دین باطن ناموس و جان را معتبر نمیدانند بلکه تراج درین باب ترشوات

دیگر باشد و او را بقدر ضرورت موافقت بآنها درست است و سعی در حلیه خروج
 واجب و اگر قواست منفعتی یا حقوق مشقتی که تحمل آن میتواند کرد مثل حبس ضرب قلیل غیر
 مملکت او را منظور باشد موافقت بآنها جائز نیست و در صورت جواز هم موافقت رخصت است
 و اظهار ذمه خود غنیمت تلقی جان هم بشود و رینجا مسایله شیعه را در افراط اینها را نظر
 باید کرد که با ذوقی طبعی در مال منسوب بلکه توقع اغزاز و اکرام در مجلس و گفتن صحاب و قبله
 در کلام دین ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند الی ان قال و اما قسم ثانی پس علماء
 را اختلاف است در وجوب هجرت و عدم آن در انصورت طائفه گویند که واجب است
 باینکه **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** و بدلیل نبی از اضاخت مال و تمی
 گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از ان مقام مصلحتی است از منافع دنیوی و در
 ترک هجرت بسبب اتحاد ملت نقصانی بدین ضعیف عاید نمی شود الی آخر العظام مع
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ اگر جواز تقیه در آوان مذکور نزد اکابر اهل حق به ثبوت نبوت بوده باز
 یا قرطبی در بخاری و از نه رانی در شرح کلینی و مجتهد فانی در عماد اسلام و مجتهد الزمانی در فقه
 میرید چه ایانتساب آن بقضاء و مسافرتین اهل سنت مبادرت کردند که لا یخفی علی الماهرین ^{بالکلیه}
 عبدالله بن عمر چون دید که بزید وقت الحار بیت باسلامه خاندان نبوت و رسالت انکرده
 که کسی با کسی در هیچ وقتی نگزیده پس برای خالعهین بیت زیاده در مقام خوف هم سرس
 است تکلیف که کسی گران ببرد که کسی سرف شقی سرعنه شوربتان برای استیصال
 روانه شده باشد بقصد فتنای غیرخواهی و حدیث صحیح الدین النقیه عبدالله بن مطهر را
 منع کرد و ازین منع که حاشا دلتی مقرر من الطاعه بودن بزید و حقیقت امامتش لازم
 نمی آید چنانکه از منع امام حسین رضی الله عنه کوفیه را از خروج بر معاویه و نقض عهد
 حقیقتش لازم نیاید و اگر بنظر انصاف بیند از زمان بزید عنید تا معاویه فرق بسیار
 خواهند یافت چنانچه محب ایضاح هم از اربابان کرده لهذا عبدالله بن عمر گفت
 آنچه گفت بلکه حرکت عبدالله بن عمر مطابق عقل و نقل است و خلافا
 بزید و معاویه است و این را الله اعلم بالصواب

البقیة كما سچی فی آخر الکتاب انشاء الله تعالی غایة السعی علمای ایشان که
 یتوجه من البحار و مایانکه آنکه بر حق بودن امام عبارت از آنست که حافظ شریعت و عالم
 ماکان و مایکون و مجتنب از معاصی بلکه معصوم باشد که سبکه اکابر وقت نظر بلاحظه
 حفظ جان و ناموس بیت او کنند و او را بلفظ خلیفه و امام و امیر المومنین حاکم المسلمین
 تعبیر نمایند لیکن اگر نزد اینها امور مطوره از شروط امامت است آخر مرتبه امامت نزد
 علمای امامت است و جماعت نیز در مرتبه لایشرطی نیست بلکه مانند اجتهاد و عدالت
 و شجاعت الی غیر ذلک از شروط است پس عجب از فاضل مدعی الصفات که حایلیا
 زبان درازی نمیزد مایه و نمیکوید که آنچه علمای امامیه درین احادیث میگویند که نقص
 عهد و خلع بیت موجب تنفک دمار مومنین میباشد و وجوب حفظ جان زیاده تر
 از جمیع واجبات است که فی کتاب آقا احمد بن اسباط البهبهانی باین مصلحت جناب
 امیر بعضی از یاران خود را بجهت عدم بیت خلیفه اول بر سرش کرده بودند که کافی الوافی
 و غیره و امام حسن فقط بلاحظه حفظ جان و ناموس است از خلافت برداشته و
 امام حسین شیعان عراق را که ترق حیات آنها در جوش آمده بود از خروج باز داشتند
 و همچنین آنکه بدی وقت خروج زید نهید و امثالش هیچ نهج مطابقت و التزاما انوعیا
 احادیث مستقار میکرد یا صراحتا امام مقرر الطاعة بودن خلیفه اول را فاضل
 الصدیقین و معاویه و مانند او از ملوک بنی امیه و آنکه خلع بیت و نقص عهد موجب
 سوز جانیه بلکه سبب کفر و اقعی مشعرا بالا احادیث المذکوره اذان بر می آید +
 تلبیه از عجایب افادات مؤمن جالسی آنکه در کتاب ثالث که بالاتفاق غیر
 مطبوع جائیکه علامه دهلوی قدس سره الغریر روایتی از ابو مخنف ذکر کرده ایراد نموده
 و گفته که ابو مخنف لوط بن یحیی از دی که از عمده انصاریتین امامیه است از امام حسین
 روایت کرده اند که کان یبوی الکر اهسته لما فعله اخوه الحسن من صلح معویة و یقول
 آخره انکارا تشیع او نموده و بیبارت ابن اجدید که با عذرانش به دران مقام افتاد
 دارد نهاده گرفته حدیث قال ابن اجدید یقول بعد ذکر بعضه ارجز که در سبک حل بعضی

از مجاهدین خوانده اند این عبارت گفته ذکر ابو مخنف لوط بن یحیی فی کتاب رقة
 الجمل و ابو مخنف من المحدثین و من یری صحة الامامة بالاختیار و لیس من الشیعہ و لا
 معه و دانسته رجالها انہی کلامہ اینقدر ہم بخمال مومن جالسی بعد انتظام تار و پود کا برگ
 اجتہاد باقی نماند کہ در کتاب خلاصۃ الاقوال شیخ حلی و مصنفات امام اعظم اول
 امامیہ و کشتی دعوی صاحب تحفہ حدیث سمر الغریز بدلائل مطابق بجای خویش نشانی
 است پس الخار از تشیع او بقول ابن ابی الحدید معتزلی سوال از آسمان و جواب
 اندر بسمان است یانہ فاعتبر و ایا اولی الابصار و ان کنتم طالبین فاید جہ زائدا
 علی ہذا الاجمال فارجمو الی ذلک الکتاب و ازین مقام باند کہ امعان
 تشیع ابن ابی الحدید زبانی مجتہد فانی بشیوہ میرسد زیرا کہ صاحب تحفہ قدس سرہ
 الغریز برای الزام شیعہ روایت ابو مخنف آورده پس حال او از غیر شیعہ نقل
 کردن و عدم اعتبار روایتش از ان بر آوردن چگونه درین مقام مناسب و مربوط
 خواهد بود فتحین شیعہ باعتراف الفانی کما لا یخفی علی الاقاصی و الادنی طرفہ آنکہ
 ہمین مجتہد فانی بمقتضای مثل مشہور در مواضع حسنینہ ابن ابی الحدید را از حلقہ علمائے
 اہل سنت میدانند المعرض از معمولات علمائے شیعہ نمی آید کہ بعضی را از طرف خویش
 سنی قرار میدہند چنانچہ ابن ابی الحدید را باقر مجلسی در حق الباقین از اعظم اہل سنت
 ہی نویسد و از تشیع بعضی الخار دارند تا نظر اہل کمال فراخ حوصلگی روایت دین از ہذا
 الزام پیش کنند و نظر ثنائی طرق فراہ مفتوح باشد و از وارویر اہل حق نجات رود و
 اما را ایعال پس لزوم موت علی الکفر برای ضائع بیعت یزید ازین حدیث ہمیدین تمامی
 علمای خود را بصفایت و بلاست و اعذار ساختن و خود را با بسیاری از اکابر طائفہ
 خویش از گروہ شقاوت پڑودہ کفار نکونار پنداشتن تفصیل این اجمال آنکہ صاحب
 جامع الاخبار کہ از مشاہیر امامیہ است و خاتم المحدثین است عین معنی باقر مجلسی در بحار الاول
 و غیر او در دیگر کتب اسفار بر احادیث مرویہ کثیر اعتماد میکند از جناب سید العائین
 در باب فاکید گذاردن نماز جماعت روایت ای نماید قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

من کاین جا بریت اسد ولم یحضر الجماعة ثلثة ایام متوالیه علیه لعنة الله و الملائکة و اناس
 اجمعین فان شروج فلا تروجه و ان مرض فلا تودوه و ان وقع فلا تعیدوه الا فلا صلوة
 الا فلا صوم له الا فلا زکوة له الا فلا حج له الا فلا جهاد له فان بات مئة جالیة یقی
 هر که سه روز متواتر با وجود اتصال مسجد کما قال الشارح ملا نذرانی جماعت را ترک کند
 لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بحال او مستوجب میشود و هیچ عبادتی از عبادات بدنی و مالی
 و مرکب ازین هر دو از وی قبول نمی گردد چون مریض شود عبادتش زیهار نباید کرد و موت
 او موت جالیة است و روایت دیگر در کتاب مذکور این است قال رسول الله ﷺ
 علیه و آله وسلم اتانی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و غزرایل مع کل واحد ثمانون الف
 ملک فقالوا یا محمدا الجبار یقرنک السلام و یقول بلغ امک انه من بات مفارقی الجماعة
 لا یجدر رایت الجنة عندی ملعون و عند الملائکة ملعون و قد لعنتم فی التوراة و الانجیل و الزبور
 و الفرقان و تارک الجماعة یصبح و یمسی فی لعنة الله یا محمدا تارک الجماعة لا یتجیب له دعوة
 و لا انزل علیه الرحمة و هم یهود امک ان مرضوا فلا تودوهم و ان ماتوا فلا تشبهوا جنازتهم
 ثم الخ بلفظة محصول این روایت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر
 چهار نوشته مقرب نزد من نازل شد یا هر یکی پستاد هزار فرشته بود و هر یکی متفق الحکم
 شد و باین اتهام بمن گفتند که ایزد تعالی و تقدس ترا اسلام میرساند و میفرماید که است
 خود این وحی را برسان که تارک جماعت اگر چه عمل او از همه عباد ذراید باشد لیکن بعد
 از موت بوی جنت نخواهد نمید و فرض و نفل و هر چه در راه خدا کند از وی مقبول نیست
 و نزد من ملعون و نزد تمامی ملائکه ملعونست در هر چهار کتاب بروی لعنت نموده ام
 و در هر صبح و شام بجنبت همقرن است و دعای او را اجابت نمیکنم و رحمت را
 بروی نازل نمیکنم و اینها یهود این است اند اگر سوار شوند عیادت شان میکنند و اگر میش
 بر جاند های آنها حاضر نشود و کتاب منتهی المطلب مولف امام اعظم امامیه موجود است
 که خود بر تالیف آن نازش میکرد و یکی از مستوفین شیعه با بعضی از متقین او که برین
 کتاب می باید گفت که شیخ علی لیاقت مجمع و تالیف آن نداشت کتاب افهی را که

که از علمای سنت و جماعت است زیادت قدمی امامیه و اولاد ایشان بسوی خود نوشته
و باین ضمضمیه آن کتاب را برز و فرزند بر نام خود قرار داده و همچنین کتب متقدمین از
فقههای امامیه اینک حاضر ملاحظه رود کسی نیست بدانش بزرگ تا کید نیز قابل
نیست و احدی فتوی بر وجوب نداده مگر در جمعه و عیدین و عایشی استصحابست
لا غیر بلی بعضی از متاخرین که رسایل در تاکید جماعت برای رواج محدثات خود و
حضور امر و سلاطین نزد خویش نوشته اند و غرض بوجوب آن داشتند از چنانچه
از مواظبت حسنی که موضوع آن است که گفتیم می توان یافت اکنون
بعضی دیگر از احادیث در باره ترک جماعت از اصول اربعه باید شنید
حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور از حداد فی عایه السلام موهوب است قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لا صلوة لمن لا یصل فی المسجد مع المسلمین الا من علة
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا نعبد لمن صلی فی بیتة و نحب من جالسنا و یترک
عن جماعة المسلمین و حب علی المسلمین غفيرة و سقطت بیهم عدالته و وجب هجرانه
و اذ رفع الی امام المسلمین انذره و حذره فان حضر جماعة المسلمین و الا احرق علی
بیتة و عن عبدالله بن ابی یعفور انضا قال بهم رسول الله صلی الله علیه و آله یا هو ارق قوم
یصلون فی منازلهم و لا یصلون الجماعة فاتاه رجل اعلمی فقال یا رسول الله انی ضری البصر
در ما اسمع النذار و لم اجد من یقودنی الی الجماعة و الصلوة مسک فقال لا یصلی
الله علیه و آله من منکر لک المجد جلا و احضر الجماعة و عن عبدالله بن سنان قال
سمعت یقول ان اناسا کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله البطا و عن الصلوة
فی السجدة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لیوشک قوم یدعون للصلوة فی المسجد ان امر یحیط
فیوضع علی ابوابهم فیوقد علیهم ناراً فیترق موتهم انتبه ما نقل من صحاحهم ان فی این
اخبار که شنیدی حال تفوق رفعت بقتضای فرمود اینهم و کانوا شیعا و متفرقشان
از جماعت کاشمیر در اقبه انهار است بلکه از نایب ایشان که است که بر این
جمعه و قرآن را ان علیا حمود و ابی سنان ان مع مدینه که علی جمع کرد و ان

مجید را به چنانچه باید قرائت کرد آیت کریمه ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و
 المنکر را بر تنها نماند گذاردن دلیل می آرد و کلام عربی پسین را فارسی میبازند چنانچه
 در ردیهات خادم شهیدی مذکور است قال الله تبارک و تعالی و لو جعلناه مخرجانا
 انجمنیا لقالوا لولا فصلت ابائنا العجمی و عربی قل هو الله ان
 امنوا هادی و شفیع و الذین لا یؤمنون فی اذانهم وقر و هو علیهم
 علی اولئک ینادون من مکان تعبید و اگر برین قدر قناعت کنی
 و حدیثی دیگر از کتب معتدین امامیه در خبر من مینه جا بلیه سته می نویسی هنوز کیشن خالی
 نیست اینک الفین شیخ علی امامیه امام اعظم رخصه موجود است حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم در باره کسی که بلا وصیت از جهان بگذرد مات مینه جا بلیه فرموده اند و
 حال وصیت هم از قرآن و حدیث و فقه پیر ظاهر است و از بنی خطای قاضی زطل بوق
 روشنی تری کالسین شیخ علی و مشتم طوسی در احقاق الحق عیان شد جایکه این قسم حدیث
 را انقیس علیه گردانیده و گفته که حدیث فلان مات مینه جا بلیه در عرف عرب دلالتی
 جز بر کفر ندارد و اگر چه که معنی حدیث که از عبد الله بن عمر نقل کردند و سخن در این بود
 انجه بن ذین قاصد در آمد موبد بحدیث جعفر است چنانچه صاحب تفسیر نور الثقلین بدیل تفسیر
 آیت کریمه یوم ندعوا کل اناس با ما هم هم الا ینقل کرده من بار السلام
 یعنی ان عبد الله علیه السلام لا یرک الارض بغير امام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و هم
 قول الله تعالی یوم ندعوا کل اناس با ما هم هم ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من مات بغير امام مات مینه جا بلیه فمدوا عناقهم و فقیه اعینهم فقال ابو عبد الله
 علیه السلام ایست الحجابیه الجملاء فلما خرجنا من عنده قال ان اسلامان هو الله و الحجابیه
 الجملاء و لکن لما را کم مدتم اعناقکم و فتحتم عنکم قال لکم کذلک انتهی لفظه +
 فصل حدیث آنکه روزی امام صادق علیه السلام فرمود که زمین گذاشته نمیشود بدون
 امام که حلال کند محلات را و حرام کند محرمات را و معنی قول او که یوم ندعوا الهم یمن
 باز فرمود که رسول خدا فرموده است هر که بمیرد بدون امام موت او بموت جا بلیه است

مخاطبین گردنهای خود کشیدند و چشبهای خویش را کشادند و قصد سوال از چند امام
فرمود ازین جا اهل بیت کنا را براد نیست را وی گوید هر کاد رخصت شدیم و
بیرون آمدیم سلیمان با گفت و اسد که جا اهل بیت چهارم بود و لیکن امام از شما تنقید کرد و
اعناق و خنوعین را چشم دیده آنها را از معنی مراد نمود اگر هم بر آنچه از سلیمان متقول است
و محصولش آنکه امام بر تشیع و خلاف حق گفت فوالله علی المدعی و هو اقرار علی رضی الله
عنه بلا استثناء **مع ذلک** این امر مخالف روایت کلینی و دیگران از جامعین اصول است
که امام صادق در کتاب آسمانی ماسور باظهار حق بود و منی از خوف مردم پس خرافات
این شخص و مانند او کی کسی از عقلا گوشش تواند کرد که جر کذب و نفاق پزیری دیگر نیست
و اگر این همه کمیت و دخل را داخل نمیدهند چگونه از جهل کسی باور کنند که این مغتربان
بعضرات ائمه اهل بیت خوش داشتند این همه را که میخوانند این دشمن اهل بیت افتخار
را از امام کرده و آنکه بدی علیهم السلام قتل انبیا را که در روان خود پدید و نسبت نموده اند
به او اذاعت را از و افشای اسرار تفسیر کرده اند و کتاب اصول کلینی و بحال (اشی) را
بر آن دارد که اذاعت و اظهار در حقیقت کشتن ائمه اظهار است قول چنین دشمن را چگونه
می توان شنید بل و خرافات این اشقیاء برای ادلاء معنوی عبد الله بن سبأ بکار می آید
کمالاً مخفی غلط و ه این حدیث با عترت شیعه ماول است زیرا که عجمی امام را
کافری گویند مادامیکه از توحید یا نبوت یا معاد مثلاً انکار کند چنانچه از ذوالفقار
مومن جالسی هم گشت دیگر که فاضل اخباری نوشته عیانست پس سخن اهل حق را
چرا گوش نمیکند و در حاشیه کلینی که از ملا صالح است قریب معنی اهل بیت است
یافه چنانچه بر ناظرین مخفی نیست **عجب است** که سیران بر آنکه کلینی در حاشیه
مقام بر سنگ حیرت نمی شکنند و خیر اشتیاع بر کردن نمیرود و سنان را هر کوه است
و سینه اش نمی خند و گریبان انصاف او تا بدامن چاک نشاید و در نیمه ام کمال طلب است
سانی میفرماید که او ای جال اما سیه که فتوی بر موت علی الکفر بر آن تارک جماعت و
کسیکه بلا و نیست میرد نمی نویسند و مداحه خلاف بر و عالم علیه السلام

میکنند بلکه ترک جماعت را تاسه روز متوایا کنه کبیره هم ندانند تا بکفر چه رسد هرگاه
 ازین امور بیدار و نتایج ظاهره منکر شدند پس از کدام محبت و پیران که آخر هر یک
 از مقدمات خواهد بود اما صیه الزام داده شود چه قدر مناسبست بحال اقاویل
 و یا طویل علمای شیعه وارد کلام شیخ رئیس در مفتح طبعیات شفا به بیان مذایب
 مستفیده بر مایه سوس و مالیکوس در مایه طبعیات حیات قابل مبدء توجیه کلامها
 الذی الی آخره پس بخرا بنگ سرالینک باید زد و سینه را بشناید باید سوز
 و این فی الضایفه از که توان خواست یقین است که حضرت عسکری از یک بقات
 که از برای بدار عضال مبتلای باشند باین اشارات و تلویحات و پنهانیات بی پرده
 دست از شفا و نجات برداشته بقانون نواری علاج خود را منحصر دانسته و مانند ذیل
 از خلویطن بفریاد و فغان آیند یا از ضیق عطن بکوت و خاموشی گرانند فغویا
 من الخرافات و المخرجات اما خامس این محتمل است که عید الله بن عمر
 خطاب خود را اکثریت لشکر یزید و قوت و شکوشتش و مردن و کشته شدن محبت
 کشته شویعت از ان ترسانیده باشد که شاید از استماع این امور زیاده تر شویش نماید
 و عرق غیظ و غضبش زیاده از ان بجزکت آید برای الزام عید الله بن عمر بگوید که در ان کثرت
 فوج یزید بلیده و قهر و عیاده و می ترسانی و آیت قرانی که مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
 فِئَةً کَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ در انی خوانی و هنوز کلام
 جناب مرتضوی در وصفی که فاروق اعظم بنصرت خویش بجای اهل فارس استشاره کرد
 یا ای ان هذا الامر لم یکن یفره ولا یخذلانه بکثرة ولا یبقاه الا آخره علاوه آن که ام وقت
 بود که تنهایی یار و مددکار برین مردود سیه کار خروج کرده بود و نادشوق دو کسبه
 بر زلش آن شقی رفتی چنانچه تفصیلش از کتب معتبره شیعه در سابق گذشت و اینها
 بس است که هرگاه شخصی را مقتضای ثوران حقانی سلطان قوی مغلوب میسازد جاه
 کری او با نخبه هیچ مخالف مقتضای طبع و صورت علمیه او در ان می باشد نمی گنند بلکه طایفه
 همیشه اینست و زرمی در کلام می باشد و اینهاست که حضرت یارون در مخاطبه حضرت

موسی کلیم الله که در شدت غضب و اندوه بود و دست بر سر و ریش مبارکش انداخت
 بسوی خود کشید و عتاب کرد که چرا قوم را نکنداشتی و من لعن شدی کما فی غلغله شیخ
 المشایخ و قد أخبر عنه انه قال بقوله فَوَجَّحَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضَبًا زَاكِيًا
 فرمود باین آیه لَا تَأْكُلْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِغْتًا وَاُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَىٰ عَذَابِ اللَّهِ
 زیاده بر عطفوت و رافت بدی است باید آید و موجب انطفاقی غبطه و غضب کرد
 و ازین جنس است که در روی صاحب غضب کلام کسی که متکلم و مخاطب هر دو او را
 مقتدای خود میدانند و طاعت و انقیاد وی را باعث سرخروی جاودانی اعتقاد
 میکنند میخوانند و بکن که در خیال عبداله بن عمر همین معنی مترجم شده باشد که اگر مرتجع
 و شریب عبداله بن مطیع خواهیم پرداخت موجب زیاده شورش و تطویل تقریر و تفهیم
 و جرح خواهد شد پس بهتر که از ظاهر حدیث پیروی صلی الله علیه و آله و سلم بی تعرض مقتدا
 اخر و دخل استیضا خود را با او اعلام نمایند اما ازین اوده باز آید و خود را با جمیع
 الحقه و تبعه از دست لشکریان آن شقی که در ظلم و جور انکشت نای آفاق اند میرسانند
 و تهنیک ندید که عبداله بن عمر اینهم دانسته باشد که منیع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در امثال این مقامات از خلق معیت بجهت تفکد دانه بسبب حقیقت و اہمیت این
 حکام و امر او بر طلبی معلوم دینی مثل آفتاب روشن است که منصب این منکر را که نباشد
 منصب اہل استدلال است و تزلزلات این فقیر شاکسته بانی نزلت توحید و ایجاد افعال
 و خود این فاضل در مناظره مولانا رشید المتکلمین جایی افاده فرموده که الموجب کمالنا
 یکفیه الا احتمال الجمع کما وقع من اہل المناظرۃ بہ التصحیح پس چون رفع این احتمال
 بجمعش گویا از اجلائی بیہیات است اعتقاد عبداله بن عمر بحقیقت امامت بزرگ
 بهضات استبعد بیک محال است اما سادس این نیز یہ ان گفت که آنچه رشید در
 توجہات احادیث نقلت بحیث و منع اجماع حسین علیہ السلام شیعہ را از خروج بر
 معاویہ و تمسک بن شیخ امام زمان زید بن علی را از ترویج بر اصفی از خلفاء بعد اصلاح حال
 این بزرگان تا و مل یفرمایند اگر منظور جماعتشان می بود چرا شیعہ با حق و زید شیعہ را

صریح نفرمودند که این متقلبین قوت و شوکت و عساکر بسیار دارند شما از عجزه مقابل
 ایشان بر نمی آید در ظاهر سبب خلع بعیت یا خروج خود را بکشتن می بینید آنکه از رعیت
 خیرخواهی معادیه و امثال او انقدر استیمن از طبع میسر و بند و عذاب این دل کرهها
 فرماید و شیعیان عراق و اقارب خود را باز دارند اما سبب این استی که اگر
 شغف و ولایت بعیت متغلبه میباشند میبایست که بعیت یزید را قبول میکردند در وقت
 معاویه بن ابی سفیان که در پی اخذ بعیت از عبید بن عمر و امثال او بود و هیچ دقیقه
 در اصرار و احاج و چیلها که درین باب مبذول نداشت کما فی التواریخ نه مذموب
 الا ما به مثل تاریخ اعظم الکونی و کتاب الامامة و استیلا این قضیه الا تصنها فی زمانه فقی
 که یزید در صورت انکار از بعیت خود شش ثقل عبید بن عمر و اقران او نامه نوشت کما
 و نایان او در پی اخذ بعیت شدند بایستیکه عبید بن عمر و هجرت اختیار نمیکرد و در مکه شگوه
 نمی نمود و خود را از بعیت باز نمیداشت بلکه دست بعیت بردست او میگذاشت و این امور
 بر اهل کتب و تفصیح کتب سنی و شیعه پوشیده نیست ابو مخنف مذکور که از عمار مجذین
 امامیه است که عرفت آنرا و است میکند قلت یزید ابی الولید بن عقبه کتاب یا یقول شی
 اما بعد فاذا قرأت کتابی یا فخذ لی البیعة علی من قبلک عامه و علی سوار النفر الاربعه
 خاصه فمن لم یبایعکم منهم فانذری براسه مع جواب الکتاب و السلام ازینجا بطلان افاده
 تازه که سنی و معتد او مقتدی او در جواب عبارت ایضاح لطافه المقال فرمودند پیدا
 و هویدا شد و آن عبارت اینست پس های شیون و کریان چاک کردند بر مصایب
 اهل بیت رسول الثقلین که این عمر را در خلافت امیر المومنین علیه السلام چنانکه بعد ازین
 عنقریب آید تردد و انگیز شود حتی که از روی توریه و خوف هم بعیت نکردند و در خلافت
 یزید بلعقهای مزید میخواست و موافقت خارشبه در دامن دل نخلد و با او بعیت بر
 بعیت خدا و رسول کند البته زیرا که از عبارت ابو مخنف صریح معلوم شد که یزید در آ
 اخذ بعیت از عبید بن عمر نشد و بسیار نمود و بقتل او حکم کرد اما هجرت و انزوا
 او در مکه پس ابو مخنف در مقام دیگر افاده نموده گفته کتب یزید کتابا الی عبید

بن عباس اما بعد فان ابن عباس حسينا و عبيد بن عمر و عبيد بن الزبير ابو اعرجی
 و الحق ابك مراد بن الحسنه و موشين انفسهم لثمنك يا لجلاله انچاين بزرگ نشسته
 و تشيقات بر عبيد بن عمر کرده از قبيل قصه حضرت حمزه و عمر عيار است که بوي
 از مطايعت نفس الامر ندارد و جز بر خرافت و سفاقت بر چیزی تمسك نموده است و هرگز
 با پيشه اهل استدلال و تدبير و عاقلان و مكي پست انشای فارسی داده از علم کلام
 بهره پسته نشسته بچاره بجز اين عبارت آرای و خامه نهایی دیگر نتواند نمود و بدین
 مقبول نفس و تحريها چون اين همه تقاعد و تخلف و هجرت عبيد بن عمر را برای ثبوت بن مردم
 از سبب نيز پديد آيد و در تغييره فرمايد معلوم نیست که برای امام حسن علیه السلام
 که با وجود قدرت بر قتال مساویه چنانچه بدليل کراهيت و خطبه امام حسن و قدرت بر
 سابقه و قرينه نورش و جوش و خروشش و هوان بیدار و فاضل انعام کما غرقت
 انعام من ثبوت میرسد بجمع خلافت راضی شدند و در سببیت و امامیه که گفته اند
 و اگر نه انچه بر امام حسن علیه السلام مبارزه سرپرستی بنی امیه فرض کرده شود چنانچه در خطبه امام
 ربيع دارد و خطبه امام حسين علیه السلام مساویه میرسد از ميثا با حسن و مجتهد
 عقلا صريح ترانند در یافت که اگر نيز در وقت امام حسن برار که سلطنت جلوس
 میکرد خدا و ايشان از پيشش هم در پيش نمی نداشتند بلکه تفهيم برخواهش ان لنم ميقتلوا
 و اولاد و استغنی که طفاة بنی امیه قدر دانی اعمال ايشان نموده و دانست که انچه
 در سبب خفقان اين گروه کمال شغف و دل دارند و بافتن بنی امیه و بر روی
 طريقه مرضيه شایع روی اتفاقات نمی آید و از بخار در میان صفت و ولایت این گروه
 و قبالی پیش نیست و شغف و ولایت امام حسن و واقعی و نفس الامر و انچه است
 بنی امیه نیز بود کما او مانا الیه فاتی بین و بون بنی امیه و شغف و عرق و یکا که
 بیت عبيد بن زبیر از فرض محال که پس از ساخته نمید که بلاست و سببیت و علم
 و بیداد بر ابيست سید انبیاست بخلاف طاعت و خدمت و سببیت و سببیت و سببیت
 بنی امیه بر تامل ابيست و خدا و انچه است بین بر اصول خود اگر بنی امیه نبود و در

رشتی نروند خواهند دانست که خلعت و ثبوت و مقبالت بموادیه بخشیدن بدست
 خود از دانشه دیگر خواش کلوی حق جوی جناب سید الشهدا یریدن است ای کاش
 حرم محبتیه خون امام حسین را باین مرتبه را بیکان نمیدانستند و ایشان را در حقن دما
 مانند امام مسلمین قرار میدادند لغو دیار من تلک المقالات الفاسدة علی اصولهم المکرمه
 الکاسدة و سخی حال بعض اخوته الاخر مثل محمد بن الحنفیه و عمر و یظهر انهم مثل اخوه یوسف
 علی السلام فیما فعلوه من ترک الصداقه و الحب و القائه فی غیابت الحب اما
 ما متا پس ثانیة یزید برای عبد الملک بن مروان در وقت سمیت عبدالله بن عمر
 مخرج است و سندش مطالعہ تواریخ و کتب اخبار است و از آن درایت میشود
 که در ابتدا حالش نیک بود و قبل از خلافت او را بیکال عبادت و خوف و خشیت
 علی ستودند و ذکر جمایش در مجالس و محافل سمیتودند در علم و فضل بر امثال و اقوان
 خویش بر اعنی تمام داشت و در ضبط احادیث و استنباط مسائل فروعیه از اول
 شریعہ اصدید میر تبیه کامل و خط ذافر رسیده بود و این علوم و تبحر او را از حدت
 ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و صحبت ذی القورین و ابی سعید و بریره و ابن عمر
 و غیرهم حاصل گشته شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی در تاریخ الخلفاء میفرماید
 و قال ابن سعد کان عابداً ناسکاً یأملد یتقه قبل الخلفاء و قال ابن الزناد فقیهاً را الهیة
 سعید بن المسیب و عبد الملک بن مروان و عروة بن الزبیر و قیس بن ذریاب و
 قال ابن عرو له الناس ابنا و ولد مروان ابا و قال عباد بن لسی قبل لابن عمر انکم
 ساعثوا شیخ و لیس یوشک ان تقرضوا فما نسئل بعدکم فقال ان لمروان ابنا
 یتقها و سئلوه و قال عبدة بن ربیع العنانی قالت ام المومنین ابی عبد الملک ما را الهیة
 انجیل هذا لا رفیک منذ را یتک قال و کبت ذلک قالت ما را یت احسن منک
 و لا أعلم منک ستماء قال الشحبی ما جالس احد الا و عدت لی علیه الفضل الاعبید
 الملک بن مروان فانی ما ذکرته حدیث الا را ینی فیه و نا شوا الا را ینی فیه انتی منک
 را از ابن عمر علم و فضل و تحلی این حدیث جمیل و تعلیم از اخلاق و زهد و تحمل بیاد

و تقوی که از عبد الملک بن مروان میگرفتند اگر عبد الله بن عمر فریب نورد و پیش دران
ایام کرده باشد استیجادی ندارد چه او بر اصول سنیست نه مضموم بودند معلوم
لذنه انصاف داشت مستبعد است که حضرت امام زین العابدین قبل از آنکه نامه
سفارش ایشان به نایب او رسد مدح او نموده و یاد وجود علم ماکان و یکون او را
ستودند کما فی الواقی و غیره من الکتاب المتعبره فی مذهب الامامیه آیا جناب
امام سجاد زین العابدین را اشتباهی مثل عبد الله بن عمر رود ادب هست آنکه او در آن
وقت بیه کاری متوجه نبود یا آنکه حال این بزرگمذاهای ایزدی بر رغم امام حسین در
در باره خوشامد و تعلق با جمیع اوراق شجره صوتیه فی القرآن کما لفظت به اجناس
پایین نهم بود اگر کسی بکتاب مذکوره رجوع نماید و شروح صحیفه سجادیه را تتبع فرماید خواهد
دافت که بکمال طوع و رغبت و عدم اجبار و اکراه در مداهنه و خوشامد شخص مذکور حضرت
امام مهدوح کوشیده اند حتی که از خواهی آن پیدا خواهد شد که تقدیم درین امور بر اکثر
طرف ثانی واقع شده یا بحسب اگر امامیه گویند که عبد الملک بن مروان در آن زمان
خطا از خود بعنوان شایسته بود و بسیرت نیک قلوب ناظر نمی بود چنانچه روایات
ایشان نیز نظر یا منعنی دارد و جناب امام زین العابدین با اعتبار ظاهر و آقا
حالش نوشت آنچه نوشت و فرمود آنچه فرمود هیچ تشنعی درین باب بر عبد الله بن عمر
متوجه نمی شود و الا مقتضای علم ماکان و مایکون کجا باقی میماند و فراداد حیرت در
میداد که با چنین ظلمه و فسقه بدین طریق بنویسند علیه و آله و سلم که حالش در
زندگی طشت از بام باشد و بعد از مردن چشم آنها بصورت اخس حیوانات — —
بلکه از جنس انجاس و انجس انجاس منخ می شود یعنی همیکل و ترغ می آید بدون خویش
آنها تقدیم به خوشامد این و این قصد هوش ربا و حیرت افراد را بخاطر چه داریم
از بخار از نو آن که با عالم حیات از انست و در حدیثی طویل بهین غول
روایت شده که از این صاحب کرامت علیه السلام روایت شده که از این صاحب کرامت علیه السلام
روایت شده که از این صاحب کرامت علیه السلام روایت شده که از این صاحب کرامت علیه السلام

قلته فاعتسل فقال ان كان قاعدا في الحجرة ومعه رجل يحمله فاذا هو بوزن يولول لمسانة
 فقال ابي لرجل اترى ما يقول الوزغ فقال لا علم لي بما يقول قال فانه يقول والله لمن ذكرتم
 سخفان لشيعة لا شتمن عليا حتى تقوم من ههنا قال وقال ابي ليس بموت من بني امية ميت الا سخر
 وزعا قال وقال ابن عبد الملك بن مروان لما نزل به الموت سخر وزعا فذهب من بين يدي
 من كان عنده وكان عنده ولة فلما ان فقدوه عظم ذلك عليهم فلم يدروا كيف يصنعون ثم
 اجتمع امرهم على ان ياخذوا جذا عا فيصنعوه كهيئة الرجل قال ففعلوا ذلك ولبسوا الخبز درع
 حديد ثم القوه في الالكاف فلم يطلع عليه احد من الناس الا انا وولة انتهى بلفظ يعني عليه
 بن طلحة سكيو يد که روزی از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدم که حال وزغ چیست فرمود
 که پنجاه سال است و تمام او مسوخ است هرگاه او را بکشی باید که غسل کنی باز قصه او بیان
 فرمود که روزی پدر بزرگوار من در حجره نشسته بود شخصی دیگر با جناب مکالمی نمود که ناگاه
 وزغ وارد کرد و او را زد و پدر بزرگوار من از مخاطب خویش پرسید که میدانی که این جانور چه
 میگوید جواب داد که مرا علمی نیست فرمود این جانور میگوید که بخدا سوگند است که اگر عثمان را
 بریدی یاد خواهم کرد و در حق او سب و شتم خواهم نمود من علی را شتم خواهم کرد تا آنکه
 مجلس منقضي شود باز پدر بزرگوار من فرمود که از بنی امیه کسی نمی میرد مگر مسخ میشود و بهیچ
 این جانور و فرمود که عبد الملک بن مروان هرگاه از بنحان سفک کرد و بهیچیت این جانور
 مسخ شده روی فرزندان خودش رفت و که نشست فراوان حیرت همه کس را روا داد
 بخيال شان نمی گذشت که اکنون چه می باید کرد باز برای شان برین اتفاق کرد که شاخ و چوب
 را بصورت انسانی ساختند و زره آهن بران پوشانیدند باز در کفن پیچیدند بر زمین کسی غیر
 از من و فرزندان من اطلاع نداشت و وجه پوشانیدن زره از بیان مجلسی در کتاب مذکور
 چنین معلوم میشود که نقل حاصل کرد و اگر کسی دست بکفن او رساند شاخ و چوب را زنده
 می ده بر او از امثال این قصص حاشا که حیرتی باشد زیرا که این حکایات را که امامیه
 در باب وزغ و جوم شوم و دیگر جانوران معلوم در کتب دینی خود از ائمه اطهار نقل میکنند
 و سرائق را بر آن دارند نسبت بمجموع این نوع قصص که در کتب احوال امامیه نیاید

مشیره و طرق متکثره مرد و بیت نسبت احاد و بمبتهای اعداد هم نیست مگر چیزی که دارم
 از نیرت فرزند آن حبه الکاک با نهدار امام معتمد دارم که چون معمول و مرسوم همین بود
 که بنی امیه و قریه تسلیم جان بجان آفرین با حساد و زنج در آیند و موقوفه انجیر کردند پس تجر و تفکر
 درین امر با وصف وقوع این سوانح مره بعد اولی و کراهه بعد آخری و آنکه حال ایاچه باید کرد
 چه سنی داشته باشد که لا ینفی علی من له عقل سلیم و ذهن مستقیم و حیرت دیگر
 آنکه نمای امامیه قاطبه در تواریخ می نویسند که جسد حضرت عثمان تا چند روز در فلان مقام
 افتاده بود و شکلین ایشان دست از عاقبت اندیشی برداشته بیک از او را می کشید
 نامه ای اعمال سیاه کردند و در مظان ذی النورین تقریر نمودند که کسی از صحابه انفساته
 بدین ایشان نکرد و تهنیتشان نپرداخت و اهل حق به بعضی از وجوه نظیر مثل مشهور نیست
 در و عکس را تا بجای آنکه بگویند که طعن اولین و آخرین امامیه در نیای عفت و عبادت است
 و باید هر هوست زیر اگر در حق و کفایت و آنچه بدان تعلیق دارد و قوی تصور میشود که از جمله نامی
 و تشافی باقی ماند پس این احباب معذور خواهند بود و ظاهر اخباریه میباشند و جوابی از امامیه
 را باره ذی النورین صدور نخواهد یافت شره که نازده محدثات عبدالعزیز سیاه و اولاد
 منوی او جز بآب شمشیر امام مهدی نخواهد نشست فدائی زوجه جل در باره خلافت آن
 امام امام دعای اهل حق را بر دوی مستجاب گردانند تا مکایده و محدثات و جمل
 از صفیه هستی محو و منشی گردد و هر یکی از فرزندان حیاکت باشد علی با تقیضیه اصول الا
 انجری اعمال خود رسد اما تا سحر پس از دالالت حدیث بانی دالالت کانت
 بر این معنی که اقوال بعیت از عبدالعزیز بن عمر قبل از خواستش حبه الکاک بن مروان بود بیا
 فرمایند محفل است که بتو عی خواستش طرف ثانی دریافته حبارت تجریر مکتوب کرده
 باشند عجیب است که خدا این مدعی القاصد در توجیه حدیث عبدالعزیز بن عمر که در برد
 علیه بن مطیع روایتش که مطالب دالالت سلطان باقی یا التزامی باشند و درین دعوی
 و دالالت از دالالت ثابت میکنند که این تقدیم کدام پنج متفق تواند شد اما
 محاسن را پس تر بیفیک در حق عبدالعزیز بن عمر نموده بر طبق دلالتش خبر غفلت

و نمایی و عدم تتبع روایات مذکور در باره مقبولین علمای امامیه و درین مقام بر بیان
اجمالی نمی آیم و مابین مخالفین را اینها نامی نمایم که محمد بن حنفیه و اصل اصولی و عیسای عیسویه
از معتدیان فرعونیه امامیه با وجودیکه در آیات قرآنی و مور باطل محبت امام حسین علیه السلام
و مقاومت نیز دیده بودند مختلف نام از امام نمودند و محمد بن حنفیه در ادای مراسم اخوت برین
قدیم قانع نشده بلکه زیارت نیز پدید به پیش رفته و دو صد هزار درهم نقد و اسب فاخته
و اقمشه نفیسه صد هزار دیگر علاوه بر آن از یزید گرفته و غیر از شرب خمر به از شهادت و قتل
امام حسین جوی و انگی پراخی آن شقی تجویز نکرد و بر غم ریحان رسول الثقلین و ابراهیم علیه السلام
می گفت و صد و شصت و پنج استین آنچنان نیست که تو این دکت سیر و حدیث امامیه
تآن مخلوقه شخول نباشد و ایند ابراهیم بنین و امام حسن وقت وفات یا مخصوص او را
بر رعیت و انقیاد امام حسن و امام حسین مخاطب کرده اند و تاکید تمام بر داخته چون سید
کرده است یا این هر دو بزرگ در مقام و ثناء و اخلاص نیست و با این همه آنچه با امام سجاده حسن
سلوک بجا آورد و از غایت و صحن نتواند پوشید خبر امامیه کار کسی نیست که آن تراغ و حال
را بر اخلاص و کمال و صفات حاصل نمایند چنانچه از کتاب خراج الجراح بعبارت فارسی قاضی
نورانی نوشته است می شنود که محمد بن حنفیه پید از علت امام حسین علیه السلام با امام زین العابدین
علیه السلام نزاع کرد که وصایت حق من است که عم تو ام و پس از یزید گرفتار امامیه
اسلام در جواب او فرمود که ای عم من و من و من که این دعوی کن محمد بن حنفیه ترک نمی کرد
نزاع میان ایشان بمشبه شد آخر الامر امام در جواب او فرمود که ای عم بیات بر ویم نزد
حکمی محمد بن حنفیه گفت کدام حکم است امام گفت برویم پیش حجر الاسود با اتفاق نزد
حجر الاسود آمدند امام زین العابدین محمد بن حنفیه را گفت که اول تو سوال کن که خلافت
حق کیمست او سوال نمود هیچ جواب نشنید امام زین العابدین بعد از آن دست بر عاقد آ
و خدا را با ساسای عظام بخواند و طلب آن کرد که حجر الاسود را بسجمن آورد پس روی بخور کرد و
گفت که بحق آن خدا یک مو این بنده کان خود را بر تو مربوط ساخته ما را خبر کن که امامست و
و صایت بعد از حسین بن علی علیهما السلام حق کیمست حجر الاسود بر خود جنبید چنانکه نزد یک

که از جای خود بیدار و زبان فصیح بزی گفت ای محمد مسلم دار که امامت و وصایت بعد از
 حسین بن علی حق علی بن الحسین است انگاه محمد بن خفیه تسلیم نموده و پای مبارک
 حضرت امام را بوسیده بعد از این منازعات و آنچه از اوصاف محمد مذکور شد
 صاحب کتاب خراج و دیگر اتباع و اشیاع او را اعتقاد همین است که محمد بن خفیه جهت
 از آن شکوک و اوام مستضعفان آن ایام در مقام اظهار آن نقص و ابرام شده بودند
 آنکه فی الحقیقه در امامت آنحضرت منازعت می نمود انبی اکثرون و دوسه حضرت
 در زمره او که قاضی در مجالس المؤمنین ذکر کرده گوشتن و در باب که این قاضی او را
 در صدر مجلس چهارم یا نموده لفظ سیدنا بعین در حقش گفته و در کتب ملای مجلس
 مدایح او مسطور و مذکور است و اما حال عبد الله بن عباس از تظلم صریح از امام حسین
 نموده چنانچه تفصیل آن بهین الفاظ از کتب معتدیه شیعیان خواهی دریافت چنانکه
 در این امر متنازع فیه کلام دار کشته و سخن در رساله نصایح العین از آن رفته از مجلس
 المؤمنین نوشته می شود که مدایح و مناقبش را در اوراق بسیار ضبط کرده و در آن
 او صاف جلایا نیست عبد الله بن عباس از آن عالم صدای پیغمبر صلوات الله علیه و آله
 او را دعایا و مرید و تلمیذ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در رکاب آنحضرت
 پیشه یا محافل بجا داده نموده علودیده او در علم تفسیر و نقد و حدیث مشهور و متفق
 ایراد از بلفظ هرگاه بهین جمل اطلاع یافتی و لیلی یا رسول الله حسین برای تدین و
 جلالت این بزرگان زیاده ترازین می باشد که بیعت مثل امام حسین کوشواره بخش
 رجایا و سولی استقلین بجهت شهید تن ندادند و با انهمه تاکیدات که خطیب بر سر منبر ادا
 نمود و گوشت که فردا بیوی عراق میروم هر کس که آزدوی شهادت و شهید باشد همراه
 من شود و انانی را راه فتوی بوی این بزرگان نوشته که هر که مخالفت از من کند
 یقیناً قتل خواهد شد و انهمه که سید خلف و زید و دیگر کباب حادیت نصایح اوید
 و حضرت محمد بن خفیه بجهت ازیست و اخوت از منم رقی نمود چنانچه اشارت

تودم و تفصیل حکایات بر مقام خود تبصیح اسامی کتب معتبره امامیه بعد ازین خواهیم گفت
 ان شاء الله تعالی کاش حضرت امامیه تبصیح فرمایند که آن کشیده و تردد چه بود غایب بر اصول
 شیعیان و چه تردد است که خواب امام حسین را مانند مناسبات فاطمه زهرا رضی الله عنها
 از قبیل اضیاف اعلام دانسته که سیجی بیانه ایضا ان شاء الله تعالی و ازینجا
 باطل میشود آنچه امام اعظم علی نرزد امامیه در جواب سید بنان بن سنان بن عبد
 الوهاب نوشته و این مقدمه از رساله سید مذکور منقول میشود صورت سوال آنکه بقول
 سیدنا الامام العلامة فی محمد بن الحنفیه بل کان یقول یا ماته اخویه و امامه زین العابدین
 ام لا و اهل ذکر اصحابا له یترامون تخلفه عن الحسین علیه السلام و عدم نصرته له ام لا و غیر
 نذاک چنانکه از من اهل السعاده و کیفیت کمال الحال الحاکم تخلف عنه بغیر عذر و کذا نیک
 عبد الله بن جعفر و امثال یعنی محمد بن حنفیه امام حسن و امام حسین و زین العابدین رضی الله
 عنهم اجمعین را امام میدانست باین و علمای مادر باره تخلف و نقد لان امام حسین که
 او و عبد الله جعفر و امثالش ارتکاب نمودند چه عذر بیان کرده اند و صورت جواب است
 قد ثبت فی اصول الامامیه ان ارکان الایمان التوحید و العدل و النبوة و الامامة
 و السید محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر و امثالها اجل و اعظم من اعتقادهم خلافت
 الحق و فرجهیم عن الایمان الذی یحصل بارتکاب التوابع الدائم و التلاصق من الایمان
 الدائم و اما تخلفه عن نصرته الحسین علیه السلام فقد نقل انه کان مرضیا و یقتل فی عذر
 عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین من القتل و غیره و منو علی ما وصل من کتب العذر
 الیه و هو هو الضمیم له علیه السلام یعنی در مذنب ما ثابت شده که امامت از اصول
 ایمان است و ثواب دایم و خلاص از عذاب جهنم بران تترتب است پس چگونه در
 باره طین بزرگان اعتقاد باید کرد که از دایره ایمان بیرون ترستند و از امامت
 هر یک کس منکر شدند و چه تخلف محمد آنکه او مرضی بود و محتمل است که علم بانواقص
 داشت و بنیاد تخلف شان انیت که اهل کوفه نصرت خواهند کرد ما را ضروری نیست
 حسن یعنی مخفی نماند که سید بنسائنه کور خاچه علمای امامیه تبصیح کرده اند عالم متبحر است

و قوی میدهد و اجتهاد میکند چنانچه از رساله مذکور این امر هم هیئت فتنه بر محبت دارم
 از شیخ حلی یعنی امام اعظم ثانی رفته که اصول کلینی هم از نظرش نگذشته که از احادیث
 چشمه را که بطریق مختلفه در الاصولیت بوضوح می انجامد که انجمله سابقین نمیدانند
 از آنجا که معتبر به تمام دارند و محمد بن حنفیه در خلواتی زیجو و توبخ یا امام زین العابدین بعل
 آورد و آنجا که باطل را غیر معتبر قرار داد و دعوی امامت آغاز نهاد و زید بن شهید که از آن
 مدعیان امامت با عین بدولت بران میکند که او قطعی جنتی است و مرتبه شهادتش مثل
 ائمه کربلاست امام یا قرآن آید نمیدانند و گفت که سیکه چانه زنان بد شد و بد آیات
 امامت که گویند از امام تواند شد و کتاب نقد الحاصل که استاد علی تقدیر کرده که بمطالع
 او رسیده که در قولی سزاوارت است که امام صادق علیه السلام که امام لایق اصیل است
 یا موسی یا این به شیخ حلی که فقه وقت خود بود که او را این معنی آغاز کرد که امامت از اصول
 است و اینها شروع نمود که چگونه تجویز کنیم که این بزرگان امامت از آن معرا باشد
 بیهاست مگر این تیر و لایه بود که پیکانش تا کاشش برسد و هنوز او را زخم خود متیقن نکرده
 از غرض تفصیل این مباحث و آنکه پیشوایان رفته مثل شیطان و دشمن و زراره هم خبری
 نداشتند که بعد فلان امام امامت کیست در چند جزو کلام بصوله جدید به علی الموسی تقدیر
 شد و گشت که مزیدی بران بخیال کسی نگذشته و هر سیکه بمطالعات آن پرداخته یا یقین داشته
 که صفوان امامت انداخته بطور امامیه از خود شاکت که در زمان نه بود یا بخیریت و از آن
 از آن خبر افتد و از آن کن من القافین طرفه آنکه شیخ حلی یا بنیته هم بیله نبرد که اجمعه
 به از محمد بن حنفیه و مانند او غرق بریزی که حقیقته بلاست کیشی و ناعاقبت اندیشی
 است زیرا که اهلست اینچنین مفالات را در باره ابن عمر سر انجام تواند داد بلکه بطریق
 او را که در امامت از خود نشان از خروج است و در آن ثواب و عقابیکه در اذان
 شیعه مدعا و بود ابرار شربت است بر مذبحشان نیست لاجرم ضرورتی داد که
 علما و ائمه که از آن بر عهد بن عمر کردند و تحلف او را خداوندی نهادند و در شهادت
 را چشم روشن برینند پس و آن سید همسا و انتقال شیخ حلی سخن از آسمان و جواب

از ریحان است بلی آنچه بر اصول رفقه که سخن سازی و کا و تازی است می نشیند و انطباق
 کلی میگزید تقریرش آنکه تخلف محمد بن حنفیه و عیبه اسد جعفر و عیبه اسد عباس رضی الله عنهم
 و عیبه بن ابراهیم آن بود که عقیده مستضعفین آن زمان که فاقد بصیرت و بصیرت بودند بوقوع محزونه
 خاتم نبوت در باب اخبار واقعه کربلا و کرامت سید الشهدا قوت گیرد و توانای خرید
 پس ناگزیر شد که این بزرگان که اطباء و حاکم بودند از امام حسین علیه السلام تخلف
 شدند و براه خذلان روند تا ابلهیت با تقاب و آلام گرفتار آیند و با بتلای انواع ظلم
 و ستم جان دهند و این واقعه بطور محزونه نبوی و حضرت امام حسین سرور دیده مستضعفین
 شود و ثواب اخروی برای متخلفین افزاید و بالاخر بمصوبل نواید دیتوی بکار آید و خون
 بیای رسید الشهدا ابواب سیر روی ایشان کشاید چون دانسته شد که بهترین دلیل
 توثیق و تحسین این بزرگان تخلف و مخالفت امام حسین و قول یا ماست بنید است که
 از بحار الانوار مجلدی در وقت المتفقین بدر بزرگوارش برای عیبه بن عباس و ابن
 حنفیه بیان میشود و کتب تاریخ هم تأیید آن میکنند پس میتوان گفت که عیبه بن عباس و عیبه بن عباس
 و عیبه بن عباس و عیبه بن عباس من ذلک بنابر آنست که او چادر رحمت بریزد
 توقف و تخلف کرده بود و بعد از واقعه شهادت امام حسین چو ابروی خروج نمود
 و مردم را بر او خوراند و دایم و مثالب او را بر ملا گفت افعال عیبه بن عباس را که
 بیت بریزد و قبول نکردن در هم و دنیا را مویله الی سفیان با وصف کثرت و انزوای
 هجرت و باحقاق حق پرداختن یا اهل سنت پروان شیشه اولی و شغف دول بریزد
 که از محمد بن حنفیه ثابت شده و پاره از ان ششیدی بجناب مکی و ادبیای دولتش
 از کاسه لیسان کوفیه تا بعین عیبه اسد بن سبانه عین مزید ولای اهل بیت سید انبیا
 صلی الله علیه و آله و سلم مبارک یاد جزاء بما كانوا لیکسبون و بر ناظر
 اخبار سابقه این کتاب پوشیده نیست که عیبه اسد بن عمر هرگز از بیعت امام است
 و خلافت امیر المؤمنین تخلف نورزیده فلا حاجه الی الاعاده آری افاده تازه
 ایست که این شبهه بجز آنکه در آخر شرح نهج البلاغه گفته و اما عیبه اسد بن عمر فالتجا

الى اخيه حفص بن غوثه النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعد ما بايع لامير المؤمنين ومكة
 مع حرب الجبل وقال قد اعجزتني العبادة عن القروية والمجارية فليست مع علي ولا
 مع اعدائه لفظه وازين عبارات نیز عیان شد که عبدالله که در بیعت خلافت و امامت
 جناب امیر بعل آورده و حاشا که ابن عمر رضی الله عنهما خاشاک تنهت قتل
 ذی النورین را برداشتن پاک امیر المؤمنین افشاند و باشد و اتفاقا چندی را از اوصیای
 در محروب لیاة مبطل خلافت را شده آن خاتم الخلفاء تصور نموده باشد این
 از خیالات نفسانی و وساوس شیطانی است که بخاطر مسکونی و تعبد الزمانی ظهور کرد.
 بنی ارشد تلامذه حضرت در تصوی یعنی عبدالله بن عباس که اخبرت داشتند و جهالت
 و اخلاص بی نظیر بودند که گرفت و گفتی که بر صهره از جانب مر قسطنطین ~~فرستند~~
 تمامی مال بیت المال را با وجود ترک رفاقت آن جناب در همین ایام فراق القیوم
 و در بلده طیبیه که منظمه با من تمام آسودند و درین تنگت و محال در آن وقت که
 اختیار نمودند و یا و صدقیکه حضرت امیر در مکه بارت شریفیت انواع اعطای شرفیه
 و در آن صدیق جمیع انری نکرد بلکه بر آن ترقی کرده بلکه پیر آنجا که تمام با کمال
 و یکون داشتند پروا خسته و عیاذ الله انجناب را بهمت قتل سلم و صد و در این کتاب
 بکبره بهم ساختند چنانچه مرزا محمد مازندرانی در کتاب بیروج القالی نیز باری و نامین و
 نقلیه را باین اسرار غریبه بیدار و شایسته می نماید قال الکاشی بر وی علی بن زیاد
 الصانع البرجانی عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن علف الخو و عن النضر
 عن سفیان بن سعید عن الزمری قال سمعت الحارث یقول استعمل علی علیه السلام
 علی البصرة عبدالله بن عباس فحل کل مال فی بیت المال بالبصرة و حتی مکة و
 ترک علیا علیه السلام و کان یبلغه القی القی درهم فسمع علی علی المیزبین بلغة فکی فقال
 فی این نعم رسول الله علیه و آله و سلم فی علیه و قد رد یفعل مثل فی اقلیعت لوسن
 و و نه الامام انی قد ملتهم فارسی منهم و اقصی غیر عاخره و لا ملول قال الکاشی شیخ من
 ایما نه عن علی بن بلال عن الشعبي قال لما احتل عبدالله بن عباس بیت مال

البصرة وذهب به الى الحجاز فكتب اليه علي بن ابي طالب عليه السلام من عهده علي
 بن ابي طالب الى عهده بن العباس المأبى فاني قد كنت شركتك في امانتي ولم يكن
 لي من امانتي او ثقتي منك لمواساتي ومواسيتي وادار الامانة الي فلما رايت ان
 علي ابن عكك كتب اليه وقد حارب واماثة الناس قد خربت وهذه الامنة قد فقت
 فبنت لابن عكك ظهر يمين وقارقه مع المفارقين وفدله اسرار خذ لان ائمة المؤمنين
 فانك لم تكن تريد الله جهادك وكانك لم تكن علي بينة من ربك وكانك انما تكبر
 عن محمد صلى الله عليه وآله وسلم على دينهم وتزوي غريمهم فلما امكنك الشدة في حياتك
 انما هي على الله عليه وآله وسلم اسرعت الوشاة وعجلت الشدة فاحفظ ما قدمت
 عليه اخطا من الذميب الانزل رامة اخرى الكثرة كانك لا اياك انما برزت
 على الملك راك من ابيك وانك سجان الله ما توس بالمداد او ما تخاف من سوء
 الحساب انما عليك ان تشري الامار وتكج الشار ما موال الارامل والمهاجرة
 فلو ان افار الله عليهم هذه البلاد اردد الى القوم امورهم فوالله لن لم تقبل ثم انما
 لك لا غدر من الله عليك فوالله لو ان حسنا وحسنا ففعلت الذي فعلت لما كان
 بها عذري في ذلك مودة دلا لواحد منها عند سعيه رغبة حتى اخذ الحق والبر بالبحر
 عن مطلوبها والسلام قال فكتب عبد الله بن عباس المأبى فاني قد كنت
 تقطع على اصابة المال الذي اخذته من بيت مال البصرة ولعمري ان لي في بيت
 مال الله اكثر مما اخذت والسلام قال فكتب علي بن ابي طالب عليه السلام فاحب
 كل العجب من ثرين نفسك ان لك في بيت المال اكثر مما اخذت واكثر ما رطل
 من المسلمين فقد افلحت ان كان تملك الباطل وادعائك الا يكون ينجيك من
 الاثم ويحل لك ما حرم الله عليك عمرك الله لانت المهدي اذن فقد بلغت لك
 اتخذت كدوطنا وضربت بها عطا تشري مولدات كنه والطايف تتخار من علي
 عينك وتعطي فيهن مال غيرك واتي لا قسم بالله ربى وذهب العزة ما يسرني ان ما
 اخذت من امورهم لي حلال او عذري ميراثا فلا غرور اشد باعنا طك ما كله

كان محبوب الذي عرضك على ركب والحمل الذي يمتلئ الرحمة والهدى

لك ولات حين مناس و السلام فكتب اليه عبد الله بن عباس ما بعد

لثرت على نوايه لان القوي بعد جميع ما في الارض من ذبها وعقباها احب اليه
اللقى انه بدم رجل مسلم انتبه باز در ترجمه ترجمه بن ثابت مرويت دوى محمد بن
عيسى عن عبيد بن محمد بن سنان عن موسى بن بكر الواسطي عن الفضيل بن يسار عن
ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول قال امير المؤمنين عليه السلام اللهم اني
فلان وفلان واعلم الصابرين كما عانيت قلوبهم الا حين في رقتي واجعل علي الصابرين
كما دلت علي قلوبهم ونيز از فضيل بن يسار درين كتاب روايت است از ابي جعفر
عليه السلام قال اتي رجل فقال ان فلانا يعني عبيد الله بن عباس يريد ان يعلم كل
شيء نزلت في القرآن في ابي يوم نزلت وفيمن نزلت قال فاسالكم فيمن نزلت
من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا وفيمن نزلت ولا تنفعكم
نصحي ان كان اعمى منكم وفيمن نزلت يا ايها الذين آمنوا اعبروا
وصابروا الخ **فصل بعضي از فقرات** اين روايات ائمه چون عبيد
بن عباس از جانب امير المؤمنين بر بصره دست يافت غامی مال را همراه گرفت
وقتی تلقی مسلمين رواد بپايد در فاقه رفتنوی کذاشته بود ام تمام در که همراه
کرده کيز ان خود و بعضيت آنها مشغول بود حضرت امير بياز استماع اين خبر
و حشت اثر بر مبر بلند شد و در از ارکريت و گفت هرگاه برادر جناب سيد
المرسلين با وصف اين علم و فضل چنين خيانت و خذلان نمايد آنوقت از
يکرا ان جتام توان برد باز برين قدر اکتفا نماند طویل الذيل نژاد اوبلاء
نمود و صفه نژاد ائمه در اجابت خود مثل تو دیکري را در ادای امانت و اخلاص
نميد اشم به گاه دیدی که دشمن بر من هجوم آورد و زمانه در بی وفائيت افتاد
برک وفائيت کن کفني و در دوست دشمنان کذاشتی پس معلوم شد که اين همه
اندها من و امانت و جهاد تو محض برود يا بود زیرا که بچود قبا بويافتن مانند کرگ

حقوق مسلمین مشغول شدی از خدائی ترسی و اعتقاد بیدار سازى اهل
 بیده و اهل بخت کجاست میکنی و کنیزگان میخیزند که اگر حسین چنین میکرد
 سر بر حضرت بلند ادم و انتقام و ایضا میگرفتیم عبدالله بعد از آنکه مضمون نامه امیر
 آل سمرقند عالم ماکان و مایکون جواب نوشت که این همه که از قلم شما جکیده بوی از نفس
 الاممند آشته من اینجا از مال بصره گرفته ام کمتر از آنست که در حصه من می افتاد حضرت
 امیر چون بر نامه او اطلاع یافت زیاده تر میفرستاد و به تشدد تمام که فریدی بر آن
 مشهور باشد زبیر رقم نمود که ترا دنیا فریب داده هرگز این مال بر تو حلال نیست
 فریض منخور و غدا بخت را برای خود بهیامکن باز عید الله بن عباس در
 مکتوبی یاد کرد که تطویل بسیار بکار بردی و راه دراز نقیسی سپردی بخدا سوگند بخورم
 که بلا قات خدا با وجود کفر حق تمامی مال دنیا تو من بهتر است اندک پیش خالق
 ارض و سما روم و غنای مسلمانان بر ذمه خود داشته باشم انگاه حضرت امیر بدین
 پرده لعن او و برادر او معاذ الله مشغول شد و فرمود آنچه فرمود و هم از آنکه بدست
 ما نرسد است که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اصل سبیل
 هم آیات دیگر که دستی در شان عید الله بن عباس و بزرگان اوست
 اهل استقامت و محض نیست که درین چند حدیث مثالب این بزرگ زنها محصور
 نمی شود بلکه منقبات کشید و محدثین محدثین بر کثرت آن دلالت دارند ان شاء الله
 تعالی یا اینکه مخاطب در حق عید الله بن عباس خبری نوشته در مقابل آن تحقیق شارح
 پنج البلاغه یعنی ابن مثنی بقرانی و پدر بزرگوار مجتهد الزمانی خواهیم آورد ان شاء الله
 تعالی که دلالت بر این امور میکند الغرض از این مقام این قدر معلوم شد
 که عید الله بن عباس با این همه عداوت و دشمنی جناب ولایت و فسق و فجور
 حضرت امیر را یاد مینویسد و بیانی میدهد است و بعد در این گناه که اگر کتاب بود بخدا
 و الهی جناب شیر خدا را تشیع می نمود بکفایت عید الله بن عمر که هرگز بر جناب
 مرتضوی هیچ تهمت نگرداده و هیچ برسی در خلافت را شده آنجناب ندانسته هر چند

میل و قال این مکتبی که بماند و کرامت بکسیر بر جای بزرگان زده جو ایهایی دیگر
 خاطر مسکن است نگر و مال لا خفا برین وجوه عشره قناعت کرده بمقتضای بقیه
 موقوفات مجتهد الزمانی میگزاریم و گره آرزو از دلی ششما قین میگیریم **قوله**
 این دواهی عظمی و زراایای کبری الی آخره **اقول** ازین تقریر بر عاقل غیر مستغف
 تواند شد که در رساله قدیمه بعد عا فقیه پزیده اند چه ذکر حوادث مذکوره برای
 آنست که عبید الله بن عمر بن خطاب بن مسعود و تحریر بدین سید انا بنیاه صلی الله
 علیه و آله وسلم بعد از وقوع واقعه کربلا خالصین بیعت و ناکشیدن صفقه را منع کردند
 بود امام برحق بودند یزید علییه و صلاحیت و حقیقت آن عبید از ان لازم نمی آید
 زیرا که این امور اگر نزد عبید الله بن عمر برای یزید حاصل می بود یا ستمی که در قبول
 بیعتش با ستم عبید الله بن عمر و ان بر عم مشکلی و مجتهد الزمان تقدیم بر خواهمش یزید
 می نمود چه جای آنکه در ایام معاویه بمجموعها درین باب سودی بخشد بلکه تشدد است
 ظلمی و سانی یزید را بهم عبید الله عمر و قعی نباشد کما عرفت آری چون سفاکی و میبایگی
 آن متغلب بنده بغایت ظهور رسید و شداید ظلم و ستم آن فاجع علییه نهایت
 فصولی انجامید اگر ناچار به بیعتش تن در داده و بقرض محال لفظ بیعت او بر زبان
 آورده باشد یعنی از خروج بران قبی القلب سر و کاری ندارد و تا که امر او بعساکان
 و آبی وارد نشود و در بیعت او بود بعد بخوابد بود چون اهل مدینه نظر بکمال خست طینت
 آن شقی و اعتماد بر جمیعت خویش در مقابل آن سکرار داده نکست مصمم کردند عبید
 بن عمر را بر خیر خواهی این جماعت حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باید و باید
 و حقوق ایشان بی تقدیم رسانیده و خواست که گفته و نوشته خالوین باز نیامدند و
 فلان و رستمکاری خود را در خلع دانستند و بدین نصیب هرگز باس ایمان و اسلام
 و رعایت حق مدینه و سجد خبر الانام علی آله و آباءه الاف و التیمه و السلام نگرد
 در شاکت و تحریب مدینه کوشید و واقعه کربلا از سر تا زده شد هواداران و مخواران
 سید الشهدا نیز با وجودیکه آنجناب در پیش در نیامده بود و سفاکی و میبایگی یزید آن قدر

بنظر رسیده از خروج بریزید منع میکردند و میگفتند که بر حرف و حکایت کوفیان
 غرور مشوم معصود آنها نزد علمای امامیه نیز مدین بود که حضرت امام حسین را از شهادت اید محسن و
 شهادت و فتن باز دارند اگر مجتهد الزمانی بخور کند آفر از منع آن مردم دینی از فریفتگی تا قول
 غداران بی اخلاص با وصف مظنه وقوع در بهالک چه بر می آید و مال اینهمه بیدامان و غفلت
 و تذکره عبد الله بن عمر بن عبد الله بن مطیع میگفتند باینکه حکم عدم جواز خروج امام حسین علیه السلام
 و تدبیر امامیه از آن بواعظ بمرض اثبات نمی رسد پس حکم عدم جواز خروج اهل بیت
 اجماع حقیقت امامت بر پنجانچه در اذهان مجتهد و سرآمد متکلمین مذہب اوست هم ضروری
 نباشد و بر فهم عالی مخاطب در هر دو جایز امام حسین و عبد الله بن مطیع ارتکاب الایکوز فی
 الشیعة با عقاید عبد الله بن عمر و عقیده دیگر مخلصین امام حسین خصوصاً عبد الله بن عباس
 که شمه از وصف شان بقلم آمد لازم می آید لغو ذیاب من شرو رنقه و من سأت
 اعماله قوله و نیز یک بیان الخ **اقول** قبل از آنکه جناب مجتهد با تبحر مقال مشکو
 برادران صوری و معنوی او مشغول شود و بمرقه افادات شان در آمده اند که اینجند
 مذکور و ما متعلق به بر دارند این حدیث را دیده میزان عقل و فراست سنجیده ام که هرگز
 بر حرمت قطع دلالت ندارد و عبارتة مشکو بنده از روایت مذکوره یعنی حدیث
 جامع الاصول روایتی دیگر صحیح تر است که این تا دلیل علیل را در آن کنجایش
 نیست و اگر چه ایرادش برای مولانا سامع تراشی است الا بحکم ضرورت امیدوار
 عذر و عفوگست تا حقیقت در صحیح بخاری در کتاب الفتن آمده حدیثنا سلیمان بن حرب
 قال حدیثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن مویج
 ابن عمر شمه و ولده فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول ینصب لکل غادر
 لواء یوم القيمة و اما قد یأینا هذا الرجل علی بیعة الله و رسوله و انی لا اعلم عذرا الا
 من ان ینایج رجل علی بیعة الله و رسوله ثم ینصب له العقال و انی لا اعلم احدا منکم
 قطعه و لا تابع فی هذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینة انتی عبارت این حدیث
 از برای خدا اند که ملازمان ملا خطه فرمایند و چشم حق بین و اتانید که شواهد و قراین

پدرین حدیث بنظر می آید یکی آنکه پیش وی چشم و اولاد خود این بزرگوار را
 جای توبه بوده است با آنکه اینهمه توابع و مطیعان او بودند و بالعوض که باشد
 منع از فتنه بقر که مذکور شد کفایت میداشت آری اگر در حضور نریه این چنین با وجود
 رسیداد البته این احتمال صورتی میداشت که به سبب کذب گمان انحراف خود را
 از خاطر او برداشت دوم تمسک او بظهوریت عذر که دلالت بر وقوع اصل بیعت
 بطوع و رغبت دارد سوم قول او که باین مرد بیعت بر سبب خدا و رسول کرده ایم
 بیعت کدائی متصور نیست الا با کسی که نائب و خلیفه صدق نبی است و اگر چنین بیعت
 منصرف در عدل نیست و استیجاب شرط امامت نباشد لازم می آید که اگر شخصی با ملک
 یهودی یا نصرانی بیعت نماید و آن ملک با وجود بجا بهره کفر بودن وقت بیعت کفر
 منافقان باین کلام بکشد که بیعت می کنم به سبب خدا و رسول و مباح عام بعقیده
 اشیائش باشد این بیعت هم در واقع بیعت خدا و رسول واقع شود و ملک از آن
 تحقق عهد و عذر با خدا و رسول بود و لای تقضی هذا القول ادنی من ذوی العقول فضلا
 عن الفاضل المحیی افضل العلماء القول الی قوله فارشبهه در دامن دلش تخلد و با او
 بیعت بر سبب خدا و رسول کند انتهی مختصرا آید هم بر تدم دلالت این حدیث بر حرمت
 خلیف یا تش آنکه علمای و یقین خلفا عن سلف تصبیح نموده اند که با اوقات شیعیان
 باین بایک مسئله شواهد کثیره می باشد لکن نظر مفاسد منع از آن نیکنسته و از نجاست
 که مرد جوان را در حالت روزه از تقیل زن منع کرده اند و در ایام مقرری از مباشرت
 مانعت الا زار باز داشته چنانچه در کتب فقهیه و احادیث و یقین بر جای خویش منوط
 است و حال آنکه اباحت این چیز باین بر جای خود مفصل است که لا یخفی و بروایت
 شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات حضرت امام صادق علیه السلام در حق شخصی
 که نام بام دشمنان واقعی انجام را بدی گفت چنانچه فرمودند و گفتند ما له الله
 تعرض بما وقد قال الله تعالى وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا
 عَنَّا وَابْعَثُوا عَلِيمٌ یعنی است که او را خدا نیاید با تعرض میرساند و نمیداند که حق

از سبب این فرموده با کفار در حق او تعالی زبان درازی نکند و بر همه اهل گنایت
 روشن است که سبب احصاء و بدگفتن کفار بلیام فی حد ذاته از قواعد مقرر دین اسلام است
 بطریق مفهومی مذکور نهی عنه و ممنوع است عبد الله بن عمر نیز برای حفظ جان و ناموس
 خود و تمامی اهل مدینه آب خیرخواهی بجا آورد و حدیث مذکور را روایت کردند از خلع
 باز ماند و در امن و امان باشند بطلان واقعی و حرمت خلع اهل مدینه و حقیقت است
 نیز با اعتقاد عبد الله بن عمر لازم نمی آید خیانتی با امام صادق از سبب و تبرای اعتقاد
 نفس الامری اهل بیت مسلم اعتقاد آنجناب بحسن سیرت و جانشان نزد شیعه نمی
 باشد مدعی اجتهاد و تنقیح سنی از ملا حظة لقطای عذرائی آخره زیاده تر در شوریدگی
 و خیرگی افتاده روایات کتب معتبره خود را بر طاق نهاده از آنجمله غلط و بطل
 است که باقر مجلسی در بحار الانوار یعنی جلد عاشر وارد کرده بخشش آنکه روزی حضرت
 پیغمبر در خانه جناب ولایت قصد افطار صوم کردند امیر المومنین بجهت عدم تمسیر
 طعام از چند وقت بنایت نخل بود که ناگاه خاتون قیامت قاب طعامیکه کاهنیش
 آن ندیده بودند بروی جناب سید المرسلین بمیان نمود جناب امیر از غایت غیظ
 و غضب متغیر شد و نگاه نیز جناب قاطعه زهر انداخت حضرت خاتون بفراست
 دریافت در و با تسمان کرد و گفت خدایا تونیک میدانی که گناهی از من صد در سافته
 که باعث تغیر و بیمزگی علی ابن ابیطالب باشد امیر المومنین فرمود سبحان الله ای قیام
 اعظم الی آخره یعنی هیچ گناهی ازین زیاده خواهد بود که از چند وقت قسم شرعی بخوری
 بر آنکه چیزی نخورده ام و طعامی در خانه موجود نیست الی آخر القصة بطولها اینهمه فحاشا
 مصونین در خلوت خالی از اغیار روداد اگر عبدالله عمر نظر بکجا به کشتن اهل مدینه
 رسول مقبول از شداید ظلم و دژاهی خلع آنها را بنا بر حفظ جان از غایت خیرخواهی
 بعد از تغیر نماید بید نباشد و بر فهم مجتهد برای جناب امیر علیه السلام قیامتهای بسیار
 در حدیث لازم می آید بسبب غیظ و غضب بر جناب سیده و اینهم پیش ختمی آب با
 وجود این قسم احسان یعنی آوردن قاب طعام که موجب رفع مذمت حضرت امیر

این اسلام بود که لایحقی علی اولی الهی و حاشا جنابه عن ذلک و اگر بد

حصول مرتبه عصمت برای احمد بی امثال این احادیث را یکی نمیگزیند و در مرتبه اعتبارش نمی شمارند اهل حق نیز این امور را بحیال نمی آرند بحکم محفوظیت و عدالت
عبدالله بن عمر و مدایع و مناقب او بعد از انکار شدیدی شریعت یزید و اینکه هرگز
اولیای ائمه این امر ندارد و اختیار هجرت و انزوا و شرفیابیم آن قدوة الاشقیاء
که لایحقی علاوه بعد ازین بر اصول امامیه میاید میشود که عصمت ائمه اطهار قبل
از مرتبه امامت هنوز در مقام بحث و نظر است و ضرورت آن در وقت امامت
است و بلا ریب قصه تخریب امیر المؤمنین بر جناب سید مورد بحث اذ بها فقد اذانی
میش روی مبارک حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم ندر وقت امامت حضرت
ابو سعید مرسل لعبد که از شریعت که تقابل فکری از حدیث امام حسین جواب
شیعیان عراق که قصد خروج بر معاویه کرده بودند و امام حسین را تحریف بر آن
نمودند و تقصیر در تعصیف کلام خود نقل خواهد نمود و نقلت در زبده عبارت سرکار
افادات ایامه کریم الله علیه و آله و سلم است که بشواهد و قرائن صحیح و دلالت بر
عدم خروج بر معاویه دارد و بر طبق فهم منگی از یکة نبالت و مجتهد سنی را می خواهد
و جلالت لازم می آید که معاویه امام برحق بود زیرا که امام حسین کفایت شیعیان خود
این کلام فرموده نه رو بروی و نه صلب ظاهر است که از اتباع و اشیاع خود فعل نقیه
نیاست سید ما شیعیان کوفه که با شاعشری بودن آنها در رساله بصارة العین
اشاره رفته و سببی تصریح بعد از کلمات است و اگر منع از خروج برای چنین
دعائی آنها بود تعلیل آن باظهار شوکت و ثلثت عساکر و غلبه معاویه و وجوب نقیه
سبب عدم امکان مقابله و مقاومت و مانند آن از حفظ لفظ شیعه در اصلا
اهل خلافت چنانچه از امام حسن در علل الشرایع و از امام حسین در کتاب امامت
ارو استیاء مرویست لازم بود بر مقولات علمای شیعه و منگی از یکة نبالت حدیث صحیح
را در باب اعتقاد عبدالله بن عمر بحقیقت خلافت یزید از خصوص قطعیه و بالاثرو درین

آنکه از حدیث جامع الاصول میداند پس نظر باینچه بزرگانش در کلمات عرب عبا
 متبع کرده بعضی از دقائق امور بر آورده اند حاشا که بر نحو بیعت عبدالله بن عمر
 دلیل باشد چه جای اعتقاد بامامت حق بزرگوار **ایضا** این **ایهام** ^{تفصیل}
 این مرام آنکه محققین امامیه در تاویل و تفاسیر بعضی از حضرات ائمّه مدعی اعنی الهی عصیت
 و ظلمت و توانیت بر طبق تصریحات صاحب لوا مع الانوار و شرح اربعین و در صفت
 صفت منکلم و احد را بر صفت جمیع غائبه حمل میکنند و در بیان معنی آن میگویند که الهی آن
 شیعته عصا و ظلمه را توانوا و باوردم نمی آید که شکلی مذکور تجویز تواند کرد که اگر کار او
 لی آنکه بچار حمل نمودن صیغه منکلم و احد بر غیبت و جمع لکن دلیل و سندی در محاورات فصیحی
 و باقیایند من تا قمار النفسین با مثال این تاویلات بارده و یاوه لب کشوده باشند و بگویند
 این معنی در صیغه واحد منکلم که اساس وضع آن بر اختصاص عدم اشتراک است نزد
 پیشوایان او محصول شوند از لفظ باینکه که صیغه منکلم مع الغیر است و بنیاد آن بر
 شرکت و معنی تحلیف تکلف و بلاغیه در آن صورت می بندد چگونه بیعت عبدالله بن عمر
 ثابت میتواند شد پس محتمل است که لفظ باینکه نظر بر بیعت بعضی از اهل مدینه که بیعت
 بنید بعد از ظهور شقاوت او در باره او بعد شهادت کرده اند و بعد از واقعه
 کربلا و جری و بجای آن سر آمد کشید و در باب بیعت سید انبیا صلی الله علیه و آله
 و سلم قصد وضع نمودند و در یافته باشد که در خطاب آنها انا قد بایعنا بنی المصطلق
 گفته اند اثبات بیعت عبدالله بن عمر از لفظ مذکور مستلزمی از یک جلالت و نبالت و او است
 و آنش را نمی آید در وایاتیک در مناج و دیگر کتب معتبره شیعه و سنی وارد شده و متفق
 بر عدم بیعت عبدالله بن عمر است مطلقا مویدا احتمال مذکور است و اگر کسی از مخلصان
 و فدایان این منکلی مثل نجاشی مدعی که در کان اجتهاد خود ابر برضا عت فرحات
 امثال اشراسته و صاحب تحفه را در رساله ضمیمه و مانند آن ساری دانسته گویند که
 بر تقدیر بیعت ششم و عدم بیعت این عمر مخالفت با متبع لازم می آید و بگویند
 ظاهر لفظ ساد گوئیم قطع نظر از آنکه این اشکال بر ما وارد نمی شود زیرا که قصد دارند

این مقالات مجرد ایقاف و تمیزه طالب دیگر سامعین و ناظرین بر منبر
 بر علی نه نور ابر اثبات بیعت از لفظ با اینها که بظن نظر فرموده عاقل خویش فیهده مصدر
 نیست و تقریب بایشان نام است مدفوع است یا یک صدق یا بعین نظر بچند کس خدا را
 که بیست و نوزده وقت خطاب حاضر کرده باشند حاصل میشود ضرورتیست که تمامی ششم
 خدم عبدالله بن عمر از مبایعین نزدیک باشند تا مخالفت اتباع یا متبوع لازم آید مع
 ذلک هرگاه حضرت امیر وقت خطبه ابو بکر صدیق ساکت و صامت بود و سخن
 مجتبی این خطیب و قیام او بر منبر شریعت بر و اندازد و گوید یا ابا بکر اتزل عن منبر
 جدا نکما آوردند آیه نه مطاعنه یعنون از رد فی روایات انقرضتین و جناب به تقضوی
 بروایت علل الشرائع و مانند آن لغیر شری در مسجد نبوی روی بر روی خن فرماید که فعله
 عن امری یعنی حسن فرزندم بتعلیم و تلقین من دانت ابو بکر گفتید چنانچه تقدیم است بعد
 ازین مختصر بنحوی دانت انشاء الله تعالی و جناب فاطمه زهرا با وجود مأمور بودن
 به پیروی جناب امیر و سر و غضب آبی بودنش وقت عصیان آن امام بنی کمانی جاری
 انوار دقت تو نیست فی الرسالة الجیه به انوار کاشف از تمام غشایان انوار الهی
 انوار امیر المومنین و رقیه و استوار زعفران بکدام نایب انوار انوار الهی و انوار
 سجاد است که آنکس آدم باز پسین شمار خود سازد و اینها با این که در این عالم
 از انوار توفیق شایان که از انوار کجایا نوبت بیاید شبیه و نور انوار است و حضرت
 امام حسین با وجود ریخت بودن از خطبه امام و قدس یعنی سبب خویش و به زود قاری
 فرو نگذار و اگر آن طایفه بر زبان راند که از مجرای تصورشان بدون انوار و تقدیر
 موی بر بدن می خیزد و عجب که مصافقه قهرانی بر مدین فرزند و لا میرزد اگر الله و متبعه
 عبدالله بن عمر نیز در آن وقت و امر مخالفت متبوع شوند و بیعت نزدیک است و در وقت خروج
 عبدالله بن مطیع خیال بکشد قتال در سر بر سر مانند است با آنکه استیجابی نداشته باشد
 فرق ایست که اهل بیت امیر المومنین با وقت افتخار و نزول صید بر خاشاک
 و عصمت و امامت او شان برین مخالفت با طایفه بیعت بر بندگی است با امیر و خلیفه

استاد عبدالله بن عمر که معتقد عصمت آقای خود باشند و نه نزول صحیفه را بر او

یا وقتی که اجتهاد را بهم میساخته و مدخلی درین امور نباشد و چون خود باطلها

فرع بیعت است پس تحمل که عبدالله بن عمر برای الزام آنها که حکم ضرورت بیعت بر پدر

بعد بیعتی اراده خلق نموده و حالا که ضرورت مذکور نزد عبدالله بن عمر در حال خودش

باقی و در خلق برپاشدن فتنه مقطوع و متیقن بود حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله

و سلم روایت کرد تا الزام آنها که بیخوشی بر عی حفظ جان خود در رتبه بیعت یزید در آمد بود

بخطا بر حدیث متفق شود **علاوه** کتب مقبره امامیه دال بر آنست که انکه مدعی بیعت

ایرانیان نقیض میگردد بهم چنان از شیعیان نیرو آید اینی بر هیچ کس از ناظرین کتب شیعه

و شیخ سیر این زرگان و مسالک ایشان نسبت بخلقهای عجمیه و غیر آنها که مذکور

سازگاری بود که کمتر مخفی تواند بود معتمد از بخار و مانند آن بوضوح می انجامد که

خود سلمان فارسی از ابوذر که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عقد مداحات

ایشان بحکم بسته بود تقییه میکرد و حدیث کوه علم ابوذر مافی قلب سلمان بر تقییه

کما لا یخفی علی ناظر الکتاب اندک و اگر کتاب الحق بلکه امامیه نیز عیانست که اگر

در آنوقت از تابعین براه اجتهاد میفرستند و غلطی و آقای را ملحوظ نمایند

پس استعجاب و استغراب سکتی مذکور در باره عبدالله بن عمر و خدم و حشم او مدعی

و دلیلش مستلزم مدعای او نباشد و اگر گویند که باعث حمل صیغه های

مستلزم واحد بر صیغ جمع غایبه در دعای مذکور است که عصمت این اوصیا با و قطعی

عقلیه بر جا خود ثابت شده پس بها اکتفا نقل را مطابق عقل باید کرد و این ضرورت

دست بر تاویل مذکور زدند گوئیم که سخن درین است که علمای شیعه صیغه مستلزم

را بر جمع غایب حمل میفرمایند و این امر بدون اثبات محاوره عرب با صورت

نمی نهد ثبوت و عدم ثبوت عصمت را در آن مدخلی نیست و بعد تنزل و تسلیم

آن اذ که بر عصمت ائمه اثناعشر از اول عمر تا آخر ان ممنوع است کف لا و حال

آنکه علامه دلیل عصمت امام که علمای طایفه کمال ترین و نقیض در کتب ظالمیه مانند

بنجم طوسی تواند خواند چنان ایشان در تحریر و شیخ علی امام اعظم امامیه در منبع ذکر می نماید
ملکوم و در تسلسل و وقوع مرج و مرج در تو این شریعت و اطاعت بر تقدیر عدم
است و آن بعد از تسلیم جاری می شود مگر تقارن اقصای فعلیت امامت و اندکی ثابت
می تواند کرد که این دعا بعد حصول رتبه امامت است لا محال صدوره بزبان کثیر قبل
ذلک و لیسلمنا فیجمل که برای تعلیم و تلقین فرموده باشند چنانچه بر ناظر
تبعقبات میر علی نقی بر علی شیخ المشایخ مخفی نیست بالجمله سوتی دلیل عصمت و انطباق
ان برده های شیعه قبل از امامت بزبان در از صورت نمی بندد و در وقت مذکور عصمت
از جمیع صفایر و کبار بر عدا و سهوا چه ضرور و معاضد ایمنی است آنچه چند موقوف
در آئینه حق ناما کمال الطاب که بود ایه وارد نمود و بعضی آن در چند سطر ثبت میکنم که
مرزا کاظم علی صاحب که شافعی حقیقی از خزانة غیب نوسندار و بی سخت برای وی میسر
و مالش بخیر کرد اند بعد است آقا احمد ظاهر نموده که درین ایام در محبت امامت رساله
می نویسم آقا پرسیده که اعتقاد امامیه در باب نبی و امام است که از اول عمر تا آخر
آن از صفایر و کبار مصدوم می باشند از ابتدا از عمر چه مراد در مراد از گناه کدام ظاهر
اقوال علما مقتضی است که بعد از ولادت بیچگاه ترک غسل و صوم و حج و زکوة
مطلوبه نموده اند و نظریات محرم بینداخته و احادیث امامیه بر غلات آن ناظر است
بعد از آنکه این تقریر از مرزای مذکور منتهی خواست بر نماید و لفظ آئینه حق ناما بعد از
تقدیر انالی در باره حل است بهر سطور و ایراد بر کلام آقای مزبور میگوید که از کلام
و محارم شد که امامیه در عقیده مذکور غلطی ندارد و این غلط است چه امامیه را
در هیچ عقیده غلطی نیست و هر چند که کلام مذکور بر می آید که انبیاء و ائمه در محبت
حوائج دوم اند لکن این عقیده است که پیش از آنکه مشرانی آمده بودند و مخالف است
و به عبارت نقایص مذکور و نیز و تقریر کرده و شرح آن را می بیند آورده و پسران
نه اب طوسی شیخ مرزایند توان میخواند و تسلسل پس از بعضی از وجوه ثابت کرده
باز ادوات عالیات ابرطیبین که از نو سید امامیه آفریده شده اند و این

که در حق و غیاری در طینت و خلقت و غیر ایشان راه نیافته بلکه مقتضای احادیث عقل
 مانند آن هیئت ایشان از اعلیٰ علین است چنانچه اینهمه مطالب از ترجمه این عبارت عربی
 هوید میشود و در ذیل عوام مرکز میکرد و میگویی که حاصل مضمون آنچه شیخ صدوق گفته است
 که اعتقاد مادر یابینیا و رسولان و نوشتهها اینست که آنها معصوم اند و پاک و پاکیزه از
 آلودگیها و مرکبات آن صغیره و کبیره نمی شوند و عصیت حق سبحانه و تعالی نمی کنند بلکه
 آنچه مامورند بجا می آورند و کسیکه نفی عصمت کند از آنها در حالی از احوال پسندیده است
 او را موقتی باین حضرات حاصل نیست و اعتقاد مادر یابینیا و رسولان و امثال آنها
 آنست که آنها موصوفت بکمال علم می باشند از اوایل امر خود تا اواخر آن و در هیچ
 حالی از احوال متصف بمقتضی جهل نمی باشند تمام شد حاصل کلام شیخ صدوق و ظاهر
 این کلام چنانچه می بینی آنست که آنها علیهم السلام در همه حال متصف بعصمت و کمال علم
 می باشند و خلاصه کلام شیخ مفید که در شرح کلام شیخ صدوق فرموده است آنکه
 مراد از عصمت که حق تعالی باینها و اوصیا کرامت فرموده آنست که ایشان را موقتی
 میسر از توفیقات لطیف خود را مبذول میدارد که بسبب آن از کمال علم و عصمت و کمال
 و از ایشان عطف در دین خدا صادر نمیشود و عصمت تفضل است از جانب حق تعالی
 و تعالی بر شخصی که میداند که عصمت الهی تنمک خواهد کرد و عصمت متعلق به آنست
 معصوم قادر بر تمییز نباشد و نه او را مضطر میکند از بیطرفی بجا آوردن فعلی حسن
 بلکه عصمت عبارت است از چیزی که خدا میداند که هرگاه من به بنده از یتدکان خود
 عطا خواهم کرد او یا اختیار خود را بکتاب بعصیت نخواهد کرد و هر یک از بنده چنین
 نیست که خدا دانسته باشد که هرگاه من او را عطا خواهم کرد او گناه نخواهد کرد
 بلکه آنیکه خدا میداند که هرگاه ایشان را متصف بعصمت خواهد کرد گناه نخواهد
 کرد و آنها از جمله برگزیده و ابرار اند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
 سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يُمْسِكُهُمْ
 وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ وَنُزِّلُ لَهُمُ الْكُتُبَ فِيهَا

لَيْقِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ وَابْنِیَا وَامَهْ كَرَبْدَاهَا بَهْرَسِيدَنْه تَهْمَهْ مَعْصُوم مَسْکُوت
 در حال نبوت خود و امامت خود از سغائر و کبائر و عقل تجویز میکند که منتهای ایشان
 بدون عذر ترک نشود و تجویز میکند اینکه واجبات را ترک کنند زیرا که بنا بر این میسر
 المرسکین و امامه ترک واجبات و منتهیات و هیچ حال نمیکند و تدریس از نبوت و امامت
 خود و بعد از نبوت و امامت خود اما آنکه جناب شیخ این باب و نه فرموده که بنا بر این که
 کمال بوده اند در هر یک از احوال پسندیده است کمال ایشان در جمیع حالات که از آن
 اند برای خلق و دیگر است که در عریضه وارد شده است و دیگر در اولی و سلسله ایشان
 و اگر کلمه و امامه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از اولاد ایشان است خداوند ایشان را
 ایستادگی کمال عقول و در آنکه حق سبحانه تعالی بفرموده ایشان را و مقتضای نبوت و امامت
 قبل از احوال و عقاید و صفات نقص و جمل و پسندیده از حضرت علیهم السلام
 عیسی و جناب علیهم السلام بوده اند و حصول کمال بر ایشان با وجود صغیر و قبل از
 رسیدن بسین نوع و این امر است که تجویز میکند از عقل و انکار آن میسر و برای
 نیست بوی تکذیب این اخبار و بهتر آن است که بفرموسیم از آن ایشان و در علم و عصمت
 در حال نبوت و امامت و توقف تیره و در زمان قبل نبوت و امامت که ایا حالات
 ایشان مانده حالات نبوت و امامت بوده است یا نه و بفرموسیم باریا عصمت از آن
 برای ایشان از و تکیه کامل گردانید حق تعالی عقول ایشان را تا آنکه یقین روح ایشان
 گردانند بر تبه کلام شیخ المعینه این کلام صریح است در آنکه جناب شیخ و عده است اینها
 و امام علیهم السلام قبل از زمان نبوت و امامت متوقف بوده اند و مرید کلام شیخ
 مخدات کلام شیخ خود تواند ملوک و بنا بر سبایا ذکر ایت و حقایق ایشان است که
 هم جواب این کفایت میکند در وجود و تدریس و وجود آن در بعضی از حضرات علیهم السلام
 پس شاید که موجود بود آن حضرت را و آن مضمون غیر مراع و اگر چه بود بصورت گناه
 و نبود در حقیقت و اینها را تقسیم کرد حقیقت گناه بود و بپای آنکه آن بعضی حضرات
 مخلوق بقرآن گناه معصوم نبوده و در کتاب آن بران حرام نبوده باریا

مگر آنکه فرض کرده شود در بعضی افراد مصیبت حصول نفرت طبایع خلایق بجهت آنکه
 نیست و بعلیه بر محال بودن غیر این فرومانند ترک کردن نماز و حالیکه بسن یکایمیه یکسان
 بوده باشد و ممکن نیست قول بحال بودن ترک نماز بر امام علیه السلام از اول وقت
 ولادت خود با وجود بودن ترک نماز بر امام علیه السلام از اول وقت
 بیان کردند و موجود شد در بعضی از ایشان و بعد از آن زایل گشت از وضاحت آنکه
 و باب آن حسیب از جمیع ایشان انتهی کلام مولانا کاتب سبزه گویا بجله اگر ما ولین
 جمیع مصیبت و ظلمت و توانیت التفاتی با قول و تقایید علما میکردند و تصحیح حالات
 آنکه کما دی المیه آقا احمد المیزبوری که سیاط الباقی البیضا و قد مر انقادی نمودند و در
 نزد کاتب و بیل مسطور یعنی حمل صیغه مستحکم واحد را بر پنج غایت است اندازند و لیکن السینه
 در محاورات عرب عیا و ارد شده باشد که در نقطه با اینها که صیغه مستحکم مع النیر است
 اگر این استحال ملحوظ باشد چه قیاست و استبعاد لازم می آید بلکه بطریق اولی این
 احتمال در نقطه عبد الله بن عمر جاری نگذاشت مراد او بر فرض تسلیم اگر مستبعد و مستغری
 هم باشد زیاده از استبعاد تاویل مذکور در اینجا آنکه بدی علیهم السلام نخواهد بود کمالا
 یخفی علی من له انی سکت و اگر کسی را طایفه خود گفته بودند که ما ولین بر سر یک
 شیخ عهد و قی آنکه در بدو همیشه مفید دانسته او پس از آنکه ضرورتی یافت تاویل در آن
 کشیده گوئیم بر تقدیر تسلیم هم جوایش در کلام احتقار الیریکه گفته اگر ادنی تاویل و
 تقدیر را کار فرمای از صلاوه ضرورت تاویل مذکور هرگز بی غیبت نخواهد بودست به آن
 ما ولین بناسی اگر این تفهین که در تاویل و تفسیر آن گشت غایب جهان و جهانیان بود
 و درین شبهه نظیر خودند آشتت توانند گشت که انهم بر اینست ظلم و عیان استستی
 در امور دین و اتباع مناسی و اجتهاد به اعتزال اند و امر الهی بوی ذوات مقدر خود
 شان بجهت ترک اولی کرده اند نه بنا بر بعد در کما کوه صغیر و از اقصای غایت شیخ
 این باب و به این امور یعنی حل این چیز با ترک اولی و بهیوشیان در غایت ظهور
 است مای صلا تاویل مزبور همانوقت حفظ از صحت پیدا خواهد کرد که در محاورات

عرب و نصی و بلخی این قسم اطلاقات وارد شده باشد والا این تاویل خاصه
 در واقع کمتر از تحریف میبود و نخواهد بود قال الله تبارک و تعالی اَقِمْ وَجْهَكَ
 لِلدِّينِ الْقَدِيمِ الَّذِي فَطَرَنَاهُ لِنَفْسٍ ذَاتِ عِلْمٍ وَفِیْهِ مَسَکٌ
 عَقْلُوهُ وَکُمْ یَعْلَمُوْنَ ویرین مقدار که شنیدی چگونه آتفا میخواند زیرا که
 هنوز بسیاری از احادیث اهل بیت درین باب در کتب معتبره فریقین خصوصاً
 امامیه یافته میشود که دلالت بر آن دارد که شرکت متکلم در صیغه مع الغیر ضرورت
 از انجاء حدیث مرتضوی کرم الله وجهه در کتاب شریف مرتضی ملقب به ثمانینی که موسوم
 به در الفوائد و غزاة القلایده است و بعد ازین ان شاء الله تعالی در خانه این کتاب خواهد آمد که
 بر آن مسکنه که جناب امیر در جواب شخصی از یهود خدایم است که فرمود که یهود از دین یهود
 کائنات صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردند و در ابیاس و اشتباه افتادیم و چگونه
 مفصل نقل این معنی قبول کند که حضرت امیر در آن اصحاب داخل میشوند که اختلاف
 و اشتباه از آنها بطور رسید چنانچه از شرح تبع البلاغه خصوصاً شریک ابن مثمیر بحالی نشود
 یوضوح می آید حدیث قال و قال له بعض الیهود ما دفتم بیکم حتی اختلفتم فقال انما
 اختلفنا عنه لافیه و لکنکم ما جفت ارجلکم من الیهود حتی قلمت بیکم اجعل لنا الیها کما لهم
 قال انکم قوم تجلون اراد انکم تختلف فی نبوة و ذلک فی ذلک و انما وقع خلافتنا
 عنه اسباب اشتباه ما جاعته من کتاب اوسته علی من لا یعلم ذلک منا و اما
 انتم فقد اختلفتم فی انکم صانعوا ام لا حتی قلمت بیکم اجعل لنا الیها ذلک یلزم انکم
 سکن فی نبوة بیکم بالاولی انبئی بلطفه الغرض من اکنون میشود که صیغه متکلم مع الغیر
 را اطلاق میکنند و خود سکنین در آن شریک نمیباشند پس مجرد لفظ بانیما در کلام عبدالله
 بن عمر رضی الله عنهما سفید معای شیعیه نخواهد بود و هو المطلوب فکیف که در کتب تواریخ
 بلکه شروع کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای بصرین تصریح کرده باشند
 که عبدالله بن عمر زبیرا برحمت یزدید کرده نه در ابتدا و نه در آنها آری بقتش با عبدالله
 مسلم است و هیچ بخاری ندارد که لا یخفی علی من طالع هذه الاوراق و اگر

کتاب اکمال الدین و هدایه شیخ صدوق یابند نیز این قسم محاورات خواهند یافت که نفس مستکلم در صیغه مع الغیر داخل نیست کاش رساله اعتقادیه او را در نظر آرند که آنهم درین باب کافیه خواهد بود ولیکن امریکه علمای شیعه از کتاب کرده اند و شکر کرده اند و تدارک دستش البته ذمه آنها هنوز باقی و مخفی نماند که بحديث درر و غیره آنچه متعلق دارد در خانمہ این کتاب چنانکه اصل حدیث مذکور خواهد شد ذکر خواهیم کرد آن است که در مقام پیمین قدر الکفا در زیدیه با صل بدعای پروردگار و اگر متکی و اولیای او جز مختصات در سیه ندیده اند باید که بجاشیه سید سند جانی بر خیزند و آن منطقه که بقطعی مشهور است رجوع آید حدیث قال و امثال هذه السؤالات تحلیلات متعظم عند العامة و لفتح بها لدی الخاضع نفوذ باسند من ضرور انفسنا و من سیات اعمالنا اما آنچه مستکی گفته آری اگر در حضور نیز مدیخ پس مبنی بر قلت فهم اوست چه توریت ابن عمر رضی الله عنهما و رغبت نیز بهم صورتی دارد زیرا که واقعه نویسان و فانیان او در مدینه منوره موجود بودند کما مرث الیه الاشاره لکن عبد الله بن طلیح و امثال او باستماع حدیث معلوم از جمیع کردن مردم در مقابلہ نیز باز آیند و خدمه عبد الله بن عمر شورش نمایند حفظ جان و ناموس همه کس از ان اشقیاء متعین یا مطمئنست و اگر باصرار خلع گرانند جان و ناموس صاحبین و هر که کوش بر سخن آنها نهند سلامت می نماند چنانچه واقع شد زیرا که کار پردازان اشغال سلطنت آخر نیز در از مو عطلت و نصیحت ایشان خبر خواهند رسانید و در واقعات خواهند نوشت چنانچه بر ناظرین واقعه حره و غیران مخفی هم نیست و آنچه گفته دوم تمسک اوانح جوالش باندک التفات باسبق بر می آید فلانیمه مره بعد از خری و آنچه گفته سوم قول او انخ پس مشعر بآفت که او از شما و احتمالات لفظ بقیه الله و رسول که سابق ازین بر زبان قلم رفته خبری نداشته و منتهی این الفاظ را در حقیقت امامت نیز می مختصر انکاشته و لیس کند لکن قد تقرانه اذا جارا لاحتمال بطل الاستیلال و موییه صحت احتمال مذکور است آنچه مستکی در بیان قیاح و قضایح نیز بدینها د گفته و خلاصه آن

اینست که زندگانی صحابه حضار آنوقت فسق و فجور بلکه کفر و نفاق نیز مشهور بود پس
عباس بن عمر که در وقت معاویه بیعت نکرده و خلافتش از آنها تجویز نموده و
بعد از جلوس آن بنحو سب نیز مصر را نگار بوده و از مدینه طبعی هجرت کرده و در مدینه موقوفه شده
شده و گاهی نوبت تبلیغ باب سائیده چگونه ویرا امام برحق خواهد داشت لیکن شاید بعد
یقین شکای ما بحکم ضرورت دست یغتش داده باشد که یومی الیه بقر البارات علی رغم اهل
البریات و لا محذوریه و اگر متفقد حقیقت اوی بود بایستیکه راسته که فسق و فجور و ظلم و بیاد او
و کفر و نفاق او باین تبه پوشیده بود پس بیکدیگر بلکه برغم شکی تقدیم برخواستن اوی بخود پس
مغنی لفظ پیغمبر است و رسول که او فهمیده مردود باشد عجب ازین متکی که درین مقام
برای حقیقت استحقاق نیز باید در چنین مایه گوئیهای نموده بپست آوردی برغم خود ثابت میکند
که سب و دشنام تقدیم بر حقیقت اوی بود و در جواب او دیگر خلافت آن تفسیر حیات میرا
کما استراود بتمت مقام تقدیم بر حقیقت نماید که افاد با افادات سبیه مقتضی علم است
تکلیفی متانی و همین علت خواهد بود تفصیل این را بجا آنکه مقتضی الحقیقات است و بیاید
صاحب مغرور و اوطا این صفات اما سب گفته بود که چون امام حسین رضی الله عنه را در مدینه
خوف یا ترسید می گفت نماید دیگر را بجا نیست عیا رسالت و بیعت که کبریا سب می کرد
او حق او باز داشته بود و در خلافت جدید با او عهد و پیمان نموده و در مدینه او را
خدا بر دین الحکام بپشت نیست نماید که استیم که افادات اما سب قایل به آن نیست و علم الهی
اهل منزلت جواب اوی نویسد بعد من القلوب لانا فی دنیا الاکس با التمام من الکافر و او
ذکات شرخاه و سب خوف فی آن حال که خوف من بزرگ میست و کیفیت برون خوف
من مظهر للصدق و الخداعه و الحیاة شک لا سک عنده و لا شبهة فی ان الامه طایع غلبه
وانه لا شرط من شرایط الامه فیه که خوف من مقدم منظم حمل الظاهر برین اکثر الامه
ان الامه دونه و انها ادلی سازید و اما جامع بین الامرین اما کما جامع بین انفسهم و ان
القوم الذین استخوان من پیغمبر بزرگ قد عرف باجری علیهم من انفسهم و المکرره الخ
اکتول ترجیه این کلام که حل آن برعوان بلکه تلمای این زمان چنانکه بایست شکل از زبان

مجتهد در مجله فتن از بخارا الاثوار بشنو که این کلام از صدق و صواب و درست زیور کمال
کردیم سوانح گیراد در وقت حضرت امیر و فیکه آنحضرت در آنوقت داشت مثل خوف نام
حسین از بنیز نیوده و چگونه خوف از کسیک اعلان و ابهار بغی و فحش می نمود و مقتضی و
در دین ناری بی پروا بود و از عقل و شعور بهره نداشت و کسی اشتباهی نبود در سکه آن ملعون
امامت نداشت بلکه مانند سایر ملوک جورانده غلبه و سینه زوری ادعا خلافت کرده و هیچ یک
از شرایط امامت در او متحقق نبوده برابری می تواند کرد با خوف و خشیت از کسیکه مقدم قوم بوده
باشد و محسن ظاهر مصطفی باشد و جم غفیر و جمع کثیر از امت او را این امامت میدانستند
بلکه مرتبه او را بالاتر از خلافت میدانستند پس قیاس یکی ازین هر دو امر را بر دیگری قیاس
مع الفایده است و بیاض بین الامرن مثل جامع بین الصنن است علاوه آنکه قوسیکه
استماع از بیعت بزرگ کردند آنچه از قبل رستم و کسر و غارت بر آنها واقع شده ظاهر معلوم
است الی آخره و آنچه گفته و اگر چنین بیت منحصرا اگر منتهی به استماع و اتفاق امور است
جواب اشکال بر عوی و بسیار سهل است چه بر تقدیر که آن پادشاه بیوهی خواهد نصرتی محبت
خلافت و پیش از سلیمان در جوخته و در بی اگر اه آنها نبوده پس تشیل با وجود دیگر بر عقل و
نمی پذیرد چه بیشتر بر کثرت است لعل الله و لکن جعل الله للکافرین علی المؤمنین
سبب لاجل در رساله قدیمه اشارتی بدان گفته و اگر بکشش مؤمنین و نهیب غارت بیعت
شان مانند بزرگ بر تقدیر عدم محبت در پی شده پس مستثنی این الفاظه و تفسیر و تفسیر و تفسیر
او بقدر ضرورت مفایقه ندارد فان الضرورات تبیح المحظورات و این تقریر قبل ازین
بعنوان تفصیلی گذشته قلاعه مره بعد اخوی حکایات و قصص قدیمه علماء مکرکوش مسکنی
نرسیده از آنجمله قصه ابن جوزیست که وقت سواک شیعه سنی که خلافت بلا فصل برای
کر بوده چاشین جناب سید المرسلین با تحفا و ایلست کثرت و قریب بود که فتنه
عظیم میان ایشان بر پا شود فرمود من بنهفته نهفته و رجوع ضمیر بسوی اقرب نهفته را
درین کلام مرجع گردانید و همچنین قصه با علماء در زمان بعضی از خلفای عباسیه الی غرض که
من الحکایات اما تخصیص و عید کثرت بیت پادشاه مستحق شرایط که منکی و مقلد ایشان

ذکر میفرمایند پس اگر مرادشان اینست که نزد اهل سنت و جماعت حدیث مذکور نامادیه
 تخصیص یافته الی غیره کس پس مسلم است و لیکن در احادیث و اخبار یک تندی و قتل نسبی که
 بشوق عصای مسلمین بر دازد و جمیعت شان را بجهت خروج بر امام وقت متفرق سازد و او را
 شده و مدعی اجتهاد و کسب بجهت غفلت و بی تمیزی جمیع آن روایات برداشته کدام
 مانع پیش آمده که بر امام عادل محمول نمیفرمایند و حضرت امام حسین را در خروج بر بزرگ
 نزد هیچکس لیاقت خلافت نداشت معاتب می نمایند و اگر مقصود اینست که نزد علمای
 شیعه با امام بر حق مخصوص است فقد ظهر بطلان سابقا و ازینجا است که امامیه میگویند که
 حضرت امیر در زمان خلفای ثانیه اگر چه با کراهت پیوسته نمود و لیکن نکست بیت و نقض
 آنجا را احرام بود و لهذا میبایستید بر خود کشید و در چشم خود دید آنچه دید که کافی حصول
 الکافی و تمیض الشافی و غیره با و اتفاقا در جواب مشکلی است ذکر یافته که در توریه عبدالله
 بن عمر برای حفظ جان و ناموس یا الزام مخالفین خود این قسم کلام را به علی تمام است
 لکن مستلزم اعتقاد حقیقت یزید رئیس الیماست چه معنی این اعتقاد است که در
 خلال قلب عبدالله بن عمر ادعائی و تصدیقی یا اجتماع شرایط امامت برای یزید حاکم
 شد و بطلان مالا یحقی علی اولی الالبی زیرا که بتصریح سید مرتضی علم الهدی شیعه
 و متخصیص مجتهد و مشکلی بتقلید کابر خویش یزید شقی بشرطی از شروط امامت نزد احدی از
 صحابه و تابعین متصفت نبود پس سبب آنکه محال است که عبدالله بن عمر میل قلبی اعتقاد
 دل بحقیقت خلافت آن پلید که در دفع بعثت بر روایات فریقین انواع تلبیسات را
 بعمل آورده اند داشته باشند مثل بعضی از معاصرین در سافره اند و این و اگر گویند
 که سید مرتضی و مشکلی آنچه گفته اند که یزید از شروط امامت معزیه و کسی از صحابه و
 تابعین او را لایق خلافت نمیدانست نظریا اعتقاد خویش گفته اند پس لازم نمی آید که
 بر نهاییست عبدالله بن عمر او را لایق امامت ندانسته باشد گوئیم برین تقریر
 مستند فتاوی در حق عبدالله بن عمر که حال او در حجت ایلست از سابق و لاحق سلوک گشته
 بجان دل با عیبه شده و وجه صحت کلام علم الهدی و دیگر علمای امامیه که اساس عدل و الزام

بنادند هم تلاش باید کرد بمقابل قاضی القضاة یعنی عبد الجبار صاحب مفتی و مانند او
 که نظر بامور نفس الامری تقریرا میسر را بخاک برابر کرده بودند کما لا یجفی علی العوام مصدا
 عن العمار الا اعلام صلاست تمامی بنی آدم را که حال عصیت و عناد علما شیعیه را
 ببینند که مجرد روایت حدیث و غیره خواهی را برای حفظ جان خود و تمامی خائنین و الزام
 ایشان نفس قاطع در اعتقادند کور می بند اند بعد از آنکه حال عبد الله بن عمر در باب
 خلافت نیز بر یک کس و شن گشته و هرگاه اهل حق بیعت سلمان و ابو ذر و علامه و قول
 تولیت حکومت دمشق و کوفه دید این از دست خلفا در شوا به حقیقت راسته بنی علی علیهم السلام
 علما می رفته غیر از آنکه بهم بر اینده و غلبه غیظ و غضب شوند خبری از ایشان بظهور نمی آید
 و چگونه طایفه رفته بمقبرین تات نباشند و بر نفس الجلی آنها عسلا می عالم نماندند
 که یا عزرات علم الهی در محضر و اندکان خلفا بحسن سیرت انصاف و خشنود بجهت مردم
 اتوقت ایشان را بر جناب امیرم تفضیل و ترجیح دادند پس این بزرگان بر تفرقه و عدم
 اعتقاد بحقیقت خلفای نشسته چو این مذرات از پنجاه خلافت قبول کردند و در اصول
 و فروع مدت العبر بر مذیشان بی اجار و اگر آه قادی نوشتند و حضرات خدایان
 گوناگون را علی گرا نشور و مالد سر بر سبک آنها فیصل کردند و حال آنکه در بجا و غیر
 آن با حدیث مستفیده ثابت شده که هر که از جانب خلفای جور عمل شود دشمن او باشد
 خواه بود و ابد الابدین در بهنم همراه شان خواهد ماند آیا اینهم با عاصبت بودین خلفا
 نزد خود و در بین جمیع تواند شد فاعبر و ایا اولی الابصار کاشش مقبولین ایا
 خزانیت الهالی که حق اید المومنین و اهل ایمان و دین بود بصرف خود می آوردند و
 هزاران در اهرم و دنانیر مثل عبد الله بن عباس می ر بودند ذخیره ساختن بر تقدیر ضرورت
 بحیثیت رفقا و نگهبان داشت مجاهدین می برداختند و جناب مرقضوی را بسواری لذل
 می طلبیدند که یکدم بابا شجاع الدین را در بلاد شیعه و مانند کما فی الکافی و تالیفات
 فضل بن شاذان یا بسواری ابر که بیک گردش چشم آتجانب کرامت آب با جسی از
 اصحاب عجایب تمامی دنیا نظاره فرمود کما سیحی بیانه انشا الله تعالی و بعد از انفاق

سپس بخارند

امیرالمومنین را برار یک حکومت می‌نشانیدند و اگر انهم جو قلیل بود باری مثل سلطان
 الفیض بن عباس بن عباس که تفصیل و سوفی بجای آنش الله شکر در عین هجوم اعدا ترک
 رفاقت خلفا نموده خانه بیت المال را همراه می‌بردند تا حوصله خلفا در مضیق می‌افتاد
 انکس که این نیز صورت ندید سخن بهانست که خدا این حضرات بجهت حسن سیرت خلفا
 که اعتراف به علم ابد در امامت بلا فصل امیرالمومنین نمود نمودند و علم رفاقت نه افرا
 گمانی البجار و مجلس المومنین متقولا عن الثقات و المتعبدین بلکه با وجود توابع و موافق
 حقیقی بروقت موعود و سرهم نتراشیدند و از عهده معاذیر علمای تحریر طایفه است که
 بزرگان مذکور در بعضی از اوقات خلفا را بد گفته اند و بیخ از بیخ می‌فروخته‌اند و خلافت
 عبید بن عمر که وقت خلع اهل مدینه باید برید پر داخته و بر افال و بیعت برید تکیه
 سرنه زده و همانا این خیالات از وساوس شیاطین و خرافات مجانی منهای علم
 ابدی در شاقی در مقامیکه پیغمبر مشغول گشته تخلف را از مراتب اعلی شمرده اگر شمه انصاف
 مرعی شود عبید بن عمر برین هم اتفاق کرده که مراد را و وضع سابقا ملاحظه کنند
 که اکنون انکار غیر مصداق این آنکه لا ضلالت لکم فی الحیوة بانه آدم
 بر اینکه ازین بزرگان بر اصول امامیه بیکد و حرف در بد گوئی خلفا و تذلیل شان منقولست
 و این عجاب محض تا عاقبت اندیشی و سفاقت گیتی است بجادل مکار را هرگز خیال
 در دل نگذشت که این امور منافقانه مخالف رای صواب انهای حیدر کار و دوست
 ابرار است و بولمن خلفا علی روس الاشهاد بر خلافت بنی ذانی و وسایای رسول با
 است و بر تقدیر تسلیم اگر کالیرق الخاطف بکد و با بر تقریر حقیقت مر قنوی کرده باشند
 ان دو حرف در آن واحد صارض نماید خلفای رشتین که احقاب اتفاق
 افتاده و یا جماع فریقین ثابت گشته چگونه تواند شد حال اخوان و انصار خلفا مگر
 بر اصول امامیه متفق است که چون حضرت امیر مانند جنین رحم در پرده نشست و مثل خاتون
 بخانه کز خیت و فاطمه زهرا علیها السلام تمامت رتبی باشم را طلبید و پرستاران
 و خدمت کاران را جمع نموده بر خلفا فوج کشی نمود و در مجامع اصحاب در آمد و سیف

زبان بکشید آواز فوج و زاری اصحاب بپوشش برین رسیده و بسیار از کربانها چاک
 شد و نگاههای غاصبین بر خاک افتاد و کلمات قدس زبان جاری گشت و حال
 لشکریان نزدیک و دور و اهل این مرغانه مگر در بخار و متقللهای صدوق و ابو محضت و مانند
 ایشان ندیده یا نشنیده که بعد استماع مواعظ شهید کربلا که با وصف تشییع خلافت
 عمود و مواشیق و زریده و تمشیر ظلم بر روی پاکشید و قطره آبی باطل بیت من
 و از تشکی قیامت و احوال محشری ترسید لعن بکرمیکردند و بر رئیس لشکر شورید
 میشدند باز بجز دستمال او برخاست و نیای فانی مایل میکردند پس اگر آنروز
 و سلمان در وقتی از اوقات بنا بر بشریت یا وجه دیگر بعضی از کلمات بقصر محال
 منقول باشد و بدرجه صحت رسیده در چه حساب که از وقت مهبود که برای جهاد خلقا
 بعد صرا ایشان قرار گرفته بود بخلفت و زریده و سرتر کشیدند و اطلاعات مرتضوی
 بجا میاورند بار خدا یا مکر کار علمای طائفه باین تاویل علیل مخلص جویند و از
 جانب مقبولین خود مانند سلمان گویند که باعتبار معنی حقیقی چنانچه از تشریح کلیتی بر
 محض آید که خلق و حکما اینها را بر وقت مهبود بهم رسانید پس آنیکه مثل عمار را بر در
 مقصودین بکشند و در زمره مخلصین نباشند میتوانند گفت که دایره وفات سرور انبیا که
 مردم در آن ایام سر از پانمی شناسنا خند و جگر خسته و دلها بر بال کتوت بسته بود
 فرصت خلق رکس کجا بهم رسیده تا کفار را سابر اس رو میداد و حکمتی و موسکا
 دستا شد تا سرهای ما همچو دست موسی علیه السلام سفید میشد فتود باسد من الحزاق
والعجب کل العجب که رازی الهول و دی که یکی از مریدین و مخلصین ابوالکاسر
 اعمی و امام احوال و کلینی اعور و عبداللہ بن سبا یهودیت و نزد امامیه از سر آمد
 متکلمین و کتاب خود را بر و شهبات اعور ملقب کرده دعوی نمیکند که مفسد کس از
 اکابر اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زبایده تر از صد هزار کس از عوام همراه
 جناب مرتضوی بودند و میخواهند که آنجناب بمقابلہ خلفا صدف آرا شود و حتی خود
 از غاصبین بازستاند و بر بنهم ترقی می نماید و میگوید که این مضمون در کتب فریقین مذکور

است تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَّقَطُّنَ مِنْهُ وَتَلْشَقُ الْاَرْضُ وَتَخْرُجُ الْحِمَالُ
 هَذَا و اهل خود را بعد از ملاحظه این امور در حقیقت خلفا تردید بخاطر خطر نمیکند
 و هر یکی از عقلا بجنون علمای شیعه پی میبرد و بهر حال غناگیری او هم خامه نموده و از ثروان
 حقانی خود را باز داشته یاصل مطلب می گرایم و بر فضل از زمان طاهر مستقیم
 که برگاه حال بصاعت مزاجات این منگی مرتکب خرافات واضح شد و تمیحات او بر کلمات
 سنگشت و هویه اگر دیده و کان علم این مدعی اجتهاد که بکمال زیرب زمین با ثبات
 عاریتیش آرسنه بودیم بر باد شد **بیت** جهودی سسی را ز راند و کرد بدین
 غارمیدن بران سو کرد **قوله** و علی التزل الخ **اقول** حرمت و تقی لازم آید که تقیه
 در وقت خوف نزد عبد الله بن عمر واجب باشد و این ممنوع است و مستند تابع این عقلا
 یا تحقیق کرده اند که تقیه در هیچ حالتی واجب نمی شود که ترک آن آدمی بی دین و ایمان
 شود چنانچه مذموب امامیه است و کلام صاعب ثقه قبل ازین گذشت مع ذلک
 سئالش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق کسی که بدست کفار و فرشتگان قرار
 شده و هرگز کلمات کفر بر زبان نیاوردند و تقیه نکردند چنانچه در تفاسیر و توفیقین
 مرویست بر تقدیر حکم و حجب چنانچه امامیه بان تقیه مذموبی و قلب موضوع میشود
 بالجملة سئاله تقیه بر مذموب قدام و ساخرین یا چیزی دیگر است و سئاله تقیه بر مذموب
 امامیه چیزی دیگر و از اینجا بی ثبوت پوست که مدعی اجتهاد در هر دو مذموب فرق کرده
 و اهل خلق را بیدین و ایمان قرار داده لغوه با سه من سیات اعمال و اقدار بر نه
 و عماله **قوله** دوم آنکه الخ **اقول** معارضه است بچیزی دیگر که در مباح است
 و معنی عبارتش امنیت که چون معاویه متحضر شد ضحاک بن قیس اطلب کرد و حکم
 نمود که مکتوبی بنام یزید باید نوشت که وعده اهل قریب رسید بجز در دین مکتوب
 بجنای استیصال روانه شود تا خیر کن القصة چون یزید حاضر شد و معاویه را انگاه
 کردند یزید را بسینه خود چسباند و وصایا نمود و گفت ای فرزند بهترین اشیا
 صدق و صفات حسن اخلاق و بد آنکه دنیا دار فانی است نه سرای جاودانی

و اگر دو دنیا همیشه برای کسی می بود سیدنا و نبینا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با حق
 باین بود چنانچه وصیت بر تو القای میکنم باید که در حفظ آن کوشش نمایی و در نقص آن
 خیال بسندی اول از همه اینکه با اهل بیت پیغمبر نیکو سلوک کن همچنین با اهل مکه و مدینه تا آنکه
 گفت که من بر تو از چهار کس خوف میکنم زیرا که ایشان بر خلافت تو دل نهاده اند است
 و بیعت تو هرگز نخواهند بست و بیعت تو هرگز نخواهند کرد عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق
 و عبد الله بن عمر خطاب و عبد الله بن الزبیر و حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله
 عنهم اجمعین الی ان قال اما حسین پس اهل کوفه او را خواه نخواه باعث خروج بر تو
 خواهند شد و فوج کشتی خواهند کرد پس اگر ظفر یابی و او را دریایی احسان بوی کن
 و رفتی و مدارا کن بجهت قرابتیک با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارد و بداند که بدین
 از پدر تو بهتر و مادر تو بهتر و جد او از جد تو بهتر و ما یارین رشتہ بجهت جد آورده
 ایم و باین شرف بزرگانش فایز گردیده الی آخره و مثل این روایت از ترجمه طبری
 متعارف نیز منقول است که معاویه بن زید گفت ای پسر من هر چه کنی بایست که مردم و
 مبارزان جهان و شجاعان عرب اشکستند و برای تو بیعت کردند مگر خنجر نبیست نکردند
 من با تو در حق ایشان میکنم الی ان قال اگر حسین بن علی بیعت با تو کند بهتر و الا
 خود را نگاهدار و اهل مکه و مدینه را نیکو دار که همسایه خدا و رسول اند انتهی و ابن عباس
 و زینت میگوید که معاویه چنانچه بزید را در باب حفظ مراتب اهل بیت با حضرت امام
 حسین علیه السلام و احسان بوی ایشان وصیت کرده در رعایت اهل مدینه هم
 وصیت نموده و این تقریر وقتی است که دلالت قول معاویه بر آنچه منی طلب میکنم
 از ایشان مدینه فمیده اند مسلم داشته آید و الا قائل را میرسد که بگوید چنانکه بنابر
 حسن ظنی که در باب اصلاح بین افاضل نسبت مسلم بن عقبه داشت این وصیت
 کرده بایست پس ثانی هر دو یکی میشود یعنی یقین و تجربه میدانم که اهل مدینه از بیعت
 تو خوف خواهند شد و براه خلاف تو خواهند رفت پس علاج این و انوار اسلام
 طلب کن که او بر علم من خیر خواهی طرفین خواهد کرد و موجب اطعای نازده خواهد شد

دما از روزگار آنها خواهد بر آورد و محاصره این احتمال است آنچه اهل
گفته اند که معاویه از مقاتله امام حسین از ان منع کرده بود که مردم از وی بدار شکست
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شوری کی نکنند و در خلافتش رخنه نمانند پس
می توان گفت که چون قتل و هتک ناموس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ضحایه
و ابلت و هتک و غارت بیوت این بزرگان و قطعی مسجد نبوی موجب اختلاف ریاست
بزر بود غالب که مقصد او اصلاح قیامینم باشد نه قتل و کجی ایشان و از ادعای خود و
که آدم بنیان بایست است و محتمل است که مسلم بعد از ولایت معاویه بصحبت نزار
سر ادعای خود و قیام سرور گردیده باشد و سابق ازین گذشته که یکن آن مسمی الرطل
کا فزا و بیع نمودند و آنکس بالجمله حال آدمی نمناختن بسیار و بد اصفهانی در مقام
حمیدیه را نیز در تری این حالات شخص گفته خلاصه آن بسیارست فارسی چنین میشود که در
سنو هرگز عجیب نیست که آدمی کردی باشد و در شام و عربی شود و قیام بیع چنین مقلد
باشد صیغهم و مجتهد کرد شب هنگام نزد ابوالقاسم قمی میگفت که بخت است آقا فخر
به پیشگاه تان شتاه بکستاده شغول بودم آنچه در دست مذکور بران بایل ارشاد
سفر نمودم بقیقین میدانستم که وحی جبرئیل امین است و بعد از توقف بر جانب بایل میشد
حق را در آن منصرف می شد ششم هرگاه مدت مذکور سپری شد امر مشغول اقامت بقیقین
بر من حرام شد انشی تافیس الامر خلا و ه آنقا گذشت که حضرت امام که هرگز از سرتا
قدم نور ایمان در گوشت و پوست ایشان سرایت نکرده و هزاران جزات و عوارق
عادات از جناب سرور کائنات و خصوص خلافت و امامت و کلمات خلی و علی از جناب
مرفعی علی دیده و شنیده بودند کمانی الهی و حیات القلوب و نور من لای غبار
اصول و موضوع مدعین و لای ابلت نبوی درباره حقیت امامت مرفعی و مدعین
خلافت خلفا و صحبت اخوان و انصار آنها مصداق خاص حقیقه شده و بجای دیگر
و بیس آنقا در غفلت بلکه در ایشان بابت ادکشد بلکه تابت و بحال انجا می
چنانچه در کتابهای فن رجال مرویست مسلم جاریه را که نمی پرسد و قرینه دیگر بر منفعتی که

برید بر خلاف مساویه در پی قتل ابل مدینه گردید آنکه چنانکه برید را بنید
خضعت و عداوت زاید الوصف بود مسکنه و ابل مدینه را از احوال و امور بان
جناب و غیر هم که از ابتدا منکر بیعتش بودند و قول مساویه را هم قبول ننمودند و شمشیر خود
میدانست پس برید اول وصیتی که مساویه در باره ابل مدینه نمود ترک کردن بعد وصیت
او را در باره ابل مدینه از دست داد و برین تقدیر موافق نفس الامر نمیزد و جناب را دست
دیده شروع نمی شود قوله سوم آنکه الی آخره **اقول** این جهان اجمال است که مظهر
زبان در از می آید است پس مماشاه میگویم که از داب فرومایگان قلیل انقیاد
است که کلام را با بکار و اجمال او انما یند تا در وقت دارد و دیگر احکامات محققین را بر کار
و جای پناهی برای شان باقی ماند و نیز دعوام باین صنایع و بدایع از عهده جناب
رساله بصارت العین قاریع شوند و فی اجمال از کشمکش تقاضای جواب نجات
یابند و این کلام جناب مخاطب از افراد همین کلیه و از فروع همین اصل است تفصیل
اجمال آنکه تریب دلیل مخاطب بر هیات شکل اول است یعنی ابل مدینه مریض
از تائید ذی النورین بودند و هر که مریض از آن بود واجب الانتقام است و در هر شهر
دو مسلک است اول منع صغری و سنده منع بعد ازین تفصیل هر چه تمامتر خواهی شنید
چنانکه مجتهد الزمانی واقع شهادت ذی النورین را در منبج ثانی ایراد نموده و زبان را در
کرده و مجلس اینست که ابل مدینه مساعی بسیار در تائید انجناب و دفع بلوی و مضین
و اشترار مبدول داشته چون تقدیر مساعی عدیده کار از پیش بر زنده و تدبیر است ایشان
سودی ندارد و مسلک دوم نظر در کبری یعنی از اعراض که انتقامش آید
بود چه میخواهی اگر معنی اینست که هر که در پیش روی ملوانان شمشیر کشیده انورین
و جهانست فلا نسلم که انتقام درین صورت عموما ضرر و زیاده از لازم انتقام
در صورتی تواند بود که حضرت ذی النورین از ابل مدینه مسلک سیف و قتل ملوان
طلبیده باشد و هو اینست مسلم زیرا که نقیض و ضد آن در کتب اهل حق نایب است که
بهاجرین و انصار و تابعین اختیار و غیر ایشان که قصد کارزار نموده بودند حضرت

عثمان آنها را ازین اراده بازداشت تا چارگی شوند چنانچه در کتب شروع حدیث
 مفصل است باز هم بسیار از فرزندان و عظامان اجله اصحاب برای محافطت
 بر دروازه عثمان رضی الله عنهم جمعین بیالات حربی حاضر شدند و از شر اعدا آنجا
 را نگاه میداشتند چنانچه تفصیل این امور هم درین کتاب بر مقام خود خواهد آمد انشا
 الله تعالی و ازینجا است که بلوایان از اینجانب یوسس شده با انواع مکاید و حیل از
 اطراف دیگر اکتب بازده در خانه امام الصابریین داخل شدند حاصل که بجهت الزام
 مفصل نمی تواند گفت که اهل اعراض از تائیدی النورین گسیخته تا معلوم کرد که سر
 شقی آنها را گشت یاد دیگر از آداب در وقت بحث و نظیر برای چیت مفیدی باقی ماند و بر
 تقدیر عدم ایهال ضرر معر نسین برای سرور تا وین گند و اسراف تمام بکار برد که شاید
 و بی را خیالی ایمنی در سر اقتداره باشد که در صورت نقل و معر نسین بسیار
 از لطف گیر و خارج و نوا صعب بخاذا شد که در اسلاب مروتین و شکر است برادر
 خواهد رفت چنانچه حضرت امام مهدی نور انظار بیرون آوردن لطف شیعیه از ظهور
 سنیان می کشد و از ظهور خویش است برداری شد و این ششم اسرار مذنب شیعیه را
 در جواب ثمره اختلاف در بطلان عمل محبت امام مهدی شیعیه مفصل گفتیم فی الجمله
 الفاضلین و بلایع الیه المثلثات قول به پس از بدرا الی آخر **اقول**
 بر تقدیر که فتن انقسام می بایست که بر دقتی هم آنها نوشته میسرست و الله
 سکر دیا از نورین و بزرگ که مرفض از دنیا بیدی النورین بودند منع می نمود یا بر نفس
 و تقیض موقوف بدانشت اهل یقین حدیث بنده الا موجه آن بدعت دو باب
 اهل مدینه با عنراف نمایان این مضمون بر زبان آورده بود که اگر از دخواست مدینه
 و قبول بیعت و اطاعت از سدر راه نوشوند شیخ میر و کسب است برگیرد
 از صفا و اگر رایشان اثری باقی دارد تا سه روز و او غارت دهمیده و
 اگر براد خلافت و جدال توزه ند تو نیز متوضیح می شان مستو و با منتهای مهم
 این نیز توجه شود در کتب شیعیه نیز بنظر نگذاشته که او وقت و ستادن مسلم از قصد

خون عثمان و اعراض اهل مدینه حرقی بر زبان آورده باشد این حکم مذکور نفس اماره
 در عموم یا بشرکای قلعه ذی النورین و کس دیگری بر تقدیر تسلیم از اهل مدینه عرض از
 تأیید وی بودند و جدا و جدا تعرضی نداشت با جمله مقصود او انتقام اهل مدینه است
 بجهت سربازی از بیعتش اولاد اراده نکشت و خروج ثانیاً چنانچه وقت ساختن کربلا
 مطلع نظر آن سرآمد اشتقیا باطل را علمای ذیقین مین بود که امام حسین از بیعت انکار
 نمیدادند آنکه علت غائی آن بود که جناب امیر علیه السلام بدایت عبدالله بن عباس
 کما من قبل نقل من کتب الشیعه باعث قتل اهل اسلام --- و ذی النورین بودند
 و امام حسین هم اهل نمودن پس یا ضرورت این بزرگان را باید گشت بی مصرف
 بد کردار بنمایان و اخوان الشیاطین که بار داده ان بد بخت و بی دین اطلاع بهم رسانیده
 بود و بنا بر بیعتش کوی سبکی از انبیس بعین می رود این همه حرف و حکایت خون
 ذی النورین را وسیله خون ریزی و انتهاک حرمت اهل مدینه سید انکونین قرار
 داده بود تا ذیل آن بپذیرا تا باین محاذیر شست و شود و نمیدانست که
 بیعت بک بر بای بیعت گانه بشوی تا چونکه ترشد بپذیرا باشد قوله
 و هم از قرطبی آورده **اقول** چون نزد اهل حق امثال این اعدا را بار ده
 در باب عداوت مقبولین بارگاه احدیت تعالی شانه و تقدست اماده
 مقبول نتواند شد چنانچه در کتب کلامیه بتقریرهای مضبوط مسرود و مسبوط
 است پس این ظالمین که حرمت اصحاب و اهل مدینه بر در عالم نگاهند آشتند
 بباد افرازه خواهند رسید و بیمه دوزخ خواهند گردید بخلاف اصول و قرارداد
 حضرات متبعین که دخول این ظالمین را در جنت فردوس منقضي است تفصیلش
 آنکه آنچه از قرطبی منقول است در کتب معتبره امامیه از سیر و احوال و شروح
 احادیث بضائمی اخذ کرده است پس این نوع اخبار با مقام احادیث اینست
 که دلالت بر آن دارد که بغض مجنوبان ایزدی بکمان آنکه نزد او تعالی از سبغضات
 اند مشهور ثواب و منج حسانست روی امامی و تقسیم الاغور فی الکافی با ستاده

عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان رجلا احب رجلا له لاثابه الله على حبه اياه
 وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ولو ان رجلا انقض رجلا له لاثابه الله
 على نفقه اياه وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ولو ان رجلا انقض رجلا له
 لاثابه الله على نفقه اياه وان كان المینقض في علم الله من اهل الجنة یعنی باید که دوست
 و دشمنی هر دو به باشد پس اگر شخصی سینه کسی را دوست میدارد اگر چه آن شخص
 نزد خدا بد باشد و لیکن این شخص بر نیت خویش در دوستی او ثواب خواهد یافت
 همچنین در دشمنی شخصی که محبوب خدا باشد انتهی شخصی در گناه آدمی است دوست
 بر گناهش نیست و پناه عظمای شیعه در گناه خویش تصریح کرده اند و اقصای
 شیخ الاسلام بنظر امامیه هم مثل منجی السلامه واقع میشود که در آنست که در وقت
 وقت اجتناف و معیت کرد که در او نشود فلان امام ظهور نماید و در آن وقت
 کذب و دروغ نیست و مستغنی است دلالت بر آنست که سبب سبب است و این
 در یاقوت باشد که مسلم بن عقیل علیه السلام را یقوت بعضی بعد از من گفت که این را
 با عت و قول جنات و موجب ترنی و رحایت است و پس بر سر که این را با عت
 این ائمه ثانیست لایق ز و در علی باشد و چون در عت قوت و سبب
 نیست **اقول** با وصف اظهار فایده و بیداد و فتنه پرزازی و سبب گاری
 است و نیز به نهاد خیال اجتهاد ایشان بر اساسی علایم و علامات و با وجود
 یا که از منی قوت اعتقاد و کوری آنها نمودن از عجایب خرافات و سبب گاری از کلام
 شیعه و معنای و مرزا محمد اکبر آبادی و اقران و امثال ایشان آنچه در باره حق
 و سبب و از قبایح و فضایل ثابت میشود و هم کلامش بر این دلالت دارد
 لیست از جمله بیان آن بر آید از محال و تقوی چه نام توان برد که حرف
 و سبب و منی عام است چنانچه اشارتی بدان رفته و در دیگر مقامات آیه
 این را نسبت با جمله در باب مساوی بن ابی حنیان که لفظ فتنه و جهل در کتب
 معین است اگر امثال این سوراخه میفرمود بر مذمت معتقدین خلافت صواب

میشت در حق بزرگ و مسرف عقیدتشان دهب که علمای سنت و جماعت کجا دعوی ایجاد
 کرده اند علما و چون بر اصول امامیه که سبقت آنهاست و برادرانشان پیشین
 بالبحث باشند و کلام اکابر علمای طائفة بران دولت کند خصوصا آنچه ابو القاسم قمی در کتاب
 قوانین گفته که خلاصه آن بدین عبارت میرسد که اگر بت پرستی بعد تحصیل علوم ضروری که در علوم
 بفهم قرآن مجید و حدیث شریف دارد در عبادت اهتمام اصرار نماید و متفقدای جدید
 او همین باشد اگر او در اتش و دوزخ مغرب شود و در ظلم از بار حقان خواهد بود و آن حال
 است پس چه عجب که اخلاق مسلم و حقیقتش که در کلمه کوی زاده ای احکام ظاهر است
 امامیه شیعیه بودند از تقاضای اجتهاد و زور اجروء اب مزین باشند و در کتب
 در کتاب انصاف انچه لصاب ثمره الحکامه زیب ترسیم یافته که اگر سرت با این همه
 دلیل و قیاس که گاهی اهل حق در باب او بکار برده اند ساقط از درجه علم است و
 تا ابد از مرتبه اجتهاد نباشد پس اولی آنست که خوارج نروان و سن یقوم مقامیم نزد
 علمای تشیعین از زمره مغذورین بلکه مجتهدین و ماجورین خواهند بود زیرا که باقر
 مجلسی در تذکره الاممیه نویسد که عمده اصحاب حضرت امیر که قرائت قرآن و تفسیر
 کمال تقوی و ایمان بوده اند بعد از واقعه جئیم از جناب مرتضوی برگشته و خروج بر آن
 جناب نموده مساذسه گفتیر آن امام بر حق نمودند و لشکر بجنگ او آرستند لیکن پانچم
 که شیعیه ی خوارج مذکور برخلاف اصحاب صفین اخفاق حق منظره داشتند و ایرطال
 باطل هست میگما شتند اکنون در اجتهاد ایشان چه انتظار باقی ماند چه نبوت علم
 و فضل ایشان از مقدمه اولی کو یا بدیهی اولی و نجات ایشان از دوزخ و دخول جنت
 بسبب بغض سه که متفقنا صفای نیت حق طوبیت شان تصریح روایت کلینی و غیر
 در سابقا و بتخصیص عمده علمای امامیه که معرفت آنها بود از علوم ضروری چه جای
 فضایل دیگر از فایق بودن خوارج بر ملازمین محبت مرتضوی که بلا ریب مجتهدین امامیه
 از ان بی بهره باشند اما قاعده طوسی در آخر تحریر العقاید یعنی محاربا
 علی کفره و مخالفه فسقه پس حجت ویدان را نمی بخاید و بنظر افادات قمی امثال

با و متاخرین امامیه در مقام مناظره بکار نمی آید چه معمول و صدق کلام منجم طوسی
 بر سید نیات آنها فاسد و مکنونات آنها کاسد باشد مسلم و مسموع است و عموم و معمول
 آن مثل خوارج نهروان که با طهارت محلی علیه ما علیه و دیگر پیشوایان او نیات آنها محدود
 از شواک و پاک از غوائل و اعتساف بود ممنوع است پس باید که در محاربین هم توزیع
 و تقسیم بکار بر ندان تطبیق این اقوال همه که صورت بند و الا یلزم من صدق کل کذب
 الاخر و بالعکس حیف از اکابر علمای مدین مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی
 علیه و علیهم اجمعین که مفسرین جناب مرقصوی را بخلوص نیست متصف سازند و تبریز
 قوانینکه دخول جنت را برای خوارج بی دین مستلزم باشد نه شیع عر فی راهم
 در برابر باز و بروی اهل حق بدعوی زیادت محبت اهل بیت نبوی کردن کشند غریب
 باید ازش این کج و بها ذائقه عدل قهار حقیقی می چشند **و از کلام** از به امامیه یعنی
 جناب مرزا کاظم علی صاحب که بحجاب استفقای مسلکی سیر امارت کوفه خدا از عبارت
 تخرید بیکد و ورق نوشته اند تطبیق مذکور سمت و ضووح دارد که هر مخالف فاسق نیست
 پس هر محارب کافر هم نباشد کما قلنا بلکه بعضی از گروه اول فقط مرکب خطا باشند
 و بعضی از جماعت ثانی هرگز کافر نباشند عبارت بر سر بلاغت شان یعنی این آ
 در جواب رشید الدین خان باید نوشت شما بنی الفین بگویند شما که میگوید که تاویل جناب
 مغفور در کلام محقق طوسی قابل تسلیم نیست چرا مقبول نیست حال اینکه تصریح عدم
 ایانت و رد دلیل که بر عدم دخول بهشت آورده اما جواب عبارت شرح تخرید
 این آنست که مخالف جناب امیر پنج قسم افدکی اند از آنها با اتفاق شیعه و سنی
 کافر بسبب علتی که نزد شیعه و سنی بالاتفاق موجب کفر است یعنی چیزی که مستلزم
 انکار ضروری اسلام است و یک قسم از آنها بالاتفاق فاسق اند یعنی مومن نیستند
 و حکم اسلام بر آنها جاریست و یکی از آنها فاطمی اند و یکی از آنها سانی اند که میان شیعه
 و سنی خلاف است در کفر و عدم کفر آنها بسبب عللی که نزد آنها موجب کفر است
 و نزد آنها موجب کفر نیست و آنها محاربین اند و کسی از آنها کانی هستند که در میان

شیعیان در کفر و عدم کفر آنها خلاف است و در اینها مخالفین اند و راحت و محنت را کفر
 در محاربین و فسق در مخالفین نیست انتهت بحر و فاعده برین مقام جواب مجتهد فانی همین
 قدر کافی است که محاربین امیرالمومنین علی الاطلاق کافر نتوانند شد چه اگر مراد از کفر کفر
 اینست که در احکام دنیوی نیز کافر بوده اند پس در رد این احکام بر مثل جناب ام
 المومنین که در زمان امیرالمومنین هم ملازم مقبره شریف سید النبین بود معینا جناب
 یعسوب السین در غزایشان و حضرت طلحه و زبیر از حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم احکام اسلام جاری نمود چنانچه در کتب امامیه و منها کن باطل الشیخ المشایخ
 روایت هزاران اشکال و اعتضال بر امامیه متوجه است و اما عمل یکفیه الاشاره و دیگر
 بدلائل احادیث مرتضوی که در بیج البلاغت و شروح آن مجموع است خود محادیه اتباع
 او یا تعنی باشند و غایت کار ایشان با وجود اخوت اسلامی بغض رسد فاطمک فی زوج
 الرسول المقبول و حواریه و اگر مراد آنست که در احکام اخروی مصادف کافر
 اند نه احکام دنیوی پس حال فساق و کفار هر دو از محاربین و مخالفین برعم مجتهد مذکور
 و صفات خواجهاجمکان از همه بالاتر با کجمله بعد از روایت امام الایده امامیه در کاف
 و بیان فاضل کاشانی که لا یخفی علی من رای مولفاته بنجات اهلر مجبورین جناب بکر یار
 و تصریحات مرزا ابوالقاسم قمی ناجی بودن مشرکین اشیاء و کشتن نیات و
 مقاصد خوارج کفرین شیر خدا که از مجلسی منقول شد حکم یکفر محاربین هم علی الاطلاق
 نمیتوان کرد و بر ظاهر قاعده منجم طوسی زینها زریب نمی توان جزو ذلک که فاضل اجاب
 بر ادبهم مسکنی در جواب ایضاح بتقییم مذکور در فقیه مخالفه فقه تصریح کرده باشد
 پس و ثوق کلام او باقی نماند چنانچه و ثافت کلام آمده پی بر اصول امامیه باقی نماند
 زیرا که احتمال دارد که چنانچه منجم بدین از سلاطین ابلست خوف کرد و خلفا را از
 فاسقین مومنین قرار داد و بر اعانت بعضی از اهل احکام رفته حکم یکفر محاربین
 حضرت امیر نموده باشد و در اینصورت هم مثل افعال یزید نیمه کلام منجم راست و
 یم آن دروغ میشود فلا یصغی الی بیغوات هذا المنجم رئیس الملحیدین امیر المماندین

که در تائید فهم صاحب تحفه قدس سره العزیز در باره عبارت این منجم خواج
 متشیعین و رفع طعون و اوام مجتهد فانی و اوام شیعیان و دیگر که تعلق بعبادت
 مزبور دارد رساله جده اکانه در جواب ذوالفقار محسنی بصوله حیدریه علی المحمدر
 تمیزب زده ام و شکوک اولین و آخرین رخصه را از پنج برکنده هر که مشتاق باشد
 بآن رجوع نماید که مزیدی بران در خیال کسی نخواهد گذشت بالجمله شک نیست در اینکه
 اگر اجتهاد خوارج نردان و سرف مقرون بصدق و عدل است ملزم حصول است اجز
 و ثواب بحکم آیت کریمه من جاء بالحسنة فله عشر مثاقیلها باشد لا اقل خطای
 اجتهادی باعث حصول ده اجز و ثواب خواهد بود چون تحریف کتاب آسمانی و تبدیل
 و تحریف شریعت رسول ربانی و اخراج سادات از دار المؤمنین لکنه و تفضیح اهل عتبات
 عالیات و تفسیق و تفطیل سکنه مشاهد شرف و تحقیر همانان که لایح طبق بزرگان خوشتر
 یعنی اهل کوفه مرسوم و معمول و الله مخاطب بود حتی که بلا حظه این امور بر بسته خواص عام
 جاری شد عیست از آب هم مضائقه کردند کوفیان : خوش داشتند حرمت بهمان که بلا
 چنانچه از مطالبه کتاب مقام حیدریه مذمت الاجتهاد و معادول العقول اصولیه اخبار
 سمت و صنوح و نقش ظهور دارد و لایح برای مسرت و مانند او هم مرتبه اجتهاد نزد فرزندان
 مجتهد جاسی ثابت باشد عجیب نباشد اعاذنا من الخرافات منجم دوم در
 جواب از طرف مفسقین بزیید پلید شتملیه و مقاله پیرکی متضمن
 بر مباحث بسیار مقاله اولی شتملیه است و هفت مبحث بصمن
 هر مبحثی غالباً مطالب عمده تبیان نش بدین عنوان است قال
 القاضی المجتهد بهاء الله تعالى الی سبیل الرشاد قال الجب
 البیضا المصیب اما بطلان خدا نقش نزد جمعی که صد و امر بقتل امام و مانند او از یزید پیروز
 آفتاب شورت نه پوسته و آن بد بخت بزرگم آفتاب از ره اسلام بیرون رفته پس از اجتهاد

که بیت اهل حل و عقد و لوکان واحد از هیچکس مثبت خلافتش و مصلحت نبوات سینه
 الشهدا بر عظم مستفی باشد و قیوع نه پذیرفته قال العلامة المدلولی مدوده المحققین نجوا
 بعض السالکین هنوز اهل مکّه مدینه و اهل کوفه تسلط برید پیدا را ضعیف شده بودند و مثل
 امام حسین علیه السلام و عید ابن عباس و عید ابن زبیر و عید ابن عمر رضی الله عنهم
 اجماعین بیت کرده بودند با جمله خروج امام حسین برای دفع تسلط او بودند و رفع آن
 اهتبی مفضل و کفایت بیت واحد مطاع بشرطیت که استیجاب غر و طامامت را بر داشته باشد
 لیکن چون برید پیدا از شروط طامامت کما سبجی به بهره محض و فسق او جمع علیه بود بیت
 عید ابن عمر و منع از خلعتش که بعد از خروج شهید کربلا و جور و جنای اشقیات مغد
 مدعای مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود مع ان الامامة بیعة الواحد او الاثنین مؤثرت
 حقیقه کیف لا ولس عندنا غیر النبی صلی الله علیه و آله و سلم معصوما بدلائل قوله تعالی انما
 الذین آمنوا و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تناز
 فی شیء فرؤوه الی الله و الی الرسول الایة و قوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع
 الله و قوله غرثانه و من یعص الله ورسوله فان له اجرهم خلدین فیها
 ابدا فان کان غیر النبی معصوما بلزم نقصان القرآن و هو غمی عن البیان لکنه مدعی للمنفقین
 و رحمة و شفاء للمؤمنین و این مخالطه تنها مجتهد الزمانی را پیش نیاید که جناب مجتهد متوفی و اول
 ماجدان ان التقصی از ان حاصل گشته و بیت اهل دمشق بملاحظه قدر و علم غیر قابل اعتماد
 نیست اهتبی قوله اما بطلان خلافتش له قوله خروج امام حسین علیه السلام برای رفع تسلط
 او بود الخ اقول بکه از سمولات فرومایگان قلیل البصاغت نیست که در تحریر عبارات
 اجمال میسازند تا در وقت دار و گیر اجاث محققین گریز گامی جای ناپی دگشته باشند و در
 رساله اکثر مقامات همین نهج تحریر یافته چنانچه این عبارت نیز منجمله آنهاست بالجملة فاضلی
 بحسب لازم بود اگر بیان فی واتی پس سازد که اهل شام و اهل مدینه و غیره که بیت برید نهاده
 بودند کما یل علیه قول ابن عمر انما یأمننا به الذی لا یخ و ینص علیه فی جارسه الا رسول و ولیه
 خلع اهل مدینه بعد از کک فان التملع فزع البیعة و اکثر سابعین صحابه کرام و قرار قرآن و امان

عظام بودند از دایره اهل حل و عقد خارج بودند و نیز از وقت اختلاف میا و یه
 یاز به خلافت خود فاسق و فاجر بود و نیز بیان نمایند که گمانیکه با وجود فسق و عدم بیت
 یزید بیت او نمودند فاسق بلکه کافر شدند باینه چقیقت حال و حقیقت مقال ظاهر شد
 و از کلام مجمل که درین مقام نوشته آلی بر روی کار نمی آید و کدام عاقل تجویز خواهد کرد
 که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار توان از استحقاق یزید برای امامت جا بل باشند
 و فاضل مجیب عالم بان پس لاجرم محاربه جناب امام حسین علیه السلام که در بدو خلافت
 یزید و ایام بیت صحابه و تابعین واقع شده موافق قوانین الهیت جایز نباشد و اینها
 که خلیفه زاده خروج آنحضرت را محمول بر طلب دنیا نموده مخالفت از آن فرموده بود اما
 کلام فاضل دبلوی که مجیب آنرا مستند خود ساخته پس با یتهمان ربطی ندارد زیرا که سوال
 سایل مبتنی بر این معنی بود که یزید را تسلط حاصل بود و نی از خروج بر سلطان تسلط
 از احادیث مشکو و غیره مستفاد میشود پس فاضل عزیز در جواب آن بیان تفرقه میان
 ارفع تسلط و دفع آن کرده و این سوال و جواب ارتباطی به بیت اهل حل و عقد مطلقا
 ندارد پس آن ذکر در یتهمان ختم نمیشود مجیب است بی آنرا این قول را در جواب طریق
 ثانی از طرق ثانی ثبوت خلافت اعمی قریب استیلا ذکر میکرد و جمعی میباشند که از تشکیک
 مثل خیر علما و ه بان میگویم که آنچه فاضل عزیز نوشته که اهل مک و اهل مدینه بر تسلط
 او راضی نبودند غیر مسلم است کیفیت و قول ابن عمر انما یأمننا هذا الرجل علی بقیة الله و اولی
 و اولاد بر بیت اهل مدینه بصمیم قلب دارد و الدعای مطالب بالینه اما عدم بیت حکما
 امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر که آن عزیز نوشته پس قطع نظر از مک
 از عبارت شرح مقاصد و شرح موافقت دیگر کتب معتبره کسان ظاهر میشود که بیت
 یکس از اهل حل و عقد کافیست میگویم که حال خلافت یزید با وصف عدم بیت
 ایشان منافی است بحال خلافت حضرت صدیق و عدم بیت عظام و صحابه با و در
 زمان جنایه جمالی مالمین گذشت در تاریخ زوخت الاحساب که بنا بر تصریح فاضل دبلوی
 از بهترین است نوشته و نه عبارت منقول است که او را مهاجرین بیت کردند بعد

از ان انصار الاطائفه قلیده که گفته ما بیت با سچکس الاعلی بن ابیطالب میکنیم کونیا
 شیخ فریدالدین عطار از زبان این جمیع گفته طبعیت زمشوق تا مغرب کرانام است
 علی و آل او ما را تمام است * انتهی و هر چند که ذکر اسمی تا رکنین معیت غالی از طول است
 لکن مقتضای مالایه رک کله لا یرک کله بالا جمال نوشته میشود که از انجمله است جناب
 ولایت تاب امام المشارق و المغرب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنا بر تصریح
 بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا مدتها شش ماه معیت ابو بکر ننموده و طایفه است که مقتضا
 حدیث متفق علیه علی مع اخی و اخی مع علی انما کبریا حق از ان نفس رسول محال است پس
 لاجرم هر یک معیت تا انبوت دلیل بر بطلان خلافت اولی خواهد بود و از انجمله
 است فرزند رسول و سید شباب اهل الجنه جناب امام حسن ^{علیه السلام} صاحب صواعق محرقة
 نوشته اخرج الدارقطنی ان الحسن جاء الی ابی بکر و هو علی منبر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فقال انزل عن مجلس الی فقال صدقت و الله انه لم یجلس ابیک ثم اخذه
 و احبته فحمله و از انجمله است فاس آل عباس حضرت سید الشهدا کما یدل علیه
 ما رواه السیوطی فی تاریخ الخلفاء من انکاره علی عمر کا نگارینه علی ابی بکر بمثل ما مر اتفاقا
 و از انجمله حضرت مقداد و حضرت سلمان و حضرت ابوذر اند که علوم است این
 حضرات از استیجاب و غیره کتب معتمده کسبیه طاهر است کما یدل علیه ما فی شرح
 المقاصد و از انجمله سعد عباده که سید انصار و از صحابه کبار جناب سید برابر
 بوده چنانچه این عبدالبر در استیجاب میفرماید کان عقبای نقیبا سید احواد اقال ابو
 کان سیدانی الا انصار مقداد و جهاله راکبه و سیاده یعرف قومه بها الی ان قال
 و فی سعد بن عباده و سعد بن معاذ جاءوا المانور ان قرینا سموا اصحابا یصیح بیل علی ابی
 قیس شمر فان سلیم السعدان سلیم محمد * بکله لا یخشی باختلاف المخیلف فقلت
 قریش انما سعد بن زید بن مناة بن طهم و سعد بن هزیم بن قضاة فلما کان فی الایام
 اثنا عشر سموا اصحابا علی ابی قیس شمر ایام سعد الا و کنت ناصر * و با سعد سعد الحارثی
 العطارف * اصحاب الی داعی الهدی و تمینا * علی الله فی الفردوس عارف

فانی ثواب الله لطالب الهدی لا یجان من یفرد کون ات روافد یقال فقالوا یندوا الله
 سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ الخ و الخ و سعد بن عبادہ از بیت خالفه بسبب کمال اشتہار
 حاجت استشهادند ارد و قد ذکره ابن عبد البر ایضاً فی آخر ترجمتہ و از آنجمله است
 زبیر عوام کہ بزعم اہلسنت از اکابر صحابہ و منجملہ عشرہ مبشرہ بود چنانچہ فخر رازی در اربعین نوشته
 و الزبیر کان مع غایۃ شجاعۃ مع علی علیہ السلام فاندیدی انہ سل بسیف و قال لا ارضی
 بخلافۃ الی کبر و از آنجمله است حضرت عباس عتبات سالک مآب چنانچہ شارح
 مقاصد صغیر ماید کہ قول العباس علی رضی الله عنہما و یک ابابیک یقول الناس ہذا
 عم رسول الله صلی الله علیہ و آلہ وسلم یایع ابن عمہ فلا یختلف عنک انشان و از آنجمله
 است عثمان بن عفان الرزقی الانصاری کہ دلیل کفیل و شاعر اینہا بوده کما فی
 الاستیعاب و از آنجمله است حسان بن ثابت انصاری دلیل علیہ مار وادھا
 الدین الاسلامی فی حاشیۃ علی البیضاوی فی تفسیر قوله و اذ قلنا للہم ائمتنا
 السجۃ و الادم من اشارہ و از آنجمله است خرمید بن ثابت انصاری ذو
 الشہادین کما رواہ جمال الدین المحدث فی روضۃ الاحباب ترجمۃ خلافت علی علیہ السلام
 و از آنجمله است بریدہ بن الحبیب مدنی عبارتہ ثاب روضۃ السقا و غیرہ و
 از آنجمله است پدر عالی مقدار خلیفہ پنجستیان معمر بن سہب ابوسفیان مدنی عبارتہ
 غیر واحدین علیہ السلام سوای اشخاص مذکور بسیار از اصحاب در بیت بکر یہ توقف نموده
 بودند و ہر گاہ حال بر نمی آید تا کہین و معصنین بیت صدیقی بر تو سناشت کردید پس
 بہ انکہ چنانچہ خیاب سید الہند بیت یزید نموده ہمچنین خیاب لایت مآب کہ معبد اہل
 حدیث ابوہما خیر منہما افضل و اعلی از آنجانب بودند تا مدت شش ماہ یا لمرہ ترک
 بیت صدیق نموده و بعد از ان بفرودست بنابر صیانت نفوس و حفظ ناموس بیت
 بیت ابو بکر دادند کما یدل علیہ فی صحیح المسلم و شرح المقاصد و غیرہما و عبد الله بن
 زبیر اگر بیت یزید نموده پدرش زبیر کہ از عشرہ مبشرہ بود در بدو خلافت بکر یہ
 انکار از بیت نموده بود و اگر عبد الله بن عباس بیت یزید نموده و الله ما حدس

حضرت عباس نیز کاره از بیعت ابو بکر بوده بلکه بقادر امتیاه کا ذیابا غادر خانیانم
که در صلح مسلم و اوست شیعین را کاذب و غادر و خاین میدانستند و با عترت
سامی عدالت شرط امامت میکرد و صف کذب و غدر و خیانت چگونه عمالت شیعین ثابت
خواهد شد و در شهادت با و صاف شریف مذکور حضرت عباس متفرد نبوده بلکه جناب
ولا یتما بنیز با قرار فاروقی شریک بوده فلیضی که قبله و لیسک کثیرا اما عدا
بن عمر الخوار از بیعت یزید بعد از فاضل عزیز است چه خودش مقر بیعت او علی کتاب
است و گفته رسول الله است و صلح آنرا اعظم عذر برای پذیرد و او را عقلا علی انفسهم
مقبول و بعد تسلیم میگویم که عدم بیعت این عمر با جناب علی بن ابیطالب هرگاه منافق خلقت
در مرتبه چارمی ثابت پس ترک بیعت یزید چرا آدم اساس خلافتش باشد علما و
آنکه معلوم است که مجتهد اعظم بلکه خلیفه پنجم حضرت عمر و عاص و تمامی اهل شام و غیره از
بیعت حضرت امیر علیه السلام استکفاف و اعراض نمودند پس از دو حال خالی نیست یا
اینکه مجیب مذکور در برده انکار خلافت یزید با انکار خلافت جناب و لا یتما
می بردارد و یا از صمیم قلب بخلافت آنجناب قائل است علی الاوّل چون کلام اهل
سنت است نه با خارج پس وی سخن بغافل عزیز که انکار خلافت جناب امیر بن
تقدیر کنون وقت تأثر او می باشد نخواهد بود و علی انسانی پس تفرقه میان اهل شام
و عبدالله بن عمر و معاویه و دیگر تارکین بیعت حضرت امیر و میان اهل کوفه و حضرت
امام حسین و غیره تارکین بیعت یزید بیان فرمایند و اگر انصاف نمایند مرتبه معاویه
و عبدالله بن عمر را نزد اهل سنت زیاده از مرتبه امام حسین خواهند یافت زیرا که
امام حسین پسر خلیفه چارم و مفضول خلفا بوده و عبدالله بن عمر پسر خلیفه دوم و
فاروقی زمان و معاویه خود خلیفه پنجم و امام محسن و مجتهد مطلق بوده و با بر تصریح نافع
اجماع اهل حل و عقد بر خلافتش زایده از اجماع آنها بر خلافت جناب امیر متفق
شده و بعض این حجر خلافت او در کتب معاویه مخصوص بوده پس انصافیت صحابه
از امام حسین اظهر من الشمس است نمود تا اسد من ذلک قوله و کفایت بیعت و

مطلع بر طریقت الی آخره **اقول** این کلام مدفوع است بحدیث وجه اول آنکه اگر نیز
 از بدو خلافت خود بجمع جمیع صفات امامت نباشد لازم می آید تفسیق علی بن ابی طالب
 اهل مدینه که بنا بر تصریح فاضل مجیب صحابه کرام و قرار قرآن بودند کما او مانا الیه
 سابقا و دوم آنکه سیوطی در تاریخ الخلفاء در بیان وجه عدم ذکر عیدین نوشت ته و بها
 ان مبايعتهم صدرت والا مام العباسی قائم موجود فلا یصح اذ لا یصح البیعة لایمان
 فی وقت واحد و **اصحیح** المقدم و منها ان الحدیث ورد بان هذا الامر اذا وصل الی
 بنی العباس لا ینخرج عنهم حتی یسلو الی عیسی بن مریم ادا الیهی فعلیم ان من سیمی بالخلایفة
 مع قیامهم خارج باغ ظننه الامور لم اذکرا احد من العبدین ولا غیرهم من الخوارج
 انما ذکرنا الخلیفة المتفق علی صحته امامته و عقیده انتهی ازین عبارت چنانچه پیشین ظاهر
 میشود از خلافت خلفای عباسیه صحیح و متفق علیه بلکه متصور است پس متوکل که یکی
 از خلفای عباسیه بود ابته امام بحق خواهد بود و ازینجاست که یحیی الدین عربی که در علوم
 و تاریخ و حدیث و فقه و شهود و ممرات کثیره از مجیب اغضل بود متوکل مذکور را از
 عید انقلاب شمار نموده حیث قال و منهم من یکون طاب الحکم و یجوز اخلافة الظاهر
 کما جاز اخلافة الباطن من جهة المقام کالی بکر و عمر و عثمان و علی و الحسن و موسی بن
 یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکل انتهی و این متوکل کسی است که حکم نموده بود که قبر
 سبارت جناب سید الشهدا را بکنند سازند و زراعت در آن مقام نمایند تا کسی بر آن
 زیارت آنحضرت نرود چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفاء میفرماید فی سنة
 و ثلثین امر المتوکل بدم قبر الحسین و بدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و منع
 الناس من زیارته و حوث و یقصر صوار و کان المتوکل معروفا بالتبذیر و التعمق قال
 بعض الشعراء شعر تامة الکانت اینه قد اتت بد قتل ابن نبیت منها مظلوم یاب
 فلقه آه بنوا بیه بشللا بذا العری قیره بدم و ما اسفوا علی ان لا یکونوا شاکر کو ابدی قل
 فسهوهم میما انتهی بعضا پس فاضل مجیب اگر مدعی عدالت خلفاست لازم است
 که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید تا همان دلیل درگاه

عدالت یزید بن عمر تحریر آید سوم آنکه اگر کلام مجیب صحیح باشد لازم آید که ذیاب اگر علی
 است که یزید را منجمله خلفا ذکر کرده اند منهم سیوطی در تاریخ الخلفاء و منهم ابن حجر
 فی فتح الباری حیث قال المراد باجماعهم انقیادهم لبعیته و الذین اجتمعوا علی الخلفاء
 الثلاثة ثم علی الی ان وقع امر الحکیم فی مصنف فیسمی معویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا
 علیه عند صلح الحسین ثم علی ولده یزید و لم یطعم للحسین امر بل قتل قبل ذلک ثم لما
 مات یزید اختلفوا الخ و ازین عبارت ابن حجر خبانچه قائل شدند او خلافت یزید و
 عدم ثبوت خلافت خباب سید الشهداء ثابت میشود هم چنان اجماع صحابه و تابعین
 بر بنیت یزید مستفاد میگردد و ابواللیث که از فقهای اهل سنت است در کتابستان
 نوشته ثم ولی بعده عثمان بن عفان و کانت خلافة اثنا عشر سنة فقلنا بل لیس
 ثم ولی علی کرم الله وجهه و کانت خلافة ست سنین فقلنا عبد الرحمن بن ملجم ثم معویة
 بن ابی سفیان و کانت ولایته عشرين سنة ثم یزید بن معویة و کانت ولایته ثلث سنین
 فلما مات یزید بن معاویة وقت فتنة انتهی از عبارت ابن فقیه ظاهر میشود که خلافت
 معویة و یزید مثل خلافت خلفای اربعه است و فتنة و اختلاف بعد یزید واقع شده
 و مورد است لفظ و الاست که در کلام ابن فقیه در ماده خلافت مساویه و یزید دارد
 و مصنف صواعق در شرح قصیده حمزیه که مصنف اوست بعد نقل لعن ابن عباس
 گفته انه لم یقل ذلک الا لقضایا وقت منه صریح فی ذلک ثبت عنده و ان لم
 ثبت عنده غیره کالغزالی فانه اطال فی رد کثیره ما نسب الیه قتل الحسین فقال ثم ثبت
 من طریق صحیح انه قتل و لا امر بقتله ثم بالغ فی تحمیل سببه و کاین الی الکی فانه نقل
 عنه انه قال ما قتل الحسین الا بسیف جده اسی فانه الخلفاء الحسین تابع علیه و ابعیته
 سبقت یزید و یحیی فیها معظم اهل الحل و العقد و بیعت کذلک لان کثیر من اقدم صحابه
 علیها حتی من لم یذبح مع عدم انظروالی استخلاف ابیه اجمع النظر ذلک فلا
 تشترط موافقة احد من اهل الحل و العقد علی ذلک انتهى و وضع الحیثیه من کلامه
 الی غیر ذلک من عباراتیم سبحان الله اکابر اهل سنت مثل سیوطی و ابن حجر و ابواللیث

و غیر هم را استحقاق یزید برای خلافت معلوم نباشد و قاضی نجیب را معلوم باشد **قوله**
 و بیعت عبد الله بن عمر آن **اقول** چنانچه بیعت عبد الله بن عمر بعد از خروج شهید کربلا و جبر
 و جفای اشقیای مفید مخاطب اسوة الاذکیا نخواهد بود همچنین بیعت جناب امیر کل امیر بعد از
 عرصه شش ماهه بلاحظه جو رو جفای اشقیای و اخافت با حراق بیعت که هر بیعتی که خدا را مقرر
 اهل بیت سید انبیا بود مفید مخاطب اسوة النواصب و اهل محله او نخواهد بود و این باب
 بطریق تنزل است و الا بنا بر تفصیل تمام مبین شد که در بیعت ابن عمر احتمال ثقیه منظر است
 کیفیت لا و حال آنکه خلیفه پنجم سنیان که سبب ملاقات و صحبتی اعلم بحال ابن عمر بود در
 دستبند که به یزید بنزده تصریح کرده که اگر از عبد الله بن عمر در اخوانی کرد او اطاعت تو
 خواهد نمود و اگر مثل ابن زبیر حال انحراف ابن عمر بر معویه ثابت می بود البته حکم قتل او مثل
 حکم قتل ابن زبیر میداد و اگر بطریق تنزل تسلیم نمایم که بیعت ابن عمر ثقیه واقع شده
 این تسلیم باعث بطلان خلافت یزید بر مذاق اهل سنت نمیتواند شد لایستلزم فوق
 عطاء الصحابة و کبراء التابعین الذین كانوا من المهاجرین کما او مانا الیه لکن من المتصیرین
قوله مع ان الامامة الی آخره **اقول** این عبارت مصداق المعنی فی بطن اشعار
 است و اجمال و سقم آن بر هر مصنف ماهر ظاهر و ماهر معلوم است که نجیب کدام ضرورت
 داعی شده که بر عبارت فارسیه گفتا نموده اظهار مهارت خود در عبارت عربیه
 و در حقیقت تحریر چنین عبارت باید از عجزیت امام اعظم نشاید بد قال ابن خلیکان
 فی تاریخه لم یکن ابو حنیفه یجاب اثنی سوی قاله ابو حنیفه من ذلک ما روی ان ابان بن العلاء
 المقرن النخوی المقدم ذکره ساله عن اهل بیت اهل قبل بل یوجب الطوام لا فقال لا
 لما و قانده مذموبه خلافا للمام اشافنی فقال لا ابو عمر و لوقته یحجر المنجین فقال و لوقته
 بابا قیس السلاب ان یقول بابی نفس انت خلاصه الذ نجیب انما یطابقه متداخرا
 خبری دارد و نه از ذکر ما یلزم ذکرنا الحقائق و عبارتش اشرف و عجیب تر است
 که لفظ موقوف را موافق تمام مذهبیه استعمال کرده باشد و مع طبع انظار عن نیست
 و نیست قتل الحرف قیما قبل بیان لغایب چه احد المطلق مشهور و با او اخبار و الامام

من يستمع شرائطنا فيقول اذا ارادوا بالواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير الحق
صلواته عليه وآله وسلم معصوما فيكون المعنى كفاية بعبادة النبي مشروطة بالحق وهذه اما ايضا كمن
المشككي كيف ولم يباين ابا بكر باوى بدو الامر ولم يكن نبيا باجماع الاصحاب لو كان يتزل
على ركنه الوحي والكتاب اللهم الا ان يقال ان حديث لو كان بعدى نبي لكان عمر لمخ
الى استجاءه بشرائط النبوة والرسالة وان اراد غير المعصوم فقد ناقض غرضه ان يصل
وبالجمله فقد بدم اساس خلافة ابي بكر وعثمان لعدم ثبوتها الا بعقد عمر وعبد الرحمن رضي
عليه السلامه تقارروا على ان قوله ليس عنده ناخير النبي معصوما مقدوح او لا بان النبي صلى
عليه وآله ايضا عندكم ليس بمعصوم فضلا من غير النبي قال العلامة التقطار في
شرح العقائد النسفية وفي عصمتهم عن سائر الذنوب تفصيل وهو انهم معصومون عن
الكفر قبل الوحي وبعده بالاجماع وكذا عن تعدد الكبار عند الجمهور خلافا للحشوية وانما
الخلاص في ان امتناعه بدليل السمع او العقل والاسم هو اجوزة الاكثر وانما الصغار
فيجوز عدم اعتمد الجمهور خلافا للجمهور واتباعه ويجوز بهوا بالانفاق الا ما يدل على الحق
سيرة اللقمة والتطيف بجهة لكان المحققين شرطوا ان ينهوا عليه فينبوا اعتمدوا كماله
بعد الوحي واما قبله فلا دليل على استماع صدور الكمية وذات المقترلة الى اقتناعها
لانها يوجب الثقة المخالفة عن اتباعهم فيفوت مصطلح البعثة الى آخره وهذه العبارة
مثل دلائله واضحه جواز صدور الكبار عن الانبياء قبل البعثة وما بعدهما هو اصرح
بذلك غير واحد من علماء السنة فثبت يسوع للمجيب ان يقول ليس عنده ناخير النبي معصوما
عنه اهل السنة قال الفخر الرازي في تفسيره المسئلة الثالثة اعلم ان قوله منكم في
اول الامر منكم يدل عندنا على ان اجماع الامة حجة والدليل على ذلك ان الله تعالى
ادب اول الامر على سبيل انجزم في هذه الالية ومن امر الله بطاعته على انجزم
منع لا بد وان يكون معصوما عن الخطا والا لكان بتقدير اقامه على الخطا يكون
قد امر الله بما نعتبه فيكون ذلك امر بفعل ذلك الخطا والخطا لكونه خطا يكون نبيا
عنه فهذا ايضا في اجتمع الامر والنبى في الفعل الواحد بالا اعتبار الواحد وانه

فمن استمع شرائطنا فيقول اذا ارادوا بالواحد المطاع ان اراد المعصوم وليس عنده غير الحق

فحال نیست ان امر مطاعه اولی الامر علی سبیل الجرم و ثبت ان کل من امر الله بطاعه
 علی سبیل الجرم و جب انکون معصوما عن الخطا ثبت ان اولی الامر المذکور فی هذه الآ
 لابد وان یکون معصوما ثم نقول ذلک المعصوم اما مجموع الائمة او بعض الائمة لا جائز
 ان یکون بعض الائمة لاننا بنی ان الله علی اوجب طاعته اولی الامر فی هذه الائمة قطعاً
 و ذلک شرط بکونه عارضین بهم قادرین علی الوصول والاستفادة منهم و نحن نفهم
 بالضرورة انما فی زماننا هذه عاجزون عن استفادة الدین و العلم منهم اذ کان الامر
 کذلک علمنا ان المعصوم الذی امر الله الموتین بطاعته لیس بعضاً من بعض الائمة
 و لا طائفة من طوائفهم و لما بطل هذا وجب انکون ذلک المعصوم الذی هو المراد بقوله
 اولی الامر سبیل اهل محل العقد من الائمة و ذلک یوجب القطع بان اجماع الائمة حجتاً
 کلامه اما آنچه محیب گفته که این مخالفتها بمقتد الزانی را پیش نیاید اه پس مخالفت
 نیست فالاعراض عن جوابیه جواب و الله الهادی الی الصواب و آنچه گفته که بیت
 اهل دمشق بلا خطه قهر و غلبه یزید الخ بید تصریح اکایرا و یرسمیت اهل مدینه و غیره از
 درجه اعتبار ساقط است کما لا یخفی علی اولی الالباب انتهى کلام المخالف بلفظه
 و قول و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این زبان درازی
 و اعتراض می باشد اول بر ذلک الله جالس این فرزند حاد فتنه اید میشود چه عجب
 اوقات باوصف تطویل عبادت در میان و فساد احوال اهل مال بخاری برد و از
 امور خیالی و تخیلیش بود ای خام می یزدند یعنی که ازین جنس مذکور است مولف سید مآدود الفقار
 مصنوع که قبل از سوارم مطبوع است مملو و شخوصت اول بسبب الله در دیباجه کتابه بود
 توبیت نسبی است که بدان و فکاک الله تعالی که نسبی کسی است که بعد جناب سید المرسلین
 خلیفه یکتا الی بکر برادر اند و اعتقاد داشته باشد که او خلیفه و جانشین حضرت استحقاق
 بوده نه بغصب و عدوان انتهى بر اطفال هم مخفی و مستور نیست که معتزله از انصاف
 و خوارج با لاتفاق همین جاده سلوک دارند و با تعارف بمقتد جاسی در اساس
 الاصول و اظهار فرزند دینش در بین قول که اتفاق شده و قد عرفت هر دو فرقه

اخیر مخالفت نیست اند و باطل را تو را نه شوشتری در مجالس المومنین نیست طائفة
 معتزله را بشیعه تغییر میکردند این پس طرد تفریق مظهر نظریه دخول اغیار بدین البطالان
 است و حال حشر و لغو بودن عبادتش از لفظ مظهر اعتقاد داشته باشد الی آخره بحری
 عین نیست که اگر اعلای ضرورت است توان فهمید زیرا که هرگاه کسی ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 خلیفه بر حق بنده اندک بود که او را خلیفه و جانشین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استحقاق
 داشت باشد به بعضی عدوان پس این همه با وجود و معنی قریب دادن عوام کائنات
 و تفصیل حاصلات و ابضاح و اضحیات خواهد بود و برای دل دلتش مخفی نیست که مقتضای
 مقام است که کسی را بعنوانی مسین کنند که احتمال دخول اغیار و خروج از او مستغرق نشود
 باز جناب مجتهد متوفی در جواب مقدمه اولی از مقدمات عشره از باب تولا و تیرا بعد
 تاخص آن گفته که هر یکی از مقدماتش محل مناقشه است بویژه عده که تفصیل این موجب
 طول است انتهی و حال آنکه اول آن مقدمات است که عداوت خاص است و مخالفت
 عام فاضل جالسی را لازم بود که به بیان شافی و انی پسین سازد که تعلیل و ابطال
 خصوص عداوت و عموم مخالفت از کدام دلیل و برهان ثابت است مگر باینکه
 و اضلال و تبیس نبی آدم اجمال و ایهال نموده و گفته اند که احدى از مقدمات مقدمه
 اولی از باب مذکور صحیح نیست بلکه همه باطل و نامقبول طبایع علما افتاده و این امور
 تا کجا شرح دهم که قلم و زبان به بیان تعلیلی از آن تن بعجز و قصور در داده است
 حال اجمال و ایهال پذیر برزگو را مخاطب عدیم المثال که مضحک و محال است
 گو یا موضوع کتابش با عترت فرزندان سعاد رسالتش همین فرومایگی و جعل
 و تبیس بر امی اضلال مردم است کما لا یخفی علی من راجع الی کتابنا الکبیر اعنی الصوله
 علی المجسرات القدریه با کجمله اولای با است که باین نوع طعنت و لیدیر و الد پیر خود را
 ضحاک بنمود و میگفتند که ای پدر یکی از معمولات فرومایگان بی بصاحت است
 الی آخره و ترا که بر مسند اجتهاد و نیابت صاحب الزمان نشسته نمی زبید که شیوه
 فرومایگی و کم حوصلگی برای خود اختیار کنی که منصب اجتهاد و پایگاهی رفیع و مبارک را بی

منیع است مصلحت آن می بینم که در وقت تالیف کتب مخصوصاً قرن کلام کرد پس و فرود
ما یکی نکردی نوشتند لیس در نودی یقین است که آن مجتهد دورانیش چنین را برکن
کرد و آنچه در ترجمه این فرزند آئینه حق نامرئوده میگفت که هر چند ای فرزند نه تنها
ملائک شایسته آن تو که جن و بشر جمله قربان تو ولیکن کی آمدی و کی پر شدی من نهان
نیستم بلکه هنوز درین باب استادان خود که در فن اجمال و اجمال و تبس و اضمحلال
به طولی داشتند نمی بینم و آخر ترا ای فرزند روزی در مناظره اهل سنت این قسم امیر
ناگزیر خواهد بود و بدو این کرد و نزد یکدیگر احوال ایشان با وجود علی کعب قدم
نتوانی فشر القصد فرو ما یکی می طلبی از ضمن جوابهای آینده حواله کرده میگویم که اگر
رساله عبارت العین را بعین بصیرت مشاهده میکردند و تقلید کور و صلی و ابو
الحار و اعمی را احوال می نمودند هرگز بدعوی اجمال و غر و ما یکی کردن خود نمی افروختند
و علم احوال و تبس نمی افروختند مقتضای این همه امور آنست که مطلب عبارت تبس را
نمی فهمد پس ناگزیر شرح عبارت متوجه میگردد بدانکه در رساله مذکور چنانکه
دانی برند متفقین برید نوشته بودم اما بطلان خلافتش نزد جمعی از مطلب
این عبارت با انضمام مطلب استحقاقاً چنانچه برداشته اند این عالم تحقیق نیست آنکه
مستفی در صورت اولی از طرق ثلث اثبات است گفته است که بحیث بی
از اهل حل و عقد نزد اهل سنت برای امامت کفایت نمیکند و عبدالله بن عمر اورش
نمایند و در کس و رئیس ایشان بحیث برید کرده پس امامت شریعت ثابت شد و شهادت
امام حسین باطل گشت معاذ الله من ذلک جوابش انما بحیث عبدالله بن عمر
به بیکیه مثبت خلافت برغم مستفی و مبطل شهادت باشد و قوی پذیرفته یعنی
بحیث بعد تسلیم تاخرا از خروج امام حسین است و بنا بر مستفی استی می آید مقدم
می بود و چون چنین نیست فائده هیچ بحالش میرسد و معنی انظر رنم این
مستفی بکمان خودش بحیث را مثبت خلافت دانسته و حالانکه ظاهر امام است
و مثبت آن گمانی شرح الموافقت و بولای تحقیق علی الواقع یعنی هرگاه مردی

بیاقت امامت باستجماع شروط گذشته باشد بعیت اهل حل و عقد آن قوت و
 استبعاد را بر مرتبه ظهور میرساند نه انکار اهل بیت و استحقاق دارد باینه محرمیت
 امامت را ثابت میکند اما اینکه خروج شهید کربلا قبل از بعیت است پس ثابت
 اصحت بقول علامه دهلوی رحمه الله علیه زیرا که آنجا بیعت چنین فرموده که هنوز اهل مکه
 باقی آفریده و ازین عبارت که در ساله نقل کردم بدلائل مطابقی هویدا شده که خروج
 امام حسین وقتی بوده که کسی ازین بزرگان بعیت نه نموده و ازینجا از هم می پاشد آنچه
 بعد ازین خواهد پیچید چنانکه دانی که نقل این عبارت باید عای محیب ربطی ندارد
 زیرا که جناب مجتهد عداوت اندیش نمیده اند که نقل عبارت حضرت علامه قدس
 العزیز فقط برای عدم تسلط و قهر و استیلا می نریزید بعید است و لیس کنه لکب چه تقدم
 خروج امام حسین از بعیت عباد الله نیز از آن بر می آید بلکه دلول مطابق آنست پس ثابت
 و استظهار باین عبارت برای دو چیز تواند شد یکی عدم تسلط برید چنانکه خود در کتب
 کرده دوم تقدم خروج امام حسین علی با عرفت آنجا چنانکه در کتب فریقین ثابت شده
 و بنا بر ما ثابت عند الفریقین و درینجا مقصود امر ثانیه است باقی ماند اینک تطوین
 در عبارت منقول بلا ضرورت داعیه لازم آمد و هر چند این فقره ضمن این حدیث
 علی صرح به المحققون از ادب تحصیل نیست لکن میگویم که از لفظ هنوز ثابت
 میشود که وقت خروج امام حسین نه اهل حل و عقد بعیتش کرده بودند و نه او تسلط
 و اگر لفظ مثل منقول میشد انکار تقدم بعیت عباس بن عمر و تا آخر خروج امام حسین
 که مقصود اصلی این مقام است با ثبات نرسید و مقصود بنادون ذلک
 علاوه اگر تاملش نقل کردم عبارت صدر یعنی هنوز آنجا بعد ازین در جواب
 امر ثالث اعنی قهر و استیلا در کار میشد پس درینجا با الاستیعاب نقل کردم تا بعید
 جایگزینان نقلی بر عدم استیلا قائم کرده ام اشاره اجمالی اعنی لایمکان
 صحیح شود و ازینجا واضح شد که معنی قول الحق البریه اما نقل فلما رانفا کما سمعتم
 انش الله هنوز در ذین مجتهد بشیعه در نیامده و لاینکه مثل خبر آمده بر آن

این چند من در آن زمان از اکابر علمای قریش بودند و بدست خلیفه ستمند و دوات
ایشان قتل میباشند و خواهر من الحسن و امین من الامین بنی که مراد از اهل حل و عقد
خواجه در سال تفصیل نیست و سواد علمای آن زمان اند و زیاده است و پیشوای اهل اسلام
در خلیفه مخصوص بن بزرگان اما امام حسین و عبید الله بن عباس رضی الله عنهم پس از
اهل حق سلال اهل بیت نبوی و رئیس ارباب خاندان عالی محمد بن علی بن ابی طالب و اهل بیت
و کسی درین مورد برایشان نبود اما عبید الله بن عمر پس از ورع و اتقی در زمره بقیه
صحابه بود خواجه خود مجتهد از استیفاء ابو عمر نقل کرده و حال عبدالرحمن بن ابی بکر و
عبید الله بن زبیر هم از اینجا قبضه باید کرد خواجه تراجم ایشان در کتب رجال بران در کتاب
دارد و از اینجا است که مساویه بن ابی سفیان و یزید و مروان را امکان اهتمام بران
بیعت ایشان بوده خواجه کتب سیره و تواریخ بران شایسته است و قد عرفت سابقا
و مستغرقه لاحقا زیرا چه میدانستند که این رؤسا اهل اسلام و عظامی اهل بیت عظام
او صحابیکرام اگر برین بیعت اقدام فرمایند برای بیعت دیگران از سایر طبقات امام
مهاجری بکشتن و کوشش نخواهد افتاد سید جمال الدین محدث بزم غریب
در بهترین سیر میگوید چون زیاد و وفات یافت و سال پنجاه و ششم از هجرت در آمد
مساویه مکتوبی بمروان بن الحکم که در آن آرد آن حاکم مدینه بود ارسال نمود که سخن مکتوب
یزید را در خاطر ارباب بلد و طایفه قرار ده و بجهت عبید الله بن عمر صد هزار درهم
فرستاد چون قاصد بدینه رسید آن مال را نزد ابن زبیر و عبید الله بخشید احوال را
قبول نمود چون نام بیعت شنید مالها را رد کرده گفت که من پیشوای امام و دین
من بعد نبرادرم بغایت از رافت و مجاویب پیام داد که مردم مدینه معتقدند
بن عمر اند و میگویند که تا مقعده ای بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم دیگر آنکه علایقه سید
میگوید که این بیعت است که مساویه احداث میکند چه ابو بکر و عمر که خلیفه بودند
خلافت را با اولاد خود دادند و این رسم اکابر و قیاده و جباران و
ملکان است من بعد وایت دیگر آورد که عمرو بن العاص اهل مدینه با مخصوص

امامت مجربیت بعضی از اهل حل و عقد کفایت میکند و وابسته و منقبة جمیع مسلمین بحکمت
 لایستدغه فرو نمی ماند نص علیه السید السند فی شرح المواقف و هو لا یخفی علی المواقف
 فخطبک اذا اجتمع الحکم العظیم و لم یات احد منهم بالکبر بعد از اثبات خلافت و حقیقت
 امامت نیز بدینیه حکم کل امارت بر شیخ بما فیہ مسکنی مذکور با ثبات بناوت امام حسین و
 ابطال خروج آن مقتدای کونین متوجه شده و بزعم خود کس بر اصول اصلیه اهل حق بطلان
 شهادت آن عالی قیاب را منطبق دانسته مصریع اصناع العرفی طلب المحال
 و از اینجا هم عیان میشود که رئیس المجتهدین در استفتای خویش سرفاقت آن نمود و با
 اجتهاد را بحالائی مسکنی در برادر همین و بهائش ارکسته الغرض من برهنه شدن و کار
 و عارفان هر را محتجب نخواهد بود که چون بحیث یکی از اهل حل و عقد یعنی عبید بن عمر
 که از سکنه مدینه و جلد اهل حل و عقد بود بعد تسلیم هم از سائخ شهادت سلطان کر بلا
 متاخر است و از اینجا است که متعصبی از رفقه مدعی تقدم آن از واقعه کر بلا شده بلکه در
 جمیع تواریخ انکار عبید بن عمر مثل امام حسین بر زبان رفقه هم دایر است و از تالیفات
 مجلسی و جالسی و این مجتهد که جاری مجرای اوست هم ظاهر دعوی اجماع و اتفاق تمامی اهل
 حل و عقد بر بحیث نیز بدینیم و اخراج حضرت امام حسین و عبید بن عمر و عبید الله
 و عبید الرحمن بن ابی بکر و عبید الله بن عباس از زمره اهل حل و عقد که این وصف منوط
 و مربوط بلکه محصور بذات مقدسه این حضرات یا عقراست بنی اسیه که مجتهد و کالایشان
 میکند و مثل سائر بنی سست و کواچه است بر و صادق متفق که ارباب قیل و قال
 بلکه طبعه مجانبین و اطفال است مگر فایضا فضل مدعی عدل و انصاف با وجود ملا خطه
 عبارت شرح مقاصد و شرح موافقت کرد بر یا ضرابا بهی در مقام معلوم مقبول است
 مقتدی تحصیل معنی آن نه نموده و وقوفی بر آن حاصل نفرموده در صحابیت شیخی و بود
 از اهل حل و عقد بسبب کاسه لیبی اهل بیاض و بی سواد ملازمه دانسته و اقامت
 برهانی بر آن نموده آیا در کتب و یقین ندیده که چون مردم بعد شهادت ذی النورین
 نزد جناب و تقوی جمع شده و خواسته اند که انجناب بخدمت خلافت تعلق شود امامت

بر صفت آنها منوط قهرمود و گفت که این امر بر صواب دید اکابر مهاجر و انصار موقوف
است بلکه قسم بر این معنی یاد کردند که اگر امامت موقوف بر اجماع دفعی می بود سبکی برای
عقد آن بهم نمیرسید بلی باید که اهل حل و عقد که حاضر باشند یکی را من بین الناس
برگزینند و بر غایت حکم نمایند که باطنش بر داند الی آخر ما افاد کرم الله وجهه و در مقابل
اجماع و بین ابی سفیان که با عترت و اظهار امامیه آخر دعوی خلافت خویش کرد بر صفت
قرطاس رقم نمود که انما الشوری للههاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و سموه اماما کان
بید رضی الی الله تعالی حفظ المقدسه بتارجم بر نصیبت حضرات امامیه که در تاویلات
این کلمات قاضی چهره کرده بیاورده اند و چه رقص الجملها که نکرده این همه امور را
خلاف نفس الامر داشته گاهی بر الزام و گاهی بر تقیه از اصحاب خود که معتقد خلافت
خلفای راشدین بودند فرود آوردند و حیرانم که بقول مستکی که امر تقیه وقت ارشاد
کلام اول از بلوایان قاتلین ذی النورین که با عترت صاحب مجمع البحرین و در تحقیق
شیعه از تلامذه عبد الله بن سبا بودند و امامت را از جانب خدا تعالی اعتقاد مینمودند
و اسکنند شیخ نهادند چه معنی داشته باشد و الحمد لله که فاضل مدائنی نجف
ابن ابی احمد در شرح نهج البلاغه که نقل عن غیر مره بعد نقل این کلمات طبعیت
مرقنوی اقرار بان میکنند که مذاهب اهل سنت به ثبوت رسید که اهل حل و عقد را در بار
امامت اختیار است و مذاهب امامیه که سبیل برای ثبوت امامت بدون نص و معجزه
نیست باطل گردید و این فاضل مدائنی شخصی است که امامیه بجان و دل معتقد است
و خود فاضل جالسی در کتب مطبوعه بر انصاف و عدل او نص قطعی مینماید و بنیاد لال
بن می نهد و شیخ او هم از اقوال مجتهد و دیگر امامیه ثابت میشود که اشترنا سابقا
و عجیب عجاب دعوی این سرآمد اولی الالباب با جماع جم غفیر و عدم ایان
یکم بر امامت نیز بدستگیر است چه شدت خلافت و انکار چنانچه قبل از حکومت آن قدوه
اشترار در وقت مساویه از جماعت بسیار در کتب معتبره وارد گردیده بعد از جلوس
او نیز بر منصف ظهور رسیده که مذکور فی المنهج الاول پس دعوی محبت تمامی اهل حل

و عقد و صحابه آن زمان و عدم صدور کتبه از ایشان که مایل علیه و قوی
 اکثره تحت النسخه صدق این انگار که اصوات لصوت الحمیه است
 باشد و معلوم شد که نصیحات اکابر علمای فریقین نقل از اصحاب و تابعین
 در مساب نیز می نمود بمساجع این منگی فضل و جاسمین بیاض مقتفی آثار چندی از
 مدین بی سواد نخورده یا همه منقولات و روایات را بمقتضای اعتساف و
 عصبیت کان لم یکن شمرده اکنون بر ذمه این مجتهد رعین سارقین کسب کرده
 بمصاحبت مزجات منگی مذکور پرداخته و دعوی بیعت اهل حل و عقد نموده واجب
 و لازم که ثابت کند که از اهل حل و عقد قبل از خروج حضرت سید الشهدا کد ام کرم
 و بیعت آن شقی الانام در آمده بودند تا کلام در آن کرده شود و پرده از روی کار برداشته
 آید **قوله** ویزید از وقت اه **اقول** این بحث قبل ازین بتفصیل تمام گذشته
 است فالاعادة بلا فائدة و آنچه علم الهدی امامیه فسق و فجور یزید را از بد و امر
 نزد یحییان در کتاب فی براصول و مردیات فریقین ثابت کرده رفته و قضای
 این و طر نموده از ترجمه مجتهد فتن از بحار الانوار که مجتهد غفلت شایسته آن نموده
 در جزو سابق نقل کرده ام و دلالت عبارت علم الهدی بر ثبوت فسق و فجور یزید
 از بد و اباحتش هرگز محتاج بتفصیل نیست زیرا که با اتفاق روایات فریقین یزید شقی
 مجور و بنوکس برار یک خلافت باطله بیعت از اربعه تناسیه که امام حسین رحمان
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از سر آه ایشان بودند از روایات و ایشان بر طبق
 روایت سید جمال الدین محدث در بقره کسیر و باقر مجلسی در جملار البیون و
 غیر اینها در کتب دیگر و در روایاتی که مدینه است و نام و مشایخ او فرموده بودند پس
 فسق و فجور شدت فکرم و کسب و عدم اتفاق او بیشتر و خلافت بمقتضای علمای آن زمان
 ثابت باشد و الا فسق و فجور جناب امام حسین خال بدین نامست به اوست اهل بیت طاهران
 که از فسق و فجور یزید و در واد منکر است لازم می آید و الا لازم باطل عقد می باشد و این
 فاللهم و مثله و بیان ملازم است با این است زیرا که نسبت فسق و فجور بسبک بری این

اسرار باشد اقرا و بهتان است و مرقبه اقرا بر روایات فریقین کما فی الصحاح و الاصول
 الاربعه از عینیت که بر زبان مهتس سید الکوین اشهد من الزمانست بالاتر و بالا
 که شئت که آنچه از سید مرتضی منقول شده در مقابل اهلست و اعتزال است پس
 می باید که ایشان قابل بدان باشند و در معجزات آنها وارد شده باشد کما لا یخفی قوله
 و نیز بیان نمایند اه قول اثبات بیعت صحابه کرام و تابعین عظام از اهل حل و عقد
 و عظام و روسای اسلام که برای مخاطب و الامقام فایده دهد بر ذمه اوست که در حق
 حقیقت خلافت نیز و بطلان شهادت امام حسین میکند اول ثابت نماید که از اهل
 حل و عقد کیست نگاه از من پرسد که حال بیعت کندگان چیست و اثبات شروط
 خلافت برای یزید پدید هم عهده مخاطب است که خلافت او را در ثبوت بدلائل زیاده
 از خلافت خلفا دانسته چنانچه برناطین کلامش در استقفا مخفی نیست و از کلام
 محمل که درین مقام پوشیده آلی بر روی کار نمی آید و که ام عاقل بخیر نتواند کرد که چون
 اهل حل و عقد و روسا و سادات قریش بیعت کنند دیگر صحابه و تابعین با وجود اعتقاد
 این معنی که آن بیعت بشروط امامت متصف نیست کما افاد علم الهی علی مدب
 التقرین و طریق کتب الطریقین بطیب قلوب بیعت آن رئیس اهل ذنوب
 کرده باشند گر شایدا از اخبار طایفه بنی امیه و غیر هم بگویند شای آنها رسیده باشد که
 از کان دین و روسا مذکورین بیعت آن پلید تن برضاد او اند چنانچه شهرت
 این سخن از روایت جمال الدین محدث در روضه الاحباب و این تفسیر اصفهانی
 در کتاب امامت و سیاست واضح میشود و اینجا گفته اند مصرع بنان که آمد آن
 رازی که ساز نه محصلها و چون بنیاد این بیعت بر سلبه بای دنیوی بوده قابل اعتبار
 و لایق اعتماد نخواهد بود با کجمله و انشوران عالم نیک میدانند که چون دعوی
 عجمه که مستلزم به تقدم بیعت عبدالله بن عمر از خروج امام حسین بود باطل بر آید
 اکنون صاف نمیکوید که کدام کدام از اهل حل و عقد و ذمه اصحاب کرام بیعت
 یزید اقدام نموده پس انصاف باید کرد که اجمال و امال که میکند و از دار و دگر انجاش

اهل تحقیق که فرار سینما یه قول و کلام عاقلانه اقول درین قول بحث لفظی معنوی
 برد و جاریست اما بحث لفظی لایمن حیث موبس از آنکه بعد جمیع کردن تمامی نسخ این کتاب که بعضی
 بنظر منطقی رسیده و بعضی بلاخط دیگر علما فایز گردیده معلوم میشود که عبارت همین است و
 حال آنکه در غلط بودنش تردید هیچ عاقلی نمیتواند زیرا که محیب مصیب مدعی استحقاق بزرگ است
 تا این کلام صحیح شود بلکه او منکر استحقاق و اہلیت بزرگ است پس سوچ عبارت چنین باشد که کدام
 عاقل تجویز خواهد کرد که صحابه کرام و تابعین عظام و قرار قرآن استحقاق برین اعراف کنند
 و محیب از آن انکار نماید یا آنکه کدام عاقل تجویز خواهد کرد که این بزرگان اہل از عدم استحقاق بزرگ
 باشند و محیب عالم آن و ازین مقام انکشاف تمام یافته که مدعی علم و اجتهاد در اخوند در شی و نقیض
 شی استیاض حاصل نیست **قطعه بصورت آدمی شد قطره آب** چهل روزش قرار اند در رحم
 و گزین سال را عقل و ادبیت به تحقیقش شاید آردنی خوانند اما بحث معنوی پس
 بیانش آنکه یکی از عقلا و علما بلکه رئیس المسکین و قدوه فقہائی امامیہ که خود جناب بر تقوی
 اقب و اعلم الہدی نہادند که استغفر انشاء اللہ عا جلا یعنی شریعت مرتضی در زمان سابق بکتاب
 شافی و سکی درین جو زمان در اوراق مذکورہ کہ در اصلاح و تشویر مجتہد نبود تصریح نموده
 اند کہ تمامی خواص و عوام را یقین فسق و فجور و عدم اہلیت و عدم انصاف او مشہور
 حاصل بود و اگر کتب اہل حق نیز معلوم میشود کہ در فسق او کسی را کلامی نیست پس چگونه با وجود
 عدم و دانش جمیع کتب لائقه و لا تخصی از حقا و سفھا و صدق کمال الحار کمال اسفاد او بوده
 باشند تکلیف کہ مجتہد تریب کلام شریعت مذکور ہم کرده باشد این همه از سفھا و حق و استحقاق کار
 جناب مجتہد از انانی است نہ کہ از اہل انانیت و لیکن کسیکہ در تمام عبارت مخاطب درین
 کتاب بنور اہل نظر کرده باشد صدور این امور از مجتہد مستبعد نمیداند زیرا کہ در باب
 بصارت اہلین منظورش همین است کہ در عوام نہت باید کہ مجتہد جواب تمام رسالہ محیب از آغاز
 تا انجام نوشته گوید اہل تحقیق تمییز و تکیہ بر طائفہ او از قدما و متاخرین انجامیده
 باشد و غیر سبب چون او را از فساد و کیر مباحث فقیر مغری باقی نماند و ماند معاذ اللہ و عوی
 جز جناب سید الشہداء خاں صی کیا عیدیم صدوات استحقاق گردان از رسالہ او و ادبیت

نخواهد داد و روح شمر و عبید الله زیاده را شد و خواهد ساخت که سیجی بیانه اثبات الله تعالی
 عند ابرام قلب الاستفقا حالیا حکایت وجه لقب شریف مرتضی بعلم الهدی علیه
 شینه که قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المومنین میگوید که وجه لقب او
 بعلم الهدی بود و همیکه شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیره و در عزرا بیان نموده
 اند است که محمد بن الحسین بن عبد الرحیم که وزیر قاهر عباسی بود در سال چهار صد و سیست
 بیمار شد و بیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیر المومنین را در خواب دید که باو میگوید
 که یا علم الهدی بگو که بر تو دعای بخواند تا شفایابی محمد وزیر مذکور گوید که از آنحضرت
 پرسیدم که این علم الهدی گفتند علی بن الحسین الموسوی الکاظمه وزیر رفته مشتمل بر
 التماس دعا و اجابت مودی بخدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب
 دیده بود درج نمود و چون آن نوشته بنظر شریف میر رسید اندوی بمضمون غرض خود را
 مابقی آن لقب شریف مذکور و در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی
 لهذا اللقب شفاعت علی وزیر بوضرب است که والله که نوشتم بخدمت شما الا
 آنچه امیر المومنین را بیان امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر بمرتضی دعا میبرد تقاضای شفا
 و رست و اقرار بقادر خلیفه عباسی عرض کرد و ایام میر مرتضی را از آن لقب
 مذکور ساخت قادر با میر مرتضی گفت که قبول کن ای مرتضی آنچه جد تو تا بآن لقب
 ساخت و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آنرا در القاب او داخل سازند و از آن
 زمان بآن لقب مشهور مشهور شد انتمی راست و در رفع بر کردن راوی خصوصاً قاضی
 شوشتری و شیخ شهید او که در مجلس مجمل و حال و ابیس بوده اند و آنچه را و بیان
 بلا از این طایفه مناسبات دیگر برای این بزرگ نقل میکنند و قلوب اهل حق از این مغترب
 و اگر آن موجب تطویل کلام است قوله پس لا جرم الخ اقول صلاست
 و انتمندان روزگار را که ترنات مجتهد شیعیان را بیایند و برای خدا اندک انصاف
 نمایند که مجتهد در استفتاء بیعت اهل حل و عقد تمسک حسیته بود اکنون بیعت مطلق
 صحاح منزل منماید و آنرا هم مجمل و مبهم میکند از تا او را اجتناب از وقت گیر و در علمای

باقی ماند و با وجودیکه از حال محمد بن حنفیه و عیداس بن عباس که امام حسین را از خیمه
بریزید منع کردند و تحلف صریح بکار بردند چنانچه بیانش بالا جمال گذشت و تفصیلش
از معتبرات امامیه مثل رجال روضه المتقین و مجلدات بحار عجبسی عمده الحمدلین
منقول خواهد شد بر عیداس بن عمر که جلالت و اشکالات و سابقا از گریه مستحده و تقنین
دارد کرده ام و معنی قول او در باب منع خروج امام حسین بکمال شرح و بسط بیان
نمودم طعن بنیامیه و از عاقبت و مال کار را غماغن صریح میفرماید و لوی و پهنوی و حق
امامش در خوشتر فرموده طبعیت جوایف خواهد که پرده کرد و شهادت از طبعه
باکان بر قولیه اما کلام قاضی دهلوی **الحاق قول** این همه افلاک است که در باب
بمحمد بن ابی بنوشن نمی نماید در حقیقت عند العقلا رسوائی شود و استود
از تطولات لا طاکر بازمی آید چه ترک بر زبان قلم نغته که آنچه بر مردم ربط این عبارت
اغراض کرده همه اش طبعی صبیان است که نزد هیچ عاقلی بربوط نیست و تفاوت
کریم و کلا یقتضی این مثل خیر طه شعر با است که کتاب مساوی العقول فی قلع
الکس الاصول بطلان محمد الزمانی می باشد که در انچه ابرایادی که بجهت بعضی
سوانح و عقوبت اصولین در بلاد مشرق و مشایخه منکر گشته اند نوشته و کلام است
بر کمال تماثل وجودت در میان اخلاط و بهوات بناسی و ظهور و حدوث مقلدین
شیخ جلی دلالت دارد و محمد با لسی و الله مخاطب در آینه تنی نا اکر آبادی مذکور
بعد طیب ولادت و ما بونیت تصدق میبازد و شواهد و قرآن بران مذکور می نماید
و اکر آبادی مذکور بعد استماع این اخبار و حشت و قیامت آثار موم که کوشش
ایل علم و دانش استماع تفصیل آن مستلک است به این سن بر اول اجداد
وارد میفرماید و لا ینسبک شی خیر الله علی کل شی قذیر اکنون بیانات تمایز که حق مالکند
بهر دو و سعادت او صحت در انچه مستطوره و باید شنید که ذکر مرزای مذکور درین کتاب است
از شیر خا آه ایست که ناظرین سلیمین زبانی محمد جالسی خال او واقف شود از چنین
تکلیف است میفرماید که مرزای محمد بن ابی بنیه نکست و عیدالبنی بکمال است و ا

مرد خوبی بر سواد فارسی داشت اطوار و کردارش در زبان موافق و مطابق نجی و
 شرفای اشراف اهل ایران و شاید که نیش پوری بود چنان می نمود که در ملک خود زبانه
 از پنج شش هزار و دویست و هشتاد و پنج سال پیش ازین ساکن ال آباد بود
 و تجارت اوقات صرف می نمود و مادر نزار احمد خواهر معصوم علیخان و احد العیر بود این
 معصوم علیخان جمعی از بود همراه بحفت خان مرحوم مردی بود با لیاقت و عزت بی احمده
 ثروته داشت ابتدا عبد البنی یک تسلطی که باید بر وجه خود داشت و این زن بطور
 خود که را نیکو چنانچه هر وقت که دلش میخواست برای سیر باغات و اجتماع مردم در قدم
 شریعت و غیره با جمیع خلایق در مسجد کاه می نمود آن میرفت و کسی مزاحمت نمی توانست
 لکن خوب معلوم نیست که درین اوقات شوهرش در خانه می بود یا در سفر با اغلب که
 مسافر بود و چند مرتبه فقیرم دیده بود که زن مذکوره بالائی رتبه سوار است و مزراحده
 بسن ده یا زده سالی بر یا بوعفت رتبه بود و برای سیر و تماشا میرفت العوض باده
 مرزای مرقوم در بلده ال آباد بر طور و طریقه نسوان اشراف و نجی مشهور و معروف بود
 عند الله و چشم و ابروی مرزا محمد با چشم و ابروی عبد البنی شباهت کلی نمیداشت
 بنابر آنکه مادرش زبان زد مردم بود شاید که این مرد را کسی پس عبد البنی یک
 نمیدانست خصوصاً از اهل ایران انتهی بلفظه و عبارت مجتهد در مقدمه ثانی نیست
 با کجمله اکثر مؤمنین را از وفور حاصل شد خصوصاً بضمیمه آنکه جو آنیکه بصحابت
 خود آورده بود او و دیگران او را مهم می ساختند با نچه امار و قوم لوط بان عادت
 کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم میوید این معنی بسبع میر رسید که شاید صدق
 این معنی بود و الله اعلم الی ان قال چون آن ناکس ازین امر اجتناب کرده باز بکر بلائی
 رفت اخباریت او با علان رسید و مرتبه منصب و اخلاف او از جاد و شرف
 آشکارا کرده که جناب خطاب آقا سید علی طاب ثراه اراره تخریر و تادیب او
 نموده الی اصل شیشه شد که در املکه دیگر از بلاد فارس و غیره بسبب زور و کمر و
 طلاقه بسالی که چند روز قلوب عوام را شنجیر ساخت اما عاقبت الامر چون خست

عقاید و اعمال قبیح او که از انجمله نهیم بودن اوست بجاوست ظاهر شد تا پس
 بیرونش کردند و جای دیگر بعد از ساحر و کافر بودنش مجتهد فانی چنین حکایت میفرماید
 که شبی اخراج دوست و دشمن از ویکی آنست که یوسف نامی نوجوان در خانه و محبوب
 او بود در چند آنکه زوجه او سعی نمود از خانه خود بدزدن چون از سبب یوسف زوجه او
 بسیار برهم شد و رسوایی بهنایت رسید ناچار برای چند روز یوسف را اجایی فرستاد
 و بعد او سعی شد تا زوجه خود را از طهران بکامطین علیها اسلام روانه کرد چون او را
 شد باز یوسف را نزد خود طلب کرد و زوجه او از کامطین زبانی زن بنده ^{خشیسته} فرستاد که
 شیطان در کون تو انگشت میکند لهذا دوست از یوسف برنگرد ^{و در شش ماه}
 خود را تباه میکنی آنچه بگرد و از اینجا عقلانی روزگار قیاس کنند که چرا محمد مزبور ^{و زوجه}
 و او لادش در حق مجتهد فانی که کتاب خود را از سیکونه او بر کرده و در فرماست
 و صلحای این دیار بعد از آنکه طشت از بام افتاد و حال عدالت و انصوای او انگشت
 نای خاص و عام شد از نماز جماعت که پشت سرش میشد اردتاب نند و چنان نوشت
 باشند و العاقل کیفیه الاشاره و العاقل لا یجدیه الف العباده قوله علا و در آن

ان اقول اگر خنی بصمیم فواد است که اهل دینند نیز میبینم را بشروط

میدانسته به پیش مایل گردیده نه فوادی کلام علماء را فریقین بیا علم الهی و اگر در اد
 رسوخ اهل دین بر اعتقاد امامت اوست یعنی در خروج امام حسین قانع باشد یا نباشد
 پس قطع نظر از قیامت مذکور خلع ایشان از بیعتش که با اتفاق و آیات قریشین ثابت
 با وجودیکه خوف طقت جان و ناموس بود منافی آنست و اگر از بصیم فواد چیزی د

کرده فلا بد من تصویره حتی شکم علیه جدا فرده خلا و ده دلالت قول این عمرانیان

انغ بر معنی که اهل دین بصمیم فواد بیعتش کرده بودند در تشریع است و قدم تفصیل است

سلمان که قول این عمر دلالت بر رسوخ اعتقاد بصمیم فواد اهل دین دارد بکن این دلالت

فی بعد و قتی بکار آید که تقدم این بیت بصفت کند ای خروج امام حسین بقول این عمر

یا یه الایل و عمرانیات فرماید وانی از ذناب باقی ماند اثبات مقدمه نموده و

علامه و ملوی انارسد بر پایه معنی عدم رضای اهل حرمین شریفین بخلاف و تسلط نبرد
 بپس بر وایات فریقین در کاسبق بر جای خود است بجز انباشتج نزلی بر امون
 آن نمیکرد و واحدی را از فواصی یعنی مستثنی خلافت بزیکی استصال آن بر شد
 من بعد باید دانست که سلما که قول این عمر دلائل بر حیت اهل مدینه دارد لیکن برای اثبات
 بیعت اهل مدینه معلوم نیست که این دلائل مطابق است یا تضمنی یا التزامی یا این دعوی
 مقرون به دلیل دیگر است که خود وقت رحمت شیطان الطاق اظهارش جایز نیست
قول امامت بیعت اه اقول حال مجتهد زمانی باید دید که برای ایلد فریبی می نویسد
 که ازین کتب که ایه ثابت میشود که اگر یکیم از اهل حل و عقد بیعت کسی نماید آن شخص
 حلیفه میشود و این قدر بر امون خاطرش نمیکرد که این هر دو کتاب مانند کتاب سلیم
 بن قیس بلالی و کتاب فعلت فلا تلکم که شیطان الطاق علیه علیه مصنف است و
 بسیاری از علمای امامیه را هم هنوز این سنت معلوم نمکنند و فقیر اقل الخلیفه بعد از
 نتایج بالغ دریافت در صداتی تقیه مخفی نیستند بلکه نیابت امزدی در دست علما
 متداول هستند پس این طلبیم بکنند مجتهد خواهند پرداخت و خواهند گفت
 بجهان شروط امامت هم برای آنکس می باید یا هر جا ملی و فاسقی و فاجری
 رسی از علمایش کند او امام است در اینجا که بدین جناب مجتهد ایمان نماند که در
 ترجمه از جمله بخارفتن چه نوشته میگوید که نزد شیعیان نماز کردن خلف هر یک از نیکو
 کردار را بر کرده از جائز است بخلاف خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت عامه
 که برای آن شروط کرده اند تحقق عدالت و شجاعت و قرینیت و دیگر صفات کامله
 انتهی بلفظ یا وجود دعوی نیابت صاحب الامر از کتاب این طلبیات نمودن آنرا
 عجیب و غریب است و این تقریر وقتی است که و تعیم را اراده کرده باشد که او مانا
 الیه و اگر قصد دشنام است که ازین کتب ثابت میشود که بیعت یکس از اهل
 حل و عقد در فعلیت امامت مستجمع شرایط هیچ انتظاری باقی نمی ماند اگر چه سایر
 اهل حل و عقد در خلافتش نمی نمایند و از تقلید حضرات انبیا بر اصول اشقاد نمند پس گویم

که لای مجلسی در مجله هشتم از نواد و جامعین بیان را بهی در بعضی از مجلدات و محققان
 در فتح بسل و در از آن کشیدی در نرینه و فاضل جالسی در صوارم و سکی در افادات و او را
 سابقه و مجتهد الطائفة انما که در استقباحت عدم فهم کلام علمای اعلام و عدم احاطه اطراف
 و جوانب این مقام درین مجاله گرفتار شده اند و بکمال است و قوت در مقام خودش حل این
 اعضال و اشکال می نمایم و بر سر کشف مطلب شرح موافقت سید جرجانی و شارح
 مقاصد علامه سعد الدین تقی زانی می آیم فانتظار انتظار را بایستاقوله میگویم ادا قول
 در کتب فریقین باعتراف و اظهار جملہ علمای مصرح و منقح است که انکار اهل حل و تحقیق نیست
 بزیاد از جهت عدم یقینش بوده چنانچه تفصیلش بر چه تا متر بعرض ترکیم که در وقت چند
 کس از زمره صحابه که عدد ایشان را بیزاد صد نفر بود و بروایت مجلسی در تذکره الامراء
 بچهار صد نفر او میرسد بر تقدیر ثبوت دوباره بهیت افضل الصدیقین از جهت خاص ممنوع
 است تا وقتی که اتحاد بهیت را با ثبوت نرساند این مشابهت مفید نخواهد شد و آنست
 للمجتهد ذلک و عبارت شریف در تفسیر که ترجمه آن بزبان جناب مجتهد الزمانی در مجلد فتن
 از بحار الانوار است این است که جمیع مسلمانان با ابو بکر معیت کردند و اظهار رضا و خوشنودی
 نمود و سکون و اطمینان بسوی او نمودند و گفتند که مخالفت او باعث کننده و خارج از ملت
 اسلام است و نیز منع است زیرا که دلالت بر آن دارد که تمامی اصحاب و حضار
 آنوقت صدیق را لایق این منصب میدانستند آدمی بر سیکه شریف مذکور بعد از
 شهادت بر این معنی که جمیع اهل اسلام ابو بکر را استجمع شروط خلافت اعتقاد میکردند بلکه
 مخالفت او را مبتدع و خارج از دایره اسلام می فهمیدند بقدری معدودی از اصحاب در
 سیاق صدیق اشاره کرده و گفته اند گفته بکر خواش و در فصل سابق بعنوانی باید کرده ام
 که اگر شریعت بر حسب قهقری درین زمان ... باز گردد و تمامی بهیت خود در رد آن باشد
 کند بشرط انصاف حرافی از آن تقریر بخواند ساخت مع ذلک بعد ازین غمخیز
 در همین مقلد جا نیکو خلف سلمان و ابو ذر و مقداد رضی الله عنهم اجمعین را ذکر کرده چندی
 از اصحاب و دیگر بمنو انیکه نریشی بر آن در خیال کسی نگذرد می آید از ان شاء الله که روح بیهوش

تاجی در عالم برونج بلرز و مصداق صنعت علی ابا که کرد مجتهد که در شی و نقیض شی
 تفرقه نتواند کرد که معرفت چگونه مجال بر روان داشته باشد قوله چنانچه
 جمال الدین محدث الخ **اقول** معلوم نیست که علامه دهلوی قدس سره العزیز
 در کدام کتاب افاده فرموده است که تمامی دقاقراین کتاب از بهترین سیرت
 ثابت شود که این نقل از ان مقامی است که صاحب تحفه آنرا باین عنوان آورده
 بی باید فقیری آید که علامه موصوف در رساله اصول حدیث که برای سید محمد زاید
 حسینی نوشته بعد از تصریح بر معنی که اخباریکه تعلق متولد اجاب صلی الله علیه و آله
 و سلم تا غایت کلمات شریف دارد آنرا سیرت می نامند اینقدر بفرموده که ششم
 روضه الاحباب اگر مصنون از زیادت و نقصان بدست آید بهترین سیرت است
 ازین کلام کتابش دفتر اولش به ثبوت میرسد نه دفتر آخر که جناب مجتهد محری از
 انجا این نقل برداشته اند و اول دلیل بر اینست که دفتر اخیر لاین این مدح نیست
 آنکه در فصل ثانی از باب دوم از تحفه اشاعشریه که در محل خبریات مکیه آمده است
 کرده اند آنچه علامه مدوح ارشاد نموده است از ان به لالت صریح پیدا و هویدا
 که محدث مذکور بدقتراخیر از کتاب مسطور در بعضی از مکایده این فرقه که تقار شد
 و معطله ها و او را داده حیش قال کید پنجاه و یکم آنکه جمعی از ایشان مخادعه
 میکنند با مورخان اهل سنت پس کتابی در تاریخ تالیف میکنند و از اخبار و قصص
 خبری موهم آنکه مولف این کتاب خارج از اهل سنت است درج نمی نمایند لکن
 در سیر خلفا و احوال صحابه و محاربات ایشان خبری قلیله از مذہب خود داخل
 میکنند و بعضی از مورخین اهل سنت از ان کتاب بکمان اینکه مولف ان از اهل سنت است
 نقل نمایند و بخلط افتد و رفته رفته موجب ضلالت ناظرین بی تحقیق شود و نقش
 این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مضیقین تواریخ در ورطه انداختند و ناظر
 آن تواریخ را در ریفه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین محدث صاحب روضه
 الاحباب نیز در بعض جاها ازین قبیل تواریخ نقل آورده مخصوصا در قصیدت الی یوم

صدیق رضی الله عنه و توقفت حضرت امیر کرم الله وجهه و در قصه قبل حضرت عثمان رضی
 الله عنه و علامت استغفار بقول در کتاب او آنست که میگوید در بعضی روایات چنین
 آمده اما محققین نیست از نظر در توارخ مصنفه مجاہل اخترا تمام واجب است ابتدا
 با وصف این همه تصریحات که شنیدی لفظ بهترین سیر برین کتاب مطلقا حکم
 کرده باشند پس معین شد آنچه اشارتی بدان نمودم گو تو سجا لفظ سیر بر حال خلفا
 هم اطلاق باید کرد یعنی و این دعوی یعنی صاحب تحفه بر تمامی دفاتر مذکور کنی
 لفظ بهترین سیر بر زبان آورده بدان ماند که بعضی از معاصرين نزد قضا و خواهای
 از تشکیک گفتند که صاحب تحفه قدس سره الغریز حکم بصحت خطبه منصفه میفرمودند
 و نعلانی از خلفای این امر را نقل کرده و حال آنکه مولفات آنجا بشارت و صراحت
 نگذریب این حکایت بنماید که لا یخفی علی المتصفین حقیقت اینست که چون خبریست
 غیر متناهی و در هر زمان مستجد است خصوص اخباریات فن یکدست که ایندای آن از
 ابلیس و ردای آن از عبد الله بن سباست و ایندای آن علوم نیست که برگردان
 از عمای این قوم اتفاق افتد آنچه این معاصرين نقل میکنند از باب کجایه افترا است
 بالیقین تا عوام را بدام فریب کشند صاحب تحفه قدس سره الغریز در قصه
 کتب کلامیه و تفسیر که می بینی این خطبه را که متضمن شکایت و مطاعن خلفاست
 را شنیدی است و علمای متشیعین در کتب خود می آرند از موضوعات و مقدمات می آرند
 و از کلام قاضی در روایات الاعیان و غیر او در غیران نیز ستمت و ضحج دارد که
 نسبت به پنج البلاغت را بجناب میر تقی میر است از افتراست هم اعتقاد میکنند
 بلکه از کلام علمای امامیه مثل کاشانی در صدر ترجمه خطبه فرموده نیز میگوید است که اهل
 حق این خطبه را محجول میدانند و بعضی این خطبه را خاصه از معقولات رضی الله عنه
 انتہی و چرا از موضوعات نشانند که خود خطب میر تقی میر در پنج البلاغت در مجامع
 و مناجات حضرت صدیق و غار رقی قطعاً موجود است که لا یخفی و سوف یخفی تفسیرها انشاء
 تعالی با کماله و فترا اول از روضه الاحیاء قابل تمسک و احتیاج خواهد بود که

مخالف ماخذ و صحاح روایات نه افند بجلالت و قدر تانی و ثالث کی بجهت مغایله تانی
 مذکور غیر مستقیم و مدخول است و انتساب این دفتر بحدیث مذکور مبتنی بر نقل و تسلیم
 والا اگر تتبع از کتب نموده شود بوضوح می انجامد که این دفتر از حدیث مذکور نیست بلکه
 بعضی از اولاد و تلامذه او تالیف کرده اند و از اختلاف عنوان عبارات هم همین بعد از اهل
 پیدا نه اند شد چه جای آنکه این دم از شیخ مفید بانی معانی تشیع که شیخ و رشید بیجان از خویش
 فیضش خوشه با بر می دارند و او را داعی مکتب که سنگ شکاری باشد می شمارند نیز درین دفتر
 نقل روایت کرده باشند و اگر آنکه در عبارتیک حضرت مجتهد الزمانی نقل فرموده اند غور کنی
 صاحب این دفتر را براد حکایت مختلف شدن بعضی از البصار و تذکیر بعضی از اشعار بعد
 از انتساب آن شیخ العرفا فرید الدین عطار بر تشیع این بزرگ که از اکابر و اهلین و قدومه
 محققین است هم اشعار می نماید چنانچه معمول اهل مکاید است و اگر از سیم ترقی
 که بطور جدل می توان گفت که قاضی نور الله ذی هیبت بنوره بر طبق افادات بعضی
 از اکابر مذمتش در مجالس المؤمنین نوشته است که محدث مذکور یعنی مصنف روضه
 الاحباب از خلص علمای شیعه بوده چنانچه عبارت شریع چشم انصاف نظر فرموده شود که بعد
 از این شاف و بی نظیر بودن کتاب روضه الاحباب میگوید که صورت صحت عقیده
 برین از کتاب تحفه الجبار که بنام خواجه سلجی استر ابادی نوشته و غیران ظهور
 تمام دارد و لکن در مقدمه امکام لا هوری بعضی از شیخ آرا بسوختن فرموده و اما خلف
 الصدق او امیر نسیم الدین میرک شاه اگر چه تصنیفی از وظایر شده که در این تشریح
 بعقیده خود نموده باشد لیکن در کنار بعضی از شیخ کتاب میزان ذبیستی و مشقی نشان
 که بنظر مطالبه آورسیده بخط شریعت او مواخذ چند بر سخنان ذبیستی ناصبی دیده که در شیعه
 دیگران در جنب آن ناچیز گردیده انتهی بلفظه حاصل که دعوی مذکور از کلام جناب علامه
 در حق کتاب فروری اقامت دلیل و بر ناسی سموع نخواهد شد و ظاهرا اثبات آن
 برای این دفتر که از انجا این عبارت آورده و روایات مجاہیل در ان اندراج یافته نسیم
 بنمایند بر سببان اند بر خلافت مذهب بلکه اصحاب بر روایات و یقین سیرا محاسنی که

بطریق خاطر جمع آیند به بحثش مشرف شوند و مجتهد دعوی کثرت تارکین و متخلفین در آثار
 و انجام نماید و در نفس الامر برین چند بزرگ اهمیت باشد پس حکایت دروغگوی موافق حال و حال
 نوکوس مطابق النحل یا النحل آورده اند که دروغگوی میگفت که در این فلان شت فلان وقت
 هزاران هزار مار سیاه چشم دیدم و حضار چون عادت او را میداشتند میگفتند راست بگو که
 چه قدر باشند و او در هر سوال عددی را قاعی را بقلیب ساند و از لکوک با لوف میکردانید و از آن
 بعشرات و اعداد تا آنکه گفت رسنی دیدم بودم تا بیدیدم چون افی بر خود پیچیده قول از آن جمله
 است **اقول** ذکر این دلیل منیف و حدیث شریف بغل مت و احسان بر علمای
 سنیان است چه بر فرض تسلیم تخلفش باشد از بیعت حضرت صدیق که غایتش اینست
 نه و جوب چنانچه علمای او احمد بعد واحد تصحیح بدان کرده اند و منهم الاحم النودی فی شرح علی
 الصبیح الشافعی اگر دلیل بطریق خلاف صدیق بحکم حدیث میت باشد عجب که رفاقت و سال
 تقریباً با جناب الفضل الصدوقین و میت ده ساله با فارق اعظم و صحبت دوازده ساله
 با عثمان ذی النورین و وصف بیعتشان بیکدیگر در باب بعضی از سائین از وجوه انتظام خلافت
 خلفا اولی استقامتی آن در وقت جنابشان فرمود که مادر وقت خلافت سابقین محمد و حسین
 و همقرین بوده ایم و در وقت من این امور بشما تعلق دارد که ما فی شرح الفاضل المدامنی و غیره
 میرسانیم دلیل حقیقت خلافت آنها باشد فالحق مع المرتضی و المرتضی مع الصدوق و الفاروق
 و ذی النورین فالحق مهم حیث كانوا و چون این بیعت و حسن معاشرت یقینی و آن تخلف نظر
 بانکار ریافت خلیفه اول بلا شبهه باطل و بلا خطر روایات دیگر که در صحاح و سنن و جوامع مندرج
 و دلالت بر آن دارد که بعد از زودی یا در روز در مبدی خلافت بیعت کردند چنانچه ابو زکریای نویدی هم
 در کتاب تهذیب توضیح آن بیاورد و روایات معتبره نموده ساقط از درجه اعتبار یا موهوم و ظنی و در
 اصول فریقین با ثبات رسیده که البیقین لایزول الایقین مثله پس این نفس تخلف موهوم و سار
 ان میت حسن معاشرت متیقن که با عراف متیقن هم که مدعی یقین است و خیال می باشند بزرگای
 خود ثابت است نتواند شد لانه ضعیف و بولای قدران بعارض القوی آنها که شنیدی بسیار
 از احتمالات در آن تخلف که مخاطب دعوی آن مینماید جار است مانند مزید حزن و اندوه و فاق

جناب سرور کائنات چنانچه بلال خادم شریف را اتفاق افتاد که یکایک علی الروایات و بی غش و
 کالوحي المنزل من السموات و ملاحظه آفتاب و تیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیون و ستای
 امام حسن و امام حسین و خواص و تامل و تحقیق خلافت بلا فصل و افضلیت ابو بکر صدیق
 و حفظ جمیع آیات منشره قرآن مجید بر طبق نزول و انضمام بعضی از تفاسیر در آن چنانچه
 از کتب اکابر امامیه مثل بحار و غیر آن هویدا میشود که جناب امیر سبقت فرصت
 و کثرت مشاغل جمع قرآن مجید و غیره فرصت که ادرن نماندیم در مسجد نبوی صلی الله
 علیه و آله یعنی یافت با وصف و روداده دیش کثیره در وعده کسی که جابر مسجد خصاص
 مسجد شریف باشد و جماعت حاضر نشود چنانچه قبل ازین در محبتی از مباحث
 منہج اول در یافتی علامه و ه میگویم که در وقت غیظ و غضب بر جناب سیده
 و نسبت نایب دای ذات عالی صفات آن محصوره از صفای و کبریا بر سرها
 و عده که محض به تعجل و ثوران نفس بر اصول امامیه بود و ذکر آن هم در پیشانی از
 منہج مذکور گذشت لامحاله انفکاک از حق روداده باشد سیمارفتیک چنانچه
 نفیض آیات قرانی که بکمال بذل توجه و استقام تمام اتفاق افتاد حتی که ردای سیاه
 بردوش نه انداختند و جندی از ثواب نماز جماعت در مسجد نبوی دست برداشتن
 چنانکه داستانی که بیان آن که اگر کبار است گوشه بند و ایتنی از حق البقیه و خروج
 می انجامد و حضرات ائمه مثل امام صادق که کاشت دقایق و وقت حقایق بودند
 و از نسبت عصیان و ظلم بسوی خویش دریغ نمی فرمودند که معرفت سابقا بر طبق تعقیب عیاشی
 ارشاد نموده که آیت کریمه **الَّذِينَ يَكْمُلُونَ كَمَالًا مِّنَ الْبَيْتِ وَ الْهَلْكَ**
الْجَانِ در شان حضرت امیر است و حضرت ابو جعفر امده دیگر را هم در آن داخل فرموده حیث
 قابل علیه السلام یعنی نه لک سخن و اکابر علمای امامیه که اعتقاد این کتمان به تمامی است
 دارند و این سلسله را از جناب امیر المومنین تا مهدی دین عیاد امامیه میرسانند برین قدر
 اکتفا نموده روایت دیگری نمایند که حضرت امام صادق فرمود که مراد از **أُولَئِكَ**
يَلْعَنَهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِيحُونَ ما یوم و این روایت نیز در تعقیب عیاشی و جلد

اول از چهار مجلسی است آدم بر آنکه مراد از احادیث است که اهل ارتداد و نفاق
 آیات نازل را در شان این حضرات پوشیدند و از قرآن مجید بیرون کردند چنانچه از روایات
 علی بن ابراهیم قمی و تمییز شد او در کافی معلوم میشود جوابش آنکه بر فرض محال آیا
 سائیکه قرآن مجید را کلیه مخفی کردند بلکه از قرارت آن که کتاب است علی حدیث بود نیز منع
 فرمودند کافی الکلینی لائق ترجمه اقی بودن این احادیث و آیت مزبوره اند با خلفا
 علی که بعضی از قرآن مجید را با اعتقاد معاشرین و جمعی از قدامت و تجمعی آنرا بی کم و کاست بر
 مذہب سید مرتضی و صدوق و مانند او چنانکه تفسیر مجمع البیان در سال اعتقاد و غیره را با
 بر تفصیل آن منضم است شایع کردند باقی ماند آنکه چون خلفا و اعوان شان قنوان مرتضوی را
 بسبب آنکه مشتمل بر ذمیم مباحین و انصار بود قبول کردند با ضرورت جناب امیرالمومنین
 بکتمان آن برداخته چنانچه مجلسی در بخار و حق العیز با برادر انقسم بهملات نقول کرده و از ازاله
 بهفواتش قطع نظر از لزوم کذب صدوق و علم الهدی آنکه این عذر به تر از کتمان و این علت
 از و سادس این سبای روسیاست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با سکرین قرآن مجید
 جهاد نموده و گاهی بجهت انکار شان حرفی را از قرآن مجید مخفی نموده پس جناب امیر کائنات کتاب
 مستطاب معاذ الله من ذلک بر اصول و افقه لیاقت نیابت نداشته باشند -
 اگر گویند که بجهت اختیار تقیه توانستند که شایع سازند که تم قطع نظر از آنکه عدم تشبیه
 چیزی دیگر است و کتمان و منع چیزی دیگر و روایات بخار و کلینی و غیره مانع در امر ثانی
 واقع شده اند می توان گفت که تقیه از شیعیان خویش که جناب امیر را معصوم میدانستند
 نه مجتهد و مطلع و متقدا و آنجناب بودند نه مخالف یعنی چه که صرح به المتکی حین انکار خوف
 ابن عمر عن جشمه و خدمه مع ذلک در خطبه تشقیق و دعای صنفی قریش و مانند آن جز تقیه را که
 نباشد و کتمان این مضامین و اشغال آن نموشیدند که انشای آن بر علم و افضان
 جنایت معاذ الله و از اینجا بابی امامیه واضح میشود که این خطب و ادعیه موضوع علمای قوم
 است چه جای اهل حق که اجماع بر آن دارند که از جناب امیر تطلبی در باره خلفا صد و ریافت
 چنانچه شارحین نهج البلاغت از روضه هم گفته اند پس معنی لفظ حدیث علی که در نهج خیره

است که آن الخطیبه نسبت الیه کرم الله وجهه کما فی القاموس و لا تناقضاً لهما قطاً بالجمله از
وقت کتمان قرآن مجید که بخدا اسد از جناب امیر صدور یافت بلکه مدت عمر بران گذشت غلط
گفتم بکتمان کتاب مبین بانه لاحقین وصیت هم نمودند تا آنکه هر یکی بعد دیگری اصرار بر
ورزید که امام صادق صراحتی از قرارت آن فرمود و دیگر بانه اسد از جناب با حضور
نسبت باین کتاب مستطاب چنانچه برناظرین کلینی و سایر فضل بن شاذان پوشیده
نیست صادر شد و صراحتاً از جمیع روایات این بر دو محدث جهان روشن میشود که تاویلاً
مرزاجی شیرازی در ترجمه و سوسه نقضانی است و در کتب آباء انفساک حق بعرض تحقیق رسید
یا بنور حق از جناب امیر بر اصول شیعیه جزو لاینفک است و عجب نیست که چون مجتهدین و تکلمین
امامیه درین امور ملجأ شوند گویند که برای جمیع امامه از جناب امیر تا امامه لاحقین قاطبته
در صحف آسمانی همین امر ارشاد شده بود که این کتاب آسمانی و خطاب به جاودانی را تا
قیامت کتمان باید کرد و این جواب بعد از سواب بر تقدیر فرض محال مکتوب روایات
کلینی و دیگر امامه شیعیه است زیرا که بدلائل مطابقتی در صحیفه حسینی و باقریه و جعفریه
ایمنی اندراج و اندماج یافته بود که هرگز از کسی جز خدا غنی نباید کرد و حق را علی رؤس
الاشهاد اطهار باید نمود و در نشر علوم باید کوشید الی غیر ذلک و اگر تکذیب کلینی
رواندارند باید که از امامت این بزرگان تا صادق مصدوق رضی الله عنه دست
بردارند که باین تا کلمات هم کتمان کتاب نمودند و هم نمی از قرارت ان قرآن بودند
و ایضا جناب امیر و تنبیه و توبه است که قند و بکمال غبطه و غضب امام حسین بجان
رسول انقلین را طلب کردند و اینهمه مدت و بیجرمی زوداد تا آنکه اگر شمع کرامت
حضرت جعفر طیار را بیا دینی آورد در زدن دره بر جناب امام حسین که ایای او عین
ایزای یلدا و رسول بود حالت منظره باقی بود انفساک از حق و غفلت از مناقب
و حصول عصمت برای امام حسین زوداد بانه و این قصه را امام اعظم بلکه مرشدان
افخم او در تصانیف خود آورده اند چون مجتهد جالسی در کتاب فوائدها حصیفه
و مواظب حسینه ترجمه آن بفارسی نموده نظر بعموم فائده سوادش بر می آورم و این

حکایت بر دایت حضرت عقیل است که بقرب از کف خیال مرتضوی روی معاویه
 بن ابی سفیان نقل کردند که روزی بهائی پیش حضرت امام حسین نازل کردید پس امام حسین
 در می قرض گرفته نائی خرید و مان خودشان داشت که مان را بان حاضر سازد و در آن
 روز با چند مشکهای غسل از طرف من بخت حضرت امیر رسیده بود پس امام حسین بقبر
 خادم فرمودند که در من مشک از مشکها را بکشد به چون کشد حضرت بقدر یک رطل از آن
 مشک غسل گرفته و بهمان خوراند پس چون امیر علیه السلام خواست که مشکها را امیانه
 مسخین آن قیمت نماید از قبر رسید که کسی در من این مشکها کشوده قنبر عرض کرد که
 یا امیر المؤمنین و هرگز نشد بر انقل نمود چون حضرت امیر حرکت ادراشیدند در شب
 شده فرمودند عی بن حنین حسین را حاضر سازید چون حضرت امام حسین حاضر شد حضرت
 امیر در ره برداشت امام حسین گفت بجی عمی جعفر یعنی بحق و جهرت علم من از نضیه من
 در گذر و ضابطه حضرت امیر المؤمنین بود که هرگاه کسی بحق جعفر میگفت پس غنیمت حضرت
 تسکین می یافت پس حضرت امیر فرمودند ما احکام اذا خذت منه قبل القسمة چه خبر
 باعث شد ترا که قبل از قسمت آن بان متصرف شوی امام حسین عرض نمود که حق ما در دست
 چون قسمت میشد من بقدر یک رطل از حصه خود داخل میکردم حضرت امیر فرمودند که
 بدر تو فدا می تو ما بد که ترا میرسد که تو از آن منتفع شوی پس از آنکه سلمان منتفع شود
 آگاه باش که اگر نمی بود که من دیده بودم که دندانهای ترا بنمیرد اصله علیه و آله
 و سلم می بوسید بر آئینه من ترا درین وقت بزم بعد از آن حضرت امیر خود در می
 که در کنی ردای خود بسته بود بقبر دادند و فرمودند که قسم اهل غسل از بازار خریده
 بیا چون آورد عقیل قسم خورده میگوید که گویا من می بینم که از به دوست من مشک
 را حضرت امیر گرفته اند و قنبر غسل را در آن داخل میکند بعد از آن حضرت امیر علیه السلام
 در من مشک اخی است و میگوید و میفرمود اللهم اغفر لعمین فانه لم یعلم خذ و دنا
 از تقصیر حسین در که که او نادانسته این کار کرده است به خطه کوعا غلی که
 اندک بخورد تا من در صحنه بان امثال اینجیست که در کتب رفته از الوف به در که

بج

میان

چنانچه بر بصیر محقق نیست بکاربرد و علم ماکان و مابکون ایمه و حال عصمت ایشان و تنقیح
 مسائل فقهی بر اصول را قصه و تزییات و کلمات غالیان بدانند ایشان درینا
 و انواع تزییيات را که نظر تنزییم برای خواص کافیست که باره علم دارند چه جای که خواننده
 عرش رب المشرقین بخیال آرد و بدینند که هر یک از روایات قصه و روشن آتش غیظ را
 بمجروح شنیدن نام حضرت جعفر طیار در هر مقام از فضایل و مناقب می شمارد و در
 وقایع بودن فاروق عند کتاب الله است طعن و تشنیع می نماید و اگر نه مقام تطفلی
 محال است این مباحث را بمویدات بشمار تفصیل میدادم و پیش علمای رفته بطریق
 از علماء الزمائم نهادم و لیکن العاقل بکفیه الاشاره و انما قل لا یجدر الف العباده
 الغرض بر اصول اهل حق که اثر نافی صدر البخشیه عبادی در معنی حدیث معجوت
 عند یعنی حدیث معیت نیست و انصحا که حق بجهت امور مسطوره لازم نمی آید چون در خلافت
 جناب مرتضوی حروب بجا پیش آمد و یا استد کشید ارشاد این قسم مضامین بر روی
 خویش می نماید تا مردم سوزن هم نرسانند و بدانند که حق با جناب مرتضوی است
 نه مساویه بن ابی سفیان و دیگر بنی امیه یا **و ایضا** نظر نوردد اینجهت در
 حق عمار بن یاسر که در کتاب منهج المقال هم مرویست بر اصول امامیه میتوان گفت که
 در وقتیکه عمار تردد با امامت جناب امیریم رسانید و سرم تراشید و دست از رفعت
 باز داشت چنانچه از بخار و منهج المقال دریافت میشود و حال آنکه تخلف از جناب علوی
 و مخالفت آنجناب و بودن شخص مصداق حاصل جیهه کمتر از فسق نیست و الا اصل
 الاصول امامیه منقوع میشود کما لا یخفی و از کتاب اقدم یعنی نسخه سلیم نخوی مشکف
 میشود که او از خاندین جناب امیر المومنین بود و نکت بر نکت نمود تا آنکه مورد لعن آنجناب
 کرد و کما سیجی انشا الله تعالی حق از عمار جدا شد یا نشد و حال آنکه زبان امامیه بر
 تقصیق او در آن وقت جاری نمیشود پس اگر تخلف پس از جناب مرتضوی کرم الله وجهه
 که حالش مفصلا دینی بر حال مستلزم بطلان خلافت صدیق باشد لازم آید بطلان
 امامت مرتضوی بجهت تخلف عمار بعین هذا الدلیل و الا لازم باطل فاملزم مشکه

مخرج یجد باید دانست که مجتهد بی سواد تقلید جامعین بایض در مقام حاشیه نشسته
 عبارت ها نه مخفی نماید که اختیار لفظ خالفه در مقام که مقام ذکر اسامی تا کین بیت و
 میگزین خلافت صدیق است ایام لطیف دارد بطرف روانیکه این اشهر در نهاده
 حدیث قال فی حدیث ابی بکر جاره اغرابی قال له انت خلیفه رسول الله فقال لا فقال
 فانت قال انا الخالفه بعد الخلیفه من یقوم مقام الایم و یستسده و الباء
 فیه للیاء الخ و جمیع الخلفاء علی معنی التذکیر لا علی اللفظ فاما الخالفه فوالدی لا غنی
 عنه و لا خیر فیه و کذا الخالف و قبل هو کثیر الخلاف و هو من الخلفه بالفتح و اما قال
 تواضعا و هذا لکنه صین قال له یا خلیفه رسول الله انتی کلامه ازین روایت ظاهر
 میشود که حضرت صدیق نیز بسبب کمال صدق و انصاف از خلافت خود انکار داشت
 میفرمودند تمام شد حاشیه در آخر قول مجتهد بنقل مذکور که در کتاب است و بسبب این
 و تطبیق مختلفات نظری ندارد صاحب استیجاب بسناد خود از این ابی میگوید آورده
 که مردی صدیق را گفت ای خلیفه الله فرمود من خلیفه الله نیستم و این خلیفه بنوعی است
 الله علیه و آله استم و بدان را ضمیمه و انجمله که ترجیح برای این روایت حاصل زیرا که
 مستند است و روایت بنایه بلاستند و خود عقلمانی و غیر او تصریح کرده اند که احادیث
 بنایه اعتبار را نشاید مادی که مستند معتبر بنیاید مع ذلک کتب فرائض بدان ناطق است
 که مهاجرین و انصار صدیق را خلیفه رسول الله میگویند اگر او انکاری نمود که این اصرار بر
 محقق می و در زیند الغرض اگر قصه یکی است روایت بنایه قایل ذکر نمائند و اگر مستند
 است تا که بر تواتر محمول است چنانچه صاحب بنایه گفته و محبت دفع این احتمال
 دست و پا کم کرده و از مسأله بر اصل افتاده چنانچه این بحث در مقاله سادسین خواهی
 دید و در کتب کلام مجتهد درین ان فراست خواهی دید و این است الله تعالی قول الله تعالی
 است ای قول بر هر دو حدیث بنایه در میان مخالفان نیست و این حدیث است
 از انکه امام حسن بکرم الله وجهه حضرت را تحت روایت اندم قبول کجاست اهل میگوید که
 العمد و این اهل حق بکار خویش مشغول بودند و معذرتی لایستیم سخن نمیگفتند و غایب

در جنایات آنکه نه این قسم کلمات در سبای خلافت صدیقی فرموده باشد و اقوال
و افعال هزاران از اینبای کرام در وقت طفولیت نزد ما محبت تابانم چه رسد که
بعد از آنکه مصداق حتی اذ ابلع شده و بلع مار بعین سسته شده نیز معصوم نبوده اند
بپیر عدم ایست حضرت صدیق از کجی لازم آمد اما بر منسوب روایات شیعه پس و پیش
زیاده تر آنست چه در عمل شیخ الشیخ خود حل این اشغال از جناب مشکل است مرویت
تفصیل این اجمال آنکه محدث مذکور در باب الحله التي من اجلها دفنت فاطمه
باللیدر ولم تدفن بالنهار از علی بن احمد بن محمد از محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عثمان
نخعی از حسین بن یزید از حسن بن علی از ابن ابی حمزه از پدر خود شنید از امام صادق در
انسانی حدیث طویلی که چند ورق ثبت است و دلالت بر آن دارد که بعد از اخذ فدک
و غضب جنایات سید ابوبکر صدیق در استرضای آنجناب نجاست قصوی پوشید و
آخر همراه فاروق با حازت حضرت امیر در خانه هدایت کاشانه داخل شد و فیما بین
مکالمه طویل و عریض روداد و ابوبکر صدیق هیچ دقیقه فروتنی باقی نگذاشت در دفع
بر کردن راوی که جناب فاطمه زهرا را ضعیف تر وایت میکند فلما أصبح ابوبکر و عمر
عائدين لفاطر فلقيا رجلا من قریش فقال له من اين اقبلت فقال غریث علیها لفاطمه قالوا قد
مائت قال نعم و دفنت فی جوف البیل فخر عابز عاشد به انتم اقبلا الی علی فلقيا ه و قالوا
ما ترکتم شئنا من عوالینا و مسائنا و ما هذا الا شئ فی صدرک علینا بل هذا الکما غلست
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوننا و لم تدخلنا معک و کما علمت انک ان یصبح
بانی بکر ان انزل عن منبر الی فقال لها علی علیه السلام القصه قانی ان ملفت لکما قال نعم
فجلست فادخلها علی المسجد فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اوصانی
و تقدم الی ان لا یطلع علی عورتی احد الا ابن عمی فکنت اعنله و الله لا یکره قلبه و الفضل
بن العباس یأ و لینی النماء و هو مربوط العینین بالخرقه و لقد اردت ان اخرج القميص
لی صانع من ایست سمعت ولم ار الصورة لا اخرج قميص رسول الله و لقد سمعت الصوت
یکر علی فادخلت یدی من بین القميص فضلت ثم قدم الی الکفن فکفنته ثم زعمت القميص

بعد گفتند اما احسن ابنی قهقهه ثعلبان و یعلم اهل المدینه انه یخطی الصفوف حتی یأتی النبی
صلی الله علیه وآله و هو ساجد فیکرب ظهره فیقوم النبی صلی الله علیه وآله وسلم و یدیه علی ظهر
الحسن و الاخری علی رقبته حتی تم الصلوة قال انتم قد علمنا ذلک قال ثعلبان و یعلم اهل المدینه
ان الحسن کان یسعی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم و یرکب رقبته و یدیه الحسن رجبیه علی
صدر النبی صلی الله علیه وآله وسلم حتی یری بریق غلیظ لیه من اقصى المسجده النبی یخطب و لا
یزال علی رقبته حتی یفرغ صلی الله علیه وآله وسلم من الخطبه و الحسن علی رقبته قلما رای الیه
علی منبر ابیه غیره شوق علیہ ذلک و الله ما امرت به ذلک و لا فعله عن امری انتهی بقدر الحاجه
محصل معنی این عبارت چنانکه مبینی آنکه چون شیخین رضی الله عنهما فردای صبح آنروز که
در استوضای قاطی اعتمدند از حد که رانیدند قصد عبادت آنجناب کردند قصارادر آنای
راه باشخصی درخوردند و گفتند از کجای آئی گفت بنحیث رسیدم نزد علی کرم الله وجهه
رفته بودم گفته قاطی زبر مرا جهان گذران را پدر و دگر گفت بی بکه اورا هم در میان
دفن کردند پس شیخین گریه و زاری آغاز نهادند و جوع و فرج شروع کردند و نزد جناب
مرقنوی رفته شکایت نمودند که در قلب تو عباری از جانب اراده یافته که بر جنازه قاطی را
طلب کردی و رسول خدا را بدون حضور غسل دادی و چون وقت صبح ابو بکر بر منبر آمد
بفرزند خویش یعنی حسن مجتبی تعلیم کردی که گفت فرود آ از منبر بدر من حضرت گفت اگر
قسم شرعی خورم تصدیق من میکنی گفته بی پس قسم خورد و در مسجد نبوی شیخین را همراه
آورد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا وصیت نموده بود که بر شتر کاه من
جز تو کسی اطلاع نیابد پس غسل میدادم و ملائکه بدن مبارک را از پهلوی به پهلوی میکردانید
و فضل بن عباس که عصابه بر چشم او بسته بودند آب میداد خواسته بودم که قمیص را
مبارک را جدا کنم تا گاه شخصی باد از باند بکار تمام گفت قمیص را جدا کن و من اورا ندیدم
که بود پس با قمیص غسل دادم و بعد از تکفین قمیص را از جسم شریف بر کشیدم پس خاک که دیگر
در وقت غسل طلب نکردم همچنان شما را اما قول حسن پس شما بلکه تمامی اهل مدینه تنگ میزند
که او در عین مسجد از صفوف من در گذشت و پشت آستر و صلی الله علیه وآله وسلم

سوار میشد و همچنان حال او بود و وقت خطبه هرگاه این طفل ابو بکر را بر مینداخت حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دید بروی کران آمد چنانکه معمول اطفال است بگریای الهی گریستن
او را باین قول امر نموده ام و نه او آنچه کرد با من کرد انتهی حالیا اگر مدعی
اجتهاد و فزید و لا اهل بیت امی قسم شمسوار سیدان لافقی و مورد سوره اهل است
راست دانند معای باحدیت رضوی کرم الله وجهه تمام است و اگر تائیدی قدما می
از ناصین عبد الله بن سبا و شیه طان الطاق بجایا دروغ بنیاد اهل حق را بگریه
کلاف دوستی زنند و قبا بنی ناصیه در بر نهند کلامی نیست عنقریب با دافرا می
ولا یکر عذاب غلاط نیشداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون فبرین اعداد دین و کجک ابدال کفره و منافقین مسلمان میشوند دیگر
ای نشین و جوه و ادما را نشان میزنند قال الله تبارک و تعالی فکیف اذ انتم فی
الملكه یضربون و جوههم و اذ بارهم ذلک یا ایها الذین آمنوا اتبعوا ما
الله و کبر هو ارضوانه فاخبط اسماءکم ام حبیب الذین فی قلوبکم
موضع ان کن یخرج الله اضغاثکم و اگر مقتضای اصل اصول
خود و دلایل است کرمیه و کفر فیه فی سخن القول بر زبان آورند که ما را از
حدیث رضوی و قسمهای شرعی آنجناب کاری نیست نشان دهید که اقوال
علمای شیعه در کدام کتاب دلالت برین دارد که اقوال و اقوال ائمه در وقت طفلی
حجت نیست گوئیم که بر تقدیر حجت بر قول و فعل ایشان در پس صبا و عدم صدور
مقتضای طفولیت مطلقا و دعوی مطالع لوج محفوظ در هر زبان برای ائمه پدی انکار
علمای شیعه مثل صاحب کشف الغم چه میگوید آنچه دلالت بران میکند که در طفولیت
و جوانی ایمه فرق بسیار است نه منی که بجای نقل روایت شیخ مفید که جناب سید
المرسلین واقع کر بلار آنجناب امام حسین ذکر نمود صاحب کتاب مزبور مثل
زمان رقیب القلوب استبعاد می نماید و میگوید که چگونه دل جناب سرور عالم یاری
داد که این خیر جان که ز جگر سوز را و بروی حسین با وجود کویکی او بیان فرماید

و سببی تفصیلاتش را در روایات دیگر که یکی از آن نیست که چون
 مرتضوی از واقعه خندق بعد از کشتن عمرو عبود و برگردید شمشیر خود را بحسن مجتبه
 عنایت فرمود و گفت که بفاظ زهر ابد و بگو که شمشیر را از خون آن ناباک صاف
 کن بعد از شست و شو ذوالفقار را نزد حضرت امیر برگردانید فرمود که اگر فاطمه
 می‌شست بیک نقطه از خون آن کافر فاجر چرا باقی میماند امام حسن عرض کرد که ای
 پدر بزرگوار مادر من شمشیر کشته است فرمود که این نقطه خون از بهر صیبت جفا
 سید المرسلین ارشاد کرد که این امر را خود از ذوالفقار پیرس نگاه ذوالفقار
 بجزو تحریک سخن در آمد و گفت در شستن فاطمه هیچ شک نیست مگر بیکم از دستان
 آفرین بیک قطره خون عمرو آتش میدیم تا تاشانی باقی ماند و ملائکه آسمان و زمین برود
 که ذوالفقار را از نیام برگشتی بعد از دیدنش صلوات بر تو فرستند انتهی بالحق
 جماعتی استغراب درین حکایات دارند که طفل دو ساله چگونه تحمل این امور بیان
 تواند کرد چنانچه بعد استغراب کتب امامیه مخفی نخواهد بود و برخی بر صور خیالیه خویش
 فرود می‌آیند و میگویند که از ائمه معصومین این امور بعید نمی‌نماید چنانچه صاحب
 بحر گفته مع ذلک قبل ازین تفصیل تمام گذشته که والد مخاطب در کتاب
 آینه حق نما بفتنای مثل مشهور الکذب قد یصدق خبر باختلاف اکابر طائفه
 خویش داده و گفته که در عصمت ائمه از ابتدای عمر قبیل و قال است پس دعوی اجماع
 طائفه به حجت جمیع افعال و اقوال ائمه اثنا عشر عموما متطرق نمیتواند شد و گویانکه
 از طائفه امامیه در جواب استبعادات مرقوم الصدوق نقل ذکر قصه بروی امام
 مساعی یلیع بتقدیر سائیده اند ظاهرا نزد آنها علم ائمه از اول ولادت تا بهنگام
 رحلت مساوی میباشد چنانچه مؤالذین اروستائی در کتاب است و باقر مجلسی
 و امثال ایشان در تصانیف خود بر روایات مفتریات برین مدعا استمدال ننمایند
 که لا یخفی و سنوافست این اعتقاد ببلایات و کرافت بر اهل الصاف چنان نیست
 که حاجتی به بیان در کشته باشد چه همین وقت از روایت صدوق معلوم شد که امام

الا انه لا يمكن ان يثبت عليه وآله وسلم معلوم نبود تا آنکه از کتب معتبره تنبيه کردند
 و مسئله شرعی آموخته اگر علم این بزرگان در خردی و بزرگی بر یک منوال باشد معلوم
 نیست که در توجیهات حرکات امام حسن و امام حسین خصوصاً نسبت بجد امجد خویشان
 هیچ جمع خواهند کرد و شکر گریه خواهند آورد که قطع نظر از اقدار در نماز بر سرودن و شکر سائر
 بشهادت مرتضوی که عرفت آنقادرعین نماز سوا میشتند و حرکات را که نسبت
 بمرکوب بعمل می آوردند و دامن مقدس در عین خطبه میکشیدند و تا آخر حیات آنجناب
 این حال بود چنانچه تقریر جناب امیر و عذر خواهی ایشان دلالت بر آن دارد بر اصول اهل
 حق و جمعی شیعیه که از حال شان ایمانی رفته در همه مقامات امری سهل است و در
 جناب حسین موجب اقتضای برداشت محموله و اصول موضوعه طائفه ایمنه بی اندیشهها
 دلی ادبها از کجایکجا میسر شد و سراز صغیره و کبیره یا کبر الکبایر معاذ الله میکشید و بر اعتقاد
 این فرق تجردیل حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم که بنا بر حرارت دینی کبار در
 مدت الامر خلیفه ثانی را اتفاق افتاد تا بر جنازه منافقین نماز نگذارند سنت حسن
 و روش برگزیده شهید کربلا باشد پس بر نش و طعن شیعه خصوصاً مخاطب با مروت
 و جاکله فاضل جالسی در رساله ضمیمه از هم می پاشد **سلسله** که اهل حق بعضی از
 افعال حسین را در خردی بر خوارق عادات حل کرده اند لیکن اینجستی مستلزم آن
 نیست که جمیع افعال و اقوال این بزرگان در حالت صبا محبت باشد تا دعوی اهل
 خرافت به ثبوت رسد و بنیاد خلافت خلیفه اول متزلزل کرد و کلیف که از جناب
 مرتضی بنفص صریح مروی باشد که هرگز بتعلیم و رضای من امر نه کور از حسن محبتی صد
 و هرگاه بر آنچه نه کور شد اطلاع یافتی و دقایق این امور را بسطی فنی بر تو واضح
 شد که این جوابها بر تقدیر صحت حد و راین الفاظ از امام حسین در سبای خلافت
 فاروق نیز جاریست فرق اینست که صفرا امام حسین وقت تخطیه فاروق بر نعم مجتهد
 با اتفاق فریقین ثابت است بخلاف تخطیه امام حسین در باره حسن محبتی که در آنوقت
 کمال جوانی رسیده بودند و کلمه **لک** تو خواستی که موافق اصول شیعه بزرگان آوردند

بلکه حل این حرکت بر صغر امام حسین بطریق اولی جاری تواند شد زیرا که بعضی از نواب
 که قلوب ایشان بر تصدیق ایمان جناب امیر قرار نمیکرد چون دیدند که اگر امر نزول را بر بعضی
 طغولیت حمل نه کنیم در حکایت امام حسن ترک تقیه و ترک دین و ایمان و مخالفت جناب
 رضوی لازم می آید راهی دیگر مسلوک داشتند و گفتند که تا زنده کی جناب سید و جاست
 امیرالمومنین بر وایت محمد بن اسمعیل بخاری برقرار بود پس اعتراض ترک تقیه بر امام حسن
 ظاهر السقوط است انتهی و ازین کلام صاف پیداست بلکه اظهر من الشمس که چون مانع
 تقیه در خلافت فاروق برتفع و مقتضیاتش از هر جایت برعم امامیه محبط پس اعتراض
 از امام حسن برخیزالش موقوف است بآراء رب باعتراف او بر جناب امام حسین و سوجاست
 و شیعه را بخواند بر تقضای حسن حمل کنند علایح نیست زیرا که مطالب کتاب منقوش و فک
 خاتم برای هر معصوم بر وقت معلوم است نه قبل از آن چنانچه از کافی پیداست لاجرم
 بنابر عموم این بعضی نواب حسب جواب در حکایت امام حسین با حسن و جاست
 آدم بر بیان سخافت این نواب پس می رسم که وجه ترک تقیه امام حسن بر اصول کدام
 فرق است که بر وایت اهل سنت که بمحاش غنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
 نموده این تقریر و قتی مفیدی افتاد که اعتراض ترا تقیه برای الزام شیعه بر صدور خیالیه
 ایشان نمی بود پس این صفوات اهل بر است که هنوز این نواب اصل مدعای متکلمین
 اهل سنت را هم نفهمیده اند و بر سر صغیر و کبیر عیانت که بر مفترقات قوم مورد ظلم
 و لوم اکثر سوامخ عظیمه که واقع شد بر جناب فاطمه و اولاد اجدادش واقع شد سوختن
 خانه و سقط محسن شکستن پهلوی ان معصوم بضرب تازیانه او دریدن سینه معافی
 ندک الی غیر ذلک که بتصریح محققین امامیه بتواند رسیده ایا بعد رحلت فاطمه زهرا بود
 بار خدا یا مگر بر اصول نواب اینهمه که مذکور شد باقیه جا که از چویش برد از غضب نام
 کثوم تعظیم و تکریم امیرالمومنین باشد و لیکن هرگاه اینهمه از تعظیم است باری منکوم است
 که نه لیل و تحفیر بر اصول دشمنان اهل بیت چه خواهد بود و متوجه شد که این قال
 و قیل از قسم امور فرضیه باشد نه واقعی نفس الامریه زیرا که فاضل اخباری برادر مستور در جلا

ایضاً جایگاه از عدم تقیه جناب امام حسین وقت یزید و تقیه حضرت امیر در وقت خلافت
 اعدا را باره مرتب نموده با قهاری خود با مثال این امور لب کشوده بلکه و سب
 اتفاق فریقین بران نقل فرموده اگر با درت نیاید اینک عیارش بشنوید که گفت
 بعد حال صغیر عالی میکند که هر چند این مقام مقام کلام درین مقام نیست و محاش و بیکر است
 لیکن از یک درین رساله کرات و مرآت در بناهای رنجا رنگبند کور شده مقصود
 اینکه سباده اعراض این همچنان از حوالش و ظرف بخند ملازان کنجایش باید نگذاشت
 که از شش میدارد که در خوب تقیه نزد امامیه مسلم لیکن کلیه مابین عام الا و قد حق و الس
 صافه اذ بان ذاکم نیز مرسم و اگر با نفاذ تامل فرمایند واضح است که بنا و علی
 مرحوم الامامیه از حلقه های ثلثه را شنیدین که نسبت بامیر المومنین علیه السلام و فاطمه
 سلام الله علیها نقض عهد و نکست بیعت غدیر و غضب فک و دیگر چند اعمال بر خدا و کس
 اما با این همه باز در ظاهر طریقه معاشرت اینها با اهل بیت علیهم السلام همین اعزاز
 و اکرام با اتفاق فریقین بود و اجراء شجر اسلام را بجز افعال مسود و که در کتب کلامیه
 و سیر موجود و منشای طعن و قبح در شان ایشان است بآلمه نزد امامیه نیز از میان
 بر نهشته بودند و با کس شرع ستین و انصب العین خاطر خود را سید شتند الی آخر
 ماقال نفوذ یابد از مذہب اعدا و اهل بیت ظاهرین که با وصف ذکر امور مسطور در
 مطاعن خلفاء و دعوی استفاضه و شهرت و اقیات مذکور در باز و بروی ملتفت
 با قتی رتام میکنند که طریقه خلفاء اعزاز و اکرام اهل بیت بود فاعبر و ایا اولی الامر
 و اگر مراد آنست که سوا این مصایب و دواهی تعظیم اهل بیت نبوی میکردند پس
 طراز از همه خرافات و ترانست که اهل بیت شخص را لکد زنند و خانه او را سوزند و
 بپلویش را بشکنند و بیعت فرما سازند که کافی علل شیخ مشایخ متهم سازند و خود
 آن بزرگ را بر سواهی تمام بعد از آنکه رستی در کلویش بسته باشند بر سر باز کنند
 و دخترش را غصب نمایند و چند کس را بر قتل او بر غلامند و اصحاب او را در سزای
 ذلیل و خوار گردانند چنانچه در سطور مختصرات ایشان مسبوط است باز منعی تعظیم

باقی باشد اللهم اهد قومی فانهم جاهلون ومن الحق کما رهون وعن الصادق علیه السلام
وچه ترک تفسیر امام حسن که بعضی از خواص ترتیب داده بودند بر برگزین اصول و فقیهین
الطباطبائی نمی باید من بعد مسطور نامه که در جواب این طعن بعضی از علما در صحت
روایت گفتگو کرده اند چنانچه از شرح تجرید منجم طوسی مثل شرح ملا علی قوشچی و غیره
بظهور می انجامد و بعضی از علمای اعلام بآنکه درین باب حجت زنده بیان اطلاق
تقریب امامیه پرداخته اند چنانچه حضرت صاحب تحفه اثنا عشریه و الاتفاق اختار
و اینمضمون مستلزم صحت و روایت نیست و نه ذمه امامیه را از اثبات صحت آن قانع کرده
چه محتمل است که جواب این بزرگان بر تقدیر تسلیم باشد باقی ماند آنکه در اقطنی این قصه را آورده
لیکن بر محمد شین عیانت که مجرد روایتش بر مستلزم صحت نیست چه جای روایت
ابن ابی الحدید که اعتزال و تشیع را با هم آمیخته و بعد از اثبات صحت اینهم بزرگ امامیه
است که استفاضه حدیث مذکور بلکه نواتر از آن چنانکه در مطاعن خلفاء دعوی میکند ثابت
نماید عبارت مجتهد جالسی در صوارم جوین بغور دیده شود که درین امور نص قطعی است
باین و آن نیست که ادعای امامیه هرگاه برستیان احتجاج نمینماید بر قیام اعمال و
حضال اصحاب ثلثه احتجاج نمیکند مگر با آنچه مشفق علیه بین الفریقین و از جمله مسلمات
و مشوات است الی آخر باط **قره الکنه** در اکثری از روایات کافی که جامع آن
این کتاب مذکور در این بین است محبت میداند مانند مجتهد کربلای در حاشیه کتب اصول
قدح میکند و ثلثی را ازین کتاب صحیح نمیدانند و از اهل سنت در باره مولفات و آثار فاطمه
که بالاتفاق مانند صحیحین نیست چشم اندازند که تمامی احادیث آنرا صحیح ندارند بالجمله
بعد ازین همه امور که شنیدنی مکن نیست که امامیه بدلیل عقلی یا نقلی حجت جمیع افغان
اقوال امامین را وقت طفلی ثابت کنند زیرا که اهل حق را فقط صد و فیلی از ایشان بر
اطفال در جواب کافی و اگر جمیع افعال و اقوال شان حجت باشد لازم آید که مضمون ایشان
که در روایات امامیه اکثر با وی معاند را یک با مرکوب بعمل می آورند از لحاظ کمال است
و تا زمانه زدن از آن نباشد و اینهم تقریرات از راه شرح است چه وقتیکه خود خباب امیر

حل این مشکل و قضای و طراز طرف است نموده باشند از اهل حق بزرگان مشغول است
 فیتل مل نه اما مقام فانه قاطع لحد و جمیع التبهات والا و نام قوله و از انجمله
 است حضرت مقداد الخ **اقول** تخلف این بزرگان اگر با معنی است که در استعداد
 استحقاق ابو بکر صدیق قاض بودند فلا شکی و عبارت شرح مقاصد که مخاطب ایشان
 بدان کرده عا شاکر بر این معنی دلالتی داشته باشد غایه مانی الباب بر بعضی از فقهاء
 است که آنچه مردست که فردای الی و در جمعیت ابو بکر صدیق این همه بزرگان که مانند بعضی
 دیگر حاضر شده بودند گرد آمده و جمعیت جناب امیر بیت کردند نزد ملا سعد الدین
 نقیانی مقام بحث و نظر است و این معنی هرگز مستلزم آن نیست که این بزرگان قاض در
 استحقاق افضل العلیقین بودند قصارای امر آنکه روز اول در معرکه جمعیت نبودند و
 و هو لا یسئلم و لا یغنی من جوع چه قبل ازین بر و آیات شیعیه از جناب مرتضوی دانشی که
 اجتماع همه کس از اکابر وقت امامت شخص ضروری باشد بخلاف امام حسین و هر چه اول
 و غیر هم که صریح در خلافت یزید قبح کردند کما صرح به علماء الفرقین اکنون عبارت
 شرح مقاصد که مدعی اجتهاد اشاره بطرف آن میکنند باید دید و مامودی انه لما بولج
 لابی بکر و تخلف علی و الزبیر و المقداد و سلمان و ابوذر راسل ابو بکر من العدالی علی
 رضی الله عنه فاتاه مع اصحابه فقال ما خلفک یا علی عن امر الناس فقال عظم المصیبه و
 رایکم استقیمت برکم فاعتمد الیه ابو بکر ثم اشرقت علی الناس فقال هذا علی ابن ابیطالب
 لا یقه فی غنمه و هو یخیر فی امره و انتم بالخیار فی بیعتکم ایای فان را یم لها غیری فانما و
 من پایو فقال لی لا نری احد غیرک فیا یه هو و سائر المتخلفین **پس** بدانکه
 شرح مقاصد در مقام مختلف انداده در بعضی مین الفاظ واقع است و در
 بعضی دیگر بجای و مامودی فماری بغای تغریب مسطور است و در جمله عبارت بعد
 لفظ و سائر المتخلفین لفظ محل نظر نگردد و با حدی از دلالات بر دعوی مزبور که
 ابوذر و سلمان و مقداد و غیره استحقاق حدیث شرح می نمودند و دلالتی ندارد و وقت
 تحریر این اوراق درین فکر بودم که محتاجین که شید اعتساف طبیعت آنهاست نخواهند

که دعوی اختلاف نسخ من تقاضای بنفس بوقوع آمده سیلی برای الزام ایشان مفتوح شود
 که ناگاه بعبایت ایزدی بر بعضی از اوراق عماد فاضل جالسی نظر افتاد و معلوم شد که
 در مطالبه او همین نسخه بود که از قاضی تفریح و لفظ محل نظریه و اثری در آن نیست و
 بر ظاهر است که اگر در نسخ او چنین می بود ذکر آنرا از منعی غیر مترقبه بجای خود می شمرد
مع ذلک مستلزم تحریف او خواهد بود که بجای فاروی ماروی بدون تحصیل
 معنی نقل کرده و غیر متبدا را یعنی لفظ محل نظر از اخیر ساقط کرده و این را متقلدین او هم
 تجویز نموده اند که تا بفرزندانش چه رسد و متشای این اختلاف خاص نزد احققائس
 اینان مکنده است که اکابر امامیه از مقتدای خویش یعنی ابن سبائی تسامح را یاد گرفته اند
 و سرآمد ستارین ایشان جامع بیاض علی ابراهیم خااست که دو در اختلاف شباهت
 با دهم از یکدست خویش دست بر نمیداشت بلکه مجلدات کتب اهل سنت را بنظر دلفریب
 می نویساند و کمال در نیست و تزیین می آرد است و بقیعت سیر میفرودست و چو اورا مرتبه
 از خطی و بلند در لاهور و کشمیر بعهده صوید دادی دست داد هزاران کتاب از تزیین
 اهلست خرید و از نسخ نمود و بسیاری از علمای ابرارین کار بر آنکشت و چه تحریفات کرده
 کار نیار و در تا بود کارش همین تلبیس و تحریف بود و از اینجا است که جامعین در جلداول
 بیاض مذکور در خصوص این مقام برای تزیین عوام اتمام تمام نموده حاشیه نوشته اند
 محصولش آنکه در نسخ مفتی لاهور که ما همش محمد کرم است و هم در نسخ ملا عنایت الله کشمیری
 همین الفاظ در کتاب شرح مقاصد برآمد که بحث و نظر در آن دارد است انتهی و بعضی
 از امور که تعلق با قبل عبارت منقول از شرح مقاصد علامه نقارانی داد و بعد ازین جای
 مذکور خواهد شد که محاطب در اینجا انبساط را برای تأیید هواسب نفسانیه خویش نقل
 خواهد کرد انشاء تعالی باز باید دانست که جدل و جدال و بحث فضایح و قبایح
 خلیفه اول را این بزرگان نسبت کردن با عترت سید شمعین در شافی و صاحب بحار
 و غیر اینها از روایت قوم است پس اهل حق الزلم باین فرخنده است منخورند و اگر ازینهم ده
 گذریم آنهم مناقشات نامشمل سایر است که مدعی سبب و گواه سبب کمالا یعنی علی من منع

الکتابه کور او طالع المجلد الثامن من البوار من المقام المستور و حکم بموجب تقیه
 و صورت ظن قدر متناقص آن حکایاست و هرگاه اهل امامیه بعد استقرار و تقصیر و
 بران دارد که خبر دهد هرگز این بزرگان نزد جناب امیر یا و صرف مواجبه جنمی حاضر نگرددند
 پس فتن ایشان در مجامع اعوان و انصار صدق بدون سمیت شریفه و دوست از جاهل
 خویش برداشتن و ادانصرت اهل بیت دادن مقبول نمیشود و ایضا این جماعت
 را لازم آن بود که در وقت فتنای مداین و حکومت وطن شیعه یعنی کوفه بعد جمع مال و
 منال از خلفا و راشدین سربازی کرده به دستگیری حضرت امیر که بجهت فتنان اعوان و انصار
 علی بن ابی طالب و ایا تهیم دست از حقوق خویش برداشته و ان طوفان اعدا شده و بی تیزی
 مبتلا گردیده بود می پرداخته زهی دعوی اتباع طبیعت و مخلص تشیع برای این مردم
 که سانی کوفه و مالک سلسیل با تمامی فرزندان جلیل و ابلهست بهیض جبر سلی سبب غضب
 حقوق خصوصاً صفائی قدک بکمال ضیق و عسر میسر کنند چنانچه کتاب ارشاد دلیلی بران
 گو است و از دست خلفا معاذ الله انواع مصائب چشیده و این حضرات بطیب
 قلوب برای حکومت مداین و کوفه و بصره رخت اقامت گشته و ایا این مضمون هم بگوش
 حق نبوش ایشان رسیده بود که طبیعت دوست آن باشد که دست دوست
 در بر ایشان حالی و درمانگی و علم الهادی امامیه در شافی میگوید و مخاطب اجتهاد مآب
 ترجمه آن در مجله فتن از جای اربعه ای می نماید که اگر گویند که سلمان و الی مداین از جانب خود
 اگر ارضی بخلافش نمیشود چرا از طرف او متولی حکومت آنجا میشد گوئیم اینهم محمول بر تهمینه بود
 و امریکه باعث بر سبت ظاهریه و اظهار رضاشده باشد بود همان امر باعث قبول تولیت
 از جانب آن متطلب گشته بود اگر گویند در قبول حکومت و ولایت تقیه را چه مصرف است
 گوئیم جایزه است که عمر او را تکلیف قبول حکومت برای امتحان کرده باشد که آیا قبول
 میکند یا نه اگر قبول نکند و عدول نماید خلافت و عداوت سلمان از ثابست و مسلح سازد
 و در صد آزارش بر آید پس باین خوف متولی مداین شده باشد و همچنین است
 حالی تولی عمار کوفه را الی آخر اینها مداین حد را اندک انصاف نمایند

که چهره بی مغز است که بعلت کبدت ازین با نیان شمع سر میزند اینهمه طول مکنت
 بلکه مرد و دهر که بی طهر من حیات القلوب برای امتحان کی در کار می باشد خصوصا
 و قبیله در مبادی انکشاف صبح خلافت معین چنانکه دانی کدام دقیقه تقضیع بر
 روایات مفتریات قوم ازین بزرگان نامرعی مانند پس البتة خلیفه ثانی اسامی این
 بزرگان را در صدر دفتر عداوت و خلاف سجل بلکه میرای صنادید مهاجرین و انصار
 مزین کرده باشد حاجتی بقبول تولیت و عدم قبول در میان نبود و انصاف باید کرد
 که از قبول حکومت استهلال بصفای قلب میتوان کرد چه جائی آنکه تشیع سمان و
 بغض او با خلفا در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کالشمس فی رابطة النهار باشد
 چنانچه از مفتریات قوم در بخار و حیات القلوب توده توده موجود بلکه حال ابوذر و
 امثالش نیز در زمان سرورالش و جان بهم بین بود پس دشمنانرا که تشنه خون و در پی
 استیصال خلافت باشند باین عهدای جلیله سرفراز کردن و یر بلا عظیمه لمط کردن
 بقبول نمی آید مگر آنکه از ماضی راضی نباشند و هرگاه سلالا اہلیت نبوی را بر عقده است
 فاسده طائفه فی اعتبار و امتحان شنید کردند و آتش بجانه او زدند چنانچه حضرت
 مجتهد جالسی در ذوالفقار دعوی صحت آن کرده از امتحان سمان و ابوذر و مقدار
 و عمار و امثال ایشان و آنهم نامدهای دراز چه نام توان برد و از ناموس ایشان بعد
 بر بادی خان و مان سیده نسایم لایان روی اینها چتری باقی بود که گنبد آشتن
 آن علت قبول احکام مذکور تواند شد نزد خرد خرد بین برد ناموس اولین و
 آخرین این قوم یعنی مقبولین است همان وقت دریده شد که بجز دانات سرور است
 تخلف از او امر مقتضی نموند و وقت معهود اکثر ایشان حاضر نشتند و تمامی
 مصایب اہل بیت را بچشم دیدند حتی که سیف زبانشرا نیز در آن وقت بکرت نبوده
 باوصف این بیخوف و بدلی و قبیله ناموس اینها برقرار بود چگونه در جمیع اصحاب
 برای نصرت اہل بیت رفت یا شد تا بلعن و طعن غاصبین خلافت بزعم امامیه بچهر
 و اگر خوف جان بعد باری بعد از قبول تولیت چه با بجزت کردند کاش دست بدین

مر قنوی می آید و بختند و بسواری دلایل بجای می فرستند که ابو لولوی لا یعنی بابا شیخ الکر
 ر فضه بدان سمت بعد قتل فاروق متوجه شد و جان سلامت برد محو حیرتم که
 در باره قبول تولیت از خلفای جور در زبان خلافت بنی امیه و عباسیه و در قتل
 بنی امیه از حضرت معصومین متواتر مرویست و قبل ازین مجملش تسبیح ساجین
 و ملا حظا طبرین جا گرفته تیر از یاد ایشان رفته بود و هرگاه تولیت بدین و بصیرت و کوفه
 و مانند آن مبتنی بر اصل الاصول شیعیه یعنی تقیه بوده و آن نیز بر خلاف نص نبوی در
 حق مقبولین سانی عموما و حضرت ابوذر رضوانا باشد چنانچه از بحار و غیر آن بوضوح
 می انجامد پس دعوی امر بالمعروف و نهی عن المنکر برای ایشان و توقع هدایت و مصلحت
 ازین بزرگان اصفی که دیگر است که از علم الهی طائفه در مخاطب که مترجم و کامیاب
 این بابین است صدور یافته چنانکه بعد از عبارت مزبوره میگوید جایز است نزد ما توی
 مناصب از قبل حاکم جایز هرگاه شخصی را مطلقون باشد که با وجود توی اقامت احکام
 الهی میتواند کرد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجای تواند آورد پس این اجداد حق
 که متولی حکومت شده بودند مطلقون یا موقوف نزد ایشان بوده باشد که نهاد احکام
 الهیه میتواند کرد انتهی حذر را اضافت باید کرد که شخصی که در قبول حکومت تقیه
 کند و بعد از تسلط بر بلاد و سیج بند خوف را از بای خاطر خود بر ندارد و هجرت را نم
 گماهی یاد نماید امر بالمعروف و نهی عن المنکر که بنیاد آن بر اظهار مبادا الحسن است تو
 کرد و مردم تواند گفت که امامت مستخبر بذات امیر المؤمنین است و خلفا که با ابان
 آرزوهای دلی رسانیده اند با طریق امتحان نوردیده منافقین و غاصبین اند و کفایت
 که مقبولین سانی امامیه هم اعتقاد نیک و حسن ظن در باره شیخین و غیر ما برسانیده
 باشند که بنیاد تقیه را میکنند چنانچه محقق حیلانی در فتح السبل کلامی طویل از نقیب
 ابو جعفر که استعانتش نقل میکند و بران مبادا گفته می نماید که مقام حاجت نیست
 سبب دیگر در تقویت حسن ظن مردم بعد قدین معیت آنست که آنها نفوس خود را از
 بازداشتند و شیوه زهد و دنیا پریشی گرفته و در غایت بدینا و زینت آنرا که

کردند و قناعت بقلیل و اکل خشن و لباس گر بس مسک خود ساختند در حالتی که مال
 برای ایشان حاصل و دنیا رو کرده بود و آزاد رسانی قوم قسمت میکردند و خود را یان
 اصلا آلوده نمیکردند پس دلبهای مردم با ایشان مایل شد و ایشان را دوست داشتند
 و طغیون مردم با ایشان نیک شد و هر کس را که در باره ایشان شبهه در خاطر بود یا قفس
 داشت با خود گفت که اگر ایشان به هوا نفس غفلت نص میگیر کرده بودند باست
 اهل دنیا باشند ترک اموال و لذات نکنند تا خسران دنیا و آخرت هر دو برای ایشان
 نباشد و اینها اهل عقل و زای صحیح اند چگونه خسران دنیا و عقیق بر دورا پسندیده
 باشند پس فعل ایشان صحیح است و کسی را شک در صلاح ایشان باقی نماند و اعتقاد
 بولایت ایشان کردند و افعال ایشانرا پسندیدند انتهی بلفظ برین کلام که سید برآورد
 و درایت است و افادات ابو جعفرین قبه و شریف مرتضی در شافی هم نمائند آن
 میکند فواید عظیم نرسد که اگر در صد دیالیش به بسط و تفصیل شوم رساله جدا
 مرثیه شود و از هر لفظ و معنی آن اصول و فروع مذمب شیعه باید قفا رود و لیکن
 بطور قاعده کلیه حرفی چند منبریم و استنباط خبریات را بر ذکر آن طایفه فهمیم حواله میکنم که
 هرگاه زهد و قناعت خلفا به آن درجه رسد که از زینت دنیا خطی برند و از لذت
 اطعمه چیری نخورند و مانند سناکین لباس خشن بپوشند و در جهاد نفس که اعلای مرتب
 مجاهده بنص مرتضو است کوشند و لکوک در اینهم و دنیا نیز بضرع خاطر و در سلک بر
 مردم قسمت کنند و حقوق شرعی را در آن بکارند و خود زینهار بآن آلوده نشوند عقل سرسری
 کی باور کند که زمین و محصول فدک اگر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت زید بختند
 و وکلای انجیاب از بدینا بجهده خویش منصوب باشند ابو بکر صدیق و فاروق آن همه را
 بکشتاشی ضبط سازند و کیلان و علما را از انجی اخراج نمایند و بخوردن آن مال بگوش
 کردند چنانچه قاضی در احقاق الحق دعوی آن می نماید و بر یکی از علمای ایشان در تالیفات
 خویش همین ترانده می سراید طبع بر ما باورنی آید زنی اعتقاد بر حق زید را خود و دین بمر
 داشتن بدینا بعقل زین و خود در دین چه رسد که ازینجا اینهم معلوم است که در کمال غلطی

دیگر که هزاران مراتب زیاده تر بر این بود چنانکه بارها دانستی و بعد از این نیز خواهی دانست
 از دست این بزرگان کی بوقوع آمده باشد و بعد از صد و این جور و جفا زوال نباشد
 و نبوت اعتقاد امامست خلفا بقلوب مقبولین سانی امامیه که در ابتدا متخلف بودند و گمان
 بد داشتند چگونه ممکن بود پس همین شد که آنچه اکابر امامیه در باره مطاعن ایشان انجام میجویند
 و بی خوف بر زبان می آورند مصداق نه ایشان عظیم است و الحمد لله رب العالمین **سپهر**
 سختی دیگر بیاد آمده که بعد از مخالفت اهل بیت که از مقبولین امامیه مره بعد از خوی عمداً
 شده چنانچه قبل ازین اشعاری بآن رفت و عنقریب روایات دیگری آید چگونه این بزرگان را
 وقت تولیت مداین و کوفه و غیره یاقین با یکدیگر برای نفوس خویش خواهد بود که اقامت احکام
 الهی و اجرای او امر و نواهی خواهیم کرد تا شریعت مرتضی از طرف شان گوید که مقصود آنها
 رواج شریعت و دین بود قال الله تبارک و تعالی بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ
 وَلَئِن لَّمْ يَکُنْ لِّلْفَقِي مَعَاذٌ مِّنْهُ وَآزِجًا است که بر صور خیالیه اکابر قدما و متاخرین امامیه مثل سلیم
 بن قیس طالی و باقر مجلسی کمایل علیه افاضات فی الکتاب المشهور و البحار در حق خلفائے
 راشدین این مقبولین سانی هم در وقت موت و هم در زندگانی اقوام مجذبات خود التماس
 و مطابقت مثل خلفای ثلثه برزخ شیعیه میفرمودند از جمله آن روایات قصه ایست که دومی
 در ارشاد آورده که برین اعتراضها دلالت صریح دارد و آن اینکه حدیثه در جواب یکی
 از سائین حال خود را مع مقبولین دیگر بیان میکند ذهاب یقین و کثر المخالفت و قل
 انما صلاهل الحق فقال له الفقی فملا انتصم سبیا فکم و صنعتوا علی رقابکم و ضربتم بها
 الراملین عن الحق قدما قدما حتی تموتوا و یدرک الامر الذی تحبونه من طاعة الله عزوجل
 و طاعة رسوله فقال له ایها الفقی ان اخذ و الله باسما عنا و ابصارنا و کرهنا الموت و نیرت
 الدنيا حنة نالی آخر الروایة بطولها و اگر با این همه اعتراضات یقین بحسن اخلاق و افعال
 خویش داشته باشند مورد آیت کریمه قل هل ننبئکم بالآخِرین انما الاالدین
 ضل سعیهم فی الحکوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون ضل سعیهم
 بار خدا یا اگر مراد از نهی عن المنکر و امر بالمعروف که تزییف مرتضی برای مقبولین سانی

و دعوی نمود چنانکه بیاد است باشد و ارجح دارد از سبایل فروغیه یا خلیفه بن مزید نوامیس
الت باشد که علمای امامیه روایات این باب ازین بزرگان با قضا تمام نقل میکنند
چنانچه در تصانیف شیخ المشایخ و تفسیر کاشانی است تا هم معتز را در کان از بنی آدم
و فرشتگان بوجود آیند و متمتعین به ارج سید الشهدا و حسن مجتبی و علی مرتضی رضی
الله عنهم اجمعین رستند بل هم بزید و بن علیه بعد از کربلا و زیاده و میتعون الی ذی
الکرش سبیل سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا و ازینجا عاقل نمودی بهرگاه که قول
علم الهدی که در شانی رضوه بان کرده پی میبرد و پرده فضل و بلاغت او را نیز در صاحبان
کیاست میدرد و الفرض حال انبار علمای امامیه عجیب است که جای قبول تولیت را از
خلفای بنی امیه و امثالهم موجب عداوت اهل بیت میکردانند و بعضی از اصحاب را
درین باب سخت طعن و لعن میدانند و زبان درازی و دهن دریدگی را ازین جهت
خاص از حد میگردانند چنانچه بر ناظرین تصانیف مجلسی و بیفوات کنتوری مخفی نتواند بود
و هرگاه نوبت بدو حال مقبولین سانی رسد گاهی قضای مداین و کوفه را بر ترقیه و امتحان
حل میکنند و زمانی امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار می دهند و اینهم باذیان عالیه بطور
کلمه که چون آن مقبولین خود اقرار با بدعای و احداث و عی و تعامی برای نفوس خویش
میکردند و دیگران را هم بار کتاب این کنه در حق اهل بیت علیهم السلام که با خرافات
منکی بلکه این مجتهد هم در رساله حدیث الحوض کفر معنوی بود شراب میکردانند و این
تا ویلات کجا کجایش اشتباه باشد این همه که ششیدی و احاطه بر آن کرد
در صورتیست که از تخلف این بزرگان و مانند ایشان قدح در استحقاق ابوبکر صدیق
رضی الله عنه قصد کرده شود و از غور و تأمل اینها در افضلیت انتخاب و وقوع مقتضای
شتری بعد از وفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول اهل حق غرض بصیر نموده
و اگر معنی تخلف اینهست که نزد ایشان خلافت امیر المؤمنین سبب قرابت جناب سید
المرسلین یا وجه دیگر از امامت و خلافت افضل العارضین در پادای رای اولی نمود
و باعث تفراتن یا سیر در سبب شد من بعد بقولی تا می بیند و اینها را در میان صاحبان

رجوع نموده اختلاف سابق را با ایستاد لاف رفع کردند چنانچه بنحویں و وجهی که
 قهوا ایضا لایستازم ما هو مطلوب الخالفت عجب دار هم از حضرت مدعیین شمع
 که رجوع این بزرگان را بجایب خلفا و صرف کردن عمرادر خدمت حضرت اینها کما
 الشانی لم یقضی بجوی نمی شمارند و اعتراف مقبولین خود را بجایب لیس و رفاقت شان
 چنانچه در سجاده الانوار مجلسی سرود است بنا و دلیل و تسویل می سپارند و رجوع بعضی حضرت
 امیرالمومنین بعد حضرت ذی النورین با وجود نظری احتمال حرص و طمع چنانچه در باب
 طلحه و زبیر معتقد اند قابل اعتباری ندارند اما اینکه اگر خلوص جناب علوی نداشته
 چرا بنیامین معادیه مثل اولاد حضرت عباس همت نگماشتند و چگونه در رفقای مرتضوی
 انسلک داشتند پس در غرابت و طرفگی کمر از ادله سابقه نیست چه محتمل است
 که در آن وقت رفتن ایشان بسوی امیر شام و پرداختن کس و کوی خود را از بدین
 رسول محال یاد میکرد یا بسوی ملایک و در دست متعذر باشد یا به بعضی از وجوه ^{نقطه} قطع
 توقع از معادیه متیقن باشد مع ذلک این تنگ نظران کنجک حوصله را
 امید اقد و جرنی اجدل بر رفاقت مرتضوی هم باقی بود و شاید اینهم بخيال ایشان بعد
 از تجربه بار سوخ کرده باشد که هر که نقد قلیل را به نیکی کثیر از دست میدهند است که از
 مرد و طرف خائب و خاسر میکرد چنانچه مثل پند نیست گوی و نو جهان پند می نه حلوا
 ملانه ماندی الی غیر ذلک من الاحتمالات الکثیره و این سخن که بر زبان آمد نظر نظر احوال
 آنکه بود و الا کاینکه براسرار واقف باشند و شب و روز ملازمت آنکه بر عزم رخصه و زنده
 بر آنها کی مخفی خواهد بود که حضرات ای که خصوصاً جناب مرتضوی را تمامی سلطنت حضرت
 سلیمان حاصل است با تمامه اختیار و تعلق و فوق کار خانه خدائی که حضرت سلیمان و کوی
 از اینها و رسول او طوا العزم بخواب هم نمیده چنانچه از علل الشریع صدوق ^{بار} باره
 ازین بیان گذشت و باره دیگر را از روایات همین صدوق بعد ازین خواهی شنید
 ان شاء الله تعالی پس قهوا و تقسیم بزرگان در زمره مجتصین و رجوع ایشان بجناب
 امیرالمومنین از باب خلوص گردانیدن و استیجاب صد کسر از زمره اصحاب که چنانچه

بودند که ما را با بقا و اوصاف ما من کتب نمودن و مدعی مضمرات قلوب کثرت
 که این بنده کان تخم عدراقت بر تصوی برزعه و الهامی کاشته و نسبت خلفای ثلثه
 که ورت و عداوت میداشته چنانچه در هیچ مجالس و مانند آن اتفاق افتاده بعید
 از عقل نیست فاعبر و ایما و اثر المومنین قوله و علوم را تباه **اقول** بعبادت
 ایزدی نماید از لی نزد اهل حق علوم را تباه ایشان فی نفس مسلم الثبوت است کما کتابه
 خواهی یافت که جامع پیشرو و از مناقب و فضایل ایشان مملو و مشهور نباشد همچنین
 کتب کلامیه باره سرپرستی اصحاب عموما چه بود و مسلمان و غیرهما حق تعالی
 اهل حق را بر خودت و محبت اهل بیت ظاهرین و خلفای رشتدین و تمامی این بزرگان
 دین را نسخ دم و ثابت قدم دارد بخلاف امامیه که این چند کس را هم بعد از تقریر آن
 مطاع و خلفای ثلثه دست دایم خیالیه خویش ذلیل و خوار کرده از دایره حیات ابدی
 یعنی اسلام و ایمان خارج و در رتبه محاکمات سردی یعنی فسق و نفاق واحد است و دلیل
 کرده باشند **طیبت** شهیدان تو بیرون از حسابند و تو هم با خود حسابی کرده باشی
قوله از آنجمله **اقول** در خلف سعد بن عباد در وقت مذکور بنده را کلامی نیست
 حرف در نیست که بعد از خلف مذکور بمجوس صحابه برگردیده یا نه علم الهادی امامیه در
 نقل کرده که جماعتی را از اهل سنت بر جوع او اذیت و طایفه گویند که بر خلف وجود
 مصر بوده انتی و روایات نسخه سلیم دالت بر اول دارد زیرا که جای از آن در است
 میشود که خوشنودی کامل و هم که هرگز سعد بن عباد در آن نبود همه کس بیت برضا کرده اند
 و کسی بر خلف مصر نبوده چنانچه اندک اندک مناصب تمام بعد از من مفضل علمی شود
 ان شاء الله یا لجهان اگر چشم عبرت بین کشای و زنگ تعلیم را از آینه قلب
 زدائی و در دعوی او اندک تامل نمائی خواهی دریافت که خلفه که اندکی کتابت
 ما علیما زیرا که از آن قطعا و یقینا به ثبوت میرسد که جان ناموس این مردک که از
 خلف هم باز اثر نباده و اصرار بر برگرداند در خلافت صدیق بمرض یافت نبود و علما
 مسیح فقط برای سخن سازی و کشیدن ابلهت علیه السلام بسوی خود و بفرشتن جور و خفا

بر این اهل صدق و صفات نسبت می دهند پس مستحق نامند که فقط کتاب استجاب
 بر مناجات سعد بن عباد و شهادت نمایند بلکه کتب دیگر هم گواه این مدعاست اگر
 اندک استیجاب نمایند و لیکن از مطالع جلد هشتم از جارجلیسی عیان میگردد که او از
 خدیجه بن بن ذلک بود و میوید این معنی است روایات کتب سلیم کما اشرنا انفا و اگر
 فی الجمله تصحیح روایات موضوعه شیعه و وقع شود بالیقین خواهی داشت که او
 بوی از ایامان نداشته زیرا که مدعی امامت خودش بوده چنانچه از روایات امام
 اعظم اول و ثانی یعنی ابو جعفر طوسی و شیخ حلی که بعضی از آن در بخار و روایت فرموده
 می انجامد و هر که مدعی امامت خود غیر از ائمه اثناعشره از بنی هاشم بلکه از بنی فاطمه باشد
 بر وایت کافی کلیبی کافی است کفایت که از بن دو دمان عالیشان هم نباشد کما لا یخفى
 القصه اگر سعد بن عباد بخلاف صدیقی قایل شده کما بدیل علیه اکثر الروایات و
 اقوال العلماء و هو الاصح و الاصحیح علی ما فی الکتاب المعبره مثل الصواعق و التحفه فلا یجوز
 فحله فی سبب الخلافه اندک گزیده من باب التخلف الذی یقیه المتخلف در صورت اصرار
 ضرری باهل سنت غیر ساند بل بحکم نفعا کما اشرنا و در کتب شیعه حال بریده اسلی
 نیز بر طبق حال سعد دیده شد و برین تقدیر زیاده ترجیح میگردد که در خلافت افضل
 الصدیقین توفیق بمختلضین نمیکردند و جو و جفائی نمودند بلی اگر ثابت میشد
 که سعد بن عباد مدعی امامت حضرت امیر بود و بجانب ابو بکر صدیق رعیت نکرد و تخلف
 از وی نمود البته برای شیعیان تا عاقبت اندیشی نه الحال بکار می آمد و اثباته من
 جمله المحالات و بعضی از خوافات اکابر و اصاغوا میگوید که در باره این امام المذنبین
 ضد و ربافته در کتاب نهی وارد کرده ام من اشتاق فلیزج الیه من بعد محقق
 شایند که در عبارتیکه از استیجاب نقل کرده بجای مناه بن مسم این تمیم و بجای برسم
 ندیم و در مقام این فضا من فضا باید می آمد طرفه آنکه در نقل اشعار اینهم خیال
 نه داشته که کدام یک از آن نوز و نست و کدام در میزان مستقیم نیست در مصراع اول
 لفظ کن است در کار است و محمد الزمانی لفظ کن است ایراد فرموده تا شایسته است اما

سعدا و سکن است ناصر او در شعر ثبات که خاتم ایات است بر دو صولع محرف
 افتاده در اول المطالب بحکم بلام شاید و در ثانی بجای روافد رفاقت مذکور
 بعد از قول او قال فقالوا هذا ان که برای منی فرار یافته نه این که فرد واحد است
 باید نوشت مقصود ازین تعرضات آنست که اهل علم بعبارت استیجاب شوش
 نشوند و صحیح را از سقیم امتیاز دهند قوله و از انجد زیرین عوام اقول انکه
 مخاطب فهم در پی آنست که تخلف این اصحاب ابروایات اهل حق ثابت کند
 و از عبارت اربعین این مدعا که تخلف زیر نزد اهل سنت بجای خود راسخ است
 به ثبوت نمی رسد زیرا که تخلف بلکه متعین است کما بدل علیه تقریر الامام فی غیر موضع
 در تصانیف که این حکایت برای الزام شیعه ایراد فرموده تقریرش آنکه عقا
 خولیش ثابت شده که زیر با و صفت بودش از شجاعان عرب همچنین دیگر بزرگان
 همراه حضرت امیر بودند پس اگر خلافت مرتضوی چنان باشد که شیعه گمان میکنند
 ضرور بود که آنجناب بجنک و جدال و قتل و قتال پیش آمدی و چون این امور
 بر کمر از آنجناب منقول نیست بلکه خلافت آن از موافقت و حسن معاشرت و نصرت
 و اعانت خلفا قطعی است پس حقیقت خلافت صدیق ثبوت رسیده باقی مانده
 آنکه الزام شیعه وقتی تصور باشد که رفاقت زیر در کتب شیعه مروی باشد
 و برگاه امامیه قابل بارتداد او هستند و او را بمقتضای مذہب خود معاذ الله کافر
 میدانند و در روایت درباره رفاقت و ملازمت او سخت بعید می نماید -
 جوابش آنکه طی کردن این مرحله نزدیک در مانده بنایت آسان است اینک
 احادیث اقدم و افضل کتب نزد محدثین که روایت ابان پیش ایشان باعتراف
 باقر مجلی سلم الثبوت و به نسخه سلیم لقب حاضر است دلالت بر آن دارد که
 در آن گمان اربعه که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سانحه ارتداد
 و فداقی سلیم بودند و رفاقت علوی بدل و جان نمودند زیرین عوام رخصتی
 از این جهت حاصل بود و آنچه از وی روی فلها صدور یافت کسی بر آن قادر

نش و هرگاه جناب امیر ارسلن بکلو بته برای عیت کشیده او درین وقت
سره که قتال آراست و خواست که جوابشان بشمشیرهای ستان دهد فاروق حجت
شمشیر از دستش ربود و اعوان و انصار خلفا عرصه کار را بر او تنگ نمودند و
سیف او را بر سنگ زدند انگاه زیره کور سیف زبان را ب حرکت آورد و هیچ
از بی حمتی فاروق فرو نکذاشت و گفت ای ابن ضنهاک سوخته بخدا اگر شمشیر
بدست من می بود بر حقیقت کار آگاه میکردم و اگر ترا این مردم اعانت نمیکردند
هرگز بسوی من متوجه نمیشدی عمر گفت ضنهاک را هنوز باید میکنی زیر جواب داد
مرا هیچ مانعی نیست ایا حاش مخفی است و تو انگار از زبانی او توانی کرد مگر مردم نمیدانند
که او کینز جد من یعنی عبد المطلب بود و نقیص جد تو با وی در ساخت پس بد پرت از و
بوجود آمد و آن کینز را بعد ازین بوی بخشیدند و پدر تو هم غلام جد من بود و بهم دل از زنا
چون ابو بکر دید که نوبت بدینجا رسید با صلاح این اسور درآمد تا آنکه ماره این فتنه
فرو نشست و نزاع بر خاست عبارت نسخه سلیم ملاحظه فرمایند که محصلش همین است
یا چیزی دیگر دهی بنده ثم ناوی علی قبل ان یباع و الجبل فی عنقه یا بن ام ان تقوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی ثم شاول ید الی بکر فباعوه و قبل لایزیر یباع فابی فوثب
عمر و خالد بن الولید و المغیره بن شعبه و اناس معهم فانزعوا سیفه فضر بوابه الارض
اقوال الزبیر یا بن ضنهاک اما و الله لو ان سیفی فی یدی لحدت عینی فوجو اعنقه حتی ترکوه
کاسلته ثم اخذوا قبایع مکرثم یباع ابو ذر و المقداد مکرهین و ما احد من الامه یباع
مکره غیر علی و اربعنا و لم یکن منا اشد قولا احد من الزبیر فانه لا یباع قال یا بن ضنهاک
اما و الله لو لا مولاد الطعام الذی اعانوک لما کنت تقدم علی و سعی سیفی اخرت
من جنک و لو تک و لکن حدت طعاما تقوی بهم و تصول فغضب عمر و قال انه کر
ضنهاک فقال و ما یمنی و قد کانت ضنهاک زانیه و تکذرف لکب اولیس کانت
لجیدی عبد المطلب فرنی بداجک نقیل فولدت اباک الخطاب فو بهما عبد المطلب
لجیدک بعد ما ولدت و انه لعبد جدی و ولد زنا فاصح ابو بکر بهما و گفت کلا احد بهما من صاحب

انشی بلفظ و از اینجا به لالت مطابق اینهم به ثبوت رسید که هر یک از ارکان اربع
 هم در حقیقت مصطفیایان نبود و دخول درین زمره منافقانه بود و کفر نیست و هرگاه
 حال زیر که با اعتراض سلمان کسی از وی در عداوت خلفا زاید نبود چنین باشد که ارتداد
 و کفر او را در باید و ای بر حال دیگران قطعاً و یقیناً که آرزوهای قلبی بدولت خلفا
 و ملای مجلسی در حق الباقین از ابن ابی احمدید که حال انصاف و عدالت و
 تشیع او قبل ازین در یافتی نقل میکند و چون و چرا نمیکوید الفاضل آنکه روایات
 در قصه حقیقه مختلف است و آنچه شایسته میگویند و جمیع کثیری از محدثین روایت
 کرده اند اینست که حضرت ابراهیم المومنین استماع نمود از بیعت و گفت بیعت نمیکنیم
 و گفت اندک زیر شمشیر کشید چون عمر آمد و کرد و همی از انصار و غیر ایشان با آورد
 گفت شمشیر زیر را بگیرد و بر سنگ زند شمشیر را گرفته و بر سنگ زدند و
 شکستند و همه را بجز آوردند نزد ابی بکر بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام
 نماند و از رعایت حضرت فاطمه علیها السلام او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته
 اند که بیرون آوردند اما ابوبکر بیعت کرد انشی مختصر او تصنیفات دلیلی نیز دلالت
 بر فاقست زیر بن العوام دارد و چنانچه بر اهل نظر مخفی نیست **الغرض** اگر
 رفاقت در تقوی برای تقیولین شیعه در مبادی خلافت صدیق مسلم داشته باشد
 باینه بر حال نباید نه هر شیعه بخاک برابر میشود چه بر تقدیر اول حقیت خلافت
 صدیق بر نبی عیان میرسد که مرو بر تقدیر ثانی هرگاه اساس دین و ایمان ما به
 خود متزلزل است پس البتة خصوصیات مذہب ایشان ساخته و پرداخته اهل
 دین نخواهد بود و الحمد لله علی ذلک مخفی میباشد و که بعد از نوشتن این مقام کتاب
 مستطاب اربعین بهم رسید و خیال مذعن شد که احتمالیکه از عبارت امام برآورده
 ام منافی کلام شریف اکنون مفاد تمامی عبارتش بشود و انصاف کن که دلیل
 خلافت بلا فصل صدیق مثل آفتاب نیمروز روشن است باینه میفرماید که فصل
 رابع منعقد است در استدلال بر بیعتی که امام بعد نبی صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر

صدیق است و درین مسئله اعتماد مستکملین بر آنست که امت محمدی اتفاق بر آن کرده
 که امام بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است یا علی یا عیسیٰ هرگاه این
 هر دو قول باطل باشد ضرور است که ما امامت صدیق قایل شویم بدانکه این دلیل موقوف
 است بر چند مقدمه **مقدمه اول** آنکه اتفاق امت بر آنست که امام ازین سه
 بزرگ است و پیدا است که انصار خلافت را طالب شد پذیرای خویش در حقیقه بنی
 ساعده و آخر کار گفتند که یکی از ما و یکی از قریش امام باشد بعد از مناسط صدیق
 از قول خود رجوع کردند و ثابت شد بطلان دو امام در وقت واحد با جماع است
 پس متفق شد که امام ازین اشخاص یکی خواهد بود مقدمه دوم آنکه علی رضی
 الله عنه بعد وفات بنی صلی الله علیه و آله و سلم باین مرتبه عاجز نبود که حق خود را طلب
 نمیکرد و ابو بکر آن مرتبه قوت نداشت که حق او غضب نمود بدلیل آنکه جناب امیر
 بشیاعت مفرط انصاف داشت و حضرت فاطمه با وصف علم و منصب و وجه
 او بود و حسین فرزندان او و عیسیٰ با وجود کمال منصب همراه او بود زیرا که در
 اخبار مرویت که فرمود ای علی دست خود را از کن یا سمیت کنم و مردم بگویند که شتم
 پیغمبر سمیت علی کرده و اختلاف دو کس هم در خلافت تو بدید نیاید و وزیر با وصف
 کمال شیاعت رفیق علی بود مرویت که او شمشیر از نیام کشید و گفت راضی
 نمیشوم بخلافت صدیق و ابوسفیان گفت ای بنی عبدمناف شمار ارضی میشود بخلکو
 بنی تیم جدا که پرسیدیم میدان از سوار و پیاده و گروه انصار طالب خلافت خویش
 گشته بودند و مخالفت صدیق کرده ابو بکر حدیث شریف الاتمه من قریش باید کرد و
 همه را الزام داد پس اگر رض بر خلافت علوی می بود البته انصار آنرا می در یافتند
 و با ابو بکر می گفتند که تو را باین دلیل از خلافت باز داشتی ما ترا منع میکنیم بجهت
 آنکه بر خلافت مرتضی رض واقع شده است پس خلافت را مستحق او میدانیم و پیر
 ظاهر است که خصم قوی هرگاه چنین دلیل باید لا محاله ترک کرش نمیکند پس ثابت شد
 که اگر رض در حق مرتضوی در دومی یافت قدرت حضرت علی بر اخذ خلافت زیاده

از حد بیان مینمود و لا محاله ظالم و غاصب خلافت را منع میکرد و حال ابو بکر خود معلوم است که لشکر شوکت و کثرت مال داشت و نزد شیعه ضعیف تر و نارسا بود هرگاه چنین باشد محال خواهد بود که انجاس باوصف شوکت و قوت و درود نص قطعی عاجز شود و بدست ضعیفی نامردی که نه گاهی از خانه خود برآمده و نه منازعتی و محاربتی با کسی کرده و نه در مبارک قتال درآمده واقع شود بجان اسد حال شیعه اثنا عشریه یا دیگران که گاهی خاب امیر را در باب شجاعت بجزش برین میرسانند و گاهی عکس آن را از حصیض زمین میگردانند مقدمه سوم آنکه هرگاه اتفاق است بر آنکه امام بی ازین کسی باشد پس بگوئیم که حضرت علی و عکس آنارک منازعت یافتیم با ابو بکر و این ترک بسبب آن نتواند بود بنابر مقدمه ثانیه پرتابست شد که با و صف قدرت و کثرت منازعت را ترک کرده بودند پس اگر خلافت حق امیر یا عباسی بود ترک منازعت البته مصیبت گیر میشد که در خلافت خلفا تبدیل ثریوت غر و قیج یافته و این موجب سلب امامت ازین هر دو خواهد بود پس امامت صدیق ثابت شد و اگر امامت حق شان نبود واجب میشد که حق ابو بکر باشد تا حق از جمیع امت بیرون نرود و پس ثابت شد که اعتراف با امامت صدیق باید کرد بد آنکه مخالف درین دلیل کلامی نمی تواند کرد مگر آنکه حضرت امیر تقیه را کار بسته و این احتمال دین دلیل باطل گشته پس بیان خلافت صدیقی از اعتراضات شیعه بی امامت مانده است ازین بیان بلاغت نشان احتمال سابق که میچنان ذکر کرده بودم واضح شد و بر بر کس عیان گشت که امام المستکملین را اسوق دلیل بعنوانی مطلوبست که جمیع مقدّماتش نزد خصم مسلم الثبوت باشد و اگر او یای مستدل یعنی حضرت مجتهد گویند که مدعای امام آنست که مقدّمات دلیل باینست تقریر کرده شود که هیچکس از اهل حق و باطل سر خود از آن نتابد و راه دار نباید زیرا که در ذکر نامردی و بددلی صدیق نام شیعه بر زبان آورده تا معلوم شود که این مقدمه بنده است ایشان مخصوص است و اهل سنت ابو بکر صدیق را بجان خود وصف نمی کنند و اگر سلیف و اظهار عدم رضا مخصوص بر ادایات امامیه می بود و آنجا

بیست و نه در انجام تخصیص میکرد و میگفت که نزد شیعه مرویت گوئیم مختل است که تخصیص
 بران بهیست باشد که بابو بکر صدیق کندی نرسد و مخالف خوده بگوید که دلیل امام بر تقیض بر عا
 دلالت دارد یعنی ابو بکر صدیق لیاقت خلافت داشت زیرا که عبدالمطلب را اهل برانست
 که صورتش بیان بود در جمله شروط امامت شیاعت را قرار داده اند فیهتم بنیان ما هو الام
 بعد ده و در عدم تقیض بکلام سابق یعنی سل سلیف کندی بنده است اهل سنت نیز بعد و سلب
 امامت صدیق لازم نمی آید از جهت تقیض و طلاق محل آمده باشد بن بعد باید نیست که
 امام در خانه دلیل فرموده و تصریح بر این معنی نموده که مخالف درین دلیل کلامی میشود اند که موی
 احتمال فقیر است که در اینجا الزام شیعه منطوق است پس ثبوت خلف زبیر بن العوام و عدم ضای او
 باین عنوان خاص که شمشیر از نیام بر کشید و هنگامه کارزار را بر اکرم کرد نزد اهل سنت ازین عبارت
 لازم نیاید هرگاه معلوم شد که استدلال مخالف بر صورتی که خود بکلام امام فخر المستحکمین که
 در کتاب اربعین است تا تمام اقتاده و تقریر دیالیش بصفت کمال انصاف یافته اکنون بر
 تقدیر تسلیم نمیشی که در خلف او احدی از اهل سنت کلام نیست و علمای شیعه مدعی آن باشند
 باین سخن میرود که اگر مراد از خلف زبیر بن عوام آنست که وقت انعقاد خلافت حاضر شده
 بلکه بطلب صدیق اکبر شرف بیعت در یافته بی آنکه قدحی در استحقاق او کرده باشد پس خارج
 از مابه التراع است و از مطلوب مخاطب بمراحل دور وقت و اگر مراد آنست که خلف او
 امتداد کشیده پس قطع نظر از آنکه منافی قید کلام گذشته و آینده اوست حیث قال و بعد ازین
 زبیر اگر بیعت یزید نکرد پدرش زبیر که از عشره مبشره بود در بدو خلافت بگریه انکار بیعت
 نموده بود انتهی بروایات معتبره ثقات محدثین مثل بیهقی و ابن سعد و حاکم از ابی سعید خدری
 که مویده بقرآن و مستند برایت و ظاهر کتاب تطایب است مخالف خواهد بود و محصلش آنکه
 روز اول که قرعه خلافت بنام افضل الصدیقین زدند مردم بیعت او مشرف گشتند زبیر
 در مجلس نبود کسی نتواند تا او حاضر شد و دست بیعت صدیق دراز کرد و این بطلب خاطر
 وقوع یافت و کلامیکه فیما بین صدیق و زبیر بمیان آمد چند کلمه پیش از بیعت صدیق گفت که
 بسمع من رسیده که تو غنایل خود را شمار میکنی زبیر معذرت کرد و دست بیعت بکشاد

فضایل صدیقی اباید آورد و از اینجا معلوم میشود که حکایت سیف و شکار که از ار پیرا کرد
 واقعی نفس الامری نیست و الا بتی که صدیق و احمه سیف را ذکر میفرمود و آنچه از پیرا درین
 روایات نقل میکنند محصولش بین عبارت میرسد که ناخستودندم مکر از انجمنه که در شوره خلافت
 شریک نکردند سلسله که سیف هم اتفاق افتاده بود ولیکن محتمل است که برای افاده این معنی
 باشد که امیر المومنین با وصف شجاعت و شرکت زیرین عوام که جنگ آزموده و واقعه دیده بود
 شمشیر را بر او بکوشید بلکه در استحقاق او بخلافت قدحی نفرمود و اگر زیرین میگرد بعضی را توهم
 این معنی بخاطر راه می یافت که چون امیر المومنین احدی را از مهاجرین مخوف از خلیفه اول نیافته
 بنا بر آن سکوت ورزیده و بیعت خلیفه اول کرده پس شمشیر از نیام بر کشید و در سبک خلافت
 صدیقی و عدم رضای ایشان از او هر دو یک برای امتحان از زیرین عوام که باریب از اعوان و
 انصار خلافت بودند بیدار شد و هیچ مانعی ازین احتمال نظر نظر نمی آید بلی بعد از آنکه که جناب
 سید بعد از گردیدن بجای حسن انصار زبان سیاست مجموعی که امامیه دعوی میکند و در حق ائمه
 هم بجای ایشان ثابت شده و نسخی مسلم مذکور بر آن گواهی داده با وجود ملاحظه تمام محبت از امیر
 المومنین و آنکه اصحابی او نموده و از نصرت اغراض صریح بکار بردند خود در جمیع اصحاب
 نزد ابو بکر صدیق تشریف بردند و مشا رب قیوم مادر باره فدک نشان نمایند و این همه حرکات بر
 امتحان و اتمام محبت محمول شود و در مناظره گفته آید که مقصود شریف اخذ فدک که بدست خلیس
 منصوب گشت بود نبود چنانچه از حق یقین و طعن المومنین ظاهر میشود و این هم ازین کتب بکلام
 قطعی ثابت است که اهل بیت خیر معصوم از بهار ذی طینند بخلاف سیف از حضرت زیر که
 نه بعضی انصاف داشت و نه علم ماکان و مایکون او را حاصل اگر برای امتحان بکار مکرار از ار که
 نماید و خواهد که اتمام محبت در بدو خلافت صدیقی بظهور رسد مستعد و مستعرب نخواهد بود بخلاف
 جناب سیده که حضرت جبرئیل این وحی الهی بسوی آنجناب انعامی آورد و از تمامی واقعات
 که تا قیامت و در دین از آنکی می بخشید و جناب امیر کاتب وحی شان بودند و مصحف نامی را جمع نمودند
 چنانچه در کجارا لا نوار و حق یقین مجلسی و کتب اولین و آخرین ایشان مبسوط است و انصاف
 در باره **سیف** نقل است که خود خلفا بدعوان و انصار این طور امتحان آموخته

باشد آنچه در قلب تقوی که سکوت اختیار کرده بود کما فی روایات انگلیسی بی برند و دریاست
 که طالب خلافت است باینه الی غیر ذلک من **الخلافت قوله** و از آنجمله است حضرت عباس اه
اقول در بنیام نیز به سطور سابق آنجا بحث و نظر است و حاجتی برای خواص نیست که تبیین آن بر زبان
 بگویم شرح این محمل عوام طلبه را خورسند بسیارم **نخستین** آنکه از عبارت شرح مقاصد لازم نمی آید
 ثبوت خلف حضرت عباس رضی الله عنه نزد معاشرست و جماعت زیر آن تحمل بلکه متعین است که مقتضای
 علامه تقضازانی مثل معصوم امام فخر المکملین در کتاب بعین الزام شیعه باشد که پسند خویش قائل
 جمیل حضرت عباس میشود و در کتب ایشان این روایت موجود است غلط کفتم زیرا که سید مرتضی
 علم الهدی در تبصرة العوام این حدیث را از اجماعیات امامیه دهنه قذکره و بیاد فقیر چنان می آید
 که در کلام فاضل جالسی در عهد و هم انجمنی می توان یافت که حضرت عباس جناب امیر را فرمود که دست
 خود را از کن تابعت کم و مردم این محبت را دلیل بر خلافت تو گردانند و کسی از منصفی بخلف نوزد
 و حضرت امیر قبول نفرمود پس معلوم شد که حق مرتضوی ابو بکر صدیق غصب نکرده و خلافت او
 مسلم الثبوت گردیده چنانچه امام رازی و سعد الدین تقضازانی تقریر نمودند و این بیان بر حسب
 کسانی است که حضرت عباس را بزبان مدح میکنند و اصولیه آنها را از خویش اعتقاد مینمایند
 اما حال جماعت دیگر که السنه آنها بر مثالب عاریست پس بعد از این اشعار بان خواهم کرد ان شاء
 تعالی **و متوهم** مسأله که قدای اهل حق هرگز روایتی را از احادیث الراعی خصم پیش نمیکردند زیرا که
 خود تصانیف ایشان مکتوب این هم است آری مثل متاخرین معمول و مرسوم آنها نبود که غالب اوقات
 گفتار بر دلائل الزامه نمایند **فرق دیگر** آنکه قدما غالباً نام کتب خصم را یاد نمیکردند و نمی گفتند که
 این روایت که مبوض استلال آوردیم در کافی است یا فقیه الی غیر ذلک چنانچه تصانیف حضرت امام
 رازی رضی الله عنه و مانند او کواه بر آنست بخلاف متاخرین خصوصاً بنده کمترین که بنا بر الزام شیعه دفع
 احتمال حمل روایت بر کذب و افترا الزام ذکر استقامی شیعه می نمایم و سید رضی برادر علم الهدی
 نج البلاغت متناهی حضرت عباس البصیر استعدای دیگران هم ابراد کرده که لا یخفی و شایعین
 این کتاب انفعال حضرت مرتضوی البصیر استعدای مثل شهور من حرب المحرب حلت به الله امر نیز نقل
 میکنند بر روایت فاضل مدائنی که او را البته انصاف می ستایند و جلالی رفقه هم بر کلام او

و او ستاد او فتح اسبیل فی نزد اگر فایکیم و اصل قصه را بروایت مذکور از تیشه
 کتاب مفتی کشوری که ایشان را نصرت نشان میدهم که حضرت علی علیه السلام و بعضی
 بنی هاشم تجوین غسل سینه پهلای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبول بودند پس
 عباس از علی گفت که دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم تا مردمان خواهند گفت که
 هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیر عمر رسولی را بیعت کرد پس اختلاف نخواهند کرد
 بر تو و کس حضرت علی علیه السلام در جواب گفت آیا طمع خواهی کرد ای عم درین امر
 طمع کنده بغیر من عباس گفت قریب است که خواهی دانست پس درنگ نشد که خبر دادند
 که انصار سجد بن عباد و رانسانیده اند که با او بیعت کنند و عمر آمد و دید ابو بکر بیعت کرد
 و بیعت بر دو برابر انصار باین بیعت این ابی احمد بدینگوید پس علی نادیده شد برینکه
 بیعت عباس انکرفت انتهی بلفظه ازینجا صریح ثابت شد که حضرت امیر که سینه
 او مانند لوح محفوظ بود و معلوم لدنی اتصاف داشت قول حضرت عباس در باره
 بیعت در تنوی از صمیم قلب میدانست و الا حصول ندانست معنی ندارد و الحمد لله
 المفضل الامام علی امام حجة العلامة والامام تنها این ندانست و اتفاقا دوازده
 جناب امیر که کسی طامع خلافت نیست و اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احد
 را غیر من خلیفه نخواهند کرد ازین قسم روایت ثابت گشته بلکه خطیب بکر هم دلالت
 برین دارد صاحب سفینه النجات بی ادراک و شعور چنانچه معمول اوست بعضی از ان
 خطبه را برای ابطال خلافت خلفای راشدین و اثبات امامت بلا فصل بر سر علم
 متبعین از کتاب بیع البلاغه مدعوی تواتر نقل میکند و ننماید که ذکرش برای امامیه
 وبال و کمال است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ** و **مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ** ه
 بالجمله فاضل بوالفضل در اصل یازدهم میگوید که جناب امیر در بعضی از خطب دیگر فرموده
 فلما مضى تنازع المسلمون الامر بعده یعنی چون در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 سلم مسلمانان در امر امامت بعد از آنحضرت تنازع کردند فواسد ما کان بلقی فی روعی
 فلهذا غطيت علی بانی ان العرب نزع هذا الامر من بعد رسول الله و لا انهم معوه عنی

بخوانیم که انداخته می شد در دلم و منظور میگوید در خال و لطم که عریان بیرون بریند این را
 بعد از آنکه خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل تیش و دورکنده باشند خلافت را ازین
 اهلی الفاظ الخطیبه مع ترجمه این کلام عریح نخست است در سوره تیسیر و انقلاب تقدیر و تلا
 دارد بریکه قدامی کشیده بر حجاب سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم روایات لا تعد و لا تحصى
 که در مداد و قوطاس کشیده بدینصحنون از طرف خویش ترشیدند که ای علی اصحاب من بنو
 غد کنند و صفایان برین را از سینه برگزیده بود زوفات من ظاهر نمایند و بالیقین خلافت مرا
 از تو بگیرند و فکر اگر برای قوت شما می کرده ام از تصرف شما برآرند و رسن بکلوی تو برین
 و طایبیت شوند و در صد قتل تو باشند و آتش افروزند بلکه خانه زهرار اسبوزند و بر چو
 اوصدمه گذرسانند و محسن اسقط گردانند و قرآن مجید را محرف سازند و اوراقش را محرق
 نمایند و دختر ترا بغضب و عداوت بخانه خویش بریند و پرده ناموس اکبر بدزدند و بنی امیه را
 تسلط گردانند و مطرودین را از بلاد و در دست باغ از تمام بخوانند و مقبولین را از جوارش
 بسوی بغض فری پروان کنند و این همه امور لا ریشندی است و اجل بهم و تقدیر متختم بر آن
 و در علم ازلی همچنین گذشته چنانچه کافی کلینی و تصانیف ابو جعفر دوم و سوم از جامعین اصول
 اربعه و حیات القلوب و جلاء العیون و حق الیقین و کجاء الانوار مجلی و کتب دیگر از تالیفات
 امده اما پیش از حد و شمار بران کواهد است تفصیل آن جز در کتب بجم صورت نمواند
 است و اینج که کفتم بی شائبه اغراق حرفی از ان کتابها و لفظی از ان خطایها و سنگی از سینه
 و قطره از حیوان و غرض ازین و کلی از گلشن است پس اگر این بخار محجوله واقعی باشد لازم
 آید که حباب انصوف بسبب اعتقاد خویش در حق اصحاب خلافت را از دست حق آن صرف نموده
 کرد و بیت بغیر من نخواهند نمود مصدق مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم باشند نمود نامه
 نزد کتب و ایضا از خطب و افادات حضرت عیوب المؤمنین اینهم تا باشد
 که صحیفه ملعونه را اصل نمود که وجوه مهاجرین همدگر شوری کردند و مواعیه و مواشع
 مشید نموده و فقری مو که لغسم های غلاطی بهر های خویش منجیل گردانیدند که خلافت
 را از خانه ان بنوی برآرند و مورد انصوف حلقه را ازین امر باز دارند و الا لازم می آید

که علمای امامیه عالم این امور باشند و صاحب علوم لدنیه و مصداق لکشف الله

از دست یقینانی خبر از این حاشا و نیز این کلمات طلیات دلائل بران
که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عداوت آنجناب و خسد مرتضوی پاک بوده اند
والا حضرت امیرالمومنین چگونه بضمیمه قسم شرعی میفرمود که بهلم در نمی آید و بخاطرم بر
سبیل احتمالی بهم ظور نمیکرد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را عصب
کنند و امامت را بر طاق برند و بهم مستلزم این معنی است که همراه کردن صنادید مجربین
با ساسه بن زید برای اموری بود که اهل حق در کتب خویش ذکر میکنند و خرافات امامیه
که مقصود شریعت مصطفوی خالی شدین از فتنه کری مفسدان بود تا حق بحق دار رسد
و هر سفسه از شهر بر نشود باطل محض است و رنه چهل مرتضوی انبیاء باسد لازم خواهد
آمد که بجناب حضرت عباس فرزند طایح خلافت کسی نیست اصحاب نبوی مرا خطیبه
خواهند کرد و از اینجا است که کمال اطمینان از جای خود نمیکنند و این قسم کلمات مرتضوی
بر لکثر طمانیت دارد در کتب فتنه پیش از پیش موجود است که خوفی از ان بایجاز تمام
نشان آدم سبحان الله جناب امیر که بهتر از انبیاء و رسل و منزله از خطا و زلل
بودند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در هر غزوه آنجناب را بدست و شمنان و خوار
سپرده راه فراری سپردند و برای رسیدن نافه شریعت دبا از کوه می انداختند و بجهت
غلبه بخل وقت نزول آیت نبوی به اذن در همی راضی نمیشدند و زهر بلابل بطعام سرور
انام بکار بردند و انکار نموت و نسبت سحر بجناب خاتم رسالت اعتقادشان بود و هزاران
معجزات نبوی بقلوب آنها اثری نه نمود چنانچه از بکار و حیات القلوب محلیس بویست
چشم خلافت و امید امامت از اینها دارند و اعتقاد کنند که اینها انصوص امامت را
بشنیده و معاملات سرور کائنات بار بار دیده اند جز من برعامت دیگری راضی نخواهند
شد این برچسب ظن مستلزم آنست که قطع نظر از حصول عصمت و علم بستی بدن بر اصول
روافض حد لهم سیر معلوم شد که عبد الله بن سبا و مقلدین او هر چه خواسته اند در باره اصحاب
گرام از پیش خود بافته و ساخته اند چنانچه ساخته که لفظی را از موضوعات و مفرداتشان

است قائلان خلافت دارند همگی از فرزندان حضرت عباس باشند

بنو کثرت و هزاران مجولات اینها را بر دگاو و سامعین و ناظرین گذارم تا چشم خود بانه تنه
 و نیایم و قضاوت نیانیم **سرفه آنکه** علمای قوم چنانکه دانستی مذمت آنجناب
 را مطابقه و التزاماً در کتب دین و ایمان خویش می آرند و هرگاه در کتب الحق این قسم امور
 می بینند آنجناب امیر و عز و سعادت و خروج بسوی بصره اندک عجلت نموده و بر مشوره حسن
 مجتبی و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم اجماعین کوشش نمایند و آخر بعد از جنگ بصره
 و دیدن کثرت قتل مذمت برداشته و راههای خود را میگویند و آیت کریمه **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَنِ
 مِثْلُ قَوْلِي هَذَا أَوْ كَرِهَ لَكُمْ شَيْئًا مَّقْصِدًا لَا يَكُونُ فِئْتًا وَلَا يَنْتَهِى إِلَى شَيْءٍ**
 از حنیض زمین با وجع عرش برین میرساند چنانچه بر ناظرین مفوات کسوری مخفی نیست
 اعادنا الله عن العصبية والعداوة والاصحاب الامجاد بحجة الله قدماى رخصه کرد
 تمام منتجب و برگزیده بودند و علم ازلی بار متعالی را انکار می نمودند و قد مبارکش را بهفت
 شیر می سپردند و نصف بالار اصمت و نصف باطن را محوت قرار میدادند از نسبت
 تا عاقبت اندیشی و مذمت بسوی او تعالی **عَلَّمَا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلَيَّ كَيْفَ إِنَّمَا تَسْبِدُونَ**
 و این کوچک ابدال شان که در هر خزان و بهار لباهای رنگارنگ می پوشند و برایش
 و خراش اصول و فروع میگویند از نسبت این امور بسوی الله عجیب ظاهر ابر و ترش میکنند
 و چین بر چین می شوند **مصرع میراث** پدرخواهی علم پدر آموز **دوم آنکه**
 بعد از تسلیم دالالت این قول بر تحلف حضرت عباس نزد اهل سنت چنانچه بجهت
 الزمانی گمان دارد میتوان گفت که چون حضرت عباس بصیرتی نداشت و بر طبق روایات
 مجلسی در بحار و حیات القلوب نامینای محض بود و میل قلبی او بجا ب خلفا درین
 کتب یقینی و جناب مرتضوی از معاینه این حال سرگردانی و دستکشی داشت و شکایت
 او و اولادش سیما اکبر فرزندانش هم کمال بلاغت ادائی نمودند بعضی ازین قسم
 اخبار قبل ازین بقدر ضرورت بر زبان قلم رفته عجیب نیست که برای امتحان گفته
 باشد که ای علی من با تو بیعت میکنم تا از حال درونی آنجناب خبر گیرد و بخلفا اطلاع
 بخشد که علی مرتضی با شما مکر راست قرار داده خلافت خویش دارد بانه **سوم آنکه**

محفل است که خلف حضرت عباس (ع) چنین تعلیم کرده باشند و او درین امر که دست
 دراز کنی تابعیت نمی گزیند خلافا باشد و این احتمال در باره عباس (ع) هم قبول
 بر خیال ارباب فضول بعدی ندارد که از روایت ارشاد المؤمنین چنان واضح
 میشود که ناصربین خلفا حضرت عباس (ع) از خرافت دنیوی امیدوار کرده بودند
 و کمال مراعات بعمل آوردند و مثالب حضرت عباس (ع) المظهرین الادناسه
 محمد بن طائفه آنرا روایت میکنند و قد عرفت نموده ارکان این احتمال را
 میسر نماید چه جای بعید بودنش بلی العبد المیت که محمد بن حنفیه یا
 امام زین العابدین خلوت نماید و انکار کند از آنکه امام حسین (ع) او را وصی و نائب
 خویش قرار داده باشد و فضایل خویش بیکان بیکان برشمرد و او را مانند اطفال
 داند و منطوق کلامش نصب امامت برای نفس خودش باشد من بعد
 طشت از بام افتد یعنی بانه شاهد حجر اسود انجامد که امر تفصیل و علمای امامیه
 آنرا امتحان و اتمام حجت بر مستضعفین و اظهار فضایل امام زین العابدین (ع)
 اعتقاد کنند و گویند که هرگز محمد بن حنفیه مخفی امام نبود که لا ینحی علی من طالع
 روایات کلینی و تاویلات علماء القوم فی تراجم فی الخلوات و الخلوات
ستر الماس نماید که از عبارت اربعین که حاصلش عبارت فارسی
 افتاد استی چنان سمّت و ضوح دارد که چنانچه امام المستکملین رفاقت زیر و کل
 سیف را در اثباتی دلیل تقریر کرده رفاقت حضرت عباس (ع) و قول آنجانب را نیز
 ذکر فرموده بلکه این امر را مقدم بر آن ابراد نموده و مخاطب درین مقام نام شریح
 مقاصد میگردد و نام اربعین ذکر نمیکند و این شعر باینست که حضرت مجتهد کتاب
 اربعین خود رجوع نموده بلکه مانند سگی تقلید کسی از زبان و بهین نموده و الا اینکه
 نام اربعین می نوشت که کلام امام درین فن زیاده از کلام علماء بقاء از آن معتبر
 است و بهتر از همه آن بود که بعد اربعین نام شریح مقاصد میگرفت و لایحکام
 مثل خیر قول از اجله الی قول من علماء اسناد اقوال باید است که بعد از

وزیرت عظمیٰ یعنی داماد وفات سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم
 محمد از صاحب کبار را بخیری و غفلتی از دنیا بیات روداد مثلاً فاروق اعظم با عتر
 شعیبه در مطاعن شمشیر از نیام بر کشید و گفت که اگر کسی خواهد گفت که جناب قدس
 هم المرسلین و در دنیا جلالت فرموده او را زنده نخواهم گذاشت و سرش از دوش
 خواهم برداشت تا آنکه بتفہیم و تنبیه افضل الصدیقین که در نبات و قرار بقول جناب
 مرتضوی مانند کوه در نمکین و وفار بود که لایحه که العوصف و لا تریه القوصف در
 شان اوست بنا بر بعضی از وجوه کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام محتاج شد
 و بحمد الله که فاروق بزودی بعد از مواعظ صدیق موقی گشت و دانست که قاعد توفیق
 از لی دستگیری نمود و زود تر از غفلت بهوش باز گردانید عجب از بعضی مشتتین که
 رجحان الغیب برد از من فاروق عبارت تمت افشانند که انکار موت آن سرور صلی الله
 علیه و آله وسلم از ان نموده بود تا مردم امیر المومنین را خلیفه نکر دانند و این قسم
 سخنان نامربوط که بجهل عواقب امور از علمای شیعه سری زنده خود بادم اساس
 مطاعن ایشان می باشد در باب خلفا مرتب می سازند چه اگر این معنی را مسلم داریم
 باری آنچه قدما می و متاخرین این قوم ازین معنی بر فاروق اعظم اندیشیده اند یعنی
 ثبوت جیل او از آیات قرآنی و موت رسول یزدانی همه بر باب میرود زیرا که از قول
 این گروه چنان معلوم میشود که فاروق بموت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یقین کرده
 بود مگر انکارش از آن جهت اتفاق افتاد تا صدیق از خانه خود مراجعت کند و درین
 سو که شریک شود و مردم امیر المومنین را خلیفه نکنند علما و چون تمامی اکابر
 از دهتهای دراز در وقت صحیفه را نوشته در زمین کعبه دفون ساختند و مضمونش
 این بود که عهد موقوف میکنم و خدا را گواه میکنم بر این معنی که بعد آن حضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم علی مرتضی را از حق او باز دارم و با ابوبکر و عمر داد رفعت و ملازمت
 دهم چنانکه قبل ازین هم دانستی پس احتمال خلیفه کردن امیر المومنین از عجایب
 قریب است و بر هر کس عیانست که ذرات امانت از یکدکس که دعوی محبت مرتضوی

بر زبان در شده باشند سرانجام نمی باید عجبتر آنکه این گونه زیاریات را مستعبدین
روزی کار بنابر عاقبت اندیشی از اذنان خود می تراشند و از غایت شگفتی
افتخار بران میکنند و اینکه شنی حال فاروق و مدینه او بود یکد و حرمت در
باره مرتضوی بر اصول و قرار داد شیعه کوش کن و آنچه منگی از یک اقبال در حاله
حدیث الحوض گفته و با مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر علمای شیعه در کتب
و دیگر دریای تحقیق گفته اند بعد از آنکه غور و امعان بشنو که تا مدت جد مبارک خاتم المرسلین
شیخ المذنبین بے غسل و کفن افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدینم باد حیان
گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میکرد و بعد غسل و کفن که بعد کلفت و
و غفلت از سایل این باب کما اشترنا سابقا روداد فتوی بران دادند که ده کس
از مردم که ماتد مورد ملح بودند در حجره داخل شوند و نماز جنازه چنانچه در حق بسقیق
و جلایه الیقون مرویست بگذارند از بیعت مدت سه شب و روز بر جنازه شریف
گذشت و هرگز خیال مرتضوی در نیاید که درین تجویز استند بسیار خواهد رفت
و منب بلکه محتمل که جنازه شریف را در میدانی وسیع نهند تا بزودی از نماز فرا
بایند تا نرم بر اعجاز ختم البنین که هزاران هزار مردم در گترین مدت چنانچه اشارتی
بدان رفت قانع شدند و الا مقتضای فتوای حضرت خلیفه اول امامیه آن بود
که تا ده روز هم دهنه مردم باین عبادت مشغول بماند این قدر هم خیال شان نگذشت
که صد ا حدیث درباره عجلت در چند باب وارد است که نماز جنازه و تجنیز و تکفین
میت از آن جمله است و خود لقمانیف مجلسی مذکور کما اشترنا الیه دلالت بران دارد
که جناب امیر را حضرت بشیر و نیز بر درباره سامان اخروی و غسل و کفن و صنها
فرموده بود و خلفا بجنازه شریف تحریر می کردند و این همه استداد از رای جناب
مرتضوی وقوع یافت پس مقام خوف و تقیه هم نبود باشد و اگر این امور را از
جمله وصایای جناب ختمی بکبارند و آنچه از دست مرتضوی سرزد مطابق
در شاخصه فتوی دانند چنانکه که از آن آری امامیه نظر باین سبب درباره اصحاب

انکار عهده الرحمن بن ابی بکر و حضرت امام حسین و عهده عمر و عهده ابی بکر
 در آن مذکور است و اینهم درین کتاب مرویست که آخر معاویه در مدینه رسید و گوشتی
 بسیار در اختیار بیت نرید نمود و فیصل نشد پس خواست که اربعه تن را بکشد آنرا خود
 طلبید و خبر رسانید که این همه بزرگان بهیأت مجموعی بجانب حرم که روانه شده اند
 بعد چندی متعاقب ایشان داخل که شد و امام حسین را نزد خود خواند چون صحبت دست
 داد معاویه پیغام ببعیت نرید در میان نهاد حضرت سلطان کر بلا ایامند و مسکب
 بر سر دوش و بیعت عقل معاویه اعلام نمود چون نوبت خلوت بعهد الرحمن بن ابی بکر
 رسید آنکه معاویه در کلمه آید گفت که هرگز باغواهی تو در رقبه بیت نرید در نخواهم
 آمد و بیعتان عام فریب تو نپذیرم و نخواهم شد تا آنکه نوبت بعفت و خوشنوبت رسید
 و عهده الرحمن بشمول ایزدی سالما و غانما باز کردید عهده ابن عمر هم بر نوبت نشین
 مواظب ارجمند و فصیح بوش اقرار القام نمود و معاویه خلفای رشتن که بر اولاد
 خود با وصف لیاقت رقم خلافت کشیدند و برای دیگران که الیق بودند کار خلافت
 را که اشتباه داده بایده رخصت شد چون نظر معاویه بر عهده ابنه زیر افتاد تویر لغت
 و تصریحات نسبت با و بجا آورد عهده ابنه زیر نیز دقیقه از مراتب زجر و توبیخ
 نامرعی نگذاشت و گفت باید که تو بکس میانی فتنه نباشی و خلافت را بشوری
 اندازی که جانشینی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری بس خطیر است و آخر
 ترا در موقف استاده کشد و سوال نماید که چنین امر عظیم را بکه گذاشتی و برجا
 خود که را خلیفه ساختی آخر بعد زمانی این همه بزرگواران را مجموعاً نزد خود بخواند
 و از هر دری سخن راند تا نوبت بجای رسانید که نرید و فقط بحسب ظاهر خلیفه
 شمامند و بر حقیقت خود خلافت و فرمان رواهی نماید این زیر گفت که حسن
 شقوق انت که احدی را خلافت نه نشانی و این امر خطیر را برضا و اختیار
 اهل حل و عقد حواله کردانی چنانکه اکابر مهاجرین و انصار بعد آن سرور صلی الله علیه
 علیه و آله و سلم یکی را از شما دیدم قریشن امام کردند همچنان بعد وفات تو و اگر قریش

دست بر خنجر نشاند و از بنی هاشم یابنی تیم و عدی غیر بنی عبد الشمس و بنی امیه
 بر گزیده کن و الا بشوری بگذار معاویه گفت سوای این هر سه چیز امر دیگر بهم نیست
 گفتند انگاه به بقیه فاطمین خطاب کرد و گفت که رضای شما چیست گفتند که منحصراً
 در همین شقوق نشسته است پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت باز فرمان داد که تا
 اشراف و صفادید قریش و سایر مردم جمع شدند انگاه بر منبر برآمد و خطبه طویل خواند
 و در آخر یاد کرد که دی روز از مردم بگویم خرد که صفادید قریش و اکابر قبایل و سادات
 قوم یعنی این چهار کس به بیعت بپذیرد رضامند نبند و حالانکه این خیر خلاف نفس الامر
 است زیرا که این بزرگان بطبیعاً طریقت بزیاده اقرار کرده اند هر که شکسته
 باشد تحقیق نماید بحد استماع این کلام مردم شام شمشیر از نیام کشیدند و گفتند
 که اگر این اصحاب از بویه علی روس الا شهادت کنند بیا و الا در دم خون ایشان
 می ریزیم معاویه بیانک بند گفت که ای اهل شام ازین فتنه در گذرید و از کبریا و جلالت
 الهی خوف کنید این بزرگان در پیش اقادند و دیگران دست به بیعت بپذیرد
 بر کشادند و جماعت متفرق شد و آخر نوبت بشکایت انجامید که بظاہر این
 بزرگان استماع از بیعت بپذیرد و باطن را حتی بآن بودند تا اگر این بزرگان
 ایمان غلاظت یاد نمودند و بکشف این حیل پرداختند انتهی بعضی الکتاب است که در
 د ازین قسم عذر و حیل در کتب دیگر نیز مرسوم است ازین عبارت است و معاویه
 دانشوران دقیقه رس دریافتند که معاویه و یزید و مردان و انصار و اعدا
 شان را از طرف همین چهار بزرگ اندیشه بود و خود هم با و از بلند سیادت
 و قدوة را به ذوات عالیات ایشان منوط میکردند بلکه منحصراً میداشتند و ا
 که و مدینه زاد بیا آمد شرفا و مکرمته درین امر مقتضی آثار ایشان عجا
 یب عمر با وصف استمال معاویه و الکاح او بیت بزیاد قبول نگردید و ج
 و صلوات او را ستودند و بخلاف محمد بن حنفیه پس خلفت خلیفه اول امام
 جانرات همچو یزید را و ابیهم بعد از قتل شهید کربلا بطبیعاً طریقت قبول فرموده و

نیا رنش بهین امید ناد مشق رفته کما سبق مجلا و سبجی ان الله تعالی مقصود و مبر معلوم
 شد که بیعت بعضی از اهل مکة محض بخیال مذکور یعنی اربعه متناسبه بیعت یزید بعد از اهل کربلا
 و اصرار معاویه بضرورت کرده اند واقع شده و اهل مدینه و یمن بیعت نکردند
 و خود اهل مکة بعد از استکشاف امر بیعت ازین اربعه متناسبه بیعت مذکور ادر
 شمار نیاموده بایل به بیعت امام حسین ریحان رسول الثقلین بودند باظهار مورخ
 مذکور و دیگر مورخین اهل مکة بعد از وفات معاویه و جلوس یزید بر تخت خلافت
 باطله بقدم جابر سید البشیر و در خوشوقت گردیدند و هر صبح و شام
 نزد آنجناب حاضر شدند و در غیبت آنجناب اشتند و تردد خود را نزد عهده
 این زیر موقوف ساختند اکنون از اهل حل و عقد کیست که بیعت یزید را
 وقت یا قبل از خروج امام حسین در زمان یزید اختیار کرده باشد اما اثبات
 بیعت یزید لیم از خلق خالصین پس وقتی برای مستفتی بکار می آمد که تقدم ان یا با
 رساند و بنور مستفتی پاسخ بدهد کس عیانست مانند دیگر یزید بر پیش خود در راه
 و هیچ دلیل ثابت نکند که خروج امام حسین متاخر و بیعت خالصین قبل از آن
 بوده و برناظرین باعث کلامیه مخصوصا این کتاب عیانست که بعد ثبوت این
 عقد هم هنوز اهل حل و عقد مستفتی را طای باید کردن کما او مانا الیه سابقا و
 اثبات من الکتاب الکلاسیه قطعا با رخصه ایا مکعبه بایس از عهده بن عمر که
 بلاریب یزید را فاسق میدانست و بیعتش بعد ازین امور هم نکرد و هم نا اید
 از خلق خالصین محمد منشیعین بجا بیعت خلف خلیفه او خویش مایل کرد و او را
 از اهل حل و عقد قرار دبد بلکه این مرتبه را در دشت منحصر اند که نظر بحکایت
 از یزید کما او مانا الیه اتفاقش رضامنداد که کسی را امام او یعنی یزید
 پدید خروج کند و فوج گشتی برود نماید چنانچه از تقریرات او نزد امام حسین
 و سوف تعرفانی آخر الکتاب ان الله تعالی لیکن در مصورت هم اثبات
 تقدم بیعت این خلف الصدق بر جهاد امام حسین بر ذمه محمد ضرور خواهد بود

و معلوم شد که **شیخ محمد بن محمد بن محمد** المثل جاکرین است باینکه هر چند طی این حلقه
 نظر بقوال و افعال محمد بن حنفیه که با اتفاق بیعت امام حسین نموده را حصول
 شیعہ بنیاد است اماست که عرف و لیکن مشکل نیست که بقایده اهل سنت کار
 نمی افتد تا از کتب معتقد ایشان بطور مذکور با شایسته نرساند که لا یجفی من بعد
 گذارش است که نمی طلب مدعی بیعت اکثری از صحابه کرام است و هنوز مدعی او باقی
 برهان برین دعوی مشغول است از مطالعہ بہترین سیر ملکہ دیگر تواریخ نیز مید است
 که هیچکس از صحابه کرام چه خاص و چه عام معادیر بر این حرکت نمیشود بلکه اشاره
 و صراحتہ رشتنی این فعل بیان نموده اند و آخر مال این انکار پیمان امر می کشد که نزدیک
 لا تواریخ است نمیدانند و الامی بایست که اصحاب جناب امیر که اعتراف اکابر
 شیعہ مثل مرتضی علم الهدی سنی معتقد بحسن سیرت شیخین بودند نیز از نفس
 خلافت بر امام حسن یا اعتقاد مجتہد شیعہ انکار بر جناب مرتضوی می نمودند و او پس
 فلیس حکمت که اهل حل عقد بیعت نیز راضی بوده باشند و بر گاہ از روایات معتبر
 این سنت و کلام علم الهدی ششصد و دیگر علمای ایشان واضح شده که نزدیک لایق خلافت نزد
 احدی از صحابه و تابعین نبود پس گفتن اینکه پس مستبعد است که مجتہد انعم استحقاق نزدیک
 شود و در دین را وقت بخیر از آن محض ناوہ کوی و حیلہ جوئی است بل نظر بتعلیلات علمائے
 قوم که در باب غیبت امام مهدی منتظر کمال اطباء تقاریر مختلفہ گفته اند و الروایات و فضول
 در علم غیبت نوشته اند و حدیث جعفری که امام محمد بن ابی انان با ترجمہ در حق تقنین
 و دیگران هم در کتب معتقدہ خود روایت مینمایند میتوان گفت که سبب انعام
 چه بصیبت گمراہی و دامیہ غلطی است که ذوات معتقدہ اندہی که علم با کائنات و مکنون
 داشتند و قلوب صافہ ایشان در رنگ لوح محفوظ حامل بر عیب و شہادت
 بود از علل غیبت مطلع نباشند **نظم** بی خودی چند ز خود بی خبر
 عیب پسندند بر غم منور و در شوند از بد باغی رسند و باد شوند از چراغی رسند
 بروی و در علل غیبت صاحب الزمان واقف باشند فاعبروا یا اولی الابصار

چگونه روا خواهد بود گفت که در این مدت که در ابتدای دعوی فک و زخمت میجام
 اصحاب با سارت را بنی باشم و انجام آن بنگایت جناب بر تقوی پرداختن بلکه
 از سحر و جادو و ننگ آشتن جناب سبده الشار را بر اصول امامیه پیش آمد خود
 بشرح و بسط غایت و حال بعد بن عباده اینست که با وصف ملا حظ
 مناف صدیق اکبر و امیر المومنین حسب مدعی خلافت کشت و با مات خویش در قیقه
 خیال بست و بعضی از انصار منما امیر و مسکن امیر خطاب اکرام قریش گفتند و از حدیث
 وحدت امام و آنکه دو بادشاه در اقلیمی گنجینه غافل شدند و لیکن بحمد الله که این تمهیل
 و قال آئی پیش نبود ایند کریم مجود و عطا صدیقی ایشانرا ازین مدینه و از یاسند
 اگر خرمیه ذوالشهادتین و مانند او را نیز نیکه و ساعت یا یکدور روز از تقسیم زلات پیش
 آمده باشد هرگز بعید نخواهد بود بر اصول امامیه چنانچه از کتاب منتهی هوید است که این
 بزرگ بکوشش انصار من تلقا بنفس و مید که علی مرتضی خلافت را زینهار قبول نخواهد
 کرد پس با یمنی شما بدایت کنید انصار را بگفتن خرمیه تهو و جبارت بهر سید اگر تکلف
 نه کوریم نمایه چندان بعدی ندارد **یا کجمله** چون ما مردم بدلائل کتاب دست
 و بر این یقینیه عقلیه و نقلیه ماموریم که بابل بیت نبوی و اصحاب مصطفی محبت
 و مودت داشته باشیم و برای زلات اینها محامل صحیح تجسس کرده دمار از روزگار
 خوارج و نواصب و روافض سودا سه و جو هم بر داریم بنابران افعال ایشان را
 که در قرب و فوات سید انبیاء صد و ریافت و ذکرش بجل آمده بر منتهی فزوداد و دم
 و الا مقتضای بشریت ازینهم پیش قدمی میکند و با فزاد می دهند نگاه کنی در حال چو اینها
 حضرت عیسی که بگوایی کتاب مجید و باره استه غای مایه چه کلمات بر زبان
 آوردند و حضرت عیسی و باره ایشان چه فرمود که یا نشر زاد فتری با بد طویل و
 کتابی پس در از بلکه آنچه از اصحاب رسالت آید در آن زمان صد و ریافت و جناب
 مجتهد بنصر من آن قصد کردند نسبت با آنچه از انبیاء بلکه مرسلین بلکه اولو الحرم من الرسل
 بر اصول امامیه صادر گشته نسبت قطره بدو یاد دارد و کردند آنی که جناب موسی کلیم احد

که با وجود کمال و بزرگویش به استفاده اسرار علوم لدنی از حضرت خضر بر طبقه خود

جهانده محدثین بر فتنه و منهم علی بن ابراهیم استاد کلینی در تفسیر

معلمش طفل را گشت هیچ از یحیی متقی فرو نگذاشته یعنی حضرت خضر را بالا برده

بستر بر زمین زده و در گشتن او دقیقه نامرعی نداده بیرین عیان فی الحقیقه

نمیشکر شد و بسبب غفلت بشری آوازه عدم رضایه بیت صدیقی بلند گشت

و اصحاب دیگر هم در آن وقت لغزش نایند و یکدو ساعت یا یکدو روز تخلفت

کنند باز برودی بر جوی آورند هیچ نگرفته باشند اکنون روایت مذکور بنویسد

که بر فهم و دعوی فقیر دلائل قطعی دارد باینکه فلما فتحت السفینه فی البحر قام الخضر

الی جوار السفینه فکسر و حشا بالخرق و الطین فغضب موسی غضبا شديدا قال

للخضر اخرقها لتعرق اهلها لعلک تجتک شیئا امرا فقال له الخضر

الم اقل لک انکستطیع معی صبرا قال موسی لا اقول اخذنی بما

تسیت ولا تهیئنی من امری عسرا فخرجوا من السفینه فطرا الخضر الی

غلام یلبس بین الصبایح حسن الوجه کانه قطعه قمر فی اذنیه و رمان قنایه الخضر ثم

اخذہ فقتله فوثب موسی علی الخضر و جلد به الارض فقال اقللت نفوسا

ذکیتة بعیمای نفیس لعلک تجتک شیئا نکرا له بعضی از مناظرین امامیه که پس

دلیری دارند بحجاب همچو آن بعد تذکیر این روایت داد شوخی دادند و هرگز بر کربال

فکرت نبردند و گفتند که چون خود حضرت خضر حضرت موسی علیه السلام را معذور دارد

که الم اقل لک انکستطیع معی صبرا تذکیر این قصه مناسب نمی نماید پس

امداد نیست حال سخن فیمای طایفه حرف درین میرفت که آدمی را بسبب

مقتضای بشری چهار پیش نمی آید حضرت موسی با وصف او لوالغری بر روایت شیعه

استاد خود را برترین زد و در گشتن او دقیقه فرو نگذاشته است اصحاب رسول خدا صلی

الله علیه و آله وسلم بعد از اذامیه و فاشش اگر یکدو ساعت یا همچنین مدت قلیل از

بیت افضل الصدیقین یا بر بشریت و ندیم جمیع باو له انصلیت او غلفی نمایند

باد و استغراب خواهد بود پس مجرد گفتن اسم یعنی که خود حضرت خضر موسی

را معذور داشت چه فایده برای محبت تواند داد علم حضرت خضر با عت بر منتهی

و غرض دیگر مشاهده موهبی تند و تیزی بود که با سببی در مقابل حالت منظره باقی

بایره این مردم که بعد از تسلیم لغزشی از ایشان کافی صدور

یافت در پی مواخذه شده و در صدر دیگر متنی ایشان افتاده حاشا و کلا و این قدر محیب

ند که روزی یاد نمایند که هرگاه در قرآن مجید در باب مهاجرین و انصار عموما و خصوصا فضیلت

الهی و عفو از جرایم کمال تاکید و تحقیق ثابت باشد دیگر در صدر مطاعن و تحسین عیب

ایشان افتادن و در قرآن در آن سیاه کردن کمال بی یقینی است باینه و اول می باید که

تقریر طعن بعنوانی گشته که نفوس قدسیه الهیه و حضرات رسل و انبیاء از آن سالم

مانند و بار مآذیدی و آزمودی که اگر طعن شیعه را در باب اصحاب سلم داریم بسیار از

انبیاء و ائمه از منصب خود بایس بعید میشوند و از مرتبه نبوت و رسالت و امامت و خلافت

نامی باقی نمی ماند و شیعه را نقد ایمان از دست میرود و از اینجا گفته اند بلیت

چون خدا خواهد که برده کسی در \times میلش از طعنه با کان برد قوله و سوا می شناسند که

انح **اقول** حاشا که کسی از اصحاب در استحقاق صدیق قیل و قال کرده و خلعت

از بیعت آنجناب گرفته باشد چنانچه در هر مقام بعنوان شایسته داشتی انصاف

رو سقیفه در استحقاق صدیق گفتگو نکردند بلکه آرزوی شرکت نمودند اگر حوصله تقریر

و تحریر باشد درین باب کلام باید کرد تا دعوی مخاطب که در صدر تقریر گفته یعنی حال

خلافت نیز بیا و صدف عدم بیعت ایشان مشابه است بحال خلافت حضرت صدیق

و عدم بیعت عظمای صحابه با و در اوایل زمان رو بر راه نبوت آوردیم و اگر آنها

قانع استحقاق می بودند لا محاله بر عظم حضرت مجتهد متصف تشیع خواهند بود درین

صورت صدور لعن بر ایشان از جناب مرتضوی بقل اصدی از اهل دانش نمی آید

تفصیل اجمال آنکه از کتاب سلیم چنان ظاهر میشود که حضرت امیر بعد از دفن حضرت

بشیر و نه بر صلی الله علیه و آله و سلم جناب سید را بر دراز گوش سوار نمود و هرگز

کسی از چهارمین و انصار زفاقت آنجناب را قبول نکرد مگر چهل و چهار کس آخر اینها نیز
 کثرت بیت و تخلف از مواجیه و موافقت کردند و بدقت جهاد حاضر شدند و از آنجا
 اربعه تا آنکه کار از دست رفت و کار را بویگر محکم شد و حضرت امیر وقت تفضیل و تفصیل
 این مردم فرمود لعن الله قوما بایعونی ثم خذونی و اینهم ارشاد نمود که و الله لو ان اولئک
 الاربعین الذین بایعونی و قوالی بجا بدکم فی الله یعنی بجناب عمر گفت که اگر آن چهل کس
 که بیعت جهاد کرده بودند و فایده خویش می نمودند البته در راه خدا جهاد بشما میکردم پس معلوم
 شد که آنهمه مقبولین سانی مثل عمار یا سر و حدیفه و خرمیه و بربیده و مانند ایشان بر زبان
 جناب سید او صیحا میخواندند ملعون بوده اند اکنون در بعضی حالت مستطوره باقی نیست
 که اینها همه صدیق اکبر را امام خویش میدانستند و بیعت ایشان از راه تقیه و اتفاق زنهار
 نبوده و قیل ازین عبارت کتاب سلیم که در باب رفاقت زبیر بن عوام منقول شده
 برینهم دلالت دارد که غیر از امیر و ارکان اربعه همه با بویگر صدیق بی اگر اربعه بیعت
 کرده اند و از کتب امامیه چنانچه میدانی اینهم بطور سبب است که این ارکان اربعه را نیز قول
 در گرفت و بعد جنیدی اینها را یقین بر نه و کمال تقوی در باب خلافت بر سید دیکم از اینها زبیر
 بن عوام است که کفر محض اختیار کرد و گفت که لا تکن من المنافقین و ازینجا است
 که امامیه در آخر مضطر شده این ترانه هم میرساند که جناب امیر جز اهل بیت خود کسی را همراه
 نداشت صاحب سفینه النجاة خطب مرصعوی را ترجمه میکند یک دو حرف از آن
 بکمال اختصار باید ششینه میگردد که در بعضی از خطب چنین فرموده فقطرت فاذا لیس
 لی معین الا اهل بیتی فصنت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در آن حکام مرایه بازی
 دهند و جود و نیاز دارند و دفع کینه کثیری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت
 پس باین بازه اشتم ایشانرا از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب
 چنین فرموده فقطرت فاذا لیس معین الا اهل بیتی فصنت بهم عن الموت انتهى
 بلفظ و خود این مجتهد نا عاقبت اندیش اینجاست رابعه ازین از پنج ابلاغت
 نقل خواهد کرد باجماع ازین اخبار و آثار هم صحیح می توان یافت که ایشان را

عید است یعنی در وقتی این بزرگان فسیق حضرت امیر بودند و آخرت

رداشته خباثت در پاره زیر داشتی و بخيال عقلا بعد از اطلاع بر حال

و سلمان که چند حرف از ان مبعوض بیان آمد در نمی آید که اینها نیز در اهل بیت

ان نخواهند بود مگر مورد آیت تطهیر خباثت غیر عظمیه

ست پس معلوم شد که در حقیقت کسی از اینها تخلف از صدیق نه نموده فلا تفصل

قوله و هرگاه اقول این دلیل هرگز صحیح نیست زیرا که جناب امیر الکرمیت فاسقی

بر تقدیر تسلیم محبت ظلم و ستم کرده باشند افحام و الزام امام حسین علیه السلام و

عدم اتمام محبت از جانب ایشان لازم می آید کما ذکر فی الرساله القدیمه و سبب بی

آخر بنده کتاب بعون الملک الوهاب مفضلا و لیطهر انما قال المجتهد فی الجواب

او بن من نسج العناکب قطعاً آدم بر ضرورت داعیه صیانت نفوس

پس میگویم که این وجه بیدار است عقلیه و اصول امامیه باطل است زیرا که افعال

تخلف سعد بن عباد و دعوی او و در پی تشدن اعوان و انصار صدیق بناموس

که روی علما هم جناب بر قیاس اولویت بوضوح می انجامد که هرگز صحابه کبار

جور و جفانه نموده اند و در پی او نیفتاده پس حاجت بصیانت نفوس و حفظ ناموس

جناب مرتضوی را چه باشد بخلاف وقت خلافت یزید با اتفاق که هم جان مردم

و نفوس ایشان بر باد رفته و هم مال و ناموس و انصاف باید کرد که در مقدمات

تقلیه اقامت دلیل بعنو اینکه ترکیب آن از قضایای عقلیه صرف باشد چگونه میتواند

شد فلیتدبر مع ذلک معامله جناب مرتضوی یعنی بیعت او با یو بکر

صدیق اگر از راه تقیه و خوف باشد بر عکس حدیث متواتره امامیه خواهد بود کما

عرفه مفضلا زیرا که بیعت آنجناب بعد از ساخته اسقاط محسن و سوختن خانه و زدن

تازیانه پرسیده نثار زمانه الی غیر ذلک من الکفریات جلوه ظاهر گرفته نه بنا بر

صیانت نفوس و حفظ ناموس یا رخدا یا مکر مراد از نفوس و ناموس حفظ

جان و ابروی شیعیان خصوصاً بابا شجاع الدین ایشان یعنی فیروز مجوسی که اتمام

زانکه اوصفت با کثرتان تعلق داشت بوده باشد نه جناب است سید الشریح جان که خون از پیشانی
 و اولاد ایشان مثل ترک و در یلم بر اصول کالیسیان بود و بخمس محض امکان بود است
 حال اصول موضوعه که در هر مقام خلاف قرآن مجید و احادیث شریف واقع میشود
 اند من ذلک برین تقدیر با آنچه برای جناب امیر بر اقوال و در این استیحه لازم می آید بیشتر
 خارج از اندازة تقریر و تحریر تواند بود **قوله** اگر عباد الله **اقول** حاشا که حضرت
 عباس از سبیل ابوبکر صدیق کاره بوده باشند بلکه مقصود ایشان کما او مانا الیه بقا
 از لفظ اهل بیت نزد اهل نظر امتحان و اعتبار بود و حدیث امیر المؤمنین در حق این بزرگوار
 خود بزرگ بعبادت عجل و ذیل بودن از دست نفس اماره که تفسیر اجماع و بکار و محاسن
 المؤمنین مرویست نیز برین معنی دلالت دارد زیرا که در صورت کرامت و نافذ شریعت است
 ایشان نخواهد بود مگر بطور تقیه که در آنوقت از جمله واجبات بود و برین تقدیری باید که این
 بر دو صیغیر و کبر مورد مدح و ستایش امیر المؤمنین باشند نه مورد قبح و سرزنش کما لا
 یخفی معلوم شد که زبان ایشان بر تقدیر تسلیم نظر بمعنی اعتبار و امتحان بجایست
 امیر مؤمنان بود و قلب آنها بجای خلفای دین پس کرامت و نافذ شریعت چه معنی داشته باشد
قوله بلکه بمجادراتی که از غادر الخ **اقول** غلط محض است که سببی تحقیق مفصلا
 از آن است که آری جناب سید بر اصول مدعیین مزید و لا حضرت امیر را مثل فائزین و
 غادرین و مانند چنین دندل اجماع سید المرسلین صلعم میدهند زیرا که ذلت مرتضوی که
 از نظر فاطمی یعنی خود را ذلیل کردی حاصل میشود البتة مستلزم ذلت اجماع مصطفوی خواهد
 بود فان نفوسهم الفخسیه کنفوس واحدة پس حیرانم که با وصف ذلیل اجماع و اختیار که نب
 و تقیه امارت الامر و حصول مشابهت تمامه بنادین و فائزین در تبصیر جناب مرتضوی
 که تا از منزلت عدالت اصحاب بود و هر چه منافق عدالت است منافق عصمت و لا تنکس
 در کجا ثابت خواهد شد و هرگاه عصمت متقی باشد امامت و خلافت بر اصول مستقیم کجا
 بر آن خلافت و امامت علی الاطلاق تواند بود اما مستلزم فعل کجا و قیاس مستلزم است
 بلا عقل از دست رفت مساوات با جناب سید المرسلین در هر چیز با غیر از مرتبه نبوت

که کمتر از اوست است چنانچه در منبع السداد است کجا چنینکه اینهم مستفیض است حصول مرتبه
 استاد و پیری نسبت بنجاب مصطفوی چنانچه بعد ازین مفصل خواهی دید در تالیفات
 علمای شیعه خواهی شنید کجا الی غیر ذلک من المقدمات و نعم ما قال الحافظ الشیرازی
 مصرح به بین تفاوت ره از کجا است تا کجا الی غیر ذلک من المقدمات و دانستند ذکی
 بادی امعان تواند داشت که سبانه این هر دو روایت فرق زمین و آسمان است چه بر اصول
 امامیه بنجاب مصوره خود گوایی بر امور تنجیه قبیله دادند و بنجاب مرتضوی را نه از اہلبیت صریح
 و کتابت اعتقاد کردند بخلاف لفظ را تجماع اہل کلمتی نیست و لاسلم کلمتی مطابق نفس الامر
 باشد کما سبھی تفصیل ان شاء الله تعالی و اینهم بخیال مستکلم حضرت امیر و حضرت عباس کما لا
 یخفی علی اوساط الکائنات طرفه آنکه در شهادت با وضعت ثلثه یا اربعه بنجاب سیده متفرد
 بودند بلکه امام حسن و امام حسین گوشواره عرش و در بیان رسول الثقلین نظر شود صحیح و قرآن
 صریح کما سبقت الیه الاشاره نیز شریک بنجاب فاطمه زہرا بودند نمود باسد من اصول و تفصیل
 من بعد مخفی نماید که مخاطب فہیم لفظ بکریه یا بر معنی تعریض مییہ مند بہ در حق صدیق اکبر می گوید
 معلوم نیست که چون بنجاب مرتضوی بر اصول امامیه مثل خائنین باشند و مانند جنین در رحم پرده
 نشین شوند و نیز لیل ذات و الاصفات خویش و رسو کردن اہلبیت علیہم السلام کوشند
 مخاطب و الا مقام در باره آنجناب چه تقول خواهد کرد معاذ الله من ذلک و اینهم بخیال طحطا
 عید المثال بر نکرست بانه کما سبک از مقصد ایان و شویان امامیه که بصفت سبھی و ہنر سبھی
 مستصفی بودہ کلی و بکری هستند چنانچه کتاب رجال افشا رواند آن در مذمت شیعه برین
 امر دلیل است روشن فلیضحکوا قلیلاً و لیبکوا کثیراً جزاً و بما کافوا یکسبون
 قولہ اما عبد الله بن عمر **ما قول** از اینجا ماند سفیدہ صبح صادق روشن میشود کہ جناب
 مجتہد الزمانی بطلان عبارت علامہ دہلوی قدس سرہ بوجہ بصیرت نہ برداختہ ہر چند از قول
 سابق او کہ بنا بر لاف زنی در تعلیم این میچکان وارد کردہ و در آخر آن آیت کریمہ و کلاً
 یبیکون فلیضحکوا خبیر را ضمیمہ ساختہ بود و افصح میشود کہ قاضی عبارت مکتوب آنجناب ادبہ
 در بنجاب یافت میکرد کہ سچ ندیدہ و آن زعم انہ فعل شاکلن لم یفعل شایانہ کہ

علامه و بلوی قدس سره العزیز لفظ هنوز در صد عبارت منقول چنانکه میدانم آورده است
 حیث قال هنوز اهل مکرمه و بنه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید را ضعیف شده بودند و مثل
 آدم حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم اجمعین
 نکرده بودند مقصودش آنکه وقت خروج امام

بطحان این خروج متوهم شود باقی ماند آنکه احدی ازین بزرگان به رت
 کر بلا و ساختن نهادت نشان بیعت یزید کرده است یا نه این امر سکوت عنه و خارج
 از محل نزاع است و بعد از ثبوت نیز معترض را بکار نمی آید که سابق تفصیل پس عجیب که مدعی
 علم و اجتهاد در ازین امور پیش پا افتاده اطلاعی و سر و کاری نمی باشد بالجمله آنچه برای
 رفع اعتراض معترض و اجابت سائل بکار آید در کلام علامه و بلوی سخن رفته و با عدم
 وجود بیعت که از بعض بزرگان بر تقدیر تسلیم و فرض محال بعد از ساختن نهادت امام حسین
 صد دریافت روی سخن متوجه نیست که لا ینفی علی العقل قول و بعد تسلیم میگویم اه
اقول از سابق و لاحق عیان است که هر چند در کتب قدیم و جدید متبع بالغ رود

جز آنکه بیعت یزید از عبد الله بن عمر خنیز بر نمی آید الا لفظ یا این که حالش مفصلا
 در منبع اول دانستی فلا تکن من الذالین و اما لا مرا لا حصر جوابه البضا بایتم تفصیل
 و اکمل بیان فتدکر آن گشت من نوع الاتان **قول** علاوه اه **اقول** جناب
 امیر با جماع اهل سنت صلاحیت خلافت را شده مخصوص نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم داشتند پس بیعت اهل حل و عقد یعنی کبار مهاجرین و انصار را امام بافضل
 شدند و برار یک خلافت حقه جلوس فرمودند و سابق ازین گذشت که تمامی
 مهاجرین و انصار به بیعت شریعت شان در آمدند و خود آنجناب باین دلیل
 با تمام مقدمات و افعیه و بروی معا و غیره تمسک فرمودند و بقیه کتابت آوردند
 که آورده الرضی فی نهج البلاغه اکنون اگر همه کس از افراد کس مثل معاویه و عمرو
 معاص از بیعت شریعت امیر باز زنند و پهلوتی کنند در فعلیت خلافت را شده ایشان چه
 نقصان عجیب است که بجهت معتقد خلافت یزید پلید تقلید مسکنی را که اقبال و مزار محمد در اصل

استفاد قریح میکند که اهل سنت بیعت یکس از اهل حل و عقد در فعلیت امامت شخص
کافی میدانند حالیا بعد ثبوت بیعت تمامی اهل حل و عقد این همه خرافات می نگارد و نسخ عتقا
را حصار آرمین و قطع سنگین می زندارد و آنچه در خطب و مکاتیب پنج البلاغت درین
باب وارد است که اجتماع همه کس ضرورتیست بهابرین و انصار هرگاه بر امامت شخص
گردد آیند امام میشود و هر که منحرف گردد قتال با او رواست بتحصیل معنی آن بیعت بنگارند
قوله نه خروج الخ اقول مجده الله که سخن حق برخلاف آنچه والد ماجدش در ذوالفقار
افاده نموده که امر فیما سبق بر ذبانش جاری شد هرگاه خارجیت که در یتقام کنایه از
دشمنی جناب امیر است نفوذ باشد که انقض علی ذلک صاحب اثبات الحق از اهل حق مشتقی
باشد تا بصیت که عبارت از دشمنی امیر المومنین و استحلال خون تمامی الهیت طاهرین و
تجویز لعن این بزرگان است علی افاده صدوق الطائفة و قد آورده المجتهد الجالی
فی اساسه بطریق اوسطه ملوب خواهد بود این فائده را باید که بدین خود محفوظ داری
زیرا که در نقض بعضی از مفوات مجتهد جالی و مخاطب ذکی و مانند او که فقیر ابعادین
بناصبی بلکه اسوة النواصب تعبیر خواهد کرد بکار می آید و تناقض و نهافت کلام اینها
از ان ثابت میگردد و مخفی نیست که عبارت اساس الاصول روزی بعد
از تسوید و تبیین این مقام در اوراق برآمد و بغایت از روی چنان نمود که آنچه صدق
اسیه فهمیده و در معنی ناصبی نوشته قطعا و یقینا مطابق واقع است و قول صاحب
قواید مدینه که ناصبی انکس است که عداوت بتدبیب امامیه وارد و هر که فتوی یعنی اول
داده بصیرت در اخبار الهیت علیهم السلام مذکشته باطل محض است زیرا که لازم
می آید که صدوق امامیه مفری بر خدا و قلیل البضاعت در احادیث ائمه پدید باشد
اکنون آن عبارت باید شنید لطیفه اخری یناسب ذکر با قال محمد بن بابویه فی
الصفیة روی الحسن بن محبوب عن سلیمان الحمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یبغی
للرجل المسلم ان یتزوج الناصبة ولا یتزوج ائمة ناصبیا ولا یطرحا عنده قال یصنف
فی کتاب من یحب حوالا محمد صلی الله علیه و آله وسلم فلا یحب کلام قلند الحرم بکامهم

و قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صفان من امتي لا نصيب لهم في الاسلام انما نصيب
 لا يهتدي هربا و قال في الدين مارق منه ومن استحل لعن امير المؤمنين والخروج على امير المؤمنين
 وقتلهم و حرمت مناجاة لان فيها الاتقار بالايدي الى التهلكة و الجاهل يتوهمون ان
 كل مخالف ناصب وليس كذلك و قال صاحب الفوائد ائمة الثانية مشاجرة عظيمة
 من غير فصل بين المتأخرين من اصحابنا في تحقيق معنى الناصبي فزعم بعضهم ان المراد
 من نصيب العداوة لاهل البيت عليهم السلام و ذهب بعضهم الى ان المراد به نصيب
 العداوة لمذهب الامامية و في الاحاديث نصريجات بالثاني و من قال بالاول كان
 قليل البضاعة في احاديثنا الواردة في اصول الامامية فعلى زعم هذا القليل اخطا ابن
 بابويه في تفسير معنى الناصبي و كان قليل البضاعة في الاحاديث و كذب على الله
 و اقترى انتهى بلفظ الجاحلي و اگر اندك غرور امكان درين عبارت صرف کرده شود
 باليقين عيان کرده که آنچه بعضی از اهل دعا و لا طائل خواسته اند که میان دو گروه
 مذکور که بقول صاحب نوایه مدینه مشاجره مشغول اند و هنوز مطارحات شان
 انفصال نیافته محاکمه نمایند و تطبیق مختلفات در آیند دلالت بر قصور فهم و عدم
 استقرار ایشان دارد و حکم می نماید که این عبارات و مضامین را اندیشه بسیار
 می کنند نه خود باینهها قول و علی التمام اه اقول عبد الله بن عمر ادر تارکین بیت
 مرتضوی شمرون حال آنکه اسفار معتد به اهل سنت بخلاف آن مطلق است که عرفة
 سابقا از افادات عجیبت بلی بعضی از روایات و عبارات موهم این معنی است حتی
 که بعضی از علماء اعم یاجع و عشرت شده که لا یخفی و تفرقه در میان این بهره و امر نزد
 بهره از عقل سرسکه دارد نیز رطاس است لکن برای حضرت مجتهد یا نشناگر میر می بینم
 و سکیم که در وقت یزید علیه السلام حقه که خدا دید به جبرین و انصار باقی نبود تمام حسین عبد الله بن عباس
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر اهل حل و عقد بودند بلکه انتمی مخصوص و ات عالیات ایشان می
 و عمر و عاص و اهل شام که از اطاعت خلیفه برحق متوقف شده بافادت و زور میخواستند از اهل
 حل و عقد باشند پس تفرقه واضح تر شد قول انما فرایند اقول این زبیر

و قیاسات حضرت مجتهد الزمانی بکار آید که فقیه و له المفضل مفضل و له المفضل
واقعی نفس الامری باشد و هو ظاهر الفضا و نیز بعضی ازین خرافات بر تقدیری قابل استماع خواهد
بود که بر اصول ثابت نماید که هر یکی از ارباب خلافت و سلطنت بعد از خلفای راشدین رضی الله
عنهم اجمعین که نزد بعضی از اهل سنت مجتهد و امام برحق تواند بود افضل است از جناب امام
حسین و هو ایضا که تری پس فضیلت معادیه از امام حسین نزد بچکس نیست نباشد چه جای
ظهور آن مثل ظهور شمس علا و ه مقصود مخاطب اگر از ترتیب این قیاسات بتقلید اول
منقاس است که چون انکار و خروج امام حسین باعث عدم ثبوت خلافت امیرالمومنین بحسب
انکار و محاربات معادیه نزد کسان ثابت نباشد گوئیم اگر معادیه نزد معتقدین خلافت
تخلیفه برحق است بعد از امام حسن است نه قبل از آن چنانچه صواعق محرقه و دیگر کتب
مثل ازالاتمخاض کما سجدی عبارتها بران دلیل قاطع است و درین وقت جناب امیر
از چند ماه برودند رضوان آرمیده بودند نفس علی بن ابی طالب بودن خلافت معادیه
پس در انکار امام حسین و دیگر بزرگان از بیعت یزید برای خلافتش مضرت شدید است
و در اعراض معادیه از بیعت امیرالمومنین زینبها مضرتی برای ثبوت فعلیت خلافت انجناب
غیبت چه درین وقت تصریح معتقدین هم نه معادیه امام بحق بودند خلیفه مضموم نه از اهل
حل و عقد بلکه مانند حضرت عباس و عقیل بر اصول شیعه کما فی المجلد الثامن من البحار این
را ند و از انست و مانند و قبل ازین در باره امامت آنچه باتباع مرتضوی مذموب است
منقول گشته قند بر پا بچکه چون مخاطب ذکی بسبب طالع و انفقار مجتهد جالسی از قید خلع
امام حسن امثال آن تجاہل میکند و معادیه را خلیفه مطلق میدانند درین معلقه اگر قرار میشود
و عبوی هر یک که مذموب جالسی مذکور باشد نگاه نمی نماید نفوذ باید من و سا و النفس و توهمات
قوله این کلام مدفوع است **اقول** قبل ازین که شت که این لازمست
منوع است این را به میلی عقلی یا نقلی اثبات کن و بدون لایعیا بها **قوله** دوم آنکه
الح **اقول** آنچه درین مقام بناسی صاحب نزبه مقدمه چند افزوده و مخدوش است
بند و اقبل از آنکه رجوع باین کتاب که وقت تالیف این اوراق بهم می رسید اتفاق افتاد

نمیگویم که مراد از صحت امامت و عقیدت خلفای عباسیه نه آنست که ایشان بشروط
 خلافت متصف بودند و اجتهاد و سایر شرایط در هر یک از اینها یافته شده پس معنی عبارت
 اینست که مقصود من ذکر آن ملوک درین کتاب است که عقیده بجمعیته شان صحیح باشد و خلفای
 عباسیه باین حصول مرتبه اسلام چنین بوده اند بخلاف خوارج و غیرهم و موصوفه این مضمون است
 آنچه حضرت شاه ولی اسد دهلوی نور الله مضجعه در کتاب مطاب از ان النجاة در بیان شروط
 خلافت فرموده اند که از انجمله آنست که عدل باشد یعنی محتجب از کبار غیر مصر بر صغار و صاحب
 مروت باشد نه هرزه کرد خلیع انداز زیرا که در شاید و قاضی در اوی حدیث هرگاه این
 شرطست در ریاست عامه که زمام خلق بر سر او افتد اولی است بآنکه شرط باشد و قال الله
 تبارک و تعالی *مَنْ تَوَلَّاهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الشَّاكِرُونَ* و مرضی بودن مفسرست بعدالت و مروت
 و از انجمله است که مجتهد باشد زیرا که خلافت مقتضی است تقصا و احیاء علوم این و امر و
 دینی منکر را و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم *اقضوا
 منتهی الدنیا فی الجنة و انتم فی النار فاما الذی فی الجنة فرجل عرفت الحق فحكم به فهو فی الجنة
 و رجیل عرف الحق فجاز فی الحكم فهو فی النار و رجیل قضی للناس علی حیل فهو فی النار و او
 ابو داود انتهی و بعد از سبب و استخلاف و شوری که در خلفای راشدین یافته شده
 میفرماید طریق چهارم استیلاست چون خلیفه میرد و شخصی مقصدی خلافت کرد بدیعت
 و استخلاف شوری و همه را بر خود جمع سازد باینکه باقی قلوب یا بقر و نصب قتال
 خلیفه شود و لازم کرد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع
 است یکی آنکه مستول مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر
 از کتاب محرمی و انقسم جائز است و حضرت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد
 از حضرت مرتضی کرم الله وجهه و بعد صلح امام حسن عسکری (ع) نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط
 نباشد و صرف منازعین کند بقبال و از کتاب محرم و آن جائز نیست و فاعل این تمام
 از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم
 از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم و از کتاب محرم*

جهاد میتوان کرد و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیرا که در غزل او انهای نفوس
 مسلمین و ظهور مرجع و مرجع شریعه لازم می آید و مقین معلوم نیست که این شده اید
 مفضی بصلاح شود یا نه بحتم که دیگری بدتر از آن غالب شود پس ارتکاب فتن که فتح
 او منقضی است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل انعقاد خلافت عبد
 الملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس همین نوع بود البته و از بنی عباس
 سر اسرافات معلوم شد که حکومت سلاطین اموی و عباسیه از قبیل قهر و استیلا
 است و اینهم غالباً از نوع ثانی که غیر مستجمع شروط غالب شود و مردم بنا بر ضرورت
 مذکوره مطیع و متقاد او در آنچه مخالف شرع نباشد شوند نه از قبیل بیعت
 اهل حل و عقد که با اختیار خویش مستجمع شروط را بردارند و خلیفه سازند چنانچه
 بحیال مجتهد الزمانی گذشته و اینهم از جمله فتنات و مخالطات اوست زیرا که
 کلام در بیعت اهل حل و عقد میرود و سخن در صورت اختیار نیست نه حکومتی
 که غالباً اضطراب است فلا تنقل الغرض مراد جلال الدین سیوطی از وقت
 انعقاد خلافت استجماع شروط امامت و انعقاد اجمعینی که خلفای عباسیه
 مثلاً مجتهد و عادل بوده اند نیست بلکه مقصود آنست که بنا بر دفع حرج و علم مسلم
 بین العقلا اعنی الضرورات تیج المخطورات اینها را بسبب اسلام و ایمان از ملوک
 اسلام توان دانست و این همه خارج از ما نحن فیه است که لا یخفی پس آنچه در باب
 مجتهد الزمانی در آخر این قول افاده مینماید که فاضل مجیب را که مدعی عدالت خلفا
 است لازم که عدالت متوکل و دیگر خلفای عباسیه بدلیل مقبول ثابت نماید
 تا همان دلیل در ماده عدالت بزیاده تخریر بر آید عقلی و جمعی یا تفاضل و تجا بعل عظیم
 است که طرف دیگرش بدینست مع ذلک بحسب مصیبت مقلد حضرت
 ابو حنیفه نعمان بن ثابت است که بسوی ائمه اهل بیت منقطع بود و از خلافت عباسیه
 انکارش میداشت و همچنین از خلفای امویه اگر با ورت نیاید و روایات کثرت
 اهل حق معتبر نباشد اینک و آیات مجلی امام خویش را در تذکره الائمة پیش کن

میگوید که ابوحنیفه در باب منصور و امثال او از خلقای بنی امیه و بنی عباس میگفت که
 اگر اینها مسیحی میبازند و امر کنند که اگر آنرا بشمارم هر یکینه بشمارم زیرا که ایشان فاسق اند
 و فاسق اهل بیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را ازین سخنان از نظر انداخته او را بر
 کردالی آخر اثنتیست مجیب مصیب کجی گفته و که اعتقاد داشته که جمیع خلقای بنی
 مستحج شروط امامت بوده اند تا این تفسیر و تعدی حکم از او سطر با صغر صحیح باشد
 زیاده برین نیست که او در رساله بصارة العین فی شهادة الحسین جایی میگوید که اعتقاد
 امامت در ما نحن فیه بدون ادعای آنیمتی که شروط امامت او را حاصل بود صورت
 نمیکرد و زید را کسی جامع این امور نمی پذیرد و شخصی که بدون اجتماع بزور شمشیر خود
 و ظلم و ستم غالب کرد انقیاد و اطاعت او در آنچه موافق شریعت غر است
 و غیر اوست و بناچار است که اعرفت و این قدر مستلزم اعتقاد بحقیقت خلافتش
 نمی شود چنانچه این قول و قال بعد ازین در مقام خود بالاستیجاب خواهد آمد انشاء الله تعالی
 بر مجیب بنی مخطوطه که جناب مجتهد الزمانی بکشتش کردند هرگز فریب نمیخورد
 و تیرنهار بر دلانم نمی آید آنچه را بی ادراک و شعور لازم نموده اند بی اگر مجیب میگفت
 که هر کس بروی اطلاق لفظ خلیفه گسته ضرورت است که او عادل و مجتهد باشد البته
 کلام مجتهد بر جای خود می بود و این امر بر اهل از اعتقاد و تالیفاتش دور است
 مست خدا سر اغزو جل که نسخه تاریخ الخلفاء از دوستی بهر سید و بعد از رجوع
 اطمینان تام حاصل شد که حاجتی بمحو و اصلاح این مضامین که درین اوراق بزبان
 قلم سپردم باقی نیست و مجتهد الزمانی در باره اکتفا بر عبارت مذکور پیرس عوام را قصد
 کرده تفصیلش آنکه جلال الدین سیوطی بعد از حمد و ثناء در عنوان کتاب مذکور میفرماید
 که کتاب جدا گانه در حال انبیا علیهم السلام تصنیف کرده ام بنین در حال صحابه و مجتهدین
 و خاندان غیرین و اصولین و او بیا تا آنکه از اعیان و جماعت خلقا که نفوس شریه پستان
 اخبار ایشان شوق وافر دارند زمره باقی نماند پس این کتاب را خاص برای این مردم
 تالیف کردم و ک نیکه خروج کردند و دعوی خدمت نمودند و امر خلافت برایشان

تمام نشد ذکر آنها درین کتاب دارد و نگردم مثل بسیاری از علویین و اندک از عباسیین
 و از خلفای عبید بن احده را یاد نه نمودم زیرا که امامت و حکومت شان بکمت چند امر
 صحتی نداشت نخستین آنکه آنها فریضی بودند و نسبت آنها با طایفین ناشی از محض جهل
 است و الا جدشان تپش پرستی بود قاضی عبد الجبار بصری گفته که نام جد خلفا مطهرین
 سعید بود و پدرش مذہب بود داشت و قاضی باقلانی میگوید که قدای جد عبید الله که
 مهدی نام خود کند اشت مجوسی بود و این خلکان می نویسند که اکثر اهل علم مذہب مهدی را
 صحیح نمی پندارند و در معنی اشعار هم منقول است و غیر این مغر که از ایشان بود و جمعا
 اندک مکتوبی مشتمل بر بیجو و نیتاد او در جواب نوشت که تو ما را می شناسی پس بجو که
 و اگر ترا می شناسی غنیم البته جواب میدادم یعنی بسنی نداری و از قید معروفیستی ریز
 بس یا رنگین شد و بر جواب قدرتی نیافت ذہبی گفته که اهل تحقیق اتفاق کرده اند
 که مهدی علوی نبود و چه خوش گفت صاحب قاهره که شمشیر خود را بقدر بصفت از
 عنایت برگشید و بجواب ابن طایطیا که از نسب او سوال کرده بود گفت نسب من است
 و بر حضار دینار و روزگار نمود و گفت حسب من اینست تمام شد و به اول و بنیان
 اکثریم زنادقه خارجون عن الاسلام و منهم من اهل سب الانبیاء و منهم من اهل
 الخمر و منهم من امر بالسجود له و اهل الحرم را فضیلت لیم یا مر سب الصحابه و مثل
 هؤلاء لا یبقی لهم شیء و لا یصح لهم امامه ابو بکر باقلانی گفته که مهدی مذہب باطنیه
 داشت و تمام ممت خود بر ازاله ملت اسلام گذاشت علما و فقها را اینست و نابود کرد
 و براغوی خلافت ممکن گشت و اولاد او نیز داد باطنیت دادند و بر منوالش زندگانی
 کردند که رفض را در عالم شایع ساختند و خمر و فروج را مباح نمودند و ذہبی فرموده
 قائم پسر مهدی از پدر خود هم زاید بود و زندق و ملعون بخت انبیا علیهم السلام را
 بر ملا بدی گفت و سب ایشان می نمود و عبید بن خنیام اسلام نداشتند و از تتریم
 کوی سبق رب بودند و ابو الحسین الفالسی نیز همین قسم فرموده و قاضی عیاض گفته
 و فدایشان نقل کرده و یوسف رعی میگوید که اجماع کردند علما در انحراف و انحرال

عجیبین حال مرتدین و زنداقه است و این خلکان گفته که با این همه زندقه و جور و ظلم
و عوی علم غیب هم میکردند و مردم اینها را بارها الزام میدادند و باز نمی آمدند البته
کلامه مختصراً فی الفارسیه و بعینه فی العربیه وجه سوم و چهارم آنست که مطلب
ذکی اطرا ایراد کرده و ازین مقام بر اهل بصیرت کاشمیس را اید اینها را منجلی شد
که عیدین را از اینجهت یاد نموده اند که نسبی صحیح نداشته و از قریش نبودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر روایت مجلسی در مجلسی عاشر از بخارا انوار فرمود
که قریش اند مردم اند ابرار را با برار را و فجار را با فجار را و نه اکثر آنها در حقیقت مسلمان
بودند و از اینجا وجه ذکر امثال خلفای عباسیه عیان شد که در شیت و بودن اکثر
آنها حقیقت در زمره اهل اسلام باعث بران گردیده نه آنکه مستجمع شروط است
از عدالت و اعتقاد بودند و بهت این اجتماع و قرار یافتن حکومت آنها را ذکر
کردند بلکه اگر عیدین نسب صحیح میباشند و از اعیان می بودند و بسبب زندقه و
الحاد اکثر آنها از حقیقت اسلام بدر نمی فرستند آنها را نیز ذکر میکردند چنانچه بنی اسبه
و عباسیه را درج کردند با حسب مناسط ذکر حصول قرشیت و حکومت و عدم
خروج از اسلام است خواه این امور در ضمن مستجمعین شروط بهر سه خواه غیر
اینها که جاز شروط نباشند عیدین را چون اول و ثالث حاصل نیست ذکر آنها
بطل نموده و اکثری از علوین و قلیله از عباسیین را که نسب صحیح داشتند از ان
جهت در خلفا منسلک نکردند و اندک امر حکومت بر آنها کمال نیافته چون عباراتیکه بنده
از کتاب مذکور نقل کردم نص در مقصود فقیر بود و همراهی و تفصیلاً بعد عای مقصود
که تبیین خواهم است تا به اندک مناسط ذکر خلفای عباسیه اجتماع شروط است
است حضرت شایه میرساند هر دو وجه را اسقاط کرده مذکور وجه دیگر مبادرت
نمود شکر و سپاس الهی بکدام زبان گفته آید که بشمولی عایشش مطلبی بدون جرأت
گفت گفت شود و فتمولش مطابق آن افتد و نویست مجود اصلاح نرسد و لفظ حسن
باقیل فی الباب طبعیت شکر کردن کی تو اتم در خور نهی تو شد شکر نهی تو چندانکه نهیهای تو

قوله پس متوکل اه اقول بسط تمام مذکور شد که مناط ذکر عباسیین و مانند شان
 در زمره خلفا وراثت و حکومت و بودن اکثر آنها محاط محیط داره اسلام در حقیقت
 است پس نصب متوکل چند آن منافی با مقصود تاریخ مذکور نیست بلی اگر مناط ذکر اجتماع
 مذکور می بود شاقصنهای صریح و تباقیهای قبیح در کلام او راه می یافت و این معنی هم بخاطر
 مجتهد الزمانی رسوخ در دیان که اهل سنت اطلاق لفظ امام بر بادشاه نیز جایز داشته
 اند و لا مشاخته فی الاصطلاح چنانچه این معنی بمطالعه تحفه اثنا عشریه واضح تواند شد
 و عبارات آتیه قبل ازین گذشته و علمای شیعه نیز لفظ امام و ظل الله بر ملوک
 جاری ساخته اند چنانچه از تصانیف مجلسی در فارسی و عربی معلوم توان کرد و قبل
 ازین گذشته که خود اکابر علمای شیعه علمای خود را بلفظ امام اعظم یاد مینمایند
 که گاهی آنکه بی رضی الله عنهم را بآن لفظ یاد نموده اند من بعد گذارش است
 که از عبارات تاریخ الخلفاء که در ناصبیت متوکل آورده فائده عظیم بدست آمد و آن
 اینکه ناصبی اعلمای اهل بیت مجدی مردود و مطرود دانسته اند که متوکل را با وجود
 سلطنت و فرمان روائی همچو کردند بلکه بر در و دیوار بغداد که محل دولت و مستقر
 حکومت عباسیه بود کافی ایستادگان للفقیه الی اللیت قلع و فضاخ او نوشته اند
 و دادش بیدادند و در نصرت ذریت طاہره پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جان هم دریغ
 نکردند بخلاف شیعه که از ایشان جز اهل نفاق گروهی دیگر که خلوص داشته باشند
 و طاهرشان بیاطن بکی باشند بر نیاید چنانچه از روایات کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبری
 پر طاهرست بلکه اکابر و اعظم شان بکلمات توابس تحکم میشدند و داد ناصبیت
 باطنی و کالیت ظاهری میدادند و نام تقیه بران گذاشته بر عم خویش راه دین دست
 را با قدم اهل بیت علیهم السلام می پیروند و متوسم نشود که این همه امور بر
 اهل حق بر روایات خودشان ثابت میشود و شیعه باین اعتقادند ازین امور
 خبر نمیدهند زیرا که در همین نزدیکی گذشت که حضرت ابو حنیفه وقت خضای عباسیه
 معایشان بر ملا می شمرد تا آنکه او را در حبس بنهید کردند و پدر باقر مجلسی هم باین امر

اعتراف دارد و اینها بمقتضای الکذب قد یصدق به شیخی هم تصریح میکنند که آنچه
در اعانت و سرپرستی اهل بیت از سنیان بطور انجاسیده از شیعیان عشر عشر آن
بعل نباید که لا تخفی علی المتصفحن قوله از نبیاست که محی الدین براه **اقول**
درین الزاده جدید بحکم کل جدید لذینه کمال احسان بجال شیخ محی الدین رحمه الله علیه
فرمودن و بیافر او تا صیت والد ماجد خود کوشش نمودست تفصیل انبمقام و تشریح
انیم امکنه مجتهد فانی در آخر حسام الاسلام خویش بعد از آنکه دفاتر طوال را بکمال جوش
در مثالب صوفیه سیاه کرده تقضیع شیخ مذکور سعی یبلغ منیاید و میگوید که بالجله نظر عقلی
وین دارد و علمای اسلام در باب حق و صدق بودن شی بطرف اول است و بطرف
ترتب آثار نه امثال چنین مبالغه پیوده و تکرار و اصرار در از کار و معلوم است که این
اتباع صوفیان در کتب و مصنفات خود چه کفر و زندقه که ازین ادبیای اصطلاحی نقل کرده
اند و خود اینها که ادبیای که انشی اند چه پل پرده نقیبات پیوده که نمی سرانید و چون تفصیل
انیمتی در کتاب شهاب ثاقب بوجه حسن شده و انبمقام کنجایش ذکر آن نه در محلی از
اقوال و عقاید شیخ اکبر اکفر این مرید به گوهر اکتفا منیاید پس از جمله اهلما شیطانیه
او که با وجود آنکه از حق تعالی بدون توسط ملک علوم حقه فرامیگیرد اینست که در باب
نات و سبعین از کتاب فتوحات میگوید که از جمله کسانیکه هم قطب بوده اند و هم غوث
و مقربان درگاه صمدیت و سید الجماعت ابو بکر است و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه
و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل الحال این مرید شیخ اکبر کجاست که با وجود اینکه خود شیخ
در شرح مسلم حکم نموده باینکه یزید از اسلام پیرون داشت و محی منزل پر خود را به چپه دیار
با و از طینت کسبیا شیخ اکبر خود بگوید ان یزید و متوکل کانا فطینین مقربین حقا حقا حقا
انتمی طینتک این عبارت چنانکه می بینی نص است در قطبیت و غوثیت و مقربیت یزید
پسید در بارگاه صمدیت برخلاف عقیده اهلست که او را کافرا فاسق دانسته اند یا در
اسلام از تبهت نموده و بسیار از عوام طلب بلکه متوسلین از جماعت شیعا بعد از دین
این عبارت که بطرف شیخ منسوبست بر خود می لرزیدند و در گرداب حیرت می افتادند که آنچه

متقی بگردد و از ارجح مذکور به سائیدن و در باره او باین اعتقاد گردید که بر حسب
 شیخ بر چیزی محمول تواند شد بعد الحجه که جناب مجتهد الزمانی عبارت فتوحات را بصورت
 نقل کردند که بر همه کس عیان شد که مجتهد فانی پیش از آنکه اقرار داده و بجای معاویه
 بن یزید معاویه و یزید نقل کرده و هرگاه خود رض بر این معنی نموده که شیخ موصوف بن یزید را
 قطب و مقرب قرار داده و در احتمال غلط از کاتب و طابع در نقل عبارت ضرور
 باقی نماند و الحجه علی ثبوت کذب المجتهد الفانی علی لسان ولده اجماعی و غلط نامه که بعد از
 سلام ضمیمه است نیز همین معنی را مقتضی طرخی آنکه جالبی و حرام چنانکه در فای باب ابراهیم
 این عبارت هم ذکر میکند و هیچ اندیشه نمی نماید و احسن احوال الحافظ الشیرازی رحمه الله
 علیه السلام چه دلا و راست دزدی که گفت چراغ دارد ۲ اینست احسان مجتهد الزمانی درباره
 شیخ و عوام طلب و متوسطین علماء اثبات متقیری بودن جناب مجتهد فانی امام بیاض
 ناصبت مجتهد تنگ اختر و پاک گوهر که مولانا عبده العلی بحر العلوم اناراده بر آن نه را باید که بر
 یاد میکند پس بیانش بسبیل ارجح آنکه چون بجای خود ثابت شده که مر آنفا که شیخ
 در مقام مذکور به محبت معاویه بن یزید تصریح کرده نه معاویه و یزید و معاویه پس یزید بخیر
 اما بر خیزین مرد تنگ بود و راه محبت و صداقت ابلت کما یبغی می پیوسته بلکه از بر گردان
 بابرگاه الهی و در چنانکه بر آیت طرفین خواهی دانست انشاء الله تعالی پس یزید متقی
 را به محبت درین زمره گنجائید و بر مقربیت او رض نمودن و معاویه بن یزید را که حاش
 بالاجمال دانستی اخراج نمودن نخواهد بود الا من تقار بنفس الاماره الناصبه التي
 تصلحها راحیه و قد تقران کل اناء بترشح بما فيه فثبت انه ناصب عداوة اهل بیت
 الطاهرین بل یزید علی ابن زیاد و ذی الجوشن اللعین این همه و بالذات
 که محبت دشنام و لعن شیخ محی الدین و مولوی عبده العلی رحمه الله علیهما که حق اوست
 آبر که امش بر ذمه همه کس از فضلاء این دیار محقق است و بنال جالسی گرفته که از دست
 فرزند ان خودش رسوایت شیخ شیراز درین مقام چنانکه گفته و در شا بهو را اندر زبانه
 بلیت تو بجای بدرج کردی غیر از آنکه چشم داری از بستر ۲ فانک الهی

دایته من العقوبة في الدار الدنيا وهي ليست محلها واذاب الاخرة اشد وابعى
باقی ماتد خبی وبرزکی معاویه بن یزید از خانه صواعق کشیخ این حجر کی عبارت
 فارسی که مترجم کتاب مذکور نوشته بایشینده که از جمله صلاحیه از وی ظاهر شد آن بود
 که چون از الی امر خلافت شد بر منبر برآمد و گفت این امر خلافت عهدیت از جانب
 خدای تعالی و بیکرستی که جد من معاویه نیز از آن کرد درین امر با کسیکه اهل آن بود و باین امر
 احق و اولی بود از وی علی ابن ابیطالب رضی الله عنه و ترکیب امری چند شد که شما انرا
 سیدانید تا وقتیکه وفات او در رسید و در قبر برین ذنوب خود گشت باز بر من متقلد
 این امر گشت و اطمینت آن نداشت و با پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 منازعت نمود پس عمر او بکوتاهی رسید و شل او منقطع شد و امر او در قبر بویالی
 و نکال کنایان خود گرفتار است بعد از آن گریه بسیار نمود و گفت از اعظم امور بر ما
 آفت که بر ما مصرع و قباخ اعمال ویرانید انم که قتل عترت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم کرد و اباحت مدینه نمود و کعبه را خراب ساخت و حلاوت امارت و حکومت
 نه چشید پس متقلد ارادت این امر نمی شوم هر چه شما دانید علاج کار خود بکنید و الله که اگر دنیا
 خیر است ما خطا آنرا یا فیم و اگر شر است آنچه بدتریت ابو سفیان رسید این از کافانی
 است انگاه در منزل خود منزوی شد تا بعد چهل روز وفات یافت چنانچه گذشت
 رحمت خدا است که بر و باد که انصاف داد از بد پر خود و مستحق خلافت را اهل آن
 دانست اما مدح او از **گفت شیعه** پس نقل کلام نور الله شوشتری که کتاب
 خود مجالس المؤمنین را بنده کر خیرش شوش می نماید کفایت میکند و هو بنده معاویه بن یزید
 ملقب به راجع الی الله است بمقتضای کلام معجز نظام بخروج الحی من البیت نیکو بخت
 و دین دار و محب فائز ان سید ابرار بود سه ماه خلافت کرد و بعضی گویند که چهل
 روز چون مانند موسی آل فرعون با بهام ربانی و فطرت صحتیه المیانی دانسته بود که
 کار خلافت حق اطمینت است بعد انقضای مدت مذکوره روز جمعه بر منبر شد و پس
 از حمد الهی در دو حضرت رسالت پناهی گفت ای قوم ایند که من شخصی عاجز و کار

خلافت لایق من نیست و یا کار خلافت بر تنی آیم اگر حق بود و اگر باطل آن کار را
 بنی امیه کردند و در ذمه ایشان است و خبر میدهم شمار اگر کسیکه وارث با تحقیق
 خلافت است و احدی را در مجال طعن نیست علی بن الحسین است رضی الله عنهما
 بر وید و با او بصیرت کنید او اگر چه با یمنی قبول نخواهد کرد بعد از اتمام این خطبه از منبر
 فرود آمد و بمنزل خویش رفت و ابواب اختلاط مسدود کرد اندیشه از خانه بیرون
 نیاید و بعد چندی وفات یافت انبیا که شنیدی علوشان و وفات مکان
 مجتهد جالسی زبانی فرزند بلندش بود الطفت از همه بمقتضای قول شیخ شیراز ع
 که خود سید و پرده خویشتن \times آنکه مجتهد مذکور براه نگذیرد خویش و تصدیق شیخ
 و ناصیت خود بحکم ان فلانا یکذب قلبه سانه رفته و باین امور در کتاب شهاب
 ثاقب که نامش در عبارت حسام یاد کرده خیال بسته زیرا که مجتهد الزمانی همان عبارت
 را که مجتهد فانی در شهاب ثاقب از فتوحات نقل برداشته درین رساله ذکر میکند
 و ازینجا سر معنی کلام نامون امام المستکین امامیه علی ما نقله صاحب شرح المقاصد
 و غیره و در مثل سایر عیان میشود که ان الرافضه اکذب الناس و ان الکذبه
 لا حافظه له فقیر درین مقام از تطویل کلام برنهاریندیشیده بلکه بعضی از نوایه
 در ذکر آن تمهید محصلش بفارسی نقل میکند باز بخدمت گذاری او مصروف میشود
 تا همه کس از خواص و عوام بهره ازان بردارند و بخوش فیهی مجتهدین امامیه بجز بترین
 و جوه پی برند با بحکم مجتهد فانی بعد نقل عبارت مذکور که نام معاویه بن یزید
 در انت دهر کر نام معاویه و یزید در ان مطابق حسام مذکور است در شهاب ثاقب
 مسکویه که خطای شیخ محی الدین مجیدی عیانست که حاجتی به بیان ندارد کسی را در خلافت
 ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و همچنین در نیعتی که آنها دعوی خلافت باطنی میکردند
 چه حاجی دعوی ائمه مرتبه عظیم از غوثیت و قطبیت و چگونه عقل سلیم آنرا با ورتواند
 کرد که این مرتبه برای شان حاصل باشد با وصف آنکه جناب امیر المومنین که اتفاق
 عنه المخالف و الموافق سید الاولیاست حضور صانع و صوفیه در جای بسیار

اینها را اندست نماید و مثالب و ذنایم شان بر شمارد که از انجمله خطبه شفشقیه است که
 بالضرورت از انجناب صدور یافته چنانچه ابن ابی احمد به مغزلی در شرح نهج السابغة این
 به نقل کرده و در بر کسی نموده که با لکارتش عبارت نموده هر که خواهد بداند کتاب جمیع
 نماید زیرا که او صحت استناد خطبه مذکور را بعنوانی بیان کرده که قطشش لشکان
 رافع میکند و عرض بیمار از ادفع منیاید و از عبارات آن خطبه این عبارت است اما و الله
 لقد تقصصها ابن ابی قحافة و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي نيجد رعي ايل
 ولا يرقى الى الطير فندست دونه ثوبا و طويت عنها كشي و طفت ارتای بین آن اصول
 بید خدار او اصبر علی طمحة عیایم فیها الكیبر و شیب فیها الصغیر و کیح فیها مومن
 حتی یقی به فراست ان الصبر علی ما انا محی فصیرت ذنی العین قدی ذنی الحلقی شعی
 اری سرکته بنیبا حتی مضی الاول سیدله فاولی بها الی فلان بیده ثم تمثل بقول الاشی
 شتان ما یومی علی کوراء و لوحان احمی جابر فیا عجبا یما یوسیقیلها فی حیوة اف
 عفة لا فوا بعد وفاته لشد ما تنظر اخر عنها فصرنا فی حوزة خشنا ملط و بحسن میها
 و یكثر العشار فیها و الاعتذار منها نضاجها کراکب الصقبة ان اشق لها حزم و ان
 اسلس لها فحم فی نضاجها الشن لمراسد کخط و ساس و ملون و اعراض فصیرت سخط
 طول المدة و شدة المحنة حتی اذ مضی بسبیل جعلها فی جماعة زعم الی احد ثم فیما بعد
 للشوری سی اعرض الرب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر لکنی
 استفتت اذا استقوا و طرت اذا طار و افضعی رجل منهم لضعفه و مالی الاخر لصره
 بن و بن الی ان اقام ثالث القوم نامی حفضیه بین ینک و مختلفه و قام معه بنو ایه
 بضمون مال الله قمالی حضم الابل بنه الربیع الی ان انکث علیه قتل و اجماع علیه عمل اه
 اما شمر دن متوکل از کرده اقطاب ظاهره لیس اول و دلال بر است که شیخ
 محی الدین ناصبی بود و هرگز از مودت اهل بیت که حکیم قرآن مجید واجب است نفسی نداشت
 چه حاجی انکه از اولیا باشد با وصف مدعی بودن شیخ مرفس خود را خاتم الاولیا چگونه بد
 محضی باز که متوکل از خواص بود و اتمیعنی چند ان شهادت داشت که انساب نیم روز

جلال الدین سیوطی با وجودیکه از اہلسنت است در تاریخ الخلفاء میگوید کہ بحیث
متوکل علی الله کہ نامش جعفر بود در ماه ذی الحجه در سال دویصد و سی و دو و بعد از او
واقع شد پس سنت را ظاہر نمود و اہل آنرا الضرت کرد و محنت و مشقت را بر طرف
کرد آیند و همین مضمون بافاق نوشت و این امر در سال سی و چهار ظاہر شد و محدثین را
بماہ اطلب کرد و انواع احسانات با ایشان نمود و لازم گردانید بر ایشان کہ احادیث
صفات و روایت را بیان کنند تا آنکہ جلال الدین سیوطی گفت کہ علما میانہ دزدانی
او کردند و عظیم او بجا آوردند تا آنکہ شخصی گفت کہ خلفا چند کس اند ابو بکر صدیق در
قتال اہل ردت نظیر خود ندارد و عمر عبدالعزیز در سرپرستی مظلومان و متوکل در زنده
کردن سنت و دینت و نابود کردن بدعت تا آنکہ سیوطی گفت کہ در سال سی و شش
امر کہ متوکل کہ فرج مخلص امام حسین را بھندم سازند و آنچه گرد آفت آنرا بجا
برابر کنند و در آنجا زراعت نمایند و مردم را از زیارت مانع شد و مدتی مثل صحرای بود
متوکل در ناصبت شہرت تمام داشت پس اہل اسلام را ملائ از اید بہر سید و اہل
عبدالہ دشنام اورا برد و دیوار نوشتند و شعر را آواز دادند و او را بھجو نمودند و دل
چمل و ہارم متوکل مذکور یعقوب بن سکیت را کہ امام عربیت بودہ کشت صورت
واقعہ آنکہ او را برای تعلیم فرزندان خویش نگاہ گشتہ بود اتفاقا روزی متوکل
بسوی فرزندان خود نگریت پس ابن سکیت را گفت کہ نزد تو این دو فرزند من محبوب
تر اند یا حسن و حسین او جواب داد کہ غلام امیر المومنین کہ قبر نام داشت بہتر از
فرزند انست چہ جای امام حسن و امام حسین پس ترکانرا امر کرد تا شکم او را جاک
کردند و باین عقوبت گشتند و بعضی گفتہ اند کہ زبانش بر آوردند پس برود و پیش
را بسوی پدرش فرستاد و بود متوکل ناصبی من بعد از امالی شیخ ابو جعفر طوسی نام
و اقدہ را کہ تعلق بہ ہم قبر ریحان رسول مقبول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دارد نقل
کرد و چون جابجا و اوراق و عبارات آن محدثش بود نوبت بیان محصل آن مفضلا
نیفتاد مگر مختصرش ہمین است کہ ابن متوکل در اندام مقبرہ شریفہ دقیقہ فرونگدا

چون روایات تمام شد باز مجتهد جالسی میگوید که باعث بریدن متوکل ناموسی شیخ
 محمد الدین را هیچ نبود مگر آنکه با وی در ناسبیت شرکت داشت انتهی مقاله —
قول و باید التوسیق مدتی میکرد که قعیر را پند محمداً شرح عبد الحمید ابن
 ابن ابی احمد به قصد اشتیاق و تلاش بوساطت اهل وفاق برای چند روز عاریه
 بهم رسید که بعد از متع و استقرا چنان ظاهر شد که شارح مذکور در اثبات
 صحت این خطبه بر عکس آنچه مجتهد کند و بمتقصد صدوق گفته بعجز و زبونی بهدوش
 و بجناف و خوافت هم آغوشش بوده اکنون بر روایات و عباراتش که بر چند
 جزو انتخاب نموده نگاشته بودم رجوع کردم همان معنی دیرینه مدعین شد که
 اثبات صحت این خطبه خصوصاً بر قرار داد اهل حق پس کارست مشکل و بر مرکز معتزلی
 شیعی باین مقصود بر نیامده عبارتیکه در او راقی ملقطه بنظر آمد محصلش همین است
 که شارح میگوید که از ابو انجیر مصدق واسطی که شیخ من است بسماع من رسید
 در سنه شصت و سه از هجرت شریف گفت که من این خطبه را بر شیخ ابو
 محمد معروف باین خطاب قرار دادم هرگاه رسیدم بر قول این عباس که در آخر
 خطبه محکی است یعنی افسوس که شخصی در آثای خطبه مکتوبی بشاه ولایت داد و او
 بطلان آن مشغول شد و آنچه مقصودش بود که کلام را اینهاست رساند در پرده
 کتمان ماند شیخ من گفت که اگر من بمشور این عباس میبودم میگفتم که از روی
 تو بر جای خود نیست که در کلام این عم تو آیا خیری درباره شکایت اولین و آخرین
 باقی مانده است تا ناسف را کنی ایش باشد مصدق گفت که این خطاب مزاح
 و هزل را دوست میداشت با وی گفتم آیا مراد تو اینست که این خطبه مجعولست
 گفت بجز این نیست و من با یقین میدانم که کلام مرصع نیست چنانکه میدانم
 که تو مصدق گفتنش که بسیاری از مردم میگویند که این خطبه از کلام رضی است گفت
 رضی و غیر رضی قدری بران ندارد که باین اسلوب کلام را داد تو انده که در مابین
 رضی و طریقه و غیر او در کلام منشور اطلاع تمام داریم باز گفت که این خطبه در کتابها

۲۸۱
ذکر است که قبل از وجود رضی بقدر دصد سال تصنیف شده اند و یافته اند و یافته اند
علما که طور کتابت شان را می شناسم قبل از آنکه نقیب ابواحمد بوز رضی پیدا شده باشد
من بعد شایع میگوید بدستیکه من یافته ام بسیاری ازین خطبه را در تصانیف شیخ
ابوالقاسم بلخی امام معتزله بغداد و او در زمان معتز بود قبل از بدایش رضی بک
در از و نیز یافته ام کثیری را از ان خطبه در کتاب ابوجعفر بن قبه که یکی از مکتوبین امامیه
از علامه بلخی مذکور بود و موثق قبل از وجود رضی اتفاق افتاد و نام کتابش انصاف
است اینست محصل عبارت که انتخاب آن کرده بودم و صاحب سقیه
التجاة نیز ترجمه عبارت شایع را مثل فقیرلی تحریف و تغییر ایراد نموده و موثق
ارشاد المؤمنین یعنی عماد الدین یحیی بن ابراهیم اصل عبارتش را بعینه آورده
باز بخوبی فقیر بنابر مرید احتیاط خطور کرد که شاید این الی الحمد به معتزلی در اثبات
صحت این خطبه بعضی از امور دیگر هم ذکر کرده باشد که بقول مجتهد عالمی است که از
سیراب می نماید و بیمار از اشغالی کامل عطا میفراید پس بالضرورت محل آن
را از بجا مجلسی که محل شک و شکایت در تصویب مثل خطبه ششصد است که شایع
یقین سابق باطنیان انجامید و عیان گردید که سعی طبع عبد الحمید در شرح دیگر
غیر مشکور است و غایت افادتش همین قدر است که مسطور شد آری ذوق میان
انتخاب فقیر و نقل ملا مجلسی مقدم و تاخیر و استیجاب و اختیار است پس آنچه
در اوراق بنده مقدم است آنرا موخر ساخته و بالعکس و فقیر قصه که استعاره است
کرده و اودقت نقل نه و اید را حذف نموده و علی ای تقدیر اعتقاد مختص بهم
که فلان عبارت بالیقین از فلان بزرگست و نیز بر این روشش قادر نیاستند
و خواجه از معارضه قرآن مجید عاجز بودند همقرین عجز و زبونی میشوند چیزی دیگر
و اثبات آن بسند صحیح چیزی دیگر و هر که میانه این هر دو مضمون استیضاح نماید
قابل خطاب طلب علوم دینی نمی باشد پس معلوم شد که مجتهد عالمی نیز صاحب انصاف
را درین معرکه در نمی یابد خوشحال ابو اسحق اطعمه که گفت به طبع

سیرانی سال بر شجاع شد تحقیق بمعنی \times که بورانیت باد بخان و باد بخانست بوران
 خلاصه اینکه علمای رواقض چون در اثبات صحت خطبه مذکور سه کرده اند دست
 بر امن اعجاز عیارش زده اند و در توطیه و تمهید آن از بنهم بافراتر نهاده عبدالمجید
 یعنی این طاقوس که با طهارت علمای قوم سپیدستند و در اکابر طائفه مقتدی و مستند
 و نابریشه مکیدت در کتاب طراوت خود را بلباس زمیان و انموده بید جنب
 ورق از مادی آن میکود که ومن اعجب حضائمه ان القرآن اختلف الناس في
 فصاحت و بلیغ فصاحت علی بن ایطالب الی انما تحقق علیها عند جاحه فصاحت القرآن
 و غیر هم من سایر الناس انهی مقام الضرورة بعینه حیرت دیگر آکنه
 یعنی وقت خطوط اگر ائمت که از کلام نساخ تاریخی معلوم شد که پدر رضی در آن وقت
 پیدا نشده بود این قدر از اهل افترا دشواریت و از حوکات ایشان دور نمی
 نهادند مگر بی هزار تدبیر میخواستند که دعاوی خود را سر سبز گردانند و اگر مطلوب متکلم
 این است که خودش آن خطوط را می شناسد پس از همه لطیف تر خواهد بود که او
 در سال سوم بعد از ششصد از هجرت شریف موجود باشد و خطوط آن مردم
 شناسد که چند صد سال بروی مقدم بودند و نسیم با قیل و بلیت ولی از منقری
 نتوان برآمد که او از خود سخن می آفریند بهرگاه قبل ازین از کتب فریقین
 گذشته که اهل حق این قسم خطب را موضوع و محوت میدانند اکتفا برین امور که
 فلان منقری برادر بزرگ جالسی و فلان متکلم شیعی این خطبه را در کتاب خویش
 آورده زینهار برای اثبات صحت بکار نمی آید و ازینجاست که چون مجتهد جالسی
 دیده که از عهده اثبات صحت آن در طرق شیعه نیز بر نخواهد آمد چه او اعتقاد
 بعق و فخر نهایی رواه یعنی عبدالله بن عباس داشته و او را از خاندان و حائزین
 مرتضوی نبداشته که اشتراکی المبحث الخامس والعشرون من المنهج الاول سابقا
 و بحی تفصیل انشاء الله تعالی لا حقا تشبث نمود بکلام منقری که حالش در مباحث
 گذشته دانستی مطابق روایاتی که حکایتش در کتب طرفا منقول است و از اینجا که

جالسی مذکور میباشند که عبارت فاضل معتزلی مثبت صحت باطنی و تربیتی
 و حواله برداخت و دانست که شرح ابن ابی الحدید که مبسوط و کیاست کیست
 میرسد تا بکثرت تعلیمات کوشش نماید **باب** صحت این خطبه از کلام
 ابن ابی الحدید معتزلی شیعی هرگز برقرار داد اهل حق ثابت نمیشود و من ادعی علیه البیان
 بلکه صحت خطبه مذکور نزد علمای امامیه هم به ثبوت میرسد و مجرد روایت ابن عباس
 باعث حکم بصحت نمیکردد زیرا که هنوز اکابر علمای امامیه را در وثاقت و عدالت
 عبدالله بن عباس کلام است کما لا یخفی علی من طالع الکلیتی و الکشی و رجال الفاضل
 المجلسی فکیف که مومن جالسی در حق او نیز سوی اعتقاد داشته باشند بهیچ آنکه
 مکاتیب مرتضوی که در پنج ابلاغت است دلالت بر فسق و بی ادبی او نسبت باجناب
 دارد چنانکه انستی **سلبا** که ابن عباس بر اصول امامیه معدل و منکر است
 ولیکن ازین مقدار صحت این خطبه فی حد ذاتها نزد شیعه بمعرض ثبوت در نمی آید
 زیرا که رضی جامع پنج ابلاغت را تا حضرت ابن عباس البته چند واسطه خواهند
 بود تا وقتی که همه ثقات و عدول نباشند صحت خطبه که صورت میگیرد و درونه خط
 القناد و ازینجاست که اگر بنزیه کشمیری که مستند و ماخذ کتب مطبوع جالسی است
 رجوع کنی خواهی یافت که او بعد از عبور بر اعتراضات صاحب تحفه که تعلق بخلف
 بخطیب و مکاتیب و مواعظ پنج ابلاغت دارد صحت جمیع مافی پنج ابلاغت را
 منع می نماید و رفع استناد از انا جناب امیر منکر است کما لا یخفی علی من راجع الی
 کلامه فی رد ابواب الثالث من التحفه که عماد دیگر از علمای قوم مثل صاحب
 النجات و غیره و کما اشیرنا دعوی تو اتر هم داشته باشند چنانچه صاحب صواعق
 و صاحب تحفه بلا خطآن تصریحات لفظ توانر را بر زبان قلم می سپارند مع
فک بغایت ایزدی اهل حق دلیل منتهض می توانند که بگویند
 بهمانان را متیقن شود که انتساب این خطبه باین عباس رضی الله عنهما اقرب است
 محض است و آن اینکه از کتب معتبره اهل حق و امامیه چنانچه در سابق و لاحق اشارت

بدان وقت بودی است که ابن عباس متعهد حسن سیرت شیخین و بجهت امت این بزرگواران
 را سبزی با طهر و نیت و شیب حاضر بود و از جمله احوان و انصارشان معدود و پس چگونه عقل سلیم
 باور کند که او فو مایم خلفای راشدین و حواری حضرت ختم المرسلین را بجان و دل صفا
 فرماید و چون و چنان نماید بلکه بران هم ترقی کند یعنی چون جناب امیر ساکت شود و او طول
 کلام و تفصیل مقام را در خواست نماید و جوش و خروش آنجناب است که عاقلان کفایت
 که از انهم با فراتر نهند یعنی بگوید که من تا سفت نکردم گاهی چنانکه افسوس کردم بر آنکه
 جناب میر انصاری استیفای مطاعن خلفا و آنچه بدان تعلق داشت نفهمود چنانکه خاتمه
 خطبه مذکور نص قطعی در معنی است و من بنها قالوا ان الدر ایه خیر من الروایه و ازینجا
 اینست که میفرماید باسی خاتمه خطبه ششگانه را ذکر نکرد بر همه کس روشن میشود که سباده
 این آیه را پیش کند و ناموسند و شیعیان بر باد رود و الحمد لله که عقلا و نقل
 این آیه را در کتاب روایت این خطبه بجناب ابن عباس از باب اخلاق و اقر است
 با لیا عبارت خاتمه با ترجمه که علی بن حسن زواری نموده و نامش روضه الابرار
 نهاده باید شینه قالوا و قام الیه علیه السلام رحیل من اهل السواد عند بلوغه الی نهاده
 من خطبه فنادی کتا با قلیل یظرفیه فلما فرغ من قراءته قال لا این عباس رحمه الله
 یا امیر المؤمنین لو اطردت مقالک من حیث اقصیت فقال بهیات یا ابن عباس
 تلک شقیقه بدت ثم فرت قال ابن عباس فواسه ما سفت علی کلام قط کا سفی
 علی ذلک الکلام ان لا یكون امیر المؤمنین بلغ منه حیث اراد کونیه راویان که بزحمت
 مردی از شهرای عراق نزد رسیدن آنحضرت بایتموضع ازین خطبه که میفرمود پس داد
 او را نوشت پس روی آورد و نظر کرد در و پس چون واپرداخت از خواندن آن گفت
 مرا آنحضرت را مرا این عباس یا امیر المؤمنین کا کشر و همیشه مقاله تو از جای که گذاشتی
 گفت بهیات ای ابن عباس این شقیقه است که با و ازشت یافت آنکه سر شد
 و قرار بجات ابن عباس گفت و اسه که اندو یکین نگشته ام بر هیچ کلام هرگز در جمیع ايام
 چون اندو یکین شدن من قلم سفت خوردن در بنیام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام

نرسد از سخن بپایان و اگر عاقلی فقط درین خاتمه قطع نظر
از مضامین خطبه ششقیه که مشتمل بر تناقضات صریح است اندک امری که
بوجود دیگر یکم دلالت بر سفاکیت و اضغین دارد پی خواهد بود مثل اینکه تا
نذکور وقتی بر جای خود خواهد بود که ابن عباس که ای مضامین خطبه را از افسرد
خاطر مقدس و انداختن ریمان خلافت و اختیار آنرا و مطاعن خلفا نشسته
باشد پس معلوم شد که قبل ازین زمانه که از حجاب شریف مرتضوی چند روزی
پیش نبود کمایدل علیه ماترب علی مخالفت اهل الخروج که ای مطاعن خلفا و صنیعه
آن زبانی حجاب امیر المؤمنین کوشش رس نبود و هرگاه حال حجاب امیر و ملازمین
صحت و اکابر ایلست چنین باشد علمای رد اقص را بدون توسل عبید بن
سبا مطاعن خلفا پیش از پیش از کجی بهمرسد چه خوش گفت بر که گفت که مدعی است
و گواه چیست و الحمد لله علی ظهور الحجة و صریح البرهان علما و هیچ یکی از
دانشمندان تجویز تواند کرد که حضرت امیر بخطبه مشغول باشند و شخصی کلام را بر
آنجا قطع کند و مکتوب کسی بخدمت حضرت بگذراند و عبید بن عباس که چنین
مشتاق بود تعرضی با شاره هم نرساند و اگر گویند که دانسته بود که کلام شاه
ولایت تمام شده گوئیم برین تقدیر العیاذ بالله سفاکیت عبید بن عباس لازم
مآید که کلام را تمام دانست و تمنای استیجاب کرد و تاسف و تلهف زاید
الوصف خورد و قسم بران یاد کرد که کاهی مثل آن تاسفی نکرده باشد مسلمانی
که این خطبه بر اصول امامیه صحیح تواند شد لکن لا تقوم حجة علی من شراسته
و الجماعة بالقدر معلوم چون ذکر این خطبه درین رساله بر زبان مجتهد الزمانی بعد
ازین خواهد رفت آنچه بعضی از متعلقات این خطبه است در آنجا مفصلا پرايه
که ارزش خواهد پوشید لهذا بر دیگر مضوات مجتهد جالسی میگیرایم و تعلیمات او را
کشف می نمایم و میگویم که آنچه در باب متوکل از فاضل جالسی سر زده محالست
تحقیقا و الزاما اما تحقیق پس بایش بسبیل اجمال است که چون از تاریخ خلفا

طاهر است که متوکل بعد از حصول خلافت صنوف احسانات بر محمد بن و دیگر اهل دین
 نمودن جای سنت و امانت بهت مشغول بوده و عالمی باست و آفرین دهنی
 بر او داشته پس اگر او را در اقطاب و مقبرین شمارند حوجی نیست آدم بر آنکه متوکل
 بعد از آنکه بجاوت ذریت طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم متوجه گشته
 و ناصبی گردیده جوایش آنکه در کتابی از کتب معتبره که نامش این وقت از فکر
 من افتاده دیده ام که موفّقش با ثبات رسانیده که متوکل ناصبی نبود و جلال الدین
 سیوطی اگر این روایات را در تاریخ الخلفاء آورده چیست از آنکه سیوطی
 اگر حال اولش که باقر شیخ جلال الدین سیوطی سیرت نیکوست برقرار باشد
 چه محتمل است که این قسم روایات ساخته و پرداخته علمای شیعه باشد که در نسبت
 ناصبت با اهل حق که بر تمامی اهل بیت بجان و دل فدا هستند دروغ ندارند نه عینی
 که صاحب تحفه قدس سره الغریرا که نواصب نزدیکترین کلمه کو بآن می باشند
 همین جایی خانه خراب بلکه دیگر برادرانش از ذوی الاثاب نیز ناصبی تفسیر میکنند و
 بر خلافت آنچه از آنکه در تعریف ناصبی با ثور است و قد اعترف به الفاضل الجلی
 کما من قبل همه کس را از اهل سنت باین لقب یاد نمایند و اهل بیت یا تجا بل
 میدهند و هم تجسّبون انکم یحسنون صنفاً پس احتمال قویست که علمای شیعه
 چون متوکل را از زنده کنندگان سنت و کشته گان بدعت دیدند و دانستند که بدعت
 رفض و تشیع چنانکه در زمان دیگر عباسیه بود در زمان او رونق نمی گیرد و علمای فضا را
 بجا ابرو را بر نمی نوازند چنانچه خلیفه یقوی نو اخت و تفصیل آن بزبان قاضی نوراله
 شوشتری در مجالس المؤمنین و دیگر علماء در غیر آن او آموخت و تمهید بر متوکل نهادند
 و در پرده تقیه که از ذاتیات مذہب ایشان است براه گول محمد بن اهل حق رفتند
 چنانچه از ابتدای ظهور همین قنّه انگری که اهل حق بلا حفظ آن دندان بر حکمی فشار
 و دست زار ناپهار و بروی مستقم حقیقه بر میدارند معمول و مرسوم ایشان بوده بعد که تمیز
 این قوم پس پیش افتاد بعضی از عرفا نور باطنی یافتند که فطانی اگر چه در زمره علمای اهل سنت

اعتبار تمام پیدا کرده و لیکن چون صورتش بشکل خنزیر نظری آید لامحالہ رافضی است او را از
 مجلس میراندند و این معنی باعث انا بیت او میشد و بعضی از علمای متقدمین بعد از استیلا
 صحبت و وقوع منکطات گوناگون فیما بینهم و قرآن و شواهد دیگر برای غائبین حاضرین
 را ادراک مینمودند چنانچه بر مینده کتب رجال مخفی نیست **و حاشا** که اینچنین در صورت
 امامیه بر زبان قلم و صفحه قلماس رفت من تقار النفس باشد زیرا که شیخ اکبر خود هم بملاقات
 عارفین این محقق و کاشفین این دقائق فایز شده و لیس الخیر کالمعاشه در باب التائب
 و السبعون فی معرفه عمده ما یحصل من الاسرار عند المقایله و الاخراف و علی کم یخرف
 من المقایله از فتوحات بعد از پنج ورق میفرماید و منهم رضی الله عنهم الرجس و منهم
 لقای کل زمان لایزیدون و لا ینقصون و هم رجال عالم القیام بعطی الله و هم من
 الافراد و از باب القول الثقیل من قولهم انا سنلقی حلیک قولاً ثقیلاً
 و معارفین لان حال هذا المقام لا یرحمهم الا فی شرح من اول استبلاله
 الی یوم القضاء ثم یفقدون ذلک الحال من انفسهم فلا یجده و نه الی دخول رجب من
 السنه الآتیة و قلیل من یعرفهم من اهل هذه الطریقه و هم متفرقون فی البلاد و یعرف
 بعضهم بعضاً منهم من یرحمهم و یأثم و یبکی بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه
 بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه
 امر ما کان یکاشف به فی حاله فی رجب و منهم من لایبقی علیه شیء من ذلک و کان
 هذا الی یبکی بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه و یبکی بکریه
 خازیر قیاتی الرجل المستور الذی لم یعرف منه هذا المذهب قط و هو فی نفسه یدین به
 ربّه فاذا مر علیه رآه فی صورته خنزیر فیسئد علیه و یقول لا تب الی الله تعالی فانک
 شبیبی رافضی فیسئد فی الاخر متعجباً من ذلک فان تاب و صدق فی توبه رآه ان
 و ان قال لا تب لیسانه و هو یضمیر فی ملائزال یراه خنزیراً فیقول که سب فی قولک
 تب و اذا صدق یقول له صدقت فیرف ذلک الرجل صدق و فی کشفه فیرجع
 عن مذهبه السبی و لقد جرى لهذا مثلی هذا مع رجلین عاقلین من اهل العراق من الشیخ

هم موقت منها قط التشیع ولم یکنوا من بیت التشیع غیر آنها و ادایا الیه نظر ما و کانا
مستحقین ان یعلموا علم نظر ذلک و احصا علیہ بیننا و بین اسم تلک کانا یعقد ان السوء
کنا اهل بکر و عمر رضی الله عنهما و یتغالون فی علی کرم الله وجهه فلما مر ابیه و دخل علیه امر
باجرم چها من عنده فان الله کشف رعن بر اظنهما فی صورة خنا زیر دوی العلامه التي
جعل الله له فی اهل هذا المذهب و کانا قد علما من نفوسهما ان احدا من اهل الارض ما
اطلع علی حالهما و کانا شاهین عدلین مشهورین بالسنه فقال له فی ذلک فقال اراکما
خیرین و هی علامه نبی و بین اسم فیمین کان مذبه بهذا فاضر التوبه فی نفوسهما فقال
لها انکما اسعدت قد رجعتما عن ذلک المذهب فانی اراکما انین فعیجا من ذلک
و نأبالی اسم انتهی بلفظ یعنی **بعضی از عرفا را** چون میگویند و اینها چهل
کس پاشته نه زیاده نه کم قیام لعظمت او سبحانه و تعالی و ملازمست قول نقیض که
از جانب پروردگار بر ایشان القا میشود کار ایشانست و این نام از انجته بر ایشان
تنها اطلاق میکنند که کشف حقایق بر ایشان از اول راه رجب می باشد تا آخر آن و این
عرفا منفرق می باشند بعضی در بین و بعضی در شام و بعضی در دیار بکر شیخ مفید
که من شوق کامل پیدا رشان داشتم تا آنکه در موضعیکه بدینسانم دارد و یا یکی از ایشان
بر خوردم و بزیارتش مشرف گشتم بعضی ازین او یامی پاشته که خبری از انحال که بر او
مکشف شده در تمام سال باقی میماند و بعضی را هیچ و این بزرگ که من با وی ملاقات
کردم در تمام سال رفته را بصورت خاک میاید پس بعضی از رفته مستور الحال استی
می آید و او میگوید که از مذهب رفض توبه کن که ترا بصورت خنجر می بینم پس اگر
بصدق دل و خلوص خاطر توبه میکرد دردم او را بصورت انسان میدید و الا میفرمود
که تو در اظهار توبه دروغ میگوئی و من ترا هنوز بصورت مذکور می بینم باز از مذهب
خویش رجوع میکرد و ما جراحی عجیب آنکه دو کس از اهل عقل و عدل و
تقوی که از جمله شافیه بودند و کسی گمان التشیع بد آنها نمیکرد و نه از خاندان این
مذهب بودند بلکه زیادت خود بعنوان شیعه گشته بودند که جز خدای تعالی کسی آنها را

نمی شناخت و از جناب شیخین بزرگ می پرسیدند و در حق حضرت امیر غلو بیکر در حق
 مذکور شایع است و در گروه شافعی ستواری بودند و روزی برین عارف که از حق
 تعالی برده را از صورت ایشان بر انداخت آن بزرگ فرمود بر طبق معمول کاینهارا از
 من دور کنید و بر اینچون این برده و میدهند که کسی بر مذہب ما مطلع نیست و ما را اقامه
 در خرقه اہل سنت یقین میکنند گفتگو بسیار نمودند و شور و شغب پیش کردند و فرمودین
 شمارا بصورت خوکی می بینم و همین علامت برای ایشان حق تعالی مقرر فرموده انکار
 شما مقبول نیست انگاه آن برده و بجنور قلب تائب شد ندلی آنکه توبه را بر زبان آورده
 باشند فرمود که این جماعت شما از مذہب باطل خویش رجوع کردید که من شمارا بصورت
 انسان می بینم پس تعجب کردند و میگویند حق که مذہب اہل سنت است گردیدند انتہی
 هر چند جناب مجتہد جانی در شہاب ثاقب این قصه را قرینہ الی السد بطور اجمال
 حکایت کرده ولیکن نقل از کتابش فضول المستم بہت از جالبی خود بکتاب
 فتوحات رجوع نفرموده غالباً اجمال و اجمال بر طبق کتابیکه در این قصه مذکور است
 بکار برده باشد پس فقیر تاملی روایت از اصل کتاب آوردم تا سعی مجتہد مسطور
 حقیقہ بتفصیل خویش و سایر امامیہ دقیقہ فرو نمیکارد نامشکورانه و حقیقت حال حقیقت
 تمام معلوم شود و عبارت صحیح قصه مذکور بی بری و بدانی که کمتر کتابی خواهد بود که خود
 آن برای اعانت دین و اہانت محدثین متوجہ نشدہ باشم باقی ما را بدو بیکر در حق
 ہوس غام را بختہ دستہای عجیب و غریب گفته یعنی دیدن آن ولی شیعہ را بصورت خنزیر
 بکلیت مریدیت کہ پیر خود را بشکل مذکور دید و غریقی بیکر گفت عجبت از
 زیرا کہ مرشد مثل آئینہ میباشد و در اصل شکل تو چنین بود کہ سطر آمد و توبہ و انابت شیخ
 کہ شیخ در فتوحات دعوی میکند مسموع و مقبول نیست و احتمال دیگر آنکہ این تائبین از
 رجوع آن ولی باشند چنانچہ این کرد و نزد برہ صوفیہ شایع و ذائع است و وجہ فای
 آنکہ این احتمالات دور از کار کہ تقدیر فرعون است کہ سحره خویش ابد تصدیق حضرت موسی
 و ارون از مریدین و تلامذہ آن جناب قرار داد کہ نطق را کتاب المستطاری الخ

السَّخَرَةُ سَجِدِينَ قَالُوا مَتَابِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى هَارُونَ قَالَ فَرِحُوا
بِأَنَّهُمْ أَدْرَأَ لَكُمْ أَنْ هَذَا لَكُمْ مَكْرَمَةٌ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا
أَهْلَهَا فَهَبْكَ لَعَلَّكُمْ وَتَقِي تَصَوُّرَيْهِ كَمَا مَوَالِي وَرَشْدَانِ مَجْتَهِدِ جَالِسِي شَيْخِ

و در این سوشتری و تقی مجلسی غیر متشیع شیخ و دیگر اکابر صوفیه قابل نیاست
آنکه مصنفات ایشان موجود که حکم تبعیه بودن اینها میکند چنانچه غریب گذار
بلکه اینهم در تصنیفات اینهاست که شیعی حقیقی بدون تصوف ممکن نیست پس حقیقت اینست
اما بعد از این احکام و اشکاف شد و این خمیده و غنا و مخدزه زیبا بعد از مردود بود و بهره و عیال
از پرده برآمد و الحیده که منور است این اعمال هم برای سوشتری و مجلسی در عالم برزخ نمودار شد
کما عرفت و چه در هم برای حضرت مجتهد جالی که بر این بزرگان بجان دل فدا میشود و اینها را
بکمال انطیم و تکریم و ستایه و بخیال نمی آرد که در ذوالفقار چه گفته ام که صوفی و دیگر که مایل تصوف
است خواهشی خواهشی همه ملعون اند پس بعضی را بگفتن و برای بعضی سر پرستی نمودن درین
انها و اصلیت برخی و اخباریت جمعی و نظرداشتن عین بوالفضولی و خسران است
بل بود پس بر عمل الشیطان هرگاه این مرحله طی شد اصل اخبار را که در حال
متوکل است بنظر آید و گویم که بعد تسلیم اقیات این روایات که دلالت بر نصب متوکل
میکند می توان گفت که از تتبع تاریخ سیوطی روح مغفرت او دریافت میشود چنانچه خواهی داشت
انشاء الله پس اگر مراد شیخ سیوطی است که در بعضی آخرین افعال و اوصاف از وی
صدور یافت و لیکن کتابان او با احتمال توبه و انابت بر لال عفو میشوند پس منافاتی با کلمات
و مکاشفات شیخ ندارد بلکه ازینجا معلوم میگردد که آنچه مولف رساله حدیث الخوض در
افادات قدیمه خویش که تعلق بمتفقای غرابت زاده دارد و آورده همه اش ایجاب است
فانه لذا اجاب الاحتمال بطل الاستدلال و آن عبارت است که صدق این مقوله حال متوکل
علی الله عباسی است سیوطی در اعوانش می نویسد و فی سنت و تثنین امر بیدم قمر
رضی الله عنه و بیدم ما حوله من الدور و ان یعمل مزارع و شیع الناس من زیاتیه و حرث
و بقی صحرا و کان المتوکل معروفا بالنصب ثم ذکر قول القائل فلقد آتاه بنوایه بمشاور

هذا المعرك قبره بعد وما انا في ذلك كذب توابع معتبره حال عداوتش باجناب ولایت
 آید ووجه قتلش در بر است برناظرین مستتر نیست و هرگاه حال نصب آن عدو آل عبا
 تلبس حال مع و تنایش هم از زبان فحول علمای اهل سنت و ثقات آنها بشنویم
 میگوید حتی قال قالهم الخلفاء ثلثة ابو بکر فی قال اهل الردة و عمر بن الخطاب
 و لم والمتوکل فی احوال السنة و اخرج عن احمد بن حنبل قال سهرت بیده ثم
 منعت فرايت فی نومي کان رجلا یخرج الی السمار و قال یقول ملک یقاد الی ملک عادل
 متفضل بالحق و لیست بجائر ثم اصبح فی فحی و نعی المتوکل و اخرج عن عمر بن شیبان الیهنشی ثم را
 المتوکل فی النوم بعد ان شرف قلت یا فضل الله بک فقال غفر لی بقلیل من السنة التي حیثما
 اکون محل غور است که خود اینهمه عناد و عداوت او باجناب سید الشهدا نقل میکنند
 و اقرارنا بصیت او می نمایند و باز قایل بعفرت و حسن خاتمه او میشوند حتی علی نقل
 بعض الثقات و العهدة علیه شیخ ابن عربی که اعرف العرفاست در فتوحات ذکر
 زمره که خلافت را با ولایت باطنی جمع داشته متوکل علی الله را قطب فرد نوشته
 آری هرگاه در عداوت آل رسول فرد باشد و نظیرش نباشد چگونه قطب فرد باشد
 اکنون ارباب انصاف ارشاد کنند که بعد این همه اقرار و نصیب مع متوکل بجز عداوت
 اهل بیت مگر وجهی ذکر دارد انتهت بعینها متوکم نشود که از ملاحظه احتمال مذکور
 در افتادات شیخ جلال الدین سیوطی روح دامن قاضی شوشتری پاک شد بیان شد که
 قول نجات مامون و مانند او از قاتلین آمده چنانچه از عبارتش بدست و سببی انشای
 تمام در فوت این معنی است که اینها توبه کرده پاک و صاف ازین جهان رفته و خلافت شیخ
 علیه زیرا که قبل ازین از منیج اول النصوص آمده بی متواتر و متصل در لعن و کفر مامون
 و آنکه امام رضا را نیز خواهد کشت و خود یا نخل السافین خواهد شتافت بطریق متواتر
 معتبره و از کتب شیعه گذشته فلا یکن هذا الاحتمال مجوزا و از اینجا دانسته شد که بعد
 قرارنا بصیت بلکه قتل امام رضا اقتضای بر شیخ مامون نمودن و او را از فرد ناحیه
 وی البصائر و الانصار شمردن بجز عداوت اهل بیت طاہرین و وجهی دیگر ندارد الی غیر
 آنکه

من المضاهات التي يظهر بعد الامتحان واكرمها واستغفرت متوكل است باوصف نصبت
و متقدي بودندش بيزيد بليدي پير و کلام که سيوطي نقل کرده متناقض خواهد بود خانه تهر
که بعد از ان مکتوباته حق الفرق في النار الا واحدة و دست اعتراض مغرضين نابد امن
شيخ هم نخواهد رسيد زیرا که صوفيه بر تقدیرند که خواهند گفت که حسن سیرت متوکل
را چیزی معارض نیست کما در پس اگر او بدرجه قطبيت رسد چنانچه بر شيخ متکاثر شده
محل استبعاد و اعتراض نباشد اينهمه که شيعي تعلق بر جوی اول داشت که باصول
و قواعد اهل حق مرتبط است اما الزام پس پانچ نیز بطور اختصار آنکه از
کلام باقر مجلسي در تذکره الائمة اشاع متوکل بر می آید و کلام ملا محمد تقی مجلسي و الله او
در لوا مع نیر نظر با معنی دارد که خلفای عباسیه در باطن شیعه بوده اند حتی که در بعضی
از کتب رفته اينهم بطور مخصوص موجود است که عداوتهای ایشان با ائمه اهل بیت از
اه تقییه بود که ستورده انشا الله تعالی مجلا و کلام شوشتری بعد از فتح بغداد کما نقل
سنياد پس دعوی مجتهد جالسی که نصب متوکل کاشميری رايحه الهيا ر بود و هرگز کسی
توفی نبود بعد اين همه امور سخافتي پیش نیست اين همه را بر طاق بنه و یک سو گذار
و باند که احسان نظریه بین که هرگاه قتل ائمه و زهر دادن شان و انواع ظلم و جور در باره
شيعیان و سادات رازنده در زمین دفن کردن از مسطور و مامون و امثال آنها
بفصله فلور رسیده باعث یقین تشیع بلکه سلب اثنا عشریت و ایجاد نصب نموده
چنانچه از مطالبه مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری که مجتهد جالسی ادرامولانا و
تیسری نامه و بر کلام او می نازد و جایجای کاسه لیبی او مشغول میشود عنقریب بوضوح
میکراید هم مقبره منوره حضرت خامس آل عبا موجب نصب قطعا و یقینا و باعث
اشتباه نصب متوکل کاشميری رايحه الهيا ر چگونه خواهد بود ایا این امر زیاده از قتل
ائمه و سادات و شیعیان ایشان بدین عقوباست و مرتبه قبور ائمه پدی زیاده از ذوات
قادر است معلوم نیست که عقل مجتهدین و تکلمین شیعه وقت مناظره کجای باشد
محجب تر از آنکه جماعتی از اخباریه و اصولیه که شغل کلام داشتند چون این مضامین

در کتب اکابر خویش مثل وفیات الاعیان جدید و مجالس المؤمنین نوشته شده اند
 و حقیقت الامر را فهمیدند که از کبر و داراجات اهل سنت جان سلامت نخواهند
 برد و این برای تلبیس عوام مفتوح ساخته و آن اینکه دعوی تشیع برای خلفای عباسیه
 فقط باین معنی است که آنها قایل خلافت خلفای ثلاثه نبودند و جناب امیر علیه السلام
 فصل میداشتند آنکه از امامیه اثنا عشریه بودند بی خرابی این بود که خلفای عباسیه
 از فرق ناجیه می شمردند و اولیس فلس چنانچه از کلام فاضل اخباری مولوی حسین
 علی کمالی می آید و این عبارت فی جواب الایضاح که من بعد عرض رساست که میر
 نور الله نوشته است رفع الله درجاته که خلفای عباسیه را شیعیه گفته حقیقتش اینست
 که تشیع دو معنی دارد یکی آنکه بر شخصی حقیقت خلافت بلا فصل جناب امیر علیه
 السلام بعد از وفات سرور کائنات و بطلان خلافت خلفای ثلاثه را شدن
 ثابت و حالی شود که مقتضای مصلحت آن را بر زبان نیاورد یا محاطه و معاشرت
 با مردمان خلاف مقتضای آن کند دوم همین که بموجب عتبه و محل نزاع بین علماء
 اهل السنه و الامامیه است یعنی مجموع اعتقادات امامیه که در کتب کلامیه است
 اند متعقد باشد و این مشابه آنست که لفظ سنی هم بنا بر عرف در دو معنی مستعمل
 است یکی همین محل نزاع که خلافت خلفای ثلاثه را قبل از جناب امیر علیه السلام
 حق دانند و تفصیل شیخین و حب خشنن قایل شود و افعال عباد را مخلوق خدا
 داند و بر دیت جناب اقدس الهی در آخرت بحشم سر اعتقاد کند و غذای قبر
 و سوال منکر و نکیر را حق داند و صفات واجب را از اید بر ذات یا لا عین و لا غیر
 گوید و فاسق را ناجی من النار را لی غیر ذلک من الاعتقادات مسطوره کتبهم
 دوم حضرت صدیق را بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه بر حق داند و بعد از آن
 حضرت فاروق را همچنان با خشنن هم عقیدت نیک داشته باشد و دیگر عقاید اهل سنت
 مذکور الصد نیز قایل باشد یا نباشد و باین معنی اکثری از فرق معتزله که خلافت را اختیار
 ثابت دانند با مفسر صفات واجب را عین ذات و بعد از افعال بالاستقلال

بلا غایت قدرت الهی میبایست و رویت باری تعالی در عقوبتی نیز محال گویند در عهد اهل سنت و جماعت و هرگاه این امر بر صفحه اذان متبصران متقش شد باید دانست که تفریق قاضی نورانی شوشتری خلفای عباسیه را از جمله شیعه یعنی اول یعنی بر وجهیست جناب امیر علیه السلام میفایده ظاهر شده باشد که بعد از آن بمقتضی

و طبع زخارف دنیا عداوتها هم نسبت بآئمه اهل بیت علیهم السلام از و سرور باشد و قاضی انبار از امامیه و از فرقه ناجیه نوشته بلکه این مذهب معتقد به عالمی از امامیه نیست که جمیع فرق شیعه ناجی باشند چه اینها بعضی فرق شیعه را کلاب مبطوره گویند و نصیری و دیگر غلاة را کافرانند با وجود آنکه اطلاق شیعه بر همه می نمایند البته بعینه عجیب است ازین فاضل که در مقابل رشید المتکلمین بر و امامیه مضمحله را یک نام میدان مناظره میداند و جواب تمام ایضاح لطافه اقبال را اقتصد میکند که بنابر غلبه تقدیر آرزوی او بر نیاید و تعویضات بلکه تصریحات بآن می نماید که مجتهد الزمانی را در مناظره شیعه کوشی مدخلی نیست چنانکه میگوید که رشید المتکلمین جواب رساله مجتهد را چست نوشته و در مقابله ماست شده لیکن توشش بنابر چهل تا چهل خبریست که قاضی نورانی شوشتری خلفای عباسیه یعنی دوم که بقولش مبعوث عنه و امامیه از بین الفرقین است شیعه میداند افسوس که قطع نظر از عبارت دیگر دیباچه مجلس ششم را که در ذکر ملوک است هم نمی بیند غلط کفتم بر دو چشم می بیند لیکن دیده و دانسته از حق چشم پوشی میکند عبارتش خود قاطع و رافع مفعولات اخبار است فیکون بالقوة مالا یرضی به قائله اینک کتاب مجالس جمیع کن و در باب که قاضی در مجلس مذکور می نویسد که مجلس ششم در ذکر ملوک نامدار و سلاطین کامکار از فرقه ناجیه اولی البصائر و الایضاً انتهى و چون بجای خود درین کتاب یعنی مجالس و جمیع کتب کلامیه در مذمه امامیه نرغم نشان ثابت است که جز اثنا عشریه احدی از فرق شیعه ناجی نیست بآیه التزلزل ثابت شد و قول اخباری که از حلیه صحت عارضیت باطل محض گردیده و هذا هو المطلوب این نیز که متبع مجالس غیر آن از کتب امامیه نموده است میداند که حکم احادیث مرغومی باطل است

رسانیده اند که تمامی افراد امامیه آنها عشریه بجهت خواهند رفت و هرگز لعناب جهنم منسوب
 نخواهند شد چنانچه در بعضی احادیث بسیار لایحه و لایحه ذکر میکنند زیاده از یا نصیحت
 فقط در رساله تفسیری بن مسلم حین منقول است بر حنفی از ان اعلام منیام و بتجدید مشابه
 می دانند زیرا که عبارت بحال را در کتب دیگر آورده ام پس بدانکه در آنجا از این رساله
 حدیث روشنگاری عبارت طویل از ابو بصیر روایت که صادق فرمود یا اباجعه اعلیت
 ان الله یکریم شبابکم و یستحی من الکحول ان یکاسبهم قال قلت فداک هذا
 خاصه ام لا اهل التوحید فقال لا و الله لکم خاصه دون العالم انتمی موضع ایجاب اکنون معنی
 این کلام از ترجمه ملا خلیل قزوینی بشنوا ام گفت که کرامی میداد الله تعالی جوانان از شما
 از اینکه عذاب کند ایشان را و شرم میکند که خدا در دایره از اینکه محاسبه کند ایشان را چه عذاب
 ابو بصیر گفت که قربانت شوم آیا این برای شیعه امامیه است و پس برای جمیع گویندگان لا اله الا الله است
 ابو بصیر گفت پس امام فرمود که نیست برای کسی بخدا قسم مگر برای شما و پس برای کسی
 دیگر از جمله گویندگان کلام لا اله الا الله حال کلام ملا صاحب از شرح روضه باید شنیده بعد
 از تحقیق لفظ کهول که در حدیث مذکور است میگوید و لما لم یکن فی کرمه تعالی و جابه نقض لزوم من
 عدم تعزیه شباب عدم حسابم نکلا یخجلوا من حساب الکحول و عدم تعزیه بل عدم حساب
 الشیوخ و تعزیه بل طریق اولی فاذا نزل فی الشیعه کلهم بلا تعزیه و بلا حساب فی الجنة
 و لا الجنة و لا و آخر او لما لم یکن قوله یکریم الشباب منکم اه دلالة علی المحصر الله قال
 فقال لا و الله لا لکم خاصه دون العالم امی لا یكون هذا و الله اول و الله لیس هذا
 الا لکم خاصه دون اهل العالم و انما لم یقل دون اهل التوحید كما قال ابو بصیر للبتیه علی ان
 غیر الشیعه لیسوا اهل التوحید لیس مشرکون مقصود ملا صاحب آنست که هرگاه از کلام معصوم
 دریافت شد که خدا شرم میکند از حساب کهول پس از شیوخ بطریق اولی شرم خواهد
 کرد و چون در کرم او نقصانی نیست لازم آمد که از جوانان نیز حساب نفرماید و الا اینها
 نادم خواهند شد پس معترض ثبوت رسید که هر یکی از شیعه جوان و متوسط و پیر فرقت
 بحساب و عذاب در پیش نیست برین دلیل خواهند شد من بعد ملای مذکور لطیفه دیگر را آورده

که امام غیر شیعه را از اهل توحید نه گفت تا معلوم شود که همه مشرکانند و از سخا حکم
 می توان کرد که نزد شوشتی آقای فاضل جالسی این خلفای عباسیه یا اینهمه و حاکم
 اعمال که پاره ازان بقلم آمد و نزد فاضل اخباری بنابر طبع دنیا واقع شد چنانکه
 قاضی بقرصیت زکوة باشد و بنابر حجب زرا از ادای آن مقصر کرد همه پاک
 بهشت غیر شریعت داخل شوند **القصة** در خطبه فاضل اخباری بر همین
 کرده و خطبات دیگرش را تعرض نه نموده باصل مدعا بگیریم که سبحان الله صلب
 عداوت اینهمه مهملات و ناصبیت اکابر خویش را مطمح نظر نداشته شمردن متوکل را
 در اقطاب باعث ناصبیت شیخ موصوف می شمارد و سر بر بیان خجالت فرو نمی برد
 که بزرگانش در مجالس و غیر آن پا و زبند می سرانید که این کشندگان ایمنه آنچه کردند
 بنابر حجب جاه کیده اند و مصلحت وقت و مقتضای زمانه را رعایت نموده اند و در اثنا
 مشری بودن شان حریفی نیست **مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي آخِرَةِ أَعْمَى وَ**
أَصْحَلُ سَبِيلًا الْعَجِبُ وَمَا أَذْرَكَ الْعَجِبُ که این مقدار هم بحال
 مجتهد جالسی نگذشت که اگر شیخ ناصبی بودی و روح دشمنان ائمه نبوت رضی الله عنهم
 اجمعین دیده و دانسته کردی شوشتی و بهائ و تقی مجلسی و دیگر بزرگان را از
 از مرده شیعه چگونه می شمردندی و بکشت و ولایت او چرا قایل می شدندی و نصیب
 او را چرا بجان و دل می خریدندی و چگونه شب و روز مطالع کرده دعوی آن میکردندی
 که خاک پایش را تو تپای چشم سازند و خویشتن را بروی قد اکستند و از خرمن فیض او
 خوشه ها بردارند پس در حق نواصب اینهمه حسن اعتقادات بهرسانیدن و رئیس ایشان را
 پیرو مشرب برحق دانستن ایاد او ناصبیت با وجود ادعا کثرت تشیع دادست بانه و کتاب
 او را بطور مزبور نصب العین داشتن عین نصب است باینست و خود انصاف باید
 کرد که هرگاه این اعظم ائمه اشریه با وصف ناصبیت شیخ را بولایت و کمال عرفان رسانیده
 اند اگر متوکل هم با وجود نصب زرا این کرده از سلاطین عدل و قطب و غوث و ظل الله باشد
 که امام استبعاد خواهد بود اکنون از روح مطهر جناب مجتهد فانی کسی نمی پرسد که مولانا راست است

که محبت حضرت شاه ولایت و ذریت طایفه او با شیخ متبع الا جماع است یا با تنسیر خاک
 در ذوالفقار غیر مطبوع دعوی سبکی و برابر بیضه کبک یا ماکیان یا شیخ در دلی کدام یک
 این دو جماعت بعضی نصب الیهست میباشند و الحاحی بر سر که چون به نیت شهاب نا قی
 افتادند علم شد که حضرت مجتهد فانی ازین امور دم بخود مانده یا بجهت ساده دلیها صحنی
 ازین معانی خوانده **اکنون** بعضی از فقرات رساله فارسیه ملا محمد تقی مخلمی که خود مجتهد
 جالسی در شهاب مذکور اقرار نسبتش با وی نمایه شنبه است بعد از انباشت شیخ میگوید
 که اگر دانشمندی احوالت فقیهین کلام شیخ محی الدین بوده باشد میداند که فضیلت و
 جاه او در چه مرتبه است چنانچه مولانا جلال الدین دوانی در شرح زور اطناب در مدح او
 کرده هم چنین مولانا شمس الدین خضری بلکه جمیع محققین و نقض خوشه صبر خرمین افضل
 او میدانند **وقاضی نور الدین** خوشتری در آغاز مدح و محبت برای فرقه سنی میگوید
 که مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صافی بود که نزد سالکان سالک طریقت و
 موسسان قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و اختراع بنی آدم بعد از ایجاد آدم
 زوایا برانیا دانند هدی علیم صلوات الله علیه وجود فاضل الحور این طایفه کرام
 و اصغری عظام کثریم الدین الانام است که میبایست توفیق از ادنی مراتب خاک با علی
 مدایج اخلاک ترقی نموده اند و از خصیض حمل شیرت با وج قبول ملکیت تلقی فرموده اند
 که از پر تو صراج و باج و عکس شعلی هدی الله نوره من شیار با سالکان طایفه اعلی و
 شیزد بان عالم بالا در سلک انظام منخرط گشته و بر تیر رسیده که عواقب امور قبل از ظهور
 پشاده نموده اند و خوانیم کتب پیش از بروز وجود مظهر فرموده دعایم دین و دولت
 عیامن مملکتیان قایم و قوایم ملک و ملت و روابط و جوارش ان منتظم با که بازان ساط
 فی روی صدر نشینان صفه در دست جرحه ایشان نشسته جاگرد دست افشانان بی پای و سرگشته
 چادر سلامت منسوبان کینج طاعت زنده پلان زنده پوش و زنده دلان صاب هو شر خرقه
 بر شان خاتمه قدس باده نوشان بزکات است شایان بی کلام و میران بی سباه
 و بی سبزه قومی ملک طبع که از روی سلطت اکوئی که احترام سلطانین کشور اند

شان در حق پوشش که گاه حمایتی از یکدیگر می‌کنند و قائل فیضند بر امر و از تعلیم جهان چشم دور
فردا خود از گرمی ببرد و سر نکند و مسکینم خوار درین بار سنگان نزد خود عزیز و از دیده
آدم بخت دارد و کندم اگر فرو شد حقا که این گروه بیکدیگر نمی‌خیزند و قاضی نور الله مذکور بعد از این
که باره از ان بهمت ذکر یافت وقت ترجمه شیخ موصوف میگوید که از خاندان فضل

تعلقات دقید با وج اطلاق و نهود صعود نموده و نسبت خرقه وی بیک اسطه خضر میرسد
و خضر بموجب نصیح مولانا قطب الدین انصاری صاحب کتاب خلیفه امام زین العابدین است
و شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر این آیت که قَالَ فَاِمَّا نَحْمِلَهُمْ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً
يَذِيْقُوْنَ فِي الْاَدْنٰى روایت نموده که حضرت خضر با بعضی از نظریه فکدان درگاه گفت
که من از موالیان علی و از جمله موکلان بر شیعہ ایدیم و از بعضی درویشان سلسله نور بخشی شنیده
شد که هر یک از مشایخ صوفیه که اظهار ملاقات خضر نماید یا خرقه خود را با او منسوب سازد
فی الحقیقت اخبار از التزام بدشعبه نموده و اشعار بعقیده خود در باب امامت فرموده و کلام
شیخ در کتاب فتوحات بروجهی که سابقا مذکور شد در اعتقاد او امامت دو صحت آمده
اشنا عشر نسبت بشیر علی علیه السلام صریح است الی آخر ما قال و از اینجا حال حضرت خضر
بر اصول امامیه نیز مشتق از امام خواهد بود که بنایت قصوی از نصب رسیده اند معاذ الله من ذلک
طرفه تر آنکه از تحقیق مجتهد که در باره نوشتاری اشالش در کتاب شهاب ثابت نموده و
محصالش است که ایشان از قائلین بوحده وجود نبوده زیرا که بعضی از کلمات ایشان دلالت
بر خلاف تصوف دارد صریح میتوان یافت که بعضی از افادات اینمرد بلکه اکثرش دلیل بر قول
بوحده وجود نیز است که تصحیح جالسی مجمع کفر و زندقه بر آن نیست که نفس علی ذلک نه
هذه الکتاب و الکلب المطبوعه و غیر المطبوعه پس بر تقدیر تسلیم دلالت انکلام بر عدم تصوف
هر دو قول از بایه اعتبار ساقط خواهد بود فانه اذا تعارضتا ساقط الیسر علی ایشان تصوف
و صوفیه و حسن ظن نشان در باره این فرق و تاویلات کلمات ایشان نموده و بوجه کشف
تبعیه فرودن الی غیر ذلک خود امر است که هیچ نفس بشر از فیض آن موهوم نتخیل نخواهد بود
لیکن معلوم نیست که حضرت مجتهد فانی باین همه دانی از نوع بشر بود ندیا از جنس دیگر که هنوز نشان

داره من بایرون نمیکند آرد به سجده و بی از وجوه بمقبرین اطمینان و یقین نمیشوند و در شب تاب
 بیفرمایند کفنی ان شیخ بهار الحله والدین الفیاحین النطن با مثال مولای او که از مولاینا
 بقی رحمه الله لطیف تر آنکه با صله یک ورق میگویند اصل ان من تتبع کتب مولانا
 شیخ شری و شیخ بهار الحله والدین کجاس المومنین والا یعین و الکشکول تعظمن بان لهم
 حسن ظن بعض الصوفیه و الحال از من پس بد و از لفظ لظن می توان یافت که اهل تتبع را
 یقین خواهد بود یا نه یعنی که اینها را بصوفیه حسن ظن حاصل بود زیرا که فطانت بمعنی فهم است و کسیکه شک
 و طمان میباشد او را نمکونید که بعد از تتبع کلمات فطانی فهمیده و اگر ظن جناب مجتهد را بر یقین
 حمل کنند باید که حضرت مجتهد بلعن بهائی و تقی و شوشتری نیز قوی در چنانچه درباره سید حمید علی
 آملی و صدای شیرازی و حسن کاشانی داده و گفته ملک الحیاء من علمنا علی نوحین احدی ما من فضل
 و فضل جث اخار القول بوجه الوجود علی طبق محی الدین الاعرابی و نظرائه و اما من هم بری بهم
 لیسوا من علمنا حقیقه و منهم السید جبر علی الائی و قد ذهب شطر من زندقه و منهم صدر الدین
 الشیرازی صاحب الاسفار الاراقیه و الشواهد الربوبیه فان من طالع بدین الکتابین یحرم حرمانه
 فضله الاعرابی و اطن ان المحسن کما شئ منهم و لیس به اسر بعض الظن الی آخر ما قال زیرا که در دنیا
 ذو الفقار از احادیث اهل اظهار برعم خود شتابت کرده که صوفی و اهل تصوف و ماول کلمات و
 همه ملعون اند و خشتها با زیاده و شمر و یک بطله و فخره و در تمیقام از اصل احادیث قطع نظر کرده
 تراجم آن کار قلم تحقیق مجتهد موصوف چکیده متعرض می شوم میفرماید که از آنجمله آنکه شخصی از جناب
 صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که اینها را صوفیه می نامند شما در باب آنها چه
 میفرمایید جناب صادق فرمودند که بدستیکه آنها دشمن ما اهل بیت اند پس یک غبت نمایم
 آنها از حیل آنهاست و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید که ادعا
 دوستی ما کنند و با وجود این غبت بطرف صوفیهها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را تشبیه
 و خود را لقب لقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها
 از نیستند و ما از آنها بیزاریم و کسیکه آنها را انگار نماید و در بر آنها کند ثواب او مثل کسی است
 که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرده باشد و از آنجمله آنکه تابع آنها نمی شود

این کتاب در بیان حقایق و معانی است و در بیان حقایق و معانی است

مگر کسیکه برای زیارت یکی از اینها برود و در حال حیات و خواه بعد از آن است
مگر زیارت شیطان رفته باشد و بیعت بها و کسیکه اعانت کند یکی از اینها را پس زیارت
مگر اعانت کرده است بر ضد معاویه و اباسفیان انتهی مقام الضرورة اکنون
برای خدا یکد و حرف از تاویلات قاضی نور الله شوشتری که در مجالس المومنین برای
شیخ محی الدین باعتراف مجتهد خوف و شهاب ثاقب گفته باید شنید و مع و ستایش
قاضی نور الله و امثالش که بر زبان مجتهد جاری میشود و بمولانا و سیدنا از نشان تعبیر
بمیزان عقل باید پیچید میگوید که بسیاری از علمای شام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین
کرده اند در قولی بوجدت و بجز آنکه وجود خالق همان وجود مخلوق است و در آنکه عبادت
اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده و در آنکه
رسل استفاده معرفت از خاتم الاولیا میکنند و در آنکه اهل نار تنعم و راحت دارند
و زار و در آنکه عذاب متعلق خواهد شد و پوشیده نماند که ممکن است توبه این تخلف
و بجهنم که طایم شریعت مطهره باشد و بالجمله حکم بآنکه وجود خالق وجود مخلوق است
مستلزم حکم با اتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمیع ائمتا بدان
ارباب حکمت و کلام بر آن وقت اند که وجود حقیت حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبادت از انتساب ایشانست با محضرت و مبادید که قوننا زید موجود
بمنزله قوننا مار شمس است چنانکه علامه دوازده در حاشیه ذوق المتابعین از خط
قدیمه بر بخرید تحقیق آن نموده اند پس حاصل کلام شیخ هوحد حکم بوجدت وجود باشد
چنانچه اذواق المتابعین اهل اشتراق بیان کرده اند که حکم بوجدت وجود نیز
چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ که عابد صنم عابد خداست
آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خداست و صنم بمنزله قبله است چنانکه بعضی
از قدامایان رفت اندر آنکه صنم خداست تعالی من ذلک علوا کبیر او در نیست
که غرض او از اهل نار که شمع در نار ملاک موهله باشند از اشتباه سذجه و ایضا
بعضی از متاخرین تحقیق فرموده اند که اشتباه است یکی بدو وجود است که

قول خدا تعالی اِنَّمَا امْرُؤٌ اِذَا ارَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
 حکایت آن حدیث را ایشان از ارباب حدیث و جمیع کتب را و حسب
 آن سماع و تواتر از طولی اما پس ازین احوال ببرد شعور و اشعار فرساید بلکه شوشتری و کلام
 برین قدر صبر نموده بر کسی که عبارات شیخ را بر کرده اند تشنیه نموده چنانچه شهاب جلی
 هم گواه بر آن است و رساله ملا محمد تقی مجلسی در آنجا شوشتری جای گفته است
 بر آن دارد که صوفیه از ارباب در آن آمده اند و خدمت گزاری آنها از ثنویات
 اخروی می فهمند و زیارت قبول آنها را تقرب الی الله می بنمایند پس تراجم احادیث که
 عبارات جالبی بکوشش رسیده از آغاز تا انجام برین جماعت منطبق افتاد اکنون آنها
 تعظیم و توقیر نمودن و بمولانا و سیدنا تعبیر کردن و محبت و اخلاص با بنیاد داشتن و تقاضا
 ایشان را نصب العین ساختن موجب شر یا دشمنی انانیت نبوی مثل زید و شهر خواهد بود
 بانه انصاف باید کرد و اعتراف باید که اشت و از اینجا نباشد که مجتهد جالبی
 در تصنیف کتاب شهاب ثاقب و طرف داری و سپر رستی این جماعت کو حکم ابدال
 صوفیه بمصبر خود رفته چه خوشتر گفت خواهد حافظ لسان العیب مصرع با در دل
 هر که در افتاد بر افتاد هیچان الله بقتضای الکلام بجز الی الکلام بحسب تقدیر است
 پیش آمد و سخن تا باین مقام رسید ازین امور نظر بغیر است و استطراد طی کش می نمایم
 و این بحث را بر مطلق جواب ذوالفقار و رساله که در تحقیق این مقامات نوشته ام
 و راه فرار مجتهد جالبی از جهات بسته مسدود گردانیده ام حال میکنم و باز در آنجا
 مجتهد الزمانی کشان کشان متوجه میگردد انتم قوله سوم آنکه اه اقول بزرگ بزرگ
 در زمره خلفا مستلزم آن نیست که او را استیضاح شروط دانسته باشند چنانچه دانستی
 ظریف که خود این علما بنهایت ایندی تصریح کرده باشند که مراد از خلافت عام
 است که حق باشد یا باطلی و از جمله ان خلفای زیدیه است که کسی نمی آید ان شاء الله تعالی
 عبارت بدلائل مطابق معلوم شد که زیدیه صلاحیت خلافت نداشته و جلای ایشان
 با وجود دشمنی زیدیه از جمله خلفا از لعین و تکفیر او هرگز درین نگزیده چنانچه عبارتش

دیده بانی می بنده و جوی بر سره ضیاع عتقه فی طریقه وضع بین بدی ابن زیاد
 قائمه و ابن زیاد صمد و نیزه ایضا و از اینجا بر عوام هم عیان شد که تعداد این قسم ظلمه و کفره
 بزرگه خلفا من حیث السلطنت و اجتماع ناموس موجب صحت و حقیقت خلافت بمعنی
 اجتماع شروط نیست مخاطب با وجود ادعای ریاست اجتهاد غفلت و جهل میکنند
 و با طراف و جواب کلام بلکه مقدمات بدیهه را هم نمی بینند و این مرض را هیچ از الیه نمی
 توان کرد پس دعوی کذب علمای اهل حق که او را در خلفا ذکر کرده اند و بر بطلان خلافت
 و عدم لیاقتش نص فرموده چه معنی داشته باشد حقیقت همین است که **طیبت**
 کما از بسط جهان عقل مستعدم کرد و بخود کمان نبرد هیچکس که نماند **قول** و ازین عبارت
 این **اقول** آنچه از عبارت شیخ ثابت میشود اجتماع مردم بریزید است و تاریخ را
 در آن ذکر کرده تا معلوم توان کرد که این اجتماع قبل از خروج امام حسین علیه السلام بود
 یا بعد از آن مفصل باید نوشت و اجمال و ابهام را باید که داشت با کمال غایت مافی الباب
 بر فرغوم مجتهد امینست که در شمردن نیزه بزرگه خلفا بعضی از اهلست خطا کرده باشند
 و بعضی بجل النزاع بل النزاع فی انهم اتفقوا بحسن سیره و حقیقه خلافت و هو باطل کما ذکرنا
 سابقا مع اکثر این طوائف و شیعه و افراده و کثیرا من التوازیب السود فامولون بحسن سیره
 الامامون المردود و قد ورد النصوص القطعیة من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الله الهدی
 مرة بعد اخرى فی لحنه بحفصوص اسمه و انه سيقفل علی بن موسی الرضا علیه السلام باسم
 فافرقا بر تمامی ادائی و اقامی بعد از شهادت این صفوات پیدا و هوید اگر دیده که حضرت
 مجتهد الزمان در برابر استقای خویش ورد جواب محیب عاقبت اندیش خسته با تشویش
 بمقرین است که هیچ عالمی را چنین خرافت و اختلال حواس اتفاق نیافته **قول**
 و ابو الیث اه **اقول** و یا الله التوفیق در تمیض مجتهد مقام کار بند نیست و غیبت
 خیانتی عظیم در نقل روایات داشته اند برای تفصیل اجمال محصل تمامی عبارت با قبل و عبارت
 یحوش عنہا یعنی تا آخر منقول میشود پس بدانکه فقیه مذکور در آخر کتابستان مکتوب
 که بعد از اختلاف سیر رای همگیس از مهاجرین و انصار بر آن قرار یافت که ابو بکر صدیق

به شود پس تا دو سال خلافتش امتداد یافت و نام او عبدالله بود و نام پدرش عثمان
 و این نام برای او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عنایت شده و الا در جای
 نام او عبدالله الکعبه بود تمامی اصاغروا کابرا و را بلفظ خلیفه رسول الله یاد میکردند هرگاه چنانچه
 اجلاس بریز گشت و عمر فاروق خلیفه شد در زیادت لفظ خلیفه و تجدید اضافت آن در بر
 خلافت طول مسافت دانسته لفظ امیرالمومنین بمشوره اصحاب کبار برای خود قرار داد
 و خلافتش به سال کشید غلام مغیره بن شعبه که ابو لؤلؤ گشت او بود عمر فاروق را گشت
 ثم ولی عثمان بن عفان و کانت خلافت اثنی عشر سنه نقضه اهل الفتنه ثم ولی علی و کانت
 خلافته سبک سنین نقضه عبد الرحمن بن لمیم المرادی ثم ولی معاویه بن ابی سفیان و کانت
 ولایه عشرین سنه ثم یزید بن معاویه و کانت ولایه ثلث سنین فلما مات یزید بن
 معاویه وقت الفتنه فاهل العراق بايعوا عبدالله بن الزبير و اهل الشام بايعوا مروان
 بن الحكم و کانت ولایه مروان مقدار ثلثه اشهر ثم ولی عبد الملک بن مروان فبعث
 عبد الملک بن مروان الحجاج بن يوسف الی عبدالله بن الزبير و کان کله فحاصره و اخذه
 و صلبه رحمه الله فقارت الولایه كلها لعبد الملک بن مروان و کانت ولایه عشرین
 و کانت غایه الفتح فی ولایه الی فرغانه فی امیه ثم الولید بن عبد الملک ثم سلمان بن
 عبد الملک و یروی ثم یزید بن عبد الملک ثم العبد الصالح عمر بن عبد العزيز بن مروان
 ثم هشام بن عبد الملک ثم یزید بن الولید ثم ابراهیم بن الولید ثم هشام بن عبد الملک
 ثم مروان بن محمد فهو لا رکبهم من بنی امیه من وقت معاویه و کان مقاهیم بالشام آنه
 بلفظه **براهیل خیرت** و ذکا بعد از مطالعه این عبارت هویدایش شود که لفظ فاهل
 العراق بايعوا عبدالله بن الزبير و اهل الشام بايعوا مروان بن الحكم تفسیر لفظ فتنه
 واقع شده و معنی این عبارت چنانست که هرگاه یزید از یمنان در گذشت فتنه واقع
 شد یعنی اهل عراق بیعت عبدالله در آمدند و شامیان دست بیعت مروان دراز
 کردند و و بادشاه حکمران بعد از یزید بهر سید و بهر ج و مرج در نفس حکومت
 پیدا شد پس مراد از نفی فتنه که معنوم شد نفی این فتنه خاص است که لفظ فاهل العراق

الخ تفسیر آن واقع شده پس بهمین را ذکر کردن و تفسیر آنرا حذف نمودن را نمی
 آنت که عوام طلبه از دیدن این تمجید چشیدن کردند که جو و جفا و ظلم و ستم در خلافت
 یزید هرگز پیرایه وقوع نپوشیده و آنچه بر جناب سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب
 او گذشت که متغیر است عین انصاف و عدل بود و بود بلکه فتنه با جو و جفا بعد از
 یزید ظهور آید و بعد ذکر تفسیر مذکور بر کر ایهام باقی نمی ماند و این معنی فاسد خیال کسی
 متطرق نمیشود بلکه بهمین کس از اهل دانش و تیش میداند که فتنه بهمین بود و بر ظلم شمول
 و عموم داشت چون جمله فاعل العراق الخ ضمیمه کردند معلوم شد که مقصود مصنف کتب
 از فتنه در حیات یزید که عبارتش مفهوم میشود است که فتنه اجتماع دو حاکم بعد از
 یزید وقوع یافته و در نفس حکومت این فتنه که در وقت واحد بیت دو کس کرده باشد
 و دو بادشاه فراهم آیند وقوع گرفته و آنچه قبل ازین اتفاق افتاده که کوفیان در عهد
 خلافت یزید بیت مسلم بن عقیل کردند اعتباری ندارد که امتداد زمانه بهم بر آن نکته است
 بلکه اهل کوفه در همان وقت منحرف گردیدند و راه فرار پیش گرفته بخلاف بیت و خلافت
 عبدالله بن زبیر که استغفر فی الله لا عیبار علیه و عبارتیکه مجتهد الزامی از فتح
 الباری در قول سابق آورده و بعد از بهمین بقاصله جبهه و با اختلاف الفاظ نقل خواهد
 کرد و فقیر آن مجله حکام تحریر این محاله بهمین رسید تا مطابقت نقل اصل اتفاق
 میشد نیز تصویب این معنی که فقیر برای عبارت فیه ابواللیث قرار داده نظر دارد
 زیرا که در آن این الفاظ واقع است ثم لما مات یزید اختلفوا ثم لما مات یزید وقع
 الاختلاف الی ان اجمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ازین عبارت
 معلوم شد که آن اختلافی که بعد یزید بهم رسید بعد قتل ابن زبیر با اجتماع مردم بر عبد الملک
 بن مروان بر طرف شده و آن اختلاف نبود مگر اجتماع دو بادشاه در زمان واحد
 که فقیه ابو البیاض آنرا بلفظ فتنه تعبیر کرده فلا تعضل قوله از عبارت این فتنه ظاهر
 میشود الخ **اقول** معلوم نیست که وجه دلالت در مقام چیست مع ذلک اگر مراد
 ازین تشبیه آنست که عبارت فقیه مذکور دلالت بر آن میکند که چنانچه خلافت خلفای زبیر

بن باب خلافت رانده و لایق هیچ کس نیست همچنان حکومت سعادیه و عیون
 حاشا که چنین باشد بلکه از عبارت این فقیه خلافت آن بخاطر اهل صفوت و صفای
 و در کامتباد و مشور و زیر اگر در باره اربعه متناصبه لفظ خلافت نوشته چنانکه دانستی و
 برای معاویه و نیزید و مانند ایشان از بنی امیه لفظ ولایت بمعنی حکومت اطلاق کرده
 و از میان این زمره برای عبدالعزیز لفظ صلاح زیاده کرده پس معلوم شد که حکومت
 معاویه و نیزید نزد او از باب تقلب بود و از بنی امیه شخصی که مدوح و خلافتش محمود باشد
 عمر بن عبدالعزیز است و اگر مراد آنست که مدلول عبارتش چنین است که این همه
 کس از خلفای اربعه و بنی امیه فرمان روائی کرده اند و در نفس حکومت برابر بوده اند
 و بعضی از انقیاد و ابرار و بعضی فاسق و فجار باشند فلا ریب فیہ و این معنی قطع نظر
 اندا که خارج از مایه النزاع است مستلزم هیچ قیاسی نیست زیرا که در افراد این مایه
 آخر مایه الاشتراک ضروری است نه مبنی که در نفس قیاسیت صلاح و طالح بلکه انبیا و رسول
 علیهم السلام و سایر عباد نیز برابر اند و نظر بقیود از لوازم و عوارض حکم است نه کس جداست
 یا بجمعه نفس عبارتش یعنی استعمال لفظ خلافت برای خلفای اربعه متناصبه یا بحکم
 رائل بنی امیه را بلفظ ولایت تعبیر کردن آخر مبنی بر همین معنی خواهد بود که سمت ذکر
 یافته و اگر مقصود اول تشبیه اول بودی بایستی که لفظ سابق را بدل نمیکرد و نیز اگر مقصود
 بحقیقت خلافت معاویه بن ابی سفیان می بود البته تخصیص لفظ صلاح عمر بن عبدالعزیز را
 مخصوص نمیکرد صریح ازین تقریرات خاص همان مطلب برمی آید که بدین احقر انکس
 بطریق یافته و الحمد لله علی ذلک من **لعن** باید دانست که هر چند منصب فقیر دین
 مقام منصب موهوب و مانع است و احتمالی که از عبارت فقیه مذکور بر آورده ام صحیح نظر
 نمیکرد و عاقلی بر تعین این معنی از عبارت لسان تزیین می توان کرد بیا نشانی که آنچه فقیه
 مذکور در حال حضرت عثمان چنانکه دانستی گفته گشت خلافت اثنتی عشر سنه فقیه اهل
 الهقه نصرت در وقوع قتل در آخر زمان خلافت ذی النورین پس بعد از قتل علی **طاهر**
 از مردن نیزید صورت نمی بندد لکن فی نفس الامر علی قتل که در نفس خلافت بهر سبب

و دو حاکم در یک وقت بر او یک خلافت نشینند واقع نشده مگر بعد از نوبت علی بن ابی طالب
و مشهور است که این امر سهل بود بقتضای تغییرات و اگر در اینجا بعضی از ما واقفان فن را
خبر آن میشود زیرا که اجتماع دو کس از پادشاهان قوت عظیم است بر اصول فریقین اما نزد
ای حق پس صحاح ایشان بر آن دلالت میکند که لا یخفی علی من طالع ردایا بها و قد مر بعضها
فی المصحح الاول و در از شیخ میرزا در کتاب علی بن ابی طالب المشایخ اینها تفریح و اقصی که اجتماع
دو حاکم در وقت و اصحابان است که شریک بی عز و جلیل پیدا شود و کارخانن زمین و آسمان
بر هم کرده معاذ الله من ذلک و این قسم امور بعد ازین درین کتاب است اما الله تعالی
فقد کرر لائن من النافلین **قوله** و مصنف صواعق اهل **اقول** فی نظر لفظ او
اما لفظ پس از آنکه مسما این مالکی که استناد قول مذکور را نواند شد در هیچ کتابی
از کتب فن رجال و تواریخ علما معلوم نمیشود و شخصی که این کلمه را علی سبیل تضعیف
و التردد با و منسوب است قاضی ابوبکر بن العربی المالکی است و از قاموس اللغة
و دیگر کتب معتبره این فن هویدا میگردد که ابن العربی محلی مخصوص بقاضی ابوبکر مالکی
است و بدون لایحاجت فوجات یعنی محمد بن عبدالله ماتی طای اخصاص دارد و علی
ای تقدیر این مالکی نام قاضی ابوبکر بنیت تا باین لفظ تغییر از وی نمایند و بر سبب آنکه
مبارتی در کتب لغت و رجال و اسامی علما داشته باشد میداند که لفظ المالکی در عبارت
قاموس و غیره صفت ابوبکر است نه صفت عربی و اگر این همه جعل و اختراع در سماعی
علما سمعت جواز داشته باشد و فقط ملاحظه تقلید ایاستان بعضی از فقهای اهل
کافی باشد تا یکی را ابن الحنفی و دیگری را ابن اشافعی و سنی بنی مالکی
و ابن الحنفی نامند باینکه این امامیه و وقت تمییز تعیین بلفظ ابن امامی و ابن شعبی
و ابن اثنا عشری و ابن جاسی و بعضی ابادی و امثال آن تغییر نمایند و از اینجا است که در
رساله جدیده یعنی کاشف المصابی گفته ام که خصوص وضوح از وضع مسی خبر میدهم
یعنی موضوعی که در آن لفظ ابن مالکی که بنا بر مجتهد اتفاق افتاده مجتهد از آن است
که بوجه و بیان و تشریحی را ابن مالکی قرار داده اند و حال آنکه کسی از علمای اهل سنت

که قوتی نیکو را به منسوب کرده این مالکی نیست **اعجوبه از همه آنکه** در وقت رسیدن رساله ثمره الخلافه نزد بنده چون نظر بعضی از مستفیدین بر لفظ این مالکی که در رساله مذکوره مانند این رساله چند جا واقع است افتاد بحث و تحقیق این لفظ و معنی آن شروع کردند روزی در خلال این قیل و قال یکی از طائفه امامیه که لفظ صلحا و زوار بر هر فردی از ایشان مثل حصا جبر اطلاق کرده میشود شریف آوردند و کلام در تعبط مجتهد الزمانی و آنکه از علمای اهل سنت مسما این اسم کسی بنظر نرسیده بغور و نامل الاصفاء فرموده بهم برآمدند و گفتند که این نگذیب و انکار مثل آفتاب نصف النهار بودید او آشکاری شود که شما هنوز دیباچه الفیه بخوهم خوانده اید هر چند بلحاظ این معنی که این بزرگ بعد اشتیاق تمام قدم رنج فرموده و فیما بین پس از مزید آرزو و محبت صوری اتفاق افتاده خود را ضبط کردم لیکن سبب غلبه حال بی ساخته بزرگان رفت که ازین جودت ذہن و سرعت انتقال حاصل میشود که مکر جناب دربار حضرت اقدس الہی تقدست اسماؤه و جل سلطانہ ہم اغفار نسبتش با ام مالک دارند و نفوذ یافتن او را مالکی می پندارند زیرا که در مصحح ثانی بیت اولی کتاب مذکور که اشارتی بدان نموده اند واقع است احمد بی اسد خیر مالک احباب از کثرت قافه پشت دو تا شده اند و موج مسطور از غایت رنج و ملال و ذلت و انفعال تغیر شد و گفت که بخدای کریم من این توجیه را از مستفیدان مجتهد الزمانی شنیده بودم و من تلفظ **لنفس** گفته ام چون لفظ این مالکی بر طبق رساله ثمره الخلافه درین رساله ہم جای بزرگان قلم اجتهاد مآب رفته غایب که آن زوار و صاحب روزگار در دفع گفته باشد و انہیہ از افادات مجتهد عالی مقام است که فیض آن از مکران تا مکران رسیده از اینجا بشعر فہمی عالم بالا معلوم شد **مناسب** این مقام حکایتی است که یکی از احباب قدیم بیان کرده بود که شخصی از دوستان روشن علی نام با تہی چند از احباب کرام نشست بود و سخن از نظم او ستادان فارسی با اشعار متاخرین مثل خزین تبریل بنارس میرفت تا آنکہ سبب از ایشان مطلع نشد بعد از آن آورد و گفت بایران بپسندید

که شاعر چه بگوید گفته **بلیست** روشن شد از وصال تو شبهای تاریک صبح قیامت
 است چراغ هزار ماه روشن می مذکور از شنیدن آن که بر ابرو زده و چین را
 پریشان کرد یکی از اصحاب بر منتهی متفطن شد و تکرار این بیت شروع نمود تا مبرده
 بغایت بی مزه شد و گفت که قبل ازین کلام شما متعلق بشعر و شاعری بودن بنم فرما
 خورشید صله و استعداد خود از استماع آن منبسط بودم و حفظ و افریدی دیشتم اکنون
 که نیست بخوابی و رسوایی من کشیده آه از درونم برمی خیزد شمار ابا این جمله اخلاق
 و مودت که نسبت بمن دارد مدتی زبید که دوزبان فارسی خال به برای من زبید و نام نامی
 من با تو اهل و ایام بر زبان رانید گرفتم که من ازین کوچه تا بدم و کتب فارسی که بخانی
 بخوانده ام مگر این قدم جا بل هم نیستیم که بیتی چیست خبری نداشته یا ششم یاران که این
 کلام شنیدند بغایت خندیدند و پرسیدند که سبیل ستم طریقی با هم اتفاق کرده که مطلع فرمودم
 را آید از بلند می سرانیده اند و مخاطب ایشان سنج و نهاده می شد آخر نوبت بهت تمام
 رساید یکی از اینها گفتش که اگر تکرار این شعر نظر بدار است شمس چنانچه در دنیا
 شمار سوخ یافته ماری بگویند که معنی آن چیست تا مبرده گفت که معنی شعر بر خط است
 این گفت و معنی آنرا آورنده ی بیان کردن گرفت که ترجمه آن بفارسی این است
 روشن شد از وصال یعنی ای روشنی بعلی تو بختی و اصل شادی و اندیشه که شستی
 شبهای تاریک یعنی شب هنگام مادر تو صبح قیامت است چراغ هزار ماه صبح قیامت
 چراغ بر فراز تو افروخته بگریه و نوحه شغول است یاران از شنیدن این معنی قاه قاه
 می خندیدند و مانند ماتی بی آب بر زمین می غلطیدند انتی طرفه ما چرا آنکه احقر الام
 را بار روشن بعلی مذکور می نمودی بفرستی بود پنداشتم که شاید این حکایت محمول بر مبالغه باشد
 قصه را مشاء الله از سفر مشرق بازگشت و بعد زمانی صحبتی بهم رسید که ناقل حکایت درو
 شلی مسطور هم در آن زمره بودند ناقل قصه اشارتی کردم که اگر شما در بیان حکایت مذکور میالوید بفرمایید
 و قصه ای کم و کاست گفته اید بشمار اید بگویند که باریکتر است را اعاده نماید با جمله
 اشارت و شمس بر خنجر را بپوشانم و سابق اعاده کرد و آخرش اینهم گفت که اکنون بخواب من می

این سخن علی شخصی دیگر بوده باشد که شاعر در قبح او این مصنون نظم کرده است مرا
 نمی باید که از استماع آن رنج شوم و سر که بر روالم و بر راه اندوه و غم روم آیا فقط من و دیگران
 در جهانم و کسی دیگر ستای این اسم نیست با کجمله نوجیه خباب مجتهد الزمانی برای تصحیح لفظ
 این مالکی به بیت الفقه در غایت و طرفی کمتر ازین حکایت نمی نماید بهر حال بدولت خدام والا
 متعاش عجایب و غرائب شنیده میشود من بود بیکدارم که حضرت مومن جالسی در صوادم از
 همین کتاب یعنی شرح قصیده همزیه عبارت مذکور را باین الفاظ نقل میکند و کابر العربی
 المالکی و نسخ دیگر که این عبارت در آن منقول است مثل بعضی از مجلدات بیاض ابراهیم بن
 بصری مدان خان معتدله شیعه و ترمذی و ثعالبی و مانند آن نیز بر همین لفظ کابر گوایی
 میدید و برای همین امر مدتی جدید مذکوره این عبارت نوشته ام که هر قدر که از نسخ عبارات
 این کتاب بنظر من رسیده لفظ کابر در آن دیده شد چه نسخ جمع نسخی است و نسخی منقول
 را میگویند و آنچه در قاسوس است و اضافت نسخ بسوی عبارات مانند لجن المالکی است
 القصیده نقل مومن جالسی که لفظ کابر را لکن المالکی است نیز خالی از ذکر است و نیست زیرا که
 قاضی ابوبکر بن العربی را عربی مالکی کس نمیکوید و عنقریب از نقل عبارت اصل نسخ کتاب
 مذکور خواهی دریافت که پدر منی طلب لفظ این را از ابن العربی با قسط کرده و مدتی
 که نام آن بزرگ صفت نظر آن الولد المولد الشاهد و المشهود فی کل وادیهان
 و فی کل تیه نهان و از عجایب منقطه نام مومن جالسی را بنا بر تقلید باوصف
 دعوی اجتهاد پیش آمد آنست که قصیده همزیه را بقاضی ابوبکر مالکی مذکور انتساب
 نموده حیث قال ابن حجر در شرح قصیده همزیه که از ابی بکر بن العربی است میگوید
 که کابر العربی المالکی او و هنوز او را وقت تصنیف صوادم اطلاعی دست نداد
 که آن قصیده از تالیفات شرف الدین بو صیر است نه از قصاید بن العربی المالکی و برین
 تقدیر بطاهر عبارت آن بود که شارح مکلف کابر لمصنف فیما نقل عنه حالیا ترجمه حسب
 قصیده همزیه از کلام شارح باید شنید و باید دریافت که او بو صیر است یا قاضی مالکی و
 نه عبارت نه فی ذلک الکتاب لاریب فیہ شیخ الامام العارف الکامل الهام المتضمن

الشيخ شرف الدين ابو عبد الله محمد بن سعيد بن حماد بن حسن بن عبد الله بن صنهاج بن
السنهاجى كان احدا بويه من بوسيد النصيب الاخر من ولاص ذكبت لسنه فقيل ابو
شمس اشتد بالبوسيدى قيل ولعلها بلديه فقلت عليه ولسنه ثمان وستمائة واخذ عنه
الامام ابو جبار والامام السمرى ابو الفتح بن سيد الناس ومحقق عصره النرين حماده وغيرهم
وتوفي سنة اربع وتسعين وستمائة على ما قاله الفريرى لکن صو شيخ الاسلام
ماي سنة اربع وتسعين والتوفى سنة احد وثمانين وسبعائة انتهى بلفظه وارشاح
خطاى صاحب صوارم روشن شد وكتاب مذکور موجود است ملاحظه نمايد وخط نامه
را بيند که برگز اين قسم الفاظ در ان مندرج نيست کاش به بيان ابراهيمي رجوع بکند
و از اينجا سدر رافت که صاحب قصيده شرف الدين بوسيد است نه ابو بکر بن العربي و نسخه قدیم و
صحيح تر نسخه کشميرى که بواسطه بعضى از اصداق درين زمان بهر سیده نیز حاضر است و نحو کشميرى
مذکور در ظاهره رشيد المتکلمين لفظه کابري نويسد چنانچه بر راجع کتاب غت الراشدین و ذوالفقار
مخفى تواند بود اينکه گفتيم متعلق به بحث و نظر بود لفظا اما معنى پس اگر مدعاى فخرى
از نقل عبارت شرح قصيده هنريه است که امام حجة الاسلام ابو حامد غزالي رح بيا التمام سب يزيديا
حرام دانسته پس يزيدي نزد او خليفه برحق و مستحق خلافت بوده باشد فهد باطل زيرا که مراد است
که غزالي بنا بر قول با حقايط از لعن او مخصوص اسم منع کرده و او را کافر دانسته بلکه حکم بقتل
او نموده چنانچه از کتاب حيار العام و مانند آن واضح است و از اين مقدار صحت خلافتش نزد
غزالي ممنوع است کيفيه مجتهد الزمانى بعد از اين نقل خواهد کرد که نزد شافعيه خلافت فاسق
برگز درست نيست نه ابتدا روزه انتها با جمله صحت خلافت و استحقاق و ابلست مطابق
اين فصل براى يزيدي خبرى ديگر است و منع از تکفير و لعن او چيز ديگر و من يدعى الاسلام
فهم مطالب بالبينه والبرهان و اگر مقصود ابلست که ابو بکر مالکى که از علماء
ابلست است امام حسين را سزا داد با غي دانسته پس ضرور است که يزيدي را خليفه حق
و امام مطلق اعتقاد کرده باشد که بنيم بعد از تسليم تحيل که ايراد لفظ نقل بصيغه مجهول
برائى تضعيف و تمريض باشد و محاضرين احتمال است آنچه بعضى از علمای مغرب در افادات

از بعضی تصانیف قاضی ابوبکر بن العربی اما لکی که غایب البیان نام است محصلش نقل فرموده
و خلاصه آن در فارسی باین عبارت مودی میشود که قاضی مذکور در احوال یزید روایات مختلفه
آورده و کلمه قتل بسیف جده بر روایات و معانی متقنین که دلالت بر ثبوت خلافت یزید
و نبوات امام حسین معاذ الله دارد گفته من بعد رجوع امام حسین نقل کرده و فرموده که هرگاه حال
بر کشگی کوفیان و شهدا مسلم و مانی بر آنجناب متحقق شد خواست که بدین مشرفی بر کرد و ترک
قتال نماید شکر این ابن زیاد بر او هجوم کردند و از شداید ظلم و عذاب از جا بر سوختن آنجناب متحقق
تا آنکه امام حسین اباتامی عشرت و ائلیت و رفقا لش با نواع بیداد و ستم شهید گردند و درین
آنجناب در شهید او قتلار فی سبیل الله داخل است پس معلوم شد که مذمب و نبوات
امام حسین نیست بلکه گفتگو بر روایات نموده یعنی شهادت امام حسین بر روایات ثانی
است نه بر مقالات متقنین که راه تعصب می بینند و **قریب است**
آنچه بعضی از کما بر محدثین فرموده اند که شیخ ابوبکر مذکور قصه مسطوره را بر سبیل جزم و یقین
نه آورده و هرگاه بجای مذکور نباشد که شیخ از علمای ائمت بوده پس چگونه با خبری شده خواهد
نمود که نزد تمامی اهل حق باطل و مجعول باشد و موطا هر چه اهل کادان یکوین من البیدیهات الا
بالحجله از نقل مذکور که در شرح قصیده هنریه بصیغه مجهول وارد است ثبوت حقیقت خلافت امام
یزید و بطلان شهادت امام حسین نزد قاضی ابوبکر نیز با ثبات نمیرسد و بر فرض و تقدیر که قسم
کو یکی از علمای ائمت کثر هم الله تعالی فی الامه که اگر در هر طبقه بعد از ایشان قصد کنی از
جمیع خواص و عوام فرق اسلامیه زیاده تر باشند در باب امام حسین رضی الله عنه چنین گفته باشند
با وجود شذوذ و مردود بودن این قول طعن و تشنیع بملاحظه آن بعلمای کرام نمودن و از غایت
خوش فہمی این مذمب ابرا اصول اصلیه اهل حق بکمال تکلفات و تصنیفات منطبق فرمودن
در چه مرتبه خرافات است **من بعد که ارشاد است** که بر تقدیر بودن لفظ
کما بر چنانچه از نقل کشمیری و جانی و مانند ایشان هوید است صریح از عنوان کلام
توضیح بر قول مذکور که منسوب بوی قاضی مسطور است شروع کرده اند زیرا که مکایره
عبارت از انکار ائمت که بدلیل و برهان به ثبوت رسد پس معلوم شد که مذمب است

شهادت امام حسین مجدی ثابت است که منکران کجابر و منکر بهیات اولیه است
 کما صرح به فی تبیه السفیه رد صوارم الجائسی بارشراح موصوفت برین قدر قناعت
 نور زیده لفظ ما یقشعر منه الجلود را بدان صمیمه ساخته یعنی از قاضی نقل کرده باو
 بطلانش از شنیدن و نقل نمودنش موی بر تن می خیزد باز وقت بیان معنی جمله
 منقول لفظ بحسب اعتقاده الباطل افزوده باز ازین تشبیحات راضی نشده و گفتفا
 بران نور زیده برو صریح ثنائی کلام قبیح نموده پس معلوم شد که بدفعات کلام متقول
 را مردود کرده اند و بر تقدیر لفظ کابن بجای کابر که در نسخه حاضره مرقوم است و
 ستعرفت عبارت هاد و بار برد و قبح آن متوجه گشته و علی ای حال شارح چندان
 بتناقض این قول رفته که از پنج و بنیادش هم صراحت و هم اشاره و هم دلالت و هم
 عبارت مستاصل نموده حالا عبارت شارح که شرح خویش را التبع المکیه فی شرح
 الهمزیه نامش نهاده در ذیل شرح این بیت سه من شعیب بن شعیب بنی الطیف
 سفاها و لا کربلاء با پیشینده فان یزید یبلغ من قیاح الفسق و الاخلال عن التقوی
 بملک لا یستکثر علیه صد و رتک القیاح من قال احمد بن حنبل رضی الله عنه بکفره و
 اهلک و رعاه و علما یقضیان انه لم یقل ذلک الا اعتضایا وقت من صریحه و فی ذلک
 ثبت عنه و ان لم ثبت عنه غیره کالتوالی فانه اطال فی رد کثیر ما نسب الیه یقتل
 الحسین رضی الله عنه فقال لم ثبت من طریق صحیح انه قتل و لا ادر یقبله ثم بالغ فی
 تحريم سببه و لعنه و کابن العربی المالکی فانه نقل عنه ما یقشعر منه الجلد قال انه لم یقبل
 یزید الحسین الا بسیف جده ای بسبب اعتقاده الباطل انه الخلیفه و الحسین بانع علیه
 و البیعه سبقت لیزید و کیفی فیها نظم اهل الحبل و العقد و یقینه که لک لان کثیرین اقدموا
 فخر من لها بعد مع عدم النظر الی اختلاف البیعه اما مع النظر لک فلما شترطوا
 احسن اهل الحبل و العقد علی ذلک و یروون بان هذا ما هو سببه استقرار الامکان و اعتقاد
 الاصحاب علی تحريم الخروج علی الامام الجار ما قبل ذلک فکان الامر منوطا بالاجتهاد و اجتهاد
 الحسین رضی الله عنه بقضی از وجود الخروج علی یزید مجبوره و بناهی التي یقیم عنها الاذان فهو معنی

احسین رضی الله عنه محی بالنسبه لما عفو ولا سیما رای احمد من کفره الی آخره بعد از
عبور برین عبارت و غور و فکر در معانی و قیود آن چنانکه دانستی مرتبه اطمینان قلب
بجصول انجامید و بر هر یک از خواص و عوام متیقن گردید که مقصود مخاطبه این استقامت
لفظ مایقت مرئنه الحمله و حذف قید سبب اعتقاده البطل در تفسیر کلام قاضی
منجور و عدم ایراد عبارتیکه متعلق بر کلام اوست فریب عوام است تا بداند که چنانچه
منهیب تکفیر و تقبیق یزید از محققین اهل سنت منقولست همچنین مذہب اثبات خلافت
یزید و ابطال شهادت امام حسین بلا کثیر و بام تفصیل و اکمل بسط دریافت شد
که این همه از باب ضرب و کول است که از جهت جالی مخدوم الفحول او را بورش
رسیده **کدام بر شکی** نسخ کار بر طبق نقل مذکور بر کدام توجیه موجود است و من حیث
المعنی صحیح تواند شد بانه جوابش آنکه بعضی از آنکه که دعوی صحت کابن و غلبه
کار میکنند و می پذیرند که هیچ محلی برای درستی آن ممکن نیست شأن یکی نیست
که او را برای عطف است و عطف کار بر بر ماقبل صحیح نمیشود و نه ابعده تسلیم ایضا که
تری زیرا که دعین این نسخ و ناقصین آن کی گفته اند که او را برای عطف است اما این
بزرگان گویند که عطف صحیح نیست بلکه محتمل است که او از نزد آنها برای استیانت و
اعتراض باشد گویا بعد از ذکر مذہب احمد که تکفیر یزید است و مذہب ابو حامد غزالی
که منع لعن یزید با وجود تقبیق اوست کسی میگوید که در اینجا نمی دیکر است در رای
این دو کتب اوت امام حسین معاذ الله و هیئت خلافت یزید است پس شارح با اختیار
جدید جواب داد که آن کار بره محض و خلاف اهل سنت است که مذکور آن موی بر تن میخورد آن
مشوب با بوبکر مالکی است و محصلش نابین نسبت چنین و چنان است و از آغاز تا انجام
بر دو دست و **کمان دوم** آنکه اگر لفظ کاری بود یا لیتیکه معقولش را نیز
ذکر میکردند و میگفتند که کار الفلانی فلانی داد اینهم بخلط پیش رفت زیرا که اهل مناظره
و کلام که این لفظ در کلمات شان دایر است همین عنوان ذکر میکنند و فقر را بعد از
شیع عبارات این بزرگان از قدما و متاخرین بیاد نمی آید که ایشان لفظ مذکور را بر

تقریر متوجیه ذکر کرده باشند نه بینی که ابوالقاسم ثنائیتی برادر رضی که نزد امام علیهم السلام
الهدی شهرت یافته در کتابش ثنائی که بحواب معنی نوشته در بحث آیت کریمه یا ایها
الذین آمنوا امنوا بربکم عن ذنوبکم که صاحب معنی بحق حضرت صدیق آورده
میگوید فان قال دسیل علی انها فی ابی بکر و اصحابه قول اهل التفسیر قبل او کل اهل
التفسیر قال ذلک فان قال نعم کابر انہی بلفظہ شیخ رئیس یعنی حسین بن علی بن سبنا
که ریاست حکمت بسوی او منتہی میشود و کتابی در چند محله در تحقیق لغت و محاورات عرب
هم نوشته خواجه از تواریخ حکما توان یافت لفظ کابر را بهمان دتیره استعمال کرده که
خواجه از ثنائی سید مرتضی نقلش گذشته و عبارت شیخ رئیس مصنف شفا قبل
ازین در شرح اول دیده حاجتی با عاده نیست **یا الحمله** چون منصب موجب منصب است
و منصب کسیکه دعوی تقلید نسخ ثنائیه میکند منصب استدلال است و قد تقرران المانع
بکیفیه الاحتمال و المستدل لا کیفیه الاحتمال لیس تعلیط بحیالات و او بام نه کار
علمای اعلام است **پس** بر مستطین دانشور و عقلای دین پرورد مختفی ننوازند بود
که این بنده پیچیدگان او در تحریر کتب کلامیه و بحث و نظر در اقوال امامیه از حجاب ایامی لفظیه
من حیث ہی گفتگو نمیشد فانه علی صرح به العلماء و موافقین او میافین پسند آید این
و از حیاست که بعضی از متکلمین او صلوات الله علیهم از خطبه مومن جاسی و اظهار لشکر شهابی
او که بنده در نقلش اعلام نمودم غرض بصر کرده و از خادعان نموده کن چون انتقام خالی
از حکایات عجیب و مرادیات غریبه نبود و بسیار از اغراض بخوبی هم بآن تعلق داشت بناچار در
قصص محیف کلام اشارتی بدان نموده شد باریاد این تم تحطیه با عبارت نمودم **مصرع**
و العذر عند کرام الناس مقبول **قوله** اکابر اهل سنت ان **اقول** باید دانست
که احباب کرام که در وقت انبیا حریفی نیست اصل سال مجتهد را که منور منصفه ان تمام بود
و با بجا بخت خویش که بر جلی باشد تصحیح میفرمود نزد بنده میفرستاد و چون انتقام نوشت
فتح رسید دانسته شد که هنوز مجتهد الزمانی علامه در انی را در وجود و عدم و لا و فیم میباز
جامل نیست از برینا بریزد احتیاط بعد از آنی این سانه از جای دیگر که در دنیا جاده اشارتی

بدان رفته تا ز طلبیدم و طلبه و علمای شیعین هم نرفته فقیر اصرار این رساله درین وقت
 ارساله استند و گفته که برین نقول ما را اعتماد کلی است انقضای قریب ده رساله جمع نموده هر یک
 را حجت کلام همین عبارت از رسایل بر آید که اکابر است اه چون شبه غلط کاتب و طغیان قلم
 در میان نیست اکنون میگویم در تفصیل این اجمال می یومیم که بنده بکنایه شرمند و سکر استحقاق یزید
 و مانع ثبوت حقیقت خلافت او هستم پس در دفع این انکار جناب مخاطب سرآمد عظمای روزگار
 عبارت علمای است را که برعم اول حقیقت خلافت یزید بود از تاریخ اختلاف و شرح قصیده
 منزیه و لیسان فقیه ابواللیث و مانند او نقل نموده اکنون فذکر کلام و نتیجه عبارات علمای
 اعلام برعم او باین پنج می باید که علمای است را استحقاق یزید معلوم شد و فاضل محیی الدین از انان
 نماید فی الجمله چون در تحریر رساله بصارت الحین عین بصارتش مفقود گردیده است درین امور
 ظاهره هم مغلط با او را در می بیند یا آنکه قادر توانا امثال این الفاظ بر زبانش جاری نمیدارد
 تا عقلا سنبه شوند و بدانند که هر چند این مجتهد برای اثبات عدالت و حقیقت خلافت یزید کوشش
 بلیغ نماید درین راه آسمان و زمین و خاک و نای فرود آمده و خود را برای امامت آن لعین بسوزد آخر همان
 عدم استحقاق که اهل سنت درباره او معتقد اند از زبانش بر می آید چون اصلاح کلام را دانستی -
 اکنون معنی عبارت مزبوره بر طبق تحریر مجتهد تحریر بشود که ای محیب این طرف تماشا است که
 ترا استحقاق یزید برای خلافت معلوم شد و اکابر علمای مذہب معلوم نباشد یعنی تو بخلاف
 یه قایل باشی و علمای تو نباشند و بنده امن منزیه انحراف کا دان بضحک علیه السکلی فضلا عن العلماء
 و العقلاء و عجب است که این مصنون ادراجا دیگر چنانکه خواهی انت بکار تمام خود اید گفت
 لا حول ولا قوة الا بالله قولہ چنانچه بیت عبد الله بن عمر را **اقول** قبل ازین خود گفته
 که اقرار العقلاء علی نفیهم مقبول پس با قرارش ثابت شد که آنچه در اصل استحقاق
 برده ی ثبوت خلافت یزید به بیت عبد الله بن عمر ثبت نموده محض ایکان و بیکار است
 و زینها ز فایده بحال او نیرساند بلکه اگر است برسی حضرت شدید برای او دارد
 زیرا که دلالت بران میکند که مستحق را هنوز خبری نیست که بیت عبد الله بن عمر بطوریکه است
 شاعر است از نهادن امام حسین پس ثبت بیت عبد الله بن عمر برای اوست یزید نموده و آنرا

مبطل شهادت آنجناب دانستن دلیل چهل و خواهد بود **باقی مانده آنکه بیعت جناب**

مطلوب علت تهدید با حراق بود و ازین بیعت فاده بحال نیست عاید نمیشود و البتة قبل

ازین تفصیل تمام گذشته فلا تکن من الغافلین **قوله** و این جواب بطریق نقلی

اقول ازین عبارت معلوم میشود که مفید نبودن بیعت عید الله بن عمر برای حضرت مجتهد

الزمانی بر همین تقدیر تنزل است ولیکن عید الله مذکور خود فاضل و صاحب بیعت یزید در آن حال

آنکه هو شمنه ان خبر بلکه همه برنا و بهر نیک میدانند که بر هر تقدیر بیعت مذکور بیعت فاده

بحال او نتواند رسانید زیرا که اگر مثل شریک الیاری معا و الله اگر فرض کنیم که بیعت عید الله

بن عمر نظر باستحقاق و ائمت یزید بود یا زهم مفید برای استغنی نیست چه این بیعت نخواهد

بود مگر بعد از خروج امام حسین بر یزید چنانچه خودش در غرّه الخلافه اشعار کرده پس

بر زعم مجتهد الزمانی زباده برین نیست که خلافت یزید بعد شهادت امام حسین ثابت

باشد و برین تقدیر شهادت امام حسین را مفرت چیست هر چند این مضمون مکرر گفته میشود

جناب مجتهد الزمانی هنوز متنبه و هشیار و متنبه و بیدار نمیشوند آری کسیکه در پرتو عشق

جو انان بسردارد و شب و روز خود را بصحبت طائفه ناقصات عقل و دین بسربرد از وی

توقع انتباه باقی نیست شیخ شیراز چه بگوید گفت **بیعت** یزید را گردنم شب

ست ساقی روز محشر بآید **قوله** حال آنکه تالیف پنجم **اقول** مدوشت

پنجمین و نخستین آنکه در وصایای معاویه و مقالات او که وقت اخیر گفته بود

و در باب تواریخ نقل میکنند اینهم روایت کرده اند که من برای تو مردم را بپزار گوشت

گوشت مسخر گردانیدم مگر با یکس که عید الله بن عمر از جمله آنهاست برگزینا تو بیعت نخواهد

کرد و در نیقام بنده را حاجتی بدان باقی نمانده که این مدعا را از کتب دیگر اثبات نمایم

زیرا که آنچه از متهاج قبل ازین نقل کرده ام دلالت قطعی بران دارد که این ارجح است

باعتقاد معاویه زیرا بیعت نخواهند کرد و این روایت را برب مخالف خیال مجتهد

الزمانی است و اگر روایتی دیگر مطلوب باشد بتاریخ اعظم کوفی که بعضی علمای ائمت

و شهم العلان الله یوی نه بیعت میباید داشت رجوع بایده کرد که صراحت از ان برمی آید که

معاذ بن ابی سفیان بزرگوار از تعرض سکنه حرمین زجر شد بد نموده بود و مورخ
 مذکور بدین معنی هم تصریح کرده که او خلافت وصیت پدر خود بجعل آورده فلما تفضل فرمود
 آنکه اگر این وصیت بمنطوقها دلیل باشد بر آنکه وقت مرگ او اجداد بن عمر وصیت
 و اطاعت بزرگوار را بد کرد پس بمضمومها در مقام دلالت خاص مسکنه بر آنکه در وقت
 سلطه او اطاعت و وصیت نخواهد کرد و قبل ازین از کتب شیعه نوشته شد که بزرگوار چون
 بر سر حکومت سرای این بزرگان چهارگانه از حاکم مدینه طلب کرده بود تقدیر یک سر از بیت
 باز زنند و تن باطاعت درند بینه و قد نفرات از اوقات الشروفات المشروطه پس میباید
 که عدم وصیت عبداللہ بن عمر ازین وراثتیت کرد و نتیجہ اتقای عداست هجرت عبداللہ بن
 عمر بسوی مکہ مضطر و آنرا او نامدست در از در حرم بیت اللہ زاد اللہ مکرته و تعظیما
 سوم آنکه این همه از طنون و خیالات معاویه بوده چه ضروری که تماشای مطابق
 نفس الامر بر آید هرگاه یقین خباب امیر که جناب فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا قسم دروغ
 بر آنکه خبری نخورده خلافت واقع بر آنکه کما مر تفصیله فاما طاعت لفظون معاویه و خیالات
 و در کتب رفتہ کمر و نیست که جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرموده که همیشه جبرئیل
 علیہ السلام در باب مساو و وصیت میکرد تا آنکه گمان بردم که اکنون حکم بوجوب آن
 همه و خواہد یافت یا ندانهای من خواهند ریخت و حال آنکه این فرمان زیور رضا
 نه پذیرفت و نیست مساو بوجوب مبدل گشت و اینهم ارشاد شده که در باره حسن
 با مہدی چندان تاکید بوفیو ما میرفت که پیش آیم که اکنون حکم میراث بر او نزول
 اجلال خواهد کرد و از روایات متواتره بر هر کس رسد او مویده است که اینچنین اتفاق
 نیفتاده و اینهم بکتب امامیه بمطالعہ فقیر در آمده که حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود
 که بپوستہ روح الامین بر عایت زن تحریف مسکر چند آنکه بدین من و اسخ شد که طلاق
 دادن لایق نیست و در باره بندگان نیز تاکید با بعضی الخاریت میرسد حتی که مظلون
 که شاید بجای برای بندگان معین گردد که چون با نقض رسد خود بخود آزاد شوند و اگر کسی از
 امامیه متکلم این خواهد بود بگو که بکتب من لا یحضرہ صدق در سایل ابن محبوب و رجوع کن دیگر

مشکل افتد بحواب باب پنجم الهامات از تحفه اثنا عشریه که در از محمد شمیری نوشته است
 باید کرد و انقسم احادیث خارج از احصاست پس اگر ظن معنی یقین است چنانچه خواهد آن
 در قرآن مجید موجود اعتراض و وبالاً میشود و الا اصل مدعا فقیر که قلع تقریر مقرر است
 بجای خود حاصل چهارم آنکه معنی اطاعت است که مادامیکه امر مخاطب یعنی نیز ریشه
 باقدام معصیت بر عباد بن عمر صادر نخواهد شد امثال خواهد کرد و ازین اطاعت حصول
 اعتقاد بحقیقت خلافت آن بلیه ممنوعه است و قدر آن حصول الاعتقاد باستحقاق زیاده
 للخلو فی مع الاعتقاد بعد بل فقه فطاطه امره که ما قال الشرف الثانی و هو علم الهمه عند
 و غیره من علماء الفرقین مصرین بنکیر عباد بن عمر بحیث لا تصور المریه علیه اجتماع الضدین
 و اثبات النقصین فنذكر ولا تکن من النافلین قوله این عبارت مصداق معنی بطن
 از اشعار **اقول** چه خوش فرموده اند جناب مجتهد فانی که یکی از دانایان و یگانان قلیل بصیرت
 است و این افاده جدید هم در رسم فرد مایگی داخل است زیرا که با اینهمه طول است هنوز جناب
 مجتهد را در این باب هم نرسیده تا قسم عبارت را ثابت کند و حال آنکه مستحکم قیل و قال مجتهد
 مدیم المثل با صوفی صفوت نباه موفت و طریقت دستگاه مولوی سلامه است که اکنون
 در شهر کاکاپور بر سرال مجتهد الزمان که بنام در از محمد فیض آبادی شهرت یافته مشغول می باشند
 همین عبارت واقع شده بر سید بودند که ترجمه این عبارت بطور ترکیب عربی بیان باید کرد
 صاحب نوشتند که بلد این کوچه بنیسم از محرر رساله باید پرسید از طرف مخاطب
 آنکه که سایل شخصی بکیر است و من واسطه ارسال رتبه اویم مگر من هم اشتیاق ترجمه آن دارم
 تقیه و خوف بر نگارند باز جناب صوفی بزبان خامه سپردند که بر تقدیر خلل در عبارت مذکور زبان
 با اعتراض بستی نشود و در باره صحت و عدم آن طلب شهادت از من چه ضرور پس مجتهد العصر در رتبه
 خویش با معنای حرف زدند که غرض سایل از استفسار معنی آن عبارت بطور زبور آن بود که لفظ
 و اخلاق شهادت یافت کند من بعد مکاتب دیگر میانه ایشان دارند و سخن از اصطلاحات
 میزان بسیار آمد هرگز حضرت مجتهد قدرتی بران نیافتند که آنست اعتراض بر عبارت فقیر بنده چنانچه
 تفصیل این همه امور در دیباچه این کتاب بخوبی و جوهر گذشت فلا حاجه الی الاعداده

بالجملة یا وصف نگار و اصرار صوفی صاحب بر این معنی که چیزی از اعراض عقل یا نقل
 بر عبارت مذکور باید کرد هیچ اعتراض و اشکالی از مجتهد و اولیا و سراسر انجام نیست
 باز یا وصف امتداد زمانه در جواب رساله فقیرم تفصیل بعمل نیاید پس بغایت
 ایزدی معلوم شد که بر عبارت مرئوسه حکم بسقم نمودن خلاف عقل زرین است
 و خود را نزد اصحاب دانش و نیش رسوا ساختن و دعوی به اهت که از لفظ
 ظاهر و یا هر یک است از عجایب افادات آی معاشر شیعه اندک جای انصاف
 که آن شخص که او بنا بر سخن سازی خود را و اسطه فی الثبوت او فی العروض اثبات کرد
 مجتهد است زید مفروض که او را سائل قرار داد و برگردنش این بار عظیم نهاد بر تقدیر
 تسلیم فرزند اکبر قدوة المجتهدین است که نامش محمد باقر و حال استعدادش
 در علوم مخصوصا علم کلام بر هر خاص و عام ظاهر چنانچه از محران اسرار بعد تحقیق
 پشمارین رسیده که جناب مجتهد اگر جواب بصارت العین را تمام کرده باشد
 مشهور خواهند ساخت و بر فرض این توسط دستگیری پسر بر پدر مخصوصا در وقت
 زبونی و بیچارگی ضرورت است یا نه و ضرورت هم تعلق بدین ذمب داشت
 از ضروریات دینی نبود که اهل دین و دانش در پایه اعتبارش نمی نهستند
 مانند آنکه اثبات ضرورت از کی میتواند شد جوابش آنکه بسیار سهل است
 و کلام مخاطب اول دلیل بر آنست تصویرش آنکه این افاده تازه دلالت بر آن
 میکند که عبارت معلوم مقیم است و بر یکا خود مقرر است که چون الفاظ معانی را
 نمیشود وضعت تالیف و قوع می یابد فضلا در فهم آن عبارت متغیر میشوند و یک
 تشویش مخاطب مجلا به ثبوت رسید مفضلا بعد ازین خواهی دانست فقد ثبت
 بالضرورة بالضرورة و از اینجا اینهم مقین میرسد که تاویل مخاطب که مقصود سائل
 انکشاف حقیقت انصاف و اخلاق شاه صاحب بود سراسر بی شائبه
 من بعد محتجب نماند که این همه اعتراضات را که در اینجا اشارتی کرده اند
 در رساله جدید از بهائیان عبید رد کرده بودم چنانچه بسیار از خاصه و عامه و

خویش و بیکانه میدانند که از دست طبع رساله جدید یعنی کاشفۃ الغم عن سبع
 المجهدة العظمی در رساله قدیمه یعنی بصارة العین خارجیلان در قلب و جگر شیعیان
 شکسته و سقیمی که در عبارت فلان یعنی بنده ناتوان گمان کرده اند متشای آن
 با تمام در رساله مذکوره متاصل گشته و لیکن مخاطب بارانوز از آن اطلاعی نیست
 این صفت را تمامی موافق و مخالف که مابین می دانسته انگشت تحریر نه ان می کنند
 لیکن چه کنند که غیر از صبر چاره نتوانند کرد **قوله** معلوم نیست که بحسب اکه ام ضرورت
 داعی شده که بر عبارت فارسیه اکتفا کرده اظهار مهارت خود در عبارت عربیه
 نموده **اقول** این تعریضات و تشیخات و قبیحی بحسب راجع شود که و هم و حینا
 مخاطب که تعلق با تعریض بر عبارت مذکوره دارد بجای خویش باشد و تحقیر است
 بتفصیل تمام می کنم و با و که قطعیه نبیوت میرسانم که این قسم ترا یک در قرآن مجید
 و فرقان حمید موجود است و توضیحاتیکه مفسرین در آن باب ذکر میکنند اکثر بطریق
 اولی در عبارت فقیر مخور است علاوه بطور جدل و الزام نمی توان گفت که ضرورتیکه
 فقیر را از فارسی بعربی پرده همان ضرورت است که او را مخاطب او تصدیق آید
 حق نماد داعی شده که در بعضی از مقاماتش فارسی را اکتفا داشته بعربی تکلم نموده اند
 و لقد حسن باقل طبعیت تو کار زین را انکوشی بد که با آسمان نیز برداشته می
 چنانچه بختد اسفهان در مقام حیدریه و بعضی دیگر از سایل بتفصیل و اجمال متفصل
 باین این امور شده بلکه از مطالع کتاب مذکور و سایل مشا را الیها چنان بوضوح
 میگرداید که از فن انشای فارسی هم نابلد محض بوده اند غلط کفتم برین قدر هم قدرتی
 نه داشته اند که آیت قرآنی و حدیث خاندانی را هم بلا تحریف و بی زیادت و نقصان
 ترجمه توانند کرد اعمود بامد اینهم امر عظیم است نقل است و حدیث بعنوانی که هرگز
 کمی و بیشی و تبدیلی و نه از اسقاط الفاظ اتفاق نیفتد از دست آن بزرگ انعام
 نیافته است و حدیثی نقل کرده اند که برده غلط شتمی است و در بعضی از آن
 ترقی فرموده و اگر غلط ترجمه را هم همینهم آن نکردم در این فقط یا حدیثی تنها

بمقتاد بمقاد و هشتاد و هشتاد غلط بوقوع آمده بی اختیار از زبان سامعین و ناظرین
 این کتاب و مانند آن برمی آید و بآواز بلند سر میزند که خود غلط اما غلط است غلط
 این همه مجمل حال کتاب بود که احیانا یکد و سطرش بعبارت عربی نوشته باشند از بی
 قیاس کن که در کتاب اساس الاصول چه خطای افتاده باشد و **الحمد لله** که
 خدمت این کتاب امیرزاده محمد اخباری که غالباً اصولیه او را در کاظمین گشته و اثبات
 او را با اکثری از رسائل مولف و تباراج بر دنده بجان دل نموده که اجاثت لفظیه و
 در کتاب محاول العقول فی قلع اساس الاصول بهم دیدن دارد و بهم شنیدن این
 اوراق را چنان نمی بینم که در هر مفقش تفصیل ایرادات و اشکالات ذکر نمایم و
 هرگاه در رساله اساس الاصول که چند جزو پیش باشد این خرابیها پیش آمده حالیا مجله
 ضخیم عماد الاسلام را که در جواب امام رازی رضی الله عنه که امام فنون ادبیه و علوم
 نقلیه و عقلیه است و عبارتش در بلاغت و فصاحت بمشایقی واقع است که مطالب
 دقیقه غامضه را بعنوانی در سلک تقریر میکشد که طلبه شرح کافی بشرطه برین مسلم
 بلا تکلف می تواند فهمید برعم خود بعد از اختصار عبارتش جمع کرده اند خیال باید نمود
 که هر چه اغلاط شمل خواهد بود **والله اعلم** که خود قلوب محققین مجتهدانی
 بسیاری از علمای تشیعین از ادراک آن برخوردارند و دید بای ایشان از ملاحظه
 مهملاتش شک چون اسمی جمیع آنها را نقل کردن درین اوراق مناسب نمی بینم
 و حاجتی هم نیکر بعضی آنها نیز بنا بر قیاس اولویت باقی مانده ولیکن تفرش باطل را نام
 فردی از افراد مناسب می بینم پس بدانکه از جمله مذکورین که بعد از ملاحظه اغلاط لفظیه
 صاحب عماد الاسلام و نا بله بودش معلوم ادبیه و کلمات خود را در ردع مجوز بهیچ لبه
 اند و دستهای خویش را استون زنج کرده فاضل معاصر صاحب تفسیر منبج الابرار
 اند که اجزای کتاب مسطور را از نسخه نواب احمد علیخان نزد بنده گاهی گاهی ابراهیم
 میدارند و در پرده شبنمی کشف مخطوطه ای او از دست فقیر اند یا زبیم حضرت مجتهد
 دعوای همه دانی در سر دارند و کسی را از علمای متقی که علامه دیوبندی را بر این شلایه خود

بهم نمی تسانند و در ذوالفقار مصدق به دعوی عدم ربط عبارت مقتضی او گردان میکنند
 غلط گفتم نزد تمامی منشیان دهر خود را رسوا میکنند نه بانی ثقات مرویت و اولاً
 آن عقرب در عبارت مجتهد الزمانی در آغاز مجله ثانی می آید ان شاء الله تعالی که هرگاه تحفه
 ثنا عشریه را در بلاد مشرقیه بقالب طبع ریخته و با طراف عالم و اکناف مسکن نمی آدم
 فرستادند امامیه را از ملاحظه آن شور شهاب هم رسیده تا آنکه رئیس ملک بنگاله را بر آنجسته
 بجدیکه این کتاب پیش علمای ایران با مبلغی نمایان فرستاد نوشته بود که حضرات را
 بدو چیز تحلیفت میدهم یکی آنکه مطالب این کتاب را من المبتدا الی المنتهی اصولاً و فروعاً
 برهم زنند و اعتراضات و اشکالات مولفش را که بر عقاید اصولیه و فروع فقهیه
 امامیه نموده و درین کتاب درج کرده از پنج و بنیاد بپرستند دوم آنکه در لغزشهای
 قلمی و غلطیات لسانی او هم حرفها زنند تا افتخار سنیان بر الفاظ و معانی آن هر دو
 از هم پاشد و کسی بعد ازین رود و قبح مجال گفتگو نباشد چون مقدمه دین و مذاهب است
 خدا را همه ما فراهم آیند و بعد از اتفاق کشش و کوشش نماینده علمای ایران و منشیان
 بلاغت نشان که دران زمان بازار افادات گرم و گشته آنچه در جوابش نوشته اند
 در بعضی از کتب وارد کرده ام ملخصش آنکه اجتماع مابین همه کتب که مصنف تحفه ثنا
 عشریه در رد عقاید و مایل فروعیه بدان تعرض نموده و بحثها که درباره مفومات و
 قصبات و تولا و تبرا ایراد کرده درین زمانه متعسر و متعذر است پس تطبیق نقوا
 با ماخذ و اصول چنانچه باید صورت نمی بندد و اگر اینهم اتفاق افتد کتب اهل سنت
 درین بلاد کجاست بعد از رولج مذہب اثنا عشریه درین دیار کتب سنیان؟
 آنحضرت عفا و الاقیل و قال و بحث و جدال در معانی و مطالب این کتاب کرده
 میشد اما امر ثانی پس یک در فن انشاهاتیکه داشته باشد و این قسم عبارت
 تواند نوشت مجال هر کس نیست که چنین عبارت سلیس بخواهد و درت قافی از
 تعقید قلمی نماید و از آغاز تا انجام ازین عهده بیک طور بر آید درین شهر مرزا علی
 اکبر شیرازی از به تمام مقیم است و مذہب شیعی دارد کاتب الحروف بلا و اسطیخ

عبارت بنو الاما زبانی او گوش کرده بلکه مشهور است که در و آن بزرگ در هندوستان
 زیارت انتخاب بوده و تقدیر مساجدت نموده و این قصه بدان ماند که بزرگسایان
 بیدل از ایران طی مراحل نمود و قضا را خبرش دادند که در ایام کور حلت فرمود و گویند که آن
 مشتاق بر سر تریش رسید و دیوانش بست گرفت بخیال این معنی که بپیند که از آمدنش
 صاحب دیوان را و توفی هست باینه بر ورق همین مطلع بر آمد **فرد** چون جگر در لری خورده شام
 تو بر گورانی و من مرده باشم **سلا** الفقه چون مجتهد عالمی عبارت تحفه اثنا عشریه را نامر بوط گوید
 اگر پس بمجوید بر مقتضای الوله کسرا بیه طریق و اله خود را جوید مقام شکوه و شکایت هرگز
 نخواهد بود **علاوه** اگر تمیق نظر را کار فرمایند و راست پرستند مقام است که کلاه گوش
 این پیچیدان با قیاب عالمیاب رسد زیرا که در مقام و نامر بوطی عبارات و عدم انضباط احباب
 علامه دهلوی قدس سره نسبت به هر ساینم **قوله** در حقیقت تحریر چنین عبارت است
اقول مخاطب از کجا تا کجا میرسد و محبوب خانگی طائفه خود را نمی بیند چون بطلان
 هر دو اعتراض او که در باب مقام عبارت بنده بدان تشبیه نموده بچواله و توفی برداشته اند
 عالم حالی است چنانچه عقرب خواهی است پس بر تقدیر انصاف باید گفتن که چنین عبارت
 خالی از تطویل و اطایب محب اولی الالباب است و باید از عربیت علامه ثانی سعد الدین
 دانند او که درین فن مرتبه قصوی داشته میداد **اما طعنیک** بر عربیت امام
 هم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است بچند وجه **اول** نسبت این
 جوزی گفته که ثقات را با نقل قول ابو حنیفه را و لو راه بابی قبس بر طبق مذہب جمهور خا
 محرف یا نقل کرده اند نه بود و الف و خلاف این نقل بر چند محلی است لیکن قابل اعتبار
 نیست و بر تقدیر حاجت بخشیم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمتی افتد و باطل میشود آنچه حضرت
 ناظم در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دار بودنش بر البته جمهور اهل سنت نموده اند
 بر آنکه تصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید که خبر
 بجات ابن حکایت آورده اند که ابو حنیفه ابو قیس یا ابی قیس الف و او از خود به پس
 ز ثقات جمهور این نقل اثبات میکند دعوی شهرت آن بر البته جمهور و شیاع و ذیاع آن

هرگز مجتهدین امامیه نمی‌زیید و جواب علماء که قاضی ابن خلکان آورده گما سجدی اشاره
 بجمله احتمال دارد که بعد از تسلیم باشد و تسلیم که جمله لم یکن یجاب بشی اوست
 آن باشد که نزد جمهور بقلبت عربیت عیبی داشته باشند و دوم آنکه ناقلین
 خطای ابو حنیفه اختلاف دارند پس محمود غزالی معتزلی بتصحیح اکابر حنفیه ابو قیس را
 در منقول بواو نقل کرده و قاضی در و قیام الاعیان بalf حکایت نموده فقارضا
 نصارا لامر الی انقل الاول الذی آورده الثقات علی اعرفت اتفاق حال
 این نقل در اکثری از کتب مخصوصا کتاب علامه امام شیخ الاسلام رسل الفضائل
 المحققین رئیس العلامه الراحمین ابوالبقا بهار الدین امنیت ذکر الامام الحنفی
 سبط ابن الجوزی از اقرا علی ابی حنیفه و انما انقول عنه بانی قیس کند اقاله
 الثقات من ارباب النقل انتهت بعینها و تحقیق نماید که مولانا بهار الدین مذکور
 کتاب حافظ فقیه ابوالموید خوارزمی رحمه الله علیه را مختصر کرده و پانزده مسند
 امام اعظم را نام برده و کمان مخالفت ابو حنیفه رحمه الله علیه را با احادیث شریف
 با و که قطعی و براین یقینه بکمال بسط و تفصیل باطل ساخته و فضایل و کمالات
 او را پیش از پیش نقل فرموده و بر همه کس عیان گردانیده که در مجتهدین است
 مرحومه اینقدر خودت ذهن و استقاست نقل و ملکه استنباط کسی حاصل نیست
سوم آنکه از سه حال خالی نیست که امام ابو حنیفه لفظ مذکور را بواو فرموده
 یا بalf یا بیا و اعراض بر صورت اولی و ثانیه متوجه است و یکین میگویم که بقدر
 و او خطای ابو حنیفه ممنوع است و مسند منع امور بسیار از جمله آنکه بعضی از قاریان
 لفظ الی لهیب را در قیام ابولهیب بواو خوانده اند و بجای علی بن ابیطالب
 ابوطالب و در مقام مصوبه بن ابی سفیان ابوسفیان گفته اند چنانچه حضرت امام
 رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر و قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر التاویل
 و انوار المنزل و جارا سید محشری در تفسیر کلمات آورده اند و
 از کتب عمده الطالعه سبب الابطال که و ثانی و اعتماد این کتاب

از کتاب السمار و العالم از بشار الانوار مجلسی دریافت میکرد و واضح شده که نزد
 بعضی از علما ثابت گشته که حضرت امیر با وجودیکه افعح و ابلغ بوده اند در حالتی که
 خود جمع و تالیف آن کوشیدند نوشته بودند که هذا ما کتبه علی بن ابی طالب کو بعضی
 از دیگر علما انکار آن کرده باشند و بعضی دیگر باین نحو توجیه نموده که صورت کتاب
 یا در خط کوفی بصورت و او است بهر حال از نقاشی نه کور و آنچه ناقلین لفظ ابی طالب
 می نویسند از آن بوضوح منگراید که لفظ ابو لهب و ابی طالب و ابی سفیان اگر چه گنیت
 است ولیکن مانند علم برای این مردم شده و علم ممالکن از تغییر و تبدل نزد عرب
 محفوظ می ماند و مخاطب نودعی در کتاب ضربت حیدریه شهرت ابو قیس و ادراست
 رفع مسلم داشته لفظ ابو قیس که بلا ریب معنی گنیت در آن مطلوب نیست و حقیقت
 و معنی آن هر دو درین ماده مفقود چرا علم نباشد و از صدمه تغییر و تبدل محفوظ نماند
 که درین باب ضرب المثل است **حالی** باقی نماند مگر حالت نصب یعنی ایاب
 بالف و جالبش آنکه بخوبی از ادراغ ابی اسماعیل علی با حقه شارح التبا اختلاف
 است جمهور بر آنند که در رفع و او و در نصب الف و در جریمای باید و نزد بعضی
 اعراب این اسماء مثل لفظ عصا است در همه حال و این در نصب و اگر کتب دیگر نیز آورده
 اند و ستعرف شاهه انشاء الله تعالی چهارم آنکه نقل جناب مخاطب شده
 از حیات نیست زیرا که از اکتفا نمودن بر قدرند کور از کلام قاضی این خلکان چنان
 حالی میشود که قاضی نه کور این اعتراض را مسلم داشته و هرگز جوابی از آن متصل
 نفرموده و حالا که چنین نیست اهل تتبع نیک میدانند که قاضی بعد از عبارت منقول
 میفرماید و قد اعتذر و اعن ابی حنیفه بانه قال ذلک علی لغته من یقول ان الکلمات
 الستة المعربة بالحروف و هی ابوه و اخوه و فوه و هوه و جموه و ذوال اعرابها
 کیون فی الاحوال التلیث بالالف و انش و اعلی ذلک ان ایاب و ایابا
 قد بلغانی المجه غایتا و هی لغته الکو فین و ابو حنیفه من اهل الکو فیه غنی لغته و الله اعلم
 پس این جوابی که گشتن و فقط بر امر اول اکتفا ساختن اگر خیانت نیست باری

که امیر است **چشم آنکه** ازین نقل همین قدر ثابت شد که وقتی ابوحنیفه را
 این اتفاق رود و ازین اتفاق قلت عربیت ایشان از کجا لازم می آید والا این
 قلت کس و لغزش زبانی مستلزم آن باشد که هیچ فصیحی و بلغی در عالم موجود نباشد
 بسا کس از بلغا و عرب عربا باشند که در انشاء عبارت و نظم اشعار با قدام تعقید لفظی
 و معنوی اقدام شان نخشیده مع هذا از مرتبه شان بسیج نکامیده انصاف فرماید
 که فرزوق شاعر که در شعرای عرب کلام او سلم الثبوت است درین بیت چه قدر
 تعقید را مصدر شده **فرد** و ما شکی فی الناس لا عملک ابو اقبه حی ابو هلقار به
 که اگر کسی را از علما که حل معنی این بیت را در مطول و مختصر و مانند آن زیهار ندیده
 باشد پرسند که بعد از نحو من کجاست که معنی بیت حدیث غالبه برین تقدیر هم سخت مشکوک
 و متوجش گردد و از جمله بیان آن بر نیاید پس اگر ابوحنیفه را همچنین اتفاق رود و بد
 چرا باعث قلت عربیت خواهد بود و این جواب وقتی است که لفظ مذکور را در صورت
 رفیع و نصب بر قلت حمل کنیم یا رخصه یا اگر چون ابوحنیفه بمقتضای عبارت
 مذکور عیبی ندانست این امر اتفاق را بطریق مبالغه در عیب او شمرند چنانچه مراد است
 که صاحب دله بزرگ را از اهل خانقاه بخویند بر طریقت همراه گرفت گویند که
 چند سال بجز متش بود و ضرورتی است محاکش و محاد را در سفر میامیکرد و از کلاه
 کردن بنجایت مجتنب بود و روزی پرسید که چون امروز بر گشتی سوار خواهی
 بشکول را همراه برم یا نه بعد ازین به پیروی خود مکتوبی نوشت و در آن مکتوب یاد کرد
 که خادمی که بر فاقه من سپردی مردی معتد و ذاکر و شاعلی و صاحب نسبت است
 مگر آنکه قصول دارد **هو لا تا ابو البقای** مذکور در بعضی از جوایز چنین
 افاده میفرماید که اگر کسی را بخت و مهارت امام اعظم در نحو مظهر افتد و از نه علم
 امام با آنکه دیگر ملحوظ گردد باید که بمبایل ایمان از کتاب جامع کبر که امام محمد بن سنان
 مولف اوست رجوع کند آنوقت قطعا و یقینا بخت آنجناب در علم اعزای او در حصول
 خواهد انجامید و به بدست اولیه خواهد دانست که امام محمد ازین جزو خارج نماید انکار

چند قطره اغتراف کرده و برین سایل ایمان از کتاب مذکور که بدقایق علم نحو تعلق
دارد اما این فن مانند این چنینی و قاضی ابوسعید السیرانی و ابوعلی الفارسی شریف و روح
نوشته اند و کافرا جمیعین به توکل و تبحر ابو حنیفه در علم نحو و درجه علیا و نهایت قصوی
گواهی داده اند و ازینجایی توان برد که خطیب عراقی که این مطاعن امام اعظم از دست
زبهار سایل ایمان را در آنچه بنکات علم اعراب تعلق دارد ندیده و بر چیزی از این
واقف نگشته زیرا که اگر مطلع میشد با وصف غلبه هوای نفس هم هرگز جرات
بر تقسیم اعتراضات نمیکرد که مکابره از شان عالم نیست بلی جابل بیب نادانی
جبارست می کند پس معلوم شد که خطیب گریه الصوت از جهت عدم اطلاع مرتکب
این بهفوات گردیده و چه خوشش کرد سلطان فاضل بادشاه سلیم عیسی بن ملک
عادل ابو بکر بن ایوب فرمان روای شام حدیث رسیده روحه که در کتابی مستقل
مطاعن خطیب را که تعلق با حنیفه داشت رد کرده و داد تحقیق داده جزاها
عن الاسلام خیرا انتمی محموله بعد از آنکه حاصل کلام مولانا ی مذکور
دانستی آنچه مجتهد در ضربت حیدریه بجواب این مقدمه یکد و سطر عبارت عربی نوشته
و کار فرمایکی بر خود بسته و اجمال محل بکار برده و با صل این بدعا رسیده قابل
مانند کسی از اهل علم بر دآن التفالی گشت فکیف که از کتاب عقود الجمان
سابق ابی حنیفه النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی اشافعی
مصنف کتاب فنیجیم یعنی سبیل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد که در ترجمه او
نزل بر فوقیه نیز ثبت میکند جزاها استیلا با حسن احواله هم تبحر ابو حنیفه در علوم
عربی و دیگر فنون نیز بطور می انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب
نیز بوضوح می یوندد و آنچه عبارتش بعینها ملحوظ شود **قال بعض من صنف**
فی المناقب کان ابو حنیفه روح اخذ من العلوم با و فریضی اما علم الکلام فحقه
تقدم انه بلغ فیه مصغرات را لیه بالا صایع و ناسیک به از سلم الیه علم انظر
والعکس و اصابته اگر حق فاقه حنیفه ابو حنیفه امام اهل الکرام و اما علم الادب

والخوف بفتح فيه الوابات والافتقار كما قال بعض اعدائه فقد ذكر المالك
المعظم عيسى بن ابي بن الرو عليه من المسائل الفقهية التي بنى ابو حنيفة اقواله
فيها على علوم العربية لو وقفت عليه لرأيت العجب العجيب من تمكنه في هذا العلم
وحسن استنباطه واما الشعر فقد روي عنه من نظم اشياء عظيمة قلت وسبغة
جمله منها في باب حكمه واما القراءات فقد اوردوا باليف قراءات القرو بهار وروى
عنه بالاسانيد وهي مذكرة مشهورة في كتب التفاسير وغيرها ومن اوردوا ابو القاسم
الزرقاني وغيره قلت وسياتي على ذلك في باب قناعاتي من زعم انه كان لا يحفظ
القرآن وقد روي عنه انه كان يحتم في شهر رمضان ستين ختمه قلت وقرا القرآن
في ركعة واحدة كما سياتي في باب ولابي المويد الموفق بن احمد **اشعار**
ابا حنيفة ذي النعمان قراءته مشهورة بسجود غارته عرضت على القراء في ايامه
فتمسكت من حسن القراءته ودراي حقيقته انه قد خضعت له القراء والفقه
اخذت الصحابة كلهم في علمهم قضاة الجبال خلفاء سلطان من في الارض من فقهاء
وهم اذا اقواله اصداؤه وكان اصداؤه جميع صدا بالقرص وهو الذي يجيبك مثل
صوتك في الجبال وغيرها اشارة الى ان الاصل منه تشار وعنه اخذ لانه كان
كامل الفقه روي عنهم لانهم عماله كما نص عليه الامام الشافعي رحمه الله عليه وعلى
الطحاوي ان خاله المزي كان يهيم النظر في كتب الامام ابي حنيفة وكان ذلك
سبب انتقال الطحاوي عن مذهب الامام الشافعي الى مذهب ابي حنيفة كما
روي ذلك ابو يعلى الخليلي في الارشاد واما الحديث فقد قال ابو يوسف
رح ما رأيت احدا اعلم بنفس الحديث من ابي حنيفة وقد علمت انه رأى خلافتي
من المحشين وقال ايضا كان ابو حنيفة ابر بالحدوث الصحيح مني واكثر ابن المبارك
على من قال انه ليس يعرف الحديث كما سيأتي بيان ذلك في محله وكان رح
بصيرا للعلل الاحاديث والتعديل والتجريح مقبول القول في ذلك وروي
ابو عيسى الترمذي في كتاب العلل من جاسوع عن الحسناني قال سمعت ابا حنيفة يقول

ما رایت اکتب من جابر الجعفی ولا افضل من عطاء بن الریاح وروی البرقی فی المثل
 عن عبد الحمید قال سمعت اباسعید القصانی سأل یقول الا قام ابو حنیفه ما تقول فی الاخذ
 عن الثوری قال اکتب عنه فانه ثقة ما خلا احادیث ابی اسحق عن جابر و احادیث جابر
 الجعفی وروی الخطیب عن سفیان بن عیینة قال اول من اکتب فی الحدیث ابو حنیفه ان
 هذا اعلم الناس بحديث عمر بن دینار و اجتمعوا علی فقه شتم فاما بک من لستام فی
 الحدیث الثوری و یجلس ابن عیینة سیاتی لهذا مزید بیان و نشأ ابو اسود روح
 شعیر نعمان قد نشر العلوم بکسرنا : علامتهادری الاطوار : ثم انتهى
 منها الی الفقه الذی : قد راج فی الاغوار و الانجاد : ثم انتهى من عبده یعنی الثوری
 حقار عم سلس الحراد : لقد ارتقی فی فقهه فیه قلة : من سب بمصاعده قوی کما
 فرق الفصل حد و الیهیم : فنداهم و کل قوم : و بعد ازین فموضوع قاطعه
 که از فقهای سحرین و ائمه محدثین در باره اعلیت ابو حنیفه و مزید انصاف او بعلوم
 دینیة منقول افتاد سیکس را برسی مانده که قاضین را بر جلیل و حدیثی دیگر باعث
 شده باشد خدا یا کمراد خطیب نه کور حطر نبی ابو حنیفه و انتقاص او نباشد بقرینه
 آنکه در تاریخ خود بسیاری از جلال او صفات او را یاد کرده تا آنکه جمعی از علماء
 مناقب امام را ازین کتاب خوا گرفته اند بلکه مقصود او از کلمات قاضین
 این معنی باشد که ائمه مسلمین یا مخصوص امام عظم با اینهمه در جایت رفیع از این
 مسأله و جمله نجات نیافته اند و ازینجاست که آن امور بیشتر از مجادله و دلیل
 حقه نقل کرده پس چگونه حارثه مسلمانی باین کلمات بنحیفه متصور باشد
 فها طبعک یا امام ائمه المسلمین خباثت از کتاب خیر احسان فی سنن ابی
 حنیفه النعمان سمعت ظهور دارد و اینهم ازین کتاب منجلی است که حافظ شمس
 الدین ذہبی و حافظ ابو الفضل عسقلانی بتصریح افاده کرده اند که این کلمات
 قاضی از جهت عداوت و حسد که کمتر کسی از ان نجات می یابد بر روی کار آمده
 و کاش که ابو حنیفه متصف بان باشد انتهى محضوله اسید از سامعین آنکه گمان

تطویل کلام و استیجاب مناقب امام را در تفصیل دخل ندهند که بر قطره از
 دریا و ذره از صحرا اکتفا کرده ام و در باره نشر ابوحنیفه ازین نقائص اگر کما
 میبخی متوجه شوم کتاب صد خبر و مرتب می توانم کرد کما لا یخفی علی من تتبع مناقبه
 التي کادت من اکثره ان لا تنای الکنون بدفع هر دو اعتراض ایشان که
 اشارت به ان کمال جمالی و اجمال نموده اند متوجه می شوم و بر تفصیل عبارت
 رساله جدید مشغول میگردم پس بدانکه شرح اعتراض اول نشان است که در بیان
 سبب او خبرش مطابقت در کلام عرب می باید یعنی اگر متبدا ذکر بود خبرش را نیز
 ذکر می آرند و اگر متبدا مونث باشد خبر را مونث وارد میکنند و این مطابقت
 در عبارت محجب مفقود است زیرا که لفظ الامات که مونث است متبدا واقع
 شده و لفظ سو قوت که مذکر است خبر اوست بجا و این اعتراض که زبانی بعضی
 از تقلیدین حضرت مجتهد بعد رسیدن رساله بصارت العین مخبر نشان شنیده ام
 در رساله جدید یعنی کاشف الشام عن تلمع المجتهد القمقام این عبارت ششم
 که معلوم شد که جناب مجتهد الزمان بنا بر وجود تکیه در طبع دارند در فهم بعضی عبار
 رساله مذکوره اعنی مع ان الامة الخ مستحیر شده و با وجود ظهور معنی عبارت
 و عدم وقوع تعقید لفظی و معنوی در آن و استعمال لغات اجنبیه در مطاوی
 آن صد تشویش پهرسانیده گاهی بعد از مطابقت متبدا با خبر لب اعتراض کنند
 و از رحمت الهی که قریب محسین است بمراحل بعیده با فراتر نهاده اهمیت
 مقصود بنده چنانکه عیانت و حاجت بربیان برای اهل فضل و علم ندارد
 آنکه مثل این ترکیب که متبدا مونث بود یعنی ثا در آخرش باشد و خبرش مذکر و اول
 شود در کتاب آسمانی و خطاب نورانی که سکر صحتش منکر دین اسلام است
 موجود است ان رحمة الله قریب من المحسنین که پس جناب مجتهد که
 اعتراض عدم مطابقت نمی نمایند و بر عبارت من اکثره اعتراض می نمایند در حق
 این اعتراض بر کلام کسی میکنند که فاشا کماکان را در بارگاه لم یزلی او کماکان

نیست و در واقع بعد این اعتراض بعد از رحمت الهی میشود افسوس و صد هزار افسوس
 که با وصف آمده از زمان هم معنی این عبارت لطیف و کلام سلیس الهی فهمند
 برگاه بر این امور اطلاع یافتی اکنون بعضی از وجوه اختیار ترکیب مذکور که مستدا
 مونس باشد و خبرش مذکور بر طبق مواجید سابق بشنو که علامه نظام الدین نیشابوری
 در تفسیر خویش و غیره از شیعیه و سنی در غیران و چوایی که در باره تذکر لفظ رحمت
 و تائید لفظ رحمت افاده فرموده اند اگر کش در توجیه عبارت بنده بر فهم آن
 بزرگان بطریق اولی جاریست یکی آنکه تائید لفظ رحمت لفظی است نه حقیقی
 پس در تذکر خبرش هیچ مضایقه نیست و جریان این توجیه در عبارت فقیر از اینجا
 اولی است که تائید امامت فقط لفظی است نه حقیقی و مفهوم تائید بر اسم
 مفهوم امامت که بحث در آن می رود منافیت و ازینجاست که کسی با امامت زنی
 درین است قایل نشده الا شیعیه من الخوارج خدا بهم الله تعالی کما نص علی
 ذلک صاحب تبصرة العوام خابرن گفته دقیق لفظ موقوف که مذکور است در
 خبرش آوردیم و **ووم** آنکه رحمت بمعنی عفران و انعام و ترحم است و معید بن جبر
 علی نقل البغوی فی المحالم فرموده که مراد از رحمت ثواب است پس رجوع و صفت
 بسوی معنی است نه بجانب لفظ چنانچه حق تعالی در آیت دیگری فرماید **وَإِذَا**
حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ
مِنْهُ و نه فرموده نه زیرا که مراد از قسمت میراث و مال است پس میگویم که مراد از
 امامت نیز وجوب اطاعت شخص و نقاد امر اوست نیابت از جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم و این امر بلا ریب مجرد از تائید بلکه مخالف است **ووم**
 بر طبق تفسیر جلالین و تفسیر نخاعه کاست که مضاف از مضاف الیه که مفعول
 باشد یا مثل مفعول تذکر را اکتساب میکند لفظ رحمت هر چند مونس است لیکن
 از مجاورت لفظ الله گویا تذکر شد پس میگویم که چون الف و لام الامامة عمومی
 مضاف الیه است و تقدیر عبارت اینست که ان امامه الرجل مبعوثه الواحد و الا این

موقوف لبه الفظ اماست بطریق اولی از لفظ رجل که مذکر حقیقی است اکتساب
 نمیکند و این بجای خود ثابت است که مقدر با وجودیکه هیچ خبر اقام مقام
 نمیشد مثل موقوفت پس اینقدر که الفظ و لام قایم تقاضی موجود چرا مثل موقوف در الحکم
 نخواهد بود این همه توجهات در صورتیست که قبول دارم که موقوف خبر میدهد است
 و الا امر میرسد که مانند بعضی از موهین آیت مرقومه بگویم که این صفت لفظ شی
 واقع شده یعنی رحمة الله شی ثریب پس میتوانم گفتن که موقوف بهم وصف شی است
 نه خبر میدهد و تقدیر کلام نیست که ان الامة بیعة الواحد والاثنین شی موقوف
 اینست حال اعتراض اول که باین عبارت اشاره کرده که بحیث از مطابقت
 مبتدایا خبر خبری دارد اما حال اعتراض دوم یعنی نه از ذکر ما یلزم ذکره من
 المتعلقات در عبارتش اثری پس اول مطلب این عبارت باید فهمیده مقصودش
 آیت که لفظ مجرد در معنی بیعة الواحد متعلق لفظ موقوف نمی تواند شد زیرا که
 در صله لفظ و قف علی می باید نه حرف یا پس متعلق موقوف را ذکر نکرده و
 از بیعت عبارتش سقیم گشته جوابش در رساله جدیدیه باین عنوان گفته ام که تا
 صله لفظ موقوف را مقدم فهمیده با جماع عقلا در گرداب مغالطه تنهک کردید
 این یعنی اینقدر ندانست که لفظ علی الاجماع مثلا بعد لفظ موقوف که از متعلقها
 بود از عبارت محذوفست و تقدیر ترکیب عبارت اینست که مع ان الامة بیعة
 الواحد والاثنین موقوف علی الاجماع او عدم التکیر و درین جواب هم تخطیه حجاب
 مجتهد الزمانی است و هم اشارت بلفظی است که ازین عبارت حذف کرده چنانچه در
 جواب اول ذکر سند است و هم تعریف و مقصود آنست که اگر یکدکس بیت سخنی
 خلاف کنند و باقی اهل حل و عقد الحاکمان را بایند زینهار او خلیفه نتواند شد آری
 اگر قدا از روسای بیت کردند و دیگران همان روز یا بعد از آن الحاکمان نشنودند
 و بیعت برداشته او امام است پس امامت بیعت یکدکس بمنزله امر موقوف
 باید فهمیده مثل مکان حدیث که در بعضی از صورت موقوف بر تجویز او بعد از بلوغ است

فقهوا در کتب فقهیه درین مسئلہ بیشتر لفظ موقوف را بدون صلہ ذکر میکنند و جامع
 المرجمین علی بن ابی بکر قرطبی در باب خیار اشترک از کتاب البیع علیه یفرماید
 فلو قبضه المشتري و ملک فی یدہ فی مدة الخيار ضمنه بالقيمة لان البيع مفسخ بالهلاك
 لانه كان موقوفا ولا تفاؤ بدون المحل فبقى مقبوضا فی یدہ علی سوم المشتري وفيه القيمة
 انتهى و نیز بعد فاصلة چند سطر افادہ می نماید فان ملک فی یدہ ملک بالثمن و کذا اذا
 دخل عيب بخلاف ما اذا كان الخيار للبائع و وجه الفرق انه اذا دخل عيب يفسخ البيع
 و الهلاك لا يعرى عن العقد فوجب فملك و العقد قد ابرم قبل زوال الثمن بخلاف ما تقدم لان
 دخول العيب لا يفسخ البيع الردي حكما لئلا يفسخ البيع فملك و العقد موقوف و من اشترى امراته
 على انه بالخيار ثلثة ايام لم يفسخ البيع لان البيع لم يفسخ الا بغير ذلك من عباراته التي لا تخص
 كثرة و صاحب فتح القدير در شرح مسأله قبل از خياره کور است مقرر
 قال الفقيه ابو الميثم في شرح الجامع وفي الزايدات ابيع موقوف فان علم قبل
 ان يقترقا فخر في بيع جائز و در شرح باب الخيار مزبور ميگويد بخلاف ما اذا كان
 الخيار للبائع فملك في يد المشتري لان العيب قبل الهلاك لا يمنع الرد حكما لئلا يفسخ البيع
 فلما لم يفسخ البيع لا يمكن العقد مسرعا قبل الهلاك ثم لا يملك بلك و قد كان العقد موقوفا
 حينئذ فلهذا القيمة الى غير ذلك من عبارات و در کتاب كنز الدقائق
 در باب احكام شخصي كه بعد از سلام كفو را اختيار ساخته باشد اين عبارت و آتشه
 و نزول ملك المتردد عن ماله زوالا موقوف و در وقاية الرواية و شرح آن كه از فقيه
 عبيد الله بن مسعود بن تاج الشيرازي است در باب مذکور چنین مرقوم است و نزول
 ملكه عن ماله زوالا موقوف فان سلم عاده و ان مات او قتل او حتى يدبر الحرب و حكم
 به عتق بربه و ام و لده و حل دين عليه فانه في حكم الميت فانه بن الموكل
 يصير حال الموت امه يورثه و عنه الاشفا في روح يعق ماله موقوف كما كان و بعد چند سطر
 سيفرمايد اعلم ان النكاح و النزع باطلان اتفاقا و الطلاق و الاستيلاء صحيحان
 اتفاقا و المفاضة موقوفه اتفاقا و الباقي موقوف عند ابي حنيفة روح باقده عند ما انتهى

والکربان سهام بهای هرزه در این دوخته نشود تیری دیگر در کیش دارم
 و بسوی معاند کینه کیش را با میکشم و آن اینکه علمای امامیه بلکه استاد امام اعظم صلی
 در شرایع در کتاب تجارت گفته و کذا الوباغ یا ملک و لا یا ملک مضی بیه فها ملک
 و کان فیها لا ملک موقوف و قیل یفیط الثمن بان لقوا جمیعاً ثم یقوم احدیما و یرجع
 علی البایع بحقوقه من الثمن اذا لم یخیر اما ملک و لو اراد المشتري اذا لم یخیر کان له ذلک
 انتهى الی غیر ذلک من العبارات التي لا تعد ولا تحصى پس بر طبق اعتراض جناب مجتهد
 میتوان گفت که این عبارات از ذکر ما یلزم ذکره من المتعلقات خبری و نه در کلمات
 این ازین امور ضروری اثری می باشد و بل هذا الا لبا و ده العناد **آدم**
 بر نیکی آنچه در رساله جدید گفته ام با این تقریر مرتبط نمی شود زیرا که خلاصه این تقریر
 آنرا رد کر متعلق لفظ موقوف است مطلقاً و جوابیکه در رساله مذکور قلمی شد از آن
 معلوم میشود که اعتراض و غلط فهمی مجتهد است که متعلق لفظ موقوف لفظ بیست
و قش آنکه از تحریر رساله جدید تا اتمام جواب رساله قدیمه یعنی بصارته لعین
 فی شهادة الحسین رضی الله عنه مدت دراز است و در این وقت آنچه از تقریر اعتراض
 مجتهد الزمانی نزد سیاح بیدای پیچید آتی بواسطه ثقات رسیده بود تعرض بدان
 نمودم مضمون بلکه متیقن است که بر طبق معمول و رسوم خود جناب مجتهد تقریر اعتراض را
 بدل کرده باشند نه آنی که او لا خود سوال از ترجمه عبارت کردند باز خود را واسطه قرار
 دادند باز سایل را که مجتهد الزمانی واسطه سواش کرد دیدند از تحیر و تردش بزم غم خویش
 نیز مری کردند و چنان ظاهر نمودند که مقصود او از سوال مذکور او را که مبلغ انصاف
 شاه صاحب بود نه چیز دیگر حالیا موصله بند را مد نظر باید داشت که تا مقدر طب
 و البس مجتهد الزمانی را با اقوال علمای پیش که بران اطلاع بهم میرسد باقی
 بنگذارم بخلاف مجتهد الزمانی علانیه دورانی که معمولش از جهت عدم مقدرت
 بر رد کلام بنده بیشتر تغافل و تجاہل است که اعرف مجتهد و ستعرف فی موانع
 مفصلاً ان شاء تعالی **اکنون** **دلیل** بر حذف لفظ مذکور مثل علی

اما جماع و عدم الکبر و غیر آن بشنو که نزد اهل سنت و جماعت در باره خلافت
 و امامت شخص در صورت اختیار اتفاق اهل حل و عقد می باید چنانچه علامه جرجانی
 در شرح مواقف و غیر او تصریح کرده اند و دعوی اجماع برخلاف صدیقی نموده
 پس آنچه از قول این بزرگان دریافت میشود که بیعت یک کس هم کفایت میکند
 و شخص از ان امام بالفعل شود مرادشان آنست که در فلیت امامت انتظار
 باقی نیست اگر سائر اهل حل و عقد در استحقاق او قبح نکنند و الا بیعت آن شخص مفید
 نخواهد شد بلی سکوت مردم هم محقق برضا خواهد بود و ساکتین در زیره شان محدود
 و محسوب و این امر هر چند نزد منکی از یک اقبال بنا کسی علم الهی شیعہ در شافعی بنیید
 از دانش باشد ولیکن اگر ادنی غوری و امحانی بکار رود عین مقتضای عقل و نقل خواهد
 آنست زیرا که در قرآن مجید مصرح است که وقت اشهر البقاعه و مسلمات شرعی اهل اسلام
 را باید که ازین مجلس احترام نمایند و الا حال همه کس یکسان خواهد بود پس با وجود قدرت
 قیل و قال و ملاحظه این معنی که فلاست یگیری نمود و او را مضرتی نرسانیده اگر سکوت
 اختیار کنند البته در قبول و رضا محسوب خواهد شد چون در کتب کلامیه مثل بنایه لمقول
 امام رازی و شرح مواقف و دیگر کتب این فن این همه امور را دیده و در پیستم
 که کلام با جناب مجتهد الزمانی است که دعوی مطالعه کتب فریقین میکند و بالزام
 اهل سنت با اصول مقررہ شان بزرعم خود مشغول می شود پس خطاب او مثل خطاب
 از کیا و علما خواهد بود از جهت ذکر لفظ مذکور را ضرورتی نداشته موقوف ساختن
 و اگر بر معنی و قوت هنوز و قوفش حاصل نمیشود اکنون کلام صاحب پینه بسفیه یعنی
 مجیب صوارم باید شنیده میفرماید که آنچه در کتب کلامیه اهل سنت میگویند که امامت
 بیعت کس یا دو کس ثابت میشود معنیش این نیست که محض آن بیعت کفایت
 میکند چه طریق ثبوت امامت نزد ایشان منحصر است در نفس و اجماع بلکه معنیش آنست
 که در ابتدای اختیار امام من بین الانام بیعت یکد کس از اهل حل و عقد کفایت
 میکند لازم نیست که جمیع اهل حل و عقد امام را مجتمع شده اختیار نمایند چه این معنی

ممکن عادی نیست اری بعد از آنکه بگوید کس امام را اختیار نموده دیگران از اهل
 حل و عقد اجماع برو خواهند نمود اگر بایقت او نرزد آنها ثابت خواهد شد و الا در
 بایقت او قبح خواهند کرد پس اجماع برو نخواهد شد بالجمله این را فتنی چون کتب
 بر فن را از اساسانده معتبر گرفته درین قسم غلط فهمیها جایگاه افتد انتهی این
 که دانستی در صورت بیعت مردم است و اگر خلیف سابق لاحق را بر جای خود نشاند
 آن شخص هم خلیفه خواهد بود بر تقدیریکه دیگران در استحقاق او قاض نشوند و فضیل
 و بزرگی او را مسلم دارند بالجمله در هر دو صورت وقوف بر اجماع و اتفاق
 از اینجاست است که ذاتیات امامت صورت بند و امن از خطا حاصل گردد و
 این امر در دو صورت متحقق تواند شد یک آنکه مصومی تصویب این افعال نماید
 و چون از حضرت رسالت به ثبوت برسد که کسی را برای رعایت بگری نصیب
 فرموده باشند فردی از افراد است نزد اهل سنت مصوم نیست پس امن از
 خطا در صورت دوم یعنی اجماع محصور شد پس معنی وقف بلا تکلف ثابت
 شد و همین است حاصل دلیلی که در رساله نوشته ام جائیکه گفته ام و لیس عذنا
 غیر البنی صلی الله علیه و آله و سلم مصوماه و امن از خطا و ضلال بر تقدیر اجماع
 از مسلمات بین الفریقین است نصیرحات اهل حق درین باب چند ان ظاهر
 بلکه متواتر است که حاجتی به بیان ندارد اما تصریح و تمضیص علمای امامیه پس
 از استقرار کتب شان قریب این معنی است در اینجا بر یک و حرف اکتفا می ورزم
 جیلانی امامیه که صاحب فتح السبل است در تبیین هشتم که بر علم خویش برای دفع
 استبعاد مخالفان گفت نص از صحابه کبار عقد نموده کلام شیخ فاضل مدائنی شارح
 نهج البلاغه را که ابو جعفر کینت اوست و مشهور بنقیب است و در مکتب
 بمقتضای معتقدات خویش از عبد الله بن سبا کوی سبنی ر بوده نقل میکند
 و آنرا در باره هدایت مستتر نهی و انفی و کافی می نهد در ان کلمات بدست
 آیات اعتراف بحدیث حجت اجماع که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

سالت بعد ان لا يجمع استی علی هذا فاعطائنا موجود است و برین قدر چه موقوف
 که اعتراض صحت این حدیث از کلام آمده بی علیهم السلام بر اصول شیعه مبایع امامیه
 عنقریب میرسانم ان شاء الله تعالی قوله و عجب از بهائش نیست که لفظ موقوف را
 موافق محاوره ندیده استعمال کرده باشد **اقول** اگر بندی بودن محیب و عدم
 بهائش در فن عربیت مقتضی این تشنیع است چرا که در عبارت علماء که لفظ
 موقوف بدون وصله مانده همین ترکیب استعمال یافته است چنانچه دانستی محی طبع
 چه خواهد گفت زیرا که آنها بلاد هند را در خواب هم ندیده باشند غالباً که آنها بطریق
 محاوره فارسیه که وظیفه فلانی موقوف است الی غیر ذلک استعمال کرده باشند
 پس تخصیص در تشنیع محیب بیو حی نماید قوله و مع قطع النظر عن کت و کت الی
اقول من تأمل فی هذه العبارة یعلم قطعاً و جزاً ان المخاطب جابر بن خطه و خطه
 و ارنکب لا یزکبه من العقلاء من احد و تحت با هو به قلبه من بهت ثم قصد قلبه و نفعه
 من حد فما تفوه به فهو دار علیه و تشنیع علینا فهو فی الحقیقه راجع الیه و تفصیل فی
 الاجمال موقوف علی شرح العبارة التي وقع النزاع فیها و هی مع ان الایاتیه هی
 الواحد او الاثنين موقوف الخ فحقن بیاید الله سبحانه جل سلطانه شوق الی
 شرحها و لا ثم نکشف القناع عن تلیعاته و نزع الاستار عن تلیعاته ثانیاً فنقول
 ان مقصودنا من اشارة العبارة المذكورة انه لا بد من عصمة عن الخطا و فی اختیار
 الشخص للرعاية الکبری و الخلافة العظمی و هی محصورة بین الامین لثالث بها الال
 نصر البنی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اختباره رجلاً من الائمة لایهت بحیث لا یطرق
 الیه التاویل و لا مساع فیة لا قایل و یرتقی فی الوضوح الی اعلی درجات ظهور
 لما یقال لطف المصباح فقد طلع المصباح و هو لم یوجد عند اهل السنة محدثین او
 متکلمین فانه هذا الطريق للعصمة عن الخطا و لم یس احد بالخصوص بمصومانه
 لائمة و لا بعنوان الفرد و المتشبه لالت الایات الثالث و ترتیبها علی نظم الایات
 بحیث یستثنی فیہ نقیض التالی فیتج ما هو المطلوب فانخصرنی الثانی و هو اجماع اهل

الكل والعقد الذي قال عليه الصلوة والسلام في شأنه لا يجمع استحقاقا على الخطا وهذا الحديث
 قد نقلني الى الدرجة العليا من الصحة بنبأ لا يترى احد من المخالفين لو كانوا يعقلون شيئا
 ويستهون في صحة دعواه لان علي بن موسى الرضا الامام الثامن من ائمة الهدى عليه السلام
 قد حكم بصحة كذا روى عنه وثق الطائفة في عيون الاخبار فثبت ان
 بالاجماع ولما كان حضور الجميع في مكان واحد وزمان واحد مستعذرا مستعسرا فلا بد من بنية الواحد او
 الاثنين فصاعدا للحصول فعليه الامانة لكنه موقوف على الاجماع وعدم الكثرة او العلامات الواضحة
 وشايع المتأصدة العلامة التقدير في من الاكتفاء ببيعة الواحد او الاثنين ما قلته مودة الكلام
 الفاضل الثاني لانه لا يبقى بعد بيعة الواحد او الاثنين حاله منتظرة من وجه حتى توجه عليه
 انه يلزم الامانة رجل قد تابعه واحد من الروسار والعلما وخالفه سائر اهل المحل والحق
 بعده وهو مفسد على اصول اهل الحق بل يصدق على الواحد الملة كوران اصر على بيعة وبقا
 الناس جميعا ان اتبع غير سبيل المؤمنين وكيف يصح هذا عنه هم وهم قاطبة ان
 الخلافة موقوفة على النصف في الارض كما صرح به صاحب التحفة قدس سره العزيز
 في اوائل بحث الامانة وقد سبق متى تفصيله ولا يخفى ان خلافة الشخص بعد بيعة الواحد
 ومخالفة سائر العلما والروسار والعوام لا يتصور عنه احد من العقلاء العظام فان الشئ
 لا يبقى بعد ملك الذات عند ذوى الافهام وبالحجة ما خطر بالي من منن كفاية بيعة الواحد او
 الاثنين في خلافة الخلفاء فهو موهوب بتبصيرات جهابذة العلما فان كنت في ريب مما قلنا
 عليك بعد فارجع الى مطالب الكتب كثيرة من هذا الفن فان هذه التفصيلات غير محدودة
 به القدر لا ترى الى تصانيف حجة الله على البرية والمصنف تحفة الاشئ عشرة فاهنا تاتي
 يا علي نداء ان ما قلته عين التحقيق لا يسه شئ من التشكيك اذكر محصل ما قلنا في كتابنا
 المسى بازالة الخفا عن خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية اعلم ان لفظ
 الخلافة حقيقة شرعية اختلفوا في شروطها واهلها اختلفوا في شأنها فاشهد بان الامانة
 لا بد فيها حصول العتمة بالفعل وان يكون الامام انشيا الى غير ذلك من اشتراط التي كانت
 في نظرهم ولا شك ان احد من العقلاء لا يدعي بيزد الامور الثلاثة الخلفاء ونحن نأخذ في

الخلافة العاتية هم السلطة واجرار الاحكام على المسلمين وغيرهم وفي الخلافة للخلفاء
 الراشدين معها السوابق الاسلامية ولا يدعى احد من العقلاء بهذه الامور للائمة الا اثني عشر
 غير علي بن ابي طالب رضي الله عنهم اجمعين فانه خلاف البداية ونخالف لما خالفوا
 كما سبق فلهذا لم يقين من الشعب فهو ليس في موضعه وقد نشأ من عدم شيء
 المرام حتى نفي الحق على الخاص والعام فنعى اخلاقه باعتبار اللغة نيابة شخص عن شخص حيث
 يقول ويفعل ما يقول ويقول مستخلف والمراد في الاطلاق الشريعة السلطنة والكونية لا قاتل
 الدين نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم فان جلس رجل على مقامه ولم يقد امره ولم ينج
 المؤمنين لم يكن خليفة وان كان افضل من الائمة كلها ومفترض الطاعة وكان ما شئنا فطبعنا
 انتهى فاعلم من هذه التصريحات انه لا بد من تنقية الاحكام واجرار الحدود واقامة شعار الاسلام وجها
 الكفرة والمشركين الى غير ذلك من مراسم الدين وهذه الاشياء لا يتصور في رفاة شخص بغيره
 شخص شلا فاعلم ان الامة بيعة الواحد والاثني موقوف على الاجماع وعدم النكير حقيقة خلاصة
 الكلام وقد ذكر المرام انه لا بد من الاجماع في الامة حتى يحصل العصمة عن الخطا ايضا
 فمن قال يا ايها الكتاب فراره ما ذكرته انما هو يتطابق كلامهم بعضها على بعض بلا كلفة ومشقة
 ليس قلبة من قلها بقى بل هو ويد يقول المهر من الكلد كما عرفت انما ستعرفه موبد بالاشياء
 العلوية المنقولة من كتب الشيعة لاحقا هذا ما لا بد في شرح العبارة المستورة ليفهم العوام
 وكانها مثل المقدمات والمبادئ لكشف غمليات المجتهدين ليس في محال ان نشرع
 في نقص كل من فقرات مجتهدين متشيعين نقول اما قوله قد اعزت بما قبل آخر فهو حكاية
 عما وقع في نفس الامر وهو من المجتهدين ليس بعيد كما يقول العرب في امثال هذا المقام
 ان الكلد قد يصدق اما قوله فحين نقول اذا اراد الخ فاقول في جوابه اني اردت من
 الواحد المطاع رجلا من اهل الحل والعقد وليس معصوما لكنه قد اطبق العلماء والمروء
 لحسن ظنهم به انه اذا اختار من بينهم من يستحق للامة فهم يطيعونه جميعا ويسمونه اماما ويكون
 سر رضا وماردت من الانبياء احدا فلهي كيف تفوه بالا يمكن خطوره بالي في هذا
 الموضوع ولا يقبل احد من العقلاء الذين لهم ذهن سليم وطبع مستقيم فما جابه به المجتهدين

بعد ذلك من تشييعات فهو كله من الخيالات بل يكون دليلا على حق رآه وسخا فمقلده و
يتوجه اليه ما جاز في الكتاب المجيد من قول تعالى **أَتَعْبُدُونَ مَا تَخْتَرُونَ** وما شئ بعد هذا
ما والفرضي وقام لا اصل خلافة النبي و ثمان فان وان بالبح النار وق والامين
لا فضل الصديقين في مبد الامة لكن الصحابة رضوا عنهم اسمعيتهم جميعا على بيته
بعد ذلك ما يكون اليه من كل جانب واعطوه صفقه ايدهم وثمره افندتهم ولم يفتح
فيه رجل منهم وما يشعربك لك فهو محروم عن مواضعه وكنهه الاخلافة الثمانية فانها
ثبت ايضا في الحقيقة بالاجماع فان اهل الحل والعقد قد حسنوا الظن بلا خوف
بعد الرحمن بن عوف واعطوه الاختيار في باب الامة واقسموا باسهم جهديهم
ان يختاره امانا وان من باعه فليقتل فهو ايضا اجماع فكيف يتطرق الاندحام او القصور
الى هذه الاخلافة ذلك الاخلافة بعد ذلك الاتفاق من الجمهور اما قوله
مقدوح اوله **فمقول** ان هذا القول يدل على ان المخاطب ارادى شرح
العقاييد العنصرية للمحقق الذي رح كما هو ديدنه في هذه الرسالة وغيرها من تاليفاته
فان اصل مقصوده وغاية ما هو التيسير والتمويه والتبليس الذي يدل على ما قلنا
ان المحقق المذكور صرح في ذلك الكتاب او لا بان نقول العلماء فيما يصدر من
الانبياء عليهم السلام من الكبريه هو او على سبيل الخط متعارضة فنقل بعضهم يدل على انه
الاكثر ونقل بعضهم دال على خلاف ذلك صرح ثانيا بان نقله العلامة التقطاراني
من عدم جواز الصغار عدا في شرح المقاصد يخالف ما نقله في شرح العقاييد ثم صرح بعد
ذكر هذه العبارة التي في الكتاب الثاني من قول التقطاراني واما الصغار الى الخاتمة
بانه لا يخفى ما بين اوله وآخره من التناقض واختير في الوقت وشرحه انهم مصدرون عن الكبار مطلقا
اي هو اعدا و عن الصغار عدا اعدا والمحققون من المحدثين وسلف اصحاب على غصتهم عن
الصغار عدا و من الكبار مطلقا بعد البيت وما يشعربك بعد و لم يحصية عنهم ثمول على ترك الادب في
حسن الاباريسية المقربين انتهى كلامه ويوده قال صاحب الطوالع وشارحه المراجع لا يجوز
عليهم الكبار عدا ولا هو اعدا واما الصغار فيجوز عدا ورا عنهم هو او هو منهم اصحابنا جميع

اسم تعالى انتزعت تشبيهاً بالعبارة المنقولة بدون الاشتغال بكلام المحقق له وادما
اختاره صواب الوقت والعلامة الجارية وقول ناصر الدين البيضاء والاصناف في مخالفت
العلامة الاقاصي الادب فيصير المخاطب صبيحة فخطبوا له في الامور والناس بالثروة
مَنْ تَتْلُو الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ والعجب ان المجتهد لا يرى قال
الزيتوني في مصاديقه في اعلى المذموم فيه نظراً با او لا فلان الكثرة بوجوب عصيته
الانبياء بطاها كما يظهر من سياق كلامه في مخالفت لاجماع المسلمين فان احد انهم لم ينكر عصمتهم
عن صدور الذنوب عنده في زمان بعثة والخلقات فيما قبل البعثة وفي صدور البصائر دون
الكبار مع ان ذلك الخلفاء يرجح لقيام البرهان على خلافه انتهى ثم اعلم ان المخاطب
لكثرة اشتغال بالامور الدنيوية الدينية لم يتحقق علمنا في عصيته فينا صلي الله عليه وآله وسلم سائر
الانبياء عليهم السلام والا على كمال تقدسهم وشيخهم فخطبوا له بعد نظره الى عبارة شرح العقائد
ان اعتقاد اهل السنة الحسينية محصورين في ادراك ذلك الدلائل على ابطالان خيالات كثيرة جداً ان
يسع هذا المقام ذكرها لكن لا بد من ذكر شيء مما رايته في الاسفار كانه قطرة من البحار فان لم
يدل على الكثير قال ابن حجر الهيتمي في شرحه المسمى بالمنح المكية على القصيدة العنصرية ان
فينا صلي الله عليه وآله وسلم من سائر الانبياء بكونه صغيراً وكبيراً بعداً وسهواً قبل النبوة وبعداً
سارحاً كانه دسكاته وباطنه وظاهره سره وعلانيته جده وجزر رضاه وتخصبه الخلفاء
في ذلك لا يعمل عليه كيف قد اجمع الصحابة رضوا الله عنهم اجمعين على اتباعه صلي الله عليه وآله وسلم
والناسي في كل ما يفعله من قليل وكثير صغير وكبير لم يكن عنه هم في ذلك الوقت حتى اجمعوا على
عليه وآله وسلم في السرد والخلوة بحرصون على العلم بها وعلى اتباعها علم الله اولم يعلم ومن اهل العلم
مؤدتي من الله كما قال الامام المجتهد السبكي ان يخطر له الشك في ان معصوم في كل ما ذكرناه
فكل الانبياء عليهم السلام كلهم معصومون كما ذكره في عصمتهم قبل النبوة خلاف في غير الجبل البهية
صفاته ما به المعصومون اجماعاً بل لا يشاؤون الا على الكمال الاحوال من الايمان بالله تعالى ومعرفة كماله
يشي في عصمتهم من الصغار بعد النبوة خلاف ايضا وهو غاية في الضعف بل الزم قاله في حق
الاجماع وما لا يقول يسلم ومحل في غير صفاته كسيرة زعفران في غير ما يتعلق بطرق التبليغ اما

هذا فيهم مصلوون منه اجماعا انتهى وقد صرح العلما وواحد بعد واحد بعد الاعتقاد في تبارك
 وتعالى انهم كما لا يخفى على من طالع سنون الاحبار ورواها لفرق من هذا وما يحكي على سنة النبي
 من عصمة الانبياء بهوا وهدا من الصغار والكبار قبل النبوة بعد ما وان كان عليهم لا يرضى بذلك
 كما ستعرف ان شاء الله تعالى ليس الا حكمهم باق الانبياء بحجة عليهم اظهار الكفر في اوسية من انفسهم
 بقتل نبوة الله من ذلك فكل من علمنا فانهم لا يجوزونه في حال من الاحوال ووقت من الاوقات اما
 الحكم النجاشي تحاشيهم عن ذلك فصار عما ثبت في كتبهم قطعا ولا يحكمهم نقلا لانه قد ثبت ان انبياء
 والا قول يبلغ التواتر انه بعد النبي حيث لا يشوب ثبوت ولا تخمين لا ترى انهم يفتوا في مباح
 خير من ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يفتي من شئ من احوالها وكثيرا لا يفتي عنها اتفاقا
 وهو صلى الله عليه وآله وسلم لا يكلم بالكلية بخبره ولا يفتي به الا بالبرهان والبرهان
 فداوه من امره النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويشتري اقية وهو يقول لا اله الا الله بالجملة فحينئذ نادى
 عن فصل سمع النداء فصر حتى سقط ابو هريرة على الغرار ثم اتى سيد الانبياء في اليدين عمر
 فقال يا رسول الله لا تغرن بهذه البشارة لكنا من فاتها سوية سقط العادة وتغير حالهم
 وباعث لغير الشرايع والحكام فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعلمهم يا ابا هريرة هذا
 ثم لا يذكرون على نبينا صلى الله عليه وآله وسلم انه يخفى امر امامة امير المؤمنين خوفا
 من الشجبين بين الاماين والسود من حين الى حين حتى نزل الروح الامين بانواع العباد
 الشديدة من بين الاماين ولكنه صلى الله عليه وآله وسلم لم يقل بعد ذلك ان هذا يقتضي مرة وعقبا
 اخوي هذا الامر بالوصول الى الهدى كما لا يخفى على من تتبع اخبار المجتهدين والرواة المصنفين
 وحاصل ما نقيم بل هذا الاما انكروا الفاس من حيث لا يشعرون والعجب انهم لم يفتوا
 انه يكر ما قال شارح العقاب في نفسه ويذلل عما قال الصادق ع ورواية الكاظم
 من المحذومين بل انه عما ذهبن في الكتب المتبردة التي اصح الكتب قبل كتابه
 على اصولهم يدل على صدور الكفر من الذين صاروا انبياء وبعثوا الى الامم ولم
 من سائر اهل البيت عليهم السلام وساروا مع اهل البيت عليهم السلام في خاتمة هذا الحديث

الذي في تفسير علي بن ابراهيم القمي شيخ الكليني وغيره من كتب الائمة ان الله تعالى
عليهم حتى احرقوا بعد نزول الصاعقة وما تواني لاساعة ثم مضى ثم انما فثبت انهم
قد اكفروا وكفروا اي كفر عظيم من كفر الجحود الذي هو الكفار بنو امية عليه السلام وطلب
الرواية التي في الحديث عنهم عقلا ونقلوا ويلزم منها جسمية وتجزئة في المكان وتقسيمه في
اللون والكماتة الى غير ذلك من عوارض الاحكام فضلا عن الرواية بجملة وعلاية نظرية
ان به الحديث يدل على انهم ليسوا موصوفين من الكفر بدون الخوف واليقين ايضا فانك
بالكتاب والصغار هو اوعدا **والعجب كل العجب** من حادي حسان
الاشريعية كما ستعرف انما الله تعالى حملوا هذا الكفر الصريح والتجود الصريح على الصغيرة
فاغبروا باي اول البديهة ثم ان الله اخبايا جملة قد رويت من الائمة والى على ان الله
الذين ذكرت قصتهم في القرآن المجيد من اعتقده في الرب المحمود ما يتقده الصغار
واليهود من ان الله تعالى اخذ ربنا وولدا كبريت تخشى من افواههم ان يقولون
الا كذبا وانا اذكر شيئا من مقالاتهم واكتفى على رواية من رواياتهم في حال
ملك لانياس من جملة من رواياتهم المعيرة التي ذكر ابلع من الطاق والباشام
تلازمة فضل الشاذان ياروي الكشي في كتابه المصنوع لتفقيدها لرجال عن محمد
بن مسعود قال حدثني عبد الله بن محمد بن خالد عن علي بن حسان عن بعض اصحابنا
رفعه الى عبد الله قال ذكر عنه جعفر بن واحد ونفر من صحابة الخطاب
فقال انه صار الى سرود وقال فيهم وهو الذي في السماء والى في الارض
الاه ط قال هو الامام فقال ابو عبد الله لا والله لا بادي نبي واية مفقت بيت
ابراهيم بشر من اليهود والنصارى والمجوس والذين اشركوا الله ما عظمهم
يصغرهم شي قط ان غريزا حال في صدره ما قالت اليهود لنحي الله اسمهم من النبوة
واسه لو ان عيسى افرما قالت النصارى لا ورثة الله صما الى يوم القيامة واسه لو
اقررت ما لقول في اهل الكوفة لا خدتن الارض وانا انا لا عبد مملوك لا اقدر
على شيء صد ولا تقع الهبة بلفظة والمما حاشيت التي روى سندهم واما انهم ابو جعفر

الكلي في الكافي وغيره ممن يقوم مقامه في غيره انفس على ان الانبياء رسلهم فنفروا الى
 الامم بعين واحدة واصابهم مصيبة الامم بهذا السب فثبت هذا وذلك فنفذوا به من به
 المهالك ثم **قال** من الخطاب اذا اردت بقولك ان الانبياء معصية ما قلنا ان
 فان قال اريد انهم كلك من امة اهل الولادة فنقول ليس
 بل جهادة علماءهم مثل العقيدة واتباعه يكرهون الكفار اشتدوا كما فعلت سابقا واورث
 في ذلك المقام كلام والده الخطاب المقام وان قال اريد انهم معصومون من وقت
 البلوغ الى غير ذلك من الاوقات فلا بد من التمسك في العبارات ولا يسوغ دعوى
 عصمتهم عليهم السلام على الاطلاق كما يجري على استتم فليس للخطاب ان يقول في
 خطابنا انه يلزمكم عدم عصمة الانبياء بعد صدور الاعتراض من العلماء بتجوز الكثرة
 والخطا لا نقول يلزم من قولكم ان الشيخ المفيد ومن يجري مجراه ممن يرددون
 في حصول العصمة لهم من اول الامر ويكرهونه ليسوا باقائين بعصمتهم فكيف يحقق الاجماع
 كما ادى غير واحد من الفضلاء عن ان يصح بعضهم ان اصول الامامية لا يحكم بعصمة
 الانبياء من اول الامر الى آخره عن السفار نعم هذه القاعدة مسئلة نبينا صلوات
 الله عليهم اجمعين لا تمتد من عقيدة الظاهرين **والذي** يشهد عليه ما قاله الامام
 في كتاباته على عيون الانبياء ان الحديث الذي روى الصدوق عن الرضا
 عليه السلام في حق آدم ابي الانبياء يدل على ان السفار قبل البعثة قد صدرت
 من الانبياء وكذا ما افاد الامام احمد كوريجيا عن سؤالات علي ابن ابي حمزة
 يدل على هذا المقصد وفما مثل ذلك من احاديث ائمة الاظهر لا يساغ دلا
 يوافق ما اشتهر من ذهب الامامية ان الانبياء معصومون قبل المبعث و
 بعده مطلقا ومن ثم استدلل المتكلمون من الشيعة على هذا المدعى بالادلة العقلية
 لا بالبراهين النقلية وما يظهر من احاديث العرة عليهم السلام ثم اخبرني في هذا
 المقام وهو ان نبينا صلوات الله عليه وسلم والائمة من بعده عصمتهم الله تعالى عن العصية
 والكبيرة من امة ارجاءهم الى وفاتهم واما غيرهم فلم يثبت هذه المنزلة لهم كمن معصوم

عن الكذب فقط من اول العمر الى انتهائه ولا شك انهم معصونون من جميع الذنوب بعد
 المبعث ويؤيده ما دوى الصدوق في كتاب الغيبة ان السبعين المختارين من اصحاب موسى
 بعثهم الله مبشرين ومنذرين وعلمهم من الانبياء والمرسلين بعد ما صدر منهم ما صدر ربه
 ما تواتر في الصدقات ايضا يؤيده ما اشتهر من نبوة اخوة يوسف مع ما صدر منهم
 من الفضائل وما ايداه وار كتاب الكذب وغيره انتهى ما افادني التعليق المطور وطى
 ان هذا الاضطراب والاختلاف منهم انما هو لانهم اذا نظر والى علوشان الانبياء عليهم
 السلام قالوا لبعضهم من الابداء واذا نظر والى احاديث الائمة المتواترة في شاكلتهم في
 عما قالوا كما هو مقتضى عقايد قدامهم وقالوا لحفظها ان الانبياء ليسوا كذلك ويحتمل ان يكون
 الاختلاف لا اختلاف طبائعهم في الاصل بل بغير من الخلق والخلق و عدمه كما
 طعن القاضي صاحب الاحقاف بقى شىء وهو ان تجوزهم صدور المعاصي من الانبياء
 على نحو من الانحراف لا بسننهم صدور ما في الواقع من احدهم فضلا عن جميعهم حتى يلزم
 الصدور من شرفهم وافضلهم عند العقلاء كيف وقد اكدوه في المعجزات انكارا شديدا
 والابا بار ظاهرا فان اردت التفصيل فارجع الى شروح الشفاء وامثاله التي تفي بحليل
 وحواشيه التي تروى الغليل حتى تبين عريكة المخاطب ونكس كمينته عندك **ولما**
قد صرحوا بان محمدي عليه السلام الذي قال الله تبارك وتعالى في شأنه لم يحصل له
من قبل سمي لم يحط به بالار كتاب شىء من الزلات في زمان من الازمنة فعلم ان
 المراد افراد الانبياء في الجملة لا كل واحد واحد منهم ثم اعلم ان مقصودنا من سلب
 العصمة عن غير نبينا صلى الله عليه وسلم ان ليس فرد منتشر او مخصوص من هذه الائمة
 المرحومة معصوما كما حققه الامام فخر المصنفين فان ارادنا معنى على ذلك اذا تكلم
 سوقي في نيابة نبينا صلى الله عليه وسلم دون غيره من الانبياء الكرام فالأدع بان
 النبي صلى الله عليه وسلم ليس عند اهل الحق بمعصوم وان عبارة شرح العقايد بالنسبة
 يدل على صدور الكبار والخلفاء ليس محل النزاع **فان قالوا** اننا انكم اوردتم
 في هذا الباب حديث الائمة الاطياب وهو لا يستلزم اعتقادنا به لولا انه قد ثبت

ما نتم في صدقها فبأن الحديث المجعول غيره عندنا مولى ليس بمجول قلنا
ان صدق المعاصي من الانبياء سيما حسدهم وعداوتهم ومجدهم بمناقبهم الهندي ثبت
بالاخبار التي تكرر معنا في افادت القطع واليقين كما بينا في ١٠٠٠
هذا من الاعتقاد من الرواية والما يلزم ان يكون نبارا اعتقادات
مجرد القياسات الوجيه والدلائل العقلية قد نطقت اخبارهم وشهدت اخيارهم بان
اصحاب الغيب من النبيين والعقلاء الاصولية كما يشهدون اسباب الفروعية من حيث
المعزة النبوية فان قطعهم النظر عن تلك الروايات المتواترة التي رويت في مناقب
الائمة الطاهرة تدل على صدق الاخبار وانكارهم عن امامة الائمة فانتم ح باعتراف
الستكم عن دائرة التشيع خارجون وفي مكايه الاباسته وقياساتهم داخلون
للحق كاريون **مع ان** المخاطب في المقام الآتي اثبت نقصان القرآن ^{المجيد}
وتخرجه على رواياتنا وتوجه الى الزمان بمجرد رواية الاحاديث زعمانه انها تدل على
مداه كما وجهه والحال ان هذه الروايات ضعيفة الدلالة وموشوقة على نفس عليه
علم الهدي الشامي كافي في جميع البيان وغيره من كتبهم على ان الحق امامهم الاعظم يورد في
كتابه المسبب في كبر من الاخبار الاحاطا ويطن على اهل الحق ويقول انهم ليسوا
بقائمين بعصمة الاخبار فبعد ذلك كيف يصح قولهم وقت القرار ان الروايات لا
يستلزم الاعتقادات **اما قوله** وثانيا ان آية اولى الامر الخ فاقول في جواب ان
اراد لزوم عصمة امته النبي صلى الله عليه واله وسلم من حيث الاتفاق والاجماع فذلك
مطابق لما يكون عبارة الامام الرازي في اسد غنة تائيد الما قلنا وهذا من غرائب تفسيره
تعالى وان اراد لزوم عصمة بعضهم بخصوصا وعلى مقتضى الفرد المشرع فهو باطل قطعا
كيف لا وقد صرح الامام قدوة المتكلمين بخلافه حيث قال لا جاز ان يكون بعض
الائمة الى اخره ومن ثم يحكم العقل بان المخاطب لا يفهم ما في الكتاب مع ذلك
يتصدي لتحرير الجواب فويل له مما كسب من الزلات والآثام وويل له مما اراد
من عبارات العلماء الاعلام **قوله** اما بنجيب كفته الخ **اقول**

حال مقلد مجتهد فانی قبل ازین بر خواص میان گشته و لیکن برای افاده عوام با شرح
 آن میگویم و میگویم که مجتهد مذکور در صوارم تقلید بزرگان خود میگوید که این دعوی اجماع
 اعظم حیل و اکبر مکابله اهل سنت و جماعت است که چون از دلائل بابر و اقامت
 مجمع کاهنه اثنا عشریه عاجز میشوند متشبست میشوند بدعوی اجماع و ازین اجماع می خوانند
 مگر اینکه چند کس از علمای اهل سنت بنابر خوش آید سلاطین روزگار خود بر آنچه که نظام
 سلطنت و یا استحکام مذہب خود در آن می بیند اتفاق میکنند و آنرا اجماع می نامند
 تا باین لفظ عوام خلایق را بیدارند و حق را باین جلیه پوشند نمی بینی که چون شیعیان
 بآیات احادیث منقول علیها و دلائل عقلی در صدد اثبات امامت علی بن ابیطالب
 میشوند و اینها ازین امور مذکور و جزئی در دست ندارند که آن برسبیل محاربه
 امامت ابی بکر را مثبت سازند بجا شده دست در دامن اجماع میزنند و میگویند
 که حجت خلافت ابی بکر اجماع است و اجماع بنابر قول النبی صلی الله علیه و سلم لا یجتمع
 امتی علی اشتغال حجت است و هرگاه علمای شیعه ایشان را محتوق مبادند باید
 چگونه دعوی اجماع درین مقام صحیح باشد و حال اینکه جمیع بنی ہاشم و اکثر صحابہ
 کبار مثل حضرت سلمان و ابوذر و عمار و غیره از مهاجرین و سبعہ بن عبادہ و غیره
 از انصار و اهل این اجماع نبودند قایم حاضر گردیده دست از دامن اجماع
 کوتاه ساخته مثل رو باہ انظرت و انظرت می خردند و دقیقه از دقایق ربوبی
 بازی فرو گذاشت تمیز گاہی میگویند که امامت بیعت سید کس ثابت میشود
 و گاہی بدو و گاہی میگویند که اگر یک کس از نشان بیعت نماید ہم امام واجب
 الطاعت می شود چنانچه بر متنع و متفحص کتب کلامیه تحقیق نیست انتہی ما قال
 ایجاب فی الناصبی علیہ و علیہ اکملون عبارت بعضی از پیشوایان بر دو مجتهد
 که بنابر مشهور والد و مولود و شاید و متهود باشند و از مجالس المؤمنین افتد انتحال
 نمایند باید شنید و اذا ثبت حصول الامامۃ بالاقتدار و البقیۃ فاعلم ان اولک
 الحصول لا یفقر الی الاجماع من اهل الحل والعقد اذ لم یقم علیہ ای علی بن ابی طالب

دلیل من العقل والسمع بل الواحد الاثنان من اهل اهل والعقد كاف فی ثبوت الایامه
و وجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام علیما بان الصحابه مع صلواتهم فی الدین و می فطنتهم
علی فشرع كما هو حقها اتفقوا فی عقد الایامه بذلک المذكور من الواحد الاثنین کعقد عمر
لابی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لغمان ولم یشرطوا فی عقد اجتماع من فی امده شیعه علی اهل
احل و العقد فضلا عن اجتماع الایامه من علماء اصهار الاسلام و یجهدی جمیع اقطارا بعد از جمیع
این عبارت شوشتری در تناقض و اضطراب اقوال علمای ما آنچه گفته است نیست که ای
غریز یک درین سخنان تامل نمایی که بخط بسیار دارد اول آنکه ایشان چنین مقرر میکنند
و از آنچه سابقا در موافقت نیز نقل کردیم معلوم شد که دلیل بر امامت یا نقص است یا جامع
نقص نیست و اجماع در غیر ابی بکر نیست پس امام ابی بکر باشد با جماع و از اینجا معلوم شد
که ثبوت امامت یسبب میشود و امامت ابی بکر تنها بهم رسیده نه با جماع و هیچ دلیل برای
از برای ثبوت امامت اجماع می باید از عقل و نقل نیست اینها همه تناقض و اضطراب است

استنبطه کلامه زید خزیه و علامه **و الحمد لله** که جواب

و ندان شکن و قانع اساس کردن این جهت دریده و من قبل ازین توضیح
آید بعد از اینکه مجلس از عوام و خواص اشتباهی باقی مانده جایگز عبارت از آنکه الحقا و شبه
السقیه نقل نموده ام پس اعراض این امور دلالت بر کمال سادگی مجتهد الزمانی دارد که
فصاح و شتایع پدر خود را با نیزه می بیند و اعراض و اعراض ستانید و لیکن چون بپاره بدعا
عبارت فیض در ساله بصارت العین بی نمی برد عذری در اعراض پس قوی دارد و لغف ما قال
العالی انما فی بزیایه **فرد و هشتم** از خان صد گفته از سخن فیهان طلب و من خواندن
عاجزیم پس در تفهیم چهرین **الغرض** برای تمیز و تادیب این پدر و پسر و در حق چند
می نویسم و میگویم که درین مقام هم عنوان جدید بدین حق الامام از رعایت ایزدی در جواب
فرارسید بفرموده ایشان باید دید و بگوشت جان و دل بایستید که جناب مجتهدین مقصد ایشان
مثل قاضی شوشتری درین بیانیات عین نصب العین که اشتند و دست از
سودت ذوی القربی برداشتنده و مانند هشام بن سالم و شیطان الطاق علی مانی ای کلینی

والکشف مذہب رفض را خیر باد گفتند تفصیل اجمال نیست که جناب تقوی بروایت
برادر علم ابدی یعنی رضی در خطبه پنج البلاغت میفرماید و لغری لمن کانت الامامة
لا یعتقد حتی یحضرها عاتقنا من الی ذلک سبیل و لکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها
ثم لم یسأل الشاه ان یرجع ولا للعائب ان یختار الا والی اقاتل عین رجلا ادعی لم یسأل و
منع الذی علیه ترجمه این عبارت بر زبان زواری نامیه که علی بن حسن نام اوست نیست
و قسم بزنگانی من اگر امامت منع نشود تا آنکه حاضر شوند جمیع مردمان نمی باشد بانقطاع
امامت از پی در پیج زمان این جواب انکار معاویه است و اهل شام اجماع را بر رجحان
آن امام علیه السلام بنابر آنکه اجماع محتاج است در انعقاد جمیع اهل اسلام و آنحضرت
اشارت فرمود باین کلام که اجماع برین وجه امکان ندارد و اگر ممکن باشد عاقل اورا در
غایت دشواری می شمارد بلکه معتبر در انعقاد اجماع اتفاق اهل حل و عقد است از
امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای از امور چنانچه اشاره فرمودید آن ولیکن اهل
امامت حکم میکنند بر کسیکه غایب است از ان پس از ان نیست مر حاضر رضی را همچو
طلحه و زبیر که اوجیت رجوع نماید و نه غایب را همچو معاویه که اورا از برای خود پیش اختیار
سازد از بلفظه اهل ایمان را باید که زبان درازی بجهت فانی بخار بپای بفرماید
و نادانی را بحشم انصاف ببیند که از کجای کجی میرسد و حقیقت این یافه در آن و ضلال
و گمراهی برناصیت و خروج او و مقتدایان او دلالت دارد باینکه و البته مد که جناب
امیر برای ابطال مذہب این قوم بی پروا رجحان اجماع اهل حل و عقد و کفایت نیست
چندی از ایشان وقت انعقاد و ترتیب رضای الهی بر اتفاق مهاجرین و انصاف فقط
بر عبارت مسطور اکتفا فرموده اند بلکه جایجا اساس مذہب فتن را بر انداخته اند از آن
در بعضی از کتب میفرمایند که اند یا یعنی القوم الذین باعوا ابائکم و عمر و عثمان علی
بابا یومعهم علیه فلم یکن للشاه ان یختار ولا للعائب ان یردوا انما الشیء للبهادرین
والانصار فان جمعتوا علی رجل و سموه اما ما کان من رضی فان خرج من امرهم خارج
بطعن او بدعت و ردوه الی ما خرج منه فان الی قاتلوه علی اتباع غیر سبیل المؤمنین

و ولایه امده ماقولی زواری نه کورد در ترمجه میگوید بدستیکه شان اینست که سبایت
 کردند با من گروه مسلمانان آنرا که سبایت کردند بانی بکرد عمر و عثمان بر آنچه سبایت کردند
 بایشان آنحضرت این را فرمود بر حسب مقتضای عقیده قوم از روی مدارا و تقریب
 از برای ایشان با جمیع و اتفاق با صادر شد این از آنحضرت بر طریق احتیاج بر قوم
 الزام بر ایشان را چون اعتقاد کرده بودند که بنای خلافت بر عقیده سبایت است و کردند
 آنحضرت ثابت بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلا فصل بنفس که سبایت شده
 بود از وی فرموده خدا اینها را پس نیست حاضر اگر مختار باشد و نه غایب اگر باز گرداند و
 اختیار نماید بدستی که مشورت کردن برای آنها چنین است و انصار پس اگر گردانند
 بر مردی از انام پس بمانند او را امام باشند آن برای خوشنودی خدا است و اگر کار نظام
 پس اگر بیرون رود از امر ایشان بیرون رفته بطنی باید بعتی در آن کار باز گردانند
 به آنچه از آن رفت بناچار پس اگر سر باز زنند کار باز کنندش بر مردی کردن او بغیر
 راه مومنان و بدد او را خدا اینها را جز آنچه برگشت از آن اینی بلفظه و ازین
 افادات شیخ و احادیث شریفه کالتور فی الظلم و النار علی العلم هوید باشد که حضور
 جمیع مردم ضرور نیست و حکم اهل حل و عقد در باره امامت نافذ است و اتفاق ایشان
 همان روز باشد که اتفاق امامت اتفاق افتد یا در قریب آن چنانچه در امامت صدق
 که اصل خلافت در کتب عظم تشبیه در حقیقت است با اتفاق است بطور انجامیده که
 بعضی از اهل حل و عقد در سقیفه سمیت نمودند و بعضی بعد از آن فوراً و تدریجاً داخل
 میشدند و اگر اتفاق امامت مشروط بجنورت نامی افراد اهل حل و عقد بود همان نشانی
 کاسه زیرا که حکم مقدس رضوی اهل حل و عقد در آن وقت زمره مهاجرین و انصار
 بوده اند و اینها جمیع غیر بلکه هم غیر و حضور هزاران کس در وقتی از ادوات در غایت
 دشواری و تنگنای از امر کان عادی و اگر اعداد را از الوقت بآست دارند و بعضی دایره
 بکلفات تمام گزشتند باز هم علت مقصود دنیا را شیعہ نمیکند و در برابر آن حضور
 مردم بدون توجه بتهای سابق در وقتی خاص از بقیه همان مستبعد از عقلای زمان

کیفیت جمع کردن صدقه نفوس براینکه مصداق تاجشیم برهم زنی خانه سوخت بوده باشد
 چنانچه بعد وفات شریف در خلافت صدیق روداد که مرتدین و کافران همچو سینه
 کذاب دیگر مطرودین خانه خراب دینه طیبه را محصور و محاط گردانیدند و استیصال اسلام
 و انواع فتنه و فساد حتما و جزا قصد کردند پس کلام جناب امیر علیه السلام معلوم شد که حضور
 اهل حل و عقد وقت انعقاد فی الحبله در کار است و مشروط بعدی از قلیل بسیار
 نیست و در هر خلافتی بیعت اهل حل و عقد بدرج روداده و اجماع ایشان بهین طور
 اتفاق افتاده و کتب فریقین بآن ناظر و مجاز است و تواریخ طرفین اینک حاضر
 الغرض بر خلافت عقیقه محدثه نواصب معلوم بدینی اولی عیان شد که امامت را
 باجماع ثابت می توان کرد و خود جناب نقشبند باب مرتضوی کرم الله وجهه بر امانت
 خود استدلال بیان نمودند و بعضیت و معجزات و نفوس قطعیات کاهی بسیار که
 نمکشوند و اینهم عیان گشت که انعقاد بیعت بعضی دون بعضی از اهل حل و عقد
 ابتداء صورت می بندد و بصفتی یکدگر حاصل میگرد و بهین است آنچه علما
 سنت و جماعت تقریر و تحریر کرده اند از اکابر متقدمین اهل کلام تا امام رازی
 و از امام رازی تا علامه نقض رازی و جرحی و از ایشان تا صاحب تحفه و مولف تفسیر
 السیفه یعنی فاضل تبریزی ملانی پس اجماع را از اعظم کیود و خیل دانستن و بر
 بیت بندگس تحقیق حالش دانستی زبان اعتراض کشادن و بدو قوع تناقض
 درین امور خیالی بستن بر و کلمات مقدسه مرتضویه کردین و ملت شکستن است
 چنانچه شوشتری و جالسی و غیره بایب نفاق باطلی مصداق شده من بعد
 محضی نماید از کلام بلاغت نظام جناب امیر علیه السلام اینهم عیان گشته که بر
 خلافت راشدین اجماع اهل حل و عقد صورت بسته و نور رضوان الهی بران فتنه
 و هر یک که سر از اتباع برزده به بغاوت انصاف یافته بلکه بجهنم رفته اکنون از نهضت
 می پرسم که جناب امیر اگر همراه اصحاب یعنی مهاجرین و انصار بودند چنانچه بسبب
 اهل حق است فتم المقصود و اگر نبودند آنچه لازم آمد تفصیلا شرح بهیچ عبارت از آنجا

نشاندهد حاشا شام حاشا عکلا ه اگر خباب میر و سایر بنی یاشم و بعضی دیگر از
مهاجرین انصار متخلف می بودند بایستی که حضرت امیر آنرا ذکر میفرمودند که اهل بر
مقصود بود یعنی ای معاویه یا ما است صدیق معتقد هستی یا وصف تخلف من و سایر
بنی یاشم و فلان فلان از مهاجرین انصار پس ما است راجع قبول نمیکنی و بر اجماع
تمامی مردم موقوف میدانی فلیند بر و بر اهل قره است محتجب نیست که برخلاف
تمام و خرافات رفته ایم لازم می آید ملزم و متوجه بودن خباب امیر تفصیلش آنکه
امیر شما را سرسید که بخواب امیر المؤمنین بگوید که خباب از بیعت تخلف کرده بودند
و بعد از خرابی بصره بیعت فلقا بنا خوشی است که راه بعمل آورده پس استحقاق امانت
خواب بکلم می از خباب مسلوب شد غلامی من امیرم بطعن او بدعت رده و الهی
ما خیر من ذل انی فقا تلو الهی آخر المکتوب و چون استحقاق خلافت از دست
رفت امانت من از کلام حضرت به ثبوت پیوست زیرا که بانیان و مفضل هرگاه دو
که مبارزعت نمایند و یکی با عترت خودش المیتی و استحقاقی نداشته باشد و از راه
مومنین بر اهل و در افتد و بر خشنودی خدای عزوجل دل نهد بلکه بخوشی قنطری گردد
معین خواهد بود و دوی دیگری فقین المطلب و اگر حضرت این امور را که در مکتوب
ذکر فرمودند بیکان عبدالله بن سبا و اولاد صورتی و خونوی او و اقصی نمی بندارند و فقط
بای الزام من ترتیب میدهند این از دو وقتی صورت بند که من معتقد آن یاشم
که شوره خلافت نیست مگر برای مهاجرین و انصار مع ذلک عویست
مهاجرین یکی نمی از د زیرا که آن بپارگان با وصف ملازمت دائمی بذهب نمهر
بی نبرده و گول و فریب خورده اند و اگر آنها بر مکنون سنیر منیر مطلع شوند علی الفور انکار
از بیعت نمایند پس قصد الزام چه صورت داشته باشد و نزد من فارتق میانه جناب
و فقا متقد من بسیار از امور است از انچه تنفیذ احکام و اجرا قصاص و حدود
کرد و ذوات خلق موجود و از مابده النزاع سلوب فلزم انعام تمام الخلق عیاذ الله
و اینهمه زیادیات و تسویلات اهل خرافات چنانکه دانی لازم آمده و اهل خود را حقین معلوم

گفته که آنها ساخته و پرداخته شیخ نجدی از تاج الحکما را بنیادهایست و اگر
جناب امیر میفرمودند که بعد از تحلف من اجماع مهاجرین چه معنی دارد تا
 وعید لازم آید معاویه را میرسد که بگوید که مراد از خارج در مکتوب کوراکر عامست
 حاصل فانه اتبع غیر سبیل المؤمنین الی آخر المقدمات و اگر مراد از خارج غیر از مهاجرین
 و انصار است پس خون طلح و زبیر که از مهاجرین بودند چرا میزند و اگر گویند
 که آنها بیعت را آنستنه معاویه توانه گفت که پس جناب از تحلف بیعت چرا باقی
 نشوند چه جایی آنکه بر خلافت وصیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عمل نمایند و بشوق عصا
 مسلمین قصد فرمایند و جناب زهرا رضی الله عنها را ابر ابواب مهاجرین و انصار بر آ
 بر بزدن خلافت صدیق بگردانند و بعد بیعت خون فاروق را بدست فروزن و عیسی
 بریزند و برای حمایت آتش پرستی یا عجاز و خرق عادت بر خیزند و طبع
 کام بخوسر داده اگر شتر عمر \times بگرگ را بقتل که دلش ادا کرده \times باز لوعه قلبی فرو بپاشند
 و نایره رشک و حسد بخیر طبعی سر کشند تا آنکه جناب الایه پستین عثمان ذی النورین
 افتد و چنین علیم و کریم را از دست بلوایان بکشند و چون تقبه دین و ایمان است
 قسمهای شرعی را چه اعتبار و لعن و طعن قلعه عثمان را چه روز بازار و مشیو هم
 نشو و گو این تقریرات جائز نیست و سر اسر سواد است زیرا که این و هم دلالت
 بر آن میکند که اهل و هم و خیال بکتب قدیم و جدید رجوع نکرده اند کاش بصوارم چای
 مقله مفری شوشتری که نام کتاب او را هم سروده کرده و آورده و دریابند که میمون
 جالسی در اول مسئله انبیاء که وجوب معرفت ایزدی عقلی یا شرعی است بزم خود
 ثابت میکند که بر طور اهل سنت لازم می آید الزام انبیاء علیهم السلام بلکه محجوبیت خاتم
 انبیا معاذ الله من ذلک پس متوهم را برین تقاریر که بر اصول رافضه لازم آمده
 و بیانیش برای عبرت خلایق اتفاق افتاده نمی باید زبان طعن کشودن و تشیع
 نمودن که آخر تبه خدای از درجه خلافت و فرمانروائی بلند تر است پس این تقریر را
 بطریق اولی برای ابطال مذہب رافضه جائز خواهد بود اینک عبارت صنوارم چون

که مولانا سیف الدینانی از آنجا بهترین جوهر برهم زده اند بشنو که شایسته هرگاه
 هرگاه نبی باید و بگوید که آنها خدا می دارند که معرفت خود را بر شما واجب گردانیده و من
 رسول اویم که بر شما مبعوث گردیده ام عباد را می رسد که بگویند که ما هنوز معرفت بوجود
 خدا نداریم پس ترا رسول او بگویند انکاریم و هرگاه رسالت تو ثابت نباشد گفته تو که
 خدای شما بر شما معرفت خود را واجب گردانیده از معرفت اعتبار رسالت باشد پس
 در مصدقیت لابد که نبی مضم شود و ساکت بماند و خایه و خاسر بر زرد و پشتر خدای خود
 از حقیقت حال خبر دهد و لابد که حق است چون این وقت حق بجانب بندگان خود پند
 خلافت را معذور دارد و خود هم از چنین بعثت و ارسال نادم و پشیمان گردد الی آخر
 اقال و کسی از خلافت بخیر تواند کرد که همچو شیر خدا در خلافت خود و وقت خروج نقیبه
 و مدار از دست ندهد و بنا بر مراعات نهیب از زمین خود از متقدمین متقدمین و الزام
 معاویه این مقدمات را در خطب و مکاتیب مرتب نماید چه الزام و مدار او تقریب اهل
 دنیا بهین قدر حاصل میشود که مهاجرین و انصار بهین مثل متقدمین کرده اند پس
 ای معاویه باید که سرتابی و برای انجسایل که انما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعا
 علی رجل فسموه اما در الزام معاویه و تقریب مراعات کدام ضرورتی هست فکیف اقرا
 بر خدا که کان مد رضا چه جای نفید و اصلا بهنم و سارت مصیر که کمال الدین بخراش
 که حال تجریش کجای بنجم طوسی عنقریب آید هم در شرح نهج البلاغت ذکر میکند و نمک
 مقتضای اصول اهل حق حقیقت الزام اهل شام است و مقتضای اصول رفق الزام
 حضرت امیر علیه السلام و بر نهیب استغاثه ای بنات بر مقدمات و افعیه و بنا جات
 معاویه بنی معاویه بر نهیب امیه من ثانی فلیومن من شأ فلیکفر انا اعمد فالله المین نار
 احاط بهم سرادقها و زینتها رتبه ای از اهل ایمان خطور نمیکند که باین مقدمات
 تشبیه نمایند که بر لاف و کزاف تشبیه مانند نسج مناکب شد و عالمی بدیدنش گمراه شود
 و خوان خلافتی بر زنده و مقدمات متواتره مضموم را بر زبان مقدم سازند و بگویند
 که من استیغفر الله و سلم در فلان وقت و فلان روز چنین و چنان فرموده

و بسیاری از آیات در خصوص آن ذکر شده ای معادیه گوشتی که دم و دو خلافت
 داری و حرف خلافت بر زبان آری ازین معادیه یعنی نصوص آنکه آشتن و دست
 یابن امور در از ساختن صریح می ترادد که خلافت بلا فصل را بر کز اصله نبود اما
 آنکه که بحرانی در شرح نهج البلاغت بیان کرده یعنی احتمال دارد وجود نص و لیکن
 بر زبان نیارند و در اجماع متک کردند زیرا که قوم آنرا در خلافت متقدمین قبول
 میدانستند و محتمل است که سکوت از ذکر نصوص از آن باشد که در مبادی خلافت
 بعد از حضرت رسالت آن نصوص اقبال التفات نداشتند درین وقت که قرون
 و دهو که گشته از یاد مردم رفته که التفات مناسب خواهد بود انتهی محمد لایس
 پیش نیرود زیرا که خود این منجر و دیگران از قدامت و تاخیرین روافض در کتب کلامیه
 جاییکه بحث در فضایل صدیق میکنند میگویند که اگر حدیث قدا و خلعت و غیره صحیح بود
 صدیق در سقیفه ذکرش میکرد و چون بر زبان نراند معلوم شد که اصله نداشت چنانچه
 بر پنده این کتاب و بحار مجلسی و تصنیفات فاضل طبری محقق نیست و اکنون چنین
 میفرمایند فاعبروا یا اولی الابصار مع ذلک فیما بین این برد و امر فرقه ها
 از انجمله آنکه احادیث مذکوره نصوص نبود و بدست مرقنوی هزاران آیه است
 و احادیث لا تعد ولا تحصى مصداق و مانع سهم من آیه الا هی اکبر من
 اختتام موجود و از انجمله آنکه صدیق کے طالب خلافت بود آری در مناظره انصار
 امیر ثابت فرمود که خلافت بحدیث الائمه من قریش برای مهاجرین است و حضار
 او را برای خلافت الیق دانستند و سمیت کردند و اختلاف سابق باقی نماند بخلات
 مابیه النزاع که جناب امیر خاصه خلافت خود را ثابت میفرمایند و مرحله ناطلی می نمایند
 و معرکه ای آرایند هر معجزه که بیارند و هر نصی که در خصوص ترتیب دهند بر اصول متخلین
 و نصوص کمتر خواهد بود و از خطب و مکاتیب حضرت مرقنوی اینقدر مثل بدی اولی است
 که جناب امیر گاهی از معتقدات امامیه که در باب امامت خواصهای پشمار و حضارین
 بسیار و نصوص قرآنی و احادیث پیوسته بر ائمه علیهم السلام مرتب و مذهب

کرده اند حقی بر زبان مقدس نیاورده اند حتی که در تمبر که با نیزه اصول مذکور
 یعنی اضمار قلبی را هم همین معنی مقتضی است فانطبق المثل المقتضی رضی المحضات
 ولم یمن القاضی طرفه آنکه چون آن دلائل با بهره و حجج قاهره در قریب زمانه
 نبوت و ظهور اهل نبوت قابل التفات نباشد چنانچه محصول کلام بحرانی است پس
 بعد از وفات مشهور و عوام دوران آن در خواص و عوام و ابرادان در کتب کلام چه مجمل داشته
 باشد و از اینجا اینهم بوضوح می آید که اموریکه اهل عل و عقد بران عمل نموده لایق احتجاج
 نمی باشند و آیاتی و احادیثیکه رفته اند از این است که لال کرده اند از بعد تسلیم دلالت
 صحت هم ازین باب است که لا یخفی علی اولی الالباب آری اهل حق را می رسد که امامیه را
 پیروان تنبیه در اصول ایشان باشد الزام دهند که خود کرده را در رانی نیست و بعد از
 آنکه خود را در خصوص اندیشه که بود همین بود که میباید اصحاب که معتقد خلافت متقدمین
 از پیروان ایشان کنند دست از رفاقت بردارند ولیکن میرانم که مقتضای بلاغت کجا
 رفته بود از این خصوص تفاوت امیر شام و خلافت خود بعنوانی ثابت میکردند که غیر از
 منصب عدنان بسوی متقدمین منطبق نمیشد و این از بیجایی کلفت دست میداد که امیر شام
 فلیت امام الفصحا و ابلیغا علما و هکت دینی امامیه از تصانیف کلینی امام اعظم علیه السلام
 و صدوق صاحب قلم زوره اینک حاضر اول دلیل بر آنست که آنجناب از فقادر کار نبوده
 چه تقریب بین میشود که خود جناب امیر تنها بقتال کردن کسان قوم عاصی حیدری ایجاد
 نهاده و دادش بیاعتبار نشان داده که هر یکی از آنها در قوت و تن و شورش برابر بزرگوار
 اهل شام بود و بعد از تسلیم اگر حاجت میکرد کس از رفاقت با اهل ایمان بود و اینها معتقد
 خلافت شیعیان بودند و کوسلنا الزیاده فیکفی العشرون او الاربعون لامایه اهل
 یزد و ن پس معلوم شد که مذکور حضرت امیر تان بود که مهاجرین و انصار و نمایین
 اخبار از ملازمین آنجناب داشتند و کسین است شیعیان مدغم بودند و بطبع شیعه او
 لقب کرده اند که استعرفه فی النجاشه انشا الله تعالی و از نیابت که خود بحرانی چون باشند
 عمل بیایانی نفی نیافته در جای بسیار یاظهار با هو الحق برداخته و نامه های مخصوص

تمام نقل کرده و در این و منها سخن ناگزیر برای ضبط و ربط کلمات مرغضوی شرح آن را
 نموده که رئیس المحرفین یعنی یعنی برادر ثمانینی علم الهدی از آنای عبارات متعصبه
 خطاطان موسس مذمیه اسقاط کرده و خلط و خط محرف مذکور ثابت نموده عقرب
 تفضیح او را در مقامی مناسب که آخر این کتاب است وارد میکنم و واضح میگردد انهم که آنچه
 مجتهد الزمانی و قاتی و دیگران از جامعین بواسطه نفسانیه نوشته اند که بروکلام علامه ملوک
 قدس سره العیون برای دست آورده و رخنه بهرسانند همه اش خط ناو عشو او مذکور حکایات
 سخاست که الا بحقی قوله و آنچه گفته ام اقول جوابش قبل ازین در یافتی که بیت
 برای حقیقت خلافت و قتی بکار می آید که مستجمع شرایط باشد زیرا که بعیت کاشف و
 منظر الیه است چنانچه از نهضت امام زکریا و شرح مقاصد علامه تقاضای و شرح مقصود
 سید سید جرجانی واضح است و شوشتری منقری با وجود جمود بن و حماقت در جمیع
 المؤمنین این معنی را دریافته جایگاه ارشاد برین فصل یاد کردم که لا یخفی علی من راجع الیه
 و حاشا که اهل بدین و عبدالله عمر بن زید استحقاق امامت داشت باشند چنانچه بارگاه
 مقاله ثانیه از منبر دوم متضمن بر توده بحث و در ضمن آن
 بسیاری از مباحث قال الفاضل المجتهد هدایه الله تعالی
 الی سبیل الرشاد قال المحیب البقر الصیب اگر نظر استخلاف باشد بر تقدیر
 ثبوت چون استخلاف و عهد نزد بعضین خلافت عهد بوده بعیت شان از قبیل بنی قریظ
 بر خاسته خواهد بود و حال استخلاف از وثیقه حسن محسن علیه السلام که رو برو کار و صاع
 تا یکید تمام نوشته مهر و گواهی آنها منتفی گردانیده بودند بر ظاهر است و صورتی بده
 بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح علیه حسن بن علی معاویه بن ابی سفیان صالح علیه
 السلام الیه ولایة المسلمین علی ان یعمل فیهم بکتاب الله و سنته رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و سیره الخلفاء الراشدين المهديين و ليس لمعاوية بن ابی سفیان ان یعهد
 الی احد من عبده عهد ابل یكون الامر من عبده شوری بین المسلمین و علی ان ان یمنون

حیث كانوا من ارض اسد فی شباهم و عرا فقم و حجاز هم و مینهم و علی ان اصحاب نبی
 و شیعه آمنون علی انفسهم و اموالهم و نسا بهم و اولادهم حیث كانوا و علی سوادین
 ابی سفیان بک جده و میثاقه ان لا یبغی للحسن علی و لا لاهله الحسن و لا لاهله
 ائیت رسول الله غامله سر او لاجرا و لایحیف احد منهم فی ائق من الافاق شهید علیه
 فلان بر فلان و کفی بایه شهید او این و شقه هم در بواقی و هم در کتب دیگر مروی و منقول است
 و ابن ابوبنمی و شیخ مفید و طب راوند و ابن شهر آشوب زذالی بابل حق بر تبه دار الله
 دارند و نزد بعضی اختلاف مشروط باین بود که مقرر حال امام حسین نشود فندم باین
 خلافت بعد از اختلاف ایضا لا استقرار الشرط و قریب است بر رویش شیخ صدوق فی
 از امام زین العابدین علیه السلام که مساویه در باره امام حسین باینیه کت اما امام حسین پس
 نسبت و قرابت او را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و او پاره آنحضرت است و از
 گوشت و پوست و خون آنحضرت پرورده شده الی ان قال نزلت او را باحضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم باید آورد و او را بگردانی او مواخذه کن و درو ابیطی که من در نیت باوی
 محکم کرده ام قطع کن و زینهار با و مکره ای و آسبی مریسان و از متخی برایت اخصل الخوه
 فوالقین در بربید و مساویه فرق آسمان و زمین معلوم شد و امکان انعام لا یعقلون شیئا و لا
 یستون پس مفید بودن اختلاف که نامی برای حقیت بزیه لعین در خیر شیخ است اقول
 اما قول او و اگر نظر اختلاف باشد پس بر تقدیر ثبوت چون اختلاف و عهد نزد بعضین
 خلاف عهد بوده میباشان از قبیل بنای فاسد بر فاسد خواهد بود موقوف است باینکه تضعیف
 بحسب اختلاف ابقوال خود بر تقدیر ثبوت بود تصریح کسبوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیر هم بود
 اختلاف از درجه اعتبار ساقط است اما قول او اختلاف خلاف عهد بوده پس مقدر
 است بوجه و اول آنکه این کلام مجمل است حل اشکال و دفع اعتدال از ان غیر ممکن است
 بفرمانده که این اختلاف کبیره و باعث ابطال خلافت مساویه بوده یا نه بر تقدیر اول که کما
 بعد اختلاف اطاعت و انقیاد مساویه و اقامه ابای نمودند فاسق بلکه کافر خواهند
 و همچنین اهل شام و ابله مدینه و مکه از صحابه و تابعین که بحدت یزید بعد از اختلاف نمودند

فاسق یا کافر خواهند شد و نیز بر بن تقدیر علمای اهل سنت مثل ابن حجر و ابواللیث و غیره
 که معاویه را بعد استخلاف خلیفه دهم استند کما بدیل علیه قوالیم کان خلیفه عیشین ستم
 کاذب خواهند بود و المطنون ان المجیب لایرضی به لک امکان الامر کذلک و بر تقدیر
 ثانی استخلاف معاویه صحیح خواهد بود و از اینجاست که کسی از صحابه و تابعین در وقت استخلاف
 یدیل علف عهد استدلال نه نموده حتی ادرع صحابه عید بن عمر نیز در باب استخلاف معاویه
 تصریح بر صحت خود بیعت دیگر مسلمین فرموده و اصلاً عهد نامه جناب امام حسن علیه السلام
 ننموده چنانچه جلال الدین در تاریخ الخلفاء فرموده و آنکس تذذنی ان اشق عصا المسلمین لم
 اکن لافعل انما انا رجل من المسلمین فاذا اجتمعوا علی امر فانما انا رجل منهم فقال یرحمک الله
 و یرطها راسک که اگر استخلاف معاویه بسبب خلفت عهد مخالف شرع می بود البت
 ادرع صحابه ترک می نموده مخالف عهد می نمود و راستی بر بیعت یزید نمیکردند بالجمله چنانچه این
 عبارت مویه ما نحن فیه است همچنین دلالت بر شکستان بر بیعت یزید از بدو امر دارد
 فالقول بالقیه او من عن شیخ العنکبوت و اسخفت من ورق التوت دوم آنکه معاویه
 نزد اهل سنت مجتهد مسلمین بود چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه میفرماید و من اعتقاد اهل سنت
 و الجماعه ایضا ان معاویه لم یکن فی ایام علی کرم الله وجهه خلیفه و انما کان من الملوک
 و غایه اجتهاده ان کان له اجر واحد علی اجتهاده و اما علی فکان له اجران اجر علی جهاده
 و اجر علی اصابته الخ پس گاه حصن حصین اجتهاد معاویه آنقدر مستحکم و مرصوص باشد
 که بسبب محاربت نفس رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قتل حضرت عمار و چهل هزار کس از
 نهاجرین و انصار و تابعین کبار با وجود نص صریح با علی حربک حربی و حدیث متفق علیه
 عمار حله بن عینی و قتلک القنه الباغیه در بیان اجتهاد معاویه ضلل راه نیاید بلکه باو
 آیت واقعی هدایت است انما یراه الدین یحادیثون الله و رسوله الا یر باعث اجر و ثواب
 باشد اگر مخالفت عهد جناب امام حسن برابر اجتهاد کرده و تا وی بران قرار داده باشد
 چگونه نخل اجتهاد و عدالت خلیفه پنجم خواهد شد و نیز میگویم که چون یزید نه اهل سنت
 امام حسن نیز مجتهدی پیش نبود و اجتهاد خطی و یحیی پس مختل است که را بی آنحضرت در

رنگ استخلاف خطا باشد برای ذلیقه پنجم صواب و باعث دعاء و اجر و ثواب کثیف است
 و معلوم است که جناب رسالت تأیید حق مساوی فرموده اللهم اجعلنا دایما بعد یا یقین است
 که نزد کسان آنحضرت مقبول الله عابا باشد پس البته استخلاف نیز برای هدایت مسلمین
 خواهد بود و آنکان خلاف العهد سوم آنکه استخلاف مساوی بعد از وفات جناب امام حسن
 علیه السلام واقع شده چنانچه ابن عبد البر در استیجاب میفرماید و کان معاویه قد اشأ
 بالبيعة ليزيد في حياة الحسن عليه السلام و عرض بها و لكنه لم يشفها و لا غرم عليها الا بعد
 موت الحسن عليه السلام و ظاهر است که بعد وفات جناب امام حسن معاویه خلیفه امام
 بحق بلا معارض و مراحم بوده و خلافت او به سبب صحابه و تابعین و اجماع اهل حل
 و عقد ثابت بود پس در خیال استخلاف مساوی مخالفت عهد نخواهد بود و عجب نیست
 که نوقت مساوی در حیات جناب امام حسن علیه السلام با وجود قصد استخلاف که باید
 علیه عبارة ابن البرسبب ثابت همین عهد نامه بوده باشد پس ذلیقه بلا معارض و معانه
 خلیفه شد استخلاف نمود اما آنچه فاضل محیی در باب اتفاق این بابیه و شیخ مفید و دیگر
 علمای نوشته پس در مقام فائده بخراپا برتخترند و در زیر آن بنای استغفار این
 بر اصول موضوعه است است قدر هو لا را اکر ام فی ذلک الاقام بعد عن اولی
 الاقام قول و نیز بعضی استخلافات مشروط باین بود که متعرض حال امام حسین نشود
الحاق قول اولی الاقام که استخلاف مساوی مشروط باین شرط بوده باشد و المدی
 مطالب بالین و عدم ذکر این شرط در عهد نامه کونای صلح بود اول دلیل است بر عدم
 اشتراط بشرط مذکور و لذلک لم یقر من بکره الشیخ السیوطی و اکثر الموضنین و ثانیاً
 بر تقدیر تسلیم میگویم که قول بعضی بهول الحال مفید برای نیب و مضر برای خصوم نیست
 زیرا که کلام در مقتضیات اصول موضوعه و قواعد مشهوره اهل سنت است پس رجب
 بقول بعضی غیر مشهور لایمین و لایمنی من جمیع ثانیاً میگویم که مراد از تعرض حال اگر
 طلب چیست است لا نسلم که مساوی منع ازان نموده لا بد علیه من دلیل و اگر مراد ازان تعرض
 بقول جناب سید الشهداست فائده ای فضا نیست اگر آنحضرت در هنگام صحت استخلاف او

عزم مجاریه با و فرموده پس البته مخالف قوانین اهل سنت خواهد بود اما روایتیکه
از صدوق نقل کرده پس از آن بیشتر اطاعت خلاف باین شرط اصلا مستفاد نمیکرد
ایضا لا و اختلاف در بد و استقرا و تسلط معاویه بعد شهادت جناب امام حسن
در سنه خمسین و اشتهاده و این کلام در آخر عمر و قرب ارتحال او صادر گردیده اگر
این کلام منجمله و صایامی تواند شد و در صورت میگوئیم که اگر وصیت معاویه نزد
حضرات اهل سنت واجب القبول باشد لابد که اطاعت حکم او در باب این زیر نیز
واجب باشد فیکون یزید مثابانی قلله البته و همچنین قتال اهل بدعت از دست سرب
که بنابر وصیت و امر معاویه واقع شد کما فی النص علیه صاحب جذب القلوب قابل توجه
یزید نخواهد بود لانه اطاع فی ذلک امام المومنین و مجتهد المسلمین و اگر اطاعت او
واجب نباشد مخالفت یزید در باب نهید کردن جناب امام حسین علیه السلام نهی
شرع نخواهد بود علاوه آنکه بنابر عموم مجیب معاویه در باب اختلاف ارتکاب خلاف
عهد جناب امام حسن علیه السلام نموده پس اگر این مخالفت موجب زوال عدالت و
ابطال خلاف معاویه خواهد شد مخالفت یزید هم از وصیت پدرش مبطل خلافتش
خواهد گشت و الا فلا و از کجای که امر معاویه بنابر ایجاب نزع یزید بوده بحتمی که برای استیجاب
باشد چنانچه امر بنوی در حدیث ابی ثنی بده و اة و قرطاس با وصف ضمه لن تفضلوا بعد
نزد فاروق محمود بر استیجاب بوده و لهذا مخالفت آنرا جانزداشتند و نسبت بهجرو
بذیان بطرف سید انس جان نمودند و لو سلمنا کون الامر للوجوب فیزید لایزید علی
الفاروق با کماله هرگاه مخالفت وصیت جناب سید المرسلین و افضل الاولین
و الاخرین مصداق کتبت نبیا و آدم بین الابرار و الطین در آخر عمر آنحضرت در باب ایامی
روایت و قرطاس و تخریش اسامه با وجود فقره لن تفضلوا لعن الله من تخلف عنه عشت
حطرت ازب خطا به صحابه نشود مخالفت وصیت معاویه چگونه باعث حطرت به یزید خوا
شد قوله و از اینجا روایت اخبر انما من مخالفتین در یزید و معاویه فرق آسمان
فر زمین معلوم شد اقول اگر چه دعوی فضل معاویه در مقام برای ما مفید و برای او

حضرت لانه استخلف ابنه وقال في حق الاماريت من فضل ليس كاه مبارز عموم
 فاضل محجب مساوية فضل باشد البته در باب اختلاف و مدح يزيد فاسق و كاذب و نجس
 بود لكن سخافت افعال و خباثت اعمال مساوية در كتب اهل سنت نه آن قدر دارد است
 كه در حيطه تحرير توان آمد اما به تحرير نبدی از ان كه مشتی بنونه از خود اوست می پردازد
 و مخفی نماند كه اكثر علمای اهل سنت ذكر نموده اند كه مساوية و پدرش از مولفة القلوب بوده
 منهم اسيوطی فی تاریخ الخلفاء و ابن عبد البر في الاستيعاب للفظ للاخير قال ابو عمر مساوية
 و ابوه من المولفة قلوبهم ذكره في ذلك بعضهم و هو احد الذين كتب للرسول و ابن اثير
 و راجع الاصول در بیان احوال رجال صحاح سسته نوشته كه مساوية و پدر او از مولفة
 القلوب بودند و بعضی میگویند كه او كاستب احی بوده و بعضی انكار آن معنی کرده اند و در
 آخر عمر میگفت ليتني كنت رجلا من قریش نمی طوی و لم آل من بنات الامم شينا انتهى
 و علامه جارا الله زشتی در ربیع الاربار و ابن ابی الحدید و بهیقي روایت کرده اند -
 رای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اباسقیان قبله علی حمار و مساوية بقوله و يزيد یوسف
 فقال لعن الله الراکب و القاعد و السائق و ابن عبد البر در استیعاب نوشته عن ابن عباس
 رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعث الی مساوية یکتب له فقیل انه یا کل
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولا أشبع الله بطنه و طاهر است كه لعن و بعد ما آنحضرت
 در حق مسلمین غیر ممکن است و کافی است در باب حسن اسلام ادا آنچه ابن اثیر در جامع الاصول
 نقل کرده حیث قال باع مساوية او و ذهب فقه اكثر و منها فقال له ابو الدرداء سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن ذلك فقال مساوية اما انما فلا و ایه بسا فقال ابو الدرداء
 من ماری من معاریة اخبره عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و هو یخبرني عن ربه
 لا استنكب بارض انت بهائم قدم ابو الدرداء علی عمر بن الخطاب فذكر ذلك فکف
 عمر بن الخطاب الی الله لا أشبع ذلك الا شلما مثل و من ابوزن اخبر الموطی و اخبر به
 ان ی ای انتجه بر اهل انصاف ظاهر است كه این اجتهاد دلیل حسن اسلام مساوية است
 لكن حجب از شدت و غلظت خلیفه ثانی مصداق التولی علینا خطای علیها و با وجود سماع

این خبر بجز حالت از هیچ جای دیگر برای معاویه تجویز نفرمودند و میبایستی که از محدثین بشنود
 اهل سنت است در جزو کاس سنن خود در کتاب الحج در تلبیه روایت کرده عن سعید
 بن جبیر قال کان ابن عباس بعثه فقال یا سعید یا لی لا اسمع الناس یلمون فقلت
 یخافون معاویه فخرج ابن عباس من قضاة فقال لبیک اللهم لبیک وان رنم الفت
 معاویه اللهم العنهم فقد ترکوا الله من بغض علی رضی الله عنه انتهى این روایت
 نیز دلالت دارد بر حسن اسلام معاویه دارد زیرا که لعن ابن عباس که بنا بر تصریح بعض
 است اعلم کس بوده سبب ترک سنت حضرت سید المرسلین بدون حسن اسلام معاویه
 صحیح نمی تواند شد و بنحو و تفسیر خود در ذیل تفسیر است لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ
 مِنْهُمْ فَرَأَا نَوْشَةً رَوَى عَنْ مَعَاوِیَةَ أَنَّهُ غَرَا الرُّومَ فَمَرَّ بِالْکَبَفِ فَقَالَ کُفْتُ لَنَا
 عَنْ هَؤُلَاءِ فَطَرْنَا إِلَهُمْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَسْتَ لَكَ ذَلِكَ قَدْ شَرَعَ اللَّهُ تَعَالَى
 مِنْ بَعْضِ مَنَاسِكَ فَقَالَ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فَرَأَا أَلَا تَعْلَمُ سَمِعَ وَبَعَثَ
 لَنَا مَا سَأَلْنَا دَخَلُوا جَارَتِ ریح فَا حَرَّمَهُمْ وَقَرَّبَ بَيْنَ وَتَفْسِيرُ کُتُوفٍ وَبِیضَاءٍ وَغَیْرِهِ
 واقع است و دلالت این روایت بر عدم رعایت حکم خدا و تهاون در امور دین و
 حسن اسلام معاویه کفایت عن البیان است و سیوطی در جمع الجوامع و متقی در کنز
 العمال روایت کرده عن عبد الرحمن بن مقاتل قال صلیت مع علی الخداة فقلت
 فقال فی قنوته اللهم علیک بمعویة و اشیاعه و عمرو بن العاص و اشیاعه و الی
 الاعور السلی و اشیاعه و عبد الله بن قیس اشیاعه انتهى بر عقلا و اصحاب ایمان ظاهر است
 که تقریر جناب امیر کل امیر در حق معاویه و عمرو بن عاص و غیره در قنوت نماز دلیل حسن اسلام
 معاویه و اجزای اوست و در شرح نهج البلاغت ابن ابی احمد ید مذکور است و روی
 احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معویة سمع المودن یقول انهم ان لا اله الا الله
 فقال انهم ان محمد رسول الله فقال الله درک یابن عبد الله لقد كنت عالی الهمة ما رضیت
 لثقیف الا ان یقر ب اسم رب العالمین این شور ادب که از زبان معاویه سزده
 گناه ابلغ من التصحیح در باب تکیه سید انبیاء و حسن اسلام معاویه است اما وصیت

فقال مات الحسن فقال اعلی وسمه ابن فاطمه بکیر فقال ما کبرت بشما تہ نموتہ ولكن
استخرج قلبی قد دخل علیہ ابن عباس فقال لہ یا ابن عباس بل تدری ما حدث
فی اہلبک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک تنبشہ او قد بلغنی بکیر فقال مات
الحسن الخ و زخم شری در پر سح الابرار نوشته لما بلغ معاویہ موت الحسن بن علی رضی اللہ
عنہما سجد ساجدہ و سجد من حولہ شکرا فدخل علیہ ابن عباس فقال یا ابن عباس مات
ابو محمد قال نعم و بلغنی سجدک و اسہ یا ابن اکثمہ الکی بود لاسہ حدک اماہ حفرک
و لا ینزید القضا را جلہ فی عمرک انشی پس فرق آسمان زمین در میان معاویہ و زید و ار
داون زمین از آسمان نشناختن است اقول و اقرض اموی الى الله
ان الله یضیی بالعباد برناظرین کتاب اثبات الخرافہ لصاحب نثرۃ الخلفاء
کہ بارہ از وصفش قبل ازین بر زبان خامہ تفویض نموده ام مخفی و مکتوم نیست کہ درین
استخلاف بسیار از روایات علمای ثقات را کہ ابو زکریای نووی رحمۃ اللہ علیہم
اجمعین از جملہ انہاست و در نموده ام بعنوانیکہ مدلول مطابقی آن نیست کہ معاویہ
بن ابی سفیان را این استخلاف اتفاق میشد پس ذکر جلال اللہ بن سیموطی و مانند او
در یمقام تہوہلی و تربسی پیش نمی نماید و محتمل است کہ مراد نافین الخرافہ از حقیقت
استخلاف باشد کہ کسیر الجائی نشانیدن و کار و بار سیاست مدن بدست او سپردن
است و مقصود مثبتین اثبات آن بطور سجاز بود کہ ملحق بالاستخلاف است یعنی مردم
اعلام نمودن کہ زید بعد معاویہ بر سر خلافت خواهد نشست و زمام مملکت و کشور گزائی
و حکومت و فرمان روائی بدست آن بدست خواهد بود پس نفی و اثبات ہر دو در یمقام
جمع تواند شد کما قال بعضہم قوله اول انک الی فاسق خواہند شد اقول دعوی
اجمال اگر در اصل جوہ است فلا بد من اثباتہ و تصویرہ حتی قلع اصل تقریرہ و اگر مراد از
اجمال وقوع آن در متعلقات جوہ است پس بمعاندیشہ نیست زیرا کہ معلوم شد کہ
در اصل جواب قبح مذکور را تقریر نتواند کرد تفصیل مرآم انکہ مدعی مجتہد در استنباط
کہ بظرافت زید دلیل مردم وقوع استخلاف است در جوہ البشر کہ قسم کہ معتقد بود ان استخلاف

بر تقدیر ثبوت ممنوع است اکنون مخاطب اسلوکی از دو طریق می باید معنی تابست کند
 که این استخلاف خلاف عهده بیان نبوده یا ثابت نماید که چنین استخلاف مخالف عهود
 مؤلفه و ایمان منقطه برای حقیقت خلافت شخص افاده میکند هنوز این دو مقدمه را تعرض
 نموده گفتن که این کلام مجمل است حل اشکال و دفع افعال از آن غیر ممکن آه یاوه گوید
 بماند جوئی است و این مرحله آخر است که استخلاف معاویه کبیره است یا صغیره بلکه بحد
 تعالی و تقدیر اگر مخاطب در پی اثبات مقدمه ثانی شود بنده را میرسد که از وی استفسار کنم
 و گویم که اکنون بگو که این خلاف عهده کبیره بود مبطل خلافت یا صغیره بود غیر مبطل و بر هر
 این استخلاف چگونه مفید تواند شد و اتباع این استخلاف مردم دیگر را چه بفرود بگردانند
 یا وصف تفصیل که در هر باب درین کتاب نموده میشود مخصوصا آنچه در منہج اول از
 کتب محدثین مبطل تمام و شرح مالا کلام فتنه نشینده و در کتب معتبره ندیده که اهل است
 انقیاد و تحفه و سلطان در امور است که مخالفت شرع نباشد و از قبل کبیره و صغیره بود
 و ازین رو فرقی بریزید بر امور دلعن و شیع مجتهد شیعه خواهد شد و قبل ازین
 معلوم نگشت که دلیل بر فسق و کفر اقامت باید کرد هنوز بجهت الزام را پیش
 می رود ولی دلیل و برهان هر چه میخواهد خاطر خود را ندکزش خورسند بنیاد
 می توان گفت که فسق آنها در صورتی خواهد بود که بر غزل معاویه قادر باشند
 یا می مطالب با بنیتند ابر تاریخی دان پوشیده نیست که جناب امیر کرم الله وجهه
 بر غزل معاویه بن ابی سقیان در وقتی که او ناظم ملک شام بود قدرت نیافتند و حال
 آنکه در یک خلافت و تحت امامت را زیر و زمین داده بودند و کفایت آنیکه
 امارت نه داشته باشند معاویه در آنوقت ثروت و جاه و اقتدار از اید الوصف
 پیدا کرده باشد و اختیار او از یکی هزار و از اندک به بسیار رسیده و چون
 سابق ازین از تقریرات علمای امامیه بدربافت رسیده که همه کس ندعیم استحقاق
 ریزید بودند پس حیت شان بر تقدیر ثبوت استخلاف هم نخواهد بود مگر تا بر ضرورت
 و تا چاری و شاید ظلم و ستم بعد ازین اثبات تعد معاویه نیز بر عهده مخاطب است

موجود است پس بد که بگویم بختی که بسبب تقادم عهد معاویه را بهوی و نسیانی در باب استخلاف
 پیش آمده باشد و هرگاه خود حضرت معصومین را از امور مهمه غفلت رود و بدو انکه بدی
 و امثال شانرا همیشه پیش آید و امور ضروری را با وصف ضرورت ننویسد و بزرگان
 بنارند چنانچه سابقا و لاحقا دانستی فاطمک معاویه و یسلمنا که معاویه عهد را در باب استخلاف
 مرتکب خلاف عهد شده لیکن معاذا الله این امر نسبت با فاطمک بر اصول امامیه از حضرت
 ابنیاصد و ریافته و امامیه آنرا ترک اولی قرار دادند که اسبق مظهرنها بمنزله لاشی است
 و همچنین فعل مذکور از فعل حضرت آدم صغی الله بر تقریرات والد مجتهد الزمانی در حسام الاسلام
 و روایات عماد محمد بن شیعہ کمر است زیرا که با وجود نبوت و صفوت ارتکاب محمد
 عهد و تکذیب ملک الموت که بقول آن بزرگ از کذب و بهتان منزله است نقطه ای
 زنده گانی دنیای فانی بعمل آوردند و هرگز در صفوت و برکزیه کی شان نقضانی پیدا شده
 پس در خلافت و عدالت معاویه که هزاران مدایح کمتر از درجه مذکور است چرا نزد مستحق
 قوری و قصوری راه باید و تفصیل این بحث بالا نرید علیه از بهان کتاب یسعی اثبات
 الخرافه لصاحب ثمره الخلاف یا بحث و المظنون ان المخاطب السفيه لا یظهر الرضا مادام
 اللسان فی فیه و النکان الامر که کذب عذابیة قوله و بر تقدیر ثانی آه اقول
 جواب این از قول که نشسته بر می آید کما لا یخفی علی اوساط الناس فضلا عن اولی النبی
 قوله و از بیجا است آه اقول جبرائیم که در اینجا چگونه شهادت علی النقی ننمود
 مجتهد الزمان سموع و مقبول گردیده ایابعد ازین در مقامات آیه جائیکه استفتا
 فیقررا جواب خواهد نوشت تصریح نخواهد کرد که شهادت علی النقی حقی از جواز ندارد
 کما در مجله فی المنهج الاول و شریف تفصیل ان شاء الله تعالی مع ذلک امام حسین
 و عبدالله زبیر و عبدالرحمن و عبید الله عمر انچه وقت انکار از سلطنت بزرگ و بزرگی
 معاویه بن ابی سفیان فرموده اند بالش غیر اذین نیست که جانشینی محمد مصطفی صلی الله
 علیه آله و سلم و حکومت بر اهل اسلام امری بس خطیر است و آخر در قیامت بحکم
 الهی ترا در موقف حساب استیاده گشته و پرسند که این امر عظیم را بکه گذاشتی و بجای

خود که یا خلیفه سانی باید که برضا و اختیار اهل حل و عقد حواله نماید یا کسی از بنی هاشم
 و مانند ایشان بگزیده کنی یا پیشوری بگذاری استیحه محصول با نقل سابقا من دانسته
 الاحباب و غیره آخر این همه تقاریر همین امر باز میگردد که بپذیرد الایق این امر میباشد و
 مساوی بابت قصد استیعنی خلافت امر شرعی را امر کتب میشود و عهد سابق را برهم میزند و
 مخالفت صحابه کبار که او را در خلیفه اخلیفه کردند اختیار می نماید و او را باید که خلافت را با اختیار
 بزرگان دین برگرداند و درین تقریر بسبب جامعیت همه امور مندرج گشته کولفظ صلیح
 صراحت مذکور شده باشد قوله حتی اوریح صحابه الخ اقول رضای اوریح صحابه
 یعنی عبدالله بن عمر از عبارتیکه مخاطب آورده در غیر منع است مدعای آن بزرگوار است
 که محمد بن قیسده اند بلکه مقصودش از اجتماع مسلمین اتفاق عطا در وسای دین است
 که همه ساین باشند و کسانیکه اهل حل و عقد و دوجه اسلام نباشند کلام در اینها نیست
 و اینها به تفصیل تمام از کتب معتبره فریقین دانسته شد که عوام را درین امور کسی نمی برد
 و از انکار دین جناب امام حسین اند و حال آتای آنجناب اشغال و اقران او قسمی که
 بود بر ظاهر بود پس گویا جواب عبدالله عمر از قبیل تعلیق بمحال و از جنس است که می
 لا تقدر لهم ابواب السماء حتی یلج الجمل فی مسم الخیاط است و با
 می باشد که مستحکم را در خود را با ثبوتی ادا میکند که مخاطب خلاف مرضی خود ندانسته در روان
 روشش بیخ نمی نماید خصوصاً وقتی که هیچ امری از امور در باب انکار چیزی که او در خوا
 رده باشد حکام کلام باقی نگذاشته باشد پس در محفل بودن اینست که در واقع کو با نقیض
 مدعای مساوی بود و بنده برای کلام عبدالله بن عمر که ارشاد ام شک و در بنی نیست و این
 بابی است از باغت که حکام مطاع خود را نزد مخالف خویش بعنوان شایسته ادا کند و او را از دل
 دست ندید که قال الشاء مطهرع که نیم سنج بر جا بودیم کباب محمد احرانم که صدور
 بیست و نهم برضا و شنودی از بنی هاشم بود که در وقت روداده زمانیکه مساوی بقیه جات
 بود و انواع چیلها و اقسام تدابیر برای اخذ بیعت از عبدالله مذکور و انشای ترغیب و ترهیبها
 در خلوت و جلوت علی سحر به عمار و القدر بقرین بعمل آورد و زمین را با آسمان دوخت و هیچ کس

از آن سودمند نگردد و وقتی که معاویه جان بخان افرین سپرد و یزید پدید حاکم بدینه را از آن اعلام
 و بیعت از عبدالله عمر و امام حسین و غیره صادر خواست و تا یکدین بنوع نوشت که اگر بیعت نکنند سرای
 نشان یزید فرستاد نویت بهجرت و تعلیق ابواب رسیده و هرگز عبدالله ند که بیعت نکرد و چون امام یزید
 از که بسوی اقیانوس فرمود در آنوقت هم بیعت اتفاق نیفتاده چنانچه شرح این امور بخوبی ترین
 و جود در این دستاویز هرگاه خبر جا بگذارد بیوشش پرداز یعنی شهادت بشنیده که بلا متحقق گشت عبدالله
 بر نقل شیخ حلی امامیه در پنج اتحی بسوی یزید خطی فرستاد و بخطاب آن ظالم پیکال امور حق را یاد
 کرد و شهادت امام حسین را مصیبت عظمی و دایمیه گیری نوشت و احداث و بیعت یزید شقی را
 بر ملا در آن مکتوب ظاهر نمود پس معلوم نمیشود که بیعت و رضا عبدالله عمر در کدام زمان است
 اکنون خبر آنکه بلفظ یا یغیا که در حدیث او واقع است مجتهدین امامیه تمسک نمایند چیزی درست
 ندارند و حاش در او اوراق گذشته بعد از آن معلوم شده که حوصله مخاطب غالباً از احاطه آن
 کوتاهی کند تا بحجاب چه رسد و اندک انصاف مرغی شود و ملاحظه رود که پنج عاقلی بخمال خبرش
 می تواند گذرانند که رضای عبدالله عمر در واقع حره بظهور پیوسته که قتل اصحاب بسوی زاری نشان
 و انواع امانت مسجد شریف نبوی چنانچه در احقاق اتحی نور الله شوشتر بیعت بقول آمد یا بعد از آن
 که آن شقی مجاهده بیت الله شکر گشتی نمود لاجل و لا قوه الا بالله و این امور در کتب فریقین
 صریح است که در ظلم و عدوان یزید پدید بیان کرده اند و از عجایب قدرت الهی آنکه
 نور الله شوشتر در کتاب مذکور جای که بحث مکتوب عبدالله عمر مرقوم است آنچه گفته دلالت بر آن
 دارد که عبدالله عمر در آنوقت هم بیعت یزید نکرده تا برضا و ششودی چه گفته شود محصل کلامش آنکه
 چون یزید میخواست که بر دو کس از امام حسین و عبدالله عمر بکشد و آن روی و در باره یکی از این
 بر آید عبدالله بن عمر بعد از شهادت امام حسین یزید را تخویف کرد تا جراتی و جسارت او را بعد از این
 برین امور باقی نماند و نوشتن مکتوب مذکور از محبت امام حسین نبود انتهی و وجه دلالت بعدی عیا
 که محلیح بیان نیست زیرا که بعد بیعت یزید و رنج در آن خوف و خشیت قتل نزد عقلا مسموع و
 مقبول نیست و از اینجا باطل شد آنچه دیگر علمای امامیه گویند که عبدالله بن عمر و یزید خلافتی ندا
 و عبدالله عمر از یزید سزاوارتر بود خلافت را اما آنچه در یا معاویه و اتحاد او بر بیعت یزید

نمایه هانامشای آن غیر از اعماض و چشم پوشی از اصول امری دیگر مقبول نمیشود ایاد کتب
 مبسوطه خویش ندیده اند که بعضی از مجتهدین امامیه با وجود بدعت بودن چیزی که کشش دخول
 در ابواب است آن خبر را از مباحات بلکه مستحبات شرعی گردانیده اند از آنجمله است حکم نمودن
 بعضی از اکابر شیعه باینکه در اذان نماز صبح الصلوة غیر من النوم باید گفت و حی علی خیر العمل زیرا که
 باید کرد و بعضی جمیع قائل شده اند خواجه از پدایم شفا ه الله عاجلا و عظاما عاجلا در رساله
 خویش ذکر فرموده با آنکه عماد تکلمین و محدثین و مجتهدین ایشان در بسیار از کتب معتده تصریح
 کرده اند که این جمله از جمله بدعات خلیفه ثانی است رضی الله عنه حتی که مخاطب نیز اعتراض بر حق
 عبارتش نموده و آنرا از بدعات فاروقیه گمان برده گاهی بعضی انشا الله تعالی هرگاه مجتهدان امامیه
 با وجود حکم بکتاب احداث محاذی من ذلک متوقع حصول اجر و ثواب اصفا فامضا عقده
 باشند غایت کار معاوین نیز همین امور خواهد گشت و اگر در قتل و قتال و جنگ جدال یا خلیفه بر حق
 سلوک را در بنیاد و اهلک مسلمین است فتوی بجواز و استحباب امور محدثه سیما احداث کسبه
 حاشش نزد امامیه ناگفته به است هلاک مثنوی جهان و جهانیان است یا نه چشم از حق نباید پوشیده
 و بیاطل محض نباید گردید و مستویم مساو که این شب و ایش متعرض گردیدند و نام نشانی
 از ایشان پیدا نیست خواجه بعضی از فقهای امامیه تقریر میکنند و انجام کار را ندانند زیرا که
 این علما هنوز در بلاد ایران بلکه هندوستان هم موجود اند که جمله مذکور را ثور را با حی علی
 نیز العمل در میکنند در زمان سابق را تم احکوف را تا چند ماه در مسجدی قریب ترکی محل
 بنا بر تفصیل بقیه بعضی از کتب و کسبه در خدمت بعضی از اکابر افاض الله علیهم انوار غفرانه
 و میکنند بجهت جنبه اتفاقا قامت افتاده بود پاسی از شب باقی مانده باشد شخصی
 یا تنگ ابل ایران بر غرقه بامی که محاذی مسجد مذکور بود در اذان صبح هر دو جمله را جمع
 کرد چون صبح روشن شد و از نمازش فقیر را با جمعی از احباب فراغت رود و این
 واقعه را در بروی شان بر زبان آوردیم گفتند که برای اطمینان قلب میخواهیم که اگر بار دیگر
 از بعد ایشنوی ما را هم اعلام کنی و از خواب غفلت بیدار نمایی چون ساعتی از شب
 باقی ماند آن شخص بستر سابق بانگ نماز صبح یا و از بلند آغاز کرد جماعتی را که خفته

بجز آنکه مردم همه کس بگوشت خویش شنیدند و اطمینان نام بهر سید چون کتب امامیه نیاز
 ضرورت معلوم بمطالعه فقیر در آمد و انستم که این واقعه محل استبعاد و استغراب نبوده
 و اگر این قسم اجتهاد بایست امامیه در باره طهارت و نماز و صوم و ایواب زکوة و مناسک
 حج و زیارات و معاملات بر شمارم و مثنی المطلب و مختلف را از کتب ائمه عظام امامیه بنظر دارم
 و فتری طویل و کتابی در ازمانند قواعد دینیه فاضل محمد امین استر بادی و مواصل بقول
 مرزا محمد اکبر آبادی می باید نگاشت احادیثی از اخبارات از عجایب زرات
 و غرایب مهنات آنکه مخاطب رئیس الامعین در رساله تحلیل المتنوعه سی تصنیفیه که برای تقرب
 معتقدان و نه نوشته بر جمله الصلوة خیر من النوم که بشهادت کتب معتقه امامیه در احادیث
 ائمه امرت ای آن وارد است و زینهار بر غایت اسعی علمای ایشان که محل بر تفسیر باشد محمول
 نتوانند که استغراف انشاء الله تعالی از راه ماعاقبت اندیشی زبان اعتراض میکشند
 و این جمله از جمله بدعات فاروقیه دانسته میفرماید طرفه ترا که زیادت فرمودن الصلوة
 خیر من النوم و اسقاط حی علی خیر العمل دلالت دارد بر اینکه قطع نظر از کمالات دیگر ذین
 و ذکای خلیفه ثانی بدرجه قصوی بوده و الا امری را که بهترین اشغال باشد از خواست بر هیچ
 وادون بعید از بیداری و هوشیارست انتهی بلفظ اقول فراوان است
 که جناب مجتهد الزمانی برین لفظ و معنی حروف گیری میکند و آن را از محمد ثبات خلیفه ثانی
 می انگارد و حال آنکه در کتب استدلالية فقه امامیه مثل معصم اشعید فی احکام اشعیریه
 که غالباً بنظرش نظر بادهای اجتهاد در آمده باشد چنان بیاید فقیری آید که علمای اشنا
 عشریه که بانی مبانی اجتهاد بودند و بجانب ائمه تقرب را پیدا داشتند فتوی بران داده اند
 که در اذان نماز صبح الصلوة خیر من النوم باید گفت از جمله شان این حدیث و بعضی است
 و متوجه میاد که اینها در محکم قیاس اطلع نظر ساخته باشند زیرا که انشاء استی که قیاس
 مجتهد الزمانی مقتضی آن است که کسی از عقلا باین قسم کلام مستحکم نمی تواند شد بلکه احتیاج
 و احادیث ائمه را که مانور باظهار ما هو الحق بوده اند و الا دیدیمت خویش ساخته اند
 از جمله آن حدیث بزرگ است که در همان کتاب مذکور است از عبدالله بن کسنان از

حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود در اذان صبح بعد از تحوی علی خیر العمل الصلوة
 خیر من النوم بگوید براسه اکبر لا اله الا الله ختم کن لیکن در اقامت الصلوة خیر من النوم
 بگو که این جمله فقط برای اذان فجر قرار یافته است نه موضع الحاجه من احدی شالمذکور
 آدم بر بنی که جناب شیخ المفضلین امام اعظم متشعین مجتهد المجتهدین مثل این روایت
 را در کتاب استنبصار بر تفسیر حمل میفرماید حیث قال فاما رواه محمد بن علی بن محبوب
 عن احمد بن الحسن عن حماد بن عیسی عن شعیب بن یعقوب عن ابی بصیر عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال السناد والتوثیق فی الاقامه من استنه الحسین بن حمید
 عن فضال عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر قال کان ابی یزید فی میتة
 بالصلوة خیر من النوم و لو رددت ذلك لم یکن یأس و اما شبهة من انجبرن بما
 یقمن ذکر هذه الالفاظ فاما محموله علی البقیة لا جماع الطائفة علی ترک العمل
 بل غلطه این کلام محل حیرت اهل خبرت است بحد و **اول آنکه** از احادیث کلینی
 و اخبار بیکه خود این شیخ در اقادات خویش معین از حضرات ائمه هدی روایت
 میکند چنان بوضوح می نماید که هر یک از ائمه در ضعیف خویش یا مور یا مری و دیگر می گوید
 بود حضرت امام باقر و صادق را این امر تا یکده تمام شریعت نزول یافته بود که با شریعت
 حق باید کوشید و از کسی نباید رسید و این حدیث در کلام مجتهد الزمانی نیز بر مقام
 خویش خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حمل احادیث این بزرگان بر تفسیر استیصال
 اصول موضوعه خویش نمودن است و اگر این حدیث و نزول صحف قابل اعتبار
 نیست پس در وقت تاویل از جانب ائمه هدی درباره تطبیق اقوال مختلفه و افعال
 متفاده شان این حدیث و کتاب مختوم را ذکر کردن دادستیافت دادست ؟
 دوم آنکه آنچه در کتاب بنظر می آید بر روایت عبدالله بن سنان بروایت دلالت
 بر آن دارد که حی علی خیر العمل را با جمله الصلوة خیر من النوم ضمیمه باید کرد پس تفسیر
 و اظهار درود درین یک حرف متعارف شده و ذلک اجتماع النقیضین تفسیر میشود بر فرض
 و تقدیر در قی صورت می یست که فقهای اهل بیت که ائمه هدی در بلاد ایشان اقامت

افتاست می نمودند قابل بآن میبودند و حال آنکه ندای می علی خیر العمل از حضایع شیعه
 است خواجه صاحب معتبریم بر معنی تصریح کرده و تاویل تفسیر را که شیخ بارتکالیش مضحک
 از باب عقل و نقل گشته و قد عرفت آنجا بجوی نخریده و لفظ الصلوة خیر من النوم را بدون تفسیر
 از جناب امجدی مانور دانسته سووم آنکه دعوی اجماع قابل اصفا نیست شیخ المفسرین خیا
 میدالی بنور از مذہب قدای خویش که اسامی بعضی از ائمہ اند که رشد بخیری گرفته یادیده و دانسته
 براه عناد و عصیت رفته باجمله معلوم شد که مجتہد الزمانی را در پس محبت اہلبیت دادناست
 دانست و اعتراض بر حضرت امام زین العابدین که ندای الصلوة خیر من النوم از معمولات کت
 جناب بود و ہم بر حضرت صادق که این کلام را از فضول الزان صبیح اعتقاد می نمود و در رد کردن
 استغفر الله در حقیقت این اعتراضات بجناب سید کائنات بلکه خالق ارض و سموات می کشد
 زیرا که ائمہ ہدی درین امور صغیر بودند و آنچه بر السنہ این بزرگان رفته بلا ریب و حی منزل کما فی الکتاب
 و غیرہ لہذا در مقام برا حدیث اہلبیت اتفق نمودم و مایہ النزاع را از کتب معتبرہ امامیہ ثابت
 رسانیدم حاجتی بدان نیست کہ سنن الصلوة خیر من النوم را از قرآن مجید کہ در حقیقت نزد مجتہد
 الزمانی بایض عثمانی پیش نیست ثابت کنم جناب مخاطب باین علم و دانش دعوی اجتہاد و در سردار
 نفوذ باطن بلیست انفس و ہوا جہا باز باصل مطلب میروم و میگوم قطع نظر ازین امور
 در اصل استغنا خود بہ بیند کہ مخاطب دعوی اجتہاد استخلاف اہم دعوی میکند و میگوید کہ
 دلیل دیگر بر نبوت و صحت خلافت و امامت نیز یہ صحت استخلاف معاویہ است و در مقام اجتہاد
 فرمودہ است خلاصہ اش غیر ازین نیست کہ او مجتہد بودہ شاید کہ تا ویلی بکار بردہ باشد دعوی استخلاف
 را این احتمال چگونه کفایت خواہد کرد این ابدیلی ثابت نماید کہ معاویہ جواز استخلاف را بطلان
 دلیل ثابت کردہ بود آیا در کتب مناظرہ ندیدہ یا بگوشتش و رسیدہ کہ دعوی امری با احتمال کافی
 نمی تواند شد علی سوجہ را احتمال کفایت میکند سلمنا کہ معاویہ دوبارہ استخلاف تا ویلی اندو
 باشد و لیکن فائدہ بخیاال مخاطب نمی تواند بخشید زیرا کہ در صورت لائسلم کہ حقیقت خلافت
 برای نیز یہ نزد اہل سنت لازم آید و المذہب عاہدہ ادون ذلک و المذہب مطالب
 باینہ زیرا کہ سخن درین بود کہ از استخلاف کہ اہل صحت خلافت نیز یہ معنی مایہ النزاع لازم می آید

اما احتمال خطای حسن مجتبی پس فوج است باینکه معلوم نیست که جناب مخاطب این احتمال را
 بر کدام مذہب از فریقین مبتنی ساخته اند لفظ مذاق نیست نص در بعضی است که بنیاد بر احتمال بر
 اصول مقررہ اہل حق واقع شدہ ولیکن از دعوی اجہاد و ہمدانی دادعای مطالوکت نیست
 سخت بعید می نماید کہ احتمال خطاب بجناب حسن مجتبی را یا بدینک جامع بخاری و دیگر گشت حدیث
 کہ الزام صحت در آن نموده اند حاضر است در مناقب آنجناب از حضرت سید المرسلین عین
 این صلح بروایت مستفیضہ صحیح رجای خود ثابت است مدعین مزید ولای اہلست را
 کہ نواصب از مکاریہ شان متغافل و خجل باشند بجالی نیست کہ وثیقہ صلح را بر خطا حمل کنند
 و رای مساویہ ابو سفیان ابر خلافت آنچه در علیہ این صلح بود صواب قرار دہند و لفظ اللہ ^{جمله}
 یاد اہم یاد اورد حق مساویہ نصب العین دارند و از مناقب ریحان رسول اشقلین چشم نا عابت
 بین پیوستہ و آئندہ را کان لم یکن پذیرند و لفظ ہمت بر مکر جان بر بندہ تا خلافت نیز
 را اثبات رسانند لک ہوا آنجا ان المبین و ازین مقام صریح ہویدہ شد کہ لفظ ہمدانی نیست
 برگزرجای خویش نیست و اگر اساس این اعتراض بر اصول و روایات شیعہ است چنانکہ
 صاحب کشف الغمہ کہ مخاطب اجہاد ماب بدعت او بعد ازین مشغول خواہد شد و در حق او
 لفظ اعظم خواہد نوشت و اعتراض او را در بابہ استناد امام اعظم اول و تائید او قبول
 خواہد کرد آنرا بطریق روایت کردہ و دلالت بر آن دارد کہ حضرت شہید کہ بلا خود این
 صلح و صلحنامہ را حظای محض دانستند بلکہ در تخطیہ ان جناب از ہنم ترقی کردند و دیگر
 محدثین امامیہ نیز این را مفضل نوشتند پس رجای خویش است نہ مقام افتخار قوم بدانہ نیز
 زیرا کہ الزام اہل سنت بروایت مذہب خود خلافت عہد است کہ والد بزرگوار مخاطب در
 صوارم و غیرہ نمودہ اند ^{الذی} ^{مفسر} ^{این} ^{قد} ^{مطمح} ^{نظر} ^{باشد} ^{کہ} ^{عین} ^{صلح} ^{حسنی} ^{از} ^{ان} ^{فرق}
 الانبیاء علیہ السلام ^{نزد} ^{ما} ^{ثابت} ^{است} ^{چنانچہ} ^{تصحیح} ^{آن} ^{نزد} ^{رفعتہ} ^{از} ^{موصوم} ^{یعنی}
 خاسر اصحاب و ازین اصول و روایات دانند آن کہ سابق نموجہ و بعضی شطر ہما
 ان را بہ تہلیل عیان میشود کہ ثاب بنمو را کہ برای حسن مجتبی ہم نازل شدہ بود اصطلحی بنا
 و الا لام آید کہ جناب امام حسین علیہ السلام ہمدانیان و حصول علم ماکان و مابکون آنرا

یاد نمایند و علماءی کشیده با وصف مرور احتیاط آنرا کماهی فراموش سازند و لازم ذاتی
 نهیب امامیه همین است که معرفت سابقا و لاحقا ان بذالشی عجاب و متوهم نشود که
 میرا بودن از سهو و حصول علوم لدنی بعد از امامت می باشد چه این و هم خلافت اصول موضوعه
 حسن صفار کلینی اعور و روایت اعمی و احول کمالیغنی است اما آنچه ذکر دعای نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در حق معاویه کرده پس بر دعای او که اصحابت رای معاویه در
 باره اختلاف یزید است دلیل تواند شد زیرا که نزد فریقین هر نادی را که در هدایت
 او انتظاری باقی نیست ضروری باشد که جمیع اقوال و افعال او بر حق و صواب موجب
 حصول ثواب باشد نه بینی که صدوق شیعیه در عیون اخبار از امام رضا رضی الله عنه حدیثی
 روایت کرده که مضمونش اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که رعایت
 حق من در باره اصحاب لازم گیرد و بایشان تعرضی نرسانید و اصحاب من مانند ستارگانند
 پیر که پیروی خواهید کرد راه دین خواهید یافت امام رضا فرمود که خیر اهل بغیر و تبذیل کسی
 از حکم مستثنی نیست نامی اصحاب که بر طریق رسالت امام صلی الله علیه و آله و سلم رسوخ
 داشتند همین حکم دارند که در افتدای آنها راه نجات نیست می آید پس با عترت افسانی
 شیعیان سلمان و ابوذر و عمار و ابن مسعود می باید که بسبب اادی بودن شان
 که در لول حدیث مذکور است مأمول از خطا باشند و حالانکه بالاتفاق حضرت ابوذر
 در سبیل زکوة و عید الله بن مسعود در قول بعدم خبر نیست معوذتین لبست بقرآن مجید کما
 روی استاد الکلبینی فی تفسیر و عمار بن یاسر در حصول شک تردود و حیص و حص در باره
 امامت مرتضوی بلکه وقوع دیگران نیز درین امور یعنی شک تردود مذکور در کشم و مجار
 و غیرها بطریق متسوعه براه خطا رفته روایت پس با معاویه چه گمان توانی کرد که غیر از
 جمله دعا در حق او چیزی در بخدیش وارد نیست و بر همین قدر اکتفاست که خدا یا او را
 اادی و مهدی گردان بخلاف ابوذر که او بر طبق روایاتیکه امامیه بدان اعتراف دارند
 و مجلسی در حیات القلوب و غیران اخراج کرده صدیق است بوده بلکه در حق او و علیه
 مسعود اینهم روایت که این نزد معتقدای اصحاب اند علی الاطلاق و باید پیروی از

بکنند چنانچه کتاب ارشاد معوری هم علی ما نقل عنه بران ادل دلیل است و برای عبد الله
 بن مسعود اینهمه درین کتاب از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثناء نیست
 لاشی ماضی بها این ام عبد و کرم است لهما ما کرمه این ام عبد و کرمه این کتاب بر طبق
 اظهار عاید طایفه خویش اسحق بودن ابو ذر و این منقبت خاص این مسعود را از
 قطعیات شمرده و باعث یقین و اطمینان دانسته و حال عمار خود عیانست که جمله
 بین عینی در حق او با اظهار مخاطب در همین مقام صحیح شده و برناظرین کتب حدیث
 پوشیده نخواهد بود که مناقب این بزرگان درین قدر قلیل محسوس نیست علما در باب
 فضایل اینها و سبایل براسها پرداخته اند هرگاه حال بر نمیتواند باشد بیچاره معاویه
 بن ابی سفیان که در حق او این مصراع بی کلفت صادق می آید مع جلالت خاک را
 با عالم پاک با که می پرسد و برای ازاله خطائی او در باره استخلاف بر تقدیرند کور
 برگزین عارفی سلیبی مفید نمی افتد و آنچه گفته که یقین است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نزد سیدان مقبوله عا باشد **جو البش** ای که بی نزد اوست همچنین قرار
 افتد که آنحضرت مقبول الله ابو دوی یکی از جمله دعای انتخاب است که فاروق اعظم
 اسلام آورد و آثار اجابت دعای شریعت که خدا یا غالب کن اسلام را بعمر یا
 با اهل چندان بمرتبه ظهور رسید که جز فرق انصاف دشمن کسی از اهل اسلام تا
 این وقت با نکارایان حرفی نزده و لب ننگشده همچنین دعای دیگری که شرح آنرا
 طحا سیر طوال می باید تعجب دارم از عقل و سیاست متکی ار یک اقبال که در مقام معنی
 دعای حصول عزت اسلام با بیان فاروق چه بیخ و تابها که نخورده و چه اقوال که یک
 که برسان قلم نه سپرده باز بطور استغاثه رو بروی عقلا از دست اهل حق نمی آید
 و بر حسن تقریر خویش بر خود می بالد با کجمله او را درین باب انکار شدید است و عقلا
 و نقل این عبارت از موضوعات شمرده چون مقام تطفلی است مناسب نمی نماید
 که تمامی عبارت او را نقل کنیم و زیر و زیر بنایم ان شاء الله تعالی بشرحی و تفصیلی که فریتی
 بیان در تصور هیچ فردی از افراد ایشان نکند رد جواب رساله او که دران این بحث

بگویند که این
 کتاب است

واقع شده می نویسم چنانچه بعضی از اجزای آن پراپه نشود پوشیده امیدواری از عیاش
 انجام بیاورم تا تم تفصیل نقشه اشتغال پذیرد و صورت تمیض و تیز
 بعنوان مقبول بر دین اسلام با مجاز و اجمال اشاره میکنم بدانکه بعضی عبارات سنگی است که
 فاروق اعظم غرق در غربت داشته پس این حادثه را علمای سنیان از پیش خود بر تافته اند
 و حاشا که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این عا که مخالف عقل و نقل است بزبان مبارک آورده
 باشند انتهی افسوس که این اعی بحکم را منور خیری نیست که این عا چنانچه در ادعیه نوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در کتب الحق مرویست همچنین در کتب اصول معتبره امامیه لولا الاختصار
 طریق این حدیث را از رسایل فصل بن ثانیان و تصانیف شیخ طبرسی و طوسی و علم الهدی و شیخ
 متبع کرده بروایت مسعودی عیاشی و نقل ملا مجلسی در بحار الانوار یعنی مجله چهاردهم آن که از ا طول
 مجلدات توان گفت و کتاب السمار و العالم نام است اکتفای و در زم طای مذکور میگود که
 روی العیاش عن ابی القریه علیه السلام ان سول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اعز الاسلام بعین الخطا
 او بابی جمل بن شام آری فرق نیست که دخالت انچه در انهم مرویست که بعد ازین عا که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمودند این آیت کریمه و مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَافًا ابراهیم
 پوشیده ضم این ضمیمه نزد خود خرده بین بران دادار جهان افرینست که اهل اخلاق را بنقره
 شان مقتضی میفراید چه ازین ضمیمه اصل دعای الحق بدالات و اضحیه و مینه قاطعه ثابت میگردد
 تفصیل این اجمال آنکه اگر فاروق اعظم و ابو جهل غرت در قبایل قریش نمیداشتند
 تخصیص عامی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در اسلام ایشان بقطعه مذکور که خدا غرت بد اسلام را
 بعیر ابوجهل که اکنون بلا ریب و تردیقین در کتب معتبره ثابت لغوی افتد بلکه از تقدم نام
 فاروق مزید غرت و غرت او هم ثابت میتوان کرد و الا می ثابت که نام ابوجهل را مقدم
 می نمودند حالیا که خاتمه مذکور حدیث حضرت امام باقر که در حقیقت ممنوع و لیکن امامیه در اجزای این
 تاویل و تویل در کلمات هدایت آیات ایشان دین ندارند ضمیمه شده علمای امامیه را جای این
 قیل و قال و مقام بحث و جدال هم باقی نماند زیرا که این جمله بسبب آنکه مشتمل بر مذمت فاروق
 است و بنیاد این تاویل را یکبارگی که حمل کردن این حدیث بر تعقیب باشد میکند و اصل دعای الحق را

بر جای خود نایب می کند و الحمد لله بفضل المعام علی ایام النبیه علی الله انصام چون فایده فیه مذکور
مقتضای مثل مشهوری عمد و شود سبب خیر کرده خواهد بود و استی الحال بعضی از قرآن بلکه دلائل
بر وضع و افرا و ضم ضمیمه بشود که این جز خاتمه آیتی است که در سوره هفت واقع است قال الله که
وَمَا أَزِفْنَا لِلْمَلِئِكَةِ السَّجْدَ وَالْإِلَهِ الْإِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ
أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُوا ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِكُمْ لَعَنَ اللَّهُ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا
مَا أَشْهَدُ لَهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَعَدِّينَ
عَصْنَهُ إِلَّا بَشَرٌ نَقِصَ يَرْدُ كُورِ قُرْآنٍ مُجِيدٍ رَامِعًا دَائِدَ بِرِجَالِ الْفُطَالِ سَاقِثٍ وَنَظْمِ سَابِقٍ وَلا حَقَّ رَا
بِرَبِّهِمْ كَرَدَتْ وَخُودِ هَدُوقِ مَامِيَةِ عَالَمِ الْهَدُوقِ وَامِنْ الدِّينِ وَنَائِدِ أَشْيَانِ يَقْضِي سَيَكُنْ كَرْتِيبِ
قُرْآنِ مُجِيدٍ حُجَّتِ كَمَا فِي تَحْجِجِ الْبَيَانِ وَغَيْرِهِ قَطْعِ نَظَرِ أَزْدِ الْاِشْرَافِ تَزُولِ الْاِيْمَانِ تَزُولُ دَهْشَتِ كُودِ
عِيَّاشِي كَفَّةِ لَيْسَ اسْتَطَامِي آيَاتِ سُورَةِ كَيْفِ رَا حُجُوبِ خَوَابِ بُوْدِ مَعَ ذَلِكِ اِكْرَاذِ غُرُفِي
وَأَسْمَاءِ وَرِسْخِي آيَاتِ مَعْلُومِ نَائِدِ بَطْلَانِ ضَمِيمِ عِيَّانِ شُودِ مَحْصَدِشِ مَعْرِفَتِ كِهْ اِبْلِ ضَلَالِ وَتَلْسِيسِ
اِعْوَانِ وَانْصَارِ خُویشِ نَكْرَدَانِ دَامِ وَدُرْ قُرْآنِ مُجِيدِ وَرِخَا طَلَبِ اَنْشُورِ صَالِي اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمِ جَابِجَا
وَارِدِ كِهْ اِي نَبِي طَاعَتِ كُفَرَارِ اِتَاعِ سَاقِثِ زَهَارِ كُنْ وَجِهَادِ لِسَانِي وَتَقَاتِ كِسْفِي وَشَتَا
رَا بَاشِيَانِ رِيعِ اِرَا بَاشِيَانِ رِيعِ وَاَسْ اِرَاهِدِ هِيسِ مِيَايِدِ كِهْ خَبَابِ خَاتَمِ السِّنِينَ عُمَرُ فَارُوقِ رَا
مَقْرَبِ مَلَاظِمِ صَحْبَتِ وَشِيرِ مَعِينِ خُویشِ مَغِيرِ مودِ اَزَا شَاذِ نَكْرَا حَبَابِ كَلِي حِي نُوْدِ وَجَالِ اَكْ
رَوَايَاتِ وَاحَادِثِ مَتَوَاتِرَةِ اللفظِ وَالمعنى واصل برین خصوصیات است و احادی از علمای
الحکما آن نمی تواند کرد اقدم و افضل کتب ایشان که نسخ سلیم بن قیس بلالی است کما فی البحار
للمجلسی دلالت بر آن دارد که اصحاب ثلثه و اعوان و انصارشان همه مقرب پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم بودند و شیخین ادرین باب بقیه اولی و مرتبه قصوی حاصل بود و خاتمه از جادیت
جامع الاخبار خود پیدا و هوید است که این هر دو بزرگ در بارگاه رسالت احاطه نامه داشته
اند و تحریحات دلیلی و تجلی بندهای بنده می کنند که این دو بجه می ستولی بوده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رقیق و رفیق بسیار از امور را بر صوابید ایشان که آشته بود
و احادی ایشان را باقی بر ایشان داشتند و باحسانات اینها شکر گزار بودند و در مقام

بنا بر اختصار بعضی از منقولات محقق جیلانی که صاحب فتح اسبل است و قبل ازین و زنیادی
 میقات اولی از منہج ثانی در رد و تخلف مقبولین سانی از نسبت صدیقی عبارتش نقل کرده ام
 در کرمیکم باید دانست که جیلانی مذکور پشتم هشتم از کتاب مسطور در باره رد است اصحاب
 قرار داده و کلام شیخ فاضل مدائنی را در منہج در حق طویل و عریض نقل کرده و تصریح بر آن
 نموده که این کلام از آغاز تا انجام برای هدایت و نجات اهل توفیق کافی است و
 این شیخ و استاد مدائنی که نقیب ابو جعفر نام او است در یکصدت از شیخ نجفی در گذشته
 در و ابایت و تالیفاتش دلالت تمام بر فضیلت او داشته آن کلام دلیل بر آنست که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عمر فاروق را در باب مشوره بهیات امور که تعلق با نظام ملک
 داشت و سیاست مدن بدان متعلق بود بر جمیع اصحاب تفوق و سرکردگی بخشیده بود
 و او را در انکار و عدول جبارتی و جراتی تمام بهر سیده و گفتگوی او را آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم تقبیح و تشنیع میفرمود بلکه در بسیاری از بهات رجوع برای او
 می نمود و صلاح او را در مشورت های بی شمار می پسندید و قرآن مجید نیز بموافقت قول او
 نازل میشد از جمله آن امور منع کردن او است پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز
 بر عبد الله بن ابی منافق بکند و انکار کردن فدای اسارتش بر راست و انکار کردن
 تبرج زنان پیغمبر است و انکار قصه حدیقه است و انکار امان عباس است برای
 ابوسفیان و انکار واقعه ابو حذیفه بن عتبیه است و انکار امر پیغمبر است بنده
 من قال لا آله الا الله دخل الجنة و انکار امر آنحضرت بنج نوافض و غیر ذلک از
 امور بسیار که کتب حدیث مشتمل است بر آنها و در واقعه قریظ هم اینجی صلاح
 دید او بود آنرا عرض نموده بعضی گفتند قول قول رسول الله است و بعضی گفتند
 قول قول عمر است چون فریاد یا بلند شد و گفتگو و شورش بانتهای آنجا آمد حضرت
 فرمود قوموا حتی فاما یمنی یعنی ان کیون عنده هذا التنازع و در بنوقت هم احدی عمر
 طغنی و انکار می کرده نه پیغمبر و نه سایر صحابه انتهی موضع الحاحه بلفظه و ملخصه بعد
 از استماع این کلام که با اعتراض محقق جیلانی ربهای گم گشتگان با دیده ضلالت است

و چنانچه شریف است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از پیش از پیش از پیش از خلافت بر مشهور
 فرموده و اصحاب سبب مخالفت آن در تذکره کنند و هرگز برای الزام نیست محمول نشوند
 شد مگر شک و در می درین امر داری که حضرت ختمی مآب فاروق را معین و مشرف و پیش
 قرار داده و او را بر دیگران تفوق بخشیده لا والله ثم لا والله پس مانند صبح صادق روشن
 شد که در دفع زمان و آثار چایان در شان ورود آیت کریمه مرقوم الصدور تصرفی دور از
 کار نموده این بیتان ابرایمه اظهار بستند و در حقیقت خود رسوای تمام عالم گشتند بی
 اگر علمای امامیه از انصاف و دشمنی باز آیند و ضمیمه مذکور را بسمت ابی جهل شقی باز گردانند
 و بجانش مخصوص سازند همه امور بر کسی نشیند بخیر اعراضی بر حدیث امام باقر رضی الله
 عنه می شود هیچ قباحی بعلمای امامیه در مخصوص عاید میگرد و نه مخالفت که لازم
 می آید و اتفاق هر دو فریق نیز بهم میرسد **سبحان** احدیت اسلام مکتبی را باید دید
 که عزت ابو جهل را در زمره قریش بر سر و چشم میگذارد که در دشمنان سید المرسلین
 معدوم النبط بود و هرگاه نام عزت و ناموس فاروق مذکور شود راه غیظ و غضب
 می سبازد و لیکن این ابولیب ادرین امور مقتضای وحدت ملت سزاوار باید داشت
 نفوذ با همه من فساد العقاید بعد اصلاحها الترفن مقبولیت دعای انتخاب صلی الله
 علیه و آله و سلم که گویا حکم کلی دارد نزد اهلست ثابت است بخلاف امامیه که غالب اوقات
 جناب سید المرسلین نزد این مطرودین معاذ الله بر دودالد عابوده اند چنانچه روایات
 اصول ایشان شاید عدل است آیا بر سامع اهل فراست عبور نکرد و که حضرت پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم در باره نکو ساری اصحاب خود تمجید و فراد چه دعای بد نفروده و آنچه
 بر عکس واقع شد و همچنین در باره امامت و ولایت علوی و تأییدات مرتضوی چه التجا که
 بهرگاه باری غراسمه نموده و حال آنکه همه محکوس افتاد و این امور را در دفتر طای
 هم نتوان کنجایند تقدیر این عالم اگر کسی را منظور افتد مجلدات بخار و دیگر تصانیف
 مجلسی در عبارت غریب و فارسی لفظ السین دارد و غالباً نظر بهین چهار نقطه استبان
 در عبارت بهیشت عنها منی طیب اضاف کرده و گفته یقین است که نزد کسینان آنحضرت

مقبول است که عا باشد تا اصول موضوعه خویش را مراعات نماید **قوله سوم** اگر اهل قول
 مستند گفته باشند معتقدین خلافت معاویه بر حق باشد لیکن از آن لازم نمی آید که این
 استخلاف صحیح باشد زیرا که عدم تکلیف امام و خلیع الذار و مطلق العنان بودنش
 یعنی هر چه خواهد کرده باشد غریب بعضی از شیعیانست نه مذہب الحق همچنین فرض
 بودن اطاعت و انقیاد امام در برابر او را اگر چه مخالف شریعت غرایب باشد و خلافت
 عهده و مضاد موافق بود مذہب اهل سنت نیست تا حضرات امامیه گویند که چون
 او بر خلافت خود استقراریافته اگر چنین و چنان کرده باشد هم صحیح خواهد بود و
 از اینجاست که در کتب ایشان تصریح واقع است که اطاعت و انقیاد خلیفه وقت
 در امور است که خلافت شرع نباشد کما مر فی المنہج الاول مفضلاً و این را از قرآن مجید
 دریافته اند چنانکه حق تعالی شانزداد اطاعت را در کلام خود ثابت نموده که **أَطِيعُوا**
اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ و چون نوبت باطاعت اولی الامر رسید لفظ اطاعت را
 از اینجا حذف کرده بود و اعطفت گفته فرموده و این مضمون را خصمیه است کریمه گردانیده
 که هر گاه اختلافی در میان شما ای اهل اسلام پیدا آید باید که کتاب خدا و ذات پیغمبر
 مادامیکه در میان شما موجود است و بعد از او با حدیث او رجوع آریه اگر ایمان بخدا
 و قیامت دارید تا بدانی که این اطاعت بالاستقلال نیست اطاعت اولی الامر
 منحصر باطاعت خدا و رسول اوست و بس چنانچه در اصل رساله بصارۃ العین
 اشارتی بدان رفته است و قدمای ما چه چون این مقامات را دیده و بمنزله عقل
 خویش سنجیده ندانستند که قصراً است نظیر این آیت کریمه و مانند آن تنزل شود
 قائل خبریت این آیت شد چنانچه بر ناظرین تفاسیر قد ما و کتب حدیث اینها مخفی
 نیست جویر از جمله اصحاب ائمه علی و ابی طالب و شیخ النکینی فی تفسیر الایات علیهم السلام بر خباب
 امام صادق مصدق اقرار کرده و گفته قد تنزل فان تنازعتم فی شئی فارجموه الی الله و الی
 الرسول و الی اولی الامر منکم انتهى لفظه یعنی در کتاب مجید در آخر آیت اولی الامر چنین نازل
 شده که اگر اختلاف واقع شود بخدا و رسول و امام آنرا گردانید و تحقیق نماید

که مسئلایست در قرآن مجید همین طور واقع است و اگر تصحیح کرده شود معنی این است
 بطور شیعه برگزیده نبوت منزه بلکه خلاف آن که اکتفا بر ایمان بسید اجداد و علی بن ابی طالب
 اجداد باشد چنانچه کور و شیعه محال ندارند که بگویند که در قرآن مجید فقط بر ذرا ایمان تجوید و مجتهد
 بهم اکتفا فرموده اند پس باید که اعتقاد نبوت از اصول عقاید نباشد ایمان بالامامت بخیر
 باید ضمیمه گوئیم قیاس غیر صحیح است زیرا که ایمان به نبوت انبیا علیهم السلام نیز واجب است
 قرآن مجید مفصل است اگر کسی را عاجل باشد چه ضمیمه و ضرر بخلاف مسئلایست که بطور شیعه
 نه مجمل نه مفصل و حال اما دیشتر یقین هم ظاهر که برخلاف دعای شیعه اول دلیل آری
 محدثین بسیار از کمونات ضما خود را بسیار احادیث روایت کردند و بر اساسی است
 علیهم السلام بسته و لیکن بمقتضای دروغ گو را حافظه نیاشته و در مقام پیش از این
 در سوامی شود چنانچه درین کتاب استی و نیز بعد ازین بخوبی خواهی دانست ان شاء الله تعالی
 مع ذلک در وثیقه این لفظ در شروط موجود است که پس از موت بن ابی سفیان ان بعد
 الی احد من بعده عهد ابل کون الامر من بعده شوری بن المسلمین الخ و از مقام صریح معلوم
 شد بدلالة واضح که معاویه را ناذنگی خویش این امر درست نیست و بعد از وفاتش
 اهل حل و عقد هر که اصحاب خلافت دانسته خلیفه گردانند پس حیات شریف امام حسن رضی الله
 عنده را که ام و حل است اکنون گفتن اینکه استخلاف معاویه مخالف عهد معاویه بود چنانچه
 یا تجاہل اگر در وثیقه میفرمودند که پس از موت من بعد فی سیاست الحسن این تقریر صحیح
 میشد و از پس قیاس قول فائده خبر بخبر دارد **قول** برز مجیب الظهار خبر
 خود در تتبع کتب امامیه و تصحیح اصول و فروع ایشان در ایفایات منظور نمی باشد بلکه او
 خود را با مقدار اکابر دین و پیروی ائیت و اصحاب سید المرسلین با بیجا پیغمبر و
 آنچه آنست و دست میکنند و از آنچه باطو خویش در مباحث کلامیه نگاه میدارند بر اقل قلیل که
 احاد است و در التماس آنها ای آن باشد گفتنی میشود چنانچه این کتاب اول دلیل بر است
 و کرد کم و خود را در این میان کم بفصاحت مانند فلان و پهاست برداشتن
 نمی شایسته منظور از این عبارت نگردد و فائده جلیل است سختین آنکه

عاجل

مجیب میگویی که تقریر دستور را بعنوانی آوردم که اکابر اثناعشریه هم بر آن اجماع دارند و سرباز
 چشم پوشش نمیکند و هرگاه امری متفق علیه اکابر و یقین باشد امامیه را باید که آنرا
 در اعلاای مراتب قوت اعتبار کنند زیرا که بسیار از دلائل ایشان در محبت امامت
 بلا فصل جناب ولایت و مطاعن خلفای راشدین قائم البینین صلی الله علیه و آله و سلم
 بر عموم امامیه بر همین مقدمه مبتنی است که لا یخفی علی المتبحرین و المتصفحین و دوم
 آنکه محب مصیب در ایراد و از دایه مقدمه اشاره میکند به ثبوت خلافت راشد
 بر اشیخین و ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین از طایفه عبارت ذئبقه که تخلص و تفسیر
 را در آن مدخلی نیست زیرا که حسن محبتی علیه التحیه و الثنا که امام زمان و خلیفه وقت خویش بود
 معاویه را به پیروی سیر خلفا علی رؤس الاشهاد بلکه بحدود دولت عظیم که از مودع
 بیش بودند در وثیقه خود امر فرمود پس حقیقت خلفای ثلثه معلوم شد و این هم بوضوح انجامید
 که پیروی ایشان موجب فلاح و رستگاری و موقوف علیه این صلح است که بلا شبهه بود
 تحسین و مستوجب مدح و ستایش بود که فی الجاری و تألیفات این المهور کنوا الی الله
 و محل صیغ جمع فقط بر ذرات مقدس مرقضوی کرم الله وجهه یا بر انتخاب حسن محبتی قطع
 نظر از آنکه مخالف اصول و مفاد طایفه حقیقت و عبارت است معقول نمیشود زیرا که یکمان
 باطل امامیه جناب امیر دشمنی با خلفا داشت بلکه عداوت و تبری ایشان را معاذ الله خوف
 ایمان می پنداشت و مطاعن ایشان بیان میفرمود و حال محبت معاویه با خلفای ثلثه بر دلالت
 و اظهار یقین از نوع بی هیات اولیه تو انکفت و حال اصحاب کرام و معظم تابعین آنوقت
 درباره متقدمین همچنین گما عرفت سابقا و لاحقا پس وی سیرت و عقیدت جناب امیر را
 در نحو استن باجای عجب و طرف خواهد بود فتعین الخلفاء الثلثه و ثبت حقیقه خلافتهم و الا
 یلزم ان یکون معاویه مأمورا بایصال المکاره الشدیدة الی اهل البیت الطاهرين و ایضا یلزم
 التناقض و التهاوت فی کلام الحسن المجتبی فانه فی صدور رفع البغی و الفساد و حصول الامن
 و الصلاح للعباد و الكل باطل عند النفرین فالمراد من قوله کاشترک امامیه گویند که
 هم متقدمین مراد اند و هم امیر المؤمنین و سیرت این جناب عین سیرت متقدمین بود و الحمد لله علی ثبوت

المقصود من کل وجه مسلم که بنیاد صلاح بر ضرورت بود لکن عمل بر کتاب خدا و سنت
سید مسید اینها چه کسی داشت تا سیرت خلفای ارشدین را در دل دینت این مضمون شد
حسن سیرت خلفا و اقتضای علمای شیعه در باب اینها و اخرا اینهم از قواعد شرعی است
باید که باینچیز بحسب الضرورة بتقدیر بقدر **علاوه** معادیه کی از زیادت
شروط را ضعیف بود بلکه تفصیل شروط درین مقام عین بدعائی او زیرا که چون مشارالیه
نزد اکابر علمای فریقین کما صرح به الفاضل الاخباری منتهی جوابه و رده علی الاضاح
بر سیرت خلفا نبود و نمی توانست که بر طور این بزرگان خصوصاً شیخین زنده گشته
کنند پس تفصیل بشروط و عدم اشتراط اتباع خلفائی را نشدین موجب خنکی
جبرش امیر شام خواهد بود که با اشتراط عمایه شیعه مثل سید مرتضی کمالیج من
تأیه الحسی بالمشافی و تلخیصه و تقریرات ابو جعفر النقیب کمال دار استیلا و زید
سیر کرده و نفوس خود را از اموال باز داشته و شیوه زهد و بی رغبتی از
دنیا پرش گرفته و بنیت با انواع عبادات نمودند و قناعت بقلیل و لباس
کر با پس مسلک خود ساختند در حالتی که اموال برای ایشان حاصل و دنیا بطرف
اینها متوجیه بود آنرا در میان قوم قسمت میکردند و خود را اصلا بان نمی آلودند حتی
که اهل آن زمان را از طرفت امیر المومنین و قعی نماد اینها را افضل دانسته و انتخاب
را مقصود قرار دادند بنا بر این ادعای بده عظیم بحسب تعویض عبارت مذکور
نمود و آن چند فقره را در کلام خود افزود و ان شاء تعالی فایده دیگر که ازین باب
حاصل شده بعد ازین خواهی دانست جایکه لفظ شیعه اولی در کلام مجتهد
خواهد آمد و زینها بحسب اظهار تجر خود شش منظومیت تعجب که ذهن مخاطب
باوصفت دعوی همه دانی باین دقایق میرسد **گرم** که بنای استقفا
بر زعم مجتهد الزمان بر اصول را خود فروغ شایسته اهل سنت است و جواب آن
بر روایات ایشان کافی و لیکن چنانچه فاضل اخباری در جواب ایضاح جایکه
رسیده الحاکمین روح نمایت فرموده که علمای امامیه در صحبت کلام در بسیاری از

مقامات دست بر افادات صوفیه می زنند و با قوال و افعال آنها نشستی نمایند گفته
است که تا ضمیر نورانی شوشتری بنیاد حجت خود را بر کلام اهل تصوف نگذاشته پس
در کلام مجیب مصیب باید فهمید بی اگر اکتفا بر کلمات شیعه میکرد اعتراض مخاطب
بر مقام خویش بود که بنیاد استغفار اصول است اساسی اب بر افادات علمای
ماجرای نبی و خلافت مقام چرا تقریر میکنی ولیکن بعد ازین آنچه بر علمای امامیه با تقریر
این مجتهد لازم می آید حاجتی به بیان ندارد و العاقل کیفه الاشارة و دلیل که مخاطب بر
دعوی خود که مجیب در عبارت مذکور بجز تخریج منطوق ندارد آورده در حقیقت اعتراض
بر عمایه مذہب حتی که والد ماجد خویش است **تفصیل** این مجمل آنکه تصانیف
والد او از مطبوع و غیر مطبوع و صغیر و کبیر ماخوذ از کلمات فاضل مد اینی شارح پنج
البلاغت و نقیب ابو جعفر استاد اوست و حال آنکه هر دو بر مذہب اهل حق
نیستند و ابو جعفر مذکور خود شیعی متعصب است و در میلان تمییز او به شیعیان
کسی را ریبی و شک نیست بلکه ملامه ای است ابادی را اعتقاد همین است که او درین
لباس که در بردارد مذہب اهلست را شکست میدهد و در محبت خلفا کار نمی میکند
که از شیعه صدورش نمیشود اندک غلط کفتم فقط ملامه ای را این اعتقاد نیست بلکه
بدر باقر مجلسی علیه با علیه نیز در کتاب روضه المتقین همین جاده می پاید و از اینجا
معلوم شد که بنیاد مناظره شیعه بر جعل و تبیس که از ذرات مذہب ایشان است
می باشد یعنی بعضی از شیعیان را از اعظم ستیان قرار دادن چنانچه باقر مجلسی در
بابه ابن ابی الحدید در حق البیقین و غیره تصریح می نماید و بعضی را برای اثبات قدم
مذہب شیعه شیعه و انمودن چنانچه شوشتری را اتفاق افتاد نمود بانه من التلبیس
و مساوئ التلبیس پس بنیاد اوله الزامیه بر کلمات این مردم نهادن خلافت
عبدیست که مجتهد فانی از طرف خود و علمای مذہب خود بایمان غلط در تالیفات
خویش یاده کرده اند که دست امامیه بریده باد اگر خطا عن خلفاء را جزیه مسلمات
نگرفته باشند و کتب متقدین و متاخرین مثل کامل بهائی و بکار مجلسی و غیره

موجود است که مطاعره خلفا را در بسیاری از مقامات بر اصول خویش ثابت کرده اند از
 جمله مطاعره درین کتابهاست که معاذ الله ابو بکر صدیق فرمود تا جناب فاطمه را نزد خود
 گردانید تا خانه برایت گشاید را بسوزند و به نهمی که تفصیلش بر زبان میجی از اهل اسلام
 نتوان آید نهم کردند چون که مطاعره بر اصول اهلست است کما اشرنا الیه و اعترفوا بیس
 بر اصول ایشان ثابت کنند که این امور کی ظهور گرفت معاذ الله من ذلک فذكره الخ
 الموضوعه التي یکدها روايات الفرقین فی ذلک المقام بعید عن دعا و علماء الطائفة
 کما لا یخفی علی ذوی الاقدام **قوله** اولاً لا سلم اه **اقول** درین قول جمل را
 با سوء فهم جمع کرده اما جمل مخاطب پس کتاب مهناج موجود است انرا ملاحظه کنند
 و بهینه که این شرط دران مندرج است یانه و مراد ازین مهناج آن کتاب است
 که واقعه که بلا از آغاز تا انجام دران مبسوط است و احوال احمد اهل بیت رضی الله
 عنهم اجمعین به ترقیب زمانی دران کتاب مفصل و مشروح است و اما سوء فهم
 پس به آخرتیه رسیده که عرض و طول آنرا مانند هر دو ساق مثلث که در برابر
 سلی برآنت پایانی به پدیدت بیانش بر سبیل اختصار آنکه از فید اکثر مومنین
 بر ناظرین و سامعین هوید میشود که با اعتراض مخاطب بعضی ازینها این شرط
 را هم ذکر کرده اند و حاصلش چنانکه دانستی بر فهم مجتهد زمانی است که در وثیقه
 امام حسن اینهم اندراج یافته بود که معاویه بن ابی سفیان و قتیله اختلاف نیزه
 نمود اینهم گفت که ترا باین شرط خلیفه و جانشین خود میکنم که بحسین بن علی رضی الله
 عنهما تعرض نرسانی و همانا این علم غیب اخبار است از شی قبل از وجودان و خل
 این امر در شرط مذکوره کی ممکن بود تا جناب مجتهد ارشاد نمایند و لعل الم تعرض
 به کرده اشخ السیوطی و اکثر المومنین بالجمله مناظره حضرت مخاطب از عجایب
 مضحکات است که هر زیات سوزنی و انوری هم در حجب آن حقیقتی ندارد —
و مخفی نماند که جایا بر ذمه مخاطب از مستحکات که با ثبات رساند
 که آن بعضی مومنین که این شرط را بطور مذکور نوشته اند کیستند و محرکه ام کتاب

بر سر تصریح واقعه و اثبات این معنی که این اخبار بالغیب در شروط تفویض خلافت
داخل شوند و لیاقت شرطیت دارد نیز عهده مجتهد اشیعه است که لا ینفی بالجملة
سخن درین بود که نزد بعضی از علما مساویه نیز بر این شرط خلیفه گردانید که امام حسین را
اذیتی نرساند و با جنابشان تعرضی نکند چون تعرض و ایدائی بظهور رسیده در صحت
خروج بران شقی کلامی مانده چنانچه از کتاب منهاج بدریافت رسیده مجتهد الزمانی
در جوابش ارشاد میفرمایند که این شرط در صلیحه مذکور نبود پس معلوم شد که این شرط
واقع نشده اکنون دانشوران دقیق رس ملاحظه فرمایند که از طلب علوم این کلام
صحت و توان پذیرفت چه جای مدعیان اجتهاد و سبجان باشد هنوز جناب مجتهد درین
گرفتار اند که عهده نامه مذکور در وقت بزریه بود یا از مساویه بعد گرفتن مشایق بر این معنی که
کسی را ولی عهد خویش نکرده بلکه اهل اسلام از اهل حل و عقد بعد از مردن مساویه اختیار
دارند هر که لایق خلافت دانند بر اریکه سلطنت نشاند این عهد موثق هم گرفته بودند
که در وقت استخلاف پسر خود چنین باید گفت که حسین بن علی رضی الله عنهما اذیتی
نرسانی و ترا بر این شرط خلیفه میکنم دانشمندان عالم کجاستند برای خدا سیانه
بنده و این مجتهد الزمانی میگوید که خداوند عزوجل را حاضر و ناظر دانسته اند که
انصاف نمایند و بگویند آن کلامی بنده آخر آیه و استخافه و ضل الی الله المجتهد شرعا
من والیه حیث یخلفه مرض الجنون و اختلال الخویس بهستانی آخر غیره حتی بانه
خرج یسلما من مکانه عاجلا الی التوق را جلایادی با علی صوته طرخوا ما کم کما کام
اخر یفعلوا و یکنی بالویل و التبورکن یسبحه الملائکة الغلاظ الشداد يوم النورین
شیعه مع اولاده خلفه یعصون علی ایة یم و یطعون خود هم و یسبون جنونهم
منشای این همه غلاط و سفاهت آنکه لفظ استخلاف را که در کلام بنده واقع
است و مخاطب در همین مقام نقلش از رساله بصایرة العین کرده چنانکه در انتهای
بر منشی صلح امام حسن و تفویض خلافت بموجب نزد آورده نه بر منشی جانشین
کردن مساویه نیز بر آن سخن در آن جا است و انجوه روز کار و اضحی که بر دیار آنکه

این کلام در کتاب منهاج بدریافت رسیده
مجتهد الزمانی در جوابش ارشاد میفرمایند
که این شرط در صلیحه مذکور نبود
پس معلوم شد که این شرط واقع نشده
عکنون دانشوران دقیق رس ملاحظه فرمایند
که از طلب علوم این کلام صحت و توان پذیرفت
چه جای مدعیان اجتهاد و سبجان باشد
نیز جناب مجتهد درین گرفتار اند
که عهده نامه مذکور در وقت بزریه بود
یا از مساویه بعد گرفتن مشایق
بر این معنی که کسی را ولی عهد خویش
نکرده بلکه اهل اسلام از اهل حل و عقد
بعد از مردن مساویه اختیار دارند
هر که لایق خلافت دانند بر اریکه سلطنت
نشاند این عهد موثق هم گرفته بودند
که در وقت استخلاف پسر خود چنین
باید گفت که حسین بن علی رضی الله عنهما
اذیتی نرسانی و ترا بر این شرط خلیفه
میککنم دانشمندان عالم کجاستند
برای خدا سیانه بنده و این مجتهد
الزمانی میگوید که خداوند عزوجل
را حاضر و ناظر دانسته اند که انصاف
نمایند و بگویند آن کلامی بنده
آخر آیه و استخافه و ضل الی الله
المجتهد شرعا من والیه حیث یخلفه
مرض الجنون و اختلال الخویس
بهستانی آخر غیره حتی بانه خرج
یسلما من مکانه عاجلا الی التوق
را جلایادی با علی صوته طرخوا
ما کم کما کام اخر یفعلوا و یکنی
بالویل و التبورکن یسبحه الملائکة
الغلاظ الشداد يوم النورین شیعه
مع اولاده خلفه یعصون علی ایة یم
و یطعون خود هم و یسبون جنونهم
منشای این همه غلاط و سفاهت
آنکه لفظ استخلاف را که در کلام
بنده واقع است و مخاطب در همین
مقام نقلش از رساله بصایرة العین
کرده چنانکه در انتهای بر منشی
صلح امام حسن و تفویض خلافت
بموجب نزد آورده نه بر منشی
جانشین کردن مساویه نیز بر آن
سخن در آن جا است و انجوه روز
کار و اضحی که بر دیار آنکه

و این کلام در کتاب منهاج بدریافت رسیده

از مقامیکه این بحث شروع شده لفظ استخلاف را بر همین مقصود حمل کرده و هرگاه
نوبت باینجا رسید لفظ مذکور را صلاح امام حسن و تفویض خلافت قرار داده و اعتراضات
نماید نهاده و همین است حال مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد خانی درین کتاب از آغاز تا
انجام و این مرض فرمن را علاجی نیست غرض که در جواب رساله بصیارة العین عین
بیمارانش نمایان شده چون این مطالب سهل را در نمی باید بدقایق امور که در استوار
بیمارانش هنوز مخفی و مستورست چه تواند رسید مقصود و فقیر از ترتیب عبارت مذکور
این بود که عقلای جهان دریابند که درباره استخلاف چند صورت است اول آنکه بعضی
انکار میکنند و میگویند که استخلاف واقع نشده ازین جهت تضعیف آن کرده بحدی
شانان شده نموده لفظ بر تقدیر ثبوت افزودم دوم بر تقدیر وقوع وجود و عدد عشر
برابر است لایکان خلافت العهد و الميثاق سوم آنکه استخلاف مذکور مشروط بعدم
تعرض بود چنانچه بعضی بدان رفته اند و اذافات الشرطیات المشروط لیس قول
مجتهد که این امر ثابت مفید برای محیب و مضر برای خصوم نیست رنگ یک محض است
تیرا که منظور ازین تقریر عم استیجابند واجب و ایاست و هم رد تقریر مجتهد که از
قبیل بقول است قوله ثانیاً الخ اقول جناب مجتهد را بایستی گفتن که برین
تقدیر ثبوت نقص در وثیقه لازم می آید و لاینگار مثل جمیع سیر عمر این بهیچان درین
آرزو سیر میشود و الا الان یوما فیوما این اشتیاق در تیرا بد است که از مقتضای
اسم و قواعد اهل سنت احدی از امامیه و عا و خویش را با ثبات رسانده و حال آنکه
بر اصول اهل سنت از قبیل حالات ثبوت یا رد خلیفه بر حق شخصی را از جمله ملوک تفویض خلا
برین شرط فرمایند که او احدی را خلیفه نمیکند ولی عهد میکند و خلافت بعد از شوری بمن
المسلمین باشد یعنی بعد از غور و نظر هر که را لایق این کار به بیند برگزینند من بعد و پس
خود را که نزد احدی از اهل حل و عقد قابل خلافت نباشد خلیفه کند این سیر از استخلاف
به خلیفه بر حق نشسته و کسی که برون خروج نماید کو قطعی جنبی و سرآمد صلح و اقیان و شوقی
میتواند من بلکه گوشه زده غرض برین باشد که باغی و خارجی است پس گفتن اینها سخن

و بعد نزاع در باره بیعت می باشد پس یکی سبیل انتحیم سیغیه نبی را ایراد کرده تا زیاده در پی
 امام حسین نشود و در حد بیعت که ماده مخالفت با امام حسین است گذاردیم و قسید
 عدم رضای جناب سید الشهدا معاویه را بعلم قطعی و تفصیلی معلوم باشد چنانچه قبل ازین در
 معرض بیان آمده که معاویه در مقدمه استخلاف در نشانیدن نرید بر سبب حکومت و استخلاف
 از رویه تناسبه دقیقه امری نگذاشته و تدبیری در بهان باقی نگذاشته لیکن امام حسین
 و دیگر اصحاب را با آنجا که صلی الله علیه و آله وسلم راضی نگذاشته اند ملاحظه و اعظم که صاحب
 لواحق دشمنی شیعیان او میکنند نیز در روضه الشهدا میگوید که معاویه در مدینه پیش رفت
 امام حسین و عهده عمر و غیره با بجرم رفتند او هم متعاقب رفت و در اینجا هم قبول بیعت
 نکرد و تمام یک کلامی که مخاطب لاثانی در علاوه میفرماید چون عبارتش بسبب بیعت مطلق گشته
 چه لفظ مذکور علی الاطلاق یعنی تنهستی مستعمل میشود و تنهستی و بیماری را در در محاربه جناب
 امام حسین مانع هیچ باب مذکوری نیست و لفظ استخلاف هر چند بمعنی خلع امام حسن و یحیی
 محمول نتواند شد مگر مخاطب صفت استخوان در مقام معلوم بیان معنی میفهمد لهذا استوفی جابر
 نمیشوم و اینهم بعد اصلاح عبارت و اظهار بکسوت خاطر خود بیان باید کرد که آن اکثر تحقیقین
 و الفاظ آنها چنانست **قوله** وایا تکمال الخ **اقول** در اینجا هم مطلب فقیر بنا بر جهل یا
 تجاہل بر مخاطب شنبه گشته فحیده است که مقصود محیب محیب از ذکر این روایت
 و عبارت اثبات اشراط است یعنی معاویه بن ابی سفیان و تنبیه بر ابائش خود قرار
 این امر را شرط کرده پس کنایه بلکه مقصود او در مقام اظهار خطای کار بر امامیه است که پدر
 پیوسته در او در یک مره شمرده و در حد اوت ابلت علیهم السلام در سلک مساوات کشیده اند
 و حال آنکه معاویه با عترت عایه اثنا عشریه سفارشش امام حسین رضی الله عنه بکمال اطباء
 استیجاب و اگر چه بعد از عقد قرب عبارت مذکور ایراد نموده گفته ام که تحریفی نیست
 روایت شیعیان صدوق قمی از امام زین العابدین علیه السلام چنانچه سابق ازین دانستی و این
 لفظ خود دلیل بر آنست که نفس استخلاف معاویه است و الا عین شی را قریب آن توانی
 گفت مگر با استیجاب چنانچه در اینجا مذکور قول خویش که بعضی بطاعن معاویه بن ابی سفیان خوانده

باد صفت عینیت یکی را برای دیگری قریب گفته چنانچه خوانی دانست انشاء الله تعالی
 و تفریع هم برین امر نموده ام چنانکه در همین عبارت گفته ام که از اینجا بروایت اخضر الخواصر
 مخالفین در یزید و معاویه فرق آسمان و زمین معلوم شده و امکان انعام لای عقلون کشید و لا
 یستندون لبس خطیة اکابر امامیه که مقصود اصلی بود بکمال خوبی صورت بست و بعنوان شایسته
 بطور پرست عبارت سلیس انفعیدن باز در پی جوابش گردیدن کار همین مدعی تکلم و
 اجتهاد است و غیره من المجتهدين **قوله** كيف لا **اقول** فقیر در اینجا هم بدستور سابق
 تیشه بر سر میزنم و مثل فراد کو بکنی میکنم باز هم برگزیده منقول صحیح که اهل انشاء بود را که
 آن شیرین کام شوند برای این عبارت پیدا نمیشود چه اگر مراد از استخلاف خلیفه کردن یزید
 بنزید راست است گویا به الشراء این فصل واقع شده و سخن دران میرود پس نشان این عبارت
 خواسته شد بلکه اشتراط خلیفه کردن یزید باین امور که مستقر من حال امام حسین نشود و بکردارهای
 انتخاب مواخذه کند نمی تواند شد زیرا که زمانه اشتراط و استخلاف باید که متحد باشد و حال آنکه
 خلیفه کردن یزید وقتی بود که معاویه هنوز بر بلاد مسلط نشده بود بلکه فقط استقرار بر خلافت
 داشت انتهی و این معنی خود باظهار موضحین و محدثین بهیسی ابطالان است و در اینجا بنده را حاجت
 تجشم استدلال بر بطلان شریعت یزید را که خود جناب مخاطب قدوة الاذکیاء در اوراق
 سابق آنچه ارشاد نموده اند درین باب کافی و شافی است و آن اینست که استخلاف مجایز
 بعد وفات امام حسن واقع شده چنانچه این عبدالبر در کتاب استنباب میفرماید و کان حوایه
 قد انشأ بالبيعة ليزيد في حيوة الحسن عليه السلام و عمن بها و لكنها لم تكشفها ولا عزم
 عليها الا بعد موت الحسن و طاهر است که بعد وفات جناب امام حسن علیه السلام معاویه امام
 و خلیفه برحق بلا معارض و مزاحم بوده و خلافت او بهیبت صحابه و تابعین و اجماع
 اهل حل و عقد ثابت بود پس درینحال استخلاف معاویه بخلاف عهد نموده بود و عجب است
 که توقف معاویه در حیات جناب امام حسن با وجود قصد استخلاف که بایده علیها عبارة
 ابن عیبة الریسیب رعایت همین عهد نامه بوده باشد پس وقتیکه بلا معارض و معاودة خلیفه
 شده استخلاف نمود انتهی بلفظ و اگر استخلاف بر معنی محول و موضوع جناب مجتهد الزمانی

علامه دورانی که تفصیلش در سابق گفته شد معمول شود و بر خلع بناب امام حسن و تقوی
 خلافت مجاویه و ارباب مقام است که تمامی اهل تشیع از هر قلم بهیات اجتماع فراهم
 آمده کرسی کلام بحث و اجتهاد در اشل امام اعظم طوسی که مجتهد مستقل بعد از و پیدا شده
 بخوابد و یو قیست برای او وضع سازند و بعد از تلاوت آیت الکرسی و سوره اخلاص
 دست دعا بکمال تضرع و زاری بدرگاه حضرت ارباب بردارند که خدا یا این تخت و تخت
 ارباب من مبنی مبارک گردان چنان نشود که مانند امام اعظم اول اهل خلافت او را در یابند
 و در شکنج اجابت و کبر و در اعتراضات او را مخوق سازند و تخت و کرسی را بر باد بدهند
 تمام که او باصل وطن شیعه باز گردید و بکوفیان باوقایست و یاد روزنگ امام اعظم
 دیگر که شیخ حلی شهرت دارد و مجتهد اجابت ادعیه اخبارین زوال دولت رود و در حور بعد از
 کور بطنوزیه چنانکه گفته اند که حلی بجله باز گشت **سلما** که درین وصیت خواه سفارش
 که معادیه وقت حلت نمود و سیانه اشتراط بالمعنی الصبیح که اول بر سفارشین بود و بعد
 زمانی هم نزد بعضی وقوع یافته باشد لیکن این مرد و قریب بیکدیگر واقع شده اند و بر
 ظاهر است که قریب و چیز از معنی واحد حیلولت زمانه ساقی نمی باشد هرگاه حال معادیه
 در سرپرستی ابلیت و مراعات حقوق و پاسداری در انوقت چنین باشد پس حلی باید
 که او را از زمره تابست یا لاحقین بطایفه نادین تصور فرمایند بخلاف زید نسیم که بر
 مذہب مخاطب کا بی انابت کرده و با وصف ارتحاب انواع ظلم و شداید نسیم
 بر اکابر ابلیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم منقل و نادیم گشت که بعد از ساجده
 که بلا و آسودن اهل بیت در بیوت مقدسه تجزیه بین طایفه کوشید و هیچ امری
 شنیع باقی نماند که مرتکب آن شده که با یوح من شرح المذنبی علی بیج البلاغه باز تجزیه
 زاده الله شرفا و مکره مقصد کرده و زمانا با محرمات بعمل آورده و شب و روز ام و بخاست را باو
 استخوانش خورده که قال اکابر الامامیه پس معادیه و زید هر دو را در یک سبک متسلک ساختن
 مطابق فاشش است و هیچ مخالفتی محسوسین زیرا که در احادیث متیره ایشان پیش از پیش
 عدیم النطیقه برین نرید و باره تفاوت دارد است انا جله المکره حضرت موسی علیه السلام

از وفات حضرت هارون دعا کرد که خدا یا برادر من هارون از جهان درگذشت
گناهان او را بر حمت خویش ببخش حکم آمد که ای موسی اگر در باره اولین و آخرین مغفرت
کنایان بخواستی ترا اجابت می‌کند مگر قاتل حسین بن علی علیهما السلام که بلا ریبی
انتقام خواهیم گرفت و این حدیث در مجلد عاشر از بحار مرویست و دیگران هم در کتب
دیگر آورده اند و در بعضی از طرق خود نام یزید مرویست پس یزید بلا شبهه سرآمد مقتدر
و شکیرین و معاویه مانند ناپسند و بینا فرق بین و اگر این سفارش و وصیت را بچو
تخذه فتوری پس عظیم پیدا میشود زیرا که علمای شیعه غاصبین حقوق ائمه است و اگر در
احراق بیت نبوت و امثال این ظلم و ستم و بی ادبانه و انصافشان بوده بجهت بیعت
با ائمه المؤمنین وقت یافتن خلافت بخود صد و در بعضی از کلمات ند است تشیع آنها
و توبه از جریمه سابقه ثابت می نمایند و احتمالات دیگر را که بر امکان زیاد و سعه مشلا
قائم تواند شد که امرت مجله مد نظر ندارند و بخیاال نمی آید که هرگاه توبه مشیر کن صحیح باشد
و تمامی گناهان سابق را بر طرف سازد توبه معاویه و زنده اش چرا پاک صاف کند
مگر از روایت علی بن ابراهیم قمی چنان سمت و ضوح می یابد که جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم را از اینها مسئله الا یان یحب اقبله یا دینود بعد از تذکر جناب ام المؤمنین
ام سلمه رضی الله عنها بآیه عبارت تفسیر او باید دید و می آید قوله لَوَّا و قَالَ لَوَّا
لَن تَوْفَّیَنَّ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنْ الْأَرْضِ یَلْبِغُوا قَابًا نَزَلَتْ فِی عَهْدِ
بن اُمّیه اخ ام سلمه رحمه الله علیها و ذلک انه قال انه الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بک
قبل الهجرة فلما خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الى فتح مکة استقبله عهده بن اُمّیه
خسلم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلم یرد علیها سلام و اعرض عنه ولم یجبه شی
و کان یاخته ام سلمه مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد دخل اليها فقال یا اختی
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قد قبل اسلام الناس کلهم و رد علی اسلامی فلیس
بقبلی کما قبل عن غیری فلما دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ام سلمه قالت
یا بنی انت و امی یا رسول الله سعد بک جمیع الناس الا اخی من بین قریش و العرب

روضه اسلام و قبلت اسلام الکس کلهم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا اهل
 مكة اني انا محمد بن عبد الله بن النضر بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن
 من الارض منيوعا الى قوله كتابا نقره قالت بالي انت وامني يا رسول الله لم تقل ان الاسلام
 كان بحيث قال نعم فقيل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اسلامه انتهى **يعني ايت**
 كرمه وقالوا الى آخره نازل شد در شان عبادت كه پسر و برادر ام المؤمنين ام سلمه
 بود و حضرت پسر پسر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم قبل هجرت گفته بود كه ايمان رسالت تو هرگز نخواهم
 تا چشمه برای ما از زمین جاری کنی هرگاه آنجناب بفتح بیرون برآمد او استقبال کرد و تسلیم بجا
 آورد سلام او را رد فرمود و در هم کشید و چیزی باو نگفت شگایت بخوابید و بدو که اسلام
 همه بدو قبول رسید مگر اسلام من ام سلمه قراین شگایت پیش حضرت باز نمود فرمود
 كه كذب او از همه زیاده تر بود عرض کرد كه آیا جناب فرموده بودند كه اسلام جميع كتاب
 را نابود میگرداند فرمود بے گفته بودم و اسلام او را قبول نمود انصاف دشمنی و چنانكه
 اكابر امامیه از عقل و دانش باید دید كه در قصه ابتداء نزول وحی كه جناب پسر خدا
 صلى الله عليه وآله وسلم را حیرت و رعبی فرا گرفت و بمقتضای شریعت لرزه بر اندام
 مبارکش افتاد تا ايكه بعد از قدم در خانه هدایت كاشانه فرمود كلیم بر من افكند
 و قصه را با ام المؤمنين خدیجه كبری بیان فرمود و آنجناب است كه شرف متوجه شد و حضرت
 را نزد بعضی از اقربای خود كه كتب سماوی از بر می خواند و قصه های انبیا یاد
 داشت همراه برد طعن میكنند و بر محال جناب خدیجه كبری رضی الله عنها نام اتالیقی
 میگردانند و ضحكه می نمایند غافل از نيكه محمد ثنین ایشان نیز این قسم قصه با در كتب
 خویش خوانده اند و جناب بر ناظرین روضه النبى كه در سیر و تاریخ كتابی معتمده عليه و بسیار
 كسان است مخفی نیست **بیت** چشم بدانه اش كه بر كند باد x غیب ناید هنر شد و نظر
 و حال آنكه در بهر دو قصه فرق بین است زیرا كه بالبداهته حال ابتدای نبوت و آنها
 آن عیان نیست پس اتالیقی بعد از فتح موجب حیرت خواهد بود كه لا تخفى قوله
 آنی **اقول** سلمنا كه از ناب و صیغ است لکن دلالت بر سفارش

و وجوب مراعات امام حسین دارد پس ثابت شد که معاویه را محبت امام حسین
 حاصل بوده و پاسداری شریعت خرا و تعظیم و توقیر اهل بیت سید ائمه نظر داشت
 بخلاف یزید که با هوا و ملا هر لاستره قیاس پس مخاطب آنچه در اینجا جاویده گفته است
 ربیعی با مبطلوب فقیر که تحطیه علمای امامیه بر اصول شایسته ندارد و همچنین ذکر
 قتال اهل مدینه با لحد سبیل جواب برای کلام بنده است که بر اصول خود شن
 با ثبات رساند که معاویه و پسرش هر دو مساوی الاقدام اند و چگونه است او را
 با ثبات خواهند رساند که بحسب ایضاح ثابت نموده که معاویه مثل یزید نبود لهذا امام
 حسین بر او خروج نفرمود و اگر مثل یزید بودی یا یقین بر او فوج کشی نموده
 عبارت فاضله که آورده شود که آیا مطلبش همین است یا چیزی دیگر و آن
 عبارت اینست که معاویه در خلافت خود با وجود ظهور و اشتها رعداوت
 با امیر المؤمنین و بنای سب و تبرای آنحضرت و اشتراک در سهم نمودن امام
 حسن و دیگر خاندانی او با خاندان رسالت که مانند آفتاب بصفت آنها حجت
 اظهار ندارد باز حیائی در چشم می داشت که اعلان بشرب خمر و زنا و محرمات و
 تنک حرمت که و مدینه نکرده بود لکنه الدواعی امام حسن بر خلافت آنها
 صبر و اطاعت بقیه کردند اما در امارت یزید که طشت از بام افتاد و دین محمدی
 علانیه مخدول شد که با محرمات زنا و شرب خمر با استحلال آن بعمل آورد و صبر غیر
 ممکن بود و اگر حال سایر خلفا مثل یزیدی بود همه آنکه اظهار با هر خلیفه عصری
 میکردند که امام حسین با یزید کردند انتی مختصرا عجیب است که مخاطب تحطیه بنده
 را درباره علمای خویش بحال نمی آرد تا بنوشتن جواب چه رسد که بدون فهم
 عبارت فقیر ممکن نیست قوله و در بی صورت میگویم اه اقول نظر فادر
 مضحکات آورده اند که یادشاهی اهل توکل را بدل و جان دوست داشتی
 و زاهدان را کمال تعظیم و توقیر خواستی و بر کس که از دنیا بفر رفتی یا او گفتی که
 اگر کسی از عرفایه بینی حال او بمن بگو تا بر بارش رسوم و سعادت جاویدانی حاصل

گفتم اتفاقاً اورا خبر که دند که بزرگه بدامن نشسته و در بروی مردم بسته از کتف
 و عرفان بهره وافر دارد بادشاه از غایت اشتیاق بیتاب شد و قصد
 زیارت نمود و وزیر گفت مصلحت آن می بینم که اول مرا بخدمتش بایر رفتن و ^{حقیقت}
 حال او را عرضه داشتن که سخن عامه اعتبار را نشاید بادشاه فرمود تا وزیر نزد
 آن بزرگ حاضر شد گویند که آن روز یوم عاشورا بود فقیر بعد از در بر سر از حجب
 مراقبه برآورد و گفت ای وزیر سختی از تو می پرسم که میان ذوالقرنین و امام حسین
 باعث محاربه چه بود وزیر زمین خدمت بوسید و رخصت شد و بادشاه را از
 حقیقت حال خبر داد و گفت ای خداوند قطع نظر از کتف و عرفان فقیر را در
 علم تاریخ هم دستگاہی کامل است **اینکه شنیدی** مختل صدق و کذب است
 و بعضی از وجود دلالت بر کمال و ارشاد فقیه از علایق دنیوی دارد اکنون بصدق
 ظاهر این حکایت عظیم بپیشین و بد آنکه ازین مقام انکشاف تمام می باید که حضرت
 مخاطب قطع نظر از اجتهاد و حکم در فن تاریخ مدخلی تمام است تفصیل این بحال آنکه از قول
 مخاطب الامرات فیکون یزید مثانی قلعه البتجیان معلوم میشود که یزید پسر عبدالعزیز بن
 زکریا و ازین عمل هم قرین ثواب گشته و حال آنکه از کتب تواریخ معلوم میشود که قاتل
 ابن زبیر عبد الملک بن مروان است و حجاج را بشارت عظیم برای این مهم می کرد و ستاره
 در مقام تاریخ اخلاص که کور و کور را بطلان آن پرداخته چنانکه میدانم که یزید و سکن
 را اول یزید مقصود است تمام حاجت از کتاب نه گویند است قال الذہبی و ما فعل یزید
 اهل المدینه ما فعل مع شره الخمر و اتبانه امثارات استعد علیه الناس فخرج علیه غیر
 واحد و لم یبارک احد فی عمره و سائر شجر الحجة الی مکة لقتال ابن زبیر فقاتل امیر
 فی البقیع و استخاف علیهم امیرا و اتوا مکة فحاصروا ابن الزبیر و قاتلوه و رموه بفضله
 و ذلک فی الصیف سنة اربع و ستین و ملک اسد یزید فی نعت ریح الاول
 من بنی امیة فجار الخبر لو فاته و القاتل ستم قادی ابن الزبیر یا اهل الشام
 ان فی انفسکم قتله ملک فاقبلوا و ذلوا و خففهم الناس و عی ابن الزبیر الی بیت

نفسه بسی بالخلافه و اما اهل اشام قبا یحیو اسما و تین بزید و کان مده خلافته اربعین
بوما و قیل شهرین و قیل ثلثه اشهر و مات در آخه و عشر و نسیسه و اما ابن الزبیر فانه
استبرکه خلیفه الی ان تملک عبد الملک فمجر لقتال الحجاج فی اربعین الفان حصر بمکه
اشهر ادرمی علیه المنجیق و طعنه بم قله و صلیه و ذلک یوم اثلاثا سابع عشره غلبت
من جمادی الاول و قیل الاخره سنه ثلث و سبعین انتهی مختصر ازین عبارت
صریح بدریافت رسید که لشکر بزید پلید بعد از تاراج مدینه رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم
که واقعه حربه عبارت از است بسوی مکه متوجه شد و امیر آن لشکر در انمای راه حرم محققنا
مصرع گروهی بالش بر دراب نبل و پنجم رفت و شخصی دیگر بجای او اقامت نموده
این زبیر را محاصره کرد و در راه صفر سنه شصت و چار از هجرت شریف متقاتل نمود
و منجیق زد و حق تعالی بزید شفی را در شصت ماه و بیع الاول باز سال مذکور به دارالسلطنه
رسانید چون این خبر بعد از زبیر رسید بر بلندی برآمد و با اهل اشام گفت که طاعنی شما
بلاک شده بخبر استماع این خبر اشتیا مستغرق گشته و بکمال ذلت و خضعت رجوع کردند
عبد الله زبیر مردم را بسوی خود دعوت نمود تا آنکه خلافتش قرار گرفت و شایبان
سوادیه پس بر زبیر ابرار یک خلافت نشانیدند بدتش بچل روز کشید و بعضی گویند
تا دو ماه و بعضی تا سه ماه هم گفته اند عمرش سبت و یکسال بود و بعضی بیت مال
میگویند و این زبیر در مکه خلیفه ماند خلافتش استمرار کشید تا آنکه عبد الملک منقلب شد
و چهل هزار کس را بکشد که حجاج بسوی مکه فرستاد اینها بقتال مصروف شدند
و داد بی ادبی و بی اندها دادند پس حجاج بر این زبیر نظر یافت و او را قتل کرد و بر
کشید و این واقعه روز شنبه بیستم جمادی الاولی یا آخری سال بمقاد و سوم
از هجرت وقوع یافت طرفه آنکه در منتخب کتاب کامل بهای از کتب شیعیه
جائیکه خلفای بنی امیه مذکور اند در ذکر عبد الله بن زبیر این عبارت است و ان وقع است
در زمان عبد الملک او را کشته و کشت او ابو بکر بود انتهی قولی دیگر میگویند
فی قتل ابن الزبیر اقول قد مر انما ان زبید لم یطفر بعد از عبد الله بن الزبیر فانه

و سار الی غیر آن بل و نه عید الکلب بن مردان حین جبر الحجاج لهما که فارکب الظلم و العدم
 و قد سبق ان معاویه بن ابی سفیان او صی ابیه نیز به با یصال الاحسان الی ساکنین مکه
 و مدینه سید البشر و امان و ما و صی ابیه بقال ابن الزبیر کفایت امکان حصول الثواب
 و رضا الرحمن فی قایلهم بحیث بقضی الی ملک اکبار التي رواها الفرقان ممنوع لا علیه
 من اقامه البرهان قوله بمجتنب قتل المذنب الخ **اقول** جوابش قبل ازین با وضوح
 و اتم بیان بعنوانی گذشته که غالباً بعد از آنکه خواب بجهت الزانی سخت باشد و شش
 حیرانی دست و بعل باشد و یا تنهال حواس بعد از آن بهترین شود مگر امری باشد که
 که از کتب فقهیه امامیه اجماع فقهای ائمه معصومین معلوم میشود که وصیت بجرام هرگز جایز نیست
 بلکه وصیت بمعصیت عین معصیت است و از کتب الحق خلاف کس درین امر یاد نمیرد
 نمی آید پس انفاذ آن چه معنی دارد بتردید نه کورنی افقه حاشا که نزد اهل سنت است این
 باشد که اگر خلیفه وصیت بظلم و معصیت کند بجا آوردنش جایز است و وجوب بسیار
 آنچه معاویه در باره اسان با ائمه است و عدم ایصال کرده با امام حسین گفته بجا آوردنش
 از سمات که این احسان و عدم اسات خود هم واجب است بحکم حدیث و قرآن پس
 ثواب نیز در او ای و عدم مخالفتش با شرع و زمانی بر اصول هر دو منسب منفی است
 قوله علاوه **اقول** این تقریر متنی بر آنست که اولاً حقیقت نیز به اثبات
 رسانیده باشند و هوکاتری چه اگر تحقیقش نظریه سمیت است فجوابه قدر سابقاً
 و اگر نظر استخلاف باشد فقد علم حال انفاذ حال قهر و استیلا بشرط امامت استبداد
 و بقا بعد ازین بر مقام خود بیاید است و نه الهی فانتظر لیسر الیس قیاس ایشان در
 باب خلافت نیز به کفر اس از اهل حق حقیقت و صحت آن قایل نیست برخلاف معاویه
 که بعضی بآن گرویده اند و شیو است آن در بعضی از احیان بعضی نموده کمتر از قیاس اول
 من قاس ما نزل بعض القطع نخواهد بود قوله و از کجا که امر معاویه بنابر اسباب
 بر علم نموده بجهل که برای استیجاب باشد **اقول** قبل ازین بصراحت و تفصیل
 در یاد شده باشد که مقصود از نقل روایت صدوق امامیه خطبه اکابر ائمه غیر

که معادیه بر تریه هر دو را مساوی الا قدام داشته اند پس این احتمال دلالت
 بر این میکند که مطلب رساله هنوز بدین مخاطب رئیس المشیین در نیامده قوله چنانچه
 ابن نبوی در حدیث اینونی بدو اة و قرطاس الخ اقول حال حضرت محمد تماش
 کردنی است که از امور همه و آنچه مطلب اصل رساله فقیر تعلق دارد غفلت کلی اختیار
 ساخته باز بدو که امور یک درین مباحث باب التزاع نیست بار بار پرداخته بدانکه
 فقیر ابعاد تنوع کتب قدای این فرق و تصفح مضمرات و مکنونات ایشان که در التفات
 خویش مقتضای حدیث بر تفسوی ما اخذ احادیث الا و قد ظهر فی فلتات سانه گاه گاه
 از آن خبر میدهند چنانکه عن شد که این حدیث مثل حدیث ردت جمیع اصحاب الا شادی
 لا یعیار به از خصایص مذموب امامیه بوده و اکابر این مسلک باین اسرار و وقایع آگاهی
 داشته اند و این قصه را علون نفس کمان می بردند و بگمانش بحد که و صایامی نمودند
 من بعد ابل بگفت و بعد اصلحت در آن دیدند که در لباس سنن این روایت را
 که منتهای آرزوی شان بقول مجلسی در بحار و حیات القلوب است در مد رسیده
 پیش متقدین خویش از زمره اهل حق روایت نمودند تا آنکه رفته رفته در کتب
 محدثین حتی فخر بن صحت مندرج شد و بر ظاهر است که اگر این حدیث در صدر
 اول و طبقه تابعین ثابت و مشهور می بود کتمان و اختفا و اینهم به بن تاکیدات آنها
 که پاره از آن بگوشت رساندم صورتی نمیداشت و هر یک از دیگران عهد و
 موافق چرا میکرفت و کی میگفت که بس خبر دار باید بود چنان نشود که اهل فلتات
 که نموده سخن خود را اندام میکنند بر معنی مطلع شوند چنانچه شیخ سلیم بن قیس
 که احدم و افضل از جمیع کتب احادیث امامیه تو انکفت که اعترف المجلسی فی مجلد
 الفتن من البحار بر امور قوم الصدور دلالت میکند و اینهم از اشارات و عبارات
 بیاد است که بعضی از اسرار این حدیث را مثل نام فاروق از شیعیان هم دریغ
 میدادند و کتب رجال و رسائل تحقیق اسامی رواه برین مکان اهل دل و دلایل است که
 و اینها از اختفا و استتار همین بود که آئینه علمای است و بس خورده بهایم

بر نشانه نشیند و برای مسافره خصوصاً متاخرین ایجا را آید و در صورت ظهور این کید پیش
 نخواهد رفت و تمهید محمد بن سنان خواهند گفت که این روایت از حضرات شیعه
 است و مؤید این مدعا که در اینجا یاد کردم آنست که بعضی از علمای نابین مکانیه
 بی بردند و حقیقت امر را دانستند چنانچه ناقصین موفات مشهوری از ادبی نقل میکنند
 و میگویند که او در سند خویش میفرماید که قصد اینونی بقراطس بی ثبوت دلی است
 و از شیوخ محدثین نقل مینمایند که بعد از تصحیح بطهوری انجا که در صحیحین دود و ده
 حدیث ضعیف است تفرد بخاری بهشتاد و نقره مسلم یکصد میرسد و در سنی روایت
 در یک شریک شده اند از این پس حال حدیث قوطاس نزد احق الزناس در رنگ حدیث
 فک بنیادیکه شیخ مبارک بخاری ابو السعادت در تصحیح خویش آورده و گفته که بعضی از
 اهل اختلاف بعد از آنکه اقرا بجهل و اقرا کردند گفته که با قصد فک اموضوع ساخته بر
 محدثین است و عرض کردیم و نزد اینها مفسر روایت نمودیم پس تمامی جماعت مذکور قبول کردند
 و بدام دریب از این شدند مگر این شیب علوی که بوضع و اخلاق بی برد و دانست که
 حدیث از موضوعات و انشاء الله تعالی عذارت جزری بعد از این خواهد آمد با کمال
 و قانع گشت اهل دعا جان سلامت بدون سخت و شوار است رخ این مگر لطیفه ایشان نه
 گامی چند به مطالب این فصل بسیار و وقت در کمال افتار بلند این بین مقدار اکتفا
 لیکن چنانکه فی المطلب این قصد را اتمام خواهد کرد جوابی از ثمرات او بعد از تسلیم این روایت
 بعنوان تحدیثی بقیه داد و قوطاس خواهم آورد ان شاء الله تعالی چه خوش میشد که موفات
 مطاعن را یکی مفصل نقل میکرد تا در همان مقام یکشباع کلام می برد ختم و خاتمه
 فارغ میشدیم و جواب طعن نیز جیش اساس بن زید رضی الله عنهما نیز بحول الله و قوته بلند
 در مقامی که عبارت ملل و محل شارک است را جناب مجتهد الزماني نقل خواهد فرمود
 بمنوانی سمت که در خواهد یافت که بگویش ساسمین بان طور رسیده و بهیات
 بگویش آن چهار مرتبه باشد تا ظهیرن فائز گردیده باشد قوله اگر چه دعوی فضل الخ
 اقول این بر جنایات ناشی از است که جناب حقیقت کلام فقیر را در حق باید بگوید

مصیب هرگز بر اصول خود این کلام نگفته بلکه در او شش تخطئه متشعین است بر اصول معتبره
 ایشان که معرفت مرار فاین المدعای من الی لیل حتی یتقوه الخاطب الجلیل تنبک البقیات
 والا باطل قول که سخاقت افعال و جباشت اعمال معاویه الخ قول علت این تخطئه
 لا طایل و تقریر بجای اصل نه است که مایه النزاع را در نمی یابد و پی باصل مقصود نمی
 یابد و در است نه تجاہل و تغافل از ان می نماید تا عوام بدانند که تحریر اوراق بخدا را بطور
 اتفاق افتاده و حجاب شیعه مجتهد داد توغل و بتجر در جواب ساله قدمیده داده و ما بم
 خلیفه شام و اصرار برش بر عداوت اہل بیت حضرت خیر الانام و مساوات بنید
 رئیس الایام از اصول و روایات خویش ثابت میناید کردند از روایات معتبره
 و اہل حق پس سرد این اخبار باین دل کریمها بعید از اولی الا سلام و العجب که قبل
 ازین بر بنده حرف گرفته بود که گفتگو بر اصول نیست بود نمی باید ذکر روایات
 اہل تشیع کردن بکار اظہار بتجر خود منظور است و در اینجا خود مورد اعتراض مذکور کردید
 قول مخفی نماید الخ قول چون جناب مجتهد الزمانی در اینجا تعلیقه سگی اریکه قبل
 خویش می نمایند و از کلام شان این آثار و روایات را التحال میفرمایند و خدام شان
 باستفاده و انتحال محلات بیاصل مشغول بودند که جامع آن ابراہیم علیخان سپہ
 علی مردانخان بود و قبل ازین تعلیق بر کلام شان و برادر شان جانجا که در جواب
 رشید العلماء مرتب ساخته بودند بقدر استطاعت و مساعدت وقت نوشته بودیم
 از همان تعلیقات خبری بعد از اندک نحو و اثبات و تقدیم و تاخیر خواہیم نگاشت انشاء اللہ
 پس آنکہ در مقام دوم و مرحله واقع است مرصد اولی ذکر ماخذ افادات مخاطب و مرصد
 دوم حصے از ابجاث و ثبانی بعضی از علما کہ بصحت خلافت معاویه معنی معلوم در بعضی
 از احیان قابل شده اند تا بایہ ادراک و قوت حدسید کہ مجتهدان امامیہ را حاصل میشا
 چنانکہ بعد ازین در کلام او خواهد آمد بر سر یکی عیان کرد اکنون سروضات کمترین را
 بکوش اشتعا جاد ہند و یاند کہ مستکنی نہ کورد خطاب رشید المستکین مرحوم فقیر اہل انام
 بکار برده فقیر باختصار انتخاب ذکر آن می نمایم کہ معاخذ نہایت انجہ زنجشیری در شرح الکتاب

در باب ثانی و تسخیر روایت نموده ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را می باسفیان
 علی حمار و معاویه یقوده و نیزه ای به یسوقه فقال لمن الله الراكب القاد و الناق و صاب
 حیوة الحیوان در رفت او و معنی بط و مرعاً گفته قال ابن حنک ان له لما رضى الحسن و کتب
 بن الحكم الی معاویه بذلك فكتب الیه معاویه ان اقبل المظی الی بخیر الحسن فباع معاویه
 موتة تکبیر من الحضرة فکبر ابل الشام لذلك التکبیر فقالت فاختة بنت قرقط لمعاویه قرأ
 عنک النبی کبریت لاجله فقال ان الحسن فقالت اعلى موت ابن فاطمة تکبر فقال ما کبریت
 شامة بیوته و لکن استراح قلبی قد دخل علیه ابن عباس فقال لیا بن عباس هل تدری ما حدث
 فی ابن سبک قال لا ادری ما حدث الا انی اراک مستبشرة او قد بلغت تکبیرک فقال ان الحسن
 فقال ابن عباس برحم الله اباً محمداً ثلثاً و الله یا معاویه لای حضرت حضرتک ولا زید غیر
 فی عمرک و لکن کنا قد اصبتا بامام المتقین و خاتم النبیین فخر الله تلك الضعة و سکن تلك
 البصره و کان الله الخلف علینا بعد انتهی و یسقی که از محمد ثمین شهرین اهل سنت است
 جزو خاکسرخ خود در کتاب الحج در تبییه روایت کرده عن السعید بن جبیر قال کان ابن
 عباس یعرف فقال یا سعید لی لا اسمع الناس لیون فقلت تخافون معاویه فخرج ابن عباس
 من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک و ان رغبتم معاویه اللهم العنهم فقد ترکوا الله
 من بغض علی انتهی محج تراکمه صاحب شیعای خود معاویه را از مولفه القلوب
 سگوید و در صدر ترجمه او می نویسد قال ابو عمر معاویه و ابوه من المولفة فلو بهم ذکره فی ذلك
 بعضهم و هو انه الذین کتبوا للرسول صلی الله علیه و آله وسلم و سبوا لی در جمع الجوامع در کتاب
 الصلوة بقیام ترجمه قنوت روایت میکند و متفی در کتبه المال حکایت میکند عن عبد الرحمن
 بن مقاتل قال صلیت مع علی النداه فقلت فقال فی قنوته اللهم علیک بمعاویه و
 فعمرو بن العاص و اشباعه و ابی اعور اسلمی و اشباعه و عبد الله بن قیس و اشباعه و
 است که شان امیر المؤمنین از رخ از است که بر مومن سک مال اگر چه فاسق فی
 الحال باشد و ازین خصوصاً در قنوت نماز فرماید و این وجهی ندارد جز اینکه چنین کس را
 منافق دانسته اند و در کتاب البیع از جامع الاصول نقل کرده حثت قال باع معاویه الا

ذهاب و فضة اكثر من ورتها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 اني عن ذلك فقال معاوية اما ان افلا اري به باسا فقال ابو الدرداء من عذري من معاوية
 اخبره عن الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وهو يجزني عن ربه لا اسكنك بارض انت بهائم
 قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية لا تبغ
 ذلك الا مثلاً بثل ووزناً بوزن اخرجه الموطى واخرجه انساب ائمة برای اثبات کفرش
 همین قدر بس است چه مجمع علیه اسلام و ظاهر بر هر خاص و عام که کافر است محرم حلال
 و مستحل حرام و با این همه ایمان معاویه همچنان سالم از آفات مانده که حضرت فاروق
 او را بر تنه خوانده بایست که زجر و توبخ میفرمودند و امر بتوبه از ارتداد می نمودند
 اینکه منع کردن از سر نه کور فرمایند و از کفر و ذنوب اغاض نمایند و قاضی بپناوی
 تفسیر آیت لَوْ أَهْلَكْتُ عَلَيْهِمْ لَوْ كَيْتَ مِنْهُمْ قَرَاراً الاية که حکایت است از
 اصحاب که گفت در قیام و بنوی نبرد تفسیر این آیت روی عن معاوية انه غزا الروم
 فمر بالکھف فقال لو کتفت عن هؤلاء فطربا اليهم فقال ابن عباس لیسرک ذلك قد
 منع الله تعالى من هو خير منك فقال لو طلعت عليهم لوليت منهم فراراً الاية فلم یکن
 و بعث له اناساً فلما دخلوا جارت ريح فاحرقتم و در کشف هم آمده فقال معاوية
 انتهي حتى اعلم علمهم فبعث باساق و قال لهم اذ هبوا فانظروا فلما دخلوا الکھف بعث
 الله ريحاً فاحرقتم اذین و ایتها عدم قبول معاوية نص قرآن را و تهاون و استخفاف
 او با برادر و منان نمایان و عیان را چه بیان و عید الحمید ابن ابی الحدید در شرح
 نوح البلاغة گفته است و روی احمد بن ابی طاهر فی کتاب اخبار الملوک ان معاوية
 سئل لودن یقول انهم ان لا الا الله فقال با فقال انهم ان محمد رسول الله فقال
 الله در کتب ابن عبد الله لقد كنت على البتة ما ريت لنفك الا ان تقرب اسنک
 بسم رب العالمین و ازین کلام کنایه که نزد صاحب فهم زیاده از تصریح است
 که بیهجاب رسالت صلى الله عليه وآله وسلم صریح باشد که در صدر اول کمال
 محبت نوردیده شد و بجهت ضیق وقت بعد از ورق گردانی ان اخبر او این مختصر

نوشته ام و مطمئن بلکه متیقن است که حکایت زهر دادن معاویه بحضرت امام حسن
 و جبرئیل اشبعی قطب نیز درین اخبار موجود است **باقی** یا بعد مرصده دوم بیانش
 آنکه قبل ازین اشاری با منعمی رفته که مخاطب در ذکر کار این روایات غالباً
 وسواس نفسانی را مطرح نظر داشته و بر مقصود فقیر اطلاعی او را دست نداده ^{افزون}
 جوابش اینست می نمود و لیکن این اعتراض و انحصار نزد عامه دلالت بر آن میکند
 که معتقدین صحت خلافت معاویه را به بعضی از اوقات در دلالت این روایات
 بر مقصود حضرت مجتهد قیل و قال میسر نیست بنا بر آن به بعضی از وجوه و اجابت بر
 این آن جماعت اشاره میکنم و بر قانون مناظره گذرین اخبار لم ولا نسلم می اندازم
تحت سیم آنکه در معنی موافقه القلوب نظر با قول عمادی سنبت و جماعت دهم
 بمی اندازیم حکایت اهل بدعت اختلاف واقع است بعد از او در بیان حاجتی نبوت
 بدیه نیست از صاعقه حساسه که قبل ازین جواب ضربت میدریه بر پای شود و در برگزیده
 چیزی درین باب نقل میکنم قال فی المناهج والموقفه من السلم ونسبه ضعیفه اوله
 شیخ یزید بن عطاء الاسلام غیره و صاحب قواعد از آنها هشتم میگوید که الموقوفه
 دهم قسماً کفار یستأمنون الی الجهاد و اول الاسلام و مسلمون اما من ساداتهم
 لهم نظار من المشرکین اذا اعطوا رعب النظر ان فی الاسلام و اما من سادات
 سلطان یوحی بعطائهم قوه ایتامهم و مساعده قویم فی الجهاد الی اخرها قال دهم
 در کتاب بیان می نویسد و را بعها الموقوفه قلوبهم و هم کفار یستأمنون الی الجهاد
 بالسهیم و قال ابن الجندی هم المنافقون لیجاد و او قال المفید یجوز کونهم مسلمین و به
 قال ابن ادریس الفاضلان و المسلمون اربعه قوم لهم نظار من المشرکین اذا اعطوا
 نظارهم و قوم فی سياتهم ضعف فتوی ثباتهم و قوم بازاهم اخرون من اصحاب الصدقات
 اذا اعطوا المجهول و اعمو الامام من عامل و قوم من الاطراف بلاد الاسلام
 اذا اعطوا المسلمون الکفار من الدخول او رغبوا فی الاسلام الخ لفظه پس میتوان گفت که
 و خواص معاویه در زمره آن موافقه القلوب بود که اسلام غیرشان با عطای مال مشوق بود و آنها

در عرب سیادت و وجایتی داشتند و سود این امر است آنچه صاحب قاموس المحیط و
مختصر است که معاویه بن ابی سفیان در آن مردم داخل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم با مور شده بود بتالیف شان و آنها از سادات عرب بوده اند تا دیگران از در
آنها با سلام رغبت نمایند پس شبهه ضعف نیست معاویه در اسلام ضعیف ننهاد
که نیست او در ائمه اسلام ضعیف بود و لیکن مدعی مخاطب لازم نمی آید زیرا که فخر است
که قوت اسلام بعد چندی در صحبت آنست و صلی الله علیه و آله وسلم که گیمای سعادت ابدی احیاء علوم
سری می نهاج العابدین معراج المؤمنین بود و او را حاصل شده باشد و قول صاحب تهذیب الاسماء
و اللغات یعنی امام نووی نیز در تائید این امر بلند است حيث قال و کان معاویه یقول انه اسلم یوم الحجة
و کتم اسلام من ایه و امه و شهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیاراً و اعطاه من غنایم یوان
بایه بعبید بن العیین و فیه و کان هو و ابوه من المولقة فلو هم ثم احسن اسلامها و کان احد الکتاب
لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هر چند در تائید احتمال مذکور قول ابو زکریای نووی فی نکتہ کافی
باشد و لیکن از طرف جماعت معتقدین معاویه بن ابی سفیان برین قدر بلند کوفه تهنیت شیخ
جلال الدین سیوطی ضمیمه سیکردیم و آنم جانیکه در تاریخ الخلفاء که مخاطب مدعی استقرای آن نیست
سبک سری و سردار در فرموده معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن
عبد مناف این قصی الاموی ابو عبد الرحمن اسلم هو و ابوه یوم فتح مکة و شهد حنین و کان
من المولقة فلو هم ثم احسن اسلامه و کان احد الکتاب لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انتهى
و از این عبارت هم بصرحت معلوم شد که اگر چه معاویه در ائمه از طایفه مولقة
القلوب بود مگر بدولت حسن اسلام رسید و در زمره کاتبین آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
محرر بگردید و از اینجا وجه عدل مخاطب از ذکر عبارت این کتاب یعنی تاریخ الخلفاء که در مطالبه
او بود بسوی عبارت ابو عمر صاحب استیعاب بر ابل ذکا زیاده از نوردن کاتبان شمرده و عبارت
استیعاب چنانکه در کتبی لفظ بعض مذکور است و دلالت بر آن میکند که اکثری با جمعی
او را در مولقة القلوب شمرده اند و اتفاقاً دریافت رسید که آنکه معاصی را در مولقة
القلوب بشمارند بحسن اسلام او معتقد اند و علاوه بر گاه ایمان رکن ثانی لامیه اند

ارکان اربعه یعنی ابو ذر صدیق اثناعشریه نادهای دراز با عتراف خاتمه المحدثین شیعه
 اعنی بکلیات و مجلسی در تزلزل باشد و بعد از آن بقوی رسد که بنیاد هرمان رو بر او آن پس
 ضعیف نماید چنانچه کتاب بحار الانوار و حیات القلوب کما قبل این امور و تفصیل این
 ماجرا مع ما يتعلق به در کتاب منتهی الکلام بکمال شرح و بسط وارد کرده ام معاویه بن ابی
 سفیان را که می پرسد و از یمقام شهادت شیعه در باره دیگر بزرگان با عتراف خودشان
 از یم می باشد که لا تخفی علی المستعین افسوس که امامیه را هرگز بهره از انصاف حاصل نیست
 کما مرته صد بقیه ابو ذر و کجا مرته خلافت معاویه طبع است ای که محال عیب خویشتر است
 طعن بر نفس دیگران چه زنیه و دوم آنکه این قسم کلمات که از معاویه در آخر عمرش
 صد دریافت بکار زیاده بر آن که دلالت بر حق تعالی و کافر نفسی در حق است بنامی صلی
 علیه السلام در رد از مقبولین اسانی در تصانیف مجلسی مثل بحار و از شهادت علمی مروی
 و دیگر است و خود آن بزرگان مقتضای قول او کما بل لا انسان علی نفسه بصیرة
 از لایقی معاذی و آثار بکوری و کوری سیکار و چنانچه قبل ازین در هیچ گذشته
 ثانی مقدار اولی این کلمات را در فتوی و اکثر معاویه شمردن استیصال نه هیش
 نمودن و بر اهل فطرت سلیمه مخفی نیست که خود مدبفه و ابو ذر و سلمان و اشمال شان
 در آخر عمر خود با حسرت بر آن هم میکردند که کاشش گرد قضا و مشق و تولیت کوفه میکردیم
 و هم در عسرت شریک جناب مرتضوی می شدیم چنانچه رسائل فضل و غیره بر آن دلالت
 دارد سوم آنکه استدلال از کجاست کرده که لعن یکس و قاصد و سائق بعد از
 اسلام بود محتمل است که قبل از آن باشد و هر چند بر اصول امامیه قاعده مقرره الاسلام
 بحسب قبله رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمود و حاجت در تذکر
 اما بعضی جناب ام المؤمنین ام سلمه افتاد که سابق فی بنده الا و راق لیکن در نبوت
 و تقریر آن بعد از تقریر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه دانستی ریمی و شک نیست
 معذکر و بی تمیم بر آنچه اکتفم بفرع قائم است بایشان آنکه در قاموس و غیره مرقوم است
 کما مر آنکه حضرت خاتم النبیین شفیع اندنین از حضرت کبریای الهی مامور بتأله

این مردم بود پس لعن اینها حلوة و حلوة خلاف امر الهی شد معاذ الله من ذلك فقیهین صدور
 القن قبل الاسلام و هو المطلوب و مستتر نماید که دلیل الزامی هم در اینجا ترتیبی نمی تواند
 بیان شد که مخاطب مجتهد قبل ازین از کمان معاویه بن ابوسفیان در باره عیله بن عمر که بر تقدیر طار
 عیله بن مذکور اطاعت نرید خواهد کرد استدلال برضا او و حریت نرید نموده و قن معاویه را بر
 طبق واقع دانسته و از حاشیه کتابی که شیخ شهید اول بیان نامش که نشسته چنان دریافت می شود
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حسنیت و قوت اسلام ابوسفیان که رهساز رئیس اعراب
 بود متوقع بود لهذا صد شتر بجهت او عطا فرمودند پس ظاهر این است که آنچه رجای سیدانیا
 بود بطور رسیده باشد و باید دانست که کسی قابل شده باشد که اسلام ابوسفیان مرتبه قوت رسیده
 و اسلام معاویه بدان درجه برسد فقیهین المطلوب بطریق الاوالی که اشارت ما من بعد معلوم است
 که مخاطب به حق در این روایت از کجا شریک نموده شاید مقصود او تلبیس عوام خواهد بود چنانکه در
 سایر این رساله مطمح نظر دارد و دیگر آنکه این روایت با ظاهر قاضی ندرسه در احقاق الحقی
 که استعرفه انشاء الله تعالی همان روایت است که امام اعظم امامیه یعنی شیخ حلی در ترجیح الحقی بایرادش
 دو نقطه و تکلم داده و شیخ صدر الدین روزبهان تجمیل و تحقیق او در کتاب ابطال المبال
 ارشاد فرموده که یزید بن معاویه در زمان سعادت توانا حضرت ختمی تاب بالیقین متولد
 نشده بلکه بعد از عم خود یزید بن ابی سفیان که در زمان فاروق در طاعون مرده بوجود
 آمده پس ازین روایت استدلال بر مدعا خود نمودن دلیل بر حصول قوت قدسیه
 برای مجتهدین امامیه است آدم بر مقالات ندرسه سوشتری که لاف و گراف
 نموده دیرینه است محصلش آنکه باعث بغض و عداوت یزید با امام حسین شهیدان
 راده تزوج با زنی داشت و امام نیز عهده او را میخواست آخر آن نیکند
 در حله حضرت سلطان که بلا شرف سکونت یافت پس معلوم شد که یزید عم عمر
 انجذاب بود و بدیاریافت رسید که آتشقی در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 سلم مثل امام حسین بود پس انکار از تو که او در وقت مسطور بمعنی محض است و
 جاد نمی توان کرد که عم یزید بقیه حیات باشد و او نباشد مسمی گردونه یعنی

که بعضی در نزدگی خویش فرزند خود را بنام خود موسوم میکنند و بعضی میباشند که در باره او
 بایسک یکم برسانند البته ابرار و دلا در ان خود نام خویش میکنند تا ذکرشان باقی ماند چون
 یزید بن ابی سفیان عقیبی گفته است این احتمال در باره او بجای خویش خواهد بود و بعد از سلیم
 جمیع آنچه صاحب ابطال در مقام آورده میگویم که این روایت که امام اعظم نوشته در کتاب
 ریخ الامیر از فخری مذکور است امام شیعیه هر چند معتقد صحت آن نباشند لیکن برای احتیاج و لزوم
 ایست بکار می آید چنانچه بارها گفته شد باز اگر بی ثبوت رسد که یزید در ان زمان پیدا گشته باشد
 این روایت باین طور ممکن است که در اصل لفظ فاخذ معاویه را نمیدانست بجای ان فی لفظ این نوشته است
 بن معاویه را میدانست و یزید برادر معاویه را نمیدانست بجای ان فی لفظ این نوشته است
اقول معلوم نیست که عقل قاضی مثل امام اعظم حلی که با او دصیان بسیار بود و یزید بن ابی
 سفیان را میگوید که علمای امامیه هرگز از خیره سری و پیری و نه بالغی باز نگذاشته اند و انصاف
 کرد که هرگاه دو کس اراده تزوج با یکی از آنها داشته باشند چه ضروری که در عمر مفارقت یکدیگر باشند
 بظاهر است که هرگاه شخص بالغ میشود حاجت نکاح او را می افتد پس فلان است بلکه بارها
 مشاهده و ساین شده که یکی از آنها دو کس عمر است سال داشته باشد و دیگری چهل ساله
 باشد بلکه حاجت به تزوج در ریغان شباب نسبت یکدیگر عمرشان را بعین رسد
 بنابر مثل مشهور که در سنن ابی حنیفه و ابی یوسف است که کسی که با یکدیگر است که اسباب
 شادی اند و ابواب بی غمی گشاده کرده که از مزید حرص نوبت بجای میرسد که اگر
 آنگاه باعتبار صورت بر زوج خود قدرتی نیاید بر دنیای بی و بر شرب بکنار رسد
 می باشد چنانچه مال نموده زمانی زبان زو حلق است چه جای سلطنت و حکم رانی
 که بزرگواران و بزرگان شیعیه را غیب گشت پس عجب است که قاضی با این
 سخن سازش در باره اسعید بن یزید پس نیز در وقت حضرت بشیر فزیری
 در مجلس مذکور شب فرامید و از ابرار و اعیان اهل شیعیه و اعتزال هم در مجلس
 نه مناسبت اهل و سبیل را بر کمال امر آن شعی در زمان نبوی صلی الله علیه و آله و
 سلم بر کینای خیال خود بخاطر نیرد بیا نشاند که نام آن عقیبه

صالحی که خطبه یزید بن ابی امیاس حسن بود و تعلق داشت بر تصحیح کشوری در ایلام که یزید بن
 که تغلب المکایه نامش نهاد و زینب است و مختصر این قصه نقل شخص مذکور که وضع و
 اختلاقی از عادات اکابر است بلکه معاویه در آخر عمر مدینه آمد و بر سر جمعی از اشعری
 و خواص یحیی و ابن عباس گفت اکنون آرزوی من همین است که زنی از اشراف قبایل حبش
 حسن جمال برای یزید بهر سه عمر و گفت که آن زوج عبدالله زید دختر جعفر طیار است
 پس معاویه ابوهریره را اشارت کرد تا عبدالله را حاضر گردانید معاویه بعد از مناسبت او
 در خلوت گفت میخواهم که دختر خود را بتو تزویج کنم او مغرور و مسرور گردید و روز دیگر باز
 نزد اطمینان و حیل دیگر پیش آورد که دختر من گفت اگر عبدالله زوج خویش را طلاق دهد و
 والا فلا طمیع مالی دیده او را دوست و باعث طلاق شد معاویه بعد از این گفتش که او بگوید
 که عبدالله بر فراق زن صاحب جمال بطمع مال را رضی گشته چون ملک و دولت باقی نماند مرا
 خواهد گذاشت عبدالله بکمال خیر باز گردید معاویه او را طاعت و محل که دختر خود را بطل
 امر و زباید از ارضی میکنم فرستاد تا آنکه عدت بپایان رسید پس موسی اشعری را
 بر خطبه حسین و قاسم بن عباس در آشنای راه ملاقاتی شد و بپایان دادند ابو موسی
 پیام هر کس را تبلیغ نمود و گفت من چهارم ام و دیانت خود را بهم ذکر نمود **الحق**
 زینب ابی امیاس حسن را اختیار کرد و انتهی و از کتبت رجال بوضوح می انجامد که ابو موسی بعد
 از جوانی در مکه اسلام آورده و بر مردم قدامی مسلمین محو گشته و از حسن و تفاهات موسی
 حبشه رفته بود و قدم او در حضرت خاتم الانبیا ثانیاً همراه جعفر طیار و قوع یافت
 پس یزید بن ابی امیاس بن موسی اشعری را از حبه کسی در یک زمان صد و ریاض
 دلالت دارد که آنها هم عمر باشند مساوی موسی اشعری خواهد بود فثبت ان یزید
 اشقی علی تحمل التسنی کان من اکابر الصحابه و بلغ اشده سبته فی زمان
 النبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ذلک هو المقصود عند العقل و اربابیه زیرا که
 سوق حمار ابو سنان نه کار طفل است خواست **تخلط** گفت **تخلط** یحیی محمد
 بن ابی کبریا و جودیکه اجماعاً سیالیه هم نمود بنابر روایت سلیم بن قیس یلمالی

که بعضی ملا باقر مجلسی در محله فتن از بخارا الا نوار اقدیم و افضل از جمیع محدثین شیعه
است میانه پدر بزرگوار خویش حضرت امیر وکیل شد و در سیر اخلاک و بسط
زمین بمقتضای حدیث بساط شریک جناب مقتضوی بود علی ماسجی من مرویات
الصدوق ان شاء الله تعالی و سابق بودن یزید چهار نزد علمای روافض جاعلین استقامت
عجبی نخواهد بود و این قصه توکیل در کتاب منتهی به بسط و تفصیل مذکور است من شافیه
البیه و در منتهی هم بر اصول قاضی شوشتری چند ان بعدی است که یزید علیه در وقت
مطهر هم از اقزان ابو موسی باشد و هم از اقزان امام حسین ندانی که پیران نایاب
بعضی از آنها که مخصوص خود را که صاحب العصر و الزمان لقب شایسته است به از جا

رسانیده اند چنانچه بر مینه کان بخار و حق المیقین و خاتمه جلال را میخواند به هر است
سبحان الله حال ضبط و اتقان رواة این قریه که بر آنها می باشد و در کتب
کلامیه بنا بر ربا و سمع و زب عوام از دست رواة اهل سنت می آید باید دید که قصه
خطبه بود و اینها از کی یکی رسانیده اند نام آن زن که معاویه بن ابی سفیان برای یزید
خواستگاری کرد بنا بر تصریح جهانیه علماء و متهم العلماء الله بوی فی تحقیق و غیره فی غیره هم
خالد بود که حسن و جمال او در دیار عرب شهرت تمام داشت و عیبه الله نیز و عیبه الله
جعفر و عیبه الله مطیع نیز خطبه و نمودند و سفیر از طرف معاویه و این بر سر بود که ابوهریره
بودند ابو موسی اشعری و کتب جمال هم مساعدت باین امر دارند و یا بنجه از ابرام مکارم
شیعه منقول است که لا یخفی پسند که ابو موسی بجای ابوهریره مثل خر عیسی صفات
طرفه آنگه قاضی شوشتری بعضی بصر از ان روایات نموده که قبل ازین

معتد ذریقتین منقول گشته و دلالت بر آن میکند که یزید را عداوت امام حسین
بود که آنجناب امارت شریک را بر او میدادند و بر احوال و اقراح به را و درین امر گوش
نداده و بعد از جلوس شوشریقت سلطنت نیز از بیعتش انواض فرمود و این چه در باره عیبه الله
عمر که قاضی بر تقدیر استماع از بیت در حواله بنجه گذشت میر جاریست بخلاف قصه تزویج از
فرق است که او را داده خلافت گذاشت بخلاف امام حسین مع ذلک در باره آنجناب

واقعه تزویج هم صمیمه عدوت یزید خواهد بود نه مستقل و اگر عدم اصرار یزید بر عدوت
 یعنی اراده قتل و مانند آن دلیل محبت دینی باشد پس قایل باید شد که هرگز از دستش جان
 سلامت برده او از محبت یزید بوده قایل حتی با یک الیقین آنجب و اگر این همه آنکه قاضی بر
 مقالات رکبکه و افادات سخیفه که عاقل دست میزند و تواریخ که نام آن در کتاب احقاق
 الحق جایجا مذکور میآید در جوع نمیکند حاشا که از تواریخ عاقل باشد مگر در اینجا خود را دیده و دانسته
 مثل جابلان و امثله تا تصویب نماید قول امام عظیم چلی درین لباس نماید و پس قاضی بکار
 حال امام الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و قول زبید که در باره ولادت آن پدیده نویسه و مکتوب
 ابو خالد الاسود که سنه خمس و سته و عتیرین یعنی یزید در سال بیست و پنج از هجرت
 شریف بیست و شش سال گفته اند هرگاه ده سال را که مدت هجرت و اقامت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه است ازین بیست و پنج سال جدا کنیم باز نه باقی میماند پس معلوم
 شد که یزید بدینا و نه در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده و نه
 در اوقات خلافت شیخین بلکه از خلافت ذی النورین چون چند سال گذشت از کیم عدم وجود
 وجود رسیده پس بودن انشقی در وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انهم بعنوانیکه در کلام
 چلی و دیگر برادرش مذکور است در واقع چگونه ممکن باشد قاضی امامیه تمامی نیت بران گذاشته
 که نفقات شیخ چلی را که حقیقه امام اسفها و محفقات درست نماید و اقوال شیخ صلی الله علیه و آله و سلم
 بهان اگر چه مجمع علیها باطل سازد و داد سخن سازی و بد عبارت کتاب تاریخ الخلفاء
 موقوف خطبه معاویه بن یزید که قبل ازین در دمشق یزید گذشته که عمرش بکوتاهی رسید
 نسلش منقطع شد نیز دلیل بر بهانست که از تاریخ مذکور قلمی گشته چرا که اگر یزید از قرآن امام
 حسین علیه السلام بودی عرا و قریب شصت سال رسید این کلام که علی رسول لا اعلام
 از پیشش صد دریافت همان وقت حقیقه راست خواهد بود که یزید شقی در جوانی مرده شد
 و انفا از تاریخ الخلفاء بگوشت رسانیدم که آن بد بخت در زمان حضرت عثمان پیدا
 شده و قبل ازین در تحقیق خلافت ابن الزبیر و سائحه قتل او از همین کتاب
 واضح گشته که یزید شقی در سبای سال شصت و چهار بهنم رسیده پس غالب است

قاضی قبل ازین دانستی بنظر احقر رسیده مع ذلک ترجمه نریزید ابو سفیان در کتب رجال
 بعنوان مدح و ستایش مضبوط است یاد دارم که صاحب استیعاب نیز او را در حدیث حمل او را
 ذکر نموده و با خلاق حمید ستوده و موت او نیز موافق تحریر شیخ صدق الدین و زبیران آرکت
 این فریق می آید احتمال این معنی نیست که او مثل برادر خویش را در جنات و محاربه جناب تقوی بموده باشد
 پس در لعن برین بکنانه از حضرت رسالت نباه اسکاکی ندارد و لکن عابد الرهیل طول عمره و ما
 از کتب شیخان من المناکر فقین نریزید اکیر ما را خدا یا مگر بعضی از وجه کما مرث الیه الا اشاره
 رجوع نمایند لکن بعضی هم قطعاً و یحیی نافعاً و اگر گویند که او بالیقین حسن است شش بخین بود و چگونه
 شایسته است که نام داشت پس لعن و لعن او بجای خود است لا استیفاء فیہ گوئیم که اکنون بقولین
 سانی خویش را بتابع سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله بدم و لعن ساد را بدینود که آنها را
 متفق حسن سیر نشان بودند و حکومتها از پنجاه خلافت یافتند و دتهای طویل برین پایه گذشت
 که بود که حسن اعتقاد بجای شان نداشت و از خوان کرم اینها نصیبی نداشت و خود روایات فرغوی
 شیعه حکم با نمیشد میکنند که ائمه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از اینها شایکی بودند چنانچه نموده آن درین
 اوراق بخیر تحریر کرده و غایب از اینهاست جناب قاضی بعد ازین احتمال لفظ یکن آورده و بدین
 عنوان تعبیرش کرده پس صد و مغلطه از شیخ حلی امام اعظم شیعه بر طبق تصریح شیخ صدق الدین آمده
 است و تکمیل و تحقیق او هم بر جای خود است نه موجب سرگردانی بعد ازین دل نمینخواهد که بدیگر
 موقوفات قاضی که در مقامات دیگر آورده رجوع کنیم و خود را بر او به ملاتش بطیب خاطر ترجیح
 گردانم که غایب است او با ابطال حق و احقاق باطل معروفست و عوق بریزی درین باب
 بجای می برد و خشک اما عینها از وسوسه میزند و هرگز تر نمی شود چاره آنکه
 اگر مقصود از استیعاب روایت استیعاب درباره اشباع مطاعن معاویه اثبات
 کفر است فلا نسلم دلالت علیه و اگر مراد فتنی است پس با قطع نظر ازین منع مفیده
 مخاطب اسوة الاما که میخواهد بود زیرا که او بر نعم خود در صدد است که میان معاویه
 و برید مساوات را ثابت کند و غایب مافی الباب بعد فرض تسلیم آنست که معاویه فائق
 باشد بخلاف نریزید که کفر او بر وجه مختلف نیست لیکن نفیق او را در قطع جمع علیه فایده نیست

و بیکر آنکه اگر معنی قول شما که لعن بر دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین غیر ممکن است
اینست که هر که نظر شما در تین باشد در حق او دعای امانی ندارد پس لازم آمد که شما در تیری و لعن
اصحاب کتاب که بر طبق تصریح و الیه شما در کتب مطبوع و مکتوب شامل توحید و نبوت و معاد بود
بلکه با تفرقه است عمده قوم که سبقت نمود جبهه با این در زبد وقایع هم مرتبه قصوی داشته اند عذاب و فرخ
را برای خود همیا میسازید زیرا که اصرار بر مخالفت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موصل به بدکات جهنم است
فاذ خلوا فی الدین و لبس مشوی المعاندین و اگر مراد از اسلام مذکور ایمان است پس معلوم شد که شما
وزاره و شیطان الطاق که الله همی درباره شان دعای بد میکردند و در کلیتی و توحید قبی و کت دیگر
نظرق تنوعه مروست و هفتش نیز بتفصیل تمام هم محکی و محملات بخارود کما

و الله اعلم باماره شان سفارش اکابر اصحاب خود را بهم گوش نفع نمودند و بر سر جوش
از جملات و دارند چنانچه اشارتی درین باب بسیار یافته ام چون بوده اند آنها را بر زبان شما
بجست است معنوی قدرت ظاهره نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نبی و نبی خود قرار دادند و در
دین این است شان سپرده اند چنانچه از حق الیقین لا باقر چنانی نیز بدلات ملائقی
نیست این بحث و بعد از کلام صاحب تبصرة العوام مقرب بعلم الهدی سید مرتضای
رازی که فی کتاب التلخیص کتانی فاضل شامی است و یاد میشود که این همه پیشوایان
امامیه با نوره الله و سرور الله اسلام داشته اند زیرا که خیال روز سیاه نموده و بر لاکه
که امام لعن نموده اند که معصوم است که کلمات معلوم شد که آنچه در اینجا گفته اند که لعن
و بد دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مسلمین ممکن نیست جناب مجتهد معتمد
باین امر نمی باشند و او معانی بآن نمی دارند و حال آنکه مصنفات کراچکی و مولفات
مجلسی اگر اندک استقرا نمایند این همه روایات را که برای مثال و بیرون این مضامین
ایجاد کرده با تفحیم این تقریبات بطریق تنوعه و استناد خیره در غیب خویش جای خواهند
اینست خوشایند و وزکی اینده همی که هر قدر که دعای بد و لعن و طرد الله بدی در حق زکات
این طائفه فاحشه زیاده تر منقول است رتبه آنها از همه زیاده تر شده اند چنانچه
در شیعیان و نواید استر ابادی هم محبت برود دارد الی غیر ذلک من کتب الرجال و الاخبار

الاضافه است که اگر انقسم عنذیات و جهلات را با سبب نه نهند و این نوع بهفوات را
 مصدر نشوند هیچ تردید شک اینده سبب باقی نمی ماند **بخشم** آنکه محتمل است که ایشان
 بنی حضرت خیر الانام را بر کراهت حمل کرده باشند چه لازم نیست که بر بنی مستلزم است
 باشد چنانچه جای کتاب مجمع الفوائد و البرهان فی شرح ارشاد الاذیان و غیر آن دلالت دارد
 و از کتب اهل حق نیز همین معلوم میشود گویا تخلف بر تصحیح ائمه عظام شیعه و آل بر صدر و حرام در خطا
 افضل الصیدیقین باشد و موید این توجیه است لفظ لاری به با سبب که از معاویه در مخاطبه ابو
 الدرداء رضی الله عنه صادر یافته مگر کلام فقیر اجاب مخاطب و سبکی که صراحت ازین برآید
 ادعی شده اند که گوشتن میکنند تا که سبب از جواب ایضاح که سببی برادر بزرگ
 ن فرایم آمده مسموع نشود و آن عبارت است از اینها نیست که باز
 آدم بر سر مطلب که لفظ باس فقها آنجا استعمال کنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقهایی
 یعنی این کلام نخواهد گفت که لا باس بالصلاة فی ثوب اصابعه بار المطر او بار البحر او
 بار المور و انهی بلفظه **سبحان الله** بموجب مجتهدین خویش نظری نمیکند که به قاع
 را در سبایل شرعیه داخل کردند حتی که در فصول اذان شمرند تکلیف بدعتیکه بانی سبایل آن
 نزد شیعه حضرت فاروق باشد و اینهم بعنوانیکه هم انشاء خلط باشد و هم املاء غلط که اگر آنرا
 تعبیر بکفر هم از غایت غیظ و غضب کنند کمتر خواهد بود و لا اقل که حرام باشد و خود
 معروف اند که استعمال حرام البتة کفر است پس حیرانم که باوصف صدور لا باس
 که دلالت بر کراهت دارد و مکروه شده بدیم کی از افراد اوست لزوم کفر معاویه
 یعنی چه از نجاست که حضرت فاروق فقط بیان مسئله قناعت کرد و اشاره به این نمود
 که سخن همانست که ابوالدرداء گفت درین باب چون عجز انبایه نمود و از سر نشستن معاویه
 چنانچه مخاطب و سبکی دعوی کردند پهلوتی فرمود که آدم بر سر کرانی و جهای ابوالدرداء
 پس باید دانست که انفعنی دلیل قس معاویه بهم نتواند شد چه جای کفر و رد است او درینا
 که مخالفین کلیه از امضات بیکانه شدند و نه آنستند که گفتگوی خلفای راشدین در سبایل
 شرعیه بآن حد میکشید که اغیار امکان میکردند که شاید بار دیگر ملاقات نخواهند کرد چنانچه

محدثین اهل حق و یقین این قصص و حکایات را ذکر کرده اند و مولانا رشید المتکلمین از ائمه
 برزانه الی یوم الدین در سال ۱۰۰۰ زده متوجه نقل فرموده و از حضرت ابلیس با عقاد امامیه در اصل کتاب
 آنچه بعد گرامر شده چگونه زیاده ازین خواهد بود چنانچه شش نموده از خود راست گذار یافته و
 آنچه بجهتین امامیه قیامین از تحجین و شنیع بنمایند آیا بر کسی که ناظر بقصایف قبی و ثمانینی و
 امثالش باشد مخفی تواند بود و اصولیه و اخباریه آنچه از جنگ جدال و قتل و قتال یا خود ماکر
 اند و میکنند عیانست که حاجت به بیان ندارد و بعضی از اکابر علمای خود را با وصف از خود
 کاظمین و دیگر عتبات عالیات به تیغ بیدار کشتند و ثبات شان را چنان تاراج کردند که کنگره
 خوان بیمار ابا تر گاه از علمای امامیه که دعوی انصاف و صلاح و تقوی دارند سوال میرود
 که این مقامات و مشاجرات آخر موجب کفر کی از یقین خواهد بود و ثنایات مذکور
 بالضرورت حکم بفسق اهل الجانین خواهد نمود چنانچه شما در مشال و مطالعین اصحاب
 رسالت امام علی علیه السلام مرتب میسازید زینهار تجل نمیشوند و از انصاف و عقل
 بیگانه گشتن اختیار کرده میگویند که هر یکی تا دلیلی و حجتی داشته اگر ما جور نخواهد بود در معذور
 بودنش مرنیت **سبحان الله** کی که از راه ادب آیت کریم یا حدیث
 شریف را بگوشتن انصاف شنید و داد و بھیش فتنه داد و علم و شجر خود را بهیج نشد
 او را بهیج و نادانی بچرخ میکند و شخصی که تا ویث بکار برد و قیل و قال نمود او را کفار
 می شمارند با کمال اثبات فسق معاویه هم ازین روایت علمای امامیه را مشکل افتاده
 چه جای کفر او که در بی آن شده اند و عجب نیست که چون مخاطب بضعف دلالت
 این روایات بی برده لفظ مسلمان بطور ظرافت می آرد تا او را جای فرار باقی
 مانده و مثل مسکی بگیرد و از اباحت اهل حق گرفتار نشود باقی ماند طعن و ظلمت
 فاروق جوالبشر که چنانچه حضرت انبیا علیهم السلام در باب رفت و نظافت
 مختلف بوده اند و بدلالت احادیث بخار و حیات القلوب که در قصص انبیا مورد
 است مزاج حضرت موسی از قسم اول بوده و مزاج حضرت هارون از قسم ثانی
 و جناب خلیل از ثانی حاصل بود و حضرت یونس از عجلت همچنین از جناب ابلیس نبوی

اختلاف است آیا آنهم بر جناب مجتهد مستور و مخفی است که حدیث علی صدوق دلالت بر آن
 دارد که جناب امیر بر زار انالی کشین و قتی که بار بار برای معذرت فک می آمدند و قسم خوردند
 که بی استرغای فاطمی زیر سایه نخواهند نشست و یکروز بهین عنوان بسر کردند و رحم آورد و
 حامی شان و نزد جناب فاطمه زهرا سفارش آنها نمود و آنجناب هرگز رحمی بجالا زارشان
 نفرمود و چگونه بر اصول امامیه تصدیق بلکه تصور کرده شود که جناب سیده از غضب فک بیلول
 بود و هیچ و کدورت بسیار داشت و جناب امیر سرریایی غبار عملا و ه در کتب ایجاد
 و تفاسیر امامیه مثل کثر العرفان خود روشن است که فطانت فاروق مورد ستایش جناب سرور
 عالم است و لاشک که هر شخص را که فطانت و خستونت داشته باشد فرموده باشند که بخت
 خود بد رفت تا دوباره حضرت عباس علی و مانند ایشان لازم آید آنچه لازم آید و قس علی
 به بسیار از معصومین بزرگان دین که لا ینفی علی المتبعین پس معلوم شد که نورانی حقان این را
 محبوب در امور است که استخوان آن از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت است پس در این
 جایجا برای خلیفه ثانی ذکر کردن دلیل قیاسی که لا ینفی ششم آنکه روایت است
 از ابن عباس بر تقدیر صحت و نیت احتجاج نجات حکم جناب امیر است در باره امیر شام و دمشق
 و تیکه لشکریان حضرت امیر المومنین در ایام جنگ صفین ایشانرا بدی گفته علمای امامیه
 خود در نهج البلاغت و مانند آن و علمای مادر شروح کتب احادیث آورده اند که حضرت
 مرتضوی از سب و بدگفتن منع نمود و فرمود که از خدا درخواست کنید که خون بر دوشک
 را حفظ فرماید و اهل خلاف ابوی امر حق به ایت نماید مگر بحث متاخرین امامیه
 که هم عصر فقیر اند بتقلید اهل اعتزال و تشیع که لا ینفی علی مرتضی شام شرح الهدای
 علی نهج البلاغه و نهقات الکثوری است که جناب امیر رضی الله عنه از سب و دشنام
 منع کرده بودند چنانچه روایت کتاب مذکور بر آن گواهی است و گفتگو در لعن و انچه
 لعن چیز دیگر است و سب و دشنام مادر و خواهر و طعن در سب شخص کردن امری آخر
 پس تقریب یعنی سب و دلیل بر بد عاتمانیت کمترین امام گفت اولی باید که بسوی عباد
 فاضل مجلسی در تذکره الامه که در فضایل آنجناب آورده نظر کنید که هم از سب منع فرمود

و هم از لعن معاویه بزه عیاره ذلک الکتاب اہل کوفہ شکیان العت کرند و میا
 را دشنام میدادند منع فرمود آن لعنت کردن و دشنام دادن را اہت و کتب دیگر
 نیز دلائل برین تعلیم دارد و هیچ کس از دشوران خیالی نمیتواند کرد که ممنوع شده
 لشکرانی حضرت امیر از لعن شامیان و سب معاویه و اگر معاویه را لعن میکردند و شامیان را
 دشنام میدادند باکی نبود و بجنین تخصیص معاویه هم قابل انتفات نیست و الا لازم آید که
 دشنام مادر و خواہر دادن بروانی و دیگر بنی امید جایز بود شامیان باید که با فادہ فخر الیہ
 بخفی رجوع آرند چنانکہ در مجمع البحرین تحقیق لفظ سب و شتم مکیوید السب شتم و الشتم
 السب ان نقص الشئی یا هو اذ رار و نقص انشی بلفظہ و مویید انتہی انک جناب الی
 فرمودہ و لا تستیو الذین یدعون من دون اللہ فلیستو اللہ

علیم و مراد از ان همین است کہ بگویند اصنام را کہ اہل کفر از حد متجاوز میشوند
 به خواہند گفت و بد گفتن ہم در ضمن لعن متحقق میشود و ہم بطور دشنام و ہم عاقلی باور
 تواند کرد کہ در صورت دشنام مادر و خواہر کفار مقابلہ اہل اسلام خواہند کرد و در پیوستہ
 دنیا و آخرت بسب دشنام خدا و رسول برای خویش مہیا خواهند نمود و بر تقدیر لعن اصنام
 ترکیب ادبی ولی اندامی نخواہند شد و ایضا تأیید این بہ عامیہ کہ انچه شیخ صدوق
 در سالہ اعتقاد بہ خویش آورده و شارحین بتفصیل تمام ذکر میکنند کہ محض آن است
 کہ شخصی دشمنان اہلبیت را نام بنام لعن میکرد و حالش بجناب اہل ام صادق رسانیدند
 فرمود کہ خدا اورا لعنت کند کہ متعرض باشد و حالانکہ حق تعالی خود فرمود و لا تستو
 الذین الایہ و مراد از است کہ شما بگویند و الا شمارا بدخواہند گفت در رفتہ رفتہ بابت
 بخدا خواہد رسید چنانچہ در حدیث آید کہ ہر کہ شمارا بدگوید مرا بد گفته است و ہر کہ را
 بد گفت بدست خدا را بد گفت و وجہ تأیید بر ظاہر است زیرا کہ بر تقدیر تخصیص
 لفظ سب و شتم بر معاویہ و شامیان و غیرہ و انکہ در حدیث مذکور است کہ ہر کہ را بدگوید
 بنویسند بنویسند و انکہ در حدیث مذکور است کہ ہر کہ را بدگوید بنویسند بنویسند
 سجدہ است و انکہ در حدیث مذکور است کہ ہر کہ را بدگوید بنویسند بنویسند

معلوم شد که جناب امیر هم از لعن منع فرموده و هم از دشنام و هتک عا کونزد مخالفت
 این منع بجهت آنکه طریق لعن اولیا و انبیاء و جناب اهل تسبیح و تعالی باشد فانه لیسر بحمل
 النزاع و بعضی از معاصرين که بیکرکت تحصیل نوعی تمام دارند و وقتها فی فلسفه و متکلفات
 ایشانرا با تسبیح تمام فر گرفته چنان افاده نمودند که حضرت امیر فرموده اند که رازش می نماید که
 شما سبب باشید و سبب سببانه است در سبب معلوم شد که از عادت گرفتن و خوگرفته و این
 امر منع کرده اند لیسر است و زشتی بدین قید تعلق دارد نه نفس کوی گفته حقیقت است
 که فطانت و دکای سامی از حد و گذشت و لیکن اگر کسی بگوید که در آیت کریمه و مَا آتَا بِطَلَامٍ
 ۹۴ - نه نفی قید است و اصل کلام شست تا عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَلُوًّا کَبِيرًا احقر
 که چه خواهد بود همچنین در حدیثیکه امامیه در مناقب امیر المومنین نقل میکنند که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خیر فرمودند لا عظیم الرأیه عدا جلا یحب الله و رسوله و محبه الله و
 رسوله که اگر از غیر فرار نفی مبالغه فرار است و اصل فرار بر قرار است زیرا بر خیال نبی آنکه
 امامیه در جوابش چه تقریر خواهند کرد لیسر صحبت منقضی شد و مطارجه پایان رسید و الحمد لله
 مخفی نماید که قاضی نور الله شوشتری در حواشی منیه که جای بار حاشیه کتاب خود
 که بر تفسیر قاضی ناصر الدین میضای نوشته تقریر فاضل لاری را در بعضی از آیات که به
 نقل نموده و از آن تقریر جهان مستفاد میشود که در آیت کریمه مذکوره رجوع مبالغه نفی
 است باین عنوان که اولاً نفی ظلم را اعتبار کردند باز ملاحظه مبالغه در آن نمودند پس
 مال معنی آیت مذکوره باین عبارت میرسد که حق تعالی زیهار ظلم کننده بر بندگان نیست
 پس متوهم نشود که ذکر آیت مسطور در مناطین حاضر که از بنده وقوع یافت بجای خود
 نبوده زیرا که این توجیه در کلام حضرت امیر نیز نی کلفت جاری است که زشتی
 و کبر است سید اولاً اعتبار نمودند باز ملاحظه مبالغه در آن فرمودند پس
 حدیث علوی اینست که مرا بسیار زشت می نماید بسیار در باره معاویه
 و شکریان او و این معنی بوجهی که تقریرش میل آمد و کتاب حدیثی بر آن دلالت دارد
 بسیار بسیار است قاتل حق یا نیک یقین محقق است که عظمای امامیه نقل

صاحب تحقیق الاخبار و مانند او برای اثبات خلافت بلا فصل مرتضوی و معنی آنست که با
 قرینین بجای خویش ثابت شده که جناب مرتضوی و دیگر اجداد اصحاب مشعل خلفانی ثلثه بامر
 نبوی برای زیارت اصحاب کهف در قیم رفته اند و برویت شان مشرف گشته فرق
 که اصحاب کهف سلام اصحاب راجو ابی نداند و چون حضرت امیر از طرف آنها شکایت
 فرمود گفتند که از عبادات ماست که خبر نبی و وصی نبی راجو ابی ننیدیم و روایت کاشانی
 هم در خلاصه المنهج دلیل بر آنست که اصحاب کهف کوختر جناب مرتضوی انتفائی نگردانند
 مگر اصحاب سالک آب زیارت اصحاب کهف رسیدند پس اگر معاویه بن ابی سفیان و
 مانند او مشایق تعالی شان شوند و از مزید شوق برگشته این عباس عمل کنند که ام کفر لازم
 می آید و محتمل است که خود این عباس درین امر که حق تعالی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم را از رویت شان منع فرموده راه خطا هموده باشد چنانکه از تفسیر کاشانی برجا
 بیاید گفته که هر چند خطاب کو اطلعت علیکم لو لیت منها قرا را اولیاء منکم
 از جناب پیغمبر و کائنات باشد مگر مراد غیر آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم معلوم
 شد که این الفاظ خاص برای منع حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و این مقام
 خود نیست و نیز بر تقدیر تسلیم محتمل است که معاویه داشته باشد که چون خطاب خاص
 است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه عجب خصوصیتی داشته باشد زیرا که جمعی از
 اصحاب در غایت رفته اند و برویت و استماع کلام شان خط و اقرار داشته و هرگز از راه
 نفوذ پشت نگردانیده اند که از انقباض عجب نیست که ما هم این نعمت فراز آید و از
 تفسیر کاشانی چنان صحت و ضوح دارد که خود رسول مقبول را خواستش بدارشان نبابت
 قصوی بود ولیکن می آید که توالیش از ادب و دنیا خواهی دید و از اینجا معلوم تو انکر که
 قیاس اولویت این عباس نیز بر جای خود نبود زیرا که دیگران دیدند و هرگز کسی از
 امامیه فرایشان نقل نمی کند اگر چه قصه های فرار برای شان در دیگر جای بجهت نفاق و
 دشمنی روایت می نمایند خطای دیگر که از این عباس درین امر صدور یافت آنکه
 حضرت شورو کائنات مخفی نامی موجودات را از معاویه بن ابی سفیان که برای اثبات کفر

مخاطب مجتهد نطق بهت بر میان جان بسته تفضیل داد و گفت ای معاویه کون توانی دیدن که
رسول خدا را که بهتر از تست منع کرده اند و هرگاه از افادات الله عظام بلکه امام اعظم
امامیه بجای خود کما و مانا الیه فی المنتهی ثابت باشد که وجه کلام جناب امیر که هر که را از تخفین
افضل خواهد گفت بشمار تا زیاده بر او خواهیم زد آن بود که شان مرتضوی از علو بسفل نکراید
بکسی که جناب خاتم النبیین را از هر چه ملحدی کا فوی برزعم امامیه افضل دانسته باشد حاشا نزد
امیرالمومنین چه خواهد بود این دایت یعنی قصد معاویه در تفاسیر امامیه مثل خلافت المنهج هم مروت
قد بر و این قسم خطیبت کشیده دیرینه ابن عباس بر اصول امامیه است چه بعد ازین خواهد
آمد که حضرت امیر را از تخفین که جمیع خواهند داد ولیکن در اینجا قیامت کردند که معاویه جناب
المسلمین را بر حج داده اند شاید که قایل فضیلت مرتضوی بر جناب نبوی هم باشند که آخر
شخصین بهتر مرتبه بهتر از معاویه بودند چنانچه از جواب ایضاح قبل ازین دانستی و بعد ازین
از کلام مخاطب نیز این امر ثابت میشود چنانکه خواهد گفت که لفظ ظلیل العیب در باره عمر و
اضافی است نسبت بشمار غیر او نیست حالی عمر فاروق که او را بکمال غیظ و غضب
یاد میکنند تا بصدیق اکبر که بلا ریب نیست فراجی و نرمی هم داشت چه رسد این همه بعد
از آن است که معاویه با بسفیان بن اظربطاهر قول او فظننا ایهم شقاق رویت اصحاب
که گفت قرار دیم و الا معتقدین خلافتش را میرسد که بگویند که آن مردم که آنها را بسوی
روان کردند و برین کار برگماشتند با وصف استماع کلام ابن عباس شخصی و ولایی زاید
الوصف داشتند برای آنها معاویه بن ابوسفیان آرزو کرده و صیغه مستکلم مع الغیر که
معبر از حال شان تواند شد گفته و از اینجا است که یلای اختراقی گرفتار شدند و چگونه
تجهیز توان کردند که مزید گناه از معاویه باشد و دیگران در پاداش آن در عقوبت مبتلا
شوند و این احتمال بر اصول شیعہ چندان مستبعد نیست نه مبنی که اگر امامیه همین تقریر
میکنند که هر چند حضرت موسی خود میداشت که طلب رویت خداستالی که میرا از مقابل
و محاذات و کثافت جسم و مانند آنست که هر محض است مگر بنابر الحاح هم را آن که بعد
از افادون صانع هم حیات یافته و هم بد نبوت بعد از صعد و این قسم کفریات بنظران

کردید چنانچه تفسیر اعلی است و مانند آن مرقوم است و قد عرفتم فی المباحث السابقة -
 بناچار غیظیست که در دو کالاه مصدر کفر گردید و گفت رب انی بخلاف معادیه که طلبیدید
 اصحاب که گفت برای این دم نمود و زیارت اصحاب که گفت هم ممکن و هم واقع کار و اگر در واقع
 مشتاق دیدار اصحاب که گفت بود پس تنگ بلای صرصر معادیه هم میرسد و سر نیز میگردد چنانچه
 حضرت موسی از طور بر زمین افتاد و واقع شد آنچه واقع شد حتی که بعضی از علما بموت حضرت
 موسی قایل شده اند چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منج السداد اشارتی به آن کرده که مستحق
 انتقاد است و حال صاعقه خود معلوم است که تاثیرش در مواد مختلفه مثل تاثیر آفتاب که گذارد
 سیاه و پارچه را در همان وقت سفید میکند مختلفه است چنانچه از شرح هدایه که صدر
 نوشته هم بوضوح می انجامد و تجزیه هم به آن شاهد است که بسیار باشد که جسمی را بعد از نزاع و کسب
 کند و گاهی بر کسی افتد که اشتغال جز تسلیم جان بجان آفرین در هیچ بکار ظاهری مبتلا نمی یابد
 و شاید که این امور تابع قوت و ضعف شخص باشد قوت انبیا خصوصاً حضرت موسی از کتب
 فریقین بلکه بعض قرآنی فوکه موسی ففقتی علیه خود ظاهر است پس اگر بر آن موسی اعلی
 افتاد و صاعقه مرده باشد و حضرت موسی بر زمین افتاده تا چند روز بهوش گردیده قرین قاف
 شده باشد در نتیجه چه کسبت عذاب نماید بود که گفته اند طبیعت تا شود جسم فریبی لاغیر لاغری
 مرده باشد از سختی تعلیم من بعد باید دانست که قول عذاب الزامی و قریب باین در تفسیر کثرت
 و بیضا واه دلالت بر آن میکند که حضرت بهتدنه خود تفسیر بیضادی را از زمین مقام دیده اند
 معنی عبارت سنگی - اگر قبل ازین گذشته و ماخذ افادات مخاطب است فیه زیرا که قول او و
 قریب باین دل بر آنست که آنچه در بیضا ویت عین عبارت و الفاظ بغوی نیست و حال آنکه
 از لفظ عن معادیه تا فاحر قتم که از آغاز و انجام است در هیچ لفظی اختلاف رون داده و بر دو
 عبارت عین یکدیگر افتاده و متکی در وقت بیان این مطلب یک جنر برای دوستی اذکر کرده و قدر
 عبارت کثرت را که تغیری داشت خود بیان کرده حیت قال و قاضی بیضا واه
 به تفسیر آیت لَوَاطَاوَرَّتْ عَلَیْهِمْ لَوَکِیْتُ مِنْهُمْ فِرَادًا اَلَا یَکُ حَکَا یَتِ از
 اصحاب که گفت در قیم است و بغوی نیز در تفسیر این آیت ردی عن معادیه اه و در

گفتیم آمد و تعالی معاویه انتهی حتی اعلم انه یستقیم آنکه در اسلام دلالت حدیث
 قنوت بر این معاویه داشته او گفته میشود که اگر این قنوت را بخوانی از شیطان و لعن و لعن معاویه
 و اهل شام لازم آید آنچه در قرآن مجید ارشاد نموده که **أَلَا مَرُوءَ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَكْسُونَ**
أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ **الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** و اگر قنوت متقدم باشد فقد
 ثبت الرجوع و این بعد از ثبوت و اعتبار صحت این روایت است و الای توان گفت که خود
 جامعین این کتب اقرار باین دارند که روایات صفات هم درین کتب آورده ایم فعلی این تقدیر
 لا تقوم حجة ولا ینتھض دلیل **استقیم** آنکه نزاعیکه میان اهل حق و مغرور واقع است خود
 باین مثل شرح مقاصد و شرح عقاید و تصانیف دیگر علما موجود از مطالب آن جمله
 به سبوت میرسد که این نزاع زیاد تر بر نزاعی است که در اهل حق و دیگر فرق وقوع یافته فکیف
 که این اهل الحق باین اعتزال را بشیخ جمع سازد مخصوصا وقتی که حال احمد بن ابی طاهر هم معلوم
 نباشد که آیا فقط معتزلیست یا در زمره شیعه محسوب است پس ازین روایت کفر معویه
 ثابت کردن و الزام نیست از آن درخواستن از عجایب افادات خواهد بود
 و بعد از آن بلم محارض بروایات و اقوال علماست که تصریح بحسن اسلام معاویه نموده
 آنرا چنانچه قبل ازین گذشت و تازه اینکه صاحب اسد الغابیه می نویسد و شهید مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جنأ و اعطاه من غنائم هوازن مائة بعیر و اربعین
 اوقیة و کان هو و ابوه من المولقة قلوبهم و حسن اسلامها و کتب رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم لبس جلونه احتجاج باین می توان کرد و حاشا که معتقدین خلافت معویه
 بن ابی سفیان یا وجود قول و اقرار این روایات این اعتقاد بمعویه بهم رسانیده باشند
 مگر اندک انصاف باید نمود و خدا را حاضر و ناظر دانسته حکم باید شد که بعضی از
 اصحاب در حق بعضی از ائمه انجاد چه گفته اند و از کتایب ابلغ من الصراحة آنچه تقریر
 کردند هیچ مسلمانی را نمیرسد که تفصیلش نماید الا باشد ضرورت فقیر درین امر خدین
 شاید و نظیر بنظر خود نگاه میدارد در مقام یکی را از آن و آیهن با جمال ایراد میکند بکوشش
 انصاف باید کشند که روزی حضرت امام صادق علیه السلام بن اعمین شیبانی که او را

علمای طائفه باستقامت و کمال شیخ موصوف و مروج میکند چنانچه از کتاب تلخیص و محاسن
 و غیره مایه است ارشاد نمود که ای عبد الملک چگونه پس خود را خیرین نام گذاشتی آن شقی گفت
 چگونه بدتر از جعفر نام گذاشت امام صادق جواب داد که جعفر نام نه نیست و بهشت و خیر
 نام شیطان و در قول او آنچه بی ادبیت خود علمای متبحرین امامیه که اعرف باستعمال لفظ
 جعفر در محاورات عرب اند چنانچه در امثال سارامه راایت جعفر علی جعفر فی جعفر یا کل
 جعفر اعتراف بان دارند باز برای سرپرستی او تا ویلات دوران کار که خود برکت آن
 اقوام میکنند در کتب رجال می آورند و راه غضب عداوت ابلت می سپارند و دست از
 روایات و حسن عقیدت با شخص می رنج دارند و مخفی می نمایند که در تفاسیر
 علمای امامیه از آنکه نقل میکنند موجود است که مراد از قشایعاً و قشایعاً و عدایه
 و بصلیها جناب امیر رسیده و حسنین پس ثیل بنجرند در تفسیر جعفری موجب
 بی ادبی عبد الملک نباشد که علمای امامیه دعوی بد است در آن باب میکنند و میکنند
 فی قوله من سوء الادب مالا یخفی فتعین المعنی الفاسد **طرقه** آنکه علمای طائفه
 که دل داده این محدثین اند این همه سوء ادب و بی ادبی را بدین دو حرف راجع میازند
 که شاید سیاه امام صادق و عبد الملک بن اعین مزاج و مطایبات معمول و مرسوم
 بود و در اینجا مثل مشهور صادق آنکه که بارش با یا هم بازی و اگر کسی این قصه را منکر شود
 بگو که کتاب خداوردی بن قاسم افشار که در رجال امامیه نوشته و کتاب خود را بر
 امامی مقبولین قصه کرده رجوع کند و کتب قدما مثل رجال کشی و غیره تلخیص نماید
و برین قدر چه موقوف زار و بن اعین شقی که او را در تهاجمی اصحاب
 برگزیده اند و سنگ زده برادر شغال است از جناب صادق مصدوق نقل نموده و ایات
 اکابر علمای قوم که صاحب سنج المقال از جمله شان بود تبرا کرده و صیح آن لفظ
 گفته که هیچ کسی از خوارج و تواصب و رحنی انجناب نتواند گفت اگر اهل
 مملکت دیده و مخصوص این امور کتابی می نویسم که یادگار باشد سروده دیده اولی
 الا بصار گردد انشاء الله تعالی یا بحکم معلوم شد که امامیه دیده و دانسته این محدثین

را بجهت عداوت ائمه اهل بیت ولی اند ایستادگان نجاشان بدروه قبول رسیده اند و
شیخ دقیقه را از سر برستی این زمانه باقی نگذاشته باز پیوستن الحق افتاده اند و بعضی
از اعدا و متغیرین حق رجال نیست که امام صادق علیه السلام برای عید الملک بکمال تصریح فراروی عا
فرموده و رحمت فرستاده و وقتی که خبر وفاتش بگوشش آن امام برحق رسید فرمود که خدایا
ابو نصر پس را بهترین خلق اعتقاد میکرد پس او را روز قیامت همراه آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم محشور کن بعد از آن گفت که هنوز مثل ابو نصر پس در جهان نیامده است و نیز از
جملا عذر قوم است که امام صادق علیه السلام قبر او را همراه اصحاب بارت فرموده و حال آنکه این
عذر با همه کیک مهمل است زیرا که این امور را برای پدر شیطان برادر او زراره مصداق مثل
مستحق است میگذرد و حال ملکیت و نفاق آن پندین در همین ورق معلوم بکمان گذشته که در
مناقضین نظیر خودند آشته سبحان الله علمای طایفه را شرم نمی آید که در مناقب صدیق چایگاه زیاده
از جناب صدیق باشد میگویند که خبر برای پدر هر چه گوید کی لایق اعتبار است و ندانند که قرآن مجید
برایمان در حالت و تطهیر و ناطق است و آنچه در مقدمه حدک علمای فقه در باره جناب سید گفته
اند صادق و ایمان عید الملک خود محل نزاع است و چگونه یاد تو انکند که صادق علیه السلام
با وصف شنیدن لفظ معلوم از زبان عید الملک ارشاد انفعنی که زراره و برادرش دشمن
اهلبیت و بدتر از یهود و مجوس سایر کفار اند چنانچه در رجال کشی و مانند آن مسرود است و انقیام
گنجایش آن ندارد چنین دعا فرماید و بنقیض آن بکشاید که خدا یا بدستیک ابو نصر پس چنین
اعتقاد داشته که با بهترین خلق پیوستم پس در باره معاویه و عید الملک بن امین و بعضی
از اهل حق و جمهور یا مین فرق واضح شد و الحمد لله علی ذلک و مناقضی که درین حدیث و مرثیه زراره
که مثل او کسی نزد فتنه موجود نگشته واقع است این من الالاس **و هم آنگاه**
آنچه در باره نسبت تمام امام حسن و معاویه بن ابی سفیان در از نفسی کجاست بروده اند
و از روایات ملاباب اعتراف و بعضی اند و تاریخ بتقلید بعضی ثابت کرده معارضه
آن روایات نتواند کرد که علما حدیث را این نسبت آورده اند و سایل مفوده درین
باب تصنیف کرده باقی ماند روایت صاحب استیجاب بن لالت بر مطلق

ندارد و پنج بیضی از اکابر مستکین فرموده اند که محتمل است که مراد از این طائفه همین
طائفه باشد که در عرف عام امام اعظم شان را شیخ الطائفة گویند فلایدل علی المدعا
ولا یؤیده بنحو من الاخبار و روایتیکه از زنجیری در باره ادای سجده اشکر بعد از وصول
خبر شهادت امام حسن نقل کرده بعضی از امامیه بطور خویش نیز نقل میکنند و بران
باره تشیع ابن عباس می نازند و حوائجی که کسیکه با جناب امیر المؤمنین رضی الله عنه بر
اصول شیعه انگند که قبیل ازین دانستی و وقت خروج امام حسین از مکه باشد
چنانکه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی ناز و افتخار بر وجهی معنی داشته باشد
غایط گفتیم بر اصول رفته صد و این یکد و حرف اندازن ابن عباس لایق آن بود
که علم و تقاره برای آن نهند و پنج نوبت داد نوبت نوازی و هفتاد و پنج نوبت
کمال بر پرستی اوست بود که از عبد الله بن عباس صد و ریافت و شاید که علمای تشیع
این روایت را مانع روایات تحلف داشته اند آن بصورت خیالی خود قرار داده باشند
فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلَكِنَّ الْكَثِيرَ اجْزَاءُ يَمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ
ایست بعضی از اجاث از طرف بعضی از علما که درین اوراق فی کلفت ضبط کرده
و همنه اگر امسانی و غوری بکار بری اجاث دیگریم درین روایات بید است لهذا
نتیجه جناب مجتهد الزمانی بعد از ختم این روایات بزبان عام تفویض کرده گفته
اند پس فرق آسمان و زمین در میان مساوی و بنیاد قرار دادن زمین را از آسمان
شناختن است در حقیقت سخن از آسمان و حجاب از رسیان است

المقالة الثالثة قال الفاضل المجتهد اهد الله تعالى الى

سبيل الرشاد قال اجيب الغير السبب باقامة قدر و استیلا و هو ايضا ممنوع فلا یستعمل
تجمع بلکه بر بطلان اشقامست بدان می تواند آمد اما نقل فاما نقل فاما نقل فاما نقل فاما نقل
تقدیرش با سبب که اهل کوفه که بهاد است که سبب شده اما به قابل بولایت جمع است بود زیرا که
وقت عرض لایست بر سبب تمامی باید این غیر از اهل کوفه دیگران اختیار کرده اند و از بابی شده
شده و تقی می نمود و برای از حجت برید میگردند و پنج بعد از خوف از لشکر برید به نهاد و

آمدن ریح بن خاشع علیه السلام بن زیاد و تدبیرات و تهوریات بی بنیاد ایشان بپهلوی
 ندانی که وقت شگفته لحوق ضرر و خوف ملا که نفعی و کسب و احتیاج میشود چه جای حربه
 یقین که کاسته و انشا الله تعالی این همه جوهر محبت که بنابر تشیع آنها متواتر بر روی
 کار آمده و متوجه بران بود که هنوز مغلوب نشده بودند و هجوم ایشان کمتر از داغ و غن نبود
 و در انداز شجاعتیکه برای این فرقه رعایت شده و هم مذنب ایشان که وجوب تقیه است
 سخت پیغمبر می نماید که با وجود قهر و غلبه آن بلیه منقرض گردیده در طلب امام حسین علیه السلام
 دو دهنده هزار نامه ارسال دارند که سینه بار و سینه و غمنا فرار سیده و اسباب جنگ
 همه همیا گردیده زود تر بقدم خود این بلاد را نورانی کن **خط** ز تو را است تسبیح افرا
 زمانیکه بیکران ساختن **x** سپاهی جو آشفته پیلان است **x** همایزه و گرز و خجریه
 چو باتج آهنگ خون آورد **x** ز شک آتش برون آورد **x** چو تیر از کمان و یکین آورد
 سر آسمان بر زمین آورد **x** و انکار و صف عنوانی آنها بجهت اختیار پیوفائی و تقاعد
 از شرف اعانت آنحضرت که ظاهر ابر و طور شیکه چو تواند بود کما سینه بعد از ملک
 انشا الله تعالی با وصف مقتدا استن بدترین ازینا حیرت بر حیرت افزاید
 خانه من قبیل انصار من المطر و الوقوف تحت المیزاب و دعوی فحاق شان
 با و جو یک علمای امامیه گفته اند که کوفی بودن شخص دلیل تشیع است اگر چه ابو حنیفه
 کوفی باشد عین مدعی ماست فانهم یُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ **و انتهی قول**
 مراد از قهر و استیلا تسلط بر جمیع اقطار بلاد و ممالک اقالیم سبعیت لانا دار
 و انادار کالمعدوم فکفت بناط به الایمه بلکه مراد قسطنطینی است که برای حضرات خلفا
 و اکثر ملوک حاصل بوده و سربازی اهل کوفه از بیت زید چون نانی سینه بای قوم نبی
 حنیفه و قبیله مالک بن نویره از حضرت صدیق است قاض در امامت زیدیه نمی
 تواند شد که لا یفوج ذلک فی الخلافه ابکریه و هم برین قیاس است حال سربازی اهل مصر
 از طاعت جامع قرآن حضرت عثمان بن عفان و گرد آمدن آن زمره شیعه اولی بر شمع آویخته

و جیس آن خلیفه و امام انام و دست بردار نشدن آن زمره اشرا را از آن بزرگوار با وصف علو
 نه بستن و محبت خلفای اخیر عجب از اهل بدینه که صحابه کبار و مهاجرین و انصار و اکثر آنها اهل
 بیت رضوان و عباد و قرار قرآن بودند و جمیع آنها شیعه اولی و اهل سنت و جماعت بعضی از آنها
 بیشتر بدخول حیت که با وصف طریقت شجاعت و کمال جلالت و بطالت اعانت امام حق و خلیفه مطلق
 نه بودند و آن بپاره را بی یار و یاور نود و مقتول ساختند بیات بهشت شیعه اولی چرا دست از اعانت
 خلیفه خود برداشتند و صحابه کبار مثل عبد بن عمر و طلحه و زبیر چگونه خونریزی اورا سهل انگار شدند
 ظاهر این همه جویش محبت نسبت بخلیفه مظلوم که بنا بر تسنن آنها در اکثر مقدمات بر رو کار آمده
 مبنی بر آن بود که هنوز مخلو نگشته بودند و هجوم آنها کمتر از تراغ و ترغن نبود و در نه از شجاعتی که با این
 فرق عنایت شده و در جنگ احد و حنین و خیبر خیریه رسیده و هم از پیشانی اند که عدم جواز تفسیر است
 بعد از آنکه خلیفه را بکشتن دیند و امام مظلوم خود نفرمایند و آب و طعام بآن خلیفه و امام
 رسانند بلکه تیغ زبان اهرم بکوت نه آورند همین عدم اعانت شیعه اولی و بکوت نفرین امام است
 حدیقه کبری زو و محبوبه زو و محمد انوایت باینجا رسیده که یکی ریش مبارک نقشی کشیده و یکی بزخم
 گرز جانستان خویش بر زمین جاری گردانیده و مد درین حال **نظم** زکا غلامان حج رفتند

سوی ند او ندشان یافتند	محمد بی رفت پیش از بر	که بودش بیل کینه پیش از بر
یکی بسته بر و جنگ داشت	که از اناسر کسان او ننگ داشت	چو چشمش بر روی خلیفه قنار داشت
قدم نه برداشت مانند باد	رسانید خود را با بولی درنگ داشت	بریش مبارک بازید جنگ داشت
به آفت گای نقش نا بکار	چو بسیار مانده تیغ در درنگ داشت	نه بدعت جهان از نمودی خراب داشت
فکندی بین بنی انقلاب	همه کجا تو زشت و فعال داشت	کنی از خیانتین لطیف داشت
نیایی رمای کتون از اهل	بیایی همین م سزای عمل داشت	بگفت این و بار ریش کش داشت
خلیفه شد آن دم ز خود ناتید	بزاری و گفت گای نوجوان داشت	نه از آنی که ستم امام زمان داشت
مباش آن قدر در بلا کم دلیر	که قیام بود بر زمین ه کبیر داشت	کم کم عهد دیگر که هرگز عدول داشت
نور زم زم سکه خداه رسول	نمود چو لبش از و این خطاب داشت	ز دینداری خویشتن در جواب داشت
بمان آیت او ا بگو شش رستا	که جبریل و رزاق فرعون داشت	بس آن دستانه تبر بیکان چار داشت

نزد از غضب بد رخ آنچنان که آنی زورفت پیکان برآمدگی آن از جان و زان پیش نه بمانی رسید
 که بودش نمودی بکشت از حدید ز دآن گزرا بر سرشوا که از حدید او در آمد جز مقدار آن تنج الکسظم
 برزد یکی مردحمان بنام یسکان لاشه را حمله کینه در آن گرفته از چار سو درینا بفرستیم بخروج نیز
 نمودند اندام او ریزه ریزه خلیفه بعلطی بر رو خاک رخ باره به تن چاک بجا بخوار گشتند انداختند
 و زان پس بغیری نبرد خفتند که گردید حاصل قتلش را و دخت شتم سایه از پا قفا زشادی همه حاضران تنج
 بخون پیشش نمودند ترک برقتند باز و قتل خنده ریز شد فایع از نیم ظلم و دگر نادران دین آوردند
 که حاضر نبودند در آن زمان چو گشتند آگاه از انجام کار که آمد دخت تنها بار بر افتاد ظالم ز روی تن
 جهان گشت خرم ز خلدین دویدند خوشوقت از چار سو زیانها شد بارک الله گو بداحالی از دیر رو
 که در کشتن بود شادی یکرا و معلوم است که از دفره فرقه شیعیان خالص مقتدا و دوتن در رکاب
 سعاد انسا جاب سید الشهدا و خامس آل عبا بدرجه شهادت فائز گردیدند و مصداق آیت
 وافی هایت اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْعِزَّةَ وَ سِ شَدِید الی تنی
 کست سهم فافوز فوزا عظیم و همراه خلیفه مظلوم بیچکس از اصحابه کبار مقتول نگردد بد
 مندانم که حضرات ائمت و شیعه او در روز باز پرس و یوم جزا و پرویی آن خلیفه
 با حیا و مقتول جو رو چنانکه ام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب پیش حضرت رب
 الارباب باشد بیان خواهند نمود و انکار و صفت عنوانی آنها بجهت اختیار سیوفای
 از جامع قرآن و تقاعد از شرف اعانت آن خلیفه زمان که ظاهرا بر طور این عمر
 موجب تواند بود کما عرف سابقا با وصف مقتدا دانستن او حیرت بر حیرت
 می افزاید فانه من قبیل الفار من المطر و الوقوت تحت المیزاب و دعوی نفاق
 ایشان و غدر اهل بدر و رضوان عین مدعی است فانهم یُحْدِثُونَ اللَّهَ وَ
 الَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْتَصِمُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَسْتَعْرِضُونَ
 و قول تشیع ابو خنیفه بنایر قوا عدا تبیین ملت خفیصه صورتی ندارد اما بنایر قوا
 یزیدی بودن ایشان کما صرح به الشریع و اشارت الیه الغزالی و بلوی صوتی
 دارد و لاینک مثل غیر اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر

یا لعین بدان تفاکک الله تعالی الی محتاج الکمال که عبارت کثیرین امام نزد سید
مبارک کلامیه خصوصاً آنچه از زمان اشتهار تحفه اثنا عشریه الی یونانها در مذمت اهل سنت
و امامیه بقلب تالیف در آمده بدیده بصیرت دیده اند غرضی ندارد و مگر جناب محمد
الزمانی علامه دورانی بنابر غیبت عداوت بمضمونش رسیده بقلب ان سوی احقر
الانام متوجه گردیده اند چنانچه در ابجاث خواهی دانست ان شاء الله تعالی بنا بر علی ذلک
بشرح عبارت اولایم بردارم تا نیار و خیالاش خود را متوجه میازم باید دانست که
درین مقام آقا است اول از باب تبیع است و الا منع مجردهم مانعین را کافی است کما
یعنی علی المناظرین و مراد از برهان نقلی که آنرا بر ماقبل حواله کرده گفته ام اما نقلاً فلما
انفا قول علامه دهلویست که بیشتر ازین بحیر نقل در آمده اعنی قوله قد کسر سره العزیز
هنوز اهل مکرمه سینه تلخ و درین باب بعضی از علما را حیرت بود که بریان نقلی که امیر
است که در سابق ایراد نموده و اصنافه لفظ جمیع بعد از لفظ قائل بولایت که مشعر
بآنست که آنمردم که جناب امام حسین را بسوی وطن خود طلبیدند و جانب برید کردند
و به شمنان ابلت آمیختند و دست با ذیال بنی امیه آویختند مومن پاک یعنی شیعه
اثنا عشریه بودند نه از فرق دیگر بدانجهت که مبادا مانند فاضل اخباری در باب دعوی
قاضی نورالله شوشتری در تشیع خلفای عباسیه چون و چرا و کلمات بیجا ترتیب دهند
و گویند که نفس تشیع حبشی است که بخش بسیاری از انواع مندرج است مثل کیمیا نه
و افضح الی غیر ذلک **آدم** بر اثبات این دعوی از اصول امامیه مفصلابانش
انکه قاضی در مجالس المؤمنین از اهل امام اعظم اول بکسنادش از عبد الله بن ولید
نقل میکند که گفت در زمان بنی مروان بنجدت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم آنحضرت
ازین و رفیقان من پرسیدند که شما چه گفتم از اهل کوفه ایم آنحضرت فرمودند
در هیچ یک از بلادین قدرت نداریم که در کوفه بعد از ان فرمودند که اینها اهل
ان اسم به اکم لا مرجع الی الناس فایتمونا ، البغض الی الناس و یا یعمتونا و خالفنا الناس
و و انعمتونا و کذبنا الناس و صدقتمونا فاحیاکم الله محیا و اما کتم ماتنا فاشهد علی

... بیون مابین احکم و بین ان پرے مایقریر عینہ اولفظ الا ان یبلغ نفعہ بکذا و
 ابو سعیدہ الی خلقہ و قد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ **وَلَقَدْ ارْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ**
وَجَعَلْنَا لَهْذِهِ اَوْجًا و ذریعہ فسخ ذریعہ الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالجملہ شیعہ
 اہل کوفہ حاجت باقامت دلیل ندارد الخ بلفظہ این حدیث دلیل بر آنست کہ اہل کوفہ
 محبت اہلبیت و اہلبیت محبت ایشان بودند و فرق دیگر از شیعیہ خود کافرو قاجرو منکر اکثری
 از ائمہ هستند پس محبت اہلبیت در واقع ہذا شتہ باشند و نہ اہلبیت محبت و مداح ایشان
 خواهند بود فقین المقصود **ایضا** ازین حدیث بعض ثبوت رسید کہ حضرت
 حق تعالیٰ اہل کوفہ را پراہ ولایت و محبت و متابعت ائمہ ہدی علیہم السلام ہمت
 فرمودہ بعنوانیکہ زندگانی آنها مثل زندگانی اہلبیت سید انبیاء و معات شان مثل معات
 این بزرگان خواهد بود و ہم شریقت صدیق افادات عجیبہ این حضرات کہ حاصل و محقق
 آن اسرار خود انبیاء علیہم السلام نتوانند بود حق تعالیٰ باین کردہ شیوہ عنایت
 نمودہ چنانچہ در کتب معتبرہ امامیہ بر مقام خویش ثابت گشتہ و بطریق نمودہ چند روش
 در اینجا مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و این اوصاف مثل اوصاف سابق بر غم
 اثنا عشریہ از فرق دیگر بالیقین سلوب فقہ تم الدست و حصل المطلوب
اکون دوسہ روایت بردعوی مذکور بشنود از ورق چہارم از نسخہ سلیم بن
 قیس بلالی کہ لک اکابر محدثین این فرقہ و از جملہ او بیا در اصحاب مرتضوی محسوب
 و بر اصول امامیہ بہتر از ان کتابی نیست چنانچہ از کلام مجلسی در مجلہ فتن از بحار الانوار
 برمی آید حدیث مرتضوی یعنی ان امرنا صعب متصعب لا یعرفہ ولا یقر بہ الا
 ملک مقرب او نبی مرسل او عید مومن امین اللہ علیہ لایمان بخدا علیہ افضل
 موجود است و علمای امامیہ در بارہ تفسیر نبی مرسل لفظ ابو الغرم آورده اند و
 شیخ ابن بابویہ صدوق امامیہ در کتاب معانی الاخبار یا سند خودش از سید
 حضرت امام صادق در معنی حدیث مذکور روایت کردہ کہ بعضی از ملائکہ باشند کہ
 تقرب زاید الوصف دارند و بعضی باین مرتبہ نرسیدہ اند چہنمین بعضی از انبیای

حاصل اند و بعضی غیر از جمعی از مؤمنین با امتحان رسیده اند و برخی غیر متحقق پس از اتمام
 را اول بر ملائکه عرض کردند کسی از اینها اقرار نکند مگر مقربین و هرگاه بر اینها موضوع شد
 غیر از مسلمانان کافران کسی مقرر شد و وقت عرض بر مؤمنین اهل امتحان نقطه قبول کردن
 و صفای در کتاب بصائر الدریجات با سند خودش از همین امام انا هم روایت میکند
 که فرمود امرنا صفت مستصحب لا یکتد الا من کتب استقی قلبه الا یان یعنی امر آنکه
 چندان مشکل است که تحمل آن کسی نتواند کرد مگر شخصی که خدا آنگاه دلش را بنور ایمان
 کرده و نیز درین کتاب این روایت از حضرت ابو جعفر مروست که اقرار این امر بر
 کافر مشکل است جز نبی مرسل و فرشته مقرب و مؤمن متحق کسی اقرار نتواند کرد الی
 غیر ذلک من الاحادیث باقی ماند آنکه وقت عرض ولایت غیر از اهل کوفه
 دیگران ولایت انداخته اند از کوفه پس بدانکه کتب قدما می امامیه باین مضمون مملو و
 مشحون است در این احادیث اندیشا برایش خواهی یافت مگر بروم اختصار
 بطور نمونه که در حدیثی که گارم و نیکویم که مصنفونیکه در نجاشیه کرده ام خود بعدینه دیگر
 شش هزار و پانصد و سی احادیث معتبره مروست میگوید که در حدیث دیگر از حضرت
 امام صادق منقولست که حق تعالی عرض کرد ولایت را بر اهل هر شهر پس قبول نکردند
 مگر اهل کوفه البته لفظه و بدیهی است که این حدیث در مقام ستایش اهل کوفه صدور
 یافته و ستایش کفار و اهل یاف و آنهم بدین عنوان محالست از آنکه اظهار پس معلوم شد که
 اهل کوفه اثنا عشری بودند بلکه اگر ازین احادیث که درین فصل یاد کردم استدلالت باین
 کوفیه بر حضرات انبیاء و بعد از عقل زرین و خرد خنده بین نخواهد بود زیرا که از احادیث
 معالی الاخبار و بصائر الدریجات بوضوح انجاسید که از گروه انبیاء احدی اعتقاد با سراسر
 امامت و غیبت و ولایت نداشتند غیر از کسانی که بر سالت رسیده اند و بدیهی است
 که مدار ایمان و قوریه بر بات عالی بنیان اعتقاد باین سراسر است پس معلوم شد که اهل
 کوفه از هزاران هزار انبیا که بر سوا نبوده اند بهتر و افضل اند بلکه عدم ایمان انبیا
 بر احوال امامیه نیز واضح شده و ضوابط ما را بر آنکه حدیث بصائر نفس در نیست که تحمل

این اسرار و امور کسی تواند کرد که حق تعالی در دلش اینها را نوشته باشد پس معلوم شد که
 ان انبیا که تحمل نکرده اند در دلهای ایشان ایمان را کتابت نکرده بودند و این بحث -
 بعین آنکه مزیدی بران بخاطر کسی خطور نکند بعد ازین خواهد بود ان شاء الله تعالی نفوذ بامه از
 مذمبی حال انبیا در کتب معتبره شان چنین باشد باز مجتهدین این فریب اهل سنت در
 مباحث نبوت و غیره با مقابله میکنند چنانچه قبیل ازین معلوم کردی از اینجا ثابت میشود
 که امامیه قطع نظر از نور ایمان از حیا هم خط و افترا در چون حال کوفیه ازین گذشته و حدیث
 دریافت رسیده علمای فرق مثل مجلسی در تحفه الزائر از حسن محبتی و در کتب دیگر از
 امام زین العابدین روایت میکنند که بعد رجای پادشاه کوفه نزد من بهتر است از خانه که
 مدینه داشته باشم و لقه حسن العارف الشیرازی طهرانی ای در زنجیر پیش دوست
 به که با یحییگان در بوستان و بخاطر کسی خطور تواند کرد که این همه فضایل کوفه زیارت
 امیرالمومنین باشد آری زیارت جناب سید انبیا و جدا جدا امام زین العابدین و حضرت
 امام حسن رقی غنی عنها در مدینه نبود بآر خدا یا مکر زیارت چنین هم در انجاست و نعم
 ما قبل طهرانی واجب است از هزار دوست برید تا پنج دشمنان سباید دید
 از غیبت اخبار که افضل است کوفیه را از انبیا علیهم السلام باشد و عدم ایمان آن
 بزرگان محاذ است لازم آید بلکه بر عدم طهرانی لادستیشان نفوذ مایه دلالت نایه
 خارج احصای مادی و قرطاس بر اصول امامیه است این بحث را بنا بر باشد
 ضرورت در کتاب منتهی الکلام بطور موزج وارد کرده ام فان ما يجوز للضرورة
 يتقدر بقدرها لهذا این اباحت را درین مقام وارد کرده باصل دعا که شرح
 بعضی از فقرات عبارت خودم مطمح نظر است رجوع می نمایم و میگویم که مخفی نگذاشته
 که قول فقیر و انکار و صفت عنوان آن دفع دخل مقدس است تقریر اعتراض از جانب
 امامیه بعین آنکه از ترس به فاضل کشمیری استنباط می توان کرد و تعلق با تمقام دارد
 اگر شیخ اهل کوفه واقفی است و اینهم مسلم المشهور است که آنها بطلب امام حسین تقاضا
 کردند و حکایت پیش از حد و شمار نوشتند و قاصدان بتواتر و اتصال فرستادند

و لیکن چون نزد خدا و غل یا خفته و در آمد و اعانت شهید که بلا دست برداشته
 و از ضرورت ریاست نهی و پهلوتی ساختند با ضرورت برائت او در داخل شدند و از
 شیعان خارج گشته اطلاق لفظ شیعه بر آنها نمی توان کرد بسیار از اهل اسلام راه
 او را اختیار کرده اند و این جهت اهل اسلام مورد شیعان نمی توانند شد پس شیعان
 بر آناسی نظریه ای از کوفیه صدور یافته پیوسته باشد **تفسیر بر جواب** فقیر آنکه از اهل
 کوفیه آنچه صدور یافته همین قدرت است که یوفائی و بدعبدی و آنهم بعد از آمدن عبید الله
 و بعد از یاریت در تنق و فتن او کردند و بخوف استیصال جان و ناموس که بطور شیعه
 در تقیه مجبور بودند شد رفاقت مسلم بن عقیل را ترک نمودند بخلاف محمد بن حنفیه و نه
 او که هرگز تن به بیعت امام حسین نینداخت و هم خلفت صریح از انجیاب اختیار نمودند
 و بر کسوت شریعت او که از انتشار راه فرستادگوشش نهادند و حال آنکه در کتب
 معتبره مثل تحفه الزار و غیره در ضمن فرائد ادعیه ما توره اینهم روایت لعن الله
 ذلک و لعن الله من تبعه و ائمتناک فلم یحیک و لم یحک انتی بلفظه چنانچه از کتب معتبره
 بعد ازین خواهی دانست و انشاء الله تعالی با اوله قاطعه و برایین ساطعه معلوم خواهد شد
 که غایب السعی امام اعظم علی در جواب عده مقتیان امامیه یعنی سید بن طاووس که از خلف محمد بن
 حنفیه و غیر او سوال کرده بودند و فانیکنند و هر چه مانند غریب بلج بجار دست و پا میزنند
 و لیکن دست او تا بدامن مدعا میرسد و محمد بن حنفیه ازینهم با فراتر نهادند و حق اخوت
 امام حسین را کما یسغنی بجا آوردند که بعد از ساخته کرد بلا زیارت یزید رفتند و حقیقه پیشتش
 در آمدند و او را بلفظ امیر المؤمنین که خاص بر انجیاب مرقنوی موضوع است و بر اینهم
 هم اطلاق نشود آنکه در کلماتی البجار و غیره یاد میگردند و شب و روز اطمینان کونا گویند و خدا را
 بخوبی میخوانند و سرخ و سپید برآمدند بستر خزانة فی شمارد آتش تفسیر از وی گرفت
 بر نفس شدند و قسمهای شرعی یاد کردند که جز شرب خمر نیستی نه در در کما اکثرنا سابقا
 و سوف تفرقه فصل از انشاء الله تعالی باز با حضرت زین العابدین آنچه کردند بر
 اندکی مخفی نیست خود که پیا رسول بیان ناظر است که هم در خلوت و هم در جلوت

اوله امامت خویش و عدم استحقاق امامت حضرت امام زین العابدین ترتیب میدادند
 و از قضا طاعت و عظمت قلبی ایشان که باشد قسوه معاذ الله عبارت از دست نوبت
 بپشت نهادن حجر اسود در سید العیاذ ای الله اظهار تقلید ایشان نیست که گویای حجر اسود
 بر طبق دعوی محمد بن حنفیه افتاد و امام زین العابدین بی میل مطلب باز گردید و ملاقات
 مردم ترک نمود چنانچه از کتب امامیه مثل اثبات الحق بهم هویدا میشود که آنجناب کسی را
 پسوی خود در راه نمیداد و در بروی مردم بست مع هذا کوفیه بکانه بودند و اینها برادران
 و بکانه و اکثر کوفیه جا بجا بودند و ایشان بقول خود چنانچه خواهی داشت اثبات الله
 از سر آمد علماء و حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَا فِرِيهٍ وَلَا
 تَشْرُوا بِأَيْمَانِي تَمَنَّا قَلِيلًا وَأَنَا مَي قَاتِقُونَ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
 بِالْبَاطِلِ إِلَى قَوْلِهِ غَرِجِل أَنَا مَرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسُونَ أَنفُسَكُمْ
 وَأَنْتُمْ تَنَلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱

فاضل کشمیری که از جهت بیوفای انکار تشیع اهل کوفه می نماید مگر کلام مجلسی اول
 در لواحق و عبارات مجلسی دیگر در تذکره الامم و افادات قاضی نور الله شوشتری
 در رجال المومنین مذکور که مامون را با وصف مسموم کردن امام رضا بکمال طیب خاطر تشیع
 می نامند و عبارت کتاب اخیر خود نقص قطعی در نبات اوست چنانچه گذشت غلط گفتیم
 از عبارت را حدیث یعنی از کتب امامیه که موافقش یعنی مرتضی بن مسلم حسینی باشد
 حدیث مذکور را در آن و در حقیقت بودن شیعه و اینکه احدی از ایشان در دوزخ نخواهد رفت
 ذکر کرده است که او قطعاً جنتی است اینست شرح اعتراض فاضل کشمیری و جواب
 این تقریر باقی ماند شرح خاتمه یعنی دعوی نفاق شان با وجودیکه آنج رسیده اند
 این نور الله در قطع مقدم است تقریر اعتراض بطریق عبارات و افادات ملا علی
 نقوی که در کتب کلامیه است و تمامی اهل کوفه منافق بوده اند و با ائمه نبوی و بنی امیه
 عداوت علی داشتند و دعوی تشیع میکردند و معقود ایشان اعدای ائمه ایشان بود که بنی امیه
 و اهل بیت را با هم میزدند هر یکی که گشتند بود ایشان است آنقدر که از کوفه فرار میکردند
 را از کوفه میمانند و کوفه را که قریب است با ائمه داشتند با ما است بگردیدند چون نوبت بمقام
 فاضلین رسید و کار از سرش آمد و رو بقرار نهادند یا حضرت زید شهادت کردند از
 احادیث در آخر این رساله نیز از کتب معتده امامیه در مدح او منقول خواهد شد انشاء
 الله تعالی با وحدت ایمان غلاط و عمود و مواثیق مکتوبه تشیع نزد اهل کوفه دارند
 تا آنکه او را بردار کشیدند و جبهه مبارکش را سه خنجر و خاک نیزش را بر باد دادند
 باز با یحیی پسرش همان کردند که باز کرده بودند باز با محمد و بر ائیم همین مجامع
 نمودند مصرع یک سال نیز کرد اینها هر سال در پیشینیه است بر امامیه نظر میکنند
 از کرد اهل نفاق سرزدی خواهد بود تفصیل جواب این بنده ذیل آنکه بیشتر از کتب معتده امامیه
 به ثبوت سید اهل کوفه حاکمین اسرار است الله الله و وقت عرض و لایست جز کوفه زنده اهل کوفه
 اعتقاد بحیث و اتباع الله کردند و خواستند از غیر ایشان ایمان باین امور بیاورد و اگر انسانان
 غیر از کوفیه قرار بهم کرده باشند بر تبه کوفیه نمیرسد و اینهم بجای خود ثابت گشته که کوفی

بودن دلیل تشیع است که سببش انشاء الله تعالی پس اهل کوفه اصنافی کشتن حسین
 و عامی است یعنی از تحریر این رسائل و مناظرات و مطارحات با علما و امامیه مقصود همین بود
 که ثابت کنیم که این مذہب استحدث جذبی از اهل فساد و کید است و اهل انبیا و پیغمبر صلی
 بحساب آمده اند که شکی نیست بلکه در حقیقت اعداء اہلبیت ظاهرین اند و با ایشان این محامله
 کرده اند که شیطان بهم بانی آدم غالباً نتواند کردن گوید عوی تشیع لاف و گزاف است
 نمایند و این مقصود که سر ہم مطالب صمیمی و آرب قدیمی تواند بود زبانی خاتمه المحدثین
 و المتکلمین باقر مجلسی بچون چرا برون تخشم استلال و احتجاج نزد همه کس از اهل دانش
 ثابت شد و عیاناً بر تیرہ ظهور رسید که آنچه حق تعالی در شان منافقین فرموده که یجادعون
 الله و الذین آمنوا بما یخفون الا انفسهم و ما یعفون یعنی مکر و فریب میکنند با خدا
 و مؤمنین و در حقیقت و بابل مگر نفوسشان بر جگر دود آهناپی بدان نمی برند در حق اکابر
 شیعه نازل گشته و الحمد لله علی ذلک اینها که شنیدی شرح عبارت کثرین انیام بود
 حالیا بگوشت دل حال افادات جناب مجتهد شریف قوله مراد از قدر و استیلا الخ
 اقول بنده اقل الخلیفه کی گفته ام که در خلافت شخص تسلط بر جمیع اقطار و استیلا
 بر ممالک قائم سبب ضرورت تا مخاطب این امور را که مایه التزعزع نیست دخل هم
 و لقد صدق ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حسن عقل المرء ترک ما لا یصلحه
 بلکه استیلا یزید بر ابر اهل کوفه و مکه و مدینه منع کرده ام پس اهل مدینه باید که از
 روی تواریخ معتبره تسلط یزید بر سکنه این دنیا در دان وقت که امام حسین رضی الله
 عنه خروج فرمودند ثابت نماید بعد ازین بگوید که یزید بجهت قدر و استیلا امام شده
 بود خروج امام حسین رضی الله عنه بروی درست نبود ازین باده که بها گره اعتراض
 و اشکال نمی کشاید و او را اثبات مقدمه ممنوعه باید که لا یخفی علی المناظرین و چگونه
 مقدمه ممنوعه را ثابت تواند کرد که بعد ازین در خاتمه این کتاب خود اقرار کرده و آنچه
 بنده در اینجا گفته ام حقیقه همان گفته که اوایل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش
 استحکام نیافته بود و زیاده از دوازده هزار کس بیت انحضرت بردست مسلم

بن تفصیل نموده بودند آنجناب را محمل تقییه ثابت نشد و انتهی بلفظه چنانچه خواهد
 داشت انشاء الله تعالی بعد ازین اهل دانش متخیر اند که درین فصل بحث امر ایشان
 یعنی قهر و استیلاست چنانکه قبل ازین بحث اختلاف و سمیت اهل حل و عقد بوده چون
 خلافت صدیق رضی الله عنه بقهر و استیلا نبود چنانکه قبل ازین در مقاله اولی از منبج نامی
 در فضل و انستی معلوم شد که مجتهد ذکی سرتابی قبیل مالک بن نویره و مانده از قبایل
 ذکر میکنید بلکه بعد از عوز و اسحاق می توان گفت که اگر بر فرض محال ثبوت خلافت صدیق
 و استیلا شود باز هم ذکر سرتابی قبایل مذکور گنجایشی نداشت زیرا که آنها از دین کوفه
 سر باز زدند و قیل و قالی در استحقاق صدیق نه اشتند چنانچه تفسیر امام رازی و هم تفاسیر
 دیگر و شرح احادیث موجود است کسی ازینها نگفت که صدیق بیاقت خلافت ندارد
 زکوة بخوانیم داد و اگر حضرت مرتضی یا حضرت عباس خلیفه میشدند از لای زکوة
 انحراف نمیدادیم اینها در چه حساب کسی از اهل حل و عقد در استحقاق فضل و تصدیق
 گفتگو نکرد و دیگری ننموده بعد ازین از سرتابی کسی چه شنید و در بحث آخر از انچه
 بتفصیل تمام گذشته و بعد ازین در مقاله سادسه و غیر اینها خواهد آمد انشاء الله تعالی
 اتفاق عظمای و علمای باید و سخنان عامه اعتبار را انشاید چنانچه در کتب فریقین از جناب
 مرتضوی مروی ثابت بخلاف یزید که زردکس از شروط خلافت عاری و اهل کوفه و یمن
 و کوفه از سمیت او کاره و مستکلف بودند و اهل حل و عقد حساب او نیز می شمردند و هنوز
 ایشان بر تسلط و قهر یزید در نیامدند و سلطنت او توان گرفته و امارت او با عترت کوی
 است حکام نیافته که عترت انفا خروج امام حسین زینهار مورد اعتراض مجتهد رئیس المصنوع
 نمی تواند شد و اگر ادعای مشابهت سرتابی اهل کوفه و مانده آن با سرتابی مانعین زکوة
 بر اصول امامیه پیش نهاد خاطر مجتهد است پس قطع نظر از آنکه خلاف تصریح و تفصیل است
 که اینجا گفته که مقصود از اهل اهل سنت بر اصول شاست هم معقول نمیشود زیرا که اکثر
 منبج الصادقین و مانده آن و تابعان این طوائف و تصانیف شیخ ابو جعفر طوسی اند
 قبایل بطور توان یافت اگر حکم مذکور و اطلاق بدت بر ایشان نظر بمنع زکوة است

چنانکه ذاتی فداک عین المطلوب اگر نظر بر تابی از خلافت صدیق است بر اساس شریع
 و آنچه بر این تفریع کرده بودند همه منهدم شد و ازین مقام بعنایت ایزدی ثابت گشت که آنچه اهل
 حق در باره این قبایل تحقیق کرده اند شایسته تشکیک ندارد و بعضی از اهل خرافت و اقرا-
 بهو بهای خسته یهود با گفته یاشند و **العجب** من تدا المجتهد الجلیل کفیت بفقوه بینه
 الا باطیل و اکابر هم القیاب الاول و الثاني یعنی استاد الفاضل الهدایه و التمامی
 ییادون و یصرحون بکمال زهد الصدوق و الفاروق و اعراضها عن الدنیا و زبر جهات
 اینها قد سبقا امیر المومنین ذلک الزمان عند صحابه سید الانس و الجن و القایعین لهم بکمال
 کمال لا یخفی علی من رای امواج فتن البیاد و غیره من الاسفار قوله و هم یرین قیاس است
 اه **اقول** بر کاف خاصه و عامه یهود است که این بلوی بیازد و از ده سال تقریباً و نوع
 یافته و تسلط ذی النورین و اعیان و انصارش تا این مدت در از کسی تحمل خوار نشسته
 مع ذلک ناسره این فتنه لبیب مکیت و تفاق یهودیان عداوت پیشه که سر غده آنها
 عبدالسین بسیار بودند که استعزف انشا الله تعالی و از اغوی او اهل کوفه و مصر و حرق
 جوق فراموش آمدند و از انکاف و آفاق ریختند پس این بلوی قابل ذکر باشد بخلاف
 خروج امام حسین و انکار عبدالسین زیر و امثال شان از اهل حل و عقد و اینهم در زمان
 حکومت آن سرگروه شور و خجنان بلکه قبل از آن نیز همین انکار و انحراف حاصل بود و انواع
 تقاریر و بر و معاوید بن ابی سفیان انکار و اعراض از خلافت و بعیت یزید بر تبه
 قصوی رسید علما و ه گفتگو درین بود که خلافت یزید بقره و استیلا وقت خروج امام
 حسین صحیح بود یا که بخلاف حصول امامت و فعلیت خلافت ذی النورین که نظر بشوری
 گردید و اجماع اهل حل و عقد یعنی روسای مسلمین و عظمای مومنین و مجتهدین بر آن منعقد
 باجمله چون کلام بر اصول اصلیه است که مسلم الثبوت است این قسم اعتراضات بارها
 عکسیت فکیف که آنچه میگویم با تفاق فریقین بر جای خود باشد که اهل تفاق بنیاد
 نه فریب برد و روی و یهوده گوی نهند و داد انصاف دشمنی درینند قوله شیخ اولی
اقول در اینجا هم حکایت ماضی در حق مجتهد حال صادق است که قطع نظر از کشف و عرفان

حضرت زاهد تاینج هم دخلی تمام است بنور جناب محمد الزمان ما از مفهوم شیعه اولی خبری نیست
 مستفیدین متقدمین این بسیار که طوق تقلید استاد خویش میکنند اختصار و همت بر نقل
 ذی النورین بر کشته جنبه از رجال کثی و مجمع البحرین بختی بر می آید از زمره قاضی شیعه اولی
 بنده آشتن از حجاب خرافات است و غرایب تورات خواسته بودیم که عبارت علامه دهلوی
 از بحث اثنا عشریه و عبارات دیگر علما از کتب دیگر در حل این تلمیح نقل کنیم و اصل این و هم را
 برکنیم لیکن باید آمد که مرزا محمد کشمیری و اتباع و شیعیان او مثل فاضل اخباری از قصودش
 مدعی و قوی تناقض در آن کلام اند و دیگر مفسرات را هم بصورت خیالیه خود ترتیب داده اند
 که عوام بدان تمیز ایشان گرفتار میشوند پس استیصال این مخرجات عوض و طول تقریر را
 میخواهد لهذا مناسب نمود که این بحث را هم در خانه این اوراق ایراد کنیم و ساخته و
 پرداخته این اکابر را میسر از مثل افادات مامون از آغاز تا انجام بر بزم و اسد ولی
 القیوس و بیده از ته تحقیق مگر مقدمه ای که بار انتظار را از دوش سامعین سبک گرداند
 و به مقام بچند سطر میگویم که علمای رفته از معاصرین کترین در معنی که لقب شیعه بر
 آید ما و مقدمه ایان است بود خیلی استعجاب میکنند و از قیل محالات میدانند و اگر کسی از
 اهل حق آنرا بر زبان می آورد او را از اهل لاف و گرفتاری بدارند و بنده درین مقام
 دلیلی نمی آرم **بیانش با یجاز و اجمال** آنکه قبل ازین در عبارت وثیقه حسنیه که
 اکابر فاضلین بر آن اتفاق اند گذاشته که از جمله اموریکه مصاحف بر آن قرار گرفته و بشهادت فاضلین
 رسوخ یافته این بود که شیعه امیر المؤمنین و اموال و ثلث او را داشت و مامون باشند و مساوی بر
 ایشان ظلمی روا ندارد اکنون از رفته باید پرسید که مراد از شیعه مهاجرین و انصار و تابعین
 اخبار دانند ایشان که در حقیقت و ادب و فاقه مرتضوی دادند و معتقد حسنیه است متقدمین و مصداق
 سابق و مراجع قرآنی و رسول ربانی بودند هستند یا کسیکه عداوت با ایشان نمودند و در فرق سبیه
 مستکبند و چون ثانی باطل است متعین شد اول بهو المطلب و به بطلانش آنکه جناب امیر در
 خلافت خود قدرت نه داشته که عداوت خود با صاحب کرام اظهار کند و بر روشنی است با عرافان امیر
 میگردید و حسنیه شان را بر بیان نمینمودند چنانچه بار داشتی و حسنیه در کتاب ختم و سکونم بدان

و تقیه می‌گرفتند پس چگونه تجویز تو نکرد که حسن مجتبی برای اهل تبر از پنجمین سرپرستی علی روی
 و الا شهادت بعل آرد و معاویه را امر کند که بر ذوق سبیه ظلمی نگیرد مع ذلک معاویه کی آنرا قبول
 نمیکرد و محضار که مهاجرین و انصار و تابعین اختیار عقیدن خلفا بودند چگونه بران وثیقه هر خود
 می‌زدند و گواه میشدند پس معین شد که هر اود از شیعه معتقد این است و اینست اندو اینهم کی از
 فواید عبارت مذکور است که بعد نقل عبارت وثیقه کفتم و این الفاظ افزودم که این مایه
 آتی و شیخ مفید و قطب روانی و ابن شهر آشوب از تدرانی با اهل حق برین مقدار
 اتفاق دارند استی و سه الحجة البالغة قوله که با وصف غلو در مذمت بنی الح
 اقول کتب معتبره حاضرات است اداین بلو آنا که محاصره مکانات ذی النورین
 نموده و آخر بعد از نخله اید نوبت به شهادت او انجامید بگوشتش و کشتن عبد الله بن سید
 تلمیذان او وقوع یافته اینها را کسی دانستن کار مجتهد الزمانی است اینک تحفه آشنا غیبه
 که در مشارق و مغارب مشهور است برین مدعا اول دلیل است آیا کسیکه در محبت
 فریقین گفتگو کند هنوز دیباچه کتاب مذکور از نظرش نگذشته باشد یا بحکم علامه مذکور
 قدس سره الغریز میفرماید و لبم اسد کتاب او همین است که چون در زمان خلفا شیعه
 رضی الله عنهم فتح بلاد کفار از یهود و نصاری مجوس و بنی برستان بغایت ایزدی
 بدست صحابه کرام و تابعان عظام واقع شد و قتل و اسیر و هت و در کفار رنگینار
 اتفاق افتاد و کمال ذلت و عار با آنها لاحق حال گردید بحدی که زمان دشمنه آنها
 فراش ادانی اهل اسلام شدند و اطفال آنها کنیزک و غلام اجلاف عرب گردیدند
 و اخذ جزیه بکمال هوان و ذلت از بقیه آنها مرسوم و معمول گشت در عهد خلیفین
 اولین بجهت غلبه حمیت و شدت هیبت دست و پا زدند و بقتال و جدال برخاستند
 چون نصرت آلتی پی در پی مددگار طائفه اسلام بود غیر از ضیبت و خسران و
 نکت و خذلان بدست نیامدند تا چار در عهد خلیفه ثالث حیل دیگر انگینخته و بحیل
 متین مکر و نخیبت پس جماعت کثیر از آنها بیک اسلام گویا شد خود را در شمار مسلمین داخل کردند
 و در پی اطعای نور اسلام و ایتقان قسمة و فساد و بغض و عناد در فرق مجملین شدند و بدین حیل

برای این کار چنانکه ناگاه به قید ربانی چون انقضای ایام خلافت نزدیک شد جماعتی از
مردم مصر خلیفه ثالث یعنی ورزیدند و خلعت خراج پوشیدند آن جماعت از همه بیشتر و بیشتر
در آخر وقت این آتش ساعی گشتند و این فرصت را غنیمت شمردند و از اطراف و جوار
مخصوصا کوفه و ناحی عراق خود را بجهت منوره علی افضل سایه التوحید السلام رسانیدند و
تقریفاً آنکه از سالها همیا کرده بودند و بجهت ترس از صولت اهل اسلام بر زبان
نمی آوردند و ملا آغاز نهادند و هرگاه شهادت آن خلیفه بر حق و خلافت خاتم الخلفاء
امیرالمومنین رضی الله عنهم صورت گرفت خود را در عدا و محبین و مخلصین آنجناب دانستند
و خوشتر از این علی لقب ساختند و باین درآمد کمال فرحت و شادی نصیبشان شد و
خوابستند که کلمات صما خیریت ذخایر خود را بید تعذنه در پای اظهار از آرزو این فتنه
که قمر سالانها و امانت فایده دراز و پنهان نماید کلمات تیرین این گروه عبد الله بن عباس
بودی صفائی بود که سالها در بدست علم شریک و انضلال افراخته و زرد شاد و عقل
یاخته سرد و گرم فتنه آئینه پیشیده و شیب فتنه از این صحرای خورده و خیالی بر کار آورده
بود هر کسی را از اهل فتنه بطوری فریب دادن آغاز نهاد و فراخور استعداد هر یک
تتم و نهایت کاشتن بنیاد کردالی آنجا اقباع المحشاشات بنیم و مشرجم تاریخ
محمدی که تاریخ طبری را بطور خود ساخته کمایه لعلیه تعمیرات آگاهان الا
مثل النجاشی فی تمیید الرجال و غیره و یگوید پدید آمدن فریب جیت و بهر فتنه فتنه
بر عثمان حمید الله سبحانه و تعالی آورد و او مردی بود و در آن زمان فی صدر الکتاب
ازین کتابهای پیشین بسیار خوانده بود باید و گفت من بردست عثمان مسلمان
چنان پنداشت که چون سلمان خورشید عثمان او را نیکو دارد و پس چون سلمان
از روز اندیشید او هر گنجی که استیسیب عثمان گفتی و خبر عثمان شد گفت باری
این چه دگیت بفرمود تا او را از شهر بیرون کردند و او بصره شد و خلق بسیار
بر او گرد آمدند و او را از ملک داشتند از بهر علم چون دانست که سخن دی شنی
بنیاد این ذمه بنهاد و گفت بر سایرین چنین گویند که عیسی باین جهان آمد مسلمانان

احق تر از آنکه گویند محمد صلی الله علیه و آله وسلم باز آید چنانکه خدای عز و جل گفت اِنَّ الَّذِي قَرَضَ
 عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلَيَّ مَعَادٍ از مردمان گروهی پذیرفتند و چون این کار محکم شد انگاه
 خدارا بر زمین صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بود و هر پیغمبر را وزیری بود و وزیر و نایب محلی علیه
 الصلوٰه و السلام علی رضی الله عنه چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته است انت منی بمنزله هارون
 من موسی بن عمران و حق خلافت او را است و عثمان بن کار بحد گرفته است که چون اینکار را در میان
 خطاب بشوری افکنند همه خلق اتفاق کردند و عبید الرحمن بن عوف است بگرفت که یا و ای سبیت که
 بن و در انبیرت نادر است او را گرفت و سبیت عثمان گردانید و عثمان اینکار را با حق گرفته است
 و بدین خلقی او را متابع شده چون اینکار بر دل مسلمانان پیش رفت انگاه گفت امر موقوف کردن پیغمبر
 است چون باز در روز و خدای عز و جل بقرآن یاد کرده است و گفته کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ
 لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و ما چیزی اکنون عثمان نتوانیم کردن که
 اگرمانی ی بریم و عثمان کارداران ی بکنیم و جواریشان از خویش بازداریم و این عبید بن سبیا
 خواست که مردمان ابراهام عثمان انگاه کند و دیگر گرداند و مردمان را ایند سبب خوش آمد و پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم مقرر اند و عثمان را کافر خواندند و این مقالات پنهان داشتند و بظاهر
 معروف می کردند از ترجمه این مترجم نیز که شیعه است که اثر ناسبقا دعای فقیر که اهل فتنه
 که خلعت خروج و بغاوت در بر کرده از حضرت ذی النورین اخواف و زیدند اهل سنت و جماعت
 بوده اند بر جای خویش است این بعد کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین از تالیفات فخر الدین نجفی
 و ابوالابو عمر و کشتی که پیغمبر است شیخ ابو جعفر طوسی موجود است از مجموع این کتب بعد از استقرار
 بی چند مقدمه صلاه و دست آید یکی آنکه عبید بن سبیا محدث تشیع خاص است دوم آنکه این
 سبیا که کور و اتباع او شیعه بودند و او غلو در پیغمبر میدادند سوم آنکه یانی مباحی این بلوی
 که بر ذی النورین اتفاق افتاد این شقی خانه خراب و تلمیذ ان آن خبیث ناباک اند پس دعوی
 شنن برای اینها بر روایات و یقین موجب نریه چیزانی است چه جای دعوی غلو در پیغمبر
 شنن که لا یخفی قول عجب از اهل بدین معنی **اقول** درین عبارت جناب
 مجتهدان زمانی بجهت جودتی که دارند بقلب عبارت فقیر و معاصره بالمثل متوجه گشته اند

و آن بجهت وجوب اصول مشاطره انطباق نمی باید و خلافت تصریحات علمای الهست است
 غلط گفتیم در غالب مقدمات کا بر شیعیه هم با اهل حق شریک اند **بسم**
 خاقانی انسان که براه تو میروند * زان آنه وزان را روش یک آرد و است نخستین
 آنکه این افادات ولایت بران دارد که جمیع شیعه اولی و اهل سنت از اهل مدینه حضرت
 ذی النورین را ایشاید تمام و مصایب مالا کلام گشته و گندیب این مقدسه از کتب نفیض
 اتفاق شد که اهل فتنه و مردم بلوی سکنه مصر و دیگر بلاد و تلامذئه این سباسبز آید
 انقیاد بودند که بجز زبانی و یکیدت شیطان فریب خوردند و اتباع او را نصب
 العین ساختند و اگر متوجهی را اختلاج قلب رود و خلجانی بهر سده که با وجود هزاران
 کس از اصحاب با و زمره مهاجرین و انصار قتل شدن حضرت عثمان ذی النورین
 چگونه می تواند بود **گوئیم** این استبعاد خود استبعاد است از جناب امیر در محضه
 اثنا عشریه و غیره موجود است که در بلوی تیرات مردم پیشتر میروند و کسیکه اندک
 تجربه نموده و حال تبدل و تحول زمانه و تغیر سلاطین و برهم شدن دول دیده یا از باب
 ثقات شنیده در دلش استبعادی متفرق نمیشود مردم بلوی را دفع کردن و مدارک
 شریف ایشان را حکامین یعنی نمودن سخت دشوار است ندانی که قدم مضارری که ملک
 بسته و ستانرا با وصف دست و فحمت در تسلط خویش آورده و سلطنتی و
 ریاستی پیدا کرده که بسیاری از سلاطین را بخواب هم میسر نباشد هنوز با و صف
 رتق و فتق جزئیات و کلیات باز این گروه ترس اگر می خواهند از بلوی می گزند
 و منتشای این خوف را خود بیان میکنند که چون ناگاه مردم از هر طرف گروه
 می آیند و اتفاق بر زوال نعمتی و سلطنتی بخاطرشان مجموعا قرار می باید بهلست تیر
 کمتر دست میزد و بیشتر اعتلال جو رس روی نماید پس دفع اهل مصر و کوفه و
 غیره ها که از مورو ملخ میباشند بودند و استاد کاملی همچو این سبای نخل ابلین و غیر
 و جالبی جیا که باره اوجهات او از زبان خاصه علامه دبلوی چکیده همراه داشتند
 خارج از بقعه اسکان خود بر میندگان تواریخ معتبره مخفی نیست که هرگاه بحسن سعی و

مقدمات متنازع چهار و بصلاح می آورد باز گفته و فساد از سر بنیاد می بنادند و
 داد گنبدت و نفاق و عقاید جنیده که از ساهای دراز بخت خبث باطنی آن شقی در خاطر
 نشان اسخج بود میدادند و هر چند اصحاب کبار در رسانیدن آب و طعام چه کوششها که
 نه نموده مگر در آخر که آتش فتنه بخت افساد معنیه بن بجز طبیعی سر کشیده هیچ تدبیر
 نه بخشید و شورش آنها مستفی نگردید حال خلافت حضرت امیر المومنین در زمانی که
 حرب صفین پیش آمد و حالانکه مثل این بلوی نبود از دهن توهم شاید بر رفته که
 بر جبهه خود حضرت امیر و رفقای ایشان مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند تا آنکه در لیله
 الهی برگردان اهل شام تن به جرد دادند و دل بر قرار نهادند و در شش و هفت خجابه
 مرتضوی حالت مستطره باقی مانده چنانچه بجهت فانی در مواعد حسیه هم اشارت به آن
 کرده اند بیک حیل عمر وین عاص یعنی بستن محلات و آن شریف بر نیز اجلا و
 و شجاعت و علم ماکان و مایکون و اختیار زمین و گردون چنانچه در کتب شیعه مجوعا
 مصحح است پیش رفت و تدبیری سودمند نگردید و در آخر قصه تحکیم که عقول اذکیا
 بعد از آنکه حقیقتش متجرب میشود رونود پس استبعاد اگر هست درین است که در مجموع
 بلوی تادیت دراز جان و ناموس حضرت عثمان چگونه باقی ماند و حاشا که اهل
 خرد را در شهادت حضرت ذی النورین استیفاء باشد و هم آنکه جمیع اهل
 مدینه را از صحابه کرام شیعه اولی قرار دادن نه بر اصطلاح امامیه است می آید و نه
 بر نقل علامه دهلوی که اصطلاح سابق را در تحفه اثناعشریه بیان فرموده و
 فیودیکه درین لقب مصطلح قدماست در خانه این اوراق بعبایت ایزدی مسین
 خواهد شد و از آن واضح خواهد گردید که ضرورتیست که هر کس از اهل مدینه باین
 لقب موسوم باشد و این جواب امامیه را در بعضی از القاب مفید نمی تواند شد
 و المقام مع وضوح دقیق و بالتامل حقیق سوم آنکه قول او و جمیع آنها
 شیعه اولی و اهل سنت بودند دلیل بر آنست که هر دو مضموم بتقلید فاضل اخبار
 دانند و مساوات دانسته و افتاء الله تعالی بر طبق بوده حتی در خانه این رساله

باشد چنانکه شاید که اهل انشهر کافریه فاسق یا رافضی باشند پس باید که شیعه بر حق باشند
انکه سالدی بدانان بلفظ آمده کورد و آخر جاسم فلفظ الضلالة الی التور و من لم یحجل لاسد لتور افکار
من نور اتقین لم یلفظ و برناطین کتب مخفی نیست که باعتبار زمانه قاضی مفتری و قاضی مجله کجاست
شیرین را از بلاد ایلست دانسته قریب سهصد گز بوده اند باید که ازین فاء عظیمه غافل نشوی
که در بعضی از اقوال آیه مخالفت بکار خواهد آمد از آنکه **چشم** آنکه فوط شجاعت
و کمال جلالت اصحاب نزد اهل الصاف مسلم است ولیکن آنچه در نسبت قتل ذی النورین و
به تبار گردیدن در بخارگی و مصایبش به یسوی ایشان دست و قلم را بکجه اند ممنوع است حاشا
که اصحاب کبار آنجناب اکثرت باشند یا در حساب قتل او سعی ننوده بلکه ایشان چند بار توبت نبوت
خواستند که قبضه شمشیر دست گیرند و باارباب قتل قتال نمایند مگر حضرت ذی النورین برای ایشان
خود اینهمه این کشاکش را بخیر نقرمود و فضلا عن اصحاب چنانچه خواهی دانست ایشان از آن
طرفه آنکه نهجه الزمانی در تحریفه فلفظ قرن از بخار انوار می نویسد که سنیان میگویند که سوادیان قتل او
و مباشران کشتن او چند نفر از اهل عبادتند و با ایدامی از او یا شمشیر به کار داده قتلند
و اگر است از جماعت داشتند منقسم میوشده بودند و اگر برسان و اعیان صحابه و مهاجرین
که اکثر اهل بیت بودند و امور ایشان بوده و در امام اهل صل و عقده و رتق و فتق مهادت خلافت
بهست شان بود از قتل او کاره و بر جماعت که اراده قتل او داشتند منقسم بودند انتی لفظ و کج
الصعد ابیات متقوله هم دلالت بران دارد که قاتلان ذی النورین دیگران اند مانند کسان و
تران نه اصحاب کرام و ازینجا حکم می توان کرد که بناب نهجه الزمانی بمضمون ایشان شهادت نمیده نقل
آن نهجه است برداشته که عوام میگویند که جناب نهجه شتراب نشو و نظم را بنظم جواب داده اند و اگر پنج
شعر در رساله بصارة العین بود خدام نهجه پنجاه شعر در جواب ثبت کرده اند و اینها ممانند
حکایت شخصی از سادات باراست که چند نعم بر روی خود داشت و بیلارست بادشاهی
حاضر شد بادشاه بر سر پای سید این ترنما گویا نموده بودی سینه کور از لفظ بودی کمال
است و او مع و در زنی را گویند که هر ادنی خونت از بخار و در آشفست و گفت که در فلفظ
بگفت کرده بودند و اینها هم نموده بودی چنانکه رفته اند و گفته اند که ای سید چون مجاوره فارسی

نشان

بنیادی چرا کلام در محاوره خویش نمیکتی سید بنایت گرم شد و گفت باد شاه مرا کنار
 گفت من او را دوبار بود گفتم و انتقام و ارجی گرفتم عجب است ای که حضرت بجهت دعوی
 ایستادنی بنیاد که عبدالمعز و طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین خونریزی عثمان را سهل انگار شده
 و بقتل او پرداختند این همه تنه های عبدالمعز و سیاهان دست چنانچه از کت و طبعی و شمشیر
 یافت تا خود را ازین قتلته برانمایند و دامن دیگر بزرگان باین الواث آلوده کنند آری
 محمود و مسعود همین است که اهل مکایند در دامن قلع الطریق وقت دار و گیر پیشه خود را
 به بیکران نسبت میکنند اما میه درین نسبت قلعیان ابالسمیخ نظر دارند که بطاهر و شان را باند
 و طعن شاول میکنند و این محمود در یاد ما و حدیث از حضایل و شایان این طایفه است خود با من
 شرو و النفس نه اتمایان که کتب معتبره کلامیه موجود است که عبدالمعز و زبیر رضی الله عنهم با قضا
 نمود حاضر شده و اصرار بر اراده قتال کرده عثمان ذی النورین هرگز تجویز نفرمود که میان ما و اهل اسلام
 شک و وقوع یابد باری عبدالمعز و زبیر را راده در کشت و همراه حسین و دیگر اصحاب
 و ائمه اهل قتلته را همراهمان دفع میکرد و درین یافت امام حسن و محمد بن طلحه و قتیله و تنه ها
 و دیگران را در آتشند و اهل بی بیاب نیاروندند که از دروازه نزدی القویین در آیدند و آنکه در
 او قتل و قتلته قتیله در قتلته دند و حضرت عثمان را شهید کردند قال شایع المقاصد و اما
 خدا لا اله الا الله و ترکم و قتلته من غیره و قتلته صلیح کان قد حاقیم لایق و محسن لایق با عثمان
 و الانصار و اهل بنی ابیطالب رضی الله عنهم خصوصاً ان یضو بقضی مظلوم فی دایم و ترکه
 دفع میت فی جوبهم بیامین هو قاتل انما اللیل ساجدا قاتل عاکف طول انها زکرا و صا
 خیر قد رسول الله صلی الله علیه وسلم بافتیه و بشیر یا نجته و انشی علیه و کیف یخف لونه و قد کان من هم
 و درهم و طولی العمر فی نصرتم و علموا بقیته فی الاسلام و خاتمه الی دار السلام بکنه لم یاذن لهم
 فی المواربه و لم یرض بما حوله من الملافه تخامیا عن اراقه النار و انصار باقی اقصاء
 و مع ذلک لم یبع الحسن الحسین رضی الله عنهما فی دفع عنه مقدور او کان امر الله قد رآه و را
 و حال طلحه و زبیر خود معلوم است که برای قصاص قتل عثمان چه قدر که کشتن فرمودند و در روایت
 اهل قتلته و کشتن کسی با نام شان گفته باشد که شما فلان کشته خون عثمان را مملانی

دانسته و اکنون بر کرب این رام نشوید و متوجهم سراز که اگر ای ازین امور کتب است
فلاک است المقام زیرا که غلطی با کلام متوجه است پس ذکر روایات اهل حق خلاف منظر است
تقدیر لاکن ملایم فایز علما و ه از کتب معتدله اما سیه که نزد محدثین بهتر از ان کتابی نباشد
نشان میدهد که هزاران هزار از اصحاب موالی حضرت عثمان حاضر بودند و قصه کارزار و کشته
او ایشان را ازین اراده یاز داشت و در مقامش نمود **قول ظاهر این اقوال در مقام**
جناب مجتهد مقام بقل سب است کمتر بنام مصروف شده اند و آن هیچ وجهی از صحت
ندارد چه مراد از انقضای جوش محبت و مانند آن اگر حقیقت است یعنی احتمال در معنی موضوع که
نمود بدین ابطال است زیرا که مقتضای جوش محبت آن بود که ذی النوریت را بکشته و برای بار
بار و سیکرند و حضرت را و بکار و دل سیکر و دیدند و آن مقام تشریف بردند و غایب از بقایا
این امور را تصحیح کرده چنانچه دانستی و اگر طریق مجاز و ستم طریق ملوک است اینم صورت نمیداد
زیرا که خلوت کشیدن ایشان از دست اهل قسطنطنیه و بنیاد این عداوت نمود تا جناب مجتهد فرایند
هم این به جوشش به بخلقه نظامم که باری بن آنها در اکثر مقامات به روی کار آمده و چنانچه
برای بود که هنوز خطا نوشته بود و در هجوم اینها تلخ بلکه مبنای داهی این عم طائفه محاذ است
محدثات حضرت عثمان بود چنانچه در کتب ایشان بار و روایات دیگر که ایشان را ایها سابقا مصیحا
من بود معنی فخره دیگر معنی در نه از شجاعتیکه باین فرقه غایب شده و آنهم فارسیه نماید زیرا که صین
ظاهر دی که تعریف جنگ احد و حنین و خیبر ال برکت با منسلک و قلت که از نفس شرط یعنی
اندوخته است فدا شده با وصف عدم چه از تقیید عت استیاد ان نیست که خلیفه خود را آن
دست و دست و نما که چارند و اجابت گفتن بلکه برین تقدیر استجاد و استوار غیوه و عید نماید
و مخالفان که هنوز یا ثبات رسانیده تا که بلوی از جهت عداوت اصحاب کبار وقوع یافته و کشنده
ذی النورین محاذ است هم ایشان بوده اند بلکه شرمهت عادل یعنی قول او همچنین سربا اهل
نخ و نظم شاعر با دل دال بر خلافت است که امر خلافت عمارت سیکر در باره اثبات عدم استسکا
نیز بر ایل لوفه نوشته بود و چنانکه محقق نیست چه همه نبود آن خبر لفظ شکی نیست در حقیقت
محمول است زیرا که پیش از آنست که کوفه شیهه شاعریه و بر تقدیر معلولی محققه بوجوب

بودند پس خوش محبت و ارسال دوازده هزار نامه و طلب نام حسین و وصف چمن و نامری
خوشتر چمنی بیان بود که مغلوب این دست نیریدایان نبودند و بکثرت تمام انصاف و شسته و اینها
خاکش منتهی عبارت دوازین است که مخاطب بابا و صف و پی عداوت کلامی درین امور نگردد
در این سخن بر نیامده و قلب عبارت را بنابر ابله فریبی از غایت قلب و فعل شروع نمود
و درین قلب مانند قلب دیگر عبارت پنجاه جوایش خواهد آمد انت است که بجهت اختیار
تقلید از خوشتر را هم فراموش کرده و معلوم نیست که او یکا شاعر که در نظم خانه ابیات در باره
غنیه جاعقا دارد بعد از شهادت آنجناب و ماینهای تراوان بجا آورده
و در پی آن بودند که قبضه سازش را هم برکنند و بخش طاهر بی اندامها بجا آرند لاجرم قبر آنجناب
بر طبق و در سبب شریعت مخفی ساخته اند پنجاه از کتاب وضه الو غطین بهمیمت و صبح دارد
و در بعضی این قصه را تفصیل تمام می نویسند پس معلوم شاعر مسطور نزد اهل انصاف سخیف و
بهل و فحش است و کرافت نصرت فاه و جل جهم منواه با قیامه تعریض جنک احد و چنین
و غیره و جوایش علی العموم بعد از آنی در سال جدید قلمی شده که اکنون بجای نام قدس یعنی کاشف
الاشیاء کاسر الاستان باید نهاد فلحا حقه الموثه الجدیة قوله و بکثرت نفرین المومنین
صدقه بکری زوجه محبوبه آه **اقول** این دعوی اهم بروایات کتب اهل حق یا ثبات باید
رسانیده حقا که اگر کتب اهل سنت را از شرق تا غرب غریب ال کتب هرگز این لغت نفوز اگر محل
اعتبار باشد نخواهند یافت و از نیجاست که علما در باره انکار آن چها قصیر حاکت که نگردانند
اما این امامیه از زبان صدق و حمان حضرت معصومه جناب سیده الشاه روایت می نمایند
بیت عین ایمان خوشتر می آورند و در استعاره معنده کلامیه خود روایت می نمایند دلالت
بر این دارد که آنجناب باره حضرت امیر المومنین آنچه فرموده هیچ مستطاب بر بیانش بلا ضرورت
داعیه توجه نخواهد شد تا فرقا **قوله** و معلوم است **اقول** اگر مراد
از شیعیان خالص آنست که این بزرگان از شیعه نباشند بودند فلا به علیه من لیل
حسین یکلام علیه نه الا بعد از لیل و چگونه برین عوای کاذب کسی از اهل خود برانی و دلیلی تواند
آورد و حالا که جناب امام حسین رفقای مادالبته بر نه هم تصویبی که عبارت است از وفات و شهن

که خواج ۳

شده کلام ۳

قدی المورثین و پیشه نایب و محاسب این بزرگان و مراعات و پاسداری طایر و باطن اینست بوده
 نه بر خلاف آن فایف که خود حضرت شهید گرانوار اسطوره از جناب نجیر صادق صلی الله علیه و آله وسلم و ارج
 و مناقب خلفای اشدین رضی الله عنهم اجمعین شنیده بلکه تحقیق بهم فرموده باشد که این همه حضرت
 عزیزترین اصحاب نزد جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند چنانچه تفصیل این را در شیعه
 بعد ازین می آید ان شاء الله تعالی و این را خود علمای فریقین در کتب خویش بیان میکنند بلکه از معانی
 امامیه در باره این اصحاب هم این امر هویداست که ایشان مرتبه علیا و کمال تقرب نزد جناب
 سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم داشتند کما بینا فی المتنبی فضلاء من النایب هم
 دلیل بر عدم تشیع جناب امام حسین است که تعقیب از بنی امیه نکرد و تنبیهیت برید
 تا او را برگزیده همه یا امیه کار داشت چنانچه بتفصیل هر چه تا متر بعد ازین خواهیم دانست
 ان شاء الله تعالی **و ایضا** برگاه صدق و صلاح و آراستگی بزور علم و عمل چهار
 فی سیل است و شهادتیکه مانند شهادت ایوب المریمین علی بن ابی طالب است برای ایزد
 بن علی بن حسین در کتب امامیه هم ثابت باشد چنانچه کنایه رفته الواصفین بلا حقیق
 المستطفین و عیون الاخبار و ارشاد مفید لیدر شیخ صدوق و محاسن المؤمنین را
 گواه است و اینهم از کتب معتبره فریقین مثل قاموس اللغت و مجمع البحرین که از فاضل
 است مخفی میگردد که اجتناب نکردن خود را از تبرائی شیخین منع فرمایند و برین قدر اکتفا
 نکرده کرده که شیعه از قدمای معاصرین بلبق ناقص نماید که نزد اینها هم برابر برتر است
 بلکه ترایده از آن باشد عقل سلیم جلوه معتقد باین معنی خواهد شد که جد امجد زید بن علی
 یعنی امام حسین رضی الله عنهم اجمعین و احادیثی که در کتاب البیسن من الروح و الرجا
 جناب امام حسین دشمن فلقای راستین خود است بود و ذکر آن طایف از معاصرین **محمد**
 فاطمیه قبل ازین جمیع اهل بیت را اینست که در نزد شیعه و اهل بیت است و این
 فاطمیه بر خلاف است و اوست که در نزد شیعه و اهل بیت است و اینست که در نزد شیعه و اهل بیت است
 و اینست که در نزد شیعه و اهل بیت است و اینست که در نزد شیعه و اهل بیت است
 و اینست که در نزد شیعه و اهل بیت است و اینست که در نزد شیعه و اهل بیت است

نه بجای افتخار احدی از حق تعالی بداند لیس یا لیس کنست معهم قافوز و ز اعطیما و در باره تلاوت
 این آیه که از جناب مجتهد طبعی اتفاق افتاد بی اختیار بطبقه سید سید جرجانی رحمه الله
 بیاد آمد که از بقول الکافری باید خواند و مطابقت این هر دو تنها نظر باینکه در قرآن مجید
 تنهای اول از کرده منافقین منقول است و قد تقرانهم من اخوان الکافرین از جناب
 اتفاقات و الحمد لله علی ذلک و معلوم نیست که جناب مجتهد در آیهت اولی مثل قد یکنی
 خویش در آیهت ثانیه چه تصرف خواهند کرد از افادات محدثین امامیه چنان جلوه
 ظهور داده که در اصل یا لیس کنست یا ترا یا بود وقت نسبت لفظ یا با فاعله و خوب
 چنانچه تمیزی بای نسبت میگویند و اول نسبت بهم میگردد پس معنی آیهت که یا لیس کنست
 علویا یعنی کاشش من شیعنی می بودم سبحان الله این بهارات را نتایج افادات
 ائمه اظهار قرار داده اند چنانچه بر تائید شروح و حواشی علل شیخ صدر و مفسرین
 نیست و ازین قسم در کتب دین و ایمان ایشان که ائمه ای نسبت میدهند خود را
 موجود است بر حزن از آن برای عمر یک امر و از نظر اتفاق افتاد فلان تفعل قولی که
 و همراه خلیفه مظلوم محکم پس از صحابه که مقتول نگردد یا قول این همه استعدادت
 از تکیه کلمات همان زمین زمین است که بار بار اشارت به آن رفته و اما اگر بخواهیم
 عقل سرگردان داشته و حواس او اختلال پذیرفته باشد یقین میداند که میان این
 دو امر فرق زمین و آسمان است هرگز قال رفقای تمیید کر بلا بابت که زیر جفیه و
 به هم قال صحابه یا اهل بلوی مقام استعجاب و استعداد نیست بایش بر سبیل اجمال
 است که جناب امام حسین بقتضای روایات اسیه که استعجابها مفصله است
 است تعالی مردم را دعوت نموده بود و یا و از بلند بر کوه شهادت فرمود که هر که
 طالب شهادت و فوز فلاح باشد بر فاقه من بیا عراق را بی شود بلکه انهم
 از آشنای راه نوشته بود که بر تقدیر عدم رفاقت من هرگز بصلاح و رستگاری
 نخواهد رسید کما سیحی مفضل است اما در اینجا و آنچه نزد اهل حق بر او ایات مستیره
 ثابت میشود و قدر مشترک در دو باب بسیار و غنا می تواند بود است که هرگز از طریق خاطر

پس قال امام حسین بالشکریه یعنی که امام حسین در بقیاتش را محاصره کردند بر
موقع خویش است بخلاف ذی النورین که او بر کسی خروج نکرده بود بلکه او یا شهبانم
اتفاق کرده در مهینت منوره داخل شدند و اصحاب کبار چنانکه بمجمله ادب استی انواع
مساعدی تقدیم رسانیدند و تنه و یک بود که بصلح و سفا انجامه مکر تقدیر مساعدیه تقدیر
و اصحاب کرام بار بارین بلوی کاسته او تمام کشید قصد قتال نمودند لیکن در آن
قبول نمود که اینها قتال اهل قسسه پردازند و نقود و جانهای شیرین در با
علمان خود را بجهاد هم بخوبی نکرد و اگر مجرد قول فقیرا کوشش کنند ایست و امانت خویش
اهل سنت بایشینه روی البهقی عن ابی سبله ولی عثمان قاتل جعل البنی صلی الله علیه و
آله وسلم علیه السلام عثمان دلوں عثمان تیسیر فلما کان یوم الدار قنا الا لقتال قاتل الان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عهد الی امرائنا صاحب نفسی علیہ و همچنین در روایات
محدثین دیگر پیش از این منقول است چنانچه بر ناظرین کتب اهل حق محقق نیست و اگر تصدیق
شعیدورین بار باین خوانی آیت بشنود که خود روایت ابان از ثقات و عمایه
و با تقریرش درین آیه بظن خود داشته در نسخه سلیم موجود است و در هر یک بران
دارد که حضرت امیر رضی الله عنه بنا کنید که فریاد بران مقصور نباشد بخاطره اشع بن
قیس که عثمان را قتل نمود و میگفت که مردم یاری او نکردند فرمود که کان من
عثمان من اهل بیت و موالیه و اصحابه اکثر من ارببه العت و لو شار ان یمنع لهم لقتل فلم
ینام عن نصرته و لو کنت و جئت یوم یوم ابو بکر اربعین مطیعین لیا به بهم یعنی اهل بیت
و موالی و اصحاب عثمان پیش از چهار هزار کس بودند و می خواستند که قتال یا اهل بلوکا
کنند و اگر عثمان می خواست امتناع را ابته او را حاصل میشد پس چرا انهی کرد اصحاب
و موالی را از نصرت خود قتال با اهل قسسه و من اگر چهل کس می یافتیم که اطاعت می کردند
یا ابو بکر و اعوان و انصارش قتال میکردم و غصب خلافت من صورت نمی بست و
از تخیل بطیبتی اشاره سابقه ظاهر شد که حضرت ذی النورین کانی را که در قتل

پس سخن مجتبی منع نمود تا بدعوت بهاجرت و انصار بمقابل اهل بلوی که
 اکنون ملاحظه رود که اعتراض این معترض بوجهی بی معنی است باینکه آدمی پیشکه
 چون محافظت جان هم ضروریست حضرت ذی النورین چرا بکف و حر است آن نگوشید
 به اهل مدینه را اقبال با عیان تحریف نفرمود **وجوابش آنکه** این همه ناشی
 است تبع با عدم فهم است زیرا که محافظت جان و ناموس چنانکه باید بعمل آید و در راه
 اراده جمع مردم برای دفع بلوی نمودند چون قشته او با شش از عدد زیاده شد در خانه
 نخواستند اب راه نشانید چنانکه نظم مذکور که بخاطر ما
 نقل فرموده هم دال بر آن است و خوشتر بزی اصحاب کبار از اهل مدینه و تابعین احیای
 نکرد **فَلَمَّا دَرَوْهُ مَا أَوْقَى نَفْسَهُ** که هم محافظت جان علی قدر الامکان بطور آدم هم ثواب
 حقن دار با وجود شهادت در نامه اعمال او مندرج شد **قوله** نمیدانم **اقول**
 بل قبل ازین نمیدانستی لیکن اکنون بعد ازین تنبیهات هم ندانی که هرگز باز بپس این
 امر از صحابه شدنی نیست و زینهار گیر و دار ایشان نخواهد رفت زیرا که این امر در صورت
 می بود کندی النورین استحال سیوف و نصال از سکنه مدینه رسول متعال می طلبید
 آنها بهر تپه می ساختند و اعراض می نمودند چنانکه مقبولین امامیه نسبت بحجاب امیرعلی
 آوردند بلکه فریب هم دادند و خذلان آنجناب نموده مورد لعنت گشته چنانچه بارها
 این قسم امور بر زبانم گذشت و خواهد گذشت و چگونه باید را قلم نیاید که در کتب قوم
 نگاه کنی خواهی دانست که هر چه از دست خلفا بصدور آمد و علت آن خلوه
 و چنین نزد مخالفین است همه از جهت خذلان و نمک جرائی مقبولین است
 سینه شیعهد که حضرت سید المرسلین و جلال سید الوصیین با انواع احسانات
 این مردم را پرورده و هزاران عاطفت و رافت و بخشش در مقابل آن داد
 بیوفای دادند و خود پرستی و خودرایی را مطلق نظر داشتند و در تحصیل رخاوت دنیا
 نگوشیدند و چاه زمان بپوشیدند و در بخار برتن و شمع و کشتی اکتفا نمی بکشیدند
 که حضرت امیر و مدعی از سوره خودی در مبادی خلافت خلیفه اول بیرون برآمد و در کمال

بحجرت کتاب احوال الدین از خدای تعالی

دل تنگی بیکانی گذشت که قریب سی گوسفند در آن بود پس قسم انیدی یاد فرمود بر این
 که اگر اینقدر مردم رفیق میشدند و خیر خواهی خدا و رسولش بجای می آوردند و بر نیهای برتری
 دل نمی بستند البته خلیفه وقت با ازاری که خلافت فرمایم میکردم و این تغییر و تبدیلی درونی را
 بحشم نمی دیدم چون این خبر بگوشتن اصحاب رسید و قریب سیصد نفر حضرت
 آمدند و بیرون رفتند حق پرست و حق شناس که پدیده عبارت از دست بیعت کرده
 یعنی در مقابل خلیفه اول راه نوار نه پیمایند و در مقابل او و یارانش داد و مردی و مردی
 دهنده و خود را در ورطه کشتن انداختند و جانهای خویش را بفرست حضرت و رضوی و ابراهیم
 امیرالمومنین فرمود باید ادا آن با محاربات است که موضوعی است و مدینه فراموش آیند و
 سلاح بر تن راست کرده و یا سر تراشیده حاضر شوند پس همگی حاضر شدند و وعده را
 بر وفا مقرون نکرد مگر یکدکس و از اینجا حال این مردم قیاس کن که سلمان فارسی که
 او را بیزید اختصا من و رفعت من از آن بی نظیری شمارند و در عداد اهل بیت می گردانند
 در آخر قوم آمد و شارحین نظر تکیه کردند که ظاهر همین است که او بار مرتضوی کا کشته
 دست از آن برداشته چون حال مبایعین همچنین دید که خلیفه اول میل کلی دارند و
 بر برستی او را عذر داند آن کسی سرد از دل برادر بکشید و دعای بد درباره ایشان هم
 کرد یعنی شکایت را بچند لفظ که جواز حکم تغییر از آنست او فرمود که ما خبرین
 بودیم و خبرند و بیعت نمودیم و ما ندانیم که دست مبارک بوی آسمان برداشت و مجبوری بود
 از آن تو را پس اما بدین جهت شمع کرد که ندانیم این قوم مرا ضعیف و ناتوان
 گردانیدند یا نه پس ابراهیم و اهل و عیالشان این مردم داد اعراض و بر تالی
 دادند و چنانچه از خیر خواهی ما و از است کشیدند ایشان بغیبت مرا از آنها رنجشیدند
 و بعد برستی ما را از آنها ختم کردند و بعد از آنست که یحیی قریب بود که او را
 قتل کردند و ایشان را در ملک انداختند و شارحین این آیه با آنکه انکار به بیعت
 و مخالفت می کند از این راجع نظر داشتند و شایسته در اینجا اعتراف میکنند
 که با یقین این شکایت ازین مردم است که تقاعد از حضرت انتخاب نمودند و مقصر

بر علو کشته پس کسی از ایشان نمیشد و در نگاری پیداشد تا حضرت مرتضوی بیجا
 متقدمین می پرداخت و خاطر خود را فارغ از آن می ساخت و از نیجاست که خضر نیجایی
 دیده در جواب مقاله خاصه که چون روز نظم رعایا فکد یکدیگر کس از اهل اعانت بهر سینه
 حضرت مرتضوی دمار از سرغه شجاعان دهر که نایب خلیفه اول بود بر آورده بلکه
 بر او را مشد نمودند ملاحظه کرده شود که دار و گیر قیامت بر خا دلین مرتضوی بوقوع خواهد
 آمد که حضرت امیر را فریفته و آماده پیکار ساخته بجانهای خود خرنیده و تحریف قرآنی
 و بران مرتب گردیده و آخر حضرت امیر با وصف خلق عظیم در دعا
 بر ایشان و اظهار شکایت این به اندیشان دقیقه فرو نگذاشت یا بر اهل بیته
 و عنقریب در محله ثانی از کتب معتده دیگر لغت این قوم بر ملا از جناب امیر نقل ننایم
 ان شاء الله تعالی حضرت ذی النورین از النعمان کارزار خواسته اصحاب و موالی را
 که آرزوی شان مقاتله اهل بلوی بود باز داشت و خواست که عمل بر امثال این ایجاد
 نماید که در حق فتنه دارد است یعنی فکس و اینها فیکم و اقطعوا اوتارکم و اضربوا
 سیوفکم یا الحیاره فان دخل احدکم فلیکن کخیر ابی آدم و مراد از لفظ خیر ابی آدم
 عیسی است که خود را از قتل نفس قایل باز داشت و تبلیغی صبر مایل شد ابوهریره
 در وقتی که اهل فتنه شدت کردند و هجوم آوردند خواست که تیری جگر دوز بسوختن الفیض
 گشته کیش را کند ذی النورین او را منع نمود و تا ملاقات اعوان ملک الموت بر جا
 شد ثنابت قدم بود پس در روز باز پرس معلوم نیست قدسی که مقبولین
 است که حال خذلان شان با وصف دعوت مرتضوی بجهاد درین ورق
 و اسکی چه گذشت خواننده آورد و هم آنها شریک در دوزخه هزار نامه لطیف امام
 حسین فرستاده و در آخوند دغا و دخل با خند و شکر آیه بآنجای اعلیت
 اظهارش نه اند چنانکه منظوم است **طیبت** از آب کم مضائقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حجت همان که بلا بد چه جواب خواهند داد و بروی جناب سید
 الشهدا مقتول جروحها که ام جواب با صواب که باعث اجر و ثواب است چنان حضرت

رب الارباب باشد بیان خواهند نمود **عقل گفت** تقریر جواب ایشان بر اصول

اول نفاق نجاست محکم و متقن است که آن اختیار تقیه از خروج یزید یا نهاده و تهدید

این زیاده است و بر جای خود قرار یافته که لادین لمن لا تقیه له پس برای حفظ جان و ناموس

تقاعد از شرف نصرت و اعانت رود و شد آنچه شد بنیاب میرویم از جهت تقیه با صفت

مقدور است جهاد به تنهایی چنانچه تفصیلاتش عنقریب آید قتل دو معصوم را یعنی سید

الساد حضرت محسن رضوان الله علیه اجماعین بچشم دید و زینهار از جای خود نه جنبید

پس کوفیه بلارباب در احتیاج و استنلال خویش مندر خواهند بود بلکه ماجور نمودنانه

من بدو الاصول **قول** و انکار و صفت عنوانی **خ** **اقول** این قلب هم

اولی دلیل بر بیعتی است که لول عبارت تقیر بقلب میباید زیرا این مدت در دنیا

تا به حکمای مقدور و دفع آن کما مر چه رسد بر اهل قیوم و ذکا مخفی نیست که این قلب بر

مقدور قایم نیست است **تختین** **الک** اهل کشت گویند که چون اصحاب کبار

را بعین انیاب و وفای انجای قرآن اختیار کردند و از شرف اعانت او تقاعد

برگزیدند از داده صحابیت و شریک بر رفته آنها را بوضع عنوانی باید نباید کرد

دوم **الک** نزد این مقدمه خشن خون عثمان و اختیار عذر و بیوفای از قوی درست

سوم **الک** بنیان و اصحاب بدر و بیت الرضوان منافق و غدار بودند

و سلطان ایران است مقدمه از بی بیات اولیه و بالیقین هر یکی از این مقامات نشانه خروج

و مفتیان خلافت مقصود دفعه که بر مقدمه آن موسس بر بیان و مستند به دلیل چنانچه در

ذیل شرح است **بفصل** در بیان اجداد مرتبه آخری و لقد احسن ما قبل **بیت**

عنا فی الکمل را که گویند که بعد از آنکه خویشین را فرا سوختن کرد من **بع**

مخفی نماید که در این مقام اندک ایمان باید نمود و به جرات و جرات مجتهد

گاه بین اهل بیت الرضوان را که بخلوص و اخلاص ضرب المثل از دیگران

ایان و مدایح و مناقبشان را بیحد برورد و کا عالم ملو و شحوت و انواع عطفوت در حقشان

از قرآن مجید بی تکلف ثابت میشود منافق نامیدن نفاق شان را عیش عای خود گردانیدن

چگونه از کسی صدمه در تواند یافت که بهره از اسلام داشته باشد چه جای مجتهد علی تیره درونی
 و سیاه باطنی باید که این بزرگواران را منافی گوید و آیات قرآنی و احادیث رسول رب العالمین را پشت
 اندازد و بیست و هفت مرتضی تعصب عیون او را سفید ساخته و اتباع عبد الله سبحانه و تعالی را
 شیطان یعنی ابوسرین بدین قلوب سیاه کرده و من تبع الشیطان فقد ضل سبیله
 خسترا نامیدنیگادید ایح و مناقب مهاجرین و انصار و اهل بدر و بیت الرضوان آنچه بر
 زبان مجربان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم نژاد اکابر فریقین گذشته نه افتد
 است که احدی آن توان کرد و در کتب دیگر مانند کتب تفصیل وارد کرده ام درین اوراق
 بعنوانیکه فی الجمله تجد و نازکی دارد و دوسه اسرار و مسکنم بگوشتش دل باید شنید و در کتب
 مقیده فریقین خصمه با انامیه مثل کتاب مجمع البیان و خلاصه المنهج و مانند آن مروست
 و اللفظ لاخیر در شان نزول یا ایها الذین آمنوا لا تلحقوا بالعدو واعدائهم واعدائهم
 اولیاء حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق خلاصه است که داشت ساره
 کنیز ابی عمرو بن صفی بن هشام که در کتب حنفیه و شافعیه بود از مکّه مدینه آمد رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم استفسار کرد که جهت اسلام آوردن باینجا آمده گفت نه فرمود که جهت جهاد
 گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بیکه رجوع کنم رسول فرمود چه از
 اهل مکّه طعام و لباس طلبیدی گفت بعد از اقامه بدر کسی بنما و نوحه من میل نکرد و مسلم
 بمن نه اد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را گفت که دی را چه
 بدید ایشان ویرا جامه و دیار و زاد و راه داده پس نیز دیک طالب بن ابی لهبه
 آمد و نزد پیغمبر نامش نوشت با اهل مکّه باین مضمون که این نامه است از طالب بن ابی
 لهبه بنویس اهل مکّه باینکه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد شما دارد پس اسلحه را ببرد
 راست کشید و آماده قتال بکشید نامه را بوی داده و کویا کرد و بویا ده درم
 باو عطا کرد و جامه درو پوشانید و گفت این نامه را با اهل مکّه برسان ساره نامه را
 بسته و در میان موی خود پنهان کرد و در یکمکه بنهاد و جویسل علیه السلام حضرت رسول را
 ازین قصه خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را باطلحه و زبیر و عمار امر کرد که براه

مکه متوجه شود که در روضه حاج زنی را یابد که نامه داشته باشد تا بابل مکه رساند و آن
نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد این قصه مایه نجات است و بیاید ایشان خوب
آنکه عمل نموده سوار شدند و بان موضع فرستند و آن زن را آنجا یافتند و از نامه
طلب کردند و آنکارا که پس او را و متاعش را بچستند و یافتند پس قصه رجوع کردند
امیرالمومنین فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده با خیال چریک
امین بود پس شیراز غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت مرا می شناسی

نامه نمی گزیدنت پیغمبر زن رتبه و گفت زنت را باین اسب طاهر
تا من نامه را بتو سپارم پس موی سر خود بکشد و نامه را از آنجا بیرون آورد و پیغمبر
داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدا آورد و در دست که در بر فسخ مکه بکنان را
امان داد و از چهار زن و ساراه از ایشان بود و قصه رسول صلوات الله علیه و آله و سلم
بر من رفت و خطبه بخواند و گفت کی از شما نامه یا اهل مکه نوشته تا ایشان را از قصه
آگاه کند اگر برخیزد و بان متعرف شود فهو المراد والا او را رسوا کنیم و نوبت اعاده
فرمود کسی جواب نداد نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعبه برخاست و گفت یا رسول
الله غم مناجب نامه و خدا داناست که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام و از دین
اسلام برگشته ام و مراد را آنجا قبیل و عشتری نیست تا حمایت من کنند بلکه آنجا غیر
اقتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده اعانت من کنند و خاطرهای اهل من نمایند
و آنجا رویم و گرنه من از سیر یقین میدانم که غضب خدا بر سر ایشان نازل خواهد شد
و این فائده بایشان نخواهد آمد پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم تصدیق او نموده و
قبول فرمود عمر بن الخطاب را دست و گفت یا رسول الله اجازت فرماتا که در این
مناقصه را بزم رسول فرمود و دست و خدا تعالی در میان او عده مغفرت داد و ایشان را
خطاب مستطاب است و آنست که بعد از آنکه تو از من فرموده امید هست که تا مغفرت
نامک سیاه او را بشوید و در دین است که پیغمبر فرمود او را از مسجد بیرون کنند مردمان دست
سینه زدند و می خواندند او بازمی طریت و در سوختن آگاه میکرد شاید که بروی رحم کند چون

رسید رسول فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
 این آیه فرستاد انتهی بلطفه و اللطف از همه آنکه در کتاب سلیم علی که بهتر از آن
 کتابی نیست چنانچه خواهی دانست مرویست که خلیفه ثانی رضی الله عنه بعد از آنکه حال طبع
 از آفتابی راز دریافت عرض کرد که یا رسول الله اگر فرمائی گردش بزخم حضرت خاتم المرسلین
 را رشتا نمودند که ای عمر حق تعالی در باره اهل بدر توارش خاص و کمال عنایت مبدول
 فرموده که بعد از اشتهاد ملائکه تا کید و تحقیق افاده نموده که من این انوار بختیستم و کنایه
 ایشان آمدیم میوه هر چه خواهند بکنند امید مغفرت برای طالب سیرت است که از اهل بدر
 است و حال شیخ سلیم مدینی باینکه بفرمایش جناب مرتضوی پیرایه تالیف در بر پوشیده
 و سلیم آن کتاب را در میان ارباب گرفته یعنی هرگاه جناب تقوی و سلمان و ابوذر
 و قدا و بروایت فرموده اند آن در نسخه وارد کرده دایم پی و اجد بعد و احداث
 کتاب اینصورت مدایح و انواع کتب اینهاست و ده اند چنانچه از بحار و کتب رجال ظاهر
 است در کتب دیگر این مصنفون از عجم یا شیعه یا سنی بطوری وارد است که و هم متوهم و ظن
 طایف ادرانی مدخلی نتواند بود است حرفی از مناقب اهل بدر اما پاره از حال بیت الرضوان
 و مقبولیتش بدگاه آفرید کار جهان پس یکی از هزار داند که از اینها را بایشینده فتح الله
 کاشانی و تفسیر خلاصه المنهج مکتوبه که از جابر رضی الله عنه مرویست که آنحضرت فرمود که
 به این پنج نژاد یکس از ان مؤمنان که در زیر شجره بیعت کردند و این را بیت الرضوان
 نام نهادند بحجت آنکه در حق ایشان فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَايَعُوا اللَّهَ
 حَتَّى الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنَّا لَهُمْ قَرِينًا
 تَزِيلُ عَنْهُمْ أَسْمَاءُ ابْنِ جَعْفَرٍ ابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ وَابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ وَابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ
 مانند مفعولات مجازین می نماید مگر بنا بر تکمیل تقریر و اتمام ظاهر لاف که از ایشان
 جواب ذوالفقار یعنی مولود حیدریه علی المجوس القدریه ایراد کرده ام اگر کسی اشتیاق
 باشد از آنجا تفحص نماید و آنچه بعد که در این مقام ضرورتی بهم یارید استیصال آن بجای
 نیست زیرا که در اکثری از مقامات این کتاب کمال ایمان و خلوص و اخلاص را مشاهده است

رسائید و ام کما لا یخفی سبحان الله خباب سالت علی الله علیه و آله وسلم چنان فرماید که
 بدو رخ نخواهد رفت احدی از منم که مشرف به بیعت الرضوان شده اند و اهل بدر بمقطع
 جنبی هستند و خانه ایشان بخیر است و کمال غایت ایزدی بحال ایشان متوجه است و از
 احادیث رضوی استفاد میشود که مبایعان جدیدیه را که در بیعت الرضوان مشرف گشتند مقصود
 شان ذات ایزدی رضای خداوندی بود پناهی صاحب ترجمه عمیون اخبار الرضا اقرار بآن
 کرده و بجهت میشود که دعوی تفاق و عذر اهل بدر در رضوان عین دعای شیعه است و اهل
 بدر و بیعت الرضوان بخدا و خدا و سومان میگردند از بیجا هم کفر و نه

ثبوت میرسد نفوذ با سه من نهوات و باطله حق تعالی خود نص فرموده **إِنَّا الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ**
أَتْمَاءُ يَبَايِعُونَ اللَّهَ و این را شاهد بدون خلوص و اخلاص ایشان بکون نیست و وجه
 بیعت الرضوان اینست که حضرت عثمان ذی النورین ایدیه بیعت با ائمه اقصین صلی الله علیه و آله وسلم
 علیه و آله وسلم برای ادای پیام نزد کفار قریش بکفر ستاده بود کفار او را محبوس کردند
 و غیره تا او شایع شد حضرت خاتم النبیین بغیظ و غضب آمد و برای اتمام او از تمام اصحاب
 بیعت گرفت اگر قول فینما معتبرند اندک و آیه تفسیرین توشش بایشانند در بیعت
 نیز بر آنچه در خلاصه المنهج است اکتفا میرود تا فاسد نمائیم از آن بهره وافر برداریم
 بکس نه خواست که چون حضرت مجید رحمة الله علیه ناقدان و فتن باز الیستاد و هر چند او را میزدند
 میزدند تا آنکه هم آنجا بجنبه حجاب آغشته که این ناقدان فرمان است که بجستی و سبیه
 صلوات الله علیه و آله وسلم فرمود که عادت این بایق نیست که بی سبب بکین خدا بیکه نا

قیل بود از فتن بکده مظهر آنرا داشت و از فتن منع کرد پس بخاف و داد و داد
 کر نام او حواس بن امیه بود که در اسلام ایشان نماید که غرض آمدن حضرت با بنی هاشم
 نه در بیعت بلکه دعای او و طهارت و ایتان نمودن با فعال عمره چون حواس بن بنام
 ایشان رسانید شورش ابی کردند و قصد کشتن او نمودند پس وی از ایشان بگریخت و رسول
 صلوات الله علیه و آله وسلم را ازین قصد خبر داد اساحت آن حضرت عمر را گفت تو نیز بیکه رو و صورت
 حال را ببرد دیگر با ایشان رسان عمر گفت مراد که ناصری نیست و از بنی عدی در آنجا کسی نمانده

بیجهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود هر اسانم با چون عثمان خویشان در انجا دار اولی
 آنست که او این پیغام را با بوشان رساند تا خطای و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را
 نزد ابوسفیان اشراحت فریش فرستاد چون نزد یک که رسید ابان بن سعد که از قبیله ابوزار بود
 با او ملاقات کرد از اسب پیاده و خود آمد و عثمان را سوار کرد و خود و عقیب او نشاند یکدیگر رفتند
 و عثمان پیغام مذکور را بایشان مجید ساخت ایشان گفتند که ما محمد را صلوات الله علیه و آله وسلم
 نکند ایم که در آنکه در آید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد و گفت من پیش از رسول طواف
 یاز گردانم او نشاند و عوی را محبوس خفته و آواز قتل او در حدیث

شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت نمره جمع ساخت و بایشان تجدید بیعت نمود که باین
 مقال کنند و از حرر روگردان نشوند تا آنکه شبهه شوند یا فتح نمایند پس بار دیگر همه باین وجه
 بیعت کردند که اگر فتنه خاندان گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند
 الی آخر القصد و در این قصه اینهم بکتب معتبره فریقین مرویست که وقت بیعت انصاری
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر دست دیگر نهاد و فرمود که این
 از جانب عثمان است هر چند او بطاهر دین بیعت بجهت ادای رسالت شریک نیست مگر من
 از طرف او بیعت میکنم و بمقتضای خلوص او و اشریک میگردد ام انبئ محصل محدث بنانم
 بر دانشمندی حضرات امامیه چنانچه از بخار و تراجم آن سمت و ضووح دارد که در این مقام هم از کتب
 قبول نفسانیه یا زیاده و صراحت گفتند که مقصود نبوی آن بود که و بال کث این بیعت
 زیاده تر باشد ولیکن هر کس که ادنی بهره از انصاف داشته باشد خواهد دانست که اگر
 از فی النورین عداوت حضرت امیر و ذریت ظاهره او میداشت و تخم نفاق در فرزند
 حبه خود میکشید چنانچه روایات بخار و کلیه او مانند آن دلالت بر آن دارد مقام
 آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از استماع آتش خویش حال میکرد و دید اگر از خوف
 شبحین بر ملا نمی گفت باری با او کان از بعد امامیه میفرمود که بشارت یابد شمارا که اگر غیر خدا
 ازین تمسکه باز داشت و جان سلامت بر دیاری بخار او را بیک برسم رسالت فرستادم
 و یکی را از زوایا این مثلث منادی الاصلح بر خیم زدم و سر مار را به دست دشمن کو فتم

که هر کافر که گشته شود اسلام این همه یک طرفه اصحاب را جمع کردن و مجاهدان را

اصحاب بیعت گرفتن و از استماع قتل عثمان اراده قتال با قریش نسیم ساختن بدون اسلام

و این همه امورین نزد اهل انصاف نمی تواند شد کیفیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بوسیله این و این کلمات دانسته باشد که دختر نیک اخترش را بیکانه و بی کینه و تمهید برادر

ظاهرش سپرد چنانکه از بخار و دیگر تا کیفیات مجلسی مثل حیات القلوب پیدا و بود است و در آخر

این بیعت بگویند مجلسی مذکور و غیره و این دانستند که از فوسس که از مقبولین

سانی اما نمیکند که این قدر بعد از استماع این خبر برخلاف اراده اول فقط افعال عثمان

بجا آرند و طواف و سعی نمایند و با احدی از قریش تعرضی نرسانند اصحاب از رجز و جرح

کردن و از هر یک بیعت بر مسوت گرفتن و کشتن و کشته شدن عثمان خون بعضی

حضرت ریشه زبکوال شده اید و کشته مقام است که این همه را از راز دهنده

از این نام سر بر سینه ها که در باره این نوبت واقع میشود شیخین را جهت های قطع برای

رسانان ابدیه تبهم میرسد معاونیت که انجام این کار را بجا کشته اول حضرت را کی

رود بود که با جمعی صبی کافر کجاج دختر خود تجویز فرماید و قد قال الله تعالی وَلَا تَنْكُحُوا

الْمُشْرِكِينَ حَتَّى تَتَّبِعُوا طَرِيقَ الْإِسْلَامِ وَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

إِلَى التَّائِبِينَ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ وَأَلْفِ الْإِحْسَانِ وَأَلْفِ الْإِحْسَانِ وَأَلْفِ الْإِحْسَانِ وَأَلْفِ الْإِحْسَانِ

بعد دیگری تا آنکه مردم از این سبب نمی نویسند و بهر میانه الی غیر ذلک من التفتار و این

استقامت خود را بجا آورده و حیات القلوب و دیگر کتب امید لالت بر آن دارد

که آنرا چنانچه این مقبولین سانی هم در بعضی از اوقات شریک خودی میشدند و از آن

مصلحت در مباحات امور شرعی طریق خطا که در دامن آن در نمی گشتند چنانچه در غرر و

بدلالت کتب مذکوره بر آن ظاهر است و این واقع شد که خندق گردشگر کند بدینگونه

خود هم در بر آوردن خاک و یا لایا شستن از خاک شریک کرد و بدینجهن عنوان این امور را

هم گوشش از می نمودند فوسس مقبولین سانی شیعه هم درینغ و رزیدند اما آنکه اصحاب

نمائی را یوما فیوما بحرب نماید الوصف و دست یابید و آنوقت بدان کشید که بر مهابت

و ایر و سار شده حقوق اهل بیت را غصب کردند و جناب مرتضوی را از قتل
 روانه بازداشتند نه خود بانه من ذلک عجب از عاید امامیه که هزاران هزار است
 از امام اهلار و ایت میکنند که هر که در پیشگاه او اختیار کند و بران قرار گیرد حقیقتاً از قتل
 القلم میشود و بالیقین بحیث فردوس داخل خواهد شد و هرگز بچشم نخواهد رفت و خطاب
 اعلی داشتند فقط عقربت لک برای هر فرد ایشان از یارگاه صدقات ارشاد
 می نمایند و بعد از وقوع متعه و در ساختن متمتع با متوعه چه قدره خیره ای خواب آمده میگردد
 که در چند مرتبه نوبت از کجا بکجا میرسد که اکثر اهلار او هرگاه لفظ اعلی داشتند در شان
 چه صد از صاحب کرام که از حیان و مال در راه خدا درین نکرده و هیچگاه استیفاء فی ساعه
 العسیره منقضی قرآنی شده و در بهر حاضر گشتند در کتب معتبره می بینند و از اسناد اهل
 حق میشوند از حق بکشتنی بدر میروند و در گهای کردن را قوی کردم بکشتنی بکشتنی می پردازند
 و آسمان ازین میسازد و الغرض آن رسالت چنانکه قبل ازین بر اشرار می رفت و موجود است که با قصد
 حدیث مطابق دعا و کور در آن وارد کرده و لو از هم و عوارض آن ایراد نموده و در کتاب
 قدیم یعنی جواب ذوالفقار اینهم با ثبات رسانیده ام که بخت شخص متوقف بر آن نیست
 که تا آخر عمر احوال نیک بجا آورد اگر یک عمل او مقبول افتاد ناجی میشود و کیفیت که اصحاب کرام
 عمر خود در صحبت و رفاقت مصطفوی بسر کرده باشند و بطاعت و اطاعت خدا و رسول
 استعد بودند با کمال بر که قرآن مجید را می بیند و منقرض با کمال با خصوص مباحرین و انصار
 حاضر در بیت الرضوان شب و روز مشاهد میکنند چگونه بجزافات امامیه مایل تواند شد
 و در پیشگاه اختیار تواند کرد و اصحاب رسالت باید بتواند گفت منتهای کجروی انصاف
 و شرف است که کتاب اسرار محرف اعتقاد میکنند که باطل از زبان تعظیم و توقیر بجا آرند و
 منتهای دیکر میل اینها با شقیای پیرو از اهل نفاق است که بر آثار اقدامشان میروند و زمام
 اختیار خویش بدست آنها در علوم دینی می سپارند و آنها را و سایر میان خویش و حضرات
 ائمه هدی قرار میدهند و حال آنکه آنها در حقیقت آن قدر عداوت این بزرگان میشنند
 که نواصب هم از اعمال نفاقشان تحمل بوده اند نه خود بانه من ذلک عجب از عاید امامیه

و در کتاب مصباح الشریعة و مفصل الحقیقة که در بیجا مجلسی باین عنوان ترجمه
 آن است ذکر یافته قال اسید علی بن طاووس کتب کشف الحجة فیما اوصی الی ابنه انظر الی
 کتاب مصباح الشریعة و مفصل الحقیقة المنسوب الی مولانا الصادق علیه السلام انتهى لفظه
 مؤخره و از آنجا که این کتاب در دسترس نباشد و قدما می او چنان بوضوح می انجاء که اکابر عرفا
 و اکمل اصحاب کتب کشف الشیخ را نسخ دم و ثابت قدم بودند این کتاب از جناب امام موصوف
 نقل نمایند در این کتاب آنچه در فضایل اصحاب و اقباب از طعن و طام در حق ایشان
 موجود است بکسر آن در فارسی باین عبارت میرسد که آدمی ابا بد که نصیر و الزدست
 نه بد و نکات عوض آن نیست نیارد و ظاهر را بخیفی سبیل نکرد اند و از آنجا که امری نیست
 عظیم است و بهمان اثر از انهم زیاده تر است و در باره احادیثی که این امر را بیان
 کرده است پس اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهنم و کما هو باید بود
 آن تو را در باره ام میفرماید که قُلْ لَوِ الْبَشَرُ جُنُودًا لَافْتَحَتْ سَمَواتُکُم بِالْکُفَّارِ
 و عوارض آن عالی قباب است و نصرت تحول بودند و شرف و منزلت نزد انجاء
 داشتند و در حق شما زبان پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بفضایل و مدایح ایشان گویا
 گردانید چنان توانی کرد پس اعتقاد نیک باینکه ایشان از ضروریات است و بد که
 فضایل اینها طیب اللسان باید بود و از حجاب است و هم نشینی اهل بدعت که اعدای
 اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و از این باید که باعث اتفاق خفی در طلب شود
 و کما این ظاهر بر آن ترتیب باید و اگر فضل و بزرگی بعضی از اصحاب بیشتر گردد و از
 در آن وقوع یابد که آنرا بخدا تفویض نماید که عالم غیب و شهادت و ابرار و
 گفت که خدا ایمن دوست آن را که در او دوست داری و رسول تو و دشمن آن را که
 که تو او را بخونش داری و از این چیز میگو که ترا تکلیف آن نداده اند
 انتهى مختصا و صاحب جامع الاسرار که از مشایخ علمای امامیه است در کتاب
 اصحاب این حدیث آورده که خلافت پس از من و شلاق کسی است که در حق ایشان
 و از این باید و بچند دلی و رعایت حقوق ایشان نموده عبارت سراسر بدایت کتاب

جامع الاخبار که از کتب معتبره شیعه است و لغزش احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جمع کرده اینست قال النبیؐ من سبني فاقطوه ومن سب اصحابي فاجلدوه یعنی رسول
فرمود که هر کس مرا بدین شکایتد و او کسیکه بدگوید اصحاب مرا پس در بازنند
و شیخ المشایخ که صدوق امامیه فرد کامل این نهی علی الاطلاق است
در کتاب عیون اخبار الرضا و باقر مجلسی در کتاب الفتن از مجلدات بحار الانوار آورده
که از امام رضا علیه السلام سوال کردند که آیا رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان خود
فرموده است که ایشان در هدایت و رهنمای مانند ستارگان آسمانند هر که ام که از ایشان
افتد آئینه راه راست خواهد یافت و نیز پرسیدند که حضرت رسالت در باب اعانت
حقوق اصحاب فرموده اند که برای محبت و پاسداری من با صاحب تعرض نکنند و در تحاشات آن
مشوید امام ضاهر در درجۃ السیاح احادیث متعدد و گفت مراد از این صاحب آن بزرگوار
که تغیر و تبدل از ایشان صدور نیافته و در حیات و ممات شریف یک طوری بوده اند یعنی
همیع اصحاب انبیه ندارند که اقتدای ایشان باعث ائمه باشد و رعایت حقوق حسن ظن او
ضرورت دارد و صاحب کتاب جامع الاسرار این حدیث را بدین الفاظ می آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود انا کائنات علی کافر و اصحابی کالنجوم باهم اقتدیم ائمتهم و ائمه که
اگر نیک نگاشتی و غور و تأمل نمایی بوضوح انجام ده که نهیب اهل حق همین است آنچه امام
اارشاد نمود زیرا که ایشان کلیه اقتدای هر صحابی را باعث نجات نمیدانند آیا نمی
بینی که بن نویره و امثال او را با وجودیکه اسلام آورده و چند بار صحبت شریف را
در مخبرین و مبدلین میدهند و بعد از تحقیق و تنقید صراحت میکنند که او و اتباع و شیاع
در کتب نهانند اما احتمال این معنی که لازمه صحبت شریف و عوارسین آن است نیست از
مخبرین و مبدلین بوده اند پس نیک و نجف است که صبیان مجانبین بران میخندند و اهل خود
بران میگرنند زیرا که برین تقدیر نقصان فیض صحبت لازم می آید که اخلاص انجواص حضرت پیغمبر
که دست بدین زحافت زدند و جان مال خود را برای صحبت انتخاب ترک نمودند متاخر
و مرتد و بیدین پشتمند نمودند من ذلک چون مخالفینم بر زبان اقرار دارند که چنانچه

اگر چه گاه گاه بزیارت شریف مشرف میشدند مثل ملک بن نویره و غیره

اعتقاد بود که لازم آمد که معاذ الله از صحبت باعث این اتفاق وارداد بود که در جای صد هزار

و شده و هم که شد حاشا جنایه عن ملک ثم حاشا جنایه عن ذکک **و ایضا بر تقدیر مذکور**

می گویم که از تقدیر تبدیل در این ارتداد شری مراد است یا اعم از آن در صورت اولی باید که

توبه ایشان مقبول باشد و هیچ فی الکامل بخلاف و همه کس احب القتل باشند و کتخ نشان باطن شود

و خلاف این معنی از متواترات اخبار بعض ثبوت رسیده و قد ثبت فی محله ان بطلان الالزام

سوجب البطلان المکرم و هم برین تقدیر مناقب این بزرگان که پاره ازل در مقام

خلاف واقع میشود و بعد که ناقص بدید می آید لغو باشد من ذکک **و عاقلی**

باور تواند کرد که صاحب کرام معاذ الله مرتد باشند و اهل ارتداد و شرک بگردند و در

از روی کارشان برآوند **مصرع خفت را خفته کی کند بیدار** و این که جنایه ارتدادی

و هم جهاد با خلقای شمش بر اول طائفه ارتداد نموده اند یعنی می توان فهمید که از صاحب

بر روی شمش علی علیه السلام باقی بودند و کافر و مرتد نگزیده بودند الا لازم آمد که رای حجاب

فوقی و دربار جهاد با خلقای صاحب روی خایه اول امامیه بر خطا باشد و حقیر هم روایات و

امادیه پیش قبل ازین گفته اند که در لا تعقل و یقتل بر شانی مستلزم آنست که در حیات

شریف از صاحب کرام عداوت و قساوتی سرزنده پس روایات مجلسی بابت هم گردان

ناقه و غزوه تبوک همچنین دیگر دشمنی با ایشان و اقرا باشد و انکه بعد علی ذلک مع ذلک

مقبولین سانی امامیه از دست میروند زیرا که مصداق تبدیل و تحول ایشان در آنجا

که در زمان نبوی رعایت حقوق اینجانب و ذریت طاهره او میکردند و بعد از آن خواج

یوسف به نسبت بخلیفه بلا فضل میگردند که اشرافا لیه سابقا و لاحقا معلوم نیست که اگر

خوارج و نواصب تغیر و تبدیل را بسو جناب مرتضوی گردانند جوابشان چه خواهد بود

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در متواترات اخبار فرموده که یا علی تقیه میگویند

و قاطبه را انچه میبانی باید کرد و سنان را باید که خود را ذلیل بکند و جناب امیر بر اصول خود

لبن

شیعه مخالفت اینهمه امور نمود که فصل سابقا پس قدا و اینده اگر باقی ماند بجلالت اصحاب
 و اتیان و انصارشان که در حقیقت بر یکس و تیره ماندند و این امر در نصیحت ایشان افتاده بود
 غیر هم پس تا میل امام مضرته با اهل حق میرساند چنانچه علمای امامیه آن ثبت میکنند بکلام
 التحقيق برای شیعه بمنزله ستم قاتل است و قصه شهادت رقیه بنت حضرت امیرالمؤمنین
 و عیض است و لیکن پدر مجلسی خانه خراب که بالا اجمال بعبارت فارسی در شرح من لا یحضر
 آورده بالا اختصار باید شنید و از کتب در ذوق مفریان عبرت تمام با وجود صدوق
 کما ذب در کتاب نه کور میگوید و سئل الصادق ع عن ابی جعفر محمد بن ابان رفقان ان
 ابی رسول الله صلی الله علیه و آله اخرج بهما لیلا و هما مصابیح از امام صادق سوال کردند که اگر
 با جنانده میتوان برد
 نهید که همیشه او را بزدن بردند و چرا عباد ایشانند که کلمی در حدیث طایف از امام
 صادق روایت کرده است بر دایمی طولانی که مجمل آن است که حضرت سید المرسلین
 هرگز خون مغیره بن ابی العاص و عثمان او را در خانه خود جاداد و جبریل خیر آورد که مغیره
 در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول امیرالمؤمنین را با جمعی فرستاد او را در بر
 مدینه بچشم فرستادند عثمان رقیه بسیار زد و رقیه بخدمت حضرت خبر فرستاد که مرا
 بفرمایم رس حضرت امیرالمؤمنین را و فرستاد که بشیر بر دار و برو و دختر پسر عمت را از آنجا
 در آور حضرت بشیر کشیده رفت رقیه را بجان حضرت آورد چون حضرت را نظر بر
 افتاد او میگفت حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلو می خود را بحضرت نمود و حضرت
 فرمود ترا کشته خدا او را بکشد و بعد از سه روز رحمت الهی واصل شد پس حضرت
 رسول حضرت فاطمه را با زنان مومنان فرستاد برو باز کردند و او را دفن کردند و حضرت
 چند مرتبه در آن واقعه لعنت کرد عثمان را و عمر کفایت ابو بکر فاطمه سیدة النساء را نهید که ظلمی
 که بر ابلیت واقع شده در گردن این سه بود که اساس ظلم را بر ابلیت ایشان گذاشتند
 چنانکه احادیث متواتره برین مصنون وارد است این مختصرا و مختصرا نماند که تا مدتی خار
 این شبهه بل می خنبد که هیچکسی از محققان عالم تواند بود که بجایش بگوید که رسول خدا صلی

علیه السلام با وصف آیات ناطقه قرآنی که کناح مؤمنه یا غیر مؤمن صحیح نیست الی غیر
 الذلک دختر خود را بکناح عثمان دهد و چون عثمان او را یکشد دختر دیگری بکناح او داد و فرمود
 لیکن بعد از احاطه اصول رخصه هیچ استیغادی باقی نمی ماند اگر فقط رد آنرا از قصه مذکور
 در بیان حیات القلوب بپیشی استبعاد مذکور از هم باشد خلاصه آن در چند سطر است
 که عثمان رخصه بیست نمود چون دانست که میخیزد را کشتند باز و چون سرگران کرد و گفت
 که جز تو کسی نتواند از اجیره داده رقیه گفت حاشا و کلا عثمان آنقدر چو پها بروزد که مجروح شد
 و چند بار آقا عاقله بحضرت آورد و حال خود را شرح داد حضرت عین حکم بپوشش میفرستاد
 که شکایت شوهر بکن و فرمان او بر چون کارش تمام شد علی مرتضی بحکم شریعت بر سر

رسید و رقیه را بخواه آورد استیغاده و این به آن ماند که چون رقیه را آید و او را بخواهد
 ایزد مژده و بخواهد اراده نمیشد و بیکار کشید و در بعضی موارد استیغاده و رقیه را آید
 بهیقین پوست که غمزه زری بویجی که آید چنانچه صدوق هم در عطفی است این آورده الغرض
 است که معاذ الله تعالی مؤمنه ظالمه را از دست ظالمین نجات دهد و او را در عقد دختر دیگر
 ضقت می تواند کرد و اگر دختران دیگری بودند چنانچه در بعضی اصول مذکور است می نمود گوئی را بعد
 دیگری شده باشد و اگر مقتضای اصول مؤمنه بدو پیش می آمدند و طایب تصریح از اکار بخواهر
 باشند اینک تیره الامانه وجود و بویجی مؤمنه آن مسکویه که رقیه در خانه عثمان بود و زین
 در خانه ابوالحسن عثمان رقیه را آید ابوالحسن قوت شد تا زین را خواستگار
 نمود و عثمانان ازین جهت است که عثمان را ذی النورین مسکومند باز مجسمه بیکار کشیدند

و بعد از آنکه داستانی ذکر کرده و آمده که سطرودین که بوده حیا از پهرای طلاق غولین
 برداشته اند بعد از آنکه خلافت را شدین فضل خوری عید این بسیار دیگر شایعین و عثمان
 خود ساخته هنوز به که رقیه بیکار کشید بعضی بر آنند که از دست عثمان کشتوم تهیه شده نه رقیه در
 بیکار کشیده اند و از وی راه تطبیق سواک سید رند و بر دورا دارند و کلام اردستان

در سال او نظریان دارد و که وی رقیه و زین را از دست عثمان آید اعتقاد می کنند
 و جماعتی بنظر مزید نفاق ازین شغل تقصیر است و انکار است میگویند که از غلبه نبوی

از سقراط بطین حضرت خدیجه کبری هم اعتقاد نمیکند و لیکن با این همه شقاوت و تها در اسلام
 دمی ایشان کسی ازین سو قضا میاید که کار کشاده کسیر ای عزیز با این همه قساوت که حونی
 بدستی نبوت و رسالت و اولوالعزمی بر اصول دشمنان دین و داعی اهل بیت طاهرین
 باقی مانده لغو یا مده از قدمی که لوازم آن چنین باشد و آنچند که مجلسی در حیات اقلوب هر دو
 اخیر از مخالفت احادیث اعتقاد می نماید پس اعتراض بسبب فصل خبری که محکوم بوصول است
 و وبالاستد در رفعت را از جانب رسول ربانی و شیر بز دانی و مقبولین است معذرتی باین نماید
 بیم دشمن و ما میکشیم دوست و لیکن این قیاس که از مقاله اول من قاس بهم در گذشته و
 دانی که لایزال عاقل عبارت از آن است پیوسته مجوز آنست که هیچیک که این بیان
 سلیم را مده میکشند که بر اصول و از ایشان صد و ریافته استغفر الله ربی و من ذنوبی
 التوب الیه و ابل فراسد بحسب نیست که ذکر واقعه مذکور در ملاحظه ذی النورین است
 مقبولین رفعت پیشه بود و پس و پس اول قاروره کسرت فی الاسلام فترقی بنا مقام
 و عنقریب در در مقاله خامسه تفصیل خرافات اولین و آخرین قوم که تعلق بکلیاح نبات کرات
 صد حقه ام کلثوم با فاروقی دارد نموده همه را کالهن المنقوش میگردد انم و قد ما و متاخرین این
 را بهوت و محجوب میکنم و امد ولی التوسیع قوله و قول به تشیع ابو حنیفه بنابر قواعد تابعین
 در حقیقه صورت ندارد الخ **اقول** اگر ادا نیست که بحسب مصیبت شیعی تشیع ابو حنیفه
 فداک بدی البطلان زیرا که در عبارت رساله بصارة العین چنانکه دیدی فیستحکم
 خود است چنانکه گفته ام و دعوی تفاق شان با وجود یک علمای امامیه گفته اند که
 سونی بودن شیعی دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد بدین خارج البصر کر تین و اگر
 مراد نیست که آنچه قاضی نوید میگوید شوشتری در مجالس المؤمنین نوشته که کوفی الاصل بودی
 دلیل تشیع است اگرچه ابو حنیفه کوفی باشد قول به تشیع ابو حنیفه است فداک ایضا باطل زیرا که
 مدعی قاضی نیست که ابو حنیفه شیعی بود و الا تناقض در کلمات او که جایجا در مجالس
 المؤمنین باین تشیع ابو حنیفه نمیکنند لازم آید که مستعرف چهار باره اثبات شده بلکه مستغفر
 که لا یخفی علی المحققین است که هر که اصلش از کوفه باشد او شیعه خواهد بود آری ابو حنیفه

[illegible]

CALL No. { ۲۹۷۶۰۹ } ACC. No. ۳۵۹۲
 AUTHOR { ج م م از } حید علی شین آوری
 TITLE ازالۃ العین عن بصارة العین

۲۹۷۶۰۹
 ۳۵۹۲
 ازالۃ العین عن بصارة العین

No.	Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged for lost books and 10 Paise per volume per day for general loss. Lost cover - dms.

